

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۳)

مهندس مهدی بازرگان

یادداشت‌های روزانه

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان





مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷  
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)



## یادداشت‌های روزانه

### فهرست مندرجات

..... مقدمه

\* \* \*

### بخش اول، خاطراتی از دوران جوانی

- ..... یادداشت وقایع ۱۳۱۹/۶/۱۸
- ..... ورود به بانک ملی ایران ۱۳۱۹/۳/۱۶
- ..... مسافرت به تبریز برای ارزیابی کارخانه قزوینی ۱۳۱۹/۵/۱۷
- ..... مدتی فراموشی نوشتن یادداشت وقایع ۱۳۲۰/۶/۱۰
- ..... رخنه کردن جنگ اروپا به ایران ۱۳۲۰/۶/۳
- ..... اعزام قوا و تدارکات ارتش ۱۳۲۰/۶/۴
- ..... حکومت ذکاءالملک و دستور خودداری از مقاومت ۱۳۲۰/۶/۶
- ..... خبر فرار شاه، خالی شدن سربازخانه‌ها، حکومت نظامی ۱۳۲۰/۶/۸
- ..... برگشت نظم و آرامش، تقبیح دولت از فراریان، انزجار مردم نسبت به شاه ۱۳۲۰/۶/۹
- ..... مقاومت لشکر تبریز ۱۳۲۰/۶/۱۲
- ..... وضع شاه و دولت در روزهای بحرانی شهریور ۱۳۲۰/۶/۱۳
- ..... مقاومت لشگرهای سرحدی ۱۳۲۰/۶/۱۶
- ..... تبلیغات و مداخلات رادیوی لندن ۱۳۲۰/۶/۲۶
- ..... استعفای رضاشاه پهلوی و آمدن محمدرضا پهلوی ۱۳۲۰/۶/۲۶
- ..... خروج آلمان‌ها از ایران (۱۳۲۰/۶/۲۶) ۱۳۲۰/۶/۲۷

۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۱)، «مباحث بنیادین»

..... ۱۳۲۰/۶/۲۸، سلطنت محمدرضا پهلوی و وعده وعیدهای او (۱۳۲۰/۶/۲۶) .....

..... ۱۳۲۰/۷/۱۳، ایمان بیوه زن .....

..... ۱۳۲۰/۷/۱۳، جنگ با اکراد و اشرار .....

..... ۱۳۲۰/۷/۱۴، جیب‌بری و چپاول و تطاول سربازان روس در تهران .....

..... ۱۳۲۰/۷/۱۹، میل به صلاح یا خواب کردن ملت؟ .....

..... ۱۳۲۰/۷/۱۹، خداوند وسیله‌ساز و روزی‌رسان است .....

..... ۱۳۲۰/۷/۲۱، علت دستگیری ۵۳ نفر لیسانسیه و دیپلمه .....

..... ۱۳۲۰/۷/۲۱، شورش مختصر اهالی بابل .....

..... ۱۳۲۰/۸/۲۰، مسافرت به شمال برای سرکشی به تأسیسات بانک .....

..... ۱۳۲۰/۸/۳۰، انتقال رئیس اداره‌ی ساختمان به اداره‌ی خارجه .....

..... ۱۳۲۰/۱۰/۳، توجه به نماز و قرآن .....

..... ۱۳۲۰/۱۰/۱۹، سوءاستفاده‌ی اداری .....

..... ۱۳۲۰/۱۰/۲۲، روحیه‌ی محصلین .....

\* \* \*

..... ۱۳۲۲/۱۰/۱۷، باز مدتی فراموشی .....

..... قضا‌یای مملکت .....

..... دانشکده فنی دانشگاه [تهران] .....

..... مهندسین .....

..... بانک [ملی ایران] .....

..... کتاب «مطهرات در اسلام» .....

\* \* \*

### خلاصه و اشاره به بعضی وقایع شخصی در مدت متارکه‌ی این یادداشت‌ها

..... ۱۳۳۲/۱۱/۱۱، متارکه سازمان لوله‌کشی آب تهران .....

\* \* \*

### بخش دوم، یادداشت‌های سفر حج

..... نامه اول از جده ۱۳۳۹/۳/۵، هتل قصر الکندره .....

..... نامه دوم از مدینه ۱۳۳۹/۳/۹، در مسجد رسول الله .....

..... نامه سوم حرکت از مدینه ۱۳۳۹/۳/۱۴، تا مکه و فریضه‌ی حج تمتع ۱۳۳۹/۳/۱۷ .....

### بخش سوم، صحبتی با خانواده از زندان

- ..... ۱/۸/۱۳۴۲، خبر تولد یک پسر دیگر
- ..... ۱/۱۹/۱۳۴۲، اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در قزل‌قلعه
- ..... ۱/۲۱/۱۳۴۲، اعتصاب غذای همگی
- ..... بازپرسی در دادرسی ارتش
- ..... ۱/۲۲/۱۳۴۲، قول‌هایی گرفته شد، تسهیلاتی فراهم گردید، و اعتصاب‌ها شکسته شد
- ..... آقای کاظمی راهمراه با اثاث و لوازمش بردند
- ..... کشاورز صدر اعتصاب غذا را خوب تحمل کرد و بعد این اشعار را انشاء کرد
- ..... ۱/۲۳/۱۳۴۲، یک سروان ۱۳ سال زندانی را بردند و از ما هم ملاقات را گرفتند
- ..... ۱/۲۷/۱۳۴۲، بازپرسی از من متوقف شده، بوی آزادی می‌آید!
- ..... ۲/۱/۱۳۴۲، دستگاه اعتصاب مجدد قزل‌قلعه‌ای‌ها را بهانه کرد و زیرقول خود زد
- ..... ۲/۲/۱۳۴۲، امروز پکرم، پکر از بابت شما و خودم که محروم از دیدنتان شدم
- ..... ۲/۶/۱۳۴۲، اعتصاب غذا وضع ما را مشکل‌تر کرده، ولی می‌ارزید
- ..... باغمان خیلی قشنگ است اما حیف که زندان است
- ..... ۲/۱۰/۱۳۴۲، دو سه شب است یک حالت پکری بر ما حکومت می‌کند
- ..... داستان توقیف سلیمان میرزا و عیسی میرزا توسط انگلیسی‌ها
- ..... ۲/۱۱/۱۳۴۲، صدمین روز این زندان، و برخلاف انتظار خاکپور آزاد شد
- ..... ۲/۱۳/۱۳۴۲، نماز جماعت عیدقربان، خطبه حضرت امیر و مختصر سخنرانی
- ..... ۲/۲۰/۱۳۴۲، داستان کوراوغلی و اسپان دریایی
- ..... به اسلامبول رفتن کوراوغلی
- ..... ۲/۲۱/۱۳۴۲، هشت نفر تازه آوردند و هفت دانشجو آزاد شدند
- ..... ۲/۲۳/۱۳۴۲، وای به حال ما اگر دنیای فریبنده، کمال مطلوب و آرزویمان باشد
- ..... ۲/۲۵/۱۳۴۲، ۲ نفر از اینجا، ۴ نفر از قزل‌قلعه و ۶ نفر از زندان موقت را آزاد کردند
- ..... شرح مارگزیدگی دکتر آذر
- ..... ۲/۲۹/۱۳۴۲، صدیقی و سنجابی را به قزل‌قلعه بردند و طالقانی و کنی را آوردند
- ..... ۲/۳۱/۱۳۴۲، امروز ۹ دانشجو آزاد شدند و خیلی‌ها را ملاقات کردم
- ..... ساعت‌های اسرارآمیز در طبیعت
- ..... ۳/۳/۱۳۴۲، در یک اتاق ۴ × ۶ متری، ۱۲ نفر زندگی می‌کنیم
- ..... ۳/۴/۱۳۴۲، رحیم عطایی، مهندس سحابی و ده نفر دیگر از جوانان نهضت را گرفته‌اند
- ..... ۳/۷/۱۳۴۲، چینی‌فروشان شرافتمندانه و شادانه، بالاخره آزاد شد

- کیهان خبری داشت که کتاب «مرجعیت و روحانیت» کتاب برگزیده سال شده .....  
..... ۱۳۴۲/۳/۱۰، مثال مشخصی راجع به ساعت‌های اسرارآمیز طبیعت .....  
..... سفر کور اوغلی به ترکمن .....  
..... ۱۳۴۲/۳/۱۴، شب‌های محرم، مجلس سخنرانی و تذکر و زیارت خوانی داشتیم .....  
..... فرزندانم، نباید بگذارید دو سه ماه تابستان به بیکاری و بیهودگی بگذرد .....  
..... ۱۳۴۲/۳/۱۵، حتماً الان در خانه‌ها و خانواده‌های زیادی عزرا برپاست .....  
..... ۱۳۴۲/۳/۱۶، غذای منزل یک زبان بی‌زبان و وسیله تبادل و ارتباط خوبی است .....  
..... ۱۳۴۲/۳/۱۷، خدا یار مظلومان و قیام کنندگان است .....  
..... ۱۳۴۲/۴/۲۷، دیروز کتاب «راهنمای جلد دوم آموزش قرآن» را تمام کردم .....  
..... داستان کشته شدن عبدالله خان ضرغام‌پور .....  
..... ۱۳۴۲/۴/۲۹، امروز با دکتر سبحانی به کمپوت پختن پرداختیم .....  
..... اگر بنا بود با ختم و نذر کارها درست شود، پیغمبر و ائمه هم همین کار را می‌کردند .....  
..... ۱۳۴۲/۴/۳۱، از هم‌بندی‌ها چند نفر نه توده‌ای‌اند و نه ملی ولی .....  
..... ۱۳۴۲/۵/۱، همت و هنر حسینی و سرعت و سهولت او در کارها قابل تحسین است .....  
..... دیروز ۵ نفر به حیاط ما و ۵ نفر به نمازخوان‌ها اضافه شد .....  
..... ۱۳۴۲/۵/۵، آقا محمدخان و داستان گوشه‌گوشی که نبرید .....  
..... حیات داوودی و داستان بیع شرط با ابوالحسن دهقان .....  
..... ۱۳۴۲/۵/۷، احمدشاه و چگونگی روی کار آمدن رضاشاه .....  
..... ۱۳۴۲/۵/۸، داستان نصیرالملک و فراش باشی .....  
..... ایرانیان رانده شده از عراق .....  
..... داستان شکرهای موجود در گمرکات جنوب .....  
..... ۱۳۴۲/۵/۹، ما را به عشرت آباد بردند تا وکیل تعیین کنیم .....  
..... ۱۳۴۲/۶/۲۷، فارسی‌ها و حیات داوودی را از اینجا منتقل کردند .....  
..... ۱۳۴۲/۶/۳۰، درود فراوان و بی‌انتها نثار محمد رسول خدا .....  
..... برای محمد نوید نی لبک .....  
..... ۱۳۴۲/۷/۱، برای بی‌رحمانه دادگاه تجدیدنظر آقا رضا شکوری لغو شد .....  
..... قاچاق تریاک و مأموران ژاندارم .....  
..... داستان عمودایی قاچاقچی و اسبش .....  
..... ماجرای سادات با مأموران .....  
..... ۱۳۴۲/۷/۶، آب آوردن چشمان مادر ساقی و طبابت پروفیسور شمس .....  
..... ۱۳۴۲/۷/۹، در اولین سؤال از عبدل معلوم شد، «خانم خوب» مرحوم شده‌اند .....  
..... ۱۳۴۲/۷/۱۳، دو روز است که از بند ۴ به بند ۱ اسباب کشی کرده‌ایم .....



- ..... ۱۳۴۲/۷/۱۹، لوئی بریل مخترع کی بود؟
- ..... ۱۳۴۲/۸/۱۷، انتقال از قزل قلعه به بند ۴ زندان قصر
- ..... حیاط همان است ولی آن شور و نشاط و انس پارسال وجود ندارد
- ..... داستان‌های خوشمزه از زبان طاهری
- ..... ۱۳۴۲/۹/۲۱، نامه‌ی دختر ده‌ساله‌ی آقای نعمتی هم‌زندانی ۱۵ خردادی ما
- ..... ۱۳۴۲/۹/۲۵، خوابی که آقای محکم برای من دید
- ..... ۱۳۴۲/۱۰/۱۷، بعد از رأی محکومیت دادگاه من از بابت خودم نگرام و پشیمان نیستم
- ..... ۱۳۴۲/۱۰/۱۸، دنیای بعد از محکومیت با دیروز خیلی فرق دارد
- ..... ۱۳۴۲/۱۰/۲۰، خبری از شما نرسید، نگرانم و عقب توجیه و تعبیر می‌گردم
- ..... امروز مهندس صباغیان، آزاد شده‌ی مهرماه، برایمان حلیم خانگی فرستاد
- ..... ۱۳۴۲/۱۰/۲۱، چه خبر سلامتی خودهاتان و چه ... همه‌اش مژده و موجب شکر شد
- ..... ۱۳۴۳/۱/۶، افسر نگهبان جدید و نمونه‌هایی از سادگی اش
- ..... ۱۳۴۳/۱/۲۵، کتاب «زندگی من» آدم را به اوضاع و افکار هندی‌ها آشنا می‌کند
- ..... از خدا عمر و سلامتی و اخلاق و اصلاح و دیانت و موفقیت شماها را می‌خواهم
- ..... ۱۳۴۳/۲/۲۱، از دیروز تا به حال باز پیکرم که چرا نشد دخترم را بدرقه و همراهی کنم

### بخش چهارم، یادداشت‌های زندان

#### بسمه تبارک و تعالی

#### چهارمین زندان

از ۱۳۴۱/۱۱/۳ تا ۱۳۴۲/۲/۲۲

- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۳، دستگیری‌ها و اولین سری بازجویی
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۴، محل ما بند ۴ زندان قصر، و از محل زندان‌های قبل بهتر است
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۵، کسانی که از نیمه‌شب و دیشب به بعد رسیدند
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۶، اجازه‌ی حمام دادند، امشب شب اول ماه رمضان است
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۷، دیروز رفراندوم برگزار شد
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۹، زندانیان را برای عکس گرفتن صدا می‌زنند
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۱۰، اولین روزی است که زندانی تازه نیاموردند
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۱۱، عکس برداری بدون آویختن طوق نمره به عمل می‌آید
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۱۲، برخلاف معمول جمعه‌ها، از من ۴ ساعت بازجویی شد
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۱۳، بازجویی از دکتر سبحانی تا ۳ ساعت طول کشید
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۱۴، نامه‌ی زندانیان از وضع بد زندان به ریاست اداره کل زندان
- ..... ۱۳۴۱/۱۱/۱۵، تشکیل کلاس‌های علمی، بی‌کتابی و ممانعت از ورود کتاب

- ۱۳۴۱/۱۱/۱۶، بازرسی از زندان‌ها و مزخرفات افسر کشیک .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۱۷، پانزدهمین روز بازداشت، بازجویی از دکتر آذر و دکتر صدیقی .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۱۸، وجود کتاب‌های درسی آزاد شد ولی ممنوعیت ملاقات ادامه دارد .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۱۹، شاه به مخبر آمریکایی: تکلیف زندانیان جبهه‌ی ملی را دادگاه تعیین می‌کند .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۰، آقای کشاورز صدر ۲ ساعت بازجویی شد .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۱، بازجویی مجدد از صالح، حسینی و دکتر آذر .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۲، بیستمین روز بازداشت، بازجویی از دکتر سنجایی و مهندس زیرک‌زاده .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۳، در خوراک گشایش و تسهیلات متدرجاً فراهم شده .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۴، ظهرها نماز جماعت داریم، در افطار و سحر تا ۲۰ نفر حاضر می‌شوند .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۵، روز ضربت خوردن حضرت امیر(ع) و ادامه‌ی تحویل لباس و خوراک .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۶، بازدید رئیس زندان از زندان و مذاکره با زندانیان .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۷، روز قتل است و روزنامه هم نداشتیم .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۸، جلسه بحث و گفت‌وگوی جوانان، بازجویی از کریم‌آبادی .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۲۹، استعفای کابینه علم .....
- ۱۳۴۱/۱۱/۳۰، احضار حق‌شناس و دکتر بختیار برای بازجویی .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۱، چه طور می‌شود از بن‌بست بیرون آمد؟ «برگشت به قانون اساسی» .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲، سی‌امین روز بازداشت، بازجویی از دانشجویان و کوچک‌ترها .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۳، امروز تعطیل بود، حتی حمام هم ندادند .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۴، ادامه‌ی بازجویی‌ها .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۵، قطع بازجویی‌ها، هنوز حمام نداده‌اند .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۶، بازجویی نیست، ۲ بعدازظهر گفتند ماه را دیده‌اند، امروز عید است .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۷، در مصاحبه، تفضلی وزیر مشاور، نمونه‌ی کامل دروغ‌گویی و بی‌شرمی بود ...
- ۱۳۴۱/۱۲/۸، بیانات ۱/۵ ساعته شاه در اجتماع کنگره اقتصادی مجلس سنا .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۹، بازجویی‌ها دنبال شد، اولین آزادی دسته‌جمعی .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۱۰، کریم‌آبادی را به خاطر فوت دختر ۱۷ ساله‌اش به سر خاک او بردند .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۱۱، برپایی مجلس ختم برای دختر کریم‌آبادی و سپس برای برادر دکتر آذر .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۱۲، چهلمین روز بازداشت، تهیه آگهی تسلیت برای درج در روزنامه کیهان .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۱۳، بازجویی از دانشجویان، صحنه‌سازی برای گرفتن تفرنامه و تعهدنامه .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۱۴، فرمول خفیف سازمان امنیت برای تعهدگیری .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۱۵، ادامه‌ی بازجویی و باز هم صحنه‌سازی برای گرفتن تعهدنامه .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۱۶، ملاقات آزاد شده، و بازجویی و صحنه‌سازی ادامه دارد .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۱۷، شرکت مهندس حسینی در مجلس ختم عمویش و دستگیری فروهر و ۳۰ دانشجو ...

- ۱۳۴۱/۱۲/۱۸، سرمای سخت دیشب، تکرار صحنه‌ی ننگین تحمیل استعفا، اعتراض جوانان ...
- ۱۳۴۱/۱۲/۱۹، ادامه‌ی بازجویی، آزادی پانزدهمین آزاد شده بدون دادن تنفرنامه .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۰، بازجویی نبود، زندانی جدید علی اردلان را آوردند .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۱، گریه و زاری پدر زن برای نوشتن تنفرنامه مؤثر نیفتاد، اسامی زندانیان .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۲، پنجاهمین روز بازداشت، بازجویی نبود، وضع غذا بهتر شده .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۳، دو سه نفر ملاقاتی داشتند، از جمله دکتر سبحانی از خانواده .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۴، خوش گذشت و خبری نبود، با نظارت حسینی باغچه را بیل زدند .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۵، دو بازجو خیلی سعی کردند از ۶ نفر تعهد و تنفر بگیرند، موفق نشدند .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۶، سر ملاقات‌ها باز شده، دستگاه از اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها کلافه است .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۷، ملاقات‌هایی با خانواده‌ها صورت گرفت، ناهار همگی مهمان شدیم .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۸، دکتر آذر به بازپرسی رفت و بازخواست شد .....
- ۱۳۴۱/۱۲/۲۹، ملاقات‌هایی صورت گرفت، سه نفر بدون دادن تنفرنامه آزاد شدند .....
- ۱۳۴۲/۱/۱، تحویل سال نو، دعا توسط دکتر سبحانی، سخنرانی آقای صالح .....
- ۲ تا ۱۳۴۲/۱/۶، تعطیلات عید و دید و بازدیدهای خانوادگی و ... ..
- ۷ تا ۱۳۴۲/۱/۱۱، بازجویی نبود، از دیروز بازارها بسته و ... ..
- ۱۳۴۲/۱/۱۲، صبح زود دکتر آذر را به دادرسی ارتش بردند، بازارها بسته است .....
- ۱۳۴۲/۱/۱۳، هفتمین روز بازداشت، سیزده به در بود و آش رشته از منزل دکتر آذر .....
- ۱۳۴۲/۱/۱۴، بازپرسی از صالح در دادرسی ارتش راجع به حزب توده و دکتر فاطمی .....
- ۱۳۴۲/۱/۱۵، امروز در مسجد ارگ ختم مرحوم حاجی ضیاءالدین حاجی سیدجوادی بود ..
- ۱۳۴۲/۱/۱۶، روز ملاقات بود، در مسجد ارگ اعلامیه مفصل بخش شده و ... ..
- ۱۳۴۲/۱/۱۸، سؤال از دکتر آذر در دادرسی ارتش راجع به مندرجات نشریات نهضت .....
- ۱۳۴۲/۱/۱۹، نامه‌ی جوانان به رهبران جبهه ملی، اعلام اعتصاب غذا .....
- ۱۳۴۲/۱/۲۰، اولین جلسه بازپرسی از من (مهدی بازرگان)، نامه‌ی جوانان به دادرسی ارتش .....
- ۱۳۴۲/۱/۲۱، دومین بازپرسی از من، اعتصاب غذا در قزل‌قلعه و در زندان قصر .....
- ۱۳۴۲/۱/۲۲، با قول و قرار و تعهداتی اعتصاب غذا در قزل‌قلعه و قصر شکست .....
- ۱۳۴۲/۱/۲۳، هشتمین روز بازداشت، اعتصاب غذای دانشجویان در دفتر رئیس دانشگاه ...
- ۱۳۴۲/۱/۲۴، دکتر سبحانی و دکتر سنجابی را به دادرسی بردند
- کیهان انگلیسی: اقرار کرده‌اند که از پس دانشجویان بر نمی‌آیند .....
- ۱۳۴۲/۱/۲۵، دومین جلسه بازپرسی از دکتر سبحانی و اولین جلسه بازپرسی از آقای طالقانی ..
- ۱۳۴۲/۲/۲۶، ادامه‌ی تحصن و اعتصاب‌غذای دانشجویان در راهرو مقابل دفتر دکتر فردهاد و ... ..
- ۱۳۴۲/۲/۲۷، عصر شکستی در زندان شروع شد و چند نفر را بدون تنفرنامه آزاد کردند .....
- ۱۳۴۲/۲/۲۸، امروز برخلاف انتظار کسی آزاد نشد .....

- ..... ۱۳۴۲/۱/۲۹، صالح را به بازپرسی بردند، از قزل قلعه ۶ نفر آزاد شدند .....
- ..... ۱۳۴۲/۱/۳۰، قزل قلعه ای ها اعتصاب غذا را شکسته اند، دیروز از قصر کسی آزاد نشده .....
- ..... ۱۳۴۲/۱/۳۱، بی خبری و بلا تکلیفی موجب تهیه نامه به رئیس دادرسی ارتش شد .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۱، تصمیم به اعتصاب غذا، آغاز مذاکرات و نتیجه ای که حاصل شد .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۲، نودمین روز بازداشت، بالاخره ۴ نفر از قصر و ۶ نفر از قزل قلعه آزاد شدند .....
- ..... سه شنبه ۱۳۴۲/۲/۳، دولت: سران به زندان بروند و اعتصاب غذای جوانان را بشکنند .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۴، دکتر بختیار و قلی پور را به دادرسی بردند .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۵، پس از مذاکرات دیروز از ۵۹ نفر، ۱ + ۱۳ نفر آزاد شدند .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۷، حبیب زاده را عصر آزاد کردند و بختیار را به بازپرسی بردند .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۸، دکتر بختیار درباره ی آزادی دانشجویان، دانش آموزان و... صحبت کرده .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۹، مرا به بازپرسی بردند، مسئولیت «حاشیه بی حاشیه» را از خود رد کردم .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۱۰، دکتر سحابی را به دادرسی بردند و نسبت به گزارش ساواک نظر خواستند .....
- ..... ۱۳۴۲/۱۲/۱۱، آخرین جلسه بازپرسی دکتر سحابی بود، در ۲ صفحه همه ی اتهامات را رد کرد ..
- ..... ۱۳۴۲/۲/۱۲، یک صدمین روز بازداشت، خبر عمده ای نبود، یک دانشجوی آزاد شد .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۱۴، عید قربان است، نماز عید را در اتاق خواندیم، مهندس صباغیان را گرفته اند ..
- ..... ۱۳۴۲/۲/۱۶، دکتر سحابی را به بازپرسی بردند، آزاد کردن جوان ها ضعیف شده .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۱۷، دکتر سحابی و دکتر آذر را به بازپرسی بردند .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۱۸، امروز به تاریخ ۱۳۴۲/۲/۲۱ از دانشکده درخواست بازنشستگی کردم .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۱۹، در ملاقات ها اطمینان داده اند که استادان و دانشجویان آزاد خواهند شد .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۲۰، انتظار داشتیم عده ای مرخص شوند ولی خبری نشد .....
- ..... ۱۳۴۲/۲/۲۱، دکتر سنجابی و ۵ نفر دیگر را به بازپرسی بردند، بروجردی با وثیقه آزاد شد ..
- ..... ۱۳۴۲/۲/۲۲، یک صد و دهمین روز بازداشت، روز عید غدیر و تعطیل است .....

\* \* \*

از ۱۳۴۲/۲/۲۲ تا ۱۳۴۲/۵/۷

هیچ یادداشتی در اختیار نمی باشد

- ..... ۱۳۴۲/۵/۸، از تاریخ بازداشت ۱۸۹ روز - انتقال به قزل قلعه ۴۴ روز .....
- ..... ۱۳۴۲/۵/۹، دکتر سحابی و من و چند نفر دیگر را به دادگاه عشرت آباد بردند .....
- ..... ۱۳۴۲/۵/۱۰، پیش آمد عده ای نبود، یک شب متهمین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ محاکمه می شوند ..
- ..... ۱۳۴۲/۵/۱۱، شنیده شد آیات الله خمینی و محلاتی و قمی را آزاد کردند .....
- ..... ۱۳۴۲/۵/۱۲، اطلاعیه سازمان امنیت به مناسبت آزاد کردن آیت الله خمینی و دیگران .....
- ..... ۱۳۴۲/۵/۱۳، با مشورت آقایان زنجانی و حاج سیدجواد برای ما وکیل گرفته اند .....

- ۱۳۴۲/۵/۱۴، از رئیس دادگاه خواسته‌ایم ما را برای معرفی و کلای مدافع به دادگاه بخواهند  
 ۱۳۴۲/۵/۱۵، دکتر سبحانی و من ورقه‌های معرفی و کلای خود را امضاء کردیم .....  
 ۱۳۴۲/۵/۱۸، آقایان خمینی، محلاتی و قمی، را از این خانه به آن خانه می‌برند .....  
 ۱۳۴۲/۵/۱۹، دکتر سبحانی و من را برای تعیین و کلای مدافع به دفتر دادگاه بردند .....  
 ۱۳۴۲/۵/۲۱، علی اردلان را آزاد کردند، خفقان و رعب کماکان برقرار است .....  
 ۱۳۴۲/۵/۲۲، دکتر بختیار را به دادرسی و حیات داوودی را به ساواک بردند .....  
 ۱۳۴۲/۵/۲۳، حیات داوودی را مجدداً به ساواک بردند .....  
 ۱۳۴۲/۵/۲۴، حیات داوودی را برای سومین روز به ساواک بردند .....  
 ۱۳۴۲/۵/۲۵، از ملاقات‌های امروز اخبار زیادی فهمیده شد .....  
 ۱۳۴۲/۵/۲۶، دو عرب را از انفرادی به عمومی منتقل کردند .....  
 ۱۳۴۲/۵/۲۷، قرار شد به خانواده‌ها خبر دهیم فردا به ملاقات نیایند .....  
 ۱۳۴۲/۵/۲۸، به خاطر جشن ۲۸ مردادشان ۸ نفر را از انفرادی به عمومی آوردند .....  
 ۱۳۴۲/۵/۲۹، در تظاهرات دیروز شعار خمینی پیروز است داده‌اند .....  
 ۱۳۴۲/۵/۳۰، از عرب‌ها یکی آزاد شد و امیری از ۱۵ خردادی‌ها آزاد یا منتقل شد .....  
 ۱۳۴۲/۵/۳۱، آیت‌الله میلانی و آیت‌الله نجفی اعلامیه تحریم انتخابات داده‌اند .....  
 ۱۳۴۲/۶/۱، تظاهرات و شعارهای مردم در ۲۸ مرداد تأیید شد .....  
 ۱۳۴۲/۶/۲، یک نفر که اعلامیه آقای میلانی را پخش می‌کرده به انفرادی آوردند .....  
 ۱۳۴۲/۶/۳، «از دیروز ابلاغ و کلای محاکمه ما شروع شده .....  
 ۱۳۴۲/۶/۴، از عدم مراجعه مردم برای انتخابات، شاه خیلی عصبانی است .....  
 استفتائیه بدون تاریخ آیت‌الله میلانی .....  
 ۱۳۴۲/۶/۵، کاریکاتور توفیق راجع به کارت الکترا ل گرفتن برای دریافت حقوق .....  
 ۱۳۴۲/۶/۶، صبح دکتر سبحانی و مرا برای پرونده خوانی به دادگاه بردند .....  
 ۱۳۴۲/۶/۷، امروز در روزنامه کیهان: کارمندان دولت دارند کارت الکترا ل می‌گیرند .....  
 ۱۳۴۲/۶/۸، به کمیته‌ی دانشجویان جبهه ملی اجازه میتینگ انتخاباتی داده‌اند .....  
 ۱۳۴۲/۶/۹، در مقاله خواندنی‌های امروز: «هر روز محتاج‌تر می‌شویم» .....  
 ۱۳۴۲/۶/۱۰، در مورد آزادی رفقای شورای جبهه ملی تا ظهر خبری نبود .....  
 ۱۳۴۲/۶/۱۱، تلگراف خبرگزاری فرانسه راجع به کنگره ملی مردم پایتخت! .....  
 ۱۳۴۲/۶/۱۲، برای پرونده‌خوانی ما را دیر بردند و من در نیم ساعت خلاصه‌برادری کردم ...  
 ۱۳۴۲/۶/۱۳، در دادگاه پرونده‌خوانی کردیم: صالح و دکتر صدیقی و دکتر آذر آزاد شدند..  
 ۱۳۴۲/۶/۱۴، از سران جبهه دکتر سنجابی و دکتر بختیار آزاد شدند .....  
 ۱۳۴۲/۶/۱۵، برای میتینگ امروز بعدازظهر، حدود ۶ نفر را دستگیر کرده‌اند .....  
 نامه دکتر سنجابی به الهیار صالح راجع به برپایی میتینگ دانشجویان .....

- نامه الیهار صالح به دانشجویان و درخواست انصراف از میتینگ .....
- ۱۳۴۲/۶/۱۶، آقایان حسینی، کشاورز صدر و زیرک‌زاده را آزاد کردند .....
- ۱۳۴۲/۶/۱۷، از رهبران جبهه ۴ نفر دیگر امروز آزاد شدند .....
- ۱۳۴۲/۶/۱۸، آقایان فروهر، حاجی مانیان، میرمحمد صادقی و پارسا آزاد شدند .....
- ۱۳۴۲/۶/۱۹، آخرین افراد شورای جبهه ملی آقایان شاه‌حسینی و دکتر علایی آزاد شدند .....
- اعلامیه مشترک دکتر علی امینی، الموتی، فریور و درخشش راجع به انتخابات .....
- ۱۳۴۲/۶/۲۰، در دادگاه پرونده‌خوانی داشتیم، اعلامیه آقای روحانی در قم منتشر شده .....
- اعلامیه آقای سیدمحمد صادق روحانی راجع به انتخابات .....
- ۱۳۴۲/۶/۲۱، مهندس سحابی را از انفرادی به بند ۴ زندان قصر منتقل کردند .....
- ۱۳۴۲/۶/۲۲، دکتر حجازی و سلامتیان آزاد شدند ولی صباغیان را آزاد نکردند .....
- ۱۳۴۲/۶/۲۳، پرونده‌خوانی در شرف اتمام است ولی عجله‌ای برای دادگاه نشان نمی‌دهند ..
- ۱۳۴۲/۶/۲۴، اعلامیه‌ی مختصر جبهه ملی دایر به تحریم انتخابات درآمده است .....
- ۱۳۴۲/۶/۲۵، شنیدیم تبریز آشفته است، دانشگاه تهران در محاصره قوای نظامی است .....
- اعلامیه «سازمان تابعه نهضت آزادی ایران» راجع به دادگاه‌ها و انتخابات .....
- اعلامیه «ملت و کلای انتصابی شاه را نمی‌پذیرند»، با امضای نهضت آزادی ایران .....
- ۱۳۴۲/۶/۲۶، امروز روز رأی ریزان و صندوق پرگنی است .....
- ۱۳۴۲/۶/۲۷، سه نفر از انفرادی‌ها و سه نفر از عمومی و آقای حیات داوودی آزاد شدند .....
- ۱۳۴۲/۶/۲۸، ما را به دادگاه بردند و گفتند ۱۳۴۲/۶/۳۱ دادگاه‌تان شروع می‌شود .....
- پیام مراجع عالیہ تقلید میلانی و شریعتمداری به ملت مسلمان ایران .....
- تلگراف آقایان میلانی و شریعتمداری به عنوان آقای طالقانی به آدرس زندان قصر .....
- ۱۳۴۲/۶/۲۹، کارگران و رانندگان شرکت واحد در یک حوزه ۸ مرتبه رأی ریختند .....
- ۱۳۴۲/۶/۳۰، صبح ما را به دادگاه بردند ولی از محاکمه خبری نیست .....
- تراکت نهضت آزادی ایران با عنوان «دیکتاتور روی محمدعلی شاه را سفید کرد» .....
- ۱۳۴۲/۶/۳۱، صبح و عصر خبری نبود، حمام کماکان دو سه هفته است که خراب است .....
- ۱۳۴۲/۷/۱، شنیدیم تبریز مقاومت دلیرانه در انتخابات کرده، ۲۰۰ رأی هم ریخته نشده .....
- ۱۳۴۲/۷/۲، دکتر سحابی را برای پرونده‌خوانی بردند، از تاریخ محاکمه خبری نیست .....
- ۱۳۴۲/۷/۳، دکتر قریب با اصرار و علاقه وعده داد هر ماه ۲ هزار تومان به حساب من بگذارد ..
- ۱۳۴۲/۷/۴، اول ماه نهم بازداشت، شنیده شد یک انبار مهمات در جنوب کشف شده .....
- ۱۳۴۲/۷/۵، در اصفهان هم مقاومت و مبارزه مردم خوب است، فقط ۷۰۰۰ نفر رأی داده‌اند ..
- ۱۳۴۲/۷/۶، آقای شیخ‌الاسلامی دانشجوی دانشگاه ملی را از انفرادی به عمومی آوردند .....
- ۱۳۴۲/۷/۷، قرار بود به دادگاه برویم ولی نبردند .....
- ۱۳۴۲/۷/۸، در دانشگاه مقاومت خوب است، جهان‌شاه صالح جرأت آمدن ندارد .....

- ۱۳۴۲/۷/۹، امروز عبدالعلی خبر فوت خانم (مادرم) را آورد که دیروز اتفاق افتاد.....
- ۱۳۴۲/۷/۱۰، امروز مجلس ختم مرحومه خانم بود و حضورم در مجلس ختم میسر نشد .....
- ۱۳۴۲/۷/۱۱، امروز به بند ۱ منتقل شدیم و صبح به دادگاه رفتیم.....
- ۱۳۴۲/۷/۱۲، عده‌ی زیادی به تسلیت آمده بودند، دانشگاه متشنج است .....
- اعلامیه آیت‌الله مرعشی نجفی و اعلام اعتصاب و تعطیل عمومی در ۱۳۴۲/۱/۱۳ .....
- ۱۳۴۲/۷/۱۳، امروز بازار تعطیل و جلوی هر دکان یک پاسبان و یک سرباز گذارده بودند..
- ۱۳۴۲/۷/۱۴، افتتاح مجلسین، درج ۲۱ آگهی تسلیت در کیهان عصر .....
- ۱۳۴۲/۷/۱۵، قرار است هیأت اجرائیه جبهه استعفا دهند، در کیهان ۱۵ آگهی تسلیت بود....
- ۱۳۴۲/۷/۱۶، یک‌شنبه گذشته ساواک آقایان میلانی، شریعتمداری و مرعشی را برگردانده.
- ۱۳۴۲/۷/۱۷، انفرادی‌های شماره ۱ به کلی خالی از زندانی شده، آگهی‌های تسلیت ۱۲ فقره ..
- ۱۳۴۲/۷/۱۸، فخر مدرس دادستان، به نجفی قاضی گفته محاکمه‌ی ما منتفی شده است.....
- آگهی تشکر و اعتذار به امضاء عبدالعلی بازرگان از طرف خانواده و من به علما و... ..
- ۱۳۴۲/۷/۱۹، مأموران به شرکت انتشار رفته و یک نسخه از کتاب‌های مرا برده‌اند .....
- ۱۳۴۲/۷/۲۰، خبر عمده‌ای نبود، ۷ فقره تسلیت در کیهان از دانشجویان و اشخاص .....
- ۱۳۴۲/۷/۲۱، از تشکیل دادگاه خبری نیست، ۷ فقره آگهی تسلیت .....
- ۱۳۴۲/۷/۲۲، ۲۸ نفر از دانشجویانی را که ثبت‌نامشان نکرده‌اند، اعتصاب غذا کرده‌اند .....
- ۱۳۴۲/۷/۲۳، دوستان مصرند که ملاقات با شاه رفع تصورات و سوء تفاهامات را می‌کند ....
- ۱۳۴۲/۷/۲۴، یک نفر دو شب و یک روز، مدام بدون خواب و غذا تحت بازجویی است ...
- ۱۳۴۲/۷/۲۵، به دادگاه رفتیم ولی نه از محاکمه خبری است و نه از آزادی .....
- ۱۳۴۲/۷/۲۶، عده‌ی زیادی به ملاقات آمدند، مهندس ریاضی را شدیداً کتک زده‌اند .....
- اعلامیه آیت‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی به ملت شرفاتمند و با ایمان ایران و جهان ...
- اعلامیه جامعه روحانیت آذربایجان راجع به دولت، اقتصاد، دانشگاه و... ..
- نامه سرگشاده فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم به هیأت دولت .....
- نامه سرگشاده و اخطار به بانک بین‌المللی .....
- ۱۳۴۲/۷/۲۷، نامه‌های ابلاغ شروع محاکمه برای بعدازظهر ۱۳۴۲/۷/۳۰ آماده شده .....
- ۱۳۴۲/۷/۲۸، حسن صباغیان (اهل کاشان) آزاد شد و دکتر بختیار به دیدنمان آمد .....
- ۱۳۴۲/۷/۲۹، آقای طالقانی را به بند ۴ زندان قصر منتقل کردند .....
- ۱۳۴۲/۷/۳۰، اولین جلسه دادگاه .....
- ۱۳۴۲/۸/۱، دومین جلسه دادگاه .....
- ۱۳۴۲/۸/۲، روزنامه‌های «کیهان» و «اطلاعات» جریان دادگاه را نوشته‌اند .....
- ۱۳۴۲/۸/۳، در «کیهان انگلیسی» و «ژورنال دو تهران» تفصیل بیشتری از دادگاه بوده .....
- تلگراف جواییه آقای طالقانی از دفتر زندان قصر به آقایان میلانی و شریعتمداری .....

- اعلامیه آقای میلانی در مراجعت به مشهد.....
- ۱۳۴۲/۸/۴، شروع دهمین ماه زندان، ادامه‌ی بیرق کوبی و عکس چسبانی برای جشن.....
- ۱۳۴۲/۸/۵، سومین جلسه دادگاه، اعتراض کتبی و دسته‌جمعی به رئیس دادگاه.....
- اعلامیه نهضت آزادی ایران در دست تماشاچیان.....
- ۱۳۴۲/۸/۶، روز ملاقات بود ولی به وضع خاص و محدود، و از پشت در قلعه.....
- شعر آقای سیدمهدی بلیغ برای آقای طالقانی با عنوان «زندان قصر».....
- ۱۳۴۲/۸/۷، چهارمین جلسه دادگاه.....
- ۱۳۴۲/۸/۸، پنجمین جلسه دادگاه.....
- اعلامیه کمیته دانشجویان جبهه ملی (که به دادگاه آورده بودند).....
- ۱۳۴۲/۸/۹، وضع سی و چند نفر زندانی‌های مرموز کماکان مستور است.....
- پنج نفر از منبری‌هایی را که اخیراً بازداشت کرده‌اند از قزل‌قلعه به اینجا آورده‌اند.....
- ۱۳۴۲/۸/۱۰، در ملاقات‌ها گشایشی مشاهده شد، قرار است آیت‌الله خمینی را به قم ببرند.....
- ۱۳۴۲/۷/۱۱، امروز جمع برخلاف انتظار طیب و حاجی رضایی را تیرباران کردند.....
- ۱۳۴۲/۷/۱۲، ششمین جلسه دادگاه.....
- ۱۳۴۲/۷/۱۳، اعدام طیب و اسماعیل رضایی ایجاد ناراحتی و نارضایتی در شهر کرده‌است...
- ۱۳۴۲/۸/۱۴، هفتمین جلسه دادگاه.....
- تصمیم گرفتیم ما سکوت کنیم و وکلا آزادی دفاع داشته باشند.....
- ۱۳۴۲/۸/۱۵، هشتمین جلسه دادگاه.....
- تظاهرات علیه شاه و له طیب زیاد بوده است.....
- روزنامه «کریسچیان ساینس» در انتقاد دولت و شاه و همدردی با ما مقاله داشته است.....
- ۱۳۴۲/۸/۱۶، انتقال به زندان قصر برای دومین بار.....
- ۱۳۴۲/۸/۱۷، آقای طالقانی، دکتر سحابی و من ملاقات از پشت میله‌ها را نپذیرفتیم.....
- ۱۳۴۲/۸/۱۸، ماجرای بازداشت و زندانی کردن ارفع‌زاده عضو شورای جبهه ملی.....
- ۱۳۴۲/۸/۱۹، عده‌ای در صدد همدردی با ارفع‌زاده و اعلام اعتصاب غذا دارند.....
- نهمین جلسه دادگاه، وکلای دکتر سحابی راجع به ۲۶ فقره نقص پرونده صحبت کردند.....
- ۱۳۴۲/۸/۲۰، امروز بعضی ملاقاتی داشتند و اتاق‌ها تقسیم بندی شد.....
- ۱۳۴۲/۸/۲۱، ما از ۲ اتاق کوچک و راه رو به ۳ اتاق بزرگ نقل مکان کردیم.....
- دهمین جلسه دادگاه، ادامه‌ی دفاعات و کلا.....
- اعلامیه هیأت‌های مؤتلفه اسلامی به مناسبت هفتم طیب حاج‌رضایی و حاج‌اسماعیل رضایی...
- اعلامیه مورخ ۱۳۴۲/۸/۱۸ نهضت آزادی ایران به هیأت حاکمه.....
- کتابچه‌ای از متن نامه‌ها و تلگراف‌های مراجع تقلید و... به حضرت آیت‌الله طالقانی.....
- متن نامه آقای آفاسیدمحمد صادق روحانی به آیت‌الله طالقانی.....



- متن نامه مورخ ۱۳۴۲/۸/۸ آیت‌الله میلانی به آقای طالقانی .....
- ۱۳۴۲/۸/۲۲، یازدهمین جلسه دادگاه، وکلای مدافع آقای طالقانی صحبت کردند .....
- ۱۳۴۲/۸/۲۳، در اعتراض به سخنان عماد تربتی در سنا، دکتر سبحانی و من نامه‌ای نوشتیم ....
- ۱۳۴۲/۸/۲۵، به دادگاه رفتیم، وکلای ما نبودند، از ملاقات کنندگان مطلبی دستگیر نشد ....
- ۱۳۴۲/۸/۲۶، دوازدهمین جلسه دادگاه، اعلامیه سازمان دانشجویان جامعه سوسیالیست‌ها ....
- ۱۳۴۲/۸/۲۷، امروز دادگاه تعطیل و مصادف با اول رجب بود، روزه گرفتیم .....
- ۱۳۴۲/۸/۲۸، سیزدهمین جلسه دادگاه، اعتراض شدید سرتیپ بهارمست علیه عماد تربتی ....
- ۱۳۴۲/۸/۲۹، چهاردهمین جلسه دادگاه، ادامه‌ی دفاعیات سرهنگ پگاهی .....
- ۱۳۴۲/۹/۱، با ابراز انسانیت منشی دادگاه، ما را به دادگاه بردند و با خانواده ملاقات کردیم .
- آقای مهندس ریاضی با شاه ملاقات و درباره‌ی ما مذاکره داشته است و... ..
- ۱۳۴۲/۹/۲، خبر عمده‌ای نبود، قتل‌کنندی باعث تعجب و تأسف و بحث زیادی شد .....
- ۱۳۴۲/۹/۳، شروع یازدهمین ماه زندان پانزدهمین جلسه دادگاه .....
- ریاضی اصرار دارد راهی برای آزادی ما جلوی پایش بگذاریم .....
- ۱۳۴۲/۹/۴، هفت هشت نفری، روزه گرفتیم ولی به خواهش دوستان افطار کردیم .....
- ۱۳۴۲/۹/۵، شانزدهمین جلسه دادگاه، دفاعیات وکلای مدافع .....
- ۱۳۴۲/۹/۶، اخباری که از فرانسه و آلمان درباره ما از تماشایان شنیده شد .....
- هفدهمین جلسه دادگاه، دفاعیات وکلای مدافع .....
- ۱۳۴۲/۹/۷، ریاضی و شریف امامی برای مذاکره با شاه درباره‌ی ما وقت گرفته‌اند .....
- ۱۳۴۲/۹/۸ جشن تولد حضرت امیر، سخنرانی آقای طالقانی کردند و... ..
- ۱۳۴۲/۹/۹، آقایان عطایی و سمیعی را پیش سرتیپ نصیری برده‌اند .....
- ۱۳۴۲/۹/۱۰، یکی را آزاد کردند و ۱۰ نفر جدید را به اینجا آوردند .....
- هجدهمین جلسه دادگاه، دفاعیات وکلای مدافع .....
- اعلامیه مورخ ۱۳۴۲/۹/۱ کمیته مرکزی دانشجویان نهضت آزادی ایران .....
- اعلامیه سازمان دانشجویان جبهه‌ی ملی به مناسبت دهمین سالگرد ۱۶ آذر ۱۳۳۲ .....
- ۱۳۴۲/۹/۱۱، روز ملاقات زندانیان دیگر بود، شب جلسه اطلاعات عمومی داشتیم .....
- ۱۳۴۲/۹/۱۲، قرار شد اگر دادگاه رأی به صلاحیت خود بدهد، خود و وکلا سکوت کنیم ...
- ۱۳۴۲/۹/۱۳، نوزدهمین جلسه دادگاه، دفاع وکلای مدافع .....
- ریاضی و شریف امامی پیش شاه رفته‌اند ولی شاه آن قدر متغیر بوده که مصحلت .....
- ۱۳۴۲/۹/۱۴، می‌گویند در دانشگاه برای ۱۶ آذر جنب و جوش وجود دارد .....
- ۱۳۴۲/۹/۱۵، آقای قاضی حسینی دانشجوی حقوق برای همه‌ی ۳۰ نفرمان ناهار فرستاد .....
- ۱۳۴۲/۹/۱۶، برای ملاقات به دادگاه رفتیم، بسته بودن بازار تبریز ادامه دارد .....
- آقای دکتر مصدق یک قابلمه پنیر تازه‌ی لذیذ برای رفقای زندانی فرستاده بودند .....

- ۱۳۴۲/۹/۱۷، تظاهرات ۱۶ آذر دانشگاه با موفقیت انجام شده .....  
 بیستمین جلسه دادگاه و رأی بر صلاحیت! و عدم نقص! .....  
 ۱۳۴۲/۹/۱۸، بعضی از آزادشدگان ورامینی و بازاری و دانشجو به ملاقات آمده بودند .....  
 ۱۳۴۲/۹/۱۹، بیست و یکمین جلسه دادگاه، قرائت کیفرخواست، امتناع متهمین از جواب .....  
 ۱۳۴۲/۹/۲۰، خبر مهمی نبود، تنظیم نامه اعلام سکوت .....  
 ۱۳۴۲/۹/۲۱، آقای رجایی دبیر دبیرستان کمال را به ۷۰ روز زندان محکوم کردند .....  
 ۱۳۴۲/۹/۲۲، کمیته دانشجویان جبهه ملی نامه‌ی استعفا برای شورا فرستاده است .....  
 شب به مناسبت مبعث رسول اکرم، جشن و سخنرانی یک ساعته‌ی من «تبلیغ رسول اکرم» بود ..  
 ۱۳۴۲/۹/۲۳، روز مبعث به ملاقات رفتیم، از اقوام و دوستان عده‌ی زیادی بودند .....  
 آقای مرعشی نجفی درباره‌ی حوادث آذربایجان و بازرگانان و اصناف تهران اعلامیه داده‌اند  
 اعلامیه اصناف و بازرگانان تهران در تقییح عملیات ضد مذهبی و خلاف انسانیت هیأت حاکمه ..  
 ۱۳۴۲/۹/۲۴، قرار شد اگر تکلیف به دفاع شد، من در دلایل سکوت صحبت کنم .....  
 بیست و دومین جلسه دادگاه، ادامه‌ی گفتار دادستان .....  
 اعلامیه نهضت آزادی ایران راجع به آذربایجان .....  
 اعلامیه آیت‌الله سیدابوالقاسم خوئی از نجف اشرف .....  
 ترجمه‌ی اعلامیه‌ی مبارزین آذربایجان .....  
 ۱۳۴۲/۹/۲۵، برای بحث قبل از نامه‌ی سکوت، بحث و بررسی و تجدید نظر شد .....  
 ۱۳۴۲/۹/۲۶، بیست و سومین جلسه دادگاه، ادامه‌ی صحبت در دلایل سکوت .....  
 ۱۳۴۲/۹/۲۷، نامه‌ی دلایل سکوت ما به رئیس دادگاه عادی ویژه شماره ۱ دادرسی ارتش ..  
 بیست چهارمین جلسه دادگاه، دفاعیات و کلامی مدافع .....  
 ۱۳۴۲/۹/۲۸، آقای قاضی را در قزل قلعه به انفرادی برده‌اند .....  
 در قم آقای شریعتمداری روی منبر نسبت به عمل و اعتراض آقای مرعشی .....  
 ۱۳۴۲/۹/۲۹، دیشب به مناسبت میلاد سیدالشهداء مجلس سخنرانی و پذیرایی بود .....  
 ۱۳۴۲/۹/۳۰، برای ملاقات به دادگاه رفتیم .....  
 چاپ جزء اول تفسیر قرآن آقای طالقانی تمام شده است .....  
 برای چاپ «مسئله‌ی وحی» و سایر کتاب‌های من چاپخانه‌ها از سازمان امنیت می‌ترسند .....

#### از ۱۳۴۲/۱۰/۱ تا ۱۳۴۲/۱۱/۲۹، هیچ یادداشتی در دست نیست

- ۱۳۴۲/۱۱/۳۰، یک سال و ۲۷ روز است که بازداشتیم، از قزل قلعه به قصر منتقل شده‌ایم .....  
 ۱۳۴۲/۱۲/۱، در محضر آیت‌الله شریعتمداری تلگراف آزادی آقای خمینی را دیده‌اند .....  
 ۱۳۴۲/۱۲/۲، خبر مهمی نبود، بعد از ماه رمضان «سرود ای ایران» خوانده شد .....  
 ۱۳۴۲/۱۲/۳، خبر مهمی نبود، سیزده ماه از بازداشت ما می‌گذرد .....

- ۱۳۴۲/۱۲/۴، دردادگاه عده زیادی از بازار و مسجدهدایت و دانشگاه به ملاقات آمده بودند ..
- ۱۳۴۲/۱۲/۵، روز ملاقات رفقای زندانی از پشت میله‌ها، برای ما هدایایی آورده بودند.....
- یک اعلامیه‌ی مفصل از طرف باشگاه مهرگان راجع به اضافه حقوق معلمین صادر شده .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۶، یک دانشجو آزاد شده ولی ۵ نفر دیگر هنوز آزاد نشده‌اند .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۷، برای پرونده‌خوانی به عشرت‌آباد رفتیم، عده‌ی زیادی به دیدار آمدند .....
- سرلشگر پاکروان و سرلشگر کیا در مشهد به دیدار آقای میلانی رفته‌اند .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۸، با اقداماتی که به عمل آمد، دادگاه تجدیدنظر به چهارشنبه موکول شد .....
- در اثر محکومیت ما، رونق و فروش کتاب‌های آقای طالقانی و من خیلی خوب شده .....
- برای مسافرت شاه به ایتالیا، ارسنجانی در سفارت ایران، زمینه‌سازی استقبال کرده .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۹، امشب رادیو ایران، استقبال دانشجویان ایرانی روم را به نفع شاه خبر داد.....
- «پیک ایران» خبر تظاهرات ۱۵۰۰ دانشجو و... را در رم علیه شاه می‌داد .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۰، برای پرونده‌خوانی به دادگاه رفتیم، قرار شد دادگاه چهارشنبه تشکیل شود ..
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۱، در دادگاه ملاقات کنندگان زیاد بودند .....
- در اتریش، قبل از ورود شاه سفارت ایران گذرنامه‌های دانشجویان را جمع‌آوری کرده .....
- بنیاد پهلوی در شمال کشور دست به فروش املاک گذاشته است .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۲، مشغول پرونده‌خوانی بودیم که حادثه‌ای پیش آمد و وکلا استعفا دادند .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۳، به دادگاه رفتیم، وکلای مستعفی نیامده بودند، استعفا پذیرفته نشد .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۴، اولین جلسه دادگاه تجدیدنظر، صحبت و کلا .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۵، روز حمام و ملاقات بود، میثمی و عبودیت در قزل‌قلعه حالشان خوب است ..
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۶، در ملاقات دادگاه عده‌ی زیادی بازاری و دانشجو و خانواده آمده بودند .....
- اعلامیه «نهضت مبارزین اسلامی»، شاه به شکنجه‌گاه وارد می‌شود .....
- ترجمه‌ی خبر روزنامه «الجمهوریه» چاپ بغداد راجع به میتینگ دانشجویان بر ضد شاه .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۷، دومین جلسه دادگاه تجدیدنظر، صحبت و کیل مدافع من .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۸، چند روز است به خرج زندانیان عادی، حوض وسط حیاط تعمیر می‌شود.....
- ۱۳۴۲/۱۲/۱۹، سومین جلسه دادگاه تجدیدنظر، با حضور ۸۰ نفر تماشاچی، مدافعات و کلا ..
- ۱۳۴۲/۱۲/۲۰، مجلس تذکر به مناسبت وفات امام جعفر صادق و شهادت طلاب فیضیه .....
- روزنامه لوموند، متن نامه و شکایت و شکنجه‌های مهندس عبودیت را درج کرده است .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۲۱، چهارمین جلسه دادگاه تجدیدنظر، صحبت و کیل مدافع بازرگان .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۲۲، فرخ قالیچه‌چیان در کمتر از یک ساعت به سه سال حبس محکوم شد .....
- ۱۳۴۲/۱۲/۲۳، «پیام دانشجو» اسفند ۴۲ درآمده، از «صبر و انتظار» جبهه ملی انتقاد کرده .....
- در ۴۲/۱۲/۲۰ که قصد تظاهرات بوده، در قم در مساجد و مدرسه فیضیه را بسته‌اند.....
- اعلامیه جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی به مناسبت سالروز فاجعه خونین مدرسه فیضیه .....

- ۱۳۴۲/۱۲/۲۴، پنجمین جلسه دادگاه تجدیدنظر، صحبت و کلای مدافع بازرگان و سحابی ..  
۱۳۴۲/۱۲/۲۶، ششمین جلسه دادگاه تجدیدنظر، صحبت و کیل مدافع دکتر سحابی.....  
۱۳۴۲/۱۲/۲۷، دو نفر را تحت فشار خانواده به ملاقات بردند، حاضر به تبدیل قرار نشدند.....  
به دستور سفارتخانه، دانشجویان ضد شاه در اتریش و ایتالیا تحت فشارند.....  
۱۳۴۲/۱۲/۲۸، منصور نخست‌وزیر، بر شاه فشار آورده که آقای خمینی و... آزاد شوند.....  
هفتمین جلسه دادگاه تجدیدنظر، صحبت و کیل مدافع دکتر سنجابی.....  
۱۳۴۲/۱۲/۲۹، جعفری زندانی ۱۵ خرداد آزاد شد و شیخ مصطفی رهنما را آوردند.....  
۱۳۴۲/۱۲/۳۰، روز آخر سال است و نظافت کاری، و تحویل سال ۲۰:۵ بعد از ظهر است....

### سال ۱۳۴۳

- ۱۳۴۳/۱/۱، صفا و سرور عید، مجلس آشتی کنان سه نفر در اتاق ما به ابتکار دکتر سحابی...  
۱۳۴۳/۱/۲، برای ملاقات با خانواده به عشرت‌آباد رفتیم، حدود ۳۰۰ نفر آمده بودند.....  
۱۳۴۳/۱/۳، ورود به پانزدهمین ماه بازداشت، افسر نگهبان می‌خواهد سه نفر را منتقل کند...  
خلاصه مقاله «لوموند» از رادیو پیک ایران با عنوان «ایران ده سال بعد از مصدق».....  
۱۳۴۳/۱/۴، برای ملاقات به محل دادگاه رفتیم، بیش از هزار نفر آمده بودند.....  
نامه‌ی ۴۲/۱۰/۲۷ جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران.....  
تلگراف آیت‌الله خوئی از نجف به منصور نخست‌وزیر.....  
تراکت سازمان دانشجویان جبهه‌ی ملی به مناسبت ۲۹ اسفند ۱۳۲۹.....  
جبهه‌ی ملی، «اخبار جبهه» در ۴ صفحه با عناوین زیر بیرون آمده است.....  
۱۳۴۳/۱/۵، خبر مهمی نبود، شب به بازدید عید «دالانی‌ها» رفتیم.....  
۱۳۴۳/۱/۶، روز حمام و ملاقات رفقای دیگر و خبر عمده‌ای نشنیدیم.....  
۱۳۴۳/۱/۷، برای ملاقات و صرف ناهار با و کلا به دادگاه رفتیم.....  
در روزنامه «ایران آزاد» عکس روزنامه‌های اتریش، ایتالیا و مقالات ضد شاه دیده شد.....  
۱۳۴۳/۱/۸، هشتمین جلسه دادگاه، دفاع و کلای مدافع در نقص تحقیقات و نقص پرونده.....  
تلگراف ۴۸ نفر از مدرسین حوزه علمیه قم به حسنعلی منصور نخست‌وزیر.....

### از ۱۳۴۳/۱/۱۰ تا ۱۳۴۳/۱۰/۷ هیج یادداشتی در اختیار نمی‌باشد

- ۱۳۴۳/۱۰/۸، یک سال و یازده ماه و پنج روز از زندانم می‌گذرد که یادداشت می‌نویسم....  
فعالاً ۳۱ نفر زندانی سیاسی به اتفاق سی‌چهار نفر عادی در زندان ۴ قصر زندگی می‌کنیم...  
امروز دادگاه ۹ نفر دانشجو بدون حضور تماشاچی برگزار شد.....  
شنیدم قرار مجرمیت هر چهار نفر و کلای مدافع زندانی ما صادر شده است.....  
۱۳۴۳/۱۰/۹، دومین جلسه دادگاه تجدیدنظر دانشجویان برگزار شد.....  
از منزل رئیس سابق اداره‌ی آگاهی ۳ میلیون تومان اجناس مسروقه کشف شد.....

- اعتراض «بعثت»، نشریه حوزه علمیه قم به تبعید آیت‌الله خمینی و کمک‌های آمریکا .....  
 قطع‌نامه اجتماعی بازرگانان و اصناف تهران در ۱۳۴۳/۹/۲۱ .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۱۰، سومین جلسه دادگاه تجدیدنظر دانشجویان برگزار شد .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۱۱، غروب در زندان ۴ قصر آتش سوزی شد، ۹ شب خاموش کردند .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۱۲، چهارمین جلسه دادگاه تجدیدنظر دانشجویان برگزار شد .....  
 نامه مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۱۲ سکوت آقای برلیان به دادگاه و دفاع مدلل و کلیشان .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۱۳، جلسه پنجم دادگاه تجدیدنظر دانشجویان .....  
 انتشار مجله جدیدی از قم با نام «انتقام» .....  
 اعلامیه کمیته دانشجویان نهضت آزادی ایران راجع به سالروز ۱۶ آذر .....  
 اعلامیه مورخ ۶ شعبان ۱۳۸۴ آیت‌الله قمی .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۱۴، آقا مصطفی خمینی را که آزاد کرده بودند، مجدداً دستگیر کرده‌اند .....  
 شب اول ماه مبارک رمضان است ۲۵ نفر برای سحر پاشدند .....  
 جلسه ششم دادگاه دانشجویان تشکیل شد .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۱۵، جلسه هفتم دادگاه دانشجویان و اولین و آخرین دفاع آنان .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۱۶، هشتمین جلسه دادگاه دانشجویان .....  
 اعتراض در سنای آمریکا از سوءاستفاده ۱۲۰ میلیون دلاری شاه از کمک‌های آمریکا .....  
 خبر رادیو پیک ایران از تظاهرات و اعتصاب غذای دانشجویان ایرانی مقیم بلژیک .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۱۷، نهمین و آخرین جلسه دادگاه تجدیدنظر دانشجویان .....  
 آقای برلیان پس از دو سال متارکه، نماز خوان و روزه گیر شد .....  
 روزنامه «الاهرام» هدیه ملت ایران به مناسبت پیروزی «پرت سعید» را انعکاس داده است .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۱۹، رفقای جوان دانشجو انتظار ابلاغ آزادی و مراسم خداحافظی را دادند .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۲۰، هنوز دانشجویان آزاد نشده‌اند .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۲۱، شماره ماه رمضان «بعثت» و یک شماره دیگر از «انتقام» منتشر شده است .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۲۲، آقایان مروارید و فهیم را که معلم و منبری هستند به قصر آوردند .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۲۳، آقایان رادنیا، مفیدی و بسته‌نگار را برای ابلاغ دادگاه به دژبانی بردند .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۲۴، دو نفر دانشجوی آزاد شده را که برای ملاقات آمده بودند بازداشت کردند ...  
 آقای اعتمادزاده واعظ را از قزل‌قلعه به اینجا (زندان قصر) آوردند .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۲۵، دیشب در مجلس هفتگی شب جمعه، آقای مروارید منبر رفت .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۲۶، از مرخص شدن دانشجویان، هنوز خبر و دستوری نرسیده است .....  
 دادگاه تجدیدنظر، به حاجی علی نوری، از متهمان ۱۵ خرداد، حکم اعدام داده است .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۲۷، سر و صدای خبر آزادی دانشجویان، آنها و ما را از خواب بیدار کرد .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۲۸، ماه رمضان امسال وضع خیلی دایرتری نسبت به سال‌های قبل دارد .....

از دانشجویان فقط ۲ نفر را آزاد کرده‌اند و بقیه را ناجوانمردانه به سربازخانه برده‌اند .....  
 به مناسب میلاد حضرت مجتبی (ع)، امشب جشنی برپاست و آقای مروارید صحبت کرد ....  
 رادیو پیک ایران گفت عشایر به دو کا میون ارتش حمله کرده‌اند .....  
 ۱۳۴۳/۱۰/۳۰، برای دکتر سبحانی از دانمارک کارت و کاغذ کریسمس رسیده بود .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۱، حسنعلی منصور نخست‌وزیر در مجلس تیر خورده است .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۲، در افطار دیشب به علت خوردن حلیم همگی مسموم شدیم .....  
 اشعار سروده‌ی آقای صفا در وصف حلیم .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۳، شروع سال سوم زندان و مصادف با ضرت خوردن حضرت امیر است .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۵، شنیدیم چندین واعظ شهیر و امام جماعت را گرفته‌اند .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۶، دادگاه، وکلای انتخابی آقایان رادینا، مفیدی و بسته‌نگار را نپذیرفته است .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۷، امروز پدر آقای دکتر شیبانی و آقا شیخ جواد فومنی مرحوم شدند .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۸، امروز ۳۱ نفر آقایان روحانی و بازاری را بردند .....  
 از مرحوم آقا شیخ جواد فومنی با حضور ۳۰۰۰۰ نفر تشییع با شکوهی شده است .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۱۲، شیخ الطایفه و تعدادی جوان را به جرم همدستی با بخارایی گرفته‌اند .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۱۳ (روز آخر ماه رمضان)، دادگاه تجدیدنظر آقای وکیلی شروع شد .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۱۴ (اول شوال)، عید فطر بود و نماز عید، و خطبه‌ی آقای طالقانی و دعا .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۱۵، به بهانه‌ی قتل منصور، شصت هفتاد نفر را دستگیر کرده‌اند .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۱۶، در مجمع عمومی داخلی زندان، و انتخاب اعضای غیر ثابت هیأت مدیره .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۱۷، پس از قتل منصور، ۶۰۰ نفر از علما و بازاریان را به زندان موقت آورده‌اند ...  
 ۱۳۴۳/۱۱/۱۸، اولین بازجویی وسیع از آقای علی خلیلیان، و ایشان یک‌سره افکار و ابهام! ...  
 حائری در شب احیاء، ذکر و تجلیل از آقای طالقانی و اعتراض به دستگاه .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۲۰، چهارمین جلسه دادگاه تجدیدنظر آقای وکیلی، ماهیت و مدافعات .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۲۱، نامه آقایان رادینا، مفیدی و بسته‌نگار به رئیس دادگاه تجدیدنظر .....  
 همه‌ی قزل‌قلعه‌ای‌ها غیر از گل‌سرخ‌ی را به زندان موقت شهربانی (قرنطینه) منتقل کرده‌اند .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۲۲، آقایان حجتی و فهیم را برای بازپرسی بردند .....  
 در زندان موقت ۶۱ نفر از معممین به‌مناسبت جریان‌های بعد از قتل منصور به سر می‌برند ....  
 از بازدید کنندگان: منتظری، مولایی، جعفری، توسلی، حجتی، ... و مدرسین و طلاب بودند ...  
 ۱۳۴۳/۱۱/۲۴، آقای حجتی در آخرین دفاع: مطلبی که محتاج به دفاع باشد ندارم .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۲۶، از روحانیونی که برای رفقاییشان آمده بودند: آذری، حکیمی‌ها و خامنه‌ای ...  
 ۱۳۴۳/۱۱/۲۷، آقای مروارید را برای اولین و آخرین بار به بازپرسی بردند .....  
 ۱۳۴۳/۱۱/۲۸، آقای شجونی را برای بازپرسی و آخرین دفاع بردند .....  
 من و دکتر سبحانی و آقای طالقانی و رفقا مانع نصب توری در اتاق ملاقات شدیم .....

- ۱۳۴۳/۱۱/۲۹، صحبت دکتر سحابی و من با رئیس کل زندان‌ها برای تفکیک زندانیان .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۵، آقای و کیلی در دادگاه، خودش صحبت کرد .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۶، حاجی علی نوری متهم بی‌تقصیر ۱۵ خردادی از اعدام به ابد بخشیده شد .....
- در زندان قزل‌قلعه، هفت دانشجوی ۱۶ آذری، حاضر به مراسم نیایش ۱۵ بهمن نشدند .....
- داریوش فروهر به اتهام تحریک دانشجویان دو بار بازپرسی شد .....
- آقای خوئی تلگرافی به هویدا کرده و با لحن صریح و تند، اعتراض و نصیحت کرده .....
- فضلالی نجف به مجلس ترکیه نوشته‌اند چرا آقای خمینی در محدودیت است؟ .....
- علماء بغداد و کاظمین به رئیس‌جمهور ترکیه نوشته‌اند انتظار احترام برای آقای خمینی دارند
- اولین جلسه دادگاه تجدیدنظر آقایان رادیا و مفیدی و بسته‌نگار تشکیل شد .....
- نامه‌ی سرگشاده جمعی از فضلای قم به هویدا و رونوشت به دیوان عالی کشور .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۷، «پیک ایران» خبر تظاهرات دانشجویان علیه شاه در وینرا پخش کرد .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۹، دومین جلسه دادگاه تجدیدنظر آقایان رادیا مفیدی و بسته‌نگار برگزار شد .....
- در قم مسجد امام و مدرسه فیضیه را بسته‌اند .....
- در میدان آستانه پلیس مردم را با گاز اشک‌آور متفرق کرده است .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۱۰، ملاقات‌ها عادی بود .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۱۱، دادگاه سه نفری... بنا به ضرورت معاینه آقای بسته‌نگار تشکیل نشد .....
- دادگاه ۸ نفری آقای دکتر عالی و سایرین شور کرد و رأی داد .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۱۲، چهارمین جلسه دادگاه آقایان رادیا و... تشکیل شد .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۱۳، اخیراً از بازاری‌های فعال ۱۷ نفر و از علماء ۴ نفر را گرفته‌اند .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۱۵، جلسه دادگاه سه نفری آقایان رادیا، مفیدی و بسته‌نگار، ایرادها و... ..
- ۱۳۴۳/۱۲/۱۶، جلسه دادگاه سه نفر، جواب‌های آقای رادیا .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۱۷، دادگاه رأی به صلاحیت داد و ورود به ماهیت کرد .....
- به‌دنبال اعلامیه ۵۵ امضائی، فضلای قم، مردم اصفهان، طالب کرمانی قم و... اعلامیه دادند...
- ۴۰ نفر از بازاری‌ها را این چند روزه گرفته‌اند .....
- بخارایی ضارب منصور و ۱۱ نفر دیگر در انفرادی‌ها تحت مراقبت شدیدند .....
- سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۸، آقای رادیا در دادگاه امروز دفاع نکرد، نامه‌ی اعلام سکوت داد .....
- اعلام سکوت سه نفر از افراد نهضت آزادی ایران در دادگاه نظامی .....
- صبح امروز تیسمار مبصر رئیس کل شهربانی بدون اطلاع قبلی از اینجا بازدید کرد .....
- در روزنامه «بعث» مقاله مفصلی از یورش ۲ سال قبل به فیضیه مندرج است .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۱۹، گروه سه‌نفری رادیا و... را به دادگاه برونند، و کلان‌بوندند، دادگاه تشکیل نشد...
- در نامه‌ای نسبت به آوردن ۸ زندانی قاچاقچی جدید اعتراض کردیم .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۰، دادگاه سه نفر با حکومت متهمین تشکیل شد .....

- در زندان شماره ۴ قصر با ۲۹ زندانی سیاسی دیگر هستم، این ۳۰ نفر عبارتند از .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۱، آقای بهرام نمازی دانشجو تصمیم به نماخواندن گرفت .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۲، دادگاه تجدیدنظر آقایان: رادنیای، مفیدی و بسته‌نگار اعلام رأی کرد .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۳، به مناسبت شب میلاد حضرت رضا(ع) جشن و سخنرانی داشتیم .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۴، دیشب در قم، پلیس به داخل مسجد امام حمله کرده و ۴ نفر را هم برده .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۵، خلیلیان را برای رسیدگی به شکایتش از افسر بازجو، به دادرسی بردند .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۶، به همت نمازی و عاقلی‌زاده، روزنامه «ندای بند» درآمد .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۷، در ایام عید به ما زندانیان سیاسی اضافه ملاقات نمی‌دهند .....
- وضع آقای خمینی در ترکیه خوب شده، وزراء و رؤسا به دیدن ایشان می‌روند .....
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۸، امروز پاکنویس و شکل‌های کتاب «باد و باران در قرآن» را تمام کردم .....
- شب به مناسبت ۲۹ اسفند، مجلس جشن و صحبت داخلی تشکیل شد .....
- مقدار زیادی میوه و شیرینی شب عید رسید، چندجعبه را به زندانیان دیگر و... توزیع کردیم ..
- ۱۳۴۳/۱۲/۲۹، شجاع دانشجوی حقوق را پس از پی‌گیری‌ها از مجرد به زندان ۳ فرستادند ..
- نامه به امضای زندانیان سیاسی (به جز ما سه نفر) به رئیس شهربانی کل کشور .....
- ۱۳۴۴/۱/۱، هوا ملایم و مفرح شده، تمام روز به دیده بوسی و دیدبازدید برگزار شد .....
- ۱۳۴۴/۱/۲، روز ملاقات بود، به علت تضییقات از ملاقات خودداری کردیم .....
- ۱۳۴۴/۱/۳، ورود به سومین ماه سومین سال زندان، هوا یک‌سره بارانی بود .....
- در نشریه «پیام دانشجو» بهمن ۱۳۴۳ ترور منصور تجزیه و تحلیل شده است .....
- در شماره اسفند «پیام دانشجو» مقاله مستندی از ملی شدن صنعت نفت نوشته شده است .....
- ۱۳۴۴/۱/۴، خبر مهمی نبود، این هفته برنامه‌های درس و سخنرانی و تفسیر تعطیل است .....
- ۱۳۴۴/۱/۵، روز ملاقات بود ولی خودداری از ملاقات را ادامه دادیم .....
- ۱۳۴۴/۱/۹، چون اعتصاب ملاقات ایام عید به سر آمده، امروز ملاقات به عمل آمد .....
- از بازداشت شدگان اخیر قم، ۶ نفر آزاد شده‌اند .....
- آقای هاشمی جوان معمم را شکنجه کرده، کتک فراوان زده‌اند .....
- ۱۰ تا ۱۳۴۴/۱/۱۲، چهارشنبه خلیلیان را به قزل‌قلعه بردند .....
- پنج‌شنبه، آقای نورالدینی روحانی را با گرفتن تعهدنامه‌ای ساده آزاد کردند .....
- ۱۳۴۴/۱/۱۳، هوا یک‌سره آفتابی ولی باد و نسبتاً سرما بود و مراسم کاهو سرکنگین .....
- راديو پیک ایران، اعتراضیه‌ی مدرسین و علمای قم علیه تبعید آقای خمینی را خواند .....
- شکست توطئه شاه و تبرئه‌ی آقای موسوی از جعل و کلاه‌برداری در دادگاه پاریس .....
- به مناسبت شهادت امام جواد(ع)، مجلس مصیبت با حضور زندانیان عادی داشتیم .....
- ۱۳۴۴/۱/۱۵، آقایان گودرزی، اسکویی و محکم را به دادگاه بدوی عشرت‌آباد بردند .....
- ۱۳۴۴/۱/۱۶، آقای نورالدینی (که دیروز آزاد شد) به ملاقات آمد .....



- دیروز ۱۷ نفر از علما که در زندان موقت بودند، آزاد شدند .....
- در شهر آقای آرامش را که اعلامیه‌ی «ملت جمهوری می‌خواهد» داده، توقیف کردند .....
- ۱۳۴۴/۱/۱۷، دومین جلسه دادگاه بدوی سه نفری گودرزی و ... ..
- ۱۳۴۴/۱/۱۹، سومین جلسه دادگاه سه نفری گودرزی و ... ..
- ۱۳۴۴/۱/۲۰، تمام امروز صرف رسیدگی به اختلاف نظرها، صدور رأی و ابلاغ آن شد .....
- ۱۳۴۴/۱/۲۱، جلسه عمومی داخلی برای تجدید انتخابات هیأت مدیره .....
- حادثه تیراندازی در کاخ مرمر .....
- ۱۳۴۴/۱/۲۲، چهارمین جلسه دادگاه گودرزی، اسکوئی، محکم، و کتاب‌نویس .....
- ۱۳۴۴/۱/۲۳، پنجمین جلسه دادگاه .....
- از جمله ملاقات شدگان: حاجی طرخانی، احمدزاده، مولائی، جعفری و سلطانی .....
- شب تجزیه و تحلیل پیک ایران راجع به رفیق نیمه‌راه روحانی عالی‌قدر (شریعتمداری) .....
- ۱۳۴۴/۱/۲۴، عید قربان، مراسم نماز عید، جشن و خطبه‌ی مؤثر آقای طالقانی .....
- ۱۳۴۴/۱/۲۵، ششمین و آخرین جلسه دادگاه چهار نفری، صدور رأی .....
- ۱۳۴۴/۱/۲۶، ملاقاتی‌ها: آسایش، انصاری، جعفری معمم، صالحی، خانم فروهر و ... ..
- ۱۳۴۴/۱/۲۹، شخصی را آورده‌اند که گویا زیر شکنجه مشاعر خود را از دست داده .....
- ۱۳۴۴/۱/۳۰، قرارداد چاپ کتاب «باد و باران در قرآن» با «دارالفکر» قم بسته شده .....
- ۱۳۴۴/۱/۳۱، آقای میرنظام دبیر دبیرستان حافظ را از قزل‌قلعه به اینجا آوردند .....
- جشن عمومی شب عید غدیر، آقایان حجتی، شیبانی، مرورید و مقدسیان برنامه داشتند .....
- ۱۳۴۴/۲/۱، پذیرایی و دید و بازدید عید غدیر با کیک اهدایی منصور بازرگان .....
- ۱۳۴۴/۲/۲، ملاقات آمدگان: زهتاب، خلیل ملکی، شاه‌حسینی، هاشمی، کتیرایی و .....
- آقای اردلان را به جرم در جیب داشتن اعلامیه، به دادرسی بردند .....
- راهنمای جلد دوم «آموزش قرآن» را به منزل فرستادم تا به شرکت انتشار بدهند .....
- ۱۳۴۴/۲/۳، شروع چهارمین ماه سومین سال زندان .....
- ۴ تا ۱۳۴۴/۲/۶، شنبه و یک‌شنبه خبر عمده‌ای نبود .....
- آقای شریعتمداری در مسجد اعظم قم تجلیل و دفاع از آقای خمینی کرده است .....
- پنج شش نفر دانشجوی فارغ‌التحصیل خارجه را در فرودگاه دستگیر کرده‌اند .....
- ۱۳۴۴/۲/۷، آقای میرنظام را به دادرسی بردند، پس از بازپرسی مفصل با التزام آزاد کردند ...
- ۱۳۴۴/۲/۸، رفقا برای ملاقات ما با خانواده از پشت میله‌ها، موافقت رئیس زندان را گرفتند ..
- امروز ۱۳ نفر روحانیون را برای محاکمه به دادگاه بردند .....
- ۱۳۴۴/۲/۹، از ملاقات آمدگان، شبستری‌زاده و جزایری و عده‌ی زیادی بازاری و طلاب .....
- ۱۳۴۴/۲/۱۱، پنج نفر از وعاظ را برای پرونده‌خوانی به دادگاه بردند .....
- نظریه اکثریت آقایان بر دفاع و صحبت است حال آنکه دادگاه علنی نیست .....

- ۱۳۴۴/۲/۱۲، سی نفر از علما نامه به شاه نوشته، خواسته‌اند متهمین ۱۳ نفری را ببخشند.....
- در دادگاه نوار وصیت بخارایی را گذاشته‌اند، استادانه و شجاعانه صحبت کرده است.....
- خلیلیان را از قزل‌قلعه برگرداندند بازجوئی مفصل و شلاق خوری داشته است.....
- اخیراً متهمین تیراندازی کاخ را آورده‌اند، شکنجه و شلاق شدید داده‌اند.....
- آقای هاشمی معمم و مبارز مبتکر مکتب تشیع را به عمومی آوردند، شکنجه کرده‌اند.....
- ۱۳۴۴/۲/۱۳، قائمی از علمای آبادان، و صحبت با نصیری راجع به محکومین قتل منصور....
- ۱۳۴۴/۲/۱۴، پنج نفر از وعاظ را برای پرونده‌خوانی به دادگاه بردند.....
- ۱۳۴۴/۲/۱۶، عده‌ای از کرمان به ملاقات آقایان حجتی و فهیم آمده بودند.....
- ۱۳۴۴/۲/۱۷، پنج نفر معممین دادگاهی را پیش هشت نفر رفقایشان به قصر منتقل کردند....
- عصر مجلس ده روزه از پنجم تا پانزدهم محرم آقای طالقانی شروع شد.....
- ۱۳۴۴/۲/۱۸، خلیلیان را برای تعیین و کیل به دادگاه بردند.....
- پیک ایران نطق تند دکتر شایگان در کنگره ۱۵ بهمن دانشجویان آمریکا را پخش کرد.....
- ۱۳۴۴/۲/۲۰، دادگاه ۱۳ نفر اهل منبر تشکیل شد، قرار است همگی با التزام آزاد شوند.....
- ۱۳۴۴/۲/۲۱، تاسوعا و ادامه‌ی مجلس عصرانه آقای طالقانی.....
- ۱۳۴۴/۲/۲۲، عاشورا، دسته و عزاداری در تمام زندان‌ها و با شور و خلوص.....
- رادیو ملی کشته شدن نیکخواه و شکنجه‌های شدید نسبت به دیگران را خبر داد.....
- اعتراضیه ۵۰ نماینده مجلس عوام انگلستان به ایران نسبت به شکنجه متهمین سیاسی.....
- ۱۳۴۴/۲/۲۳، خلیلیان را برای تعیین و کیل به دادگاه بردند.....
- سه نفر دانشجویان ۱۶ آذری را دادگاهی کردند.....
- ملاقات‌های امروز: زند، مهشید، یوسفی، حجتی، فهیم، هاشمی و آقاسیدابراهیم خیاط.....
- امروز محمدشمس زندانی جوان بارفروش ساکن دولاب را آوردند.....
- ۱۳۴۴/۲/۲۴، به مناسبت تصادف با ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۴۲)، نیم ساعت صحبت کردم.....
- ۱۳۴۴/۲/۲۵، اردلان را برای پرونده‌خوانی به دادگاه بردند.....
- ۱۳۴۴/۲/۲۷، تلگراف آقای حکیم به آقای آشتیانی، و تهدید شدید دستگاه.....
- ۱۳۴۴/۲/۲۸، رادیوهای لندن و قاهره، و تظاهرات دانشجویان ایرانی علیه شاه در نیویورک.
- ۱۳۴۴/۲/۲۹، اردلان دانشجو را با یک جلسه دادگاه به دو ماه حبس محکوم کردند.....
- ۱۳۴۴/۲/۳۰، در ملاقات عده‌ی زیادی از بازار و میدان با میوه و شیرینی فروان آمدند.....
- ۱۳۴۴/۲/۳۱، پیک ایران مقاله «آبزور» و «تریبون» را در اعتراض به شکنجه و... خواند.....
- ۱۳۴۴/۳/۱، خلیلیان را به دادگاه بردند، یک روزه تمام شد و به سه ماه محکوم کردند.....
- آقای محمدصادق قاضی طباطبایی را با جرم نشر و پخش «انتقام» از قزل‌قلعه آوردند.....
- آقایان هاشمی و فروهر در بند عمومی، قزل‌قلعه هستند.....
- ۱۳۴۴/۳/۳، شروع پنجمین ماه سومین سال، ملاقات مفصل ولی خبری نبود.....

۱۳۴۴/۳/۴ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۶، پنج‌شنبه ملاقات مفصل و هدایا زیاد و میوه‌ی نوبرانه بود ..  
 آقای فهیم را که به ملاقات می‌آمده به جرم داشتن استفتائیه، دم در توقیف کرده‌اند.....  
 ۱۳۴۴/۳/۷، عصر پیک ایران عین نوار آخرین منبر آقای خمینی را گذاشته بود.....  
 نامه‌ی اعتراضیه شدید کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل را پیک ایران خواند.....  
 ۱۳۴۴/۳/۹، پیک ایران گفت دانشجویان ایرانی رُم، مونیخ، بروکسل... تظاهرات کردند.....  
 ۱۳۴۴/۳/۱۰، ملاقاتی‌های امروز نوالدینی، مروارید، میرمحمد صادقی و جوانان بازاری.....  
 تظاهرات نیویورک که شاه را مستأصل کرده، در تلویزیون آمریکا نشان داده شده است.....  
 ۱۱ و ۱۳۴۴/۳/۱۲، آقای قاضی طباطبایی را به دادگاه بردند.....  
 پیک ایران و رادیو دهلی، و صحبت از اعدام همکاران بخارایی و تظاهرات آمریکا.....  
 ۱۳۴۴/۳/۱۳، ملاقاتی‌های امروز از دانشگاهیان، علما، دوستان و از شمیران و بازار.....  
 در مردم تأثر و تحرك فوق‌العاده در اثر حکم اعدام شش نفر بخارانی‌ها پیدا شده.....  
 چند روز قبل خاقانی و نوری را برای ارباب، به میدان تیر برده، تیر هم در کرده بودند.....  
 ۱۳۴۴/۳/۱۷، آقای فهیم را تحت شکنجه سخت قرار داده، گفتند فوت کرده است.....  
 از دربار، بخشش محکومین ۶ نفری را تقاضا کرده‌اند ولی جواب خشک داده‌اند.....  
 محکومین قتل منصور از امروز پیش یکدیگر آورده شده‌اند.....  
 در منازل مراجع تقلید قم، عده‌ای از طلاب برای نجات محکومین بست نشسته بودند.....  
 دادگاه و کلای ما در مرحله صلاحیت است.....  
 ۱۳۴۴/۳/۱۸، آقای قاضی را برای تعیین وکیل به دادرسی ارتش بردند.....  
 بخارایی و یاران و انواری با شهادت گفته‌اند ما قصد قتل عده زیادی را داشته‌ایم.....  
 از بخارایی محرک عمل او را پرسیده‌اند گفته است: روح مذهبی.....  
 ۱۳۴۴/۳/۲۰، از ملاقاتی‌های امروز: جزایری، مهندس معین‌فر، برومند، دکتر ممکن.....  
 آقای صالح به عده‌ای از جبهه‌ای‌های بازار گفته حالا شرایط برای فعالیت فراهم شده.....  
 از طرف علما برای نجات ۶ نفر خیلی اقدامات و مراجعات شده است.....  
 نامه به ریاست اداره کل زندان و اعتراض به عدم تفکیک زندانیان سیاسی از عادی و...  
 ۱۳۴۴/۳/۲۱، خبر مهمی نبود، عصر، مجمع عمومی برای گزارش دو ماهه‌ی هیئت مدیره.....  
 ۱۳۴۴/۳/۲۲، نامه به ریاست زندان (۴) برای تأمین تخت‌های کسری زندانیان.....  
 از انتقال آقای شمس به زندان موقت، ما نگران فشار و شکنجه مجدد ایشان هستیم.....  
 ۱۳۴۴/۳/۲۴، سه نفر متهمین پخش اخبار خلاصه دادگاه نهضت، تبرئه شدند.....  
 یک اعلامیه تهدیدآمیز با امضای فدائیان اسلام منتشر شده است.....  
 ۱۳۴۴/۳/۲۵، آقای قاضی طباطبایی در دادگاه به سه ماه، محکومیت یافت.....  
 پیک ایران خبر از تظاهرات و اعتراض‌های دانشجویان اروپا داد.....  
 کمیته‌ای از دانشمندان آلمانی برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران تشکیل شده است.....

- ۱۳۴۴/۳/۲۶، تیرباران ۴ نفر از ۶ نفر محکومیت به اعدام، مجلس ختم و تلاوت قرآن.....
- ۱۳۴۴/۳/۲۷، تصمیم جدید زندان، مطالبه‌ی شناسنامه از ملاقات کننده‌ها.....
- ۱۳۴۴/۳/۲۸، هشت نفر رفقای بخارائی را در بندهای زندان (۱) پخش کردند.....
- ۱۳۴۴/۳/۲۹، مجلس جشن و افتخار برای روز خلع ید.....
- به مناسب شب اربعین، مجلس تذکر با مشارکت عادی‌ها و سخنرانی آقای طالقانی.....
- ۱۳۴۴/۳/۳۱، در اثر مطالبه‌ی شناسنامه، ملاقاتی خیلی کم شده است.....
- آقای فهیم زنده است ولی مریض و بسیار ناراحت از شکنجه.....
- در تبریز در مسجد شهیدی ختم عمومی و علنی برای چهار نفر شهیدان اخیر گرفته‌اند.....
- در زندان، ما مجلس شب هفت دایر کردیم.....
- رادیو پیک خبر تظاهرات دانشجویان اروپا را می‌داد.....
- محکومیت سه ماهه‌ی آقای قاضی سرآمده ولی ابلاغ آزادی نفرستادند.....
- ۱۳۴۴/۴/۱، ایرانیان مهاجر مقیم مسکو نامه‌ی مفضلی به شاه نوشته‌اند.....
- ۱۳۴۴/۴/۳، ششمین ماه سومین سال، در ملاقات امروز، جمعیت بیشتری آمده بودند.....
- آقای انواری، از محکومین پرونده مرحوم بخارایی را به بند ۴ برده‌اند.....
- در روز هفت، جمعیت زائران ۴ شهید، فوق‌العاده بوده است.....
- ۱۳۴۴/۴/۵، آقای قاضی را پس از ۱۲ روز از پایان محکومیت، بالاخره آزاد کردند.....
- ۱۳۴۴/۴/۶، امروز در کافه فروشگاه زندان را به وسیله‌ی مأمورین بستند.....
- ۱۳۴۴/۴/۷، به مناسبت تعطیل و تصادف با قتل امام حسن (ع) ملاقاتی زیاد آمده.....
- اعلامیه‌ای با امضای دانشجویان دینی حوزه تهران در تجلیل از ۴ نفر شهیدان منتشر شده.....
- اعلامیه مفصلی با امضای انجمن مبلغین و وعاظ اصفهان، رسماً آن ۴ نفر را ستوده.....
- از مهدی عراقی و هاشم امامی که تخفیف داده‌اند، تشکرنامه خواسته‌اند، امتناع کرده‌اند.....
- در سانفرانسیسکو دانشجویان ایرانی تشکیلات ۳۰۰۰ نفری و فعالیت خوبی دارند.....
- مراجع تقلید در جریانات اخیر ساکت و بی‌اثر بوده‌اند و موجب انزجار جوانان شده‌اند.....
- ۱۳۴۴/۴/۸، رادیو پیک و خبر از میتینگ ۱۰۰۰۰ نفری ایرانیان مقیم آذربایجان شوروی.....
- ۱۳۴۴/۴/۹، رادیو پیک و خبر تظاهرات دامنه‌دار ۳۰۰ دانشجوی ایرانی مقیم وین.....
- ۱۳۴۴/۴/۱۰، امروز ملاقاتی زیادی از کسبه خیابان و بازاران و آزاد شده‌ها داشتیم.....
- آقایان دکتر معصومیان و فتحی از دسته آرامش را عصر از قزل‌قلعه آوردند.....
- پیک ایران، دریافت ۷۰ میلیون مارک رشوه شاه از کمپانی‌های آلمانی.....
- فهرست فعالیت‌های اخیر آقای آرامش.....
- ۱۳۴۴/۴/۱۱، متن کامل اعلامیه آرامش از رادیو پیک و رادیو ملی.....
- ۱۳۴۴/۴/۱۴، سه روز است آرامش برای سومین بار اعتصاب غذا کرده.....
- از دستگیر شدگان هیأت مؤتلفه ۸ نفر را به زندان (۳) قصر و ۱۱ نفر را آزاد کردند.....

- تظاهرات دانشجویان وابسته به کنفدراسیون به منظور انحلال دادگاه‌های نظامی .....  
 کمیته دانشجویان ایرانی در وین اعلامیه مفصلی در تجلیل زندانیان سیاسی ایران داده‌اند .....  
 ۱۳۴۴/۴/۱۶، در بهداری زندان تصادفاً آقای طالقانی و آرامش پیش هم قرار می‌گیرند .....  
 ۱۳۴۴/۴/۱۷، آقای هاشمی مترجم کتاب «اسرائیل» یک‌شنبه‌ی گذشته آزاد شده است .....  
 آقای فهیم وضع درستی ندارد، یک گوش و یک چشم او در اثر شکنجه‌ها ناقص شده‌است ..  
 در بیرون، شایعات راجع به آزادی ماها و برگرداندن آقای خمینی قوت گرفته است .....  
 در عراق مراجع تقلید و علمای شیعه از اوضاع ایران روی هم‌رفته بی‌اطلاع و بی‌علاقه‌اند .....  
 از طرف جبهه‌ملی سوم یک اعلامیه‌ی ابراز وجود دو صفحه‌ای درآمده .....  
 ۱۳۴۴/۴/۱۹، مدتی است سطح انضباط در جمع هم‌بندان سیاسی پایین آمده است .....  
 ۱۳۴۴/۴/۲۰، آقای نمازی حزب ملت ایران و احمدی را برای آخرین دفاع بردند .....  
 ۱۳۴۴/۴/۲۱، ۲۵ درصد زندان گذشت، ملاقاتی‌ها: محلاتی، شیرازی، باهنر، برقیعی و ... ..  
 از طرف جاما تاکنون دو اعلامیه خیلی تند و محکم که منشاء آن مجهول است درآمده .....  
 آقای میلانی در مسجد گوهرشاد منبر رفته و اعتراض تند و صریح کرده‌اند .....  
 دادگاه تجدیدنظر دکتر عالی و حمسی و بقیه قرار است از فردا شروع شود .....  
 به‌دلیل بعضی ایرادها، آقای طالقانی، دکتر سحابی و من از هیأت مدیره ثابت استعفا دادیم ..  
 ۱۳۴۴/۴/۲۲، پیک ایران توقیف دو نفر از کمیته جمهوری خواهان را اطلاع داد .....  
 اعتصاب غذای شش نفر از محکومین قتل منصور به‌علت هم‌زندانی شدن با چاقوکشان و ... ..  
 ۱۳۴۴/۴/۲۴، ملاقات‌های امروز غیر از خویشان و نزدیکان، علما، بازاریان و کسبه بودند .....  
 اعلامیه دوم از جبهه‌ملی سوم به عنوان اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد .....  
 ۱۳۴۴/۴/۲۶، هیأتی ۳ نفری مسئول تشخیص و دستور اقدام برای هم‌دردی با اعتصابیون شد ..  
 شب به مناسبت جشن میلاد حضرت رسول(ص)، پذیرایی و سخنرانی داشتیم .....  
 ۱۳۴۴/۴/۲۷، نامه‌ی هم‌دردی ما با اعتصابیون و اعتراضیه با امضای ۱۲ نفر .....  
 دادگاه تجدیدنظر دکتر عالی و حمسی و بقیه، با اختلاف جزئی با دادگاه قبل تأیید شد .....  
 غروب، با سر و صدا و کف زدن، آزادی ۴ نفر یک‌ساله‌ها بدرقه شدند .....  
 ۱۳۴۴/۴/۲۸، مجلس ختمی ساده و عمومی در حیاط برای خانم دکتر مصدق گزارده شد ...  
 از ما، گروه ۵ نفر اول اعتصاب غذا را رسماً اعلام و آغاز کردند .....  
 ۱۳۴۴/۴/۲۹، دادگاه و کلای ما هنور در مرحله‌ی صلاحیت است .....  
 پیک ایران مقاله جدیدی درباره‌ی دزدی‌های دربار از روزنامه nation پخش می‌کند .....  
 ۱۳۴۴/۴/۳۰، به مناسبت سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۳ مراسمی برگزار و بازرگان سخنرانی کرد .....  
 ۱۳۴۴/۴/۳۱، دادگاه و کلای نظامی ما بالاخره قرار صلاحیت و عدم نقض صادر کرد .....  
 ۱۳۴۴/۵/۱، مجمع عمومی فوق‌العاده، رأی به‌ابقاء ۴ نفر قبلی و جمع‌آوری نظرات کرد .....  
 ۱۳۴۴/۵/۳، خبر فوت پدر آقای قلی‌زاده را به ایشان اطلاع داده و تسلیت گفتیم .....

۱۳۴۴/۵/۴، خلیلیان را به‌هنگام خروج از منزل عراقی همراه با مقداری اعلامیه گرفته‌اند .....  
اعلامیه آقای قمی چایی و با متن و منطق محکم، بعد از تیرباران ۴ نفر منتشر شده است.....  
اعلامیه چهلم مرحوم بخارایی و دوستانش از شهادت و صراحت آن مردان صحبت کرده ...  
۵ و ۱۳۴۴/۵/۶، غروب چهارشنبه فهیم را از زندان موقت به اینجا آوردند .....  
اخیراً ۴ نفر را به جرم بخش اعلامیه چهلم محکومین منصور به قزل‌قلعه برده‌اند .....  
۱۳۴۴/۵/۷، لای پاکت میوه مأمورین اعلامیه پیدا کردند و نجفی آورنده‌اش را گرفتند .....  
۱۳۴۴/۵/۸، به مناسبت فوت آقای کاظم قریشی، مجلس ختمی دایر کردیم .....  
۹ و ۱۳۴۴/۵/۱۰، مجمع عمومی داخلی زندانیان سیاسی، اصلاح اساسنامه و انتخابات .....  
۱۳۴۴/۵/۱۱، دادگاه و کلای نظامی ما وارد ماهیت شده و به دفع الوقت می‌گذراند .....  
آقای نجفی را که پنج‌شنبه گرفته بودند، اطلاعات شهربانی بعد از دو روز آزاد کرد .....  
۱۲ و ۱۳۴۴/۵/۱۳، آقایان فتحی و منصوریان را به دادگاه بردند .....  
آرامش با رویه پرخاش و تحقیر، یک کلمه بازجویی و بازپرسی پس نداده است .....  
۱۳۴۴/۵/۱۴، به مناسبت شیاع مرض شبه ویا، ورود میوه به زندان ممنوع شد .....  
تشییع جنازه، تجلیل و مجالس فاتحه برای مرحوم قرشی فوق‌العاده بوده است .....  
روزنامه اطلاعات: امکان عفو و یک درجه بخشودگی زندانیان سیاسی به مناسبت ۲۸ مرداد ..  
۱۳۴۴/۵/۱۵، پیک ایران سخنرانی پروفیسور تایلر یانگ در هاروارد را پخش و تفسیر کرد.....  
۱۳۴۴/۵/۱۶، به مناسبت فوت حاج سیدرضا فیروزآبادی مجلس ختمی دایر کردیم .....  
۱۷ و ۱۳۴۴/۵/۱۸، دادگاه مأمور محاکمه ۴ نفر از وکلای ما رأی خود را صادر کرد .....  
پیرو جلسات مجمع عمومی، طرحی تهیه و به استثناء چند نفر، همگی امضاء کردند .....  
۱۹ و ۱۳۴۴/۵/۲۰، رادیو پیک اعلامیه کمیته اروپائی جمهوری ملی را خواند .....  
آقایان فتحی و معصومیان را برای پرونده‌خوانی بردند .....  
سه نفر از هیأت مؤتلفه را به قید ضمانت آزاد کردند .....  
آقای شیخ مصطفی رهنما را برای تعیین وکیل بردند .....  
۱۳۴۴/۵/۲۱، کتاب «پدیده‌های جوی» را که نتیجه ۲ سال کار زندان است فرستادم .....  
خلیلیان آزاد شده و سه نفر دیگر از هیأت مؤتلفه، امروز مرخص شدند .....  
در اعلامیه «جاما» راجع به شرایط مبارزه و مشارکت کلیه دستجات بحث شده است .....  
۱۳۴۴/۵/۲۲، مجلس ناهار دوستانه، گرم و با شکوهی از ۷۰ زندانی زندان ۴ برگزار شد .....  
۲۳ و ۱۳۴۴/۵/۲۴، سروکله شیخ مصطفی رهنما برای هفت هشتمین بار پیدا شد .....  
آقای رضا حمسی را که پس از آزادی هفته قبل گرفته‌اند، امروز آوردند .....

از ۱۳۴۴/۵/۲۵ لغایت ۱۳۴۶/۱/۲۴ هیچ یادداشتی در دست نیست

۱۳۴۶/۱/۲۵، در زندان ۴ قصر پنجمین سال محکومیت غیرقانونی خود را می‌گذرانیم .....

- به مناسبت پایان زندان دکتر پیمان یک ناهار عمومی با حضور کلیه زندانیان داده شد .....
- ۲۶ تا ۱۳۴۶/۱/۲۸، ظهر شنبه ابلاغ مرخصی دکتر پیمان و مراسم خداحافظی .....
- ۲۹ تا ۱۳۴۶/۱/۳۱، از هشتم محرم مجلس تذکر، و سخنران آقای طالقانی هستند .....
- مجالس تهران روی هم رفته خوب است مخصوصاً حسینیه ارشاد .....
- ۱ تا ۱۳۴۶/۲/۴، در مجلس عصر عاشورا، قبل از آقای طالقانی صحبت کردم .....
- روز یکشنبه آخرین جلسه پنج روزهی مجلس محرم برگزار شد .....
- از ملاقاتی‌های دوشنبه: دکتر سبحانی، دکتر سامی، عاقلی‌زاده، صفا و... ..
- ۵ تا ۱۳۴۶/۲/۷، سیدمهدی حسینی، زندانی سیاسی را پس از اعتصاب غذا به اینجا آوردند...
- روز چهارشنبه آقای بنکدار را به بازپرسی بردند .....
- آقای نجات با سه ماه محکومیت، با خوشحالی تمام از دادگاه برگشت .....
- ۸ تا ۱۳۴۶/۲/۱۱، شنبه آقای مولایی را به بازپرسی بردند .....
- به افتخار مرخص شوندگان: مهندس سبحانی، حکیمی و جعفری ناهار داخلی و تبادل نطق ..
- سومین بازپرسی آقای مولایی و قرار ۲۰۰۰۰ تومان تضمین، بردن نجات به دادرسی .....
- ۱۲ تا ۱۳۴۶/۲/۱۴، زندانی عادی تازه وارد، نیک‌نژاد را آوردند اعتراض کردیم .....
- مجلس تودیع عمومی با مرخص شوندگان: سبحانی، حکیمی، جعفری بعد از ۴ سال زندان ...
- ۱۳۴۶/۲/۱۳، ورود به پنجمین ماه پنجمین سال، ابلاغ مرخصی سه نفری و مشایعت .....
- ۱۴ تا ۱۳۴۶/۲/۱۴، از ملاقاتی‌ها: حکیمی، سبحانی، جعفری، عاقلی‌زاده، هاشمی، محلاتی، باهنر و... .
- ۱۵ تا ۱۳۴۶/۲/۱۸، در دانشگاه اعتراض و اعتصاب و تعطیل شده .....
- از شنبه در قزل‌قلعه اجازه ملاقات آقایان منتظری و شیخ غلامحسین جعفری را دادند .....
- ۱۹ تا ۱۳۴۶/۲/۲۱، سخت‌گیری‌های تازه برای رد کردن پول و شیرینی، اعتراض شد .....
- ۲۲ تا ۱۳۴۶/۲/۲۵، خاقانی در اثر صدمات به پرت و پلاگوئی افتاده است .....
- کنی را به دادرسی بردند و عصر بعد از بیست و چند روز بازداشت، آزاد کردند .....
- ۲۶ تا ۱۳۴۶/۲/۳۱، خبر عمده‌ای نبود، ملاقات غیرخانوادگی و بی‌خبری از سرهنگ رحیمی ..
- ۱ تا ۱۳۴۶/۳/۴، ملاقاتی‌ها: دکتر پیمان، حکیمی، دکتر سبحانی، توانا و... ..
- به افتخار سعادت و صدرایی که دوران محکومیتشان نزدیک به اتمام است نهار دادیم .....
- ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: سطوتی، خلیلی، منتظری، لاهیجی، کنی، مهندس سبحانی و... ..
- ۵ تا ۱۳۴۶/۳/۱۱، آقای خسروشاهی به ملاقات آقای روحانی به زابل رفته .....
- سه‌شنبه عصر رادیو پیک تظاهرات مردم و دانشجویان در «بن» را پخش کرد .....
- آقایان مولایی و بنکدار را برای تعیین و کیل به دادرسی بردند .....
- ۱۲ تا ۱۳۴۶/۳/۱۲، ورود به ششمین ماه سال پنجم .....
- ۱۳ تا ۱۳۴۶/۳/۱۸، تظاهرات شدید دانشجویان ایرانی و آلمانی بر علیه شاه در برلن غربی....
- یک‌شنبه مجلس فاتحه‌خوانی و صحبت آقای حجتی برای شهدای ۱۵ خرداد .....

رادیو پیک و رادیو لندن تظاهرات آلمان غربی را بی سابقه و پر سر و صدا گفته‌اند .....  
 دانشگاه تهران در پی اعتصاب دانشگاه تبریز به هم ریخته و تعطیل شده است .....  
 سه‌شنبه آقای شریفیان را به دادرسی بردند و وکیل تسخیری گرفت .....  
 نامه‌ای در اعتراض به گزارش اتهام به آقایان مولایی و بنکدار به دادرسی فرستاده شد .....  
 آقای توسکی (آشپز) به افتخار سال مراجعت ما از برازجان، مجلس جشن و پذیرایی داد ....  
 در مساجد تهران و قم برای پیروزی اعراب و علیه اسرائیل، دعا و... شده است .....  
 ۱۹ تا ۱۳۴۶/۳/۲۵، تصمیم گرفته شد برای شهدای مسلمان عرب، ۵ روز عزای بگیریم .....  
 عصر دو زندانی تازه‌وارد آموزگار اهل قزوین از قزل‌قلعه آوردند .....  
 به‌ابتکار گروه حکمت‌جو، مهندس عادل در زمینه تشکیل اسرائیل ۳ جلسه صحبت می‌کند ..  
 سه‌شنبه، دادگاه برای شریفیان سه سال محکومیت صادر کرد .....  
 چهارشنبه آقای خاتم خیاطان را از قزل‌قلعه به اینجا منتقل کردند .....  
 در دانشگاه تبریز ۱۰ نفر کشته شده‌اند و اعتصاب ادامه دارد .....  
 عصر اسدالله‌ابراهیمی و کاتوزیان دانش آموز از دستگیرشدگان عاشورا را از قزل‌قلعه آوردند  
 نامه‌ی اهدای خون و نفری ۳۲ تومان برای برادران مسلمان عرب به دفتر زندان دادیم .....  
 ۲۶ تا ۱۳۴۶/۳/۲۹، عصرشنبه رفیعی کارگر چیت‌سازی و حاجی کاظمی را از قزل‌قلعه آوردند  
 عصر یک‌شنبه امیرحسینی مبارز باسابقه و بخشی کارگر چیت‌سازی را از قزل‌قلعه آوردند ..  
 از طرف آقای مرعشی در قم، حسابی برای کمک به شهدای مسلمان عرب باز شده .....  
 دوشنبه ۲۹ خرداد، روز خلع‌ید از شرکت نفت، مجلس پذیرایی و جشنی منعقد گردید .....  
 ۳۰ تا ۱۳۴۶/۴/۱، آقایان مولایی و بنکدار را به دادگاه بردند .....  
 عصر آقایان الهی (آبشاری) طلبه‌ی قم و توکل دانشجوی دانشکده حقوق را آوردند .....  
 چهارشنبه دومین جلسه دادگاه آقایان مولایی و بنکدار و سه ماه محکومیت برای هر کدام ..  
 جلسه عمومی به دعوت افسران توده‌ای، با سخنرانی من برای اتمام خاطرات خلع‌ید .....  
 ملاقات کنندگان: دکتر پیمان، جعفری، حمسی، حاجی صادق، شجونی، مطهری و... .....  
 ۲ تا ۱۳۴۶/۴/۵، از دارالتأدیب حسین‌زاده دانش آموز را به زندان ۴ آوردند .....  
 برادران قائمی را به جرم شعار بر علیه اسرائیل به بازپرسی بردند .....  
 در بازار تهران اعلامیه‌های تحریم معاملات با عمال اسرائیل، تأثیر محسوس داشته است .....  
 ۶ تا ۱۳۴۶/۴/۱۰، عده‌ای چاپخانه‌چی و ناطق نوری از طلاب منبری را گرفته‌اند .....  
 جمعه به افتخار مرخص شوندگان: مجتبی مفیدی، سلیمی و اسکویی، نهار داخلی داشتیم .....  
 شنبه مرخص شدن مجتبی مفیدی با مراسم خداحافظی و صلوات بر سرباز نهضت ملی .....  
 ۱۱ و ۱۳۴۶/۴/۱۲، ورود به هفتمین ماه سال پنجم .....  
 آقای منتظری که شنیده بود پدرش در قزل‌قلعه اعتصاب غذا کرده‌اند، قصد اعتصاب کرد ..  
 دوشنبه آقای منتظری پس از اطمینان از طرف پدر، اعتصاب غذای خود را شکست .....



- ۱۳ تا ۱۳۴۶/۴/۱۵، آقای حاج سیدصدرالدین برای ملاقات آمده بودند .....
- حکمت جو، معتمدی و خاوری را به قزل قلعه بردند، قصد تبعیدشان را دارند .....
- ۱۶ تا ۱۳۴۶/۴/۱۹، شنبه مجلس تودیع سلیمی و اسکویی با نطق آقای حاجتی بود .....
- ملاقاتی‌های دوشنبه آقایان: دکتر سبحانی، سلیمی، جعفری، غفرانی، شمس، حدادی و ... ..
- ۲۰ تا ۱۳۴۶/۴/۲۶، رفتار نامطلوب و تحریک کننده آقای نیک‌نژاد .....
- آقایان مجتهدی شبستری، غیوری، سیدغلامرضا سعیدی، جعفری و ... به ملاقات آمدند .....
- پسر ۲۲ ساله آقای خمینی را در سر حد دستگیر و ۲۰ روز است که به قزل قلعه برده‌اند .....
- به آقای حاج سیدرضا زنجانی تکلیف کرده‌اند از تهران بروند .....
- جمعه آقایان نصرت‌الله امینی و حسن صدر به ملاقات آمدند .....
- از قزل قلعه آقای مرادی فرهنگی اهل خمین را به اینجا آوردند .....
- ۲۷ تا ۱۳۴۶/۴/۳۱، غنی بلوریان از کردهای متهم به توده‌ای را به اینجا آوردند .....
- از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: محتشمی، سرحدی‌زاده، حمسی، مفیدی، سرهنگ رحیمی و ... ..
- جمعه به مناسبت ۳۰ تیر، مجلس تذکر و فاتحه با حضور عمومی و سخنرانی آقای طالقانی ...
- شرفیان در تجدیدنظر به ۲ سال محکوم و کاتوزیان و دیگران را با تبدیل قرار آزاد کردند ...
- ۱ تا ۱۳۴۶/۵/۵، جناب‌زاده را که علیه اسرائیل سخنرانی داشته مضروب کرده‌اند .....
- سپهد نصیری؛ در سر موضوع کسی حق مداخله ندارد: شاه، اسرائیل، آمریکا .....
- مجلس تودیع عمومی را آقای حسینی کاسب اهل تبریز .....
- ۶ تا ۱۳۴۶/۵/۱۲، ملاقاتی‌های دوشنبه آقایان: وکیلی، سرحدیان، صالحی و ... ..
- ۱۳۴۶/۵/۱، ورود به هشتمین ماه سال پنجم، ملاقاتی‌ها: حکیمی، مهندس سبحانی و ... ..
- ۱۳ تا ۱۳۴۶/۵/۲۳، یک‌شنبه ۵ مرداد سروان اسدی به جای سروان اخوان رئیس زندان شد ..
- یک‌شنبه ۲۲ مرداد آقای مصطفی برقی را از قزل قلعه به اینجا آوردند .....
- مهدی اخلاقی را که ۵۱ روز قبل به اتفاق ناطق نوری گرفته بودند به اینجا منتقل کردند .....
- آقای شیخ غلامحسین جعفری امام جماعت با شهادت را از قزل قلعه آزاد کردند .....
- سی چهل نفر دانشجویان اعتصاب کرده علیه اقساط شهریه را آزاد کردند .....
- ۲۴ تا ۱۳۴۶/۵/۲۶، قربانی و احمدی مهمانان ۱۵ خرداد را از زندان (۱) به اینجا .....
- ناطق نوری، طلبه‌ی جوان قم، پس از شکنجه و شلاق زیاد، از قزل قلعه به اینجا منتقل شد .....
- دیروز احمد مصطفوی پسر آقای خمینی را آزاد کردند .....
- احتمال دارد آقایان منتظری و درچه‌ای را آزاد کنند .....
- از ملاقاتی‌ها، آقایان: حسینعلی منتظری (که امروز آزاد شد) خامنه‌ای، مروارید و ... ..
- ۲۷ تا ۱۳۴۶/۵/۳۱، از ملاقاتی‌های سه‌شنبه: دکتر قریب، دکتر سبحانی و دکتر انوری .....
- ۱ تا ۱۳۴۶/۶/۶، دوشنبه آقای بسته‌نگار را برای پرونده ستوان کاکاوند به بازپرسی بردند .....
- ۷ تا ۱۳۴۶/۶/۹، ورود به نهمین ماه پنجمین سال، فیضیه را به بهانه تعمیرات بسته‌اند .....

عکس آقای خمینی را از کتابخانه پائین کشیده‌اند، نماز جماعت‌ها اعتراضاً تعطیل شده‌است ..  
۱۰ تا ۱۳۴۶/۶/۱۶، یک‌شنبه یک‌دسته ۸ نفری را برای تعیین وکیل به دادگاه بردند ..  
۱۵ شهریور اجازه دادند یک‌عده از همزندان عادی سابق در زندان ما مهمان باشند ..  
رادپو پیک دو اعلامیه از آقای خمینی (که چاپخانه و ناشر آن توقیف‌اند) را می‌خواند ....  
۱۷ تا ۱۳۴۶/۶/۲۳، شنبه حسین زاده جوان دانش‌آموز را مجدداً آوردند ..  
در اصفهان عده‌ای را که در صدد پخش یا چاپ اعلامیه بودند، دستگیر کرده‌اند ..  
۲۴ تا ۱۳۴۶/۶/۳۰، ملاقاتی‌های دوشنبه: دکتر سبحانی، باهنر، افجه‌ای، ابتهاج، معین‌فر و ...  
ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: حکیمی، سرهنگ رحیمی، بهمنشع مصباح و ...  
۵۶ نفر افسران وابسته به بختیار را گرفته‌اند ..  
۶/۳۱ تا ۱۳۴۶/۷/۹، یک‌شنبه ۱۳۴۶/۷/۸ ورود به دهمین ماه سال پنجم ..  
برای عمل جراحی فتق به بهداری تهران رفتیم و یادداشت‌های روزانه تعطیل شد ..  
از ملاقاتی‌های خارج: غیر از خانواده، نصرت‌الله امینی، مهندس مصدق، دکتر عالی و ...  
۱۰ تا ۱۳۴۶/۷/۱۷، آقای علی‌بابایی یک مهمانی عمومی ناهار به افتخار من داد ..  
استنکاف آقای میلانی از برپایی مراسم خاص در روز بعثت برای بازگشت شاه ..  
فشار ساواک بر آقای منتظری و بازداشت ایشان، تا قم را ترک کند ..  
یورش شبانه به خانه‌ی آقای غیوری، بازداشت و انتقال ایشان به قزل‌قلعه ..  
در مدرسه مروی تهران آقای کروی و در قم آقای فهیم و هفت هشت طلبه را گرفته‌اند ..  
۳۲ دانشجوی دانشگاه تهران را که از قزل‌قلعه به زندان موقت آورده بودند آزاد شدند ..  
آقایان فدایی، الهی، برقی و ناطق‌نوری، دوشنبه ۱۳۴۶/۷/۱۷ مرخص شدند ..  
۱۸ تا ۱۳۴۶/۷/۲۴، به آقای طالقانی و من در ۴۶/۷/۲۰ خصوصی ابلاغ شد که آزاد می‌شویم ..  
دوشنبه دسته‌ی ۷ نفری امیرحسینی را برای تعیین وکیل به دادرسی بردند ..  
۲۵ تا ۱۳۴۶/۷/۳۰، شب میلاد حضرت علی (ع) مجلس جشنی داشتیم ..  
شیرینی عید، و اولین جلد نوبر کتاب «پدیده‌های جوی» و قطعی شدن مرخصی ما ..  
تا ۱۳۴۶/۸/۱ ...

## بسمه تعالی

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ» (بقره ۲/ ۱۳۴)  
(آنها مردمانی هدفدار بودند که رفتند. برای آنها است دست آوردشان و  
برای شما است دست آوردتان...)

### مقدمه

آدمیان و امت‌ها در صفی طولانی از آغاز تا انتهای تاریخ به تدریج و به نوبت صحنه حیات را ترک می‌کنند و با دست آوردهای سبک یا سنگین به پیشگاه عدل الهی شتافته و در محضر «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» حاضر می‌شوند. حیوانات کاری به کردار هموعان خود ندارند و به «خود» مشغول‌اند. ولی از امتیازات آدمی همین نظاره بر عملکرد رفتگان و تجربه‌اندوزی از رفتار آنان می‌باشد. عبرت‌گیری و بصیرت‌یابی از بندگان دیگر راه‌های مختلفی دارد که خاطره‌نویسی یکی از آنها است. در دوران شکوفایی تمدن اسلامی، سفرنامه و ثبت و ضبط وقایع و مشاهدات و مکتوب کردن معلومات و مسموعات بسیار رایج بوده است. اما از آنجایی که ما امروزه بسیاری از اطلاعات در زمینه تاریخ، ادبیات، هنر، اقتصاد، اجتماع، آداب و رسوم خود را از منابع خارجی و سفرنامه‌ها و خاطرات و گزارش‌های آنان کسب کرده‌ایم، تصور می‌کنیم این شیوه‌ها غربی است و خاطره‌نویسی تقلیدی خودخواهانه به‌شمار می‌رود. خوشبختانه چندین سال است که این سنت بار دیگر در این دیار رونق گرفته است. از همان سال‌های اول پس از انقلاب، ابتدا موج مقالات و متن‌گزارش و تحقیق خبرنگاران، سفر و کارداران، سیاستمداران و تحلیل‌گران غربی را در هزاران مقاله و صدها کتاب شاهد بودیم؛ پس از آن خاطره‌نویس‌های خودمان در داخل و

خارج کشور، از امراء ارتش اسبق گرفته تا سیاستمدارهای بازنشسته و فعال و موافق و مخالف، چپ و راست، ملی و مستبد و سلطنت‌طلب و ضد سلطنت و... شروع به کار کردند و در بازار کساد کتاب، زندگی‌نامه‌ها رونق قابل توجهی گرفت. هرچند راست و دروغ و حقیقت و مجاز در بسیاری از آنها مخلوط شده، اما امید است این کار فرهنگی زمینه و بستر پر برکتی برای بهره‌گیری بهتر از گذشته برای پیمودن راه آینده گردد.

مجموعه‌ای که پیش رو دارید، از موضوعات متنوعی تشکیل شده که نگارنده به عنوان «یادداشت روزانه» در دوران مختلف زندگی و به مناسبت‌های گوناگون به رشته تحریر درآورده است. این یادداشت‌ها به نظر نمی‌رسد برای چاپ و مطالعه دیگران نوشته شده باشد. ثبت و ضبط وقایع و مکتوب کردن حوادث مهم زندگی و تجزیه تحلیل آن، هم عبرت می‌آموزد و هم تسلط و تمرکز به افکار و اندیشه آدمی می‌بخشد. به همین دلیل هم نویسنده در زمان حیات خویش، علی‌رغم آنکه کتاب‌ها و مقالات زیادی را به طبع رسانده است، تلاشی جدی برای چاپ این یادداشت‌ها، که ساده و سریع و بی‌آلایش و بی‌آرایش نوشته شده است - شاید به دلیل احتراز از حدیث نفس - به عمل نیاورد. اما اکنون که تقدیر الهی او را به دیار باقی برده است، به نظر بازماندگان، اطلاع هموطنان از این یادداشت‌ها و استفاده از تجربیات زندگی یکی از خدمت‌گزاران خود، می‌تواند به خواست خدا منشأ خیر و خدمتی گردد. به همین دلیل تصمیم گرفته شد بخش‌هایی از این خاطرات را که از گزند حوادث روزگار و ابناء آن به سلامت باقی مانده است تدوین و تنظیم نموده تقدیم هموطنان عزیز نماید.

این مجموعه با خاطراتی از دوران جوانی، ازدواج، استخدام، اشتغال به کار و احضار به ارتش برای اعزام قوا به سرحدات در ایام بحران خیز جنگ دوم جهانی شروع می‌شود و با یادداشت‌های دوران زندان پنج‌ساله (۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶) ختم می‌شود. در وسط نیز خاطراتی از سفر حج به آن اضافه شده است.

در خاطرات دوران جنگ از مقاومت مردانه لشکر تبریز و برخی لشگرهای سرحدی با افتخار، و از افتضاح فرار و استعفای رضاشاه، تخلیه‌ی سربازخانه‌ها و تطاول سربازان روسی، با تأسف یاد شده و گزارش عبرت‌انگیزی از روحیه و رفتار مردم ارائه گردیده است.

خاطرات دوران زندان، که بخش عمده‌ی این مجموعه را تشکیل می‌دهد، شامل دو قسمت: پیش‌آمدها و جریانات سیاسی داخل زندان و کل مملکت؛ و صحبت‌های خانوادگی، است. این یادداشت‌ها به تدریج و به‌طور مخفیانه توسط افراد ملاقات‌کننده یا در فاصله‌ی جلسات دادگاه به بیرون فرستاده می‌شد و گه‌گاه هم گیر می‌افتاد و از دست می‌رفت (همچون خاطرات بسیار با ارزش دوران تبعید به زندان برازجان و زندگی دسته‌جمعی با افسران زندانی حزب توده). آنچه به خارج می‌رسید نیز چندان مصونیت نداشت و به کرات قسمت‌هایی از آن به هنگام دستگیری‌های بعدی مصادره می‌شد، به‌طوری‌که تعدادی از آنها پس از انقلاب از اتاق یکی از بازجوهای ساواک به دست آمد! در این یادداشت‌ها نام و نشان قریب به ۱۵۰۰ نفر که در آن ایام در زندان بودند یا به ملاقات زندانی‌ها می‌آمدند و یا به نحوی نقشی در مبارزه داشتند آمده است. بنابراین خلاصه و تاریخچه‌ای از مبارزات ملت ایران در پنج سال بحرانی ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ به خصوص قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ به شمار می‌رود.

بخش «صحبت با خانواده»، از یادداشت‌های زندان نیز هر چند غیرسیاسی و به ظاهر خصوصی است، اما بعد دیگری از شخصیت نویسنده را، به‌عنوان یک سیاستمدار و متفکر و مبارز، نسبت به همسر و فرزند و احساس تعهد و مسئولیت نسبت به آنها علی‌رغم همه‌ی اشتغالات اجتماعی، نشان می‌دهد.

به این ترتیب، مجموعه‌ی پیش‌رو، هم خلاصه‌ای از پیش‌آمدهای برجسته‌ی زندگی نویسنده محسوب می‌شود و هم گزارش صادقانه‌ای از حوادث و قضایای معاصر می‌باشد. امیدواریم انتشار این کتاب، خالی از فایده نبوده، خوانندگان را عبرت و نویسنده را مغفرت و رحمت بیفزاید.

**عبدالعلی بازرگان**



# **بخش اول**

**خاطراتی از دوران جوانی**





بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۱۹/۶/۱۸

## یادداشت وقایع

در این دفتر وقایع و پیش آمدهای برجسته‌ی زندگانی شخصی و همچنین مشاهدات و قضایای معاصر یادداشت می‌شود. خداوند همه را منتهی به خیر و مصلحت بفرماید. در این موقع ۳۳ سال از عمرم می‌گذرد. زنم ملک خانم که یک سال و یک ماه است به عقدم درآمده است ۱۷ ساله می‌باشد. در خانه‌ی ملکی میرزا عبدالعظیم خان قریب که خود نقشه ساختمانش را داده‌ام به اتفاق برادر بزرگم آقای احمد آقا و خانواده گرامی‌اش، بدری خانم با ۷ اولاد سکنی داریم. دانشیار دانشکده فنی (رتبه ۲) می‌باشم و در بانک ملی ایران، مهندس ساختمان. ضمناً در دانشکده فنی قورخانه و کلاس کمک مهندسی وزارت کشور، سمت معلّمی دارم با حقوق ماهیانه پانصد و هفتاد و دو تومان.

پادشاه ایران پهلوی، نخست‌وزیر منصور و وزیر معارف مرآت می‌باشد. اروپا را آتش جنگ موحشی فراگرفته قسمت اعظم آن زیر چکمه هیتلر منکوب است. تنها ملّتی که مردانه پایداری می‌کند انگلیس است. از دو روز پیش تا به حال شهر لندن در حال اشتعال است. گفتند که ۳۵۰۰ طیاره آلمانی در آسمان آن پرواز کرده، هزار تن بمب ریخته است. تلفات یقیناً به ده هزار رسیده است. انتظار ورود آمریکا به جنگ می‌رود.

۱۳۱۹/۳/۱۶

### ورود به بانک ملی ایران

بنا به معرفی گوهریان (مهندس ابوطالب) و تأیید فروغی (پسر ذکاءالملک)، از طرف اداره ساختمان بانک [ملی] دعوت به قبول عضویت آنجا برای جانشینی آقای داوید خانیان - که ارمنی و رئیس دایره قراردادها می‌باشد - شدم. از اول تیر با ماهیانه ۳۰۰۰ ریال استخدام نمودند. سفارش فروغی و مساعدت خزانه که رئیس اداره‌ی ساختمان می‌باشد اثر عمده داشت. به‌حمدالله به وضع آبرومندی وارد و تا تاریخ ۱۹/۶/۱۹ از انجام خدمت‌های محوله برآمده است.

۱۳۱۹/۵/۱۷

### مسافرت به تبریز برای ارزیابی کارخانه قزوینی

سه روز قبل بحرینی که رئیس اداره وام‌های صنعتی بانک کشاورزی می‌باشد خواهش نمود به دکتر نصر رئیس بانک [ملی] مراجعه نمایم. مرا به‌عنوان خبره و ارزیاب کارخانه پشم آقای حاجی یوسف قزوینی در تبریز انتخاب کرده، به‌اتفاق مسیو اورتل (ortel) آلمانی، حاجی علی اصغر قزوینی پسر بزرگ وامخواه و آقایان نقش معاون بانک کشاورزی و عده‌ای دیگر از اعضای بانک، به تبریز حرکت کردیم. مسافرت من که با همراهی مسیو اورتل گذشت جمعاً سه روز و چهار شب به‌طول انجامید.

راه تبریز که ۱۱۰ فرسخ است بعد از زنجان از ینگجه مصفاً و آباد می‌شود. از سیاه‌چمن که گذشت پس از طی چند فرسخ در طول بیش از ۱۲۰ کیلومتر و به‌عرض متوسط ۱۰ کیلومتر اطراف جاده دیم‌کاری و مزروع می‌باشد. بوستان آباد و باسمنج که ۱۶ کیلومتری تبریز است قابل توصیف می‌باشد. زراعت در این سال فراوان و خوب بود ولی چون دولت محصول را جمع‌آوری می‌کند و به مردم نمی‌دهد، آذوقه تنگ بود؛ نان در خود تبریز یک من شش هزار و بسیار بد. در بین راه ساختمان راه آهن ادامه داشت. در میانه مقاطعه کاران چادر زده بودند و بعد از سیاه‌چمن مشغول حفر تونلی بودند.

در تبریز در مهمانخانه فردوسی (متعلق به حاجی زین العابدین هشتروندی و چند نفر تاجر دیگر) که تازه ساز و تمیز و دارای وسائل راحت معمولی بود منزل کردیم. طرز اداره و رفتار قابل تمجید بود. قیمت اتاق یک تخت خوابه ۲ تومان و نهار ۶ قرآن. از دو سال قبل مشغول آسفالت خیابان پهلوی بودند. باغ ملی شهر را که دارای استخر قشنگ و گل کاری خوب بود، بسیار معمور و آباد و مصفاً دیدم.

۱۳۲۰/۶/۱۰

### مدتی فراموشی این کار

در اثر کم‌همتی و گرفتاری شب و روز که خاصه‌ی این دوره است، یعنی مراجعات از یک طرف و سوء پیشرفت کار دولت و ملت از طرف دیگر، که انسان را دائماً مشغول و خسته می‌کند، مدتی است موفق به نوشتن یادداشت وقایع نشده‌ام. در زندگانی شخصی و خانوادگی‌ام تغییرات مهمی پیش نیامده، جز آن که در ۱۳۲۰/۳/۱۸ خداوند دختری عطا فرمود اسمش را زهرا گذاشتیم. مادرش او را فوق‌العاده دوست دارد. به حمدالله برای او سرگرمی و علاقه‌مندی به خانه و خانواده درست شده است.

کارم در بانک از تاریخ ۱۳۲۰/۲/۱ رسماً ریاست دایره تأسیسات و محاسبات فنی شد. یعنی گذشته از کار داوید خانیان که عقد قراردادها، حساب برآوردها، انجام معاملات خارجی و مناقصه‌گزاری‌ها بود، کارهای تأسیسات کلیه‌ی ساختمان‌های بانک از قبیل آب‌رسانی، برق، شوفاژ سانترال، تهویه و غیره یعنی کارهایی که سابقه نداشت، از روی نقشه و پیش‌بینی و اسلوب صحیحی انجام شود، به من واگذار گردید. حقوقم قبلاً در تاریخ ۱۳۱۹/۱۱/۱ (حکم کارگزینی شماره ۸۸۰۷/۳) و بدون آنکه کوچک‌ترین اقدامی کرده باشم، بعد از ۸ ماه خدمت به ۳۵۰۰ ریال افزایش یافت و این بیشتر به واسطه‌ی حسن نظر و لطف خزانه رئیس اداره بود. یعنی از کارم نسبتاً رضایت داشت و چون قبلاً شرکت بهساز می‌خواست با حقوق ۵۰۰ تومان مرا ببرد و من وفاداری به بانک نموده بودم، حسن اثر بخشیده بود. در دانشکده به موجب حکم ۱۰۶۰۵/۱۸۱۸۱ مورخ ۱۳۲۰/۴/۳ رتبه‌ام ۳ دانشیاری شده ولی در عوض از معلمی قورخانه که محیط ناگوار نظام بود و تدریس کلاس وزارت داخله دست برداشتم. در این مدت بعضی کارهای خارجی مراجعه شد، از آن جمله

رسیدگی به پیشنهادات کارخانه یخ و عقد قرارداد با کارخانه اطلس که قبلاً دفتر مشخصات آن را در کمیونی که ریاضی و زنگنه و اعتضادی هم عضو بودند، در اداره برق تهیه نموده بودم و ۶۰۰ تومان دریافت شد. به‌علاوه عقد قرارداد توسعه کارخانه برق با شرکت اشکودا. از این بابت گمان می‌کنم هر کدام ۵۰۰ تومان گرفتیم. اخیراً نیز چون مهندس «برگ» طرح تأسیسات شرکت تعاونی مصرف را چندین ماه عقب انداخته بود، از طرف بانک مأمور شدم به او کمک کنم. طرح سازمان داخلی سازه، آبرسانی و تهویه و گرمایش را با همکاری «مسیو برگ» انجام دادم و ۵۰۰ تومان با اجازه بانک از مسیو برگ دریافت کردم.

در دانشکده فنی روزی که در ماه خرداد شورای معلمین برای رسیدگی به نمرات امتحانات تشکیل شده بود ترجمان قلوب و افکار بسیاری از معلمین شده، اعتراض سختی به طرز امور تدریس و سیستم استبدادی معاون دانشکده نموده، در اثر پافشاری موفق شدیم همان روز یک هیأت مرکزی شورای دانشکده تأسیس شود. در مدت تابستان جلسات هفتگی تشکیل شده و به تهیه آیین‌نامه و برنامه‌ها پرداختیم.

در اوضاع ایران تغییرات ناگهانی رخ نداده مردم روز به‌روز با زبان بسته و دل مرده شاهد توسعه یافتن املاک شاه، افزایش مالیات، بالا رفتن خرج و کمیابی ارزاق می‌باشند.

جنگ اروپا روز به‌روز عالم‌گیرتر می‌شود؛ روسیه در تاریخ ۱۳۲۰/۴/۱ از طرف آلمان مورد حمله واقع شد و با آنکه همه تصور می‌کردند و هیتلر انتظار داشت در عرض چند هفته کلک روسیه کنده شده و انقلاب داخلی کار را به آلمان آسان کند، مقاومت دلیرانه‌ی دولت و ملت روسیه باعث تعجب دنیا و ضعیف نمودن آلمان شد. از طرف دیگر در اثر تقویت کمک آمریکا و طرفداری علنی روزولت از انگلیس روز به‌روز زور انگلیس بر آلمان می‌چربد. از تلفات کشتی‌های انگلیس تخفیف کلی حاصل شده، دیگر انگلستان بمباران‌های شدید را فراموش کرده و بالعکس بمب‌افکن‌های سنگین انگلیس هر شب به سراغ آلمان می‌روند. در ممالک متصرفی «sabotage»<sup>۱</sup> و شورش‌های مخرب زیاد دیده می‌شود. ژاپن که برای ورود به جنگ بهانه‌های زیادی در دست داشت، مع‌ذلک از ترس آمریکا و روسیه راه احتیاط را پیش گرفته است.

۱. سابوتاژ (sabotage) به معنی کارشکنی و خراب‌کاری عمدی.

۱۳۲۰/۶/۱۰

### رخنه کردن جنگ اروپا به ایران (۱۳۲۰/۶/۳)

برای اوّل شهریور متولّدین ۱۲۸۶ جهت خدمت تعلیماتی یک ماهه احضار شده بودیم و قبلاً اعلامیه خود را دریافت کرده بودم که در موقع بسیج باید به لشکر ۶ خوزستان بروم. تا سوم شهریور قضیه مهمی اتفاق نیفتاد ولی البتّه قبلاً قضایایی راجع به یادداشت‌ها و اعتراضات دو دولت انگلیس و روس در موضوع وجود آلمانی‌های جاسوس در ایران گذشته و مردم انتظار چیزهایی را داشتند.

در هنگ به من اطلاع دادند که سرهنگ جوادی در اداره آموزش مهندسی تو را خواسته است. خود را به آنجا رساندم، دیدم کاملاً انتظار مرا دارند. یک سرهنگ مهندس دیگر و سرهنگ دوم هدایت با سرگرد کیهان خدیر و یک سروان مهندس در اتاق بودند و صحبت از طرز حمل باروت می‌کردند. سروانی می‌گفت، در پیت بنزینی بفرستیم. سرگرد عقیده داشت برای این کار بشکه‌های چوبی کوچک لازم است، ولی وسیله‌ی هیچ‌یک از این دو حاضر نبود. در ضمن اینکه مشغول بحث راجع به خاصیت اشتعال باروت و دینامیت بودند، تلفن زنگ زد، معلوم شد از کارپردازی است و می‌گویند یک نفر افسر جزء مهندسی بیاید ۳۰۰ تن باروت برای بردن به اهواز تحویل بگیرد... این قضیه قدری مرا متوحّش کرد؛ ولی افسران اهمّیت بیشتری به موضوع نداده و سرهنگ هدایت این شعر را خواند:

حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

«یک پول جگرک، سفره قلمکار نمی‌خواد»، یک عباسی باروت دارند، ممکن

است تو گونی ریخته کول حمال گذارند...

کاری که با من داشتند اینها نبود. جناب سرهنگ می‌خواستند به پسرشان که شاگرد دبیرستان نظام و داوطلب دانشکده فنی هستند کمک کنم، رسم‌شان خوب شود.

بعد از ظهر میان افسران با لحن خیلی عادی و خونسرد صحبت حمله‌ی روس و انگلیس به ایران می‌شد و به زودی فوق‌العاده‌ی روزنامه، حاکی از تشکیل جلسه فوق‌العاده‌ی مجلس درآمد و طرف عصر فوق‌العاده‌ی دوم که گزارش دولت راجع به تجاوز قوای انگلیس به ایران در آن نوشته شده بود و رئیس دولت از مجلس تقاضا

۴۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
کرده بود هیچ‌گونه مذاکره و صحبتی ننموده، منتظر نتیجه تصمیم دولت بشوند. مردم  
خیابان بدون هیاهو و اقدام و اضطراب فوق‌العاده، این فوق‌العاده‌ها را می‌خواندند.

۱۳۲۰/۶/۴

### اعزام قوا و تدارکات ارتش

فردا صبح زود که به امیرآباد (اردوگاه دو هنگ مهندسی تهران) رفتم، کلیه عده‌ها  
با افسران خود شبانه با دست‌پاچگی اثاثیه جمع کرده و رفته بودند؛ اما کجا، معلوم  
نبود. تصوّر می‌کردم الان در راه قزوین یا تبریز درجایی باشند، ولی خیر؛ یک عده  
در قصر قجر استقرار پیدا کرده بودند، یک عده مهرآباد و عده‌ای باغ‌شاه و جاهای  
دیگر اطراف تهران. مشیری و یزدی و عدل و من، افسران ذخیره‌ی باقی‌مانده بودیم  
که فرمانده هنگ سرگرد مصدقی دستور داد بمانیم تا تکلیف معلوم شود. روز اول  
اعزام قوا، قضیه‌ی رساندن آذوقه و جادادن نفرات روی زمین بدون چادر، فوق‌العاده  
محتمل و حکایت از فقدان کوچک‌ترین پیش‌بینی در ارتش شاهنشاهی می‌کرد.  
عصر امروز اعلامیه شماره یک دولت درآمد و این اولین و آخرین اعلامیه  
جنگ دولت شاهنشاهی گردید. البته برای نمونه و رفع حسرت یکی هم کافی است.  
در اعلامیه می‌گفت قوای فوق‌العاده زیاد روس از جلفا گذشته، به سمت تبریز پیش  
می‌آیند و قوای موتوریزه بسیار زیاد انگلیس نیز از خانقین گذشته، در محور  
قصرشیرین و کرمانشاه می‌باشند. شهرهای زیادی از جمله تبریز، رضاییه، مرند،  
خوی، اهواز، خرمشهر بمباران شده‌اند. قوای دولت مقاومت می‌کنند و مردم  
داوطلب دخول در صفوف ارتش هستند. یک طیاره روسی و دو تانک منهدم شده  
است. بنا به اظهارات و شایعات هم همین‌طور بود و می‌گفتند در آذربایجان مردم و  
قشون خوب جلوی روس‌ها درآمده‌اند و مردم نان و آذوقه به سربازان می‌دادند و با  
کارد می‌جنگیدند، به‌طوری که روس‌ها را ۱۰ کیلومتر عقب زده‌اند.  
به‌علاوه شایع بود که فرمانده لشکر آنجا از چندی پیش خبر از خیال حمله‌ی  
روس‌ها داده و تلگرافی تقاضای اسلحه و مهمات کرده بود، ولی تازه پس از دخول  
روس‌ها، دولت می‌خواست لشکر و اسلحه بفرستد.  
در سمت جنوب بنا به روایت مسافری، انگلیسی‌ها قوای ایران را غافلگیر کرده  
بودند. ولی عده زیادی نداشتند و قبل از آنکه در اهواز کسی دست به اسلحه ببرد،

خاطراتی از دوران جوانی \_\_\_\_\_ ۴۷

آنها بنای شلیک را گزارده و از جمله سرتیپ بایندر رئیس نیروی دریایی را که می خواسته است با قایق موتوری به کشتی برود وسط دریا زده بودند. در تهران تنها اقدامی که می شد، جا به جا کردن نفرات بود ولی دو لشکر تهران از حول و حوش خارج نشدند.

فوق العاده‌ی عصر خبر استعفای دولت را می داد، ولی مردم منتظر بودند دنبال استعفای دولت، استعفای شاه هم بیاید.

شب هراس و وحشت فوق العاده‌ای مردم را گرفته بود و چون قبلاً تدابیر بعد از بمباران را به در و دیوار چسبانده بودند، مردم انتظار بمباران شدیدی را داشتند و موقعی که در حوالی ساعت ۳۰:۱۰ چراغ‌های برق خاموش شد و اعلام خطر داده شد، زن و بچه در خانه‌ها و خیابان‌ها سر به شیون و فرار گذاشتند، در صورتی که شاید اصلاً اعلام خطر اشتباهی بود.

### پنج‌شنبه ۱۳۲۰/۶/۶

#### حکومت نكءالملک و دستور خودداری از مقاومت

دولت جدید تقریباً عین دولت سابق بود، فقط ریاست وزراء را به عوض منصور به فروغی داده بودند و صبح که به مجلس معرفی شد، اعلام داشت که برای اثبات بی طرفی و صلح خواهی ایران و جلوگیری از خونریزی دستور داده‌اند از هرگونه مقاومت خودداری شود.

صبح امروز در سربازخانه بوم دستور رسید سربازان چادرها را خوابانده زیر درخت‌ها متفرق شوند. سربازان هم مانند افسران که از روز اول قضایا را جدی تلقی نکرده و هر آن منتظر خبر صلح یا تسلیم بودند، با خونسردی تمام دستورات را اجرا کردند. ضمناً صدای شلیک توپ و مسلسل‌های شنیده شده در سمت سلطنت آباد و عباس آباد گرد و خاک بمب پیدا بود که به هوا رفته است. بعداً معلوم شد طیارات روسی پنج شش بمب بیست کیلویی و نارنجک توی بیابان ریخته‌اند. من در باغ پایین امیرآباد در آموزشگاه بوم که تلفنی از فرماندهی هنگ دستور رسید از افراد ذخیره ۲۰ نفر برای بیگاری ببرم بالا؛ قبلاً هم دستور داده بودند کلیه گروهان ذخیره مأمورین به‌عده و سایرین را به خط کرده برای حاضر غایب به میدان پیش فرمانده هنگ ببریم

(این دو مأموریت تنها مأموریتی بود که در این روزهای «!decisif»<sup>۱</sup> به من داده شد). بیگاری‌ها را که من می‌بردم پیش خود تصور می‌کردم لابد برای کندن سنگر یا پناهگاه یا از این قبیل کارها است. آنها را دستور دادم بروند میدان و خودم رفتم باغ پیش سرگرد، دیدم مشغولند چادرهای افسران هنگ را مجدداً نصب می‌نمایند. بسیار تعجب کردم. یکی از افسران وظیفه که خود را معرفی نمود، گفت کار تمام شده و متارکه به عمل آمده است! بنا شده چهار تا از وزارت‌خانه‌ها تحت اختیار انگلیس‌ها باشد. باور نکردم ولی دستوری که به بیگاری‌ها داده بودند این امر را تأیید کرد. گفتند بروند چادرها را سرپا نمایند. به زودی روزنامه هم رسید و لیست وزراء جدید را در برداشت. خبر متارکه‌ی جنگ را آقای ابتهاج رئیس سابق شهرداری که برادرش جزو ذخیره‌ها بود آورده بود و در آن موقع، فرماندهی اردو و هنگ اطلاعی نداشتند. این خبر با آنکه رفع اضطراب و خطر را می‌نمود همه را مأیوس کرد. سرگرد قریب می‌گفت کشته شدن اهالی و سربازان چندان باعث نگرانی نیست، برای اینکه قحطی‌ها و ناخوشی‌ها بیش از این تلفات داده و می‌دهند. قطعه قطعه شدن ایران و از بین رفتن قسمتی از آن ناگوار می‌باشد...!

شنبه ۱۳۲۰/۶/۸

### خبر فرار شاه - خالی شدن سربازخانه‌ها

#### تخلیه و فرار به شهر - حکومت نظامی

شب را برگشتم سربازخانه خوابیدم، برای اینکه اگر خبری شود آنجا باشم و راحت تر بود. ولی عصری که رسیدم، میان یکی دو افسری که در امیرآباد مانده بودند، زمزمه پیچیده بود که قضایا مجدداً خراب شده و امشب روس‌ها خواهند رسید. قبلاً سرتیپ ریاضی رئیس آموزش مهندسی آمده و کمیسیونی با سرهنگ بایندر و سرگرد مصدقی کرده بود. می‌گفتند که مصدقی به اتفاق دو افسر و چند گروهبان و سرباز رفته است پل منجیل را خراب کنند تا از آمدن روس‌ها تأخیر حاصل شود. در آن شب از افسران باقی‌مانده‌ی استحکامات و مخابرات کمتر از یک پنجم‌شان در سربازخانه بودند و کسی هم البته در این روزها بازخواست نمی‌نمود. فرمانده هنگ دو دستی مشیری و یزدی را که صاحب اتومبیل بودند و مختصری بنزین ته باک‌شان

۱. «!decisif» به معنی: سرنوشت‌ساز، بنیادین، حساس، مهم.



باقی بود چسبیده، نمی گذاشت بدون اطلاع او جایی بروند. در شهر اتومبیل و اتوبوس بسیار کم بود، پمپ‌های بنزین از طرف دولت توقیف گشته بود.

از افسران ذخیره اول داوید خانیان و یزدی رسیدند. حکایت می کردند دیشب ظاهراً شاه فرار کرده است. من خودم هم وقتی ساعت ۸ به امیرآباد می آمدم از میدان جلالیه در حدود پانزده اتومبیل کروکی بیوک ۴۱ راه افتاده، به سمت شهر آهسته می آمدند. ما در حال مشورت و تعیین تکلیف خود بودیم که یک ستوان یک «actif» (کادر) رسیده و از دور فریاد زد: «شاه و وزیر همه فرار کرده اند، شماها برای چه اینجا معطل هستید؟». افسران کادر ثابت شروع کردند به دست و پای خود را جمع کردن. وقتی به آجودان هنگ مراجعه نمودیم، گفت: شما بروید و به زودی بخشنامه خواهیم کرد. من چون می خواستم از اتومبیل داوید خانیان استفاده نمایم دیگر ممکن نشد تمام اسباب‌هایم را جمع آوری نمایم. توسط پیک سربازی به مصدر خود پیغام دادم تختخواب و بقیه اسباب‌هایم را جمع کرده به شهر بیاورد. ولی تقریباً اطمینان داشتم این دستور من در آن وضع شلوغ و از بین رفتن انضباط اجرا نخواهد شد و وقتی دیدم مصدر بیچاره آنها را کول خود گذاشته و به خانه آورده است، بسیار تعجب کردم و دانستم لاقلاً در بین سربازها معنایی از اطاعت و انضباط وجود دارد.

صبح زود در شهر، مردم هنوز خبری نداشتند و کار شروع شده بود. حوالی ساعت ۸ برای دریافت حقوق به وزارت معارف رفتم. اعضا زیاد نیامده بودند و با آن که شهرت داشت شاه فرار اختیار کرده است، وزیر معارف به وزارت خانه آمده بود و سایر وزرا هم در پست‌های خود بودند و این خود باعث تسلی و تعجب بود. موقع مراجعت به منزل به آقا مصطفی و رحیم آقا و محمد<sup>۱</sup> برخوردم که اصرار داشتند اهل خانه را به ویره بفرستیم و چون استخاره با معنایی در این زمینه شده بود، من هم راضی شدم و درشکه گرفتم. اما بعداً با مشورت آقادات داش و استخاره‌های متعدد اشخاص که تماماً ماندن در تهران را خیر و قرین مصلحت دیده بودند، درشکه را پس خواندم و تصمیم به ماندن و انتظار کشیدن قرار گرفتم.

در این موقع یعنی حوالی ساعت ۱۰، یک مرتبه صدای شلیک توپ و مسلسل زیادی بلند شده، باز مردم در خیابان به تکاپو افتادند؛ طیاره‌ای پیدا نبود. به بام رفتم، ترکش توپ‌های ضد هوایی بالای سر دیده می شد و به زحمت یک طیاره روسی

۱. برادر کوچک‌تر، خواهرزاده و برادرزاده

تشخیص دادیم که مقدار زیادی کاغذ می‌ریخت. شرح قضیه به طوری که بعداً حکایت می‌شد و جزئی از آن را روزنامه به خط درشت تأیید نمود، به تفصیل زیر می‌باشد:

در قلعه مرغی روی یکی از طیارات شوروی به وسیله مسلسل شلیک می‌کنند. فرمانده نیروی هوایی سرتیپ خسروی با رئیس ستادش سرگرد افخمی فوراً به محل آمده و نسبت به این کار بازخواست و ایراد می‌گیرند و افسران را پیش می‌خوانند. دو نفر از افسران رسماً اعتراض می‌نمایند، پس ما را برای چه روزی چه کاری تربیت کرده‌اید؟ و یکی از اینها سروان وثیقی با هفت تیر به سرتیپ حمله می‌نماید، ولی سرگرد جلو آمده و اتفاقاً گلوله به صورت او اصابت می‌نماید. هیجانی ایجاد شده و افسران دو هواپیما را برمی‌دارند و بالا می‌روند تا فرار نمایند. آن وقت دستور می‌رسد که به سمت طیاره‌های ایرانی که فرار کرده‌اند با توپ شلیک نمایند و از سربازخانه بالا عده‌ای مأمور می‌شوند قلعه مرغی را تسخیر و قلع و قمع نمایند. آن دو طیاره چپی سلامت فرار می‌کنند، ولی ظاهراً از سربازان عده‌ای زیر آتش مسلسل کشته شدند.

در این روز که تکلیف شهر معلوم نبود و همه گونه احتمال خطر می‌رفت و تمام منتظر ورود قوای روس بودند، اشخاصی که اتومبیل و یا وسیله‌ی دیگری از قبیل درشکه، چهارچرخه و غیره داشتند پا به فرار گذاشتند. مخصوصاً افسران ارشد و سرتیپ و سرلشکرها که از اتومبیل و بنزین ارتش استفاده می‌کردند و زیاد از شکنجه‌ی روس‌ها واهمه داشتند. به علاوه بسیاری از افسران از ترس لباس خود را درآورده و یا مخفی شده بودند.

طرف عصر شهر از کثرت سرباز شلوغ شده بود. اینها را که وقت نهار بدون آذوقه گذاشته بودند، به طور نامنظم و با وضع شکست خورده‌ای از سربازخانه بیرون کرده بودند. گفتند که عده زیادی از آنها تفنگ و فشنگ‌ها را هم با خود برده بودند. بسیاری گرسنه و ویلان راه ولایت خود را گرفته و در خارج شهر دست درازی‌هایی هم کرده بودند. خلاصه آنکه سربازخانه‌ها به کلی خالی شده بود. بعداً که از اداره نظام وظیفه سؤال کردم، معلوم شد دستور و ابلاغ مرخص شدن وظیفه‌ها از طرف خودشان داده شده بود.

روزنامه‌های عصر برای آرام کردن شهر اطمینان‌هایی به خط درشت از طرف دولت منتشر کرده بودند که خواروبار فراوان است و وسایل حفظ و آسایش مردم تأمین شده است و گویا همین روز عصر بود که حکومت نظامی به ریاست سپهبد

احمد آقاخان امیراحمدی اعلام شد. مع ذلك در بین مردم گفته می شد که روس ها خواهند آمد و شاه که خانواده خود و جواهرات را فرستاده است، امشب فرار خواهد کرد. در هر صورت در این شب عده ای از امرای لشکر و رؤسا به خارج رفتند.

۱۳۲۰/۶/۹

### برگشت نظم و آرامش - تقبیح دولت از فراریان

#### انزجار و بدگویی مردم نسبت به شاه

دیگر مردم از بمباران و شلیک توپ صدایی نشنیدند و نه طیاره‌ی روسی که بالای شهر چندین ساعت پرواز می کردند، فقط کاغذ می ریختند. این کاغذها مانند کاغذهای روز قبل ولی اغلب به زبان فرانسه و ارمنی و دو سه رقم بود. در یکی دولت شوروی علل اقدام خود را به تجاوز خاک ایران و استناد به ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۲ ذکر نموده، اطمینان می داد که به محض رفع حالت خطر، قشون خود را از ایران بیرون خواهد برد. در اعلامیه دیگر فجایع رژیم هیتلر و اسامی جاسوسان آلمانی ذکر شده بود. در یک اعلامیه چهار صفحه ای سوابق روابط شوروی با ایران و خدماتی که در اثر بخشیدن امتیازات گذشته و تشویق پنبه کاری و تجارت و غیره به ایران نموده بودند، گوشزد شده بود.

وضع شهر در اثر به جریان افتادن وزارت خانه ها و ادارات، فراوانی ارزاق و اطمینان هایی که دولت داده بود و همچنین برقرار شدن حکومت نظامی رو به بهبودی و آرامش می رفت، ولی همه جا میان مردم اظهار تأسف و انزجار از فضاحتی بود که به پا شده و تسلیم ضعیفانه ی دولت در مقابل دشمن. نقل مجالس و مذاکرات مردم فحش بر پهلوی بود و هیچ کس تصور نمی کرد شاه مملکت که دین و ناموس و غیرت و مالکیت را از مردم گرفته، مرکب دزدی و چپاول املاک در سراسر مملکت می راند، آخر کار این اندازه مُلک فروش و خائن و بی غیرت و گریزپا از آب درآید و از اینکه می شنیدند او را از وسط راه برگردانده اند و مجدداً باید به اسم و هیکل منحوس اش تعظیم نمود، خیلی پکر بودند. رسماً و علناً به او فحش می دادند، ولی البته تظاهرات عمومی به هیچ وجه نشد. حتی افسران خیلی افسرده خاطر و زبان دراز شده بودند.

ذکاءالملک در مجلس نطق مختصری کرده و اطمینان داده بود مذاکرات با دولتین انگلیس و شوروی به مرحله‌ی روشن و تقریباً قطعی رسیده، هیچ‌گونه خطری برای تهران وجود ندارد. به‌علاوه خواروبار تأمین شده است. و بسیار ملامت می‌نمود کسانی را که اقدام به فرار نموده و دست و پای دولت را بسته‌اند. در خارج مردم معتقد شده بودند که ایران به سه منطقه تقسیم گشته است و تهران، خراسان، کرمان و فارس و غیره جزو منطقه بی‌طرف خواهند بود.

تا امروز که ۱۳۲۰/۶/۱۲ می‌باشد، وضعیت به همان جا متوقف است و مردم اطلاعی از چگونگی قرارداد یا موافقت ندارند. اگر چه رادیوهای لندن و روسیه گفته‌اند کار خاتمه یافته و شرایط برای ایران به‌هیچ‌وجه سنگین نمی‌باشد، به‌علاوه دولتین انگلیس و روس چشم‌داشتی به یک‌دیگر و جب خاک ایران هم نخواهند داشت.

۱۳۲۰/۶/۱۲

### مقاومت لشکر تبریز

بنا به اظهارات منصور آقای آقاعمو که در تبریز افسر وظیفه بوده و به‌اتفاق سرلشکر مطبوعی از راه سقز، کرمانشاه، همدان و عراق به تهران عقب‌نشینی و فرار کرده است، اهالی آذربایجان بدون آنکه اطلاعی داشته باشند، مورد بمباران طیارات روسی قرار گرفتند و چون شب قبل روس‌ها به‌وسیله‌ی چتر باز کلیه‌ی خطوط تلگراف و تلفن نقاط سرحدی و شمالی آذربایجان را قطع کرده بودند، موقعی که طیارات روسی رسیدند، لشکر تبریز وسیله‌ای برای اطلاع از وضعیت و دادن دستورات نداشت. به‌علاوه ابتدا تصور می‌کردند طیاراتی که دسته‌دسته روی شهر آمده‌اند، طیارات جدیدی هستند که دولت ایران از آلمان خریداری کرده است و وقتی دیدند بمباران می‌نمایند، باز حدس زدند طیارات آلمانی باشند که تبریز را با ایروان و شهرهای روسیه اشتباه کرده‌اند، ولی با تیر ضدهوایی دو تا از آنها را پایین آوردند و ثابت شد از طرف روسیه تجاوز بیرحمانه‌ای صورت گرفته است. بمب‌هایی که روی شهر می‌ریختند کوچک بوده، ولی در بمب‌های بیرون شهر نیم‌تنی هم ظاهراً وجود داشته است. بمب‌های شهر خرابی چندانی وارد نمی‌آورده و فقط مردم را می‌کشته است.

این قضایا ظاهراً در همان ۱۳۲۰/۶/۳ اتفاق افتاده بود. از طرف ستاد دستور حمله و دفاع داده می‌شود و طرف غروب دستجات لشگر تبریز که لشگر ناقصی بود، در صوفیه با قشون سرخ رو به‌رو می‌شوند. قشون سرخ در عبور از پل جلفا ۱۶۰ نفر امنیه را که آنجا بودند، کشته و به سرعت به سمت تبریز جلو آمده بودند و در موقعی که با صفوف ایرانی رو به‌رو می‌شوند، نفرات تانک‌ها را عقب گذاشته و پیاده آمده بودند. شبانه طرفین مبادله تیر و آتش می‌نمایند، ولی البته بدون نتیجه، همین‌قدر قوای دشمن در شمال تبریز متوقف بودند، تا آنکه صبح دستور خودداری از مقاومت می‌رسد. فرمانده لشگر ایران نماینده می‌فرستد قضیه را به اطلاع دشمن برساند و خواهش نماید که آنها نیز از آتش خودداری کنند و در جای خود متوقف شوند. روس‌ها قسمت اول را قبول می‌نمایند، ولی می‌گویند ما به پیشروی خود ادامه خواهیم داد. هر جا هم به دستجات ارتش می‌رسند از بمباران و کشتار فروگذار نمی‌نمایند. در شهر تبریز و اطراف آن قریب دو هزار نفر کشته شده‌اند.

داوطلبانی برای تخریب پل‌ها از میان صنف مهندسی و توپخانه پیدا شده بود، ولی فرماندهی لشگر نظر به نداشتن دستور از مرکز، خودداری و راه را برای مهاجمین باز می‌نماید و روس‌ها به سمت کردستان سرازیر می‌شوند.

مردم تبریز به شنیدن دستور تسلیم و خودداری از مقاومت، هیاهو و ازدحام زیادی می‌نمایند، ولی چه سود؛ به‌طوری که منصور آقا می‌گفت: موقعی که در کردستان پس از یک روز و نیم گرسنگی به جالیزی می‌رسند، دهاتی‌ها برای ایشان خربزه و هندوانه می‌آورند و پیرمردی از آنها سؤال می‌نماید آیا راست است که روس‌ها وارد ایران شده‌اند؟ بعد می‌گوید: آقا چطور شد آن وقتی که ما شاه نداشتیم، جلوی روس‌ها را گرفتیم و حالا که شاه داریم، روس‌ها ما را چپاول می‌کنند!

۱۳۲۰/۶/۱۳

### وضع شاه و دولت در روزهای بحرانی شهریور

بنا به اظهارات آقای .... در روزهای ۶ و ۸ شهریور قسمت عمده‌ی افسران و اعضای وزارت جنگ پست‌هایشان را خالی کرده بودند و در میان فراریانی که به اصفهان آمده‌اند، ۹۰ درصد نظامیان می‌باشند که بیشتر از اتومبیل و بنزینی که جهت سربازان و ارتش اختصاص داده شده بود، استفاده کردند.

در روزهای بحرانی دروغ و شایعه بسیار شیوع پیدا کرده بود. حتی در تلگراف‌ها و اطلاعات رسمی که بیشتر آنها زائیده‌ی خیال و ترس و بی‌فکری بود. مثلاً موقعی که ذکاءالملک در سالن وزارت خارجه با سفرای آمریکا و انگلیس و روس مشغول مذاکره و نزدیک به حل قضایا بود و وزراء در اتاق انتظار جا گرفته بودند، شبانه به وزیر مربوطه از قزوین تلگراف می‌رسد که روس‌ها وارد و به سمت تهران سرازیر شده‌اند. قریب یک ربع بعد از شریف‌آباد تلگراف می‌آید که روس‌ها با قوای موتوریزه عبور نمودند. مدتی بعد از یک ایستگاه بعد همین امر تأیید می‌شود. وقتی این تلگراف‌های متوالی و مؤید یکدیگر را به‌دست ذکاءالملک می‌دهند و مفاد آنها را با اظهارات و اطمینانات سفیر روس و انگلیس مقایسه می‌کند، مبهوت می‌شود، ولی خود را گم نکرده، دستور می‌دهد تلگرافی تفصیلات بخواهند. از یکی دو جا جواب می‌رسد و تفصیل می‌دهند تانک و کامیون‌های روسی پر از سرباز و مهمات بوده‌اند، ولی یک تلگراف مطمئن‌تری که از روی رسیدگی و تحقیق به‌عمل آمده بود، توضیح می‌دهد که اینها کامیون‌هایی بوده‌اند که برای حمل گندم به جنوب فرستاده شده و حالا بدون بار به تهران مراجعت می‌نمایند.

شاه شخصاً فرار نکرده بود، ولی زن و بچه‌اش را قبلاً روانه اصفهان نموده و خود چندین بار مہیای حرکت بود و فوق‌العاده دست‌وپایش را گم کرده بود. ذکاءالملک مانع شده بود. حتی شب آخر عاجزانه اظهار کرده بود که اگر بخواهد در سعدآباد بماند، رختخواب و شام ندارد! ... او اصرار داشت در عهدنامه تصریح شود که روس‌ها به تهران نخواهند آمد! ...

ولیعهد از خارج شدن همیشه ایا کرده بود...

شاه در همان روز بمباران و اضمحلال وطن، به کار تصرف املاک و غصب حقوق مردم اشتغال داشت، به‌طوری که در تجریش دستور داده بود آب قنات‌نو را که مخصوص باغات مردم و خرده‌مالک است، ضبط نموده و به‌مصرف بنایی ساختمان‌های جنوب شرقی باغ خودبرسانند (این قسمت اخیر بنا به اظهار آقای...).

۱۳۲۰/۶/۱۶

مقاومت لشکرهای سرحدی

به طوری که زیاد شایع است و ظاهراً به نظر راست می آید، لشگرهای سرحدی مخصوصاً لشگر کردستان (سرلشگر مقدم)، لشگر خوزستان (سرلشگر شاهبختی) و لشگر رشت (سرتیپ قدر) از خود مقاومت‌های نسبتاً خوبی نشان داده بودند. حتی سرلشگر مقدم تا یک هفته پس از دستور تسلیم مرکز، باز می‌جنگیده و جلوی انگلیسی‌ها را گرفته بوده (بعضی گفتند وارد خاک عراق هم شده بوده). به طوری که انگلیسی‌ها برای متار که ای با او قرار جداگانه بستند و قشونش را اسیر نمودند.

سرلشگر شاهبختی نیز پایداری خوبی می‌کرده و ظاهراً مورد مؤاخذه قرار گرفته است. لشگر سرتیپ قدر ابتدا که روس‌ها به بندر پهلوی نزدیک می‌شوند و بمباران می‌کنند، هیچ‌گونه اظهار وجودی نمی‌نمایند، تا آنکه روس‌ها از کشتی پیاده شده با امنیت خاطر به سمت رشت حرکت می‌نمایند؛ یک دفعه فرمان شلیک داده می‌شود. قوای دولتی که در جنگل استتار کرده بودند، با این حيله عده زیادی از روس‌ها را می‌کشند و آنها را مجبور می‌نمایند به دریا برگردند و عده‌ای هم که با شنا می‌خواستند خود را به کشتی برسانند، کشته می‌شوند. ولی در عوض روس‌ها هم به خشم درآمده و در نتیجه بندر پهلوی [بندر انزلی] و رشت را خیلی سخت بمباران می‌نمایند.

در مازندران مقاومتی نشان داده نمی‌شود و روس‌ها وارد شهرهایی می‌شوند که تقریباً خالی از سکنه بوده و مخصوصاً رؤسای املاک که در اثر اجحافات بی حد و حصر خود فوق‌العاده مورد نفرت و کینه مردم بودند، فرار اختیار نموده و در مرکز جمع شده بودند.

۱۳۲۰/۶/۲۶

### تبلیغات و مداخلات رادیوی لندن

از روزی که خبر فرار پهلوی انتشار یافته و به قول مردم پشم و پیلش ریخته بود، رادیوی دهلی شروع به بعضی بیانات نمود که بوی مخالفت با شخص پهلوی و تشویق مردم به آزادی‌طلبی می‌داد. دم از قانون اساسی و حقوق ملت می‌زد. شبی گفت که سرتیپ احمد نخجوان وزیر جنگ سابق را محبوس کرده‌اند و ملت ایران که او را دوست می‌داشت، میل دارد بفهمد چرا چنین شده است؟ گاهی می‌گفت در مملکت مشروطه ملت می‌تواند از دولت حساب مخارج را بخواهد. در میان مردم

سروصدایی پیچیده و همه انتظار عقبه‌های مهم این حرف‌ها را داشتند، تا در شب‌های ۲۲ و ۱۳۲۰/۶/۲۳ پست دهلی جای خود را به پست لندن داد. رادیوی لندن که با صراحت و اصرار بیشتری مطلب را تعقیب می‌کرد، رسماً به شخص پهلوی و سیاست ۲۰ سال سلطنت او حمله نموده، پای املاک، بردن جواهرات، غصب حقوق مردم، استفاده مجانی از راه‌آهن و بودجه وزارت‌خانه‌ها را پیش کشید. دم از فقر و سختی مردم زده می‌گفت با آنکه در اثر اجحافات او و گرانی، قیمت‌ها دو سه برابر شده بود، حقوق اعضای دولت از سی تومان به سیصد ریال تبدیل شد. اخیراً زمین‌های کافه‌شهرداری را که ۷۰۰ ریال می‌ارزند، ۷ ریال خریداری نموده شهر تهران را دچار بی‌آبی نموده، سبزی‌کاری می‌کرد و به قیمت سنگینی به مردم می‌فروخت.

از این صحبت‌ها، مردم و شاه بسیار متعجب شدند. ولی مردم خوشحال و او مضطرب. به طوری که بنا به اظهار آقای محسن فروغی در شب ۱۳۲۰/۶/۲۴، پیش از شب بمب‌ریزی، [شاه] پکر و متغیر گشته و به ذکاءالملک گفته بود از اینها پرسد چه مقصودی دارند؟ ...

در میان مردم تسلی خاطر با اضطراب و نگرانی خاصی تولید شده و همه منتظر بودند در این روزها شخصی را به جای او خواهند آورد و یا اغتشاشی در ملت ایجاد خواهد شد. ولی تمام این هیجانات و بحث‌ها از حدود قلب‌های اشخاص و یا اجتماعات سه چهار نفری تجاوز نکرده و می‌توان گفت هیچ‌گونه تظاهر و اعتراض علنی و حتی ریختن عکس شاه و کمترین طعن و جسارتی ظاهر نشد...

۱۳۲۰/۶/۲۶

### استعفای رضاشاه پهلوی و آمدن محمدرضا پهلوی

روز ۱۳۲۰/۶/۲۵ در حوالی ساعت ۹ و ۱۰، باز در بین مردم ترس و جنبش عمومی پیدا شد. از یک طرف می‌گفتند؛ روس‌ها به کرج و مهرآباد رسیده‌اند. مدارس ابتدایی تعطیل شده بود. در ادارات عکس شاه را پایین می‌آوردند. بالاخره در حوالی ساعت ۱۰ خبر استعفای شاه اعلام شد. دومین روز بنا بود وکلا برای شنیدن پاره‌ای توضیحات به حضور بروند. بالاخره تبلیغات و رادیوی لندن کار خودش را کرد و شب هم به ملت برای این موفقیت تبریک گفت. ظاهراً شاه با آنکه



زمینه‌ی استعفایش فراهم شده بود، حاضر نمی‌گشت. شاه در استعفانامه ملاحظه‌ی ناتوانی خود و احتیاج مملکت به قوت و بنیه‌ی جوان، ولیعهد را معرفی کرده بود. مردم روی هم‌رفته بدحال نبودند. آمدن روس‌ها، استعفای شاه و خروج آلمانها را تسریع کرد، ولی در این دو روزه وارد شهر نشدند.

۱۳۲۰/۶/۲۷

### خروج آلمان‌ها از ایران (۱۳۲۰/۶/۲۶)

من حسب‌المعمول در بانک بودم و امروز بیش از روزهای پیش در اتاق آقای ملک‌نیا- معاون اداره که شخص بسیار رفیقی است و اتاقش مقابل درب سفارت آلمان است- جمع بودیم. در حوالی ساعت ۸، تعداد زیادی در حدود ۲۰ دستگاه کامیون‌های Bussing ارتش که شاید تا امروز فقط برای رژه سوم اسفند بیرون آمده بودند، آنجا حاضر بودند. نمره‌هایشان را زمینه مشکی به‌صورت کرایه در آورده و شوferها با سر تراشیده، ولی لباس سیویل. کامیون‌ها یک‌یک وارد نیم‌دایره محوطه سفارت شده و از چمدان و باربند به‌طور منظمی پر می‌کردند و پس از آنکه قطار کامل شد به راه افتادند، بدون آنکه عبور و مرور خیابان بند بیاید و مزاحمتی برای مردم فراهم شود. نیم ساعت بعد وسط خیابان، ۱۶ اتوبوس صف کشیده بود و مسافرین آنها بیشتر زن و بچه بودند و تک و توک مرد پیدا می‌شد. به‌علاوه ظرفیت اتوبوس‌ها را کامل پر نکرده بودند و در عقب مایحتاج فوری مسافرین را گذاشته بودند. تا آنکه نوبت به خانواده‌های اعیان‌تر و اتومبیل‌های سواری رسید. این اتومبیل‌ها اتومبیل‌های دولتی بودند که از وزارتخانه‌ها گرفته شده بود و به‌طوری که مردم متذکر می‌شدند، برای اولین دفعه در ایران به مردم تحمیل نشده است. حرکت خانواده‌های آلمانی که به سر حد ترکیه عازم بودند، روی هم‌رفته یک ساعت طول کشید. مردم در پیاده‌رو برای تماشا، مختصر ازدحام و رفت و آمدی داشتند، ولی هیچ‌گونه تظاهرات، داد و بیداد یا گریه و زاری ندیدم.

مردهای آلمانی را به‌طوری که شایع بود، تقریباً ۸۵ درصد به انگلیس‌ها و ۱۵ درصد به روس‌ها تحویل داده بودند. از میان کسانی که به روس‌ها تحویل شدند،

۵۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
بعضی را مانند Hesintgman گفتند خودشان کارت کمونیسم درآورده داوطلب  
روسیه شده بودند.

تحویل دادن اتباع آلمانی چهار پنج روز به مسامحه و تأخیر گذشته، بهانه  
جدیدی به دست انگلیس و روس افتاده بود و همان‌طور که شب قبل و صبح آن روز  
در رادیوهاشان اعلام داشتند، قوای خود را به تهران فرستادند تا سفارت آلمان را  
و ادار به انجام عمل نمایند.  
(بعداً معلوم شد که روس‌ها با فضاخت و وحشیگری کامل با این زن‌ها معامله  
کرده و اثاثیه و لباس و جواهرات و همچنین اتومبیل‌ها را ضبط نموده‌اند).

۱۳۲۰/۶/۲۸

#### سلطنت محمدرضاپهلوی

#### و قسم خوردن و وعده و عیدهای او (۱۳۲۰/۶/۲۶)

جانیشینی ولیعهد از روز پیش محرز بود و ذکاءالملک در موقع ابلاغ استعفانامه‌ی  
شاه و آغاز سلطنت ولیعهد به مجلس، از طرف ولیعهد گفته بود که مخصوصاً میل  
دارند مردم بدانند، که ایشان پادشاه قانونی هستند و رعایت و احترام قوانین را که  
مجلس وضع کرده است و یا وضع خواهد کرد، کاملاً خواهند نمود؛ به علاوه تصمیم  
دارند تعدیات و ظلم‌هایی که چه جمعاً و چه فرداً و از هر ناحیه که شده است رفع  
نمایند (در این موقع دشتی و سید یعقوب که وکلای دست‌نشانده‌ی پهلوی بودند،  
هوچی بازی را از سر گرفتند).

روز ۱۳۲۰/۶/۲۶، ساعت ۳:۴۰ بعد از ظهر آیین تحلیف در مجلس به عمل آمد.  
و در همان لحظه دو بمب افکن روسی از ارتفاع کم بالای تهران پرواز می‌کرد و در  
عوض سفرای روس و انگلیس در مجلس حاضر نشده بودند و به طوری که حدس  
زده می‌شد دولت هم دعوت کلیه سفرای خارجی را پس خوانده بود.

شاه جدید متن قسم‌نامه را که از قدیم مرسوم بود خواند و امضا کرد و بعد  
مختصر خطابه‌ای در تأیید حرف‌های دیروز ذکاءالملک و از روی حسن روابط  
دوستانه با دو دولت همسایه ایراد نموده. موقعی که از مجلس خارج می‌شد، مردم  
نسبتاً استقبال خوبی از او کردند. در روزنامه‌ها نوشتند، به طوری که از منبع موثقی  
اطلاع حاصل شده است، اعلیحضرت در نظر گرفته‌اند اموال پادشاه سابق را به دولت

خاطراتی از دوران جوانی \_\_\_\_\_ ۵۹  
(در واقع بخشش به ملت) واگذار نمایند و دولت مشغول اقدام برای انجام و اجرای کار می‌باشد.

۱۳۲۰/۷/۱۳

### ایمان بیوه‌زن

آقا میرزا خلیل کمره‌ای به‌طور خصوصی سه چهار روز قبل، در مسجد صحبت از درجه‌ی مسلمانی و وظیفه‌شناسی غریبی می‌کرد؛ می‌گفت: موقعی که در قم بودم بیوه‌زنی آمده اظهار کرد، سال قبل (یا سه سال قبل) شوهرم فوت کرده، اثاثیه‌اش را جمعاً به سی تومان فروختم و آن سی تومان را سرمایه‌ای قرار داده و در این مدت خوراک و پوشاک یتیم‌ها را تأمین کرده‌ام (البته خیلی به عسرت) و حالا هفت تومان اضافه از سرمایه حاصل شده است. زکات و سهم امام آن هر قدر می‌شود بردارید!

۱۳۲۰/۷/۱۳

### جنگ با اکراد و اشرار

از دکتر اتفاق شوهر قدسی همشیره‌ام که افسر وظیفه و مأمور پادگان سرحدی سردشت جزو لشکر رضاییه بود، مدتی بی‌خبر و نگران بودیم. بالاخره دیروز صبح وارد شد. نقل می‌کرد که پس از حمله‌ی روس‌ها و انگلیس‌ها اول دفعه روس‌ها وارد سردشت شده و پادگان آنجا را که رسماً یک هنگ ولی شامل پنج گروهان بود خلع سلاح کردند. اما در ظرف ۲۴ ساعت روس‌ها مراجعت کردند و اسلحه را برگرداندند. پادگان‌های مهاباد و اطراف و همچنین پست‌های سرحدی که تخلیه کرده بودند، باعث شد که سربازخانه‌ی سردشت به کلی بی‌اطلاع و بی‌واسطه از واحدهای دیگر بماند. نظر به اینکه اسلحه این واحدهای مجاور و دسته‌های فراری را کردها گرفته بودند و کردها هم اساساً سنی متعصب، دشمن دولت و تشنه اسلحه می‌باشند، رو به پادگان سردشت می‌آورند. قشون سردشت هم وضعیت دفاعی به‌خود گرفته، تپه‌ها و اطراف را با مسلسل و دیده‌بان مجهز می‌نماید و مدت ده روز در حال محاصره، مهاجمین کرد را از خود دفع می‌کنند. حتی شب‌ها تیر توپخانه کار می‌کرده و نشانه‌گیری صحیح می‌نموده. فرمانده هنگ سرهنگ پزشکیان از آنجا خارج و به قصد کسب دستور و جلب کمک به مهاباد می‌رود. بعد از چندی دو کامیون از طرف

او می‌آیند که فوج را حرکت دهند و خود جناب سرهنگ فرار می‌نماید! چون دو کامیون برای بنه و مهمات و زن و بچه به‌هیچ‌وجه کافی نبود، تا ده روز دیگر هم پادگان مقاومت می‌کند. بالاخره آذوقه تمام می‌شود و قصد خروج از سردشت را می‌نماید. همین که از مواضع مستحکم خود خارج می‌شوند، در چند کیلومتری شهر مورد حمله عشایر قرار می‌گیرند و تا مدتی به‌خوبی با آنها می‌جنگند. آتش توپ و مسلسل و تفنگ را به کار می‌اندازند. مسلسل‌ها مخصوصاً خیلی کاری واقع می‌شوند و روی هم‌رفته حدس می‌زند قریب ۲۰۰۰ نفر از اکراد را می‌کشند، تا آنکه فشنگ و مهمات تمام شده و به‌تنگ می‌آیند و ... تسلیم می‌شوند، یعنی کردها آنها را خلع سلاح می‌کنند و کردهای بعد که می‌رسند لباس و اثاثیه‌شان را به غنیمت می‌برند و با بدن لخت و پای برهنه سربازان و زن‌ها را در بیابان رها می‌کنند. از افسران هر کدام شناخته شده بودند، کشته می‌شوند. زن و بچه هم صدمات و تلفات زیاد می‌بینند و بعد از زجر و ترس بسیار به مهاباد می‌رسند! ... و بالاخره به تبریز و از آنجا با کمک خرج یکی از آشنایان می‌توانند لباسی تهیه کرده و خود را به تهران برسانند. دکتر اتفاق می‌گفت: در گردنه قوشچک یک گردان قشون ایرانی مدت چند روز سه سپاه روسی را معطل نموده و تلفات فوق‌العاده به آنها وارد آورده بود.

۱۳۲۰/۷/۱۴

### جیب‌بری و چپاول و تطاول سربازان روس در تهران

در تهران از روز استعفای شاه قشون انگلیس و روس جایگیر شده‌اند. انگلیس‌ها در جاده دوشان‌تپه نزدیک کارخانه مسلسل‌سازی هستند و روس‌ها قسمتی بیرون دروازه قزوین و قسمتی هم در قصر قجر شمال تهران. نفرات انگلیسی که همه‌جوره هستند (انگلیسی و زلاندی، هندی، مالزین و غیره) اعیان‌وار در شهر می‌گردند. خرید می‌کنند؛ در کافه‌ها و سینماها تفریح و بدمستی می‌کنند و گاهی اوقات با زن و مرد شوخی. سربازان روسی در شهر کمتر دیده می‌شوند. ظاهراً معقول‌ترند و شاید علت نیامدن‌شان بی‌پولی باشد، ولی ضمناً دست از عادت وطنی برنمی‌دارند و مخصوصاً شب‌ها آنچه لازمه‌ی طبیعت خاص ایشان است، نشان می‌دهند. جلوی مردم و اتومبیل‌ها را گرفته رسماً مطالبه سیگار و پول و ساعت می‌نمایند و این عمل در خیابان شمیران زیاد اتفاق می‌افتد. حتی اخیراً دکتر سجادی را که وزیر طرق

است، لخت کرده‌اند. فرزین برای استخلاص خود ساعت طلا را داده است و از دکتر سجادی که در اتومبیل با زنش می‌آمده، ۳۵۰ تومان جیش را خالی کرده‌اند. به‌علاوه ۴۰ تومان از شوفرش و گویا جواهری از زنش گرفته‌اند. چند روز قبل احمدی دیلمه‌ی دانشکده فنی و یک نفر دیگر در اتومبیل سفارت انگلیس اتفاقاً از شمیران می‌آمدند، مورد تعرض واقع شده بودند و با آنکه اظهار داشته بودند اتومبیل مال سفارت انگلیس است، فایده‌ای نبخشیده. به‌طوری که حسن خان فروغی اظهار می‌کرد تا به حال به حکومت نظامی در حدود ۶۰۰ شکایت رسیده است و وقتی به سفیر انگلیس قضایا را درددل کرده‌اند، همدردی نموده و گفته است حتی کامیون‌های حامل مهمات را که ما برایشان فرستاده بودیم، ضبط کرده‌اند و گفته‌اند ما به کامیون‌ها هم احتیاج داریم! و چنین معروف است که آتاشه نظامی سفارت انگلیس را هم لخت کرده‌اند.

۱۳۲۰/۷/۱۹

### میل به صلاح یا خواب کردن ملت؟

امسال در ماه مبارک رمضان مختصر آزادی که در همه چیز پیدا شده بود، ضمناً باعث رونق مساجد و منابر گشت. صفوف جماعت گشایش یافت. در هر مسجدی که سال‌های قبل بی‌واعظ و یا شب‌ها دارای واعظ گمنام مسئله‌گویی بود، وعاظ نسبتاً معروف به منبر رفتند و مستمعین زیاد گرد آمدند (واعظ تازه‌ای که امسال پیدا شده است حاجی شیخ علی‌اکبر تبریزی است. قد بلند، صدای رسا، لهجه ترک، قیافه بی‌گناه سمپاتیک و صراحت لهجه خاصی دارد). چند روزی بدین منوال گذشت و همین که جمعیت و ازدحام مساجد رو به بالا رفت، از اواسط ماه یک‌یک از طرف نظمیہ جلوگیری شد. ولی مجدداً در روزهای ۱۷ و ۱۸ ماه همه جا آزاد گشت. حتی گفتند حاجی میرزا عبدالله واعظ - که نمی‌خواست مجدداً منبر رود - رئیس نظمیہ ادیب السلطنه شخصاً او را از منزل به مسجد می‌برد و اجازه دادند آزادانه صحبت کند. از این بالاتر روز ۱۹ تعطیل رسمی گشت و شبهای احیاء را با وجود حکومت نظامی رسماً اعلان کردند که تا صبح عبور و مرور در خارج آزاد است، برای اینکه عامه بتوانند به سوگواری پردازند.

حقیقت این قضایا و علت این تغییرات فاحش که تا اندازه‌ای مصنوعی به نظر می‌رسد، معلوم نیست و انسان را متحیر می‌نماید. آیا دولت این اندازه میل به صلاح و جلب رضایت ملت را پیدا کرده است، یا تمام اغفال، و کاسه‌ای زیر نیم کاسه موجود است؟ دستور از کجا و چگونه می‌رسد؟ منظور چیست؟ انگلیس‌ها می‌خواهند ثابت کنند که عَلم آزادی و عدالت را به دست گرفته‌اند و یا قصد دارند ملت را از خود راضی نموده، بعداً استفاده‌ی قشون یا چیز دیگری بنمایند؟ والله اعلم!

۱۳۲۰/۷/۱۹

### خداوند وسیله‌ساز و روزی رسان است

قضیه‌ی ازدواج من شاهی بود از اینکه شاید طرفداران عقیده‌ی «قسمت» و تقدیر تا اندازه‌ای راست بگویند. از سال ۱۳۱۵ یعنی یک سال پس از مراجعت به ایران و ختم دوره‌ی وظیفه‌ام که خانم و خانم‌باجی و بدری خانم و سایر نزدیکان در تلاش و خواستگاری برایم بودند، تا شهریور ۱۳۱۸ که به مبارکی عقد با ملک خانم عملی شد، سه سال گذشت و جست‌وجوها و اقدامات زیادی کردند. اغلب مطبوع طبع نمی‌افتاد؛ یعنی مورد ایراد بود. دختر حاجی عمو را که خیلی اصرار داشتند، من اصلاً به واسطه‌ی خویشاوندی نخواستم. دختر بهرامی که پسندیده و مطلوب ما بود و چند ملاقات با دکتر بهرامی شد ندادند. یک نفر زهراخانم شرافتیان پیدا شد، خانم و همشیره‌ها به واسطه‌ی کوچکی وضع خانوادگی مایل نبودند و من اصرار داشتم، از طرف آنها ایرادهای بی‌معنی و ادعاهای جاهلانه به میان آمد. مادر دختر به مسافرت رفت و بالاخره با آنکه امید به یقین نزدیک شده بود، انصراف حاصل گشت تا آنکه پای دختر حسنعلی میرزا رخشانی، عموزاده رفیق‌مان محمود میرزا رخشانی در بین آمد. در اینجا تماس مستقیم حاصل گشت. و پس از سیاست‌بازی‌های چند، علاقه‌مندی و حتی اصرار خانواده‌ی آنها در انجام این امر واضح گشت. ضمناً در این گیرودار از طرف خانم به راهنمایی خاله‌جان خواستگاری و دیداری از خانه‌ی آقامیرزا سیدحسین طباطبایی به عمل آمده و آقا و خانم فوق‌العاده مایل به وصلت با آن خانواده و نواده‌ی حاجی شیخ مرتضی آشتیانی بودند. ولی من به واسطه‌ی سابقه‌ی اقدامات و رفاقت و ملاقات‌هایی که شده و ضمناً امیدواری‌هایی که حاصل گشته بود، در تعقیب دختر رخشانی بودم. تا آنکه در اثر یک پیش‌آمد کوچک و عقب

انداختن روز ملاقات با مادر عروس، من قضیه را به فال بد گرفته، خیلی متأثر و متغیر شدم و اصلاً از دختر رخشانی هم صرف نظر کرده و به خانم تلفن کردم دختر آشتیانی را جداً تعقیب نمایند... چند روز بعد که در درشکه محمود میرزا رخشانی اظهار تأسف از نرفتن من به خانه عمویم می نمود و به خود امید می داد مع ذلک قضیه سر بگیرد، وقتی به او گفتم با خانواده طباطبایی به مبارکی انگشتر رد و بدل شده است، بسیار تعجب کرد. بنابراین قسمت بود از آنجایی که کمتر از هر جا من زحمت کشیدم و انتظار داشتم، زن بگیرم و خانواده عروس اجابت خواستگاران را نمایند که کمتر از همه پافشاری و اصرار به خرج داده باشد. و چون چنین قسمت بود در سر مهر و شرایط هیچ گونه اشکال و معطلی پیش نیامد. پس از ازدواج نیز معلوم شد حقیقتاً مناسب تر و پاکیزه تر و مطبوع تر خانمی نصیب نمی شد. اخلاق و رفتار من نیز ظاهراً مورد قبول و پسند خانواده‌ی زلم واقع بود.

**اما مخارج عروسی و روزی خانوادگی:** قصد من این بود که حتی المقدور تحمیلی به آقا نشود و قرضی بر بار سنگین قرض هایشان نیفزایم. قبل از خواستگاری از معلمی در دانشکده فنی، قورخانه، هواپیمایی و کرج در حدود ماهی ۴۰۰ تومان حقوق غیرمنظم داشتم ولی در تابستان به ۱۸۰ تومان تقلیل می یافت. در هر حال اندوخته و پول نقدی در دست نداشتم و تنها راه تأمین مخارج عقد و عروسی را استقراض می دانستم. همین که موقع خرید انگشتر و آینه شد، ۲۵۰ تومان از بانک بابت پروژه شوفاژ سانترال ساری گرفتم. پس از انجام عقد، در کارخانه بلورسازی دعوت به استخدام شدم، ولی بعد از سه هفته کار چون اطمینانی به قطعی بودن کار و حسن معامله آنها نداشتم، استعفا داده و به معلمی مراجعت کردم، در حدود ماهی سیصد تومان. ضمناً وقت برای کارهای متفرق نیز داشتم و از طرف اداره برق قبلاً تهیه دفتر مشخصات توسعه‌ی کارخانه برق مراجعه شده بود، که انجام داده بودم و در این مواقع نیز شروع به تهیه دفتر مشخصات و مناقصه کارخانه یخ سازی ۳۰۰ تنی نموده بودم؛ تا آنکه زمان عروسی رسید و در همان اوان ۵۰۰ تومان بابت کار اول وصول شد. دیدم بهترین مصرف و استعمال آن دسترنج، همین است!

از عروسی چند ماهی نگذشته بود و از کار بی شأن و کیف معلمی خسته شده بودم که یک روز در خرداد ماه ۱۳۱۹ گوهریان به وسیله‌ی تلفن خواهش کرد به بانک رفته و در سلک همکاران او درآیم. به این ترتیب از اول تیرماه ۱۳۱۹، با

۶۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
حقوق ۳۰۰ تومان استخدام شده و درآمد ماهیانه‌ام متجاوز از ۵۰۰ تومان گشت و  
مخارج زندگی کاملاً تأمین. الحمدلله خانمم باروزی بود و خوش قدم. دخترمان هم  
قبل از اینکه به دنیا آید، موقعی که در فکر مخارج ماما و غیره بودیم روزی خود را  
همراه آورد. به این معنی که در اسفند ۱۳۱۹، ۵۰ تومان بر حقوق بانک‌ام اضافه شد!

۱۳۲۰/۷/۲۱

### علت دستگیری ۵۳ نفر لیسانسیه و دیپلمه

به طوری که «لاله» رفیق قدیم و شریک «اما»<sup>۱</sup> یکی از ۵۳ نفر که اخیراً پس از  
چهار سال و خرده‌ای حبس مشمول حکم عفو عمومی شده است، حکایت می‌کرد و  
در مدت زندان شنیده و فهمیده بود؛ شروع عمل از مقاله‌ای شد که در یکی از  
مجلات فرانسوی یک نفر کمونیست نوشته و در زمینه فعالیت‌های کمونیسم، اشاره  
به وجود حزب مخفی در ایران نموده بود. ترجمه‌ی این مقاله به وسیله وزارت خارجه  
به اطلاع شاه می‌رسد و مختاری رئیس نظمیۀ مأمور کشف آن می‌گردد. پس از  
تحقیقات و اقدامات زیاد و در اثر افشائات یک نفر روسی ایرانی‌الاصل که ظاهراً  
شیک وضع نیز بوده است، پلیس سیزده نفر از رشتی‌ها را که سابقاً در دوره میزا  
کوچک‌خان و بلشویک‌ها انتساب به کمونیسم پیدا کرده بودند، دستگیر می‌نماید.  
ولی این عده کاملاً بی‌تقصیر و تمام فعالیت‌شان قبل از پهلوی و مشمول قانون مرور  
زمان بودند! مدتی امر بدین منوال می‌گذرد و روس‌ها یک نفر به نام محمد شورشیان  
را تربیت کرده بودند، که به طور قاچاق دائماً به ایران می‌آمده و عملیات و دستوراتی  
انجام می‌داده؛ از جمله مدتی در کارخانه کازرونی اصفهان به اسم ... کارگر شده و  
پس از آنکه میان کارگران نارضایتی از کمی حقوق و فکر گروه‌گیری و اعتصاب را  
رسوخ داده، رفته است. دفعه‌ی اخیر شورشیان دستور داشته است به تهران آمده و در  
چهارراه حسن آباد شخصی با عینک دودی و نشان معین به نام امیری را ملاقات نماید.  
در سر حد...<sup>۲</sup>

۱۳۲۰/۷/۲۱

---

۱. شرکتی ساختمانی که جمعی از مهندسین تشکیل داده بودند.  
۲. مطلب در اینجا قطع شده و دو صفحه سفید گذاشته شده است. گویا نویسنده قصد داشته‌اند آن را بعداً  
تکمیل نمایند که فرصتی دست نداده، و یا فراموش شده است (ب.ف.ب).



### شورش مختصر اهالی بابل

تقریباً در سه هفته قبل که حکومت فروغی شروع به کار نموده و مأمورین دولتی را به محل‌های خود مراجعت می‌دهند و از آن جمله عده‌ای از افسران را برای فراخواندن سربازان و وظیفه به اطراف روانه می‌کنند، یک نفر ستوان یکم ناظمی نام به بابل فرستاده می‌شود. ناظمی قبلاً هم در مازندران رئیس اداره نظام وظیفه بود. در آنجا یک نفر استوار یا گروهبان هواپیمایی را می‌بیند که پیش خانواده‌اش آمده بود. علت غیبت او را در تهران می‌پرسد، می‌گوید مرخصی دارد؛ ولی استوار از ارائه‌ی برگه‌ی مرخصی استنکاف نموده و کار به مجادله می‌کشد و گویا حبس می‌شود و از حبس فرار می‌کند، تا کار در خارج شایع می‌شود. قرار می‌گذارند کمیسیونی از رؤسای دولتی به استنطاق و محاکمه‌ی آن دو نفر پردازند. محاکمه (ظاهراً) در اداره‌ی عدلیه به عمل می‌آید؛ ولی چون مردم مقابل آن ازدحام و طرفداری از استوار می‌نمایند، اعضای کمیسیون از ترس فرار می‌کنند و ناظمی با یک عده سرباز مسلح که همراهانش بودند، تنها می‌ماند...

۱۳۲۰/۸/۲۰

### مسافرت به شمال برای سرکشی به تأسیسات ساختمان‌های بانک<sup>۱</sup>

۱۳۲۰/۸/۳۰

### انتقال آقای خزانه رئیس اداره‌ی ساختمان به اداره‌ی خارجه

در این تاریخ که از مأموریت مازندران برگشت نمودم، اول خبری که از اداره شنیدم و باعث تعجب و تأسف شد رفتن آقای خزانه از اداره‌ی ساختمان به اداره‌ی خارجه و انتصاب آقای رستار به جای ایشان بود.

۱۳۲۰/۱۰/۳

### توجه به نماز و قرآن

---

۱. برای نوشتن مطلب برای این عنوان، حدود ۱/۵ صفحه سفید گذاشته شده تا بعداً تکمیل شود ولی این فرصت پیش نیامده و یا فراموش شده است (ب.ف.ب).

پشت میز در بانک نشسته و مشغول مطالعه‌ی نقشه ارتباط حرارت مرکزی قدیم و جدید بانک بودم که مهندس ظفر پهلویم آمد. با آقای ظفر که مهندس معمار و دائره‌ی بررسی‌های فنی اداره ساختمان دست او است، اغلب روزها صحبت و دید و بازدید داشتیم؛ ولی این مرتبه طور دیگر صحبت را شروع کرد. گفت، من می‌خواهم بعد از این نماز بخوانم. از گفتارش تعجب کردم و به شوخی گزراندم، ولی او اصرار کرد و گفت، مدتی است دیگر مشروب نمی‌خورم و می‌خواهم قرآن هم بخوانم. اما نه طرز نماز را درست بلدم و نه معنی قرآن را می‌فهمم. بعد برای اطمینان خیال من گفت، در فامیل ما چندان قید و علاقه‌ای به نماز و دیانت نبود و من نه در کالج اصفهان و نه بعداً در انگلستان، البته فرصت پرداختن به دین و آیین را نداشتم ولی همیشه یک جوهر اعتقادی به خدا در خود حس می‌کردم. در خانواده‌ی ما یکی از نزدیکانم که متمول هم بود، در جوانی زیاد دنبال هرزگی و عیش و نوش می‌رفت ولی یک مرتبه به خود آمده و خانه و زندگی را می‌فروشد و می‌رود مشهد، و در آنجا برخلاف گذشته یک باره به عبادت و ذکر خدا می‌پردازد. در این مدت هم اگر کسی از خانواده ما به مشهد می‌رفت در خانه‌ی او اقامت می‌کرد و مورد موعظه و نصیحت قرار می‌گرفت. موقعی که برای بختیاری‌ها گرفتاری‌های حبس و سیاسی و غیره پیش آمده و همه مایوس و خائف بودیم، او دلداری داده و تقریباً وقایع امروزی را تمام پیش‌بینی می‌کرد. اخیراً در چند ماه قبل، از تهران به عزم کربلا عبور می‌کرد، بیشتر به امر و نهی خانواده پرداخت و مرا زیاد دعوت نمود و بالاخره حالا متقاعد شده و کاملاً برگشته‌ام، ولی کسی نیست که نماز و آداب را یادم بدهد... فوراً از کشویم یک جلد جزوه‌ی تبلیغاتی «نماز»<sup>۱</sup> را درآورده و هدیه‌اش کردم. نظر انداخت و خوشحال شد؛ کاملاً مطابق میلش بود، چه هم وصف و معرفت نماز را داشت و هم ترجمه‌ی ذکرها و ترتیب آنها را. بسیار خوشحال شده و تبریک‌اش گفتم و آرزو کردم آنچه می‌گوید ان شاء الله راست باشد.

۱۳۲۰/۱۰/۱۹

۱. جزوه‌ی «نماز» از اولین نوشته‌های مؤلف فقید در زمان جوانی است این اثر بین سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ نگاشته شده و چندین بار تجدید چاپ شده است و اکنون در جلد نهم مجموعه‌ی آثار قرار دارد که با استفاده از چاپ پنجم آن (اسفندماه ۱۳۲۳) در سال ۱۳۷۹ با نام «مباحث ایدئولوژیک» توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

### سوءاستفاده‌ی اداری

چندی پیش اتومبیل‌های رؤسای ادارات بانک [ملی] را حراج می‌کردند. در میان مشتری‌ها که برای خرید آمده بودند متصدی دفتر اداره‌مان «خدابنده‌لو» را دیدم و با آنکه مستقیماً کاری نمی‌کرد، معلوم بود که برای دوز و کلک آمده است. یعنی اهل این کار بود. بعدها خودش برای ملک‌نیا معاون اداره که شخص خوبی است، تعریف کرده بود: قبل از روز حراج چند نفر از شوفرها را دیده و سپرده بود ماشین را نشویند و موقع جلو آوردن هل بدهند و وقتی می‌خواهند روشن کنند هندل بزنند. همین کار را هم کردند و مقصود آقا که به اسم دایی خود معامله می‌کرد، برآورده شد. یعنی قیمت ماشین بالا نرفت و توانست اتومبیل چهارهزار تومانی را به دوهزار تومان بخرد!

۱۳۲۰/۱۰/۲۲

### روحیه‌ی محصلین

طرف عصر برای عیادت رفتن به خانه‌ی خلیلی، از خیابان علاءالدوله عبور می‌کردم و در فکر کلاس صبح و بی‌تربیتی و بی‌علاقگی شاگردان سال سوم بودم، مخصوصاً حرف یکی از شاگردان خیلی «anthipatique»<sup>۱</sup> موسوم به زیرک‌زاده بیادم آمد: موقعی که در فصل تشعشع حرارتی اثبات قانون Kirchuffe ( $e = ac$ ) را داده بودم رو به شاگردان کرده و گفتم، البته این استدلال یک قدری در بین استدلال‌ها و مباحث ترمودینامیک لوس بود، ولی باز مطلب ثابت می‌شود. زیرک‌زاده گفت، لوس بود مثل سایر جاهای ترمودینامیک! از این صحبت‌ها و طرز رفتار و فضولی‌ها و تنبلی‌های کلاس سوم خیلی پکر بودم و فکر می‌کردم زیاد هم نباید از شاگردان توقع داشت. همه جا همین‌طور است و شاگرد اساساً از درس و معلم بیزار است. بالاخره به منزل خلیلی رسیدم و برگشتم. در مراجعت هنوز به خیابان شاهرضا [انقلاب اسلامی فعلی] نرسیده بودم که یک عده محصل از فیشرآباد [استادنجات‌الهی فعلی] به سمت پایین سرازیر می‌شدند. بعداً فهمیدم شاگردان دبیرستان دارایی هستند. یکی از آنها که معلوم شد نامش شه‌میرزادی است، قوطی سیگاری از جیب درآورده و خواست سیگار را آتش بزند. رفیق پهلوئی که قیافه باریک و وضع نسبتاً شیکی داشت، گفت: چرا سیگار می‌کشی؟ تو که خوب هستی این کار را نکن!

۱. نفرت‌انگیز، زننده.

شهمیرزادی جواب داد: چرا نکشم. من اصلاً عقیده‌ام این است که هر چه آدم دلش بخواهد باید بکند. همین که رفیق ناصح خواست ردّ حرف او را بیاورد، جوان سیگار کش مطلب خود را دنبال نموده گفت: مگر چه می‌شود؟ تازه تفاوت ده سال است یا یک رتبه عقب افتادن است. اصلاً مگر در این ادارات چه خبر است، من اگر مافوقم ولو وزیر بگویم: سیگار نکش فردا با قاطر به اداره می‌آیم. تو که به اداره می‌روی، جز آنکه صبح تا غروب باید بی‌کار بنشینی و با مداد کپی بازی کنی، کار دیگری داری؟... رفقای دیگر خنده کنان و شوخی کنان هر کدام اظهاراتی می‌کردند ولو جواب حسابی و ایده‌آلی در مقابل آقای رجزخوان شجاع منفی‌باف نداشتند و از هر دری صحبت می‌شد، و اسم یکی از معلمین در بین آمد که موقع درس دادن همیشه مست است و نمونه و شاهدهی بود برای شهمیرزادی، که اصلاً مدارس در ایران کشکی است و مقصود درس خواندن نیست، بلکه دیپلم گرفتن و تابلو زینت اتاق کردن است. و چون در ضمن راه گذارمان از پهلوی دکان عرق‌فروشی افتاد، به آنجا اشاره کرده به خود وعده می‌داد که روز امتحان درس همان آقای معلم بیاید اینجا خود را برای جواب‌دادن آماده و با حرارت کند!...

دیگر چون به چهارراه سفارت انگلیس نزدیک شده بودیم و جمعیت مانع تعقیب کردن و شنیدن بیانات فلسفی آقایان محصلین بود، تند کردم و جدا شدم ولی تا مدتی در این فکر بودم که حقیقتاً افکار ملت و جوان‌های محصل تا چه اندازه پوچ و بی‌بنیاد شده و آتیه‌ی مملکت چه خواهد شد! حقیقتاً آیا آقای شهمیرزادی مقصر و مسئول است یا آقای معلم و سایر متصدیان کار که وظایف خود را این قدر بی‌قدر و ارزش گرفته‌اند و حقیقت مدرسه و اداره و زندگی را این طور پوچ و کوچک در نظر جوان‌ها جلوه داده‌اند!

\* \* \*

۱۳۲۲/۱۰/۱۷

### باز مدتی فراموشی

گرفتاری و کم‌حواسی به قدری است که وجود این یادداشت‌ها به کلی از نظرم محو شده و اطلاعی از آن نداشتم و حالا اتفاقاً تصادف حاصل شد. به این مناسبت

قضایای دو ساله به کلی از قلم افتاده است و حالا جسته جسته هر کدام به یادم آمد یادداشت می‌نمایم:

### قضایای مملکت

به حمدالله امنیت که هیچ امید و انتظار آن نمی‌رفت، در این دو ساله برقرار بود و با وجود زوال همه‌گونه آثار دیانت، اخلاق، انسانیت، مسئولیت و غیره، و با وجود رواج حقه‌بازی و دروغ و بی‌حقیقتی و هرج و مرج و سایر صفات رذیله، اوضاع آن طوری که خوف آن می‌رود، خراب نیست. مخصوصاً فراوانی فوق‌العاده محصول در سال ۱۳۲۲ که چهل، پنجاه سال است سابقه نداشته، خیلی سبب گشایش گردید. انجمن تهران و تأمیننی که رؤسای سه دولت راجع به استقلال ایران دادند، سبب خوش‌وقتی زیادی شد و بعضی‌ها به روح فروغی رحمت فرستادند.

انتخابات دوره چهاردهم جز در دو سه محل که ظاهراً طبیعی شده است (ورامین، گلپایگان و یک محلی در کردستان) همه‌جا با زور و دستور دولت و رشوه و سفارش بوده. در شهر تهران با وجود تبلیغات خراب و خرج‌های زیادی که شد، نتیجه آراء نسبتاً طبیعی درآمده، ولی آراء حومه آن‌را لکه‌دار نموده است. طرز تبلیغات انتخاب کاملاً حکایت از تفرقه و خودپرستی ملت می‌نمود. بدبختی مردم همین بس که حقیقتاً دوازده نفر مرد شاخص امتحان داده کامل در مملکت یافت نمی‌شود!

### دانشکده

دانشگاه [تهران] در سال ۱۳۲۰ در اثر علاقه‌مندی و جدیت‌های مخصوص دکتر سیاسی که وزیر معارف شده بود، از وزارت فرهنگ جدا شد و رسماً استقلال یافت. شورای دانشگاه از رؤسا و نمایندگان انتخاب شده‌ی شوراهای دانشکده‌ها تشکیل شد. رئیس دانشکده‌ی ما با وجود ناامیدی و حتی تنفیری که رفقا داشتند، آقای رهنما شد و این برای جلوگیری از ریاست ریاضی بود. رفقا مرا به‌عنوان نماینده‌ی دانشکده فنی به شورای دانشگاه معرفی کردند و حالا عضویت آنجا را دارم. در سال ۱۳۱۹ کتابچه‌ای به نام «چند یادداشت در ترمودینامیک» میان رفقا منتشر نمودم.

مهندسین

در سال ۱۳۲۰ کانونی به اسم «کانون مهندسین» از طرف رفقای وزارت پیشه و هنر تأسیس و از سایرین دعوت شد. در اولین و دومین سال فریور رئیس انتخاب گردید و من در هر دو جلسه منشی هیأت مرکزی بودم. تدوین اساسنامه و آیین‌نامه‌های جدید آن عملاً به من واگذار گردید.

در اردیبهشت ۱۳۲۲ گروه<sup>۱</sup> سختی از طرف مهندسین اداره‌ی معادن شروع شد که به تدریج به تمام وزارت صنعت و بعد دانشکده فنی، دانشکده حقوق، دانشگاه، وزارت فلاح، و قسمتی از وزارت راه کشیده شد. بهانه‌ی آن تقاضای قانون استخدام مهندسین، ولی اساس آن اعتراض بر حقه‌بازی‌های وزارت و کار نسپردن به دست کاردان و غیره بود. مرکز گروه کانون مهندسین بود و توجه و اجتماع زیادی به آنجا شد. آبروی خوبی برای مهندسین و سایر تحصیل کرده‌ها درست شد و نتایجی نیز در وزارت معارف و وزارت راه و وزارت فلاح به دست آمد، ولی نه به طور کامل.

#### بانک [ملی ایران]

ساختمان و کار عمده‌ی تازه‌ی شروع نکرده‌ایم. پس از قضایای شهریور [۱۳۲۰]، ساختمان [بانک ملی ایران، شعبه] اصفهان شروع و انجام شد و بعد در ۱۳۲۲ در اثر احتیاج و تقاضای وزارت دارایی، ساختمان تعاونی مصرف که نیمه کار مانده بود، به راه افتاد. مناقصه به نام شرکت ری (مهندس وثوق) اصابت کرد، که تخفیف خارج از قاعده داده و معلوم بود خیال حقه‌بازی در کار است. اتفاقاً در عمل تأیید شد و تا به حال اداره ساختمان بانک مقاطعه کاری به این بی‌صلاحیتی، خرابی، پرافتضاحی و بی‌رویه ندیده بود و تا به حال مقامات بالا (مخصوصاً جهانگیر معاون بانک) این طور از مقاطعه کاری طرفداری ننموده بودند.

#### کتاب «مطهرات در اسلام»

در سال ۱۳۲۱ ضمن تهیه و مطالعه درس تأسیسات ساختمان، قسمت آبرسانی تصفیه فاضل آبها در کتاب Espitallier به مبحث «épuration»<sup>۲</sup> برخورد نموده، در تشریح تئوری خاصیت تصفیه کننده‌ی خاک، آثاری شبیه به موضوعات تیمم دیدم که بسیار

۱. منظور اعتصاب است.

۲. به معنی تصفیه، صافی.

باعث تعجب، و سبب شد در مسئله‌ی مطهرات اسلامی دقت‌ها و مقایسه‌هایی بنمایم؛ و چون در کانون اسلام آقای حسینی خواهش کرده بود کنفرانسی بدهم، همین موضوع را عنوان کنفرانس قرار دادم. اتفاقاً دامنه‌ی مطلب وسیع و پر از نکات تازه و انترسان (intéressent)<sup>۱</sup> بود و بالاخره به تحریر کتاب «مطهرات در اسلام»<sup>۲</sup> کشیده شد که چندین ماه روی آن کار کردم و ظاهراً مورد استقبال و توجه قرار گرفت. انشاءالله باعث هدایت اشخاص و رضایت خلّاق شده باشد.

\* \* \*

### خلاصه و اشاره به بعضی وقایع شخصی در مدت متارکه‌ی این یادداشت‌ها (از ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۲)<sup>۳</sup>

۱۳۳۲/۱۱/۱۱

#### متارکه سازمان لوله‌کشی آب تهران

بعد از روی کارآمدن دولت کودتا انتظار و احتمال این بود که مرا هم بردارند. چند بار حملات به صورت خبر در روزنامه‌ها و افواه و اعزام بازرس و غیره نیز ظاهر شد، ولی به واسطه‌ی اعتمادی که شخص زاهدی و شهردارها داشتند و حسن شهرتی که وجود داشت، با آنکه یکی دو مورد سرشاخ هم شدم، ادامه خدمت من در لوله‌کشی [آب تهران] تثبیت شد و در چند ماهه‌ی حکومت زاهدی موفق به گذراندن اساسنامه‌ی سازمان آب تهران و آیین‌نامه‌ی حق انشعاب شدم و کار بهره‌برداری آزمایشی و انشعابات آزمایشی با موفقیت پیش رفت، ولی در موقع انتخابات مجلس

۱. به معنی جالب توجه، جاذب.

۲. کتاب «مطهرات در اسلام» تدوین و تفصیل سخنرانی‌های سال ۱۳۲۲ در کانون اسلام است. یادداشت‌های اولیه این اثر در ۱۳۲۱/۱۲/۷ آغاز شده و تا آبان ۱۳۲۲ که کتاب تدوین نهایی شده ادامه داشته است. چاپ اول این اثر در آذرماه ۱۳۲۲ با سرمایه مؤلف چاپ شده و اکنون از آثار مندرج در جلد هفتم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۳. مؤلف فقید در دفترچه یادداشت‌ها، سه صفحه سفید گذاشته است تا بعداً تکمیل نمایند ولی چنین فرصتی به دست نیامده است (ب.ف.ب).

سنا چون من هم از امضاکنندگان نامه‌ای به وزارت کشور بودم که تقاضای آزادی واقعی انتخابات را کرده بودم، و این عمل کاملاً برخلاف سلیقه و سیاست و نظر دولت بود، سرتیپ جهانیانی احضارم کرده و طی سه جلسه مذاکراتی که کاملاً جنبه مؤدبانه و حتی دوستانه داشت، چون حاضر نشدم از حق آزادی قانونی خود صرف نظر نمایم، مصراً تکلیف به استعفا نمود، و من برای آنکه سندی اضافه بر اسناد دیگر بر رسوایی و بطلان انتخابات تنظیم شده باشد، جریان را طی نامه‌ای رسمی به وزارت کشور نوشتم و وزیر هم با کمال گستاخی و بی‌اعتنایی به قانون آن را رسماً و کتباً تأیید نمود.

این دو نامه عیناً در مجله روشنفکر درج شد و سر و صدای زیادی راه انداخت. با سایر امضاکنندگان نیز رفتارهای مشابهی نمودند تا کارمندان دولت جرأت نکنند وقتی از دولت حقوق می‌گیرند برخلاف دولت عملی کنند یا حرفی بزنند و حتی مخالف فکر کنند: بهنیا را از مدیریت بنگاه آبیاری برداشتند (ولی بعداً برگرداندند)؛ دکتر نعمت‌اللهی را از سرپرستی دانشگاه‌های شهرستان‌ها و ماهی ۱۰۰۰ تومان حقوق محروم نمودند؛ به [مهندس] خلیلی و [دکتر] سحابی و [دکتر] جناب و [دکتر] فاطمی و [مهندس] اصفیا رسماً پیغام دولت را که به وسیله‌ی وزیر فرهنگ پیش دکتر سیاسی فرستاده و تکلیف منتظر خدمت کردن آنها را نموده بودند، ابلاغ کردند... ولی بلااثر ماند.



**بخش دوم**  
**یادداشت‌های سفر حج**



## یادداشتی از سفر حج

(از جدّه، ۵ خرداد ۱۳۳۹ برابر با ۲۹ ذی القعدة ۱۳۷۹)  
(از هتل قصر الکندره در سالن با هوای مطبوع)

### خانم زاده عزیز و بچه زاده های نازنین

از صاحب خانه ای که در راه آن هستیم سلامتی و عاقبت بخیری همگی را تمنا می کنم و ان شاء الله خوش و خرم هستید.

امروز روز سومی است که در شهر جدّه پیش بندر مکه رحل اقامت انداخته به انتظار طیاره ای که ما را به مدینه ببرد اجباراً متوقف شده ایم. ظهر روز سه شنبه به راحتی و سلامتی پس از پنج ساعت پرواز یک سره به جدّه رسیدیم با خواهرم پیش هم نشسته بودیم و بدون اینکه دانسته یا خواسته باشیم ما را به اتاق درجه اول بردند. در جدّه یک مرتبه محیط و اوضاع به لحاظ گرمی هوا و خشکی زمین و هم به لحاظ مردم و زندگی عوض شد. خوشبختانه هوا هیچ شدت گرما ندارد و برخلاف سال گذشته خُنک و نسیم دار است. دو سه ساعتی در سالن فرودگاه تشریفات تجمع مسافرین و تحویل اسباب ها و عملیات بازرسی گذرنامه و گمرک به طول کشید و بعد به امید اینکه تا عرقی خشک کنیم و قدمی بزیم طیاره مدینه آماده خواهد شد. حامل هایی که چمدان ها را به دوش گرفته اند ما را به طبقه ی بالای عمارت فرودگاه هدایت کردند. ولی آن انتظار دو سه ساعته فعلاً سه شبانه روز است که ادامه دارد و حاج محمود آقا شربت اوغلی دیشب مژده داد که موفق شده است پول برای بلیط دوسره ی مدینه بپردازد و امروز ان شاء الله نزدیک ظهر هواپیمای اول نصف عده را خواهد برد.

منزلگاه ما عمارت مخصوصی است متعلق به فرودگاه که مسلماً هیچ یک از فرودگاه‌های دنیا چنین وضعی را ندارند. شکل مثلثی است به اضلاع ۱۰۰ الی ۱۵۰ متر در سه طبقه با بتون آرمه و ایوان‌های پیش آمده‌ی پیشانی‌دار دور تا دوری، شب‌ها با نور چراغ‌های فلورسنت زیبایی ساده و خاصی دارد. این عمارت محکم معظم که مخصوص همین ایام و جا دادن سیل عظیم حاجیان بنا شده است در واقع یک کاروانسرای مُطَبَّق مدرنی است که دارای اتاق‌ها (در حقیقت سالن‌های) مشابهی است به ابعاد ۸ متر × ۱۰ متر، تماماً مشرف به ایوان‌های دور تا دور عمارت. کف سالن‌ها موزائیک، در و پنجره فلزی، دیوار رنگ‌روغنی، دارای چهارچراغ فلورسنت و دو بادبزن سقفی که ۲۴ ساعته در گردش و تموج هواست. مسافرین (یعنی زیرین به میل خود و در اجتماع همراهان خود در این اتاق‌های وسیع جا می‌گیرند. روی فرش و پلاسی که دارند می‌نشینند و می‌خوابند و اسباب‌ها را در کنار خود جا می‌دهند. برای شست‌وشو و استحمام و رفع حاجت در هر ضلعی یک نظافت‌گاه وجود دارد که چون متناسب تعداد جمعیت حساب نشده است در ساعات مراجعه باید نوبت گرفت و مخصوصاً آب گاهی اوقات نمی‌رسد و وسط وضو یا شست‌وشو یا زیر دوش قطع می‌شود (جای خانم‌زاده و وسواسی‌ها خیلی خالی!) خصوصاً که ترشح مجاورین و عابرین هم گاهی علاوه می‌شود).

ناهار و شام، ما را به هتل شیک مجللی که من الآن در سالن آنجا نشسته‌ام و فنجان و قوری چای و شیر مقابلم است و مرسوم به فندق قصر الکندره (Kandare Palace Hotel) می‌باشد می‌برند. (البته به خرج شربت‌اوغلی). در آنجا در رستوران روشن زیبای شیکی گارسون‌های بلندقامت گردن کلفت تمام سیاه ولی با لباس تمام سفید و کمر بند قرمز پهن، فینه به سر یا عمامه به سر، با تبسم ادب به لب و دندان‌های سفید نمایان، ما را سرویس می‌کنند. غذاها فرنگی و مطبوع. خوابیدن، چه خواب بعدازظهر و چه خواب شب، در همان سالن‌های محیط زیر پنکه یا روی نیمکت‌های موزائیک ایوان صورت می‌گیرد و عجیب است که به حکم ضرورت یا عادت باشد، آمد و رفت داریم و صحبت و صدای مردم بی ملاحظه و بدتر از همه غرش مکرر هواپیماهایی که هر ربع ساعت یکی بلند می‌شود و در زیر روشنایی خیره کننده‌ی چراغ خوابمان می‌برد. خواب راحتی هم می‌برد!

اگر به لحاظ جسمی و شرایط مادی منزل، ما وضع مطلوب مقبولی نداریم در عوض

به لحاظ فکری و شرایط روحی یک امنیت و سلامت و صفای مطبوعی حکم فرماست. در نهایت سادگی و بی‌تکلفی که توأم با محبت و صمیمیت است همگی از زن و مرد در جوار یکدیگر زندگی می‌کنیم سلام‌ها و نگاه‌ها صادقانه و دوستانه است. انگار نگرانی‌ها و دشمنی‌ها و ناراحتی‌ها و بدبینی‌ها زایل شده است. کسی به دیگری تکبر و تفاخر ندارد به قول خواهرم حتی خانم‌ها هم (که هم پیر در میانشان هست و هم جوان و همه شیک) به یکدیگر پُز نمی‌دهند و لباس چیت ساده‌ای پوشیده‌اند و خواهروار صحبت و رفاقت می‌کنند.

در ساعات بین غذا و خواب، یکی دو بار چای و میوه توزیع می‌کنند. شیشه آبلیمو هم سبیل است ولی من تا به حال احتیاج پیدا نکرده‌ام. بقیه اوقات به صحبت و اختلاط و مختصری قرآن و دعا برگزار می‌شود. این دوشنبه عده‌ای و از جمله ما به اتفاق خواهرم و آقایان زاهدی و سیفی برنامه‌ی خیابان گردی داشته‌ایم و من موقعی که سایرین برای شام خوردن به هتل می‌روند در خیابان‌های آسفالت‌ه خلوت برنامه‌ی قدم زنی خود را انجام می‌دادم.

عمارات و مناره‌های شهر برخلاف انتظار که فکر می‌کردیم خانه‌های گلی عربی و دَکّه‌های کثیف کوتاه‌ کوچک دهاتی باشد، مرتفع و نسبتاً منظم و مدرن است. البته به زیبایی و ثروت بیروت و بغداد نمی‌رسد ولی از بسیاری از مغازه‌های لاله‌زار و شاهرضای ما روشن‌تر و پرجنس‌تر است. دیشب اتفاقاً با آقای اختری که از همسفران است همین صحبت بود که در عالم مقایسه با وضع گذشته، تمام این ممالک خیلی بیشتر از ایران پیش رفته‌اند و آباد شده‌اند.

چیز دیگری که باعث تعجب و خوشحالی شد این است که شهر جدّه با وجود آبادی و تغییر و ترقی که کرده است مردم آن نه تنها لباس و ملیت خود را نگاه داشته‌اند بلکه تا آنجا که من دیدم مظاهر فحشاء و فساد را راه نداده‌اند: مشروب و مشروف فروشی اصلاً وجود ندارد (در عوض انواع پستی کولاها، سیون‌آپ، کوکا و غیره)، کاباره ماباره در خیابان‌ها نبود حتی سینما و عکس و اعلان‌های سینما هم ندیدم.

در میان زیرین ایرانی به عده‌ی زیادی دوست و آشنا برخوردیم از جمله کسی که شما هم می‌شناسید دسته زکیه‌خانم و مریم‌خانم است که دیروز به ما و به دسته شربت اوغلی ملحق شدند.

از ایرانی‌ها همه جور آدمی هست، البته دور و بر ما به مناسبت خود شربت‌اوغلی  
صدی نود آذربایجانی‌اند.

در دو سه اتاق آن طرف‌تر عده‌ای افغانی وجود دارد که با عمامه‌های شیرشکری  
مخصوص و کفش‌های صاغری آمده‌اند. در طرف مقابل کردها دیده می‌شوند و  
نمی‌دانم چرا در طبقه پایین سیاه‌های آفریقایی و عرب جمع شده‌اند که خیلی  
تماشایی هستند و مدتی باید در بحرشان رفت تا آدم بفهمد این مرد است یا زن.  
پریشب در اتاقمان دو جوان لبنانی که احرام پوشیده بودند آمدند. با یکی از آنها  
انگلیسی صحبت کردیم خیلی مهربان و مودب بودند و دیروز عصر رهسپار مکه  
شدند. وسط اتاقمان را هفت هشت نفر عراقی شیعه اشغال کرده‌اند که یکی از آنها با  
آنکه دم در و دور از ما است خُرْخُر و حشتناکی (از خُرْخُر سیاه هم بیشتر) در موقع  
خواب راه می‌اندازد و لالایی ملایمی تا صبح برایمان کوک می‌کند.

\* \* \*

این بود مختصری از سرگذشت و اوضاع سفر ما تا روز سوم که چون خواستم  
شماها را هم شریک و همسفر خود کرده باشم نقل کردم. بعد از این را فقط خدا  
می‌داند کجا و چگونه خواهیم بود.

به ما که به حمدلله بد نگذشته است ان‌شاءالله به شما هم آفت و آزاری روی نداده،  
سلامت و مشغول باشید. خانم‌زاده گرفتار فکر و خیال‌های بی‌اثر بی‌ضرر و گرفتار  
مردم بی‌ثمر بی‌خبر نشده، فکر و عملش در وظایف طبیعی خدایی روز و آینده  
باشد. عبدالعلی امتحانش را با نمره‌ی اول تمام کرده، رهسپار رودبار بشود. سیاه و  
بلورجان هم از امتحانات موفق بیرون آمده با هم بازی و دوستی داشته به مامانشان  
کمک کنند. صدیقه و اصلی و مُسلم حالشان خوب و راضی باشند. لابد خانم‌خوب  
را به منزل آورده‌ای و با پذیرایی و نگاه‌داری که از ایشان می‌کنی خدا را راضی و  
مرا خیلی ممنون خودت می‌نمایی و اگر (؟) خانم، احترام اقوام سر و سراغت  
می‌آیند مشغولیتی خواهی داشت. سلام و دعای مرا به همه برسان. همچنین خدمت  
خانم‌جانت و خانم افسر السادات و آقای علوی و بتول خانم. تا دیروز زیرپراهنی  
یادبود خانم کرمانی تنم بود و به یاد و دعایشان بوده و هستم.

قربان تو و به امید خدا

## یادداشتی از سفر حج\*

در مسجد رسول الله

۱۳۳۹/۳/۹ = ۵ ذیحجه ۱۳۷۹

پس از سه روز انتظار در جده، خلبان آمریکایی هواپیمای دو موتوره‌ی سعودی، ظهر جمعه دوم ذیحجه، ما را در فرودگاه خلوت و داغ مدینه، که تقریباً در یک فرسخی شهر است، به زمین گذاشت.

مختصری مایعات خنک آمریکائی همه‌جایی، در سالن فرودگاه صرف کرده به وسیله دو اتوبوس نسبتاً پاکیزه به جانب شهر روان شدیم.

جاده آسفالت بود و کم کم نخلستان‌ها و خانه‌های کهنه و سنگی مدینه (از نوع سنگ‌های بازالت سیاه رنگ فراوانی که روی کوه‌ها و اراضی مجاور و قسمتی از خود شهر را پوشانده است) و بی‌شبهت به قلاع نظامی نیست، نمایان می‌شد. ولی نمایان‌تر از آنچه در خاطرم رژه می‌رفت، حوادث گذشته شهری بود که در آنجا پایه‌های اسلام ریخته شده بود. به طرف مدینه‌ای می‌رفتیم که روزگاری در تاریخ تاریک و یکنواخت زمان، چون آتش‌فشانی فروزان گشت. اشعه‌ای از خداپرستی و حقیقت و فضیلت را به اقصی نقاط دنیا فرستاد و آثار فکری و اجتماعی و مدنی آن، مانند همان لایه‌های مذاب خروجی اراضی مجاور، بسیاری از تمدن‌های دیگر را ذوب نمود، یا به زیر گرفت...

---

\* این اثر در سال ۱۳۳۹ نوشته شده است و برای اولین بار در سومین نشریه سالیانه مکتب تشیع، سال ۱۳۴۰، چاپ و منتشر گردیده و سپس توسط شرکت سهامی انتشار، همراه با سه اثر دیگر، با نام «خانه مردم»، در قطع رقعی انتشار یافته است و چون مطالب آن گزارش سفر حج و در ادامه‌ی نامه‌ی قبلی است ما آن را به این مجموعه اضافه کردیم (ب.ف.ب.).

به یاد خدمات و عظمت‌های اسلام و افتخارات این شهر عجیب بودم و می‌رفتم. مست در مسرت و مباحثات شدم که حمله‌دار کاروان، با بلندگوی دستی خود از صندلی پهلوی راننده، به لهجه صادقانه نمکین ترکی گفت:

«اینجا محل همان دروازه‌ای است که اسرای اهل بیت را وارد مدینه کردند!»  
کلماتی از حضرت زینب به زبان آورد و اشک‌هایی از مسافرین و مخصوصاً خانم‌ها گرفت!

\* \* \*

برخورد این دو خاطره متضاد، مانند تکان‌های طیاره، که شخص را صعود و سقوط‌های بلند و ناگهانی داده، از یک امنیت قدرت و سلطه سرعت، تا پرتگاه هلاکت نزدیک می‌کند، افکارم را منقلب کرد.

حقیقتاً عجیب است! بزرگ مردی که آن سعادت و نعمت و سلامت و سیادت را به مردم وحشی عرب داده بود، هنوز از میانشان نرفته، چنان رفتار سبعانه با ذریه و دست پروردگانش کردند و مرتکب چنان اعمال خلاف اسلامیت و انسانیت شدند!  
او چه قدر بزرگ بود و اینها چه قدر کوچک!

در حقیقت عمل آنها که به نظر ما غیرعادی و شگفت می‌آید، بنا به طبیعت و تربیت (یعنی عدم تربیتی) که داشتند، بسیار عادی و طبیعی بود و نباید انتظار چنین تحوّل و رشد سریعی را داشته باشیم. آنچه عجیب و غیرعادی و غیرطبیعی بود، این است که از میان چنان قوم بی‌تمیز بی‌همه چیز، کسی بیرون بیاید که سراپا رأفت و رحمت باشد. از منجلاّب کثافت، چشمه زلال طهارت بجوشد. از انبوه ابرهای جهالت و ظلمت، خورشید روشنائی و دانش‌پروری سرشته شود. از گله حیوانات درنده، مرد جامع جمیع فضائل انسانیت بیرون آید!

**الله اکبر!**

همین حادثه بسیار طبیعی و بشری- ولی غیرطبیعی و غیرمعمول- نه تنها اعجاب، بلکه اعجاز مسئله است.

اوست که می‌تواند از میان مردم بیسواد (که خواهید دید، هنوز هم بیسواد و بی‌ادراکند) و از خود آنها مأموری را برانگیزد که با وجود غوطه‌وری در گمراهی و بی‌خبری مردم، نشانه‌های خدا را بر آنها بخواند، اخلاقشان را تزکیه کند و کتاب و



حکمت به آنها پیاموزد:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>

\* \* \*

البته آن قضایای صدراسلام و یادی که از کربلا و رفتار خلفا شد، مربوط به گذشته بود. اتوبوس، ما را به زودی وارد شهر کرد و آن خاطرات را پشت سر گذاشت. عرض کردم: اتوبوس ما را وارد شهر کرد، ولی نمی‌دانم بگویم وارد کوچه و بازار کرد؟ به خیابان و میدان رسیدیم؟ یا داخل برج و بارو شدیم؟ وضع غریب و درهم و برهمی بود! به قیاس سایر شهرها این بی‌نظمی و مخروبه‌گی و کثافت به چیزی و به جایی که شباهت نداشت، به شهر بود. یک حالت گرفتگی و انکسار، و بلکه نفرتی، در وجودم ایجاد شده بود، که ناگهان به محوطه مقابل مسجد رسیدیم.

### مسجد رسول الله!

میدان موزائیک فرش مسطح، که منتهی به سنگ بست و جرزهای دیوار مسجد شده، چشم را مواجه با پوشش سنگی طبیعی و مصنوعی طاق‌ها می‌نمود، و بالاخره در امتداد دو مناره ظریف زیبای بلند سفید رنگ هدایت می‌کرد. نظر از سطح کثیف و پست، به فضای رفیع و وسیع نیلگون آسمان اوج می‌گرفت.

\* \* \*

اجازه پیاده شدن از اتوبوس را ندادند. پس از چند لحظه تماشای بیرون مسجد و صلوات بر بانی اولیه، و مدفون شده در آن، به جانب منزلگاه رفتیم. زوار ایرانی، از قدیم الایام بنا به عادت و علاقه ملی، باغ‌هایی را (نخلستان‌هایی را) به عنوان منزلگاه انتخاب کرده، فضای آزاد صحنه طبیعت را، بر دخمه‌های غارمانند تنگ و تاریک خانه‌های مدینه ترجیح داده‌اند.

---

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بیش می‌آموزد، درحالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

منزل ما در یکی از این باغات (باغ صفا) بود. در اینجا مجدداً حالت انکسار و انزجار پیش آمد.

موقعی که وارد شهر مدینه می‌شدیم، بی‌اختیار، به رفیق همسفر خود که چشم‌پزشک است، رو کرده، با خاطره‌ای که از سه سال قبل از شهر نجف داشتم، گفتم عجیب است هر قدر به مبادی و مراکز اسلام و تشیع نزدیک می‌شویم، انگار از تمدن و بهداشت دور می‌شویم!

### سبحان الله!

وقتی پس از عبور از چند زیر طاقی تنگ و تاریک که مابین آنها یک میدانگاه روباز، ولی زباله‌دان متعفن فاصله بود، داخل باغ صفا شده و در کنار نهرِ پر از لجن آن زواری را دیدم که مشغول وضو گرفتن یا شستن ظروف غذا بودند، و جماعت دیگری را در یک حوض پر از آب گندیده مشغول غسل کردن دیدم، به همان رفیق یا رفیق دیگری که از دانشگاه تهران است، گفتم لازمست خداوند پیغمبر را بار دیگر بفرستد تا به این مردم طهارت را یاد بدهد!

مثل اینکه موضوع طهارت و نجاست، و مسئله آب مطلق و مضاف و کراهت آب آسن، و آن همه تأکیدات پاکیزگی و بهداشت، فقط برای بحث لفظی در رساله‌ها و حجره‌هاست و معنی و مفهومی در خارج، حتی در نزد اهل آن که الحمدلله در اینجا فراوانند، نباید داشته باشد!

البته حمله‌داری که گروه ما را اداره می‌کرد، وضع نسبتاً بهتری داشت. تختخواب‌هایی داشتیم. دائماً سطل سطل، آب تمیز لوله‌کشی را آورده، در بشکه بزرگ شیرداری می‌ریختند، که از آن برای تمام مصارف برمی‌داشتیم. غذا به طور نسبتاً پاکیزه و مرتب تهیه می‌شد، ولی هوا و رایحه برای همه یکسان بود، و مستراح‌ها به طور کلی نفرت‌انگیزترین وضع را داشت! (با یکصدم آنچه به عنوان مخارج موکب امیرالحاج از حاجیان در ایران می‌گیرند، ممکن است تمام مستراح‌های منازل مسافری ایرانی را به وضع قابل قبولی درآورند!)

\* \* \*

پس از مختصر استراحت در منزلگاه، و ترتیب دادن جا و صرف غذا، باز تسلی دل و تصفیه خاطر را در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) یافتم.

خدا به همه خوانندگان قسمت کند!

صرف نظر از جنبه‌های معنوی، یعنی پیوندهای عارفانه و الهام‌های عاشقانه‌ای که برای صاحب‌دلان مؤمن دست می‌دهد، و وصف آن خارج از این مقاله و صلاحیت نویسنده است، همان صورت ظاهر و نظام و نظافت، باز برای خود عالمی دارد. در هر حال برای نگارنده، در آن محیط تاریک، یگانه نقطه روشن و در مقابل تأثرات و تألمات فراوان پناهگاه تسلی‌بخشی بود.

وضع عمومی و سبک بنا، با آنچه به اماکن مقدسه ولایات خودمان مانوس شده‌ایم، اختلاف دارد.

اولاً، مسجد و حرم یکی است. عبادت خدا و زیارت رسول خدا، چنانکه باید و شاید در یکجا انجام می‌شود. حرم که دنباله توسعه یافته مسجد اولیه پیغمبر است، مسقف می‌باشد. ولی به اقتضای هوای گرم محل، این سقف وسیع که منقسم به طاق‌های چهار گوش متکی به صفوف ستون‌های منظم مرتبی شده است، محیط بسته‌ای را تشکیل نمی‌دهد و دیواری از طرف صحن مسجد وجود ندارد. صحن مسجد نیز که در سنوات اخیر به دستور پادشاه سعودی توسعه داده شده است، میدان خوش قواره وسیعی است، که دور تا دور آن را سه ردیف ستونهای سفید بلند، با سقف بتونی سنگ‌نمای ساده زیبا، به سبک معماری مغربی احاطه کرده، سایه‌انداز عریض روشنی ایجاد نموده است. در وسط حیاط نیز یک راهروی سرپوشیده، با سه ردیف ستون، در عرض مسجد کشیده شده که صحن را بدون آنکه انقطاع و انسدادی ایجاد شود، به دو منطقه تقسیم می‌کند.

هوا و نور در شب و روز از همه طرف به وفور ساری و ساطع است.

کف زمین یک نوع باغچه‌بندی شده، خرندهای عریض آن با سنگ مرمر سفید فرش شده است. باغچه‌ها گل کاری و ممنوع از عبور و مرور نیست، بلکه مستور از ماسه‌های گرافیتی نسبتاً درشت، ولی نرم و بدون خاک مخصوص این مناطق بوده، مخلوط با مقدار زیادی گندم و دانه‌هایی که جهت کبوتران می‌ریزند.

نظر به اینکه واردین مسجد، بنا به عادت اهل سنت (که بسیار سنت پسندیده‌ای است) از دم در صحن کفش‌های خود را بیرون می‌آورند و در جا کفشی‌های بدون نگهبان می‌گذارند، کف صحن بسیار پاکیزه و درخشانده است، و سجده کردن مستقیم بر زمین (که آفتاب سوزان مسلماً آن را ضد عفونی می‌نماید) خالی از اکراه و

اشکال است.

یقیناً طرح‌کنندگان و سازندگان این بارگاه خواسته‌اند برای تقرب به بنیان‌گذار اصلی، تا حدود امکان، درک نظر و صفت او را کرده، شمائلی از خصال و تعلیماتش را مجسم سازند. بنابراین چنین اثر معماری زنده‌ای را که با هیچ یک از آثار و مظاهر شهر مدینه شباهت ندارد و چون جزیره‌ای از خاک، «استثنائی» در میان آب می‌باشد، به وجود آورده‌اند.

الحمدلله که زمین بی‌حجت نمانده است. در آن شهر مخروبه کثیف که از هر طرف آثار نکبت و ذلت می‌بارد، نمونه و نشانه‌ای از طهارت، عظمت و حقیقت (حقیقتی که بدون نظم و خلوص و صفا نمی‌تواند در محیط آلوده بهم‌ریخته ظهور کند) درخشندگی دارد!

\* \* \*

در این محیط نسبتاً وسیع، جمعیت کثیر مسلمانان که از پنج قطعه عالم می‌آیند، و غالباً دارای پیراهن بلند عربی سفیدی هستند، تأثیر خاصی ایجاد می‌کنند. به تمام جزرها و بعضی از ستون‌ها، بلندگوهای مشبک برنزی مستطیل‌شکل ظریفی، که تناسب کامل با خطوط معماری بنا دارد، و در نظر اول مخفی می‌باشد نصب کرده‌اند. در اولین لحظه اوقات نماز، صدای الله‌اکبر مکتب از در و دیوار بلند می‌شود و گوش و دل شنونده را به لرزه آمیخته از ترس و شعف درمی‌آورد. بلافاصله صفوف منظم لشکر نمازگزاران، در شبستان و صحن، و حتی در خارج، در خیابان و میدان متشکل شده، قرائت رسا و خوش‌نوی ای امام را در سکوت مطلق گوش می‌دهند. و به آهنگ واحدی به‌قیام و قعود در می‌آیند، نموداری از عظمت و وحدت اسلام نمایان می‌شود!

\* \* \*

البته اقامت دائم در مسجد ممکن نیست. طبع حیوانی بر تمایل روحانی غالب، و احتیاج به خواب و خوراک ظاهر می‌شود. بنابراین غالب اوقات در منزل «باغ الصفا» یا در جمع هموطنان دیگر (باغ مرجان، باغ عمران و غیره) به سر برده می‌شود. باز آن مناظر ناموزون و خاطرات نامطلوب زنده می‌گردد.

شاید بین آن خاطره و توجه و تضادی که در ورود به مدینه و یادبود تاریخ گذشته اسلام دست داد، و این خاطره و تضادی که وضع حاضر مسلمان‌ها و مخصوصاً شیعه‌ها

با حقایق و معالی و انتظاراتی که از اسلام می‌رود، دارد، فرقی نباشد.

### تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا

در هر مورد، عظمت و حقانیت و فضیلت برجسته اسلام، در برابر بربریت یا نقص تربیت، و در هر حال قصور و دوری ما از اسلام جلوه‌گر می‌شود؛ چه در گذشته اعرابِ معاصرِ حضرتِ رسول و اهل بیت، و چه در حال حاضر اقوامِ پراکنده عقب افتاده مسلمین.

شاید این اظهار نظر دور از حقیقت نباشد که ما مسلمان‌ها و مخصوصاً ایرانی‌ها، در یک اشتباه عمیقی فرو رفته و تصور می‌کنیم با صرف قبول اسلام، و ذکر کلمه «لا اله الا الله»، تمام وظایفمان نسبت به گذشته و آینده تمام است، و دنیا و آخرتمان درست می‌شود. در دریایی از غرور و غفلت و تبلی غوطه‌ور می‌شویم و در دنیای پستی و کثافت، انتظار و ادعای بهشت برین را داریم!

به نظر می‌آید حقیقت اسلام و وظیفه مسلمانی درست عکس این باشد. یعنی قبول دین، مرحله وظائف و ختم فعالیت نبوده، آغاز برنامه زندگی و شروع نهضت فکری و عملی - اعم از فردی و اجتماعی - باشد.

آیا از هیچ دانشجویی قابل قبول است که بگوید: چون من در عالی‌ترین دانشگاه ثبت نام کرده‌ام و بهترین کتاب را خریده‌ام، دیگر احتیاجی به مطالعه و کار و حل مسائل و مشکلات ندارم؟! یا معماری تصور کند که چون ماهرانه‌ترین نقشه را در بغل دارد، می‌تواند سازنده با شکوه‌ترین بنا، ولی بدون جمع آوردن عمله و بنا و تدارک مصالح و تحمل زحمات فراوان گردد؟...

وضع ما مسلمانان خیلی شبیه آن دانشجوی و این معمار است. با قرائت دائم آیات خدا و از برکردن کلمات عالی و دستورات اخلاقی، خود را یگانه امت نجات یافته، و بی‌نیاز از کار و کوشش و اصلاح دنیا می‌پنداریم!

کامل‌ترین و درعین حال علمی‌ترین دستورهای طهارت و بهداشت از آن مسلمان‌ها، و مخصوصاً شیعه‌ها است، ولی از کثیف‌ترین ملل دنیا و بی‌بهره‌ترین آنها در بهداشت و سلامت می‌باشیم؛ همان‌طور است دستورهای زندگی و آداب معاشرت ...

علاوه بر داشتن و دانستن این قبیل احکام و تعلیمات، باید بخواهیم که صاحب سلامت و قدرت و عظمت و سعادت باشیم و در راه آن کار کنیم تا صاحب آنها بشویم.

آیا همان طور که آل‌سفیان در زمان گذشته ننگ اسلام بودند، مسلمانان امروزی لطمه‌ای به حقیقت و حقانیت اسلام و سعادت خود نمی‌زنند؟

چون در کشور عربی سعودی هستم، اول از مشاهدات اینجا مثال می‌زنم: ملاحظه کنید که شعار رسمی دولت سعودی؛ که دو شمشیر متقاطع برهنه، به انضمام کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ» است، چه خیانتی به اسلام است! چه سلاح برنده و سند گوینده به دست دشمنان مسیحی ما می‌دهد، که گفته‌اند و می‌گویند: اسلام به زور شمشیر به دنیا تحمیل شده است! این شعار از ریشه اسلام که سلم و سلامتی و سلام است گرفته شده، یا از دل بادیه‌نشینان خشن عرب، و از اولادان قاتلین دودمان رسالت؟!

اولاً: چرا یکی از همان کلماتی که لوحه‌وار به دیوار و سقف حرم مطهر آویخته و نقش شده است، شعار دولتی که خود را یگانه نگهبان خانه خدا و مدفن پیغمبرش می‌داند نباشد؟ از قبیل:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

یا:

«إِنِّي بُعِثْتُ لِيُتَمَّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۲</sup>

و یا:

«وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ»<sup>۳</sup>

یا آخرین توصیه و پیام پیغمبر به اهل دنیا که:

«تَعَالَوْا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا»<sup>۴</sup>

درست است که اسلام بدون شمشیر و دور از مظاهر نیروی جنگی نبود. مانند هر نهضت انسانی و مخصوصاً انقلاب فکری که هر قدر عمیق‌تر و تکان‌دهنده‌تر باشد،

۱. انبیاء (۲۱) / ۱۰۷: و تو را تنها به منظور رحمت به جهانیان فرستادیم.

۲. حدیث نبوی (سفینه، ج ۱ / ۱۱۴): همانا من برگزیده شده‌ام تا اخلاق را تکمیل نمایم.

۳. قلم (۶۸) / ۴: و به خلق و خوی فوق‌العاده [نیکویی] آراسته شده‌ای.

۴. آل‌عمران (۳) / ۶۴: ... بیایید بر سر کلامی که بین ما و شما مشترک است [بایستیم] که جز خدای را بندگی نکنیم و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم...

ناچار تصادم شدیدتر و تزاخم بیشتر با منافع مرتجعین و مواریث کهن داشته، خواه نا خواه تلاطم و کشتارهایی را پیش می‌آورد، کما آنکه انقلاب‌های فکری اخیر آزادی‌خواهی و سوسیالیسم و کمونیسم، شاهدهای زنده آن هستند، و تاریخ مقدس مسیحیت نیز مشحون از خونریزی و جنگ است. مع ذلک اسلام در مسیر پیشروی خود، به تناسب وسعت و سرعت پیشروی، فوق‌العاده کمتر از هر کشورگشائی و هر انتشار مکتب دیگر موجب خونریزی شد.

ثانیاً: به گفته آقای ابن‌الدین، اسلام به زور شمشیر پیش نرفت، بلکه خود مولد شمشیر و نیرو شد.

ثالثاً: پیغمبر و جانشینان برحق او که علی و امامان (علیهم‌السلام) هستند، به هیچ وجه من‌الوجه، شمشیر را وسیله تبلیغ دین قرار نداده، به عنوان وسیله دفاع در آخرین مرحله اضطرار و الزام استفاده نموده و عامل عدل و حق به کار بردند.

\* \* \*

و اما عمل ما شیعه‌ها: آیا وضع ننگین و نکبت‌بار اخلاقی و مدنی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که در مقابل ملل دیگر داریم، خود لطمه و خیانتی به حقیقت و حقانیت اسلام نیست؟

آیا به دنیا (و به افراد و جوانان خودمان) نمونه‌های عملی زنده ارائه نداده، آنها را دچار این اشتباه نمی‌کنیم که مسلمانی مترادف با عقب‌افتادگی و خواری است؟! در محیطی که قرار گرفته‌ایم، آیا وضع زوآر ایرانی و لا ابالیگری، که در سر و وضع و لباس و نظافت و بهداشت روا می‌دارند، آیا تبلیغ منفی مؤثری به زیان تشیع و ایران و ایرانی نیست؟

اگر مختصری به منظر و رفتار و کردارمان پردازیم، آیا آبرو برای مذهب و مخصوصاً اولیای بزرگ مذهبمان فراهم نخواهیم کرد؟ این عمل، کم ثواب خواهد داشت؟

آیا ائمه نفرموده‌اند: برای ما زینت باشید نه ذلت؟

ما همین که اسم زائر حاجی روی خود گذاشته، به خارج از شهر و کشورمان می‌رویم، دیگر تمام قیود و آداب را کنار می‌گذاریم. این خود نمونه‌ای از خودخواهی و طرز فکر فردی است، که چون شخص ما را کسی نمی‌شناسد، و آبروی شخصی ما

نمی‌رود، اهمیتی به آبروی ملی و دینی نمی‌دهیم، و فکری نمی‌کنیم که در آنجا نماینده و معرفی از جامعه ایرانی و ملت شیعه دوازده امامی هستیم! در صورتی که در کتب ادعیه و زیارات (مخصوصاً مفاتیح الجنان که در دست غالب زائرین است) مکرر و صریحاً - بنا به فرموده ائمه اطهار - تأکید شده است بهترین جامه خود را به تن کنید و با غسل و وضو و عطر زده باشید!

برای نظافت و بهداشت خودمان اگر نباشد، خوبست برای تعظیم شعائر اسلام؛ نهایت دقت و صحت سلیقه و نظم و نظافت را در وضع و رفتارمان به کار بندیم چرا که:

«وَمَنْ يُعَظِّمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»<sup>۱</sup>

---

۱. حج (۲۲) / ۳۲: ... و هر که سمبل‌های [دین] خدا را بزرگ و محترم شمارد، نشانه‌ی تقوای دل‌هاست.



## یادداشت سفر حج\*

(از مدینه منوره تا مکه مکرمه و فریضه‌ی حج تمتع)

شنبه ۱۴ خرداد ۱۳۳۹ = ۱۰ ذیحجه ۱۳۷۹

آخرین کاغذی که برای شماها فرستاده بودم از مدینه بود که شاید رسیده باشد. ولی این کاغذ را ممکن است اصلاً به پست ندهم و با خود بیاورم.

بد نیست چون جریان مسافرت و زیارت را تا مدینه مختصراً اطلاع پیدا کرده‌اید، بعد از آن را هم که اصل مسافرت و مقصد است بشنوید.

بعد از سه روز اقامت در مدینه قرار حرکت به مکه داده و مشکلات از اینجا شروع شد. اتفاقاً اعمالی که به عنوان زیارت خانه خدا معین شده است و خیلی مفصل‌تر و متنوع‌تر از زیارت قم یا کربلا است، به‌خودی‌خود مشکل نیست. گرمی هوا و کمی آب و مخصوصاً اجبار زندگی زیر چادر و محرومیت از وسایل آسایش زندگی هم قابل تحمل است. خصوصاً که امسال هوا چندان داغ نیست و آب و یخ و میوه فراوان است و شربت‌اوغلی هیچ‌گونه دریغ نمی‌کند. مشکل عمده که شخص را نگران و ناراحت می‌کند، کثرت جمعیت و مزاحمت فوق‌العاده‌ای است که از هجوم آنها و تنگی جا و مخصوصاً تنگی وقت حاصل می‌شود. فکر بکنید قرار باشد صد هزار نفر را در عرض یک هفته از مدینه به مکه (مثل تهران تا اصفهان) برسانند و بنابراین وسایل نقلیه گیر آوردن چقدر مشکل می‌شود. از آن مشکل‌تر حرکت از مکه به عرفات و از عرفات به مشعرالحرام و منی است که هر کدام باید در عرض دو و یا یک روز انجام شود. بیابان‌ها و کوهستان‌ها (چون این مناطق بیشتر کوهستانی

---

\* این نامه برای همسر و فرزندان نوشته شده است ولی با توجه به محتوای نامه، عنوان «یادداشت سفر حج» برای آن تعیین شد (ب.ف.ب).

خشک است) از سیل جمعیت و صف اتوبوس و کامیون تا چشم کار می‌کند سیاه می‌شود! در صحرای عرفات که حاجی‌ها لازم است بعد از ظهر روز نهم وقوف کنند، آنقدر چادر زده می‌شود که صحرا مثل دریایی می‌شود که از چادر و مردم و ماشین موج می‌زند! بنابراین ماشین پیدا کردن، جا پیدا کردن، آب پیدا کردن، مستراح پیدا کردن و سایر احتیاجات دچار چه گرفتاری و نگرانی می‌شود! ...

اینها مشکلات بود. ولی در عوض تماشای سیل حاجی‌ها که از آسیا و آفریقا و اروپا آمده‌اند و از نژادها و رنگ‌ها و زبان‌های مختلف می‌باشند، و قیافه‌های گوناگون دارند، و همه به یک طرف و گاهی با یک صدا (صدای گَیْکُ) راه افتاده‌اند، دیدن دارد! اگر انسان توجه به خدا و تذکری به تاریخ گذشته‌ی این مَناسِک داشته باشد، وضع محل و مقام‌ها خیلی او را می‌گیرد. در خانه کعبه انگار که نزدیک خدا و روبه‌روی خدا است؛ یا لاقلاً انگار معاصر پیغمبر است و حرف‌ها و حرکات او را می‌بیند. آن وقت همان نماز و همان دعا‌های معمولی که در خانه خود فرمول‌وار می‌خواند، طوری شخص را می‌گیرد و به وجد یا وحشت و تضرع می‌اندازد که تا نیاید و نباشید احساس نمی‌کنید! خصوصاً اگر ذکرها و دعا‌هایی را که ائمه می‌خواندند و قدم به قدم و جابه‌جا به تناسب محل و کار دستور داده‌اند بخوانید، مثل این که آدم با حضرت ابراهیم و حضرت رسول و امامان در این وادی‌ها و کوه‌ها هم صدا شده خدا را صدا می‌کند و در دلش جواب می‌شنود... آن وقت خاصیت و لذت بزرگ این زیارت را که ابراز بندگی به خدا و اخلاص و اصلاح نفس است تا اندازه‌ای درک می‌کنید.

همان مردم تهران که چپ‌چپ به هم نگاه می‌کنند و در دل هزار فحش و تهمت به هم می‌زنند و حاضر نیستند با هم در یک تاکسی بنشینند، در این سفر طوری رفاقت و صمیمیت و محبت میان‌شان برقرار می‌شود که فقط دوستی خدا قادر به آن است. حاجی که از وطن و کار و مقامش بیرون می‌آید حتی لباس معمولی‌اش را که برای بعضی عبا، برای بعضی‌ها اونیفورم افسری و برای یکی کت و شلوار فرنگی و غیره است، درمی‌آورد و تماماً یک لباس را- که ساده‌ترین لباس قابل تصور است و از دو پارچه حوله یا چلووار ندوخته تشکیل می‌شود، یکی را مثل لنگ می‌بندند و قطعه دیگر را به دوش می‌اندازند- به تن می‌کنند. این لباس را احرام می‌گویند و شخص مُحْرِم می‌شود. ولی مُحْرِم شدن فقط به تغییر لباس نیست، بلکه در تمام

مدتی که قدم در راه خانه خدا می‌گذارد و بعد در مسجدالحرام دور کعبه طواف می‌کند و تا زمانی که قربانی روز عید را انجام دهد ۲۴ عمل بر او حرام می‌شود؛ از آن جمله: دروغ گفتن، فحش دادن، زینت کردن، شکار و آزار حیوانات، چتر و سایه برای خود درست کردن، کفش رویه‌دار به پا کردن و ... خلاصه باید هم از راحتی‌ها و تنعم‌های دنیا مدتی صرف‌نظر کند و مقام و امتیاز و خودخواهی را دور بریزد و هم خود را به بدی و بدخواهی و بدجنسی آلوده نکند.

کسانی که از مدینه راه می‌افتند، در مسجد شجره که دو سه فرسنگی شهر است، و حضرت رسول در آخرین حج آنجا مُحَرَّم شده بودند، نمازی می‌خوانند و نیتی می‌کنند و مُحَرَّم می‌شوند؛ یعنی سعی می‌کنند دنیا و بدی‌ها را فراموش نمایند و به طرف خانه خدا راه بیفتند. در این لحظه که لحظه‌ی بسیار گیرایی است و خیلی‌ها را منقلب می‌کند، واجب است ذکرِی را به زبان آورند!

«لَبَّيْكَ، آمدم!»

اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، خدایا آمدم تا دعوتت را اطاعت کنم  
لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، شریکی برای تو نیست لَبَّيْكَ

إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ، همانا حمد و نعمت برای تو است

وَالْمُلْكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، و حکومت تو را همکار و شریک نیست لَبَّيْكَ!»

این ذکر را یک مرتبه واجب است بخوانند، ولی مستحب است با پیدا شدن خانه‌های کعبه که برای ما یک شبانه روز طول کشید و قدیم بیش از یک هفته طول می‌کشید، در موقع سوار شدن و بالا و پایین رفتن و در عوارض مختلف راه بخوانند. حاجی‌ها با هم به صدای بلند می‌خوانند و طنین و تأثیر عجیبی در بیابان و پیچ و خم‌های کوه‌ها دارد!

برای ما رسیدن به مکه طول کشید چون ماشین (وانت روباز و روی بارها) قراضه‌ای گیرمان آمد و مرتب عیب می‌کرد. ولی معمولاً [طی این فاصله] پنج شش ساعت طول می‌کشد. جاده یک سره آسفالت است و قهوه‌خانه و منزل در راه، ده پانزده جا هست که البته خیلی عربی و وطنی و کثیف است. تا بتوانند این حرکت را در شب انجام می‌دهند.

روز هفتم ذیحجه طرف‌های ساعت ۹ ما از جدّه گذشتیم و به حومه‌ی مکه رسیدیم. حومه‌ی شهر دارای عمارات چند طبقه و حتی باغات و مؤسسات خیلی زیبا

و آباد بود، ولی به خود شهر که نزدیک می‌شدیم، عمارات باز، پنج شش طبقه ولی خیلی قدیمی و نامنظم بود و چون شهر حالت کهنه داشت، خوش آیند نبود. بدتر از همه معطلی فوق‌العاده حرکت وسایط نقلیه، و علاوه بر آن، هیاهوی گوش‌خراش اتومبیل‌ها. در دسر ندهم دو بعد از نصف شب به منزل وارد شدیم (مثل روز سیزدهم عید که مامان و دخترها از کرج برمی‌گشتند و عبدالعلی و من از بندر پهلوی [بندر انزلی]).

امسال شربت‌اوغلی علاوه بر یک عمارت اجاره‌ای مخصوص که در مکه دارد، یک عمارت آپارتمانی چهار طبقه هم اجاره کرده بود که ما را (ده نفر بودیم) به آنجا فرستادند. خیلی خوشحال شدیم که می‌توانیم سروصورتی بشویم، دوشی بگیریم، آب یخی بخوریم و از کسالت و کثافت بیرون بیاییم. اتاق‌ها وسیع و فرش و پنکه‌دار بود، ولی هر جا سر می‌کردیم عده‌ای زن یا مرد اسباب‌ها را به کناری انداخته و دراز به‌دراز خفته و افتاده بودند. حتی یک اتاق خیلی ما را عصبانی کرد؛ دیدم یک خانم تک و تنها با لباس احرام وسط اتاق راحت خوابیده و یک اتاق را (که مبل و میز هم داشت) به‌وجود شریف خودش اختصاص داده است! در اتاق پهلوی سه چهار نفر بودند... خلاصه برگشتم به همان یک نفری و با هر بی‌ادبی و حیای شرعی بود خواستم خانم را بیدار کنم که به اتاق بزرگ مجاور پیش سایر خانم‌ها برود... همین که صدا زدم دیدم «قدسی خانم»<sup>۱</sup> از جا پرید. بنابراین راحت نگاهش کردم و خوشحال شدم که الحمدلله او رسیده است و سلامت است (خانم‌ها را قبل از سایر ماشین‌ها با یک اتوبوس راه انداخته بودند) ولی خیلی قیافه‌ی خسته و تأثرانگیزی داشت. دو چیز معلوم شد؛

اولاً، این که حاجی محمود آقا شربت‌اوغلی مخصوصاً او را در آن اتاق خوابانده و مأمور کرده بود که برای ما نگاه دارد و دیگران آنجا نروند.

ثانیاً، ماشین خانم‌ها هم چند ساعتی بیش نیست که رسیده و خیلی در راه توقف و لنگی و بداخلاقی داشته و خسته‌شان کرده است.

قدسی پیش سه نفر خانم‌هایی که با هم رفیق شده‌اند، رفت و ما اسباب‌هایمان را در آن اتاق انداختیم. ولی با وجود همه‌ی خستگی و احتیاجی که به خواب و شام داشتیم، به نظافت پرداختیم و مخصوصاً دوش رفته، وضو گرفتیم و غسل کردیم -

۱. خواهر کوچک‌تر مؤلف فقید که در سفر حج، همسفر ایشان بود (ب.ف.ب.).

که تا اندازه‌ای رفع خستگی کرد- و پیاده به طرف حرم راه افتادیم، زیرا که وقت تنگ بود و می‌ترسیدیم اگر طواف عُمره را شبانه انجام ندهیم، شلوغی فردا- که روز آخر طواف است- و گرمی هوا زحمات مان را به هدر ببرد و موفق نشویم.

از خانه ما تا خانه خدا بیست دقیقه‌ای راه بود و یک نفر آقا سید تُرک به عنوان بَلَد همراه مان کردند و وقتی به در مسجد رسیدیم و کفش‌هایمان را درآورده خواستیم دعای مخصوص ورود را بخوانیم، یک مرتبه اوضاع به هم خورد و شلوغ شد! موقع نماز صبح رسیده و مؤذن با صدای بلند و جمله‌های پشت هم و دستپاچه اقامه را شروع کرده و بلندگوها تمام فضا را از «الله اکبر» و بعد «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» پر کرده و تمام مردمی که در مسجد و اطراف بوده و یا خوابیده بودند، مثل ملخ به مسجد هجوم آوردند، به طوری که دیگر جای حرکت و ورود نبود. صفوف جماعت مثل زنجیر حلقه‌وار بسته شد! ولی خوشبختانه میان سنی‌ها نماز جماعت زود تمام و مردم بلافاصله متفرق می‌شوند.

حرم مکه که مسجد الحرام است یک مسجد بزرگ و گودی می‌باشد که اطراف آن کوه است (به ارتفاع سی، چهل متر). دور تا دور مثل شبستان ستون‌دار و سنگ مرمر فرش است و در وسط‌ها چندین محل یا چیزهایی وجود دارد که از قدیمی‌ترین آثار عبودیت خدا و ارکان اسلام است. مهم‌تر از همه، خود خانه کعبه و حجرالاسود که یک چهار دیواری بلند و کوچک (مثلاً ۸ متر در ۸ متر) است که با سنگ ساخته شده، سازنده‌ی اولیه آن حضرت ابراهیم بوده است و در یک گوشه آن حجرالاسود یعنی قطعه سنگ سیاهی که حضرت ابراهیم و اسماعیل ظاهراً زیرپایشان می‌گذاشتند و از سنگ‌های مذاب شهابی و افتاده از آسمان است، قرار دارد. در همین خانه حضرت امیر به دنیا آمده است و او تنها کسی است که ولادتش در خانه خدا شده است. و وصل به خانه محوطه‌ی حیاط‌مانندِ کوچکی است که به نام «حجر اسماعیل» (شاید خانه اسماعیل) معروف است. خانه کعبه همان نقطه‌ای است که تمام مسلمان‌های دنیا موقع نماز رو به آن می‌ایستند! به فاصله دویست متر از خانه کعبه یک درگاه و بقعه کوچکی شبیه به ضریح امامزاده‌ها وجود دارد که موسوم به «مقام ابراهیم» و محلی است که حضرت ابراهیم در آنجا می‌ایستاده و خدا را عبادت می‌کرده است. پشت سر «مقام ابراهیم» اتاق سرپوشیده‌ی سگوداری ساخته‌اند که محوطه‌ی بالای چاه است و آب برداشته می‌شود. این چاه «چاه زمزم» است که

می‌گویند حضرت هاجر، مادر اسماعیل بچه‌ی شیرخوارش را که از شدت گرما و تشنگی در حال مرگ بود، در آنجا گذاشته به اطراف در جستجوی آب می‌رود و یک دره‌ای را که طرفین‌اش دو کوه «صفا و مروه» بود هفت مرتبه با اضطراب و عجله می‌دود بلکه به آب برسد (همان جا که حاجی‌ها در یک قسمت از مسیر به‌قدم دو و با جست‌وخیز طی می‌کنند و می‌گویند باید لی‌لی کرد). مأیوس و مضطرب پیش بچه‌اش برمی‌گردد و می‌بیند از زیرپای بچه چشمه‌ای جوشیدن گرفته است! خداوند اسماعیل را که بعداً نگاهدارنده و ادامه‌دهنده‌ی دین یکتاپرستی ابراهیم خواهد شد و از نسل او قوم عرب و حضرت رسول به‌دنیا خواهند آمد به‌این ترتیب از مرگ نجات می‌دهد.

در چنین محل و مسجد، (یعنی در مسجدالحرام) و در چنین محیط و شرایط و سوابقی طواف حجاج به‌عمل می‌آید. برای رساندن خود به این خانه و گردیدن به‌دور آن و خواندن دو رکعت نماز در مقام ابراهیم است که خداوند هر مسلمان صاحب قدرت و استطاعت را به‌خانه‌ی خود دعوت کرده است.

حاجی در اینجا به یاد بنیان‌گذار اسلام و فداکاری‌ها و جان‌بازی‌های آنها و تعلیمات و دستوراتی که داده‌اند و با توجه به ایمان و اخلاص آنها می‌افتد، و خود را به‌خدا خیلی نزدیک‌تر و عاشق‌تر و ترسیده‌تر می‌بیند و با حضور قلب و خشوع و خصوصیات دیگری خدا را می‌خواند و آرزوهایش را می‌خواهد. البته همه جا و همه سمت مال خدا است و خدا جا و مکان ندارد، ولی اوضاع و احوال این خانه و سایر محل‌ها و مناسک حج طوری است که اثر فوق‌العاده‌ای در زائرین ایجاد می‌کند و بسیاری از آنها را برحسب معرفت و رشدی که دارند خیلی منقلب می‌کند. چه بسا این توجه‌ها و تغییر حال‌ها است که حاجی را عوض می‌کند و توبه‌ها و استغفارهایی که دستور داده شده است در خانه خدا بکنند، عهد و پیمانی می‌شود که تا آخر عمر نگاه می‌دارد و مرد صالح و با تقوا و مفید از آب در می‌آید.

اعمالی که در «مسجدالحرام» انجام داده می‌شود هفت دور گشتن به‌دور کعبه- و بوسیدن حجرالاسود که ثواب دارد و واجب نیست- و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم است. البته در این جا و در تمام مراحل و منازل و مقامات آنچه طبعاً دل هر کس می‌خواهد و دستور و تأکید داده شده است، دعاکردن برای کسان نزدیک و دور و مؤمنین و مسلمین است. چون گفته‌اند دعای در خانه خدا بهتر اجابت می‌شود

و چون با علاقه و تضرع و الحاح از ته دل صاف شده گفته می‌شود، معلوم است که اثر بیشتری خواهد داشت. در هر حال، من همه‌ی شماها را خیلی دعا کردم و از خدا خواستم یکی از شر شیطان و اشتباه‌ها و انحراف‌ها در امان باشید، سلامت و محترم و عزیز بشوید، صاحب اخلاق و صفات عالی باشید، با یکدیگر مهربان و مؤدب باشید، همگی عاقبت به‌خیر بشوید، در مدت عمر افراد مفید و مؤثری باشید که از وجودتان خیر و فایده‌ی زیاد به خلق خدا برسد و وظایفتان را انجام دهید، بعد هم مسلمان و مؤمن از دنیا بروید، و در رضایت و رحمت و جوار نعمت‌های بی‌نهایت خدا در بهشت جاویدان مخلد باشید. البته خدا می‌شنود و می‌بیند و ان‌شاءالله تمام این دعاها را مستجاب خواهد کرد ولی راه و طریقتش را خودش بهتر از شماها و من می‌داند و چه بسا راهش همان رنج و زحمت و همت خودتان باشد.

طواف و نماز و دعا در حدود یک ساعتی طول کشید. چون جمعیت و مزاحمت زیاد بود و ما ناشی بودیم، خیلی تنه می‌خوردیم و همدیگر را ضمن طواف گم کردیم. مجبور شدم در کنار مقام ابراهیم مدتی انتظار رفقا را بکشم تا به هم ملحق شده برویم. کفش‌هایمان را از یک زن سیاهی که نگاهداری می‌کرد و از هر کدام ۱ ریال سعودی (یعنی ۱۷ قران) گرفت پس بگیریم.

در این موقع هوا خیلی روشن شده، شاید آفتاب هم زده بود. به عمل بعدی که سعی بین صفا و مروه است و عبارت از ۷ مرتبه رفت و آمد مابین تپه‌های صفا و مروه می‌باشد، پرداختم. اینجاها سابقاً تماماً بیابان برهوت بوده، ولی حالا صفا و مروه از خانه و ساختمان پوشیده شده و فاصله بین آنها که در حدود مثلاً ۴۰۰ متر می‌شود، یکی از چهار ضلع مسجد را تشکیل می‌دهد. یعنی درست پشت مسجد قرار گرفته است و در سنوات اخیر روی آن را سقف بتونی زده و به‌صورت خیابان و دالان مانندی درآورده و از وسط دو قسمت کرده‌اند، تا میان روندگان و آنها که از مروه به صفا برمی‌گردند، برخورد و مزاحمت حاصل نشود و هر کس از دست راست خود برود. فقط پایین کوه‌های صفا و مروه به‌صورت طبیعی سنگ‌های عریان نمایان گذارده شده، که حالا قالب‌بندی چوبی (کفراژ) کرده، دارند پلکان سیمانی می‌سازند. البته غیر از رفت و آمد پایین صفا و مروه (و دویدن در یک قسمت آن که حالا دیگر معلوم نیست کجا است و لی‌لی کردن منسوخ شده است) که انسان به‌یاد هاجر می‌افتد، و مستحب است دعا و استغفار بکند و الله‌اکبر و ذکر بگوید. در خود ارتفاع

صفا، دعا‌های خیلی با اخلاص و عالی هست که شخص رو به کعبه می‌خواند و متذکر و متوجه می‌شود.

وقتی از سعی بین صفا و مروه به‌خانه برگشتیم، یک‌ساعتی از آفتاب می‌گذشت. به این ترتیب قسمت اول اعمال واجب حج که آن‌را عمره می‌گویند، تمام شد. لباس احرام درآوردیم، چای و نانی خوردیم و روی مبل خوابیدم. خواب راحت و خیلی پر لذت؛ هم از جهت خستگی و بی‌خوابی روز و شب گذشته، هم از جهت توفیقی که در دیدار خانه خدا و ابراز بندگی و دعا‌هایی که کرده بودم.

دیگر در مکه کاری نداشتیم و قسمت دوم برنامه‌ی حج را- که حج تمتع است و از بعد از ظهر روز نهم ذیحجه شروع می‌شود- باید شروع کنیم.

قسمت دوم برنامه از قسمت اول مفصل‌تر است و شامل این چند کار می‌شود:

اولاً، «احرام» مجدد؛

ثانیاً، «وقوف در عرفات» یعنی یک بعدازظهر تمام در صحرای عرفات که سه

چهار فرسنگی مکه است، اقامت کردن؛

سپس وقوف در دره‌های «مَشْعَرِالْحَرَام» از اذان صبح تا طلوع آفتاب روز

عید قربان؛

بعد از آن عزیمت به «مِنی»، یعنی به‌همان محلی که حضرت ابراهیم حاضر

شد و برای اجرای فرمان خدا و به‌خاطر خدا، پسر خیلی عزیزش اسماعیل

را قربانی کند و در موقع کارد گذاشتن، جبرئیل گوسفندی آورد.

در مِنی چند عمل هست که باید انجام داد و از احرام بیرون آمده؛ برای آخرین

بار دومرتبه در مکه، خانه‌ی خدا را هفت دور طواف کرده، در مقام ابراهیم نماز

خواند و سعی صفا و مروه را انجام داد.

\* \* \*

شب نهم به‌وسیله‌ی هفت هشت اتومبیل، کاروان شربت‌اوغلی به‌طرف عرفات

به‌راه افتاد؛ فاصله زیاد نبود ولی به‌واسطه‌ی شلوغی و گیر کردن ماشین‌ها، نزدیکی‌های

طلوع آفتاب به آنجا رسیدیم. به این امید که به چادرهای خود پیاده شده و در امان

آفتاب و در انتظار بعد از ظهر خواهیم خوابید، ولی ماشین‌ها را یک کناری زدند.

آفتاب از پشت کوه‌ها سلام عَلَیکَ دوستانه‌ای کرد. هر قدر خرده‌خرده بالا می‌آمد،

مثل این بود که ما را مسخره می‌کند. در حالی که حاجی‌های دیگر در چادرهای



خود منزل کرده، دور هم چوندک زده، یا به طبخ و ذکر و کار دیگر مشغول بودند، خانم‌های همسفر ما در داخل اتوبوس و ما مردها در کامیون‌ها و وانت‌های روباز، یا بر سقف اتوبوس خانم‌ها، بالا آمدن آفتاب و گرم شدن هوا را نظاره می‌کردیم. رفته رفته معلوم شد کاروان شربت‌اوغلی اصلاً جا و مکانی ندارد! قرقرها و سروصداها بلند شد که آخر چطور قبلاً فکر جا و محلی نکرده است و نصف‌شب ما را راه انداخته‌اند. طولی نکشید که کاشف به‌عمل آمد، محل چادرها را نه شربت‌اوغلی و پدرش و کارکنان می‌دانند و نه نماینده‌ای که از طرف حسن حمزه مُطَوِّف مخصوص ما آمده است. آن وقت در این جنجال عظیم و صحرای وسیعی که سراسر از چادر پوشیده شده، کسی حرف دیگری را نمی‌فهمد، یا نمی‌شنود و نقشه و نشانه و نظمی هم در کار نیست و خیابان‌ها به وسیله‌ی خودِ ماشین‌ها سد شده است و به‌پای مورچه پیش می‌روند، چه می‌شود کرد؟

البته در هیچ وقت و هیچ جای دنیا آدم نباید مایوس و متغیر شود، خصوصاً که اینجا مُلکِ خاص خدا و ما مهمان او هستیم. تنها کاری که من کردم، چون آفتاب دیگر بالا آمده و اشعاش سرم را داغ می‌کرد، چتر یکی از رفقا را برداشته باز کردم و به‌سرم گرفتم. چتر گرفتن برای محرم حرام نیست و اجازه داده شده است که اگر از آفتاب ترس دارد و ضرری دارد برای خود سایه‌بان درست کند و به‌عنوان کفاره یا جریمه یک گوسفند قربانی کند. من هم دیدم صد تومان قیمت گوسفند کمتر اهمیت دارد، تا حفظ سر و سلامتی‌ام؛ خصوصاً که با این ترتیب تا عصر می‌توانستم چتر داشته باشم و خارج از چادر پی کار و کمک به سایرین بروم.

خلاصه دو ساعتی در آنجا انتظار کشیدیم تا خبر رسید محل ایرانی‌ها را پیدا کرده‌اند. ماشین‌ها پاورچین پاورچین به‌راه افتادند. پس از نیم ساعتی رفقا با انگشت از دور بیرقی را به هم نشان می‌دادند، که شبیه به بیرق ایران بود. ولی رسیدن به این بیرق به‌زودی و راحتی میسر نشد و چون بعضی از معابر را یک طرفه کرده و پلیس سر چهارراه‌ها فرمان می‌داد، مدتی طول کشید. خیال نکنید پلیس که می‌گویم، یک افسر شیک با لباس اونیفورم و نشان و چکمه و قطار و منگوله باشد. از این پلیس‌ها که اینجا سیل عظیم ماشین‌ها را اداره می‌کردند، اگر در ایران باشد، به‌عنوان ولگرد لختی از خیابان بیرونش می‌کنند. بچه عرب‌هایی بودند، سیاه سوخته با چند تا موی بُزی در اطراف چانه، پای برهنه و یک چوب کج و کوله به‌دست. لباس‌شان همان لباس احرام زوّار و تنها تجهیزات نظامی‌شان یک سوت در دهان. بعضی‌ها هفت تیر

هم به کمر داشتند. منتها جای مخصوص و بلند و متمایزی داشتند؛ یعنی در گوشه‌ی چهارراه‌ها روی چهارپایه‌ی بتونی بی‌قواره، سکویی ساخته و بالای سکو یک تخته‌ی چهارخانه، سایه‌بان هم نصب کرده بودند و این سایه‌بان را که با چهار عدد زنجیر به تیرک وسط بسته می‌شد، می‌توانستند به‌طرف خورشید کج کنند! دو روز بعد شنیدم که یکی از پادوهای عرب و سیاه‌شربت‌اوغلی که در آن روز رُل شاگرد شوفری را داشته و در مدینه گاهی آشپز، گاهی یخ‌بیار و گاهی سیب‌زمینی پوست کن بود، برای آنکه بتواند کاروان را با آن شلوغی و جنجال و گرفتاری سرسام‌آور به چادرها برساند، فوراً خود را به‌صورت پلیس راهنمایی درآورده (البته دیدید که خیلی هم تهیه لباس و تدارکاتی لازم نداشته است) یک جلد چرمی هفت‌تیر نمی‌دانم از کجا پیدا کرده، به کمر می‌زند و پیشاپیش قافله رفته، سایر ماشین‌ها را متوقف و راه را برای ما باز می‌کرده است! ...

بالاخره حوالی ساعت ۹ به چادرستان ایرانی‌ها رسیدیم. در تهران ساعت ۹ صبح، تقریباً هوا خنک است، ولی اینجا موقعی است که باید از یکی دو ساعت قبل آدم به پناهگاه رفته باشد. الحمدلله یک چادر دراز سالن‌مانند خالی دیدیم، که فرش و آماده شد. در چادر مجاور عده‌ای زوار آذربایجانی منزل گرفته بودند، که در آن موقع با سوز و گداز مخصوصی دعا و نوحه می‌خواندند.

مستراح‌های اینجا چادرهای چهارگوش خیلی کوچکی است، که روی چاله‌ای می‌زنند! مستراح ما جلوی چادر یعنی مابین چادر (سالن) مردها و خانم‌ها و منحصر به‌فرد (برای ۲۰۰ نفر!) بود عجب مکفاتی! خوشبختانه چون در تمام مدت تصمیم گرفته بودم شام نخورم و در غذا حتی المقدور امساک کنم. مایعات فراوان گرم و سرد را هم عرق و تبخیر بدن دفع می‌کرد، توانستم به‌راحتی تا غروب خودداری نمایم. چون دیر رسیده بودیم آماده کردن مرغ‌ها و پوست‌کندن سیب‌زمینی و آتش کردن زیر دیگ‌های بزرگ چلو، از یک ساعت به ظهر شروع شد و ناهار را نزدیک غروب به نیت ناهار و شام هر دو دادند.

برنامه و اعمال عرفات از ظهر است تا غروب. واعظ چادر آذربایجانی‌های مجاور می‌گفت: صحرای عرفات همان محلی است که حضرت ابراهیم بعد از دیدن خواب قربانی اسماعیل در تردید و تفکر افتاد که آیا این خواب امر خدا است یا خیال و وهم او. و چون شب بعد مجدداً همان خواب و امر خدا را دید که باید اولادش را در

راه دوست قربانی کند و به حقیقت و تکلیف معرفت پیدا کرد، این محل به نام عرفات خوانده شده است. عمل واجب حج و قوف یعنی ماندن بعد از ظهر است. ولی یک سلسله از ادعیه و دستورات از ائمه رسیده و سفارش شده است که از فرصت استفاده کرده، تمام بعد از ظهر را نه بخوابند و نه بنشینند و نه به صحبت و سرگرمی پردازند؛ بلکه ایستاده، تسبیح و تکبیر و حمد بگویند، قرآن بخوانند و دعاهایی را بخوانند که حقیقتاً عالی و تکان‌دهنده است. بالخصوص در صحرای عرفات تصریح شده است که حداقل ۴۰ مؤمن را به یاد بیاورند و دعا کنند که خداوند در مقابل هر دعا هزار (یا شاید صد) برابر آن ثواب به خود شخص می‌دهد.

نماز را به جماعت گذاردیم و چون در کاروان ما سه چهار نفر ملاً بودند و مابین مالاها ملاحظه و قید زیاد است، پیشنهاد شد اسامی هر چهار نفر را نوشته، قرعه بکشیم؛ همین کار هم انجام شد.

البته اکثریت همسفران (که صدی نودشان ترک غلیظ تبریزی هستند) به دراز کشیدن و کلاه یخ به سر و شکم گذاشتن و شربت خنک و خاک شیر یخمال و آب‌لیمو و چای خوردن و دوغ درست کردن می‌پرداختند؛ ولی عده‌ای هم - که رفته‌رفته بر تعدادشان افزوده می‌شد - با نماز و دعا (از صحیفه سجاده و از مفاتیح) و راز و نیاز با خدا و روضه‌ی سیدالشهداء ارتزاق می‌کردند. و باور کنید حظ و لذت اینها خیلی خیلی بیشتر از آنها و بیشتر از روزهای دیگر عمر خودشان - که در شهر تهران یا تبریز و در خانه و تفریحات زندگی به سر می‌بردند - بود. رضایت و روحانیت و بشاشت از قیافه‌هاشان پیدا بود.

عمه قدسی از قمقمه پر از ماستی که از تهران تا اینجا آورده و دائماً یخ آن را تازه می‌کردیم، دوغ بسیار خنک گوارایی درست کرده بود و سرکنگبینی با خاکشیر یخمال هم درست کرده بود، که به چادر ما فرستاد و بعد از ظهر توفیق مقداری از دعاها و نمازها را پیدا کرده بود.

غروب اسباب‌ها را جمع کرده و برای کوچ کردن به مَسْعَر الحرام که سَر راه منی است، از چادرها بیرون آمدیم. بنا به عقیده شیعه‌ها تا غروب باید در عرفات و قوف کرد. ولی دستجات سنی‌ها که اکثریت دارند، از یک [ساعت] به غروب شروع به راه افتادن کرده، سروصدا و گرد و خاک خیابان‌ها (یعنی معابری که مابین چادرها باز گذارده شده بود) بلند شد. ما چون عده‌ی بیشتری بودیم و می‌بایستی علاوه بر

خانم‌ها و مردها، دیگک و دیگک بر آشپزخانه و فرش و پتو و بساط را هم بار کنند، حرکت مان یکی دو ساعت از شب گذشته، به عمل آمد. پتو و مختصر کیف اسباب دستی را زیر بغل گذاشته و از نردبان پشت ماشین بالا رفتیم، ولی دیدیم عده‌ای (به قول رفقا زرنگ‌ترها) قبلاً جای ما را گرفته، سقف ماشین را که اگر روز جای داغ بدی بود، شب محل خوبی برای خوابیدن است، اشغال کرده‌اند. چون در این سفر قرار بر سازش و گذشت است، همان مختصر تذکر و تعجب ما کافی شد و عده‌ای - که در حقیقت تقصیر هم نداشته و نمی‌دانستند اینجا جای ما است - با اظهار معذرت پایین آمدند و به ماشین دیگر رفتند؛ ولی یک آقای دکتر افسری که - چون هیچ وقت و مخصوصاً اینجا نباید غیبت کرد - اسمش را نمی‌برم و مثل اینکه هم خودخواه است و هم نفهم، و روز بعد از بالای ماشین برای اتومبیل موکب ملک سعود دست می‌زد، از جایش تکان نخورد. به این ترتیب آن هفت نفر رفقای که از تهران با هم شده بودیم و یکی از آنها دکتر چشم پزشکی رئیس بهداری اراک است، از هم جدا شده، سه نفرمان جای دیگر رفته و تا فردا در منی همدیگر را ندیدیم.

ما سوار ماشین بودیم، عده‌ی دیگری هم از زوار همیشگی بودند. ولی در حدود ده بیست درصدی بار به دوش - و حتی بچه به بغل - پای پیاده راه عرفات به مشعر الحرام را می‌پیمودند.

در مشعر الحرام باید قبل از طلوع فجر رسید و تا طلوع آفتاب وقوف کرد؛ ما زودتر رسیده بودیم؛ چادر و خانه‌ای هم در کار نیست. تمام زوار روی زمین - بدون فرش یا بی‌فرش - کنار راه که یک دره‌ی باز و طولانی است می‌افتند. در این مورد مثل سایر موارد، نمونه‌ی دیگری از سادگی و دور ریختن تعین و عادت به تمدن و راحتی ظاهر می‌شود و شخص برای آنکه خوب کوچکی و بی‌مایگی خود را حس کند و تواضع و پستی بیشتری در برابر خدا ابراز دارد، مثل اینکه برگشتی به مراحل اولیه زندگی بشریت و فطرت بیابان‌گردی و انس با خاک و زمین کرده، بی‌تکبر و تکلف روی زمین خدا و ماسه‌های گرانی که از کوه‌های آتش‌فشانی مشعر الحرام ریخته است، در تاریکی و گمنامی می‌خوابد. ولی اذان صبح بیدار می‌شود و صورتی شسته (گویا مستحب باشد، غسل هم می‌کند) به قیام و قعود در مقابل خدا می‌پردازد و در تیغ آفتاب راه منی را که یک فرسنگی فاصله دارد و قربانگاه حضرت اسماعیل است، در پیش می‌گیرد.

دستوری که از ائمه علیهم السلام رسیده، این است که از همان بالای شتر یا اتومبیل

در حالی که قدم به قدم به قربانگاه ابراهیم نزدیک می‌شود و قبل از آنکه طرف ظهر روز عید (یا بعداً) گوسفندی را در راه خدا قربانی کند، نفس خود و معایب و معاصی‌اش را قربانی کند؛ به یاد گناه‌ها و بدی‌های خود افتاده، لااقل ده تایی آنها را از خاطر بگذراند و توبه کند!

\* \* \*

این کاغذ را که برای شما می‌نوشتم، در منی به دست گرفته‌ام و در این چند روز هر وقت صبح یا بعد از ظهر فرصتی دست داده، به آن پرداخته‌ام. چون قلم خود نویسم را در جامه‌دان در خانه مکه گذاشته و با لباس احرامی که داریم اسباب و وسایل مختصر همراه آورده‌ام، ناچار بامداد و به خط بد و ناخوانا می‌نویسم و برای شما تکلفی شده است که نمی‌دانم، آیا حوصله خواندن آن را تا اینجا کرده‌اید و بعد از آن را هم خواهید خواند؟ یا زحمت بیهوده‌ای است. فعلاً بعد از ظهر روز یازدهم ذیحجه است و سفره را پهن کرده‌اند و باید کنار آن بنشینم.

\* \* \*

در منی کارهایی که داشتیم و در روز عید قربان شروع می‌شود، عبارت بود از: «رَمِي جَمْرَه» و پس از آن قربانی؛ و همین که قربانی انجام شد، حاجی باید «تقصیر» کند، یعنی ناخن‌اش را بگیرد، موی سر و صورتش را اصلاح کند و از احرام بیرون بیاید. معمول این است که سرشان را می‌تراشند و در واقع چون در مدت احرام از شانه کردن و اصلاح کردن ممنوع بوده‌اند، حالا جبران می‌کنند. «رَمِي جَمْرَه» به یادگار و به یادآورنده‌ی عملی است که حضرت ابراهیم انجام داد. می‌گویند بعد از آنکه تصمیم گرفت اسماعیل را قربانی کند، شیطان برای منصرف کردن او به صورت آدمی درآمده و او را منع کرد که چرا چنین کار غلطی را انجام می‌دهد؛ حضرت ابراهیم او را دفع کرد و با زدن سنگ طردش کرد. هفت مرتبه از طرف شیطان اصرار و سماجت، و از طرف ابراهیم مقاومت و مدافعه به عمل آمد، تا آن که شیطان مغلوب و مأیوس شد. حالا حکمت رَمِي جَمْرَه شاید همین باشد که شخص در کارهای خدایی و خوب هر قدر هم شیطان وسوسه کند و بخواهد او را باز دارد، هوای نفس و اغوای شیطان را دور کند.

صبح روز عید قربان وارد مِنی شدیم. در مِنی هم مثل عرفات، باید زیر چادر اقامت کرد، ولی قبلاً آدرس داده بودند و جای مشخصی داشتیم: شارع ۲ (یعنی خیابان ۲) مقابل ثَلَاَجَه. ثَلَاَجَه که از کلمه «ثلج» به معنای برف یا یخ است، کارخانه یخ‌سازی را می‌گویند. چادر ما پهلوی چادر امیرالحاج ایران بود. مع ذلک جای تنگی داشتیم و روز و شب در فشار بودیم. خصوصاً خانم‌ها که محل مخصوص دیگری نداشتند و مجبور بودند با چادر و حجاب باشند. چون مِنی برخلاف عرفات به شکل دره‌ی تنگی است و اصولاً وسعت زیادی ندارد، همه‌ی حاجی‌ها در تنگی هستند. البته چند عمارت سه چهار طبقه و مهمانخانه‌هایی وجود دارد که در سال، سه روز مشتری پیدا می‌کنند؛ ولی بیشتر زندگی در بیابان زیر چادر است. عده‌ای از عرب‌ها هم به سینه‌کش‌های کوه، آنجا که سنگ‌ها مثل تنور سوزان می‌شود، رفته بودند.

صبح عید تا هوا خنک بود، رفتیم رمی جَمَرَه عَقَبی و سنگ‌پرانی اول به شیطان را انجام دادیم. ولی برای قربانی چون محل آن دور بود و هوا گرم، و آنجا هم شلوغ و متعفن می‌شود، به یکی از همسفران سابقه‌دار نیابت دادیم، انجام دهد. فردای عید موفق شد گوسفند بخرد و ذبح کند و ما بلافاصله سرهایمان را به‌اختیار دلاک داده، تراشیدیم و از شرایط احرام خارج شدیم. با آنکه یک قطعه اضافی احرام خریده بودم، به قدری احرام‌ها کثیف شده بود، که با خوشحالی تمام آنها را باز کرده، شلوار و پیژاما پوشیدم.

حاجی‌هایی که سر تراشیده‌اند، چون در واقع اعمال‌شان تمام شده است و کار مشکل دیگری ندارند، خیلی خوشحال و شاکرند و سایرین به آنها تبریک می‌گویند. در این دو روزه‌ی مِنی تنگی و خفگی و گرمزدگی از یک طرف و خوردن گوشت قربانی و انتشار بوی گوشت‌های آفتاب خورده‌ی فاسد از طرف دیگر، باعث بروز ناخوشی و تلفات می‌شود و مرتب صدای بوق مخصوص آمبولانس‌ها (اسعاف) که هر دولتی دارد و برای جمع‌آوری مردم بیهوش شده، یا اعزام طبیب و دوا و یخ به کار برده می‌شود، به گوش می‌رسید و وحشت و تأثر ایجاد می‌کرد. اما خوشبختانه از حجاج ایرانی که گفتند تعدادشان جمعاً به ۲۴۰۰۰ نفر رسیده است، چهار پنج نفر تلفات بیشتر نبود (چادر هیأت پزشکی ایران پشت چادر ما قرار داشت و دو نفر از طبیب‌ها یکی واعظ‌زاده و دیگری علوی، آدم‌های مسلمان و وظیفه‌شناسی بودند). روز یازدهم طرف غروب برای انجام طواف زیارت به وسیله‌ی یک تاکسی که

نفری ۸۵ ریال گرفت (یک فرسخ فاصله ولی قریب ۴ ساعت مدت) به مکه رفتیم و قبل از نصف شب به منی برگشتیم.

روز دوازدهم آخرین «رَمَى جَمْرَه» را که به سه ستون و هر ستون ۷ سنگ‌ریزه می‌زنند، انجام دادیم و آماده ترک منی برای آخرین طواف در مکه شدیم. انتقال از منی به مکه در روز دوازدهم، باز از آن جنجال‌ها و کوچ‌های پرغوغا بود، چون بیش از یک میلیون نفر (۷۸۰'۰۰۰ حاجی از خارج و بیشتر از ۳۰۰'۰۰۰ نفر از خود عربستان) باید در یک روز از جا کنده و در مکه جا به جا شوند. ما ۳:۳۰ بعد از ظهر سوار ماشین‌ها شدیم و مع ذلک ماشین‌ها حوالی ۳:۳۰:۹ به خانه‌ی مکه رسیدند. از وسط راه یعنی بعد از خروج از خود منی با دو سه نفر از رفقا (میرسلیم و مهندس اشرفی و مرعشی)، ما پیاده شدیم و خیابان‌های حومه‌ی مکه را که نسبتاً قشنگ است و درخت و باغچه و عمارات زیبا دارد، از کنار ماشین‌ها رد شدیم. در مسجدی نماز خواندیم و از راه میان‌بر پس از نیم ساعت، سه ربعی خود را به خانه رساندیم. چون هنوز خانه خلوت بود، یک حمام دوش با صابون فراوان و غسل حسابی کردم. پیژاما را درآورده، پیراهن و شلوار اطوشده پوشیدم، صورتم را - که حقیقتاً وحشت‌آور شده بود - ماشین کردم و بعد از وضو به طرف حرم مطهر، که تا خانه یک ربع فاصله دارد، راه افتادیم.

پس از ادای نماز مغرب آخرین عمل واجب را - که محض خاطر خانم زاده است و طواف نساء گفته می‌شود - با وجود شلوغی و تنه خوردن انجام دادم. این طواف را حاجی‌ها تا انجام ندهند زن (و اگر زن اند شوهر) بر آنها حلال نخواهد شد. پس از طواف فقط دو رکعت نماز در مقام ابراهیم دارد که موفق شدم در خود محل و نزدیک جاپای حضرت به جا بیاورم. مخصوصاً در این طواف خیلی شماها و مامان را دعا کردم و به این ترتیب مناسک حج به حمدلله پایان یافت و اگر قبول درگاه خدا بوده باشد و مخصوصاً دعاهایم به جایی برسد بزرگ‌ترین توفیق زندگی خواهد بود. سایر رفقا و مخصوصاً دکتر بهشتی که با ما پیاده نیامد خوب شد، چون دو تا از خانم‌ها در داخل ماشین به واسطه‌ی عصبانیت و خستگی انتظار و خفگی و گرمی هوا، گرم‌زده و بیهوش شده بودند و نزدیک بود از دست بروند، با قرص کورامین و یخ گذاشتن به سر و غیره به حالشان آوردند.

\* \* \*

حالا عصر سیزدهم ذیحجه است و صبح یک تلگراف سلامتی و قصد مراجعت

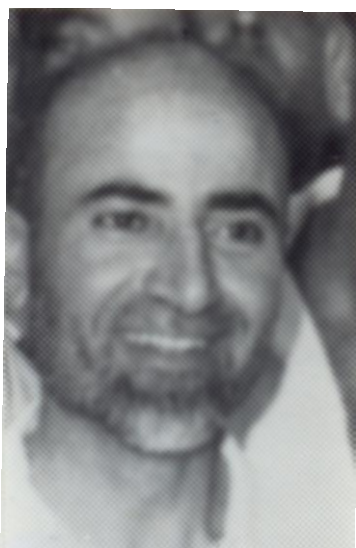
۱۰۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

فرستاده خواهش کردم به آقای دکتر اتفاق<sup>۱</sup> هم خبر دهید. فعلاً انتظار وسیله و امکان مراجعت فوری را دارم ولی غالب همسفران و مخصوصاً خانم‌ها مُصَرَّنَد یکی دو روز در مکه بمانند و زیارت و طواف دلچسبی بکنند و در بازار خریدی بنمایند. نه در اینجا و نه در جدّه که پایتخت است، اجناس به دردخور و قابل پیدا نمی‌شود و از درجه معمولی و پست است. مع ذلك من برای خالی نبودن دست، چیزهای کوچکی برای شماها و صدیقه و اصلی و مسلم<sup>۲</sup> خریده‌ام.

حج ما تمام شد؛ عمرمان هم تمام خواهد شد. خداوند برای مدت موقت عمر توفیق طاعت و خدمت به همه عنایت فرماید تا به سعادت واقعی برسند. من به حمدالله سلامت و راضی هستم. ان شاءالله شماها هم سالم و راضی باشید و به زودی به دیدار و بوسیدنتان برسم.

بازرگان

۱۳۳۹/۳/۱۷



چهره مهندس بازرگان در لباس احرام، مکه معظمه، خرداد ۱۳۳۹

---

۱. شوهر خواهر (همسر قدسی خانم)

۲. مستخدم خانواده، برادرزاده و فرزند مستخدم.



**بخش سوم**

**صحبتی با خانواده از زندان**



بسم الله الرحمن الرحيم

چهارشنبه ۱۳۴۲/۱/۸

خبر تولد یک پسر دیگر

ظهر می‌رفتم تجدید وضو کنم تا برای نماز دسته‌جمعی آماده شوم، استوار کشاورز را دیدم، مثل اینکه عقب من می‌دود. مرا صدا می‌زد، یک‌طور مخصوص با عجله. چون حالت خنده و مژده داشت، نگرانی پیدا نکردم که خبر احضار یا بازپرسی و چیزی باشد. ولی ملاقات هم نه حالا وقت آن است، نه اینطور با اصرار عقب آدم می‌دوند!... دیدم می‌گوید خداوند به شما یک پسر کاکل‌زری داده است! خانم هم به حمدالله سالم‌اند!

فوری عده‌ای از رفقا که در حیاط بودند، دورم جمع شدند و تبریک گفتند. سروصدا به گوش جوان‌هایی که در زمین والیبال مشغول بازی بودند رسید. از بازی دست کشیدند و دست زدند... شور و شعف و غلغله‌ی مختصری در زندان به پا شد و خیلی‌ها با شادی و از صمیم قلب مبارک‌باد می‌گفتند. حتی بعداً سر ناهار به افتخار تازه وارد کف زدند!

عده‌ای اسمی پیشنهاد می‌کردند: مثلاً آزادمرد، زندان‌علیشاه، نوید، کامبیز و غیره

...

به طرف اتاق افسر زندان برگشتم و مجدداً از استوار کشاورز سراغ گرفتم. معلوم شد از منزل تلفن کرده‌اند و گفته‌اند حال خانم سلامت و خوش است. چند دقیقه بعد هم که غذا برایم رسید توسط اربابان، پاسبان مأمور غذا از عبدالعلی سؤال کردم. جواب آورد، هنوز به بیمارستان نرفته‌اند. مثل اینکه درد و ناراحتی، ناگهان و بی‌خبر بوده، به حمدالله در منزل فارغ شده است.

الآن چهار بعدازظهر است که از خواب یک ساعته عصر برخاسته‌ام. فکر می‌کنم

منزل شلوغ باشد و شادی و نگرانی توأم. خانم جانت و افسرالسادات و قدسی و مرضی و بدری خانم<sup>۱</sup> دور و برت باشند. دیگران هم می‌رسند و گل و چشم‌روشنی می‌آورند! اگر ارسلان پیغام را دریست به عبدالعلی رسانده و او سرعت به خرج داده باشد، گلدان یادگاری اهدایی من باید زودتر از همه به آنجا رسیده باشد. بد یا خوب، این گلدان بستگی به سلیقه و ابتکار عبدالعلی دارد.

در هر حال خوشحالی و شکرگزاری و امیدواری زیادی پیدا کردم. چند روزی بود که بعد از ملاقات ۵ فروردین، نگران و منتظر خبر بودم. دلم هم بیشتر پسر می‌خواست. خدا کند مادرش و خودش سلامت باشند و سلامت بمانند و برومند و سعادت‌مند از آب در آید.

در این روزگار و زمانه فرزند پیدا کردن همراه با هزاران نگرانی و اضطراب است:

«مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا»<sup>۲</sup>

صرف نظر از عوامل و اوضاعی که آتیه‌ی او را به لحاظ سلامتی و زندگی مادی و خوشی دنیایی در تاریکی و بی‌خبری وحشت‌آور فرو می‌برد، در مقابل این همه عوامل و ایادی شیطانی که در مملکت ما حکمفرما بوده و دامنه‌ی آن تا دامن مادر و دست پدر کشیده می‌شود، و از هر طرف اطفال معصوم و جوانان و پیران را به افکار و آمل و اعمال خلاف می‌کشاند، سالم در رفتن و از لابه‌لای آنها، مردِ پاکِ مؤمن دانای توانا بیرون آمدن، حقیقتاً جز آنکه با تأیید الهی و عنایت او باشد، امکان‌پذیر نیست! ... خدایا قدمش را برای ما و مخصوصاً برای خودش مبارک بدار و سالم و صالح و عاقبت به خیرش بنما!

حتماً بچه‌زاده‌ها هم خوشحال‌اند، مخصوصاً زهرا، و مواظب مامانشان هستند!

\* \* \*

اینکه از عید تا به حال برایتان چیزی ننوشته‌ام، چون در ملاقات همدیگر را دیده بودیم و این ایام به مناسبت تعطیلات خبری نبود و تغییری در اوضاع و احوال ما پیش نیامده است.

گل‌هایی که ایام عید برای بعضی‌ها آورده بودند و مخصوصاً چهار پنج زنبیل و کاسه‌ی سیکلمه و دو گلدان سبزه مقابل چشمم بر لب ایوان می‌باشد. این گلها

۱. مادر و خواهر همسر و دو خواهر و همسر برادر نویسنده

۲. لقمان (۳۱) / ۳۴: ... هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد ...

طراوت و زیبایی خاص دارد و یکی از آنها که باعث تعجب و تحسین عده زیادی شده است، سیکلمه‌ی تازه‌ای می‌باشد به رنگ گل‌بهي با پره‌های کنگره‌دار. اینها را دکتر سبحانی زنده کرد. رو به پژمردگی و خشکی گذاشته بود که دکتر سبحانی - که ماشاءالله از خیلی چیزها سرشته دارد و خیلی دقیق و خاله‌وارس است - داوطلبانه سرپرستی آنها را به‌عهده گرفته نگذاشت آفتاب و سرما بخورند. مرتب به سروصورت‌شان آب می‌پاشید و می‌گفت این یکی که خوب سرحال است، چون در خاک برگ نشانده شده است و آن یکی پیازش را درست بار نیاورده‌اند...  
دیروز هم که روز ریاست او بود، برای نجات یک گُبه هویج پلاسیده تصمیم گرفت مر با درست کند و حالا یک قابلمه بزرگ مربای تازه پخته‌ی گرم روی چراغ داریم.

**دوشنبه ۱۳۴۲/۱/۱۹**

#### **اعتصاب غذای زندانیان سیاسی**

چون تا به حال به‌حمداله دو سه ملاقات دست داده است و در زندان با وجود بیکاری، گرفتاری زیاد دارم، مطلب و فرصت پیدا نمی‌شود برایتان بنویسم. امروز خیلی انتظار داشتم شماها را ببینم و اتفاقاً خانم حسینی هم گفته بود قرار بوده است بیائید؛ قدری نگران شدم نیامده‌اید؛ مخصوصاً می‌خواستم بدانم بچه، خانم‌زاده را زیاد اذیت نکند و وضع خواب و خوراکش چطور است.

قدسی با محمود و آقای نعیم‌پور<sup>۱</sup> آمده بودند که دیدار شد.

چندی است آقایان صالح و دکتر آذر را هر چند روز یک بار و به‌نوبت به دادرسی ارتش می‌برند و سؤالات خسته‌کننده پیش می‌کشند. ظاهراً فردا هم من باید بروم؛ «أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»<sup>۲</sup>.

همین‌طور چون از ملاقات‌هایی که آمده‌اند معلوم شده است رفقای قزل‌قلعه اعتصاب غذا کرده‌اند. جوانان اینجا هم که خیلی آتشی هستند؛ به‌احتمال قوی از فردا ما قصری‌ها هم اعتصاب غذا خواهیم کرد.

**چهارشنبه ۱۳۴۲/۱/۲۱**

#### **اعتصاب غذای همگی، بازپرسی در دادرسی ارتش**

در این دو سه روز در محیط زندان تصمیم‌ها و جریان‌هایی پیش آمده است که

۱. خواهر، خواهرزاده و شوهرخواهر

۲. غافر (۴۰) / ۴۴: ... و من کار خود را به خدا واگذار می‌کنم؛ ...

اگر در سرنوشت مملکت مؤثر نباشد، حداقل در سرنوشت خود ماها ممکن است حایز اهمیّت و آثار زیاد باشد! در ملاقات پریروز با عمه قدسی امکان و احتمال آن را گفتم؛ خود شماها هم از طریق صحبت‌های مردم و در نامه‌ها بی‌اطلاع نمانده‌اید. الان که نزدیک غروب چهارشنبه است همگی (تقریباً همگی) در حال اعتصاب غذا هستیم و با آنکه بیش از ۷ ساعت از شروع اعتصاب غذا نمی‌گذرد، حال آدم‌های روزه‌دار از حال دررفته را داریم! البته یک مقدار عمده تأثیر خیال و وحشتی است که آدم از ساعات و روزهای بعد دارد. در هر حال چون برای جلوگیری از تلف شدن انرژی، قرار است از بازی و حرکات و فعالیت خودداری شود و افراد دراز بکشند. یک حالت رکود و سکوت عجیبی بر زندان حکومت می‌کند!...

اما علت تصمیم، بیشتر در نتیجه‌ی عصبانیتی است که از خیلی وقت پیش جوان‌ها از رفتار دستگاه دارند و اینکه بی‌حق و بی‌جهت هر چند ماه یک مرتبه [افراد را] می‌گیرند در زندان می‌اندازند و با بی‌رحمی و بی‌اعتنایی هر قدر می‌خواهند نگاه می‌دارند. بنابراین مایل بودند عکس‌العمل و مبارزه‌ای بشود و تسلیم و ساکت نباشیم. در چند روز اخیر خبر رسید که زندانی‌های قزل‌قلعه به‌عنوان اعتراض به‌بازداشت اخطار کرده‌اند که از ساعت ۹ دوشنبه ۱۹ [فروردین ۱۳۴۲] دست به اعتصاب غذا می‌زنند. جوان‌های ما هم برای همدردی و هم‌آهنگی با آنها با اصرار تمام اجازه خواستند از ساعت ۹ سه‌شنبه این کار را بکنند. رهبران جبهه فقط توانستند آنها را متقاعد نمایند که برای اخطارشان ضرب‌الاجل قایل شوند و به دولت و دستگاه مهلت بدهند. بنابر این تصمیم گرفتند و نامه‌ای نوشتند که تا «آزادی بلاقید و شرط زندانیان جبهه» و از ساعت ۱۱ چهارشنبه ۱۳۴۲/۱/۲۱ اعتصاب غذا خواهیم کرد. ما (به‌اصطلاح رهبران) هم برای اعتراض به‌دستگاه و هم‌آهنگی مردم و حفظ حیثیت مبارزه، وظیفه‌ی اخلاقی و اجتماعی دانستیم هماهنگ شویم.

\* \* \*

به موازات این جریان‌ها که جنبه‌ی عمومی دارد، یک قوز بالا قوزی هم برای من پیدا شده است که عبارت از بازپرسی در دادرسی ارتش می‌باشد. فعلاً سه نفر از ماها، اول دکتر آذر (رئیس شورای جبهه)، صالح (رئیس هیئت اجراییه جبهه) و من مورد بازپرسی و پرونده‌سازی برای محاکمه شده‌ایم. امروز صبح را به‌اتفاق آقای صالح و

هر يك تحت مراقبت دو سرباز سرنيزه به دست، به وسيله‌ی اتوبوس دژبان و در معيت متهمين ديگر به آنجا برده شديم و باز هم ادامه خواهد داشت. سؤالات و صحبت‌ها خيلي محترمانه و حتى ارادتمندانه است و چون آقای سرهنگ مقدم، بازپرس که جوان معقول و محبوب برخورداري است، مکرر می گفت هر امر و فرمايشی داشته باشيد بفرماييد و هر خدمتی از دستم برمی آيد که مجاز باشد و مقررات منع نکند، انجام خواهم داد؛ من هم اول گفتم يك تلفنی به شرکت ياد راجع به پرداخت سفته بفرماييد. تلفن را گذاشت جلوی خودم. آخر جلسه هم گفتم حالا که خيلي التفات داريد، آیا می توانم به منزل تلفن کنم. مجدداً تلفن خودش را جلوی من کشيد و برخلاف انتظار خانم زاده، و برای اولين بار بعد از ۲/۵ ماه، با هم تلفنی احوال پرسی کرديم. ولی هر قدر در صحبت و احترامات و تعارفات مؤدب و محبوب است، سؤالات بازپرسی جدی و دُم گیر است. ايشان روی پرونده‌ی قطوری که از سازمان امنيت فرستاده و ایرادها و اتهامات را خلاصه کرده اند، سؤالات تنظيم می نمايد و می نويسد و جلوی آدم می گذارد تا جواب آن را بنويسد...

روز اول سؤالات بيشتتر جنبه‌ی کلیات و زمينه‌سازی بود؛ از قبيل اين که متهم هستيد به «اقدام عليه امنيت کشور»، بنابراین توضيح و دفاع خود را بفرماييد. در چه جمعيت‌هایی عضويت داريد؟ روابطتان با جبهه چگونه است؟ آیا خود را تابع قانون می دانيد و غيره. ولی روز دوم سؤالات وارد مراحل دقيق و جدی شد. از جمله در زمينه نشریات نهضت آزادی ايران و مخصوصاً حاشيه و بی حاشيه و پس از آن استفسار از اينکه چرا شما دکتر حسين فاطمی را شما شهيد آزادی گفته ايد؟

\* \* \*

بچه‌ها بنا بود يادداشت خاطرات و وقایع بنويسند، نمی دانم می نويسند يا نه؟...  
يادشان نرود!

\* \* \*

پنج شنبه ۱۳۴۲/۱/۲۲

قول‌هایی گرفته شد، تسهیلاتی فراهم گردید و اعتصاب‌ها شکسته شد  
آدم وقتی وضعی دارد که از آن ناراضی است، بايد مدتی گرفتار وضع بدتری بشود  
که وقتی به حال اول برگشت، خدا را شکر کند و از همان وضع خوشحال باشد...

زندانی و وضع ما هم، گو اینکه با دو روز قبل اختلاف ندارد و روحیه و نشاطی داریم و مثل اینکه آزاد شده در خانه‌ی خود هستیم! ...

قضیه این است که از ساعت ۳ بعدازظهر و بعد از ۲۸ ساعت، اعتصاب غذا شکسته شد و چون در این مدت نگرانی‌ها و ناراحتی‌های زیادی همه را گرفته بود، حال که می‌بینیم ناهار می‌خوریم و سفره‌ی صبحانه پهن می‌کنیم و بازی والیبال راه می‌اندازیم، خوشحالیم و از بابت نگرانی و اضطراب خانواده‌ها راحت شدیم.

از دیروز که به بازپرسی رفته بودیم، مذاکراتی مابین صالح و بازپرس شروع شد که منجر به ملاقات عصر ایشان با پاکروان رئیس سازمان امنیت و بالاخره آمدن امروز صبح سرهنگ جناب به‌زندان قصر و بردن ایشان به قزل‌قلعه برای رؤیت خاتمه‌ی اعتصاب غذای اینها و ملاقات آقایان طالقانی و فروهر گیتی‌بین شد. به قزل‌قلعه‌ای‌ها قول داده شده بود که در ظرف یک هفته دانشجویان را آزاد کنند و تسهیلاتی برای ملاقات‌ها و سایر کارهاشان فراهم نمایند. به این ترتیب آنها بعد از دو شبانه روز و نیم، دست از اعتصاب کشیدند. چون نظیر این قول را به آقای صالح هم داده و خواهش کرده بودند، حال که قزل‌قلعه‌ای‌ها اعتصاب را متوقف کرده‌اند، جوانان ما هم همین کار را بکنند. بچه‌ها هم به استناد و اعتبار قول آنها اعتصاب را شکستند. فوری شیری خورده شد، نانی آوردند و تنقلات و شیرینی‌آلات که روزهای سابق هر کس رد می‌شد، رویش را برمی‌گرداند و دیروز جمع‌آوری کرده بودند، به جای خود برگشت و چپو شد!

جوان‌ها در تصمیم و در ادامه و تحمل این اعتصاب غذا روحیه‌ی قوی داشتند و شاید عده‌ی زیادی از آنها اگر تا پای مرگ هم می‌رسیدند، بر نمی‌گشتند. حتی دو نفرشان (ساعی و هوشنگ کشاورز) که مبتلا به زخم معده هستند و به آنها دستور تشکیلاتی داده شد، غذا بخورند، به گریه افتادند و با فشار و اصرار و رودربایستی زیاد حاضر شدند یک استکان شیر بخورند. قرار بود پنج نفر که مریض و پیر هستند (آقایان: کاظمی، صالح، دکتر صدیقی، حق‌شناس و دکتر آذر، که ضمناً دکتر هم هست و خیلی به درد می‌خورد) اعتصاب نکنند. اتفاقاً دکتر سبحانی هم از دو روز قبل تب و ضعف فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. مع‌ذکک از آن عده، دکتر صدیقی و حق‌شناس حاضر نشدند از جمع جدا شوند و دکتر صدیقی شب اول به‌وضع زاری افتاد و خونریزی روده‌اش شروع شد. ناچار یک لیوان شیر خورد. مکافات می‌هم با دکتر



سحابی داشتیم، کسی که نداشت حرف بزند و مُصِر بود غذا نخورد؛ بالاخره من تندی کرده گفتم، از جهاد همراه پیغمبر که واجب تر نیست، مع ذلک پیغمبر می فرمود: لَيْسَ عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ! ... بعد هم اکثریت بچه‌ها و بعضی رفقا با آنکه جزو مقررات اعتصاب غذا، خوردن آب و حتی قنداغ است، از این هم استنکاف داشتند. برای نمازخوان‌ها اشکال دیگری که پیش آمده بود، و مرا این جهت بیش از گرسنگی و ضعف اعتصاب غذا و حتی مرگ ناراحت می کرد، امکان گناه بودن و معصیت داشتن آن بود. که آدم سختی و زجر بکشد، آنوقت روسیاه پیش خدا و بعد به جهنم برود! تردید داشتیم که آیا اعتصاب غذا در حکم انتحار است و حرام می باشد و یا نوعی از مبارزه و جهاد است و ثواب (یا واجب). خود را به این راضی کرده بودیم که اولاً چون طالقانی هم در قزل‌قلعه پیش قدم در این کار شده، پس صورت شرعی دارد. به علاوه چون مرگ آن حتمی نیست و دشمن که علیه عمل او، این اعتراض و اعتصاب به عمل آمده، مسئول فوت می باشد و در هر حال، امکان آب و قنداغ خوردن هست (شخص تا دو سه هفته به این ترتیب می تواند زنده بماند)، پس لاقلاً شروع و ورود در آن اشکال ندارد...

\* \* \*

بعد از ظهر به آقای کاظمی خبر دادند اثاث و لوازمش را جمع کند به جای دیگر منتقل خواهد شد. با مذاکراتی که صالح با سرلشگر پاکروان کرده و وضع مزاجی و پیری و ناراحتی شدید ایشان را به رخ او کشیده بود، احتمال داده شد جای دیگر یک بیمارستان در شهر و جای راحتی باشد (مثلاً بیمارستان شهربانی یا سازمان امنیت). این احتمال و امید را هم به خود می دادیم که بخواهند آزادشان کنند. در هر حال حوالی ساعت ۸ ایشان را بردند. بعداً معلوم شد که به باشگاه سازمان امنیت که در فلکه داوودیه است برده اند (ضمناً ایشان از جمله یادگاری‌ها، تخم مرغ نقاشی شده را که گل سیاه (فرشته) عیدی برای من آورده بود و به دکتر سنجابی داده بودم، همراه برد. اسم دختر او هم که خیلی عزیز است فرشته است).

\* \* \*

آقای کشاورز صدر، جزو کسانی بود که از اول تصمیم و اصرار به اعتصاب غذا

داشت. خوب تحمل می‌کرد و بعد هم که خبر آوردند قزل‌قلعه‌ای‌ها تحت شرایطی قبول کرده‌اند و اعتصاب را شکسته‌اند و قرار شد ما هم همین کار بکنیم، جزو اولین کسانی بود که از بوفه شیر خواست و شامی و تخم‌مرغ دست و پا کرد و از گرسنگی درآمد! چون خیلی سرحال و شنگول بود شبانه نشسته روزنامه می‌خواند و صحبت می‌کرد و این اشعار را تا ساعت خواب انشاء کرد:

بودن با یاد جانان کنج زندانم خوش است  
در جوار جمله یاران کنج زندانم خوش است  
شد گریبان چاک گرچه دامنم آلوده نیست  
همچو پور پیرکنعان کنج زندانم خوش است  
دیگران بیزار از زندان و آسایش طلب  
من ز آسایش گریزان کنج زندانم خوش است  
تو خوشی از آنکه در فرمانبری هستی علم<sup>۱</sup>  
من که سرپیچم ز فرمان کنج زندانم خوش است  
قصر بندی‌خانه<sup>۲</sup> از کاخ گلستان برتر است  
ناخوشم از آن گلستان کنج زندانم خوش است  
نیستم چون ریزه‌خوار خوان سلطان همچو مور  
پس چه کارم با سلیمان کنج زندانم خوش است  
«سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌گیر»  
مشکل خود کردم آسان کنج زندانم خوش است  
دانه زنجیر زندانی است نقل مجلسش  
شب‌نشینی‌های زندان کنج زندانم خوش است  
نیست چون جمعیت خاطر مرا از ظلم شاه  
خاطری دارم پریشان کنج زندانم خوش است  
ارچه بار منت دونان کشم بر دوش خویش  
من با یک قرصه نان کنج زندانم خوش است

---

۱. منظور امیر اسداله علم، «غلام‌خانه‌زاد» است.

۲. منظور «زندان قصر» هست.

جمعه ۱۳۴۲/۱/۲۳

## یک سروان ۱۳ سال زندانی را بردند و از ما هم ملاقات را گرفتند.

امروز یک تغییر و نقل و انتقال دیگر در جمع زندان رخ داد. اما از ما نبود و معذک با سروصدا و تأسف رو به رو شد. سروان پایمردی که نمی دانم ۱۳ سال یا کمتر است در زندان می باشد و باز هم باید بماند، از زندانیان غیرجبهه ای است که قبلاً اینجا بود. آدم کوتاه پُپُل خوشمزهای است؛ با بچه ها دوست شده بود. سر بازی والیبال روی آن دسته ای که خیال می کرد قوی ترند و می برند شرط می بست (مثلاً شرط ۴ شیشه شیر). بعد مثل اینکه خودش را صاحب اختیار بداند، مثل موقع فرماندهی در گروهان، به بچه ها تحکم می کرد و دستور می داد خوب بازی کنند. اما بچه ها از او ناقلتر بوده عمداً شُل بازی می کردند تا دسته مقابل ببرد و شیر به گردن جناب سروان بیفتد! چند دفعه این طور کلاه سرش گذاشتند و بعد فهمید و زیر بار نمی رفت. آن وقت بچه ها چهار دست و پایش را بلند کرده به بوفه می بردند و شیر را می خوردند و او را آنجا حبس می کردند تا پول شیرها را بدهد... دیگر تصمیم گرفت سر والیبال شرط بندی نکند. سر «چرا» شرط می بست و اغلب هم می برد. یک روز یکی از بچه ها - مؤتمنی - ظاهراً باخته بود و «چرا» گفته بود، اما قبول نداشت. عده ای به طرفداری جناب سروان و عده ای بیشتری به طرفداری مؤتمنی جنجال راه انداخته بودند. بالاخره درحالی که توی پتوی من او را بلند کرده به طرف بوفه می بردند، سر راه گفت، آقای حسینی را داور کنیم. دور حسینی جمع شدند و پتو را زمین گذاشتند. رو به مؤتمنی کرده گفت، من که هر چه آقای مهندس حسینی بگویند قبول دارم. تو اگر ایشان بگویند باختی قبول نمی کنی؟! مؤتمنی فوری گفت «چرا»! ... این دفعه باز توی پتو او را به بوفه بردند. ولی برای شیر خوردن نه شیر دادن!

امروز او را از اینجا به زندان شماره ۱ بردند و بچه ها از اینکه یک رفیق و وسیله ی تفریح شان - که اخیراً او را توی حوض انداخته بودند - از دست می رود پکر بودند. در عوض سه نفر از این جنوب محله ای های قاچاقچی تریاک و چاقوکش را آوردند. در زندان همه با هم زود رفیق و محرم می شوند ولو اختلاف عقیده و عمل داشته باشند. یکی از آنها به نام چنگیز که برادرش قبلاً اینجا بود و جهانگیر است و هر دو نفرشان سفید و چاق و کوتاه و خوش قلب هستند، درد دل می کرد و صریحاً

می‌گفت کار ماها قاچاق تریاک است ۵۰۰۰۰۰ تومان پول داشتیم، صد هزار تومان آن را به منظور آزاد شدن جهانگیر (که متهم به قتل است؛ ولی ظاهراً بیگناه باشد) خرج کردم و گرفتار و بیچاره شدیم. مجبوراً به این کار آمدیم (ولی عقیده‌اش این بود که نه تریاک و نه قاچاق آن گناه ندارد و هر دو برادر اهل نماز و روزه‌اند). به طوری که شرح می‌داد، سررشته‌ی قاچاق تریاک و هرئین دست خود افسرها و دستگاه است. خودشان به ما نشانه و دستور می‌دهند فلان مقدار تریاک را از فلان جا بیاورید، کیلویی صد تومان هم به خودمان می‌رسانند. بعد گاه‌گاه برای اینکه در روزنامه گزارش درآید که مأمورین ضد مواد مخدر کشف قاچاق کرده‌اند، ماها را لو می‌دهند. اما طرز ورود تریاک از سرحد ترکیه به ایران به این ترتیب است که به اسم رد کردن گوسفند با سربازهای مرزی از قرار هر گوسفند یک قران یا دو قران زد و بند می‌کنند و مثلاً ۲۰۰۰ گوسفند از ولایات کردنشین ترک یا عراق می‌خرند. تریاک را هم در مقابل شمش طلا می‌خرند و بعد زیر شکم و پستان میش‌ها و بیضه‌ی گوسفندها یک طوری می‌بندند. اگر هم اتفاقاً سرباز ناشی یا بی‌اطلاعی برسد و بخواهد جلوگیری کند، خودشان تفنگچی زیاد همراه دارند و حساب سرباز را همانجا می‌رسند...

اتفاقاً در زندان موقت شهربانی هم که بعد از تیر ماه ۱۳۳۹ بودیم و قبلاً تعریف کرده بودم، آنجا هم جیب‌برها و کیف‌اندازها و دزدها در حضور خود پاسبان‌ها و افسرها، همین چیزها را تعریف می‌کردند و کاملاً معلوم بود که همه‌ی این کارها با اطلاع و بلکه دستور و برنامه‌ای است که خود مأمورین پلیس و آگاهی تنظیم می‌کنند و اگر گاهی دزدی یا قاچاقچی به زندان می‌افتد، برای آن است که مقرری هفتگی را به موقع و به اندازه نرسانده است.

در هر حال این جریان‌ها خوب نشان می‌دهد که پلیس و مأمور و بازرس و مقررات و قانون و رژیم، یک پول ارزش و اثر ندارد، مگر اینکه متکی به ایمان و عقیده باشد. و الا مادامی که خود افراد، اعم از پلیس یا افسر یا قاضی یا وزیر، عقیده و علاقه‌ی باطنی نداشته باشند، هر قدر هم تشکیلات و مقررات مفصل و محکم باشد، باز جلوی خلاف و فساد را نمی‌گیرد، بلکه خود وسیله‌ای برای آن می‌شود.

\* \* \*

امروز ملاقات را از ما گرفته‌اند. حتماً عبدالعلی دیروز به دادرسی ارتش رفته بوده

می‌خواسته است برای همگی اجازه بگیرد و دست خالی برگشته است. من هم از دیدن شماها و مخصوصاً نی‌لیک (اسمی است که الان به قلمم برای بچه کوچکه آمد) که مامان وعده‌ی آن را داده بود، محروم شدم.

علت قطع ملاقات موضوع اعتصاب غذا بود که نمی‌خواستند مردم خارج خبردار شوند و ما دستورهایی مثلاً برای تظاهرات بدهیم! و چون اعتصاب بعد از ظهر پنج‌شنبه شکسته شد و در آن موقع اداره دادرسی تعطیل بود، دیگر مجالی برای مراجعه‌ی خانواده‌ها و صدور برگ ملاقات‌ها پیدا نشد، جمع‌ه‌ی ما بدون تجدید دیدار گذشت. در عوض ارفع‌زاده را که یک فارغ‌التحصیل دانشگاه و عضو شورای جبهه است، بنا به درخواست زندانی‌های زندان موقت شهربانی به آنجا بردند تا به آنها اطمینان دهد که قزل‌قلعه‌ای‌ها و ماها اعتصاب را موقتاً متوقف کرده‌ایم و آنها هم که از سه‌شنبه صبح در اعتصاب هستند، غذا بخورند. ارفع‌زاده یکی دو ساعتی پیش آنها مانده و معلوم شده بود که ۱۴ نفرند. بعضی‌ها را در پخش اعلامیه دستگیر کرده‌اند و بعضی دیگر را که به دفتر تهران سازمان ملل متحد برای شکایت به رئیس سازمان ملل رفته بودند کتک زده از آنجا بیرون کشیده و بعد به زندان انداخته‌اند. ولی آنها کاغذشان را به آنجا داده و حرف‌هایشان را به رئیس انگلیسی دفتر گفته‌اند و این مطالب به سازمان ملل مخابره شده‌است.

### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۱/۲۷

#### بازرسی از من متوقف شده، بوی آزادی می‌آید

از جمعه تا به حال ایام متلاطمی داشتیم. تحت تأثیر اعتصاب غذا و جریان‌ها و اعتراض‌هایی که در خارج چه در تهران، در دانشگاه و وزارت دادگستری و خیابان و دانشسرا و چه در خارج ایران از طرف دانشجویان ایرانی رخ داده اوضاع مربوط به ما را دستخوش بی‌نظمی کرده است. مثلاً در جلسه بازپرسی از من در دادرسی ارتش، که تازه می‌خواست وارد مراحل قطعی و مشکل شود، یک مرتبه متوقف شد. همچنین جلسات خسته‌کننده‌ی صالح دنبال نشد. در عوض دکتر سبحانی و دکتر سنجابی را از اینجا و آقای طالقانی را از قزل‌قلعه خواستند. اما طرز سؤال‌ها و بازپرسی می‌رساند که تکلیف‌شان را درست نمی‌دانند و شاید می‌خواهند سر و تهش را جمع کنند.

البته بوی آزادی می‌آید و هر روز انتظار مرخص شدن جوان‌ها را داریم ولی خبری نمی‌شود. ملاقات‌های دیروز و طرز رفتار مأمورین که با ملایمت و آزادی بیشتر بود

باز با سابق فرق داشت. از عده‌ای از دانشجویان و کارگران نیز بازجویی به‌وسیله مأمورین سازمان امنیت به‌عمل آمد؛ اما سؤالات عجیب و غریب می‌کردند؛ مثلاً می‌پرسیدند نهار چه خوردید؟ یا فلان و فلان را می‌شناسید؟ ...

نظر به این امید آزادی، و مخصوصاً موفقیت‌هایی که نصیب ملی‌یون شده و امکان اعتراض و تظاهراتی که به‌عمل آمده است، ملاقات‌های دیروز در یک محیط نشاط و امید به‌عمل می‌آمد و خبرهای خوشی می‌رسید. برای من علاوه بر سایرین (که مورد تبریک زیادی هم قرار گرفتم) دیدار بچه‌زاده‌ی جدید بود؛ خصوصاً که خانم‌زاده و دخترها را از این مولود خیلی خوشحال و علاقه‌مند دیدم. شکر خدا را کردم و او را تسبیح و تجلیل کردم که چگونه محبت بچه کوچک را در دل مادر و زن‌ها ایجاد می‌کند. در حالی که برای پدر و مردها زیاد جالب نیست. چون بچه تازه مولود، سروکار و احتیاجات و زحماتش با مادر است و تا چند ماه بعد و گذران سال پدر نقش و وظیفه‌ای ندارد، به‌حکم خلقت مورد محبت مخصوص مادر باید قرار گیرد ولی پدر تا اندازه‌ای بی‌طرف و خونسرد باشد تا نوبت‌اش برسد. از یادداشت عبدالعلی که با خط خوانا و عبارات کوتاه رسا مطالب شرکت یاد و همسایه را نوشته بود خوشم آمد.

### یک‌شنبه اول اردیبهشت ۱۳۴۲

**دستگاه اعتصاب مجدد قزل‌قلعه‌ای‌ها را بهانه کرده و زیر قول خود زده است**  
جمعه که شماها آمده بودید و ملاقات طولانی شیرینی دست داد، عمه مرضیه هم آمده بود؛ صحبت‌هایم را کردم و گفتم که بعد از مذاکرات آقای صالح با رئیس سازمان امنیت و با سرهنگ جناب، قول و قرارهایی گذاشتند و وعده دادند جوان‌ها را تا آخر هفته آزاد کنند. اما روز سه‌شنبه از اینجا ۴ نفر را آزاد کردند و پنج‌شنبه هم چهار نفر دیگر را گفتند به قزل‌قلعه می‌بریم که از آنجا مرخص شوند. ولی هنوز که هنوز است، مرخص‌شان نکرده‌اند و دستگاه، اعتصاب مجدد قزل‌قلعه‌ای‌ها و تظاهرات و اعلامیه‌های بیرون را بهانه کرده و زیر قول خود زده است.

ما هم بعد از صحبت‌ها و مشورت‌ها، دیشب تصمیم به همدردی و هماهنگی گرفتیم. جوان‌ها نامه‌ای نوشتند و گفتند از ساعت ۱۱ یک‌شنبه وارد اعتصاب می‌شویم. صبح مثل معمول صبحانه‌ی مفصل خوردیم. فروشگاه مقدار زیادی تخم‌مرغ تهیه دید و نزدیک ساعت ۳۰:۱۱ جرگه جرگه دور هم جمع شده مثل سحری خوردن ماه رمضان، هر کس سعی می‌کرد حداکثر آنچه می‌تواند، شکمش را با تخم‌مرغ و

پنیر و خیار و نان و کمپوت و غیره پر کند. ساعت ۱۱ که شد، همگی روی پله‌های ایوان جمع شده سرود ایران را خواندند. بعد یکی دو تا از جوان‌ها که تندتر بودند، سرود جبهه ملی را راه انداختند و سایرین با شدت و قوت تبعیت کردند. قرار بود دعا و خطبه مختصری هم خوانده شود، که با شعر حضرت امیر و شعار حضرت سیدالشهداء شروع و به صلوات غرای دسته‌جمعی ختم شده وارد اعتصاب غذا شدیم:

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ	وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ
مرگ در زندگی توست خورده‌ی شماست	و زندگی در مرگ شماست که غالب باشد
إِنِّي لَأَرِي الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً	وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا
من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم	و زندگی با ظالمین را جز نکبت

\* \* \*

قبل از آنکه غذای اعتصاب را بخوریم، کمی به ساعت ۱۰ مانده، آقایان صالح و دکتر سنجابی را خواستند. حدس زده می‌شد در اثر همان نامه‌ی دیشب و مربوط به مسئله اعتصاب غذا باشد. بعداً هم که دکتر صدیقی را هم بردند، این احتمال و شروع مذاکرات برای شکستن اعتصاب بیشتر قوت گرفت. مع ذلک ما کار خود را ادامه دادیم و بعد از نماز جماعت ظهر و عصر غالباً به خواب و دراز کشیدن رفتیم. من که چندی است برای خواب بعد از ظهر پتویم را در ایوان حیاط می‌اندازم، و ربدو شامبر را زیر سر گذاشته، اگر سروصداها بگذارد، می‌خوابم؛ امروز هم همین کار را کردم، ولی باد و گرد و غبار بدی که می‌وزید از یک طرف، و صحبت‌های رفقا که دور میز ایوان نشسته، تا صالح و سایرین برنگردند، نمی‌خواستند بخوابند، از طرف دیگر، مانع استراحتم شد.

بعد از ساعت دو اعزام شدگان برگشتند. آقایان را به صورت ظاهر برای بازپرسی به دادرسی ارتش (همان‌جا که شما می‌روید ورقه‌ی ملاقات می‌گیرید) برده بودند، ولی معلوم بود غرض چیز دیگر است. منتهی خونسردی و زرنگی از ناحیه‌ی آنها به عمل آمده، رفقای ما بودند که طرح موضوع و تقاضای حضور سرهنگ جناب و نمایندگانی از قزل‌قلعه را کردند؛ این عمل انجام شد. چهار نفر از رؤسای زندانیان قزل‌قلعه (آقایان فروهر، دکتر جلالی، شاه‌حسینی و ادیب‌برومند)، و آقای طالقانی

آمدند، در حالی که بسیار زرد و لاغر و ضعیف شده بودند و گفتند آقای طالقانی به واسطه‌ی شدت ضعف، نتوانسته است بیاید. مذاکراتی ردوبدل می‌شود؛ ایرادهایی به سرهنگ بازپرس و سرهنگ جناب می‌گیرند. آنها هم قول می‌دهند با حداکثر سرعت، پرونده‌های جوان‌ها را رسیدگی کنند و آنچه ممکن است آزاد نمایند. آقایان هم پس از مشورت با چهار نفر نمایندگان قزل‌قلعه، شفاهاً و کتباً از طرف هیئت اجراییه دستور می‌دهند اعتصاب را بشکنند...

بعد از آنکه آقای صالح گزارش این جریان را به ماها داد، مثل این بود که روی سر همه آب یخ ریخته باشند؛ یک حالت وارفتگی و ناراحتی پیدا شد. عده کمی هم خوشحال بودند که جان رفقا را نجات داده‌ایم!...

\* \* \*

خلاصه، این جریان‌ها باعث شد که امروز درس ترکی مان از بین رفت و نتوانستیم دنباله حکایت کوراوغلی را بخوانیم.

### دوشنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲

#### امروز پکرم، پکر از بابت شما و خودم که محروم از دیدنتان شدم

تنها در اتاق کوچک رؤسای مسن یا مریض، که آقایان کاظمی و صالح از آن رفته‌اند و به‌جایشان دکتر مهدوی و امینی آمده‌اند، نشسته‌ام. در پشت میز چیز می‌نویسم و پکر هستم. پکر از این بابت که شما (حیوانکی‌ها) ساعت دو بعدازظهر اینجا آمده‌اید و دست از پا درازتر برگشته‌اید! چون همان موقع آقای تولیت را هم خواستند و ایشان بنا به تصمیم عمومی، از ملاقات «پشت‌نرده» امتناع کرد. فکر می‌کنم با خانم و با ماشین ایشان آمده باشید (و حتماً عبدالعلی مدرسه داشته است). پکر از بابت شما و خودم، هر دو که بعد از مدت‌ها انتظار و امید، محروم از دیدنتان شدم!

اینها باید از این بازی‌ها و بدجنسی‌ها، دریاورند. کار دیگری که از دست‌شان برنمی‌آید؛ زورشان نمی‌رسد با انقلاب سفید درخشانی که کرده‌اند و با کنگره اقتصادی پرهیاهویی که تشکیل دادند، دردهای مردم را دوا کنند و درهای فراوانی و رضایت را باز کنند. قند و شکر را گران می‌کنند و قیمت نفت را بالا می‌برند تا پشت سر آن، همه چیز بالا برود و ملت توسری خور ایران بیشتر چلونده و چزونده شود... و باز صدایش درنیاید!



ديروز اعتصاب غذا شكسته شد و حدس زده مي شد پشت سر آن سست عنصري و دست پاچگي، خفيف تر بشويم و سخت گيري هاي بيشتري ببينيم. اولي آنها همين دستور ملاقات پشت نرده است!

\* \* \*

يك ناراحتي ديگري هم دارم كه پيش اين جزيي و خصوصي است. چند دقيقه اي يادداشت نويسي را رها كردم. چون ارسلان صدايم زد و لباس براي آورده بوديد. ضمناً دكتر سحابي پرسيد آيا مشمع براي خريدنند؟ گفتم هنوز كه خبري نيست. دم در رفت و تصادفاً همان موقع پاسبان مأمور خريد آن را از داروخانه خارج آورده بود. توي اتاق خلوت پاكْتِ مشمع را خواندم و ديدم خيلي كار ساده اي است: فقط بايد تور روي چسب مشمع را برداشت و به پهلويم كه سه چهار روز است درد مي كند چسباند. همين كار را با شجاعت و سرعت تمام كردم!

چهار روز قبل، پس از آنكه در قدم دوي صبحانه يك دوري گشتم، در دنده هاي سمت چپ پهلو احساس مختصر دردي كردم. ولي خيلي اهميت ندادم. فقط عصر ديگر بازي واليبال را نكردم. روز بعد بهتر شد، اما باز در حرركات تند و مخصوصاً در رختخواب، موقع غلتيدن يا برخاستن، ناراحتي حس مي كردم. ديروز هم نخواستم واليبال كنم چون درد كمی زياد شده بود. ولي کشاورز گفت وَرجه وَرجه كن، خوب مي شود. دو game بازي كردم و هر دو دور را برديم. چون آبشار زن طرف مقابل، کشاورز صدر بود و از من بدتر بازي مي كند.

موقع بازي هم يكتا پيراهن مي شويم. بعد از بازي درد محسوس شد. به دكتر آذر (كه خودش در اينجا خيلي نعمت است) مآوقع را گفتم. قرار شد صبح كه فارغ و خلوت است، معاينه كند. امروز صبح كه درد تا اندازه اي اذيتم مي كرد، اصلاً ورزش و قدم دو نكردم. از معاينه معلوم شد به حمدالله عيبي و علتی در طحال و كليه و معده و غيره نيست، و اصلاً درد مهمی نيست و اثر سرماخوردگی است. دستور مشمع داد. اما تا نسخه را افسر زندان ببيند و اجازه خريد بدهد و ببرند، درد طوري شدت گرفته بود كه طرف ظهر راه رفتن و خم شدن و حتي نفس كشيدن براي سخت بود. حالا در اثر بستن (با يك دستمال پشمی بندداری كه سحابي داشت و داد) و گرم نگاه داشتن الحمدالله خيلي بهتر است.

### جمعه ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲

اعتصاب غذا وضع ما را مشکل‌تر کرده، ولی می‌ارزید ۱۳ نفر مرخص شدند دیروز را روز ملاقات به‌جای جمعه قرار داده بودند. اما به‌واسطه‌ی ادامه‌ی بدجنسی و بی‌شرمی و لجاجتی که در ملاقات از پشت میله دارند، باز از نعمت و لذت دیدار شماها محروم بودم. فعلاً که از ما صبر و مقاومت و از آنها زور و پدرسوختگی. جریان اعتصاب غذا وضع ما را مشکل‌تر کرده است؛ ولی می‌ارزید. چون بالاخره تا به حال ۱۳ نفر از زندان قصر آزاد شده‌اند و به‌علاوه تظاهرات و اعتراض‌هایی که در بیرون مخصوصاً در دانشگاه صورت گرفت، چند سنگر ملت را جلو آورد و وزیر مشاور مجبور شد به مخبرین جراید بگوید: ما از پس دانشجویان برنمی‌آییم و آزادشان گذاشتیم هر چه می‌خواهند بگویند.

از کسانی که آزاد شدند و ما خیلی خوشحالیم، اولاً آقای کاظمی، ثانیاً دو کارگر و عده‌ای دانشجو از جمله (de gaule) de gaule لقبی است که بچه‌ها به مصطفوی دانشجوی پزشکی داده بودند. خوب والیبال بازی می‌کرد و قدبلند و دماغ پیش‌آمده‌ای مثل [ژنرال] دوگل دارد. پسر خوب و سالم و پرشوری بود و گاهی که فدایی نمی‌رسید یا نبود، او اذان نماز را می‌گفت. از ۱۳ نفر که مرخص شده‌اند ۸ نفرشان نمازخوان بودند و حالا صف جماعت قدری مختصر شده است.

اعتصاب غذای ما دو ساعت بیشتر طول نکشید، اما قزل‌قلعه‌ای‌ها ۷۲ ساعت در گرسنگی مانده خیلی ضعیف شده بودند. همین ۲۹ نفری که در تظاهرات بعد از جریان اعتصاب غذا گرفته و به زندان موقت شهربانی برده بودند (همانجا که پیرارسال بعد از ۳۰ تیر ماها بودیم) سه چهار شبانه روز به این حال مانده با وجود اصرار افسران زندان حاضر به شکستن اعتصاب نشده، آمدن رؤسای جبهه و دستور دادن آنها را خواسته بودند، تا آنکه بالاخره صدیقی و سنجابی را از اینجا بردند و آنها دست از اعتصاب برداشتند؛ پسر حبیبی هم در میان‌شان بود.

\* \* \*

درد پهلویم بعد از یک شبانه روز و انداختنِ مشمع خیلی خوب شده است.

\* \* \*

امروز صبح که در حیاط ورزش و قدم‌دو می‌کردیم، بعد از بارندگی‌های فراوان

دیروز و پریشب، آفتاب صبح یک لطافت و زیبایی خاصی به حیاط زندان داده بود. برگ‌های تروتازه و لطیف درخت‌های توت و زردآلو، سایه روشن درخشانی در زیر آسمان آبی صاف داشتند؛ حقیقتاً با صفا بود! به اردلان گفتم باغ‌مان خیلی قشنگ است اما حیف که زندان است! دور باغچه‌ها گل‌های زنبق بنفش و چند بوته میمون سرخ رنگ روشن داریم؛ از آنها شاداب‌تر گل‌های محمدی است که غرق در گل شده است و قرار بود اگر ملاقات می‌داشتیم، هر کس چند عدد از آنها را برای خانواده‌اش ببرد تا غنچه‌ها بهتر و زودتر درآیند!

صبح‌ها در ایوان پتو پهن می‌کنیم و شش هفت نفری با هم چای می‌خوریم (سحابی، حسینی، تولیت، امینی، اردلان، کشاورز صدر، صالح وقتی که بود، و من) و پس از آن من می‌آیم با صندلی راحت سفریم پشت میزی که متعلق به سرگرد قوانلو است (و بعد از اضافه شدن زندانی‌های جدید، مجبور شده است که از اتاق بیرون بیاورد) می‌نشینم و به نوشتن می‌پردازم. رفته‌رفته حسینی و حق‌شناس و سایرین هم می‌آیند و یکی دو ساعت بعد مورد استفاده جوان‌ها می‌شود.

امروز علاوه بر شیر و چای و کره در سفره صبحانه، کاهو و سرکنگبین داشتیم که دیروز خانم‌زاده فرستاده بود و همچنین یک نوع نان‌های لواش تُرد و ضخیم شیرمال‌شده‌ی کم‌شیرینی که گاه‌گاه پدر زند (یکی از جوانان باذوق و نمازخوان و نجیب) از ملک‌شان (سعیدآباد شهریار) برای پسرش می‌فرستد و او هم تمام بقچه‌ی نان را در بیت‌المال می‌گذارد.

این میز اینجا خیلی به‌درد می‌خورد اما متأسفانه شخصی نیست؛ چون سایرین هم می‌آیند دور آن چیز می‌نویسند یا می‌خوانند. خیال دارم از خانم‌زاده (اگر ملاقات دست داد) بخواهم بگردد، بلکه یک میز تاشوی سفری کوچک ولی نسبتاً محکم و ارزان که برای کار یک نفری مناسب باشد برایم بخرد.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۲/۱۰

#### دو سه شب است یک حالت پکری بر ما حکومت می‌کند

ساعت ۹ شب است. از ساعت ۵ به‌این طرف باران مداومی - که حالا تند هم شده است - می‌بارد و دست و پای همه را تو پوست گردو کرده است. محل قدم‌زدن و هوا خوردن این عده ۴۵ نفری یک ایوان ۱۵ متر × ۴ متر است. بنابراین آمده‌ام در راهرو روی رختخوابم نشسته با شماها صحبت می‌کنم. شب‌های قبل، بعد از خوردن

شام (ساعت ۳۰: ۷ تا ۸) می‌رفتم هفت هشت دوری در حیاط می‌گشتم دعای: **اَللّٰهُمَّ وَ مَنْ عَلٰی بَقَاءِ وُلْدِی و ...** را می‌خواندم و بعد کارهای آخر شب و قبل از خواب را انجام می‌دادم و برمی‌گشتم؛ اما امشب همه تو افاق‌ها و دالان چپیده‌ایم.

دو سه شب است از آن سروصداها و خنده و آواز و شیطنت‌هایی که بچه‌ها بعد از شام راه می‌انداختند، خبری نیست و یک حالت پکری حکومت می‌کند. برای اینکه اولاً از ۱۴ نفری که مرخص شده‌اند، سه چهار تا از شلوغ‌کن‌ها و شوخ‌ها در میان‌شان بود. ثانیاً برای زندانی بدترین اوقات، یکی روزهای اول است که هنوز نمی‌داند چه اوضاعی خواهد داشت، و یکی هم روزهایی که به او امیدواری آزادی می‌دهند و دائماً میان بیم و امید می‌گذارند. حالا هم بعد از شکستن اعتصاب، سرلشگر پاکروان، رئیس سازمان امنیت، رسماً به صالح قول داده بود در ظرف یک هفته همه‌ی جوان‌ها را آزاد خواهد کرد و این وعده و وعده‌های خفیف‌تر بعدی عمل نشده است؛ بچه‌ها خیلی ناراحت و عصبانی هستند. اتفاقاً ماها هم به‌نوبت در این روزها برای بازپرسی به دادسرا می‌رفتیم (هفته‌ی قبل و اول این هفته دکتر بختیار، روز دوشنبه من و دیروز و امروز هم دکتر سبحانی) و ما هم راجع به آزادی یک عده‌ی ۱۰ نفری که یا کاسب بودند و یا دانش‌آموز و دانشجوی امتحان دار، صحبت می‌کردیم و می‌گفتند از فردا شروع به آزاد کردن خواهیم کرد و در این هفته کسی را آزاد نکرده‌اند، خیلی ناراحت‌اند.

ضمناً غیر جوانان، یعنی رهبران هم زیاد راحت نیستند و مخصوصاً بازگشتی که به بازپرسی ماها شده و امکان و احتمال محاکمه را - مخصوصاً درباره‌ی ما نهضتی‌ها - زیاد کرده، رفقا را به وحشت انداخته است!

سحابی و بنده، زیاد احساس اختلافی در حال خود با آنچه در روزهای اول داشتیم، نمی‌کنیم و اگر نگرانی و ناراحتی حال شماها و وضع و زندگی و مخصوصاً اخلاق و ایمانتان نبود، برایم قبول چندین سال محکومیت و زندان و حتی سخت‌تر از آن اشکالی نداشت!

«أَفُوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.»<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱. غافر (۴۰) / ۴۴: ... من کار خود را به خدا واگذار می‌کنم؛ زیرا خدا نسبت به [حال] بندگان بیناست.

### داستان توقیف سلیمان میرزا و عیسی میرزا توسط انگلیسی‌ها

امروز عصر در حالی که لیوان نیمه‌خالی چای دستم بود، نمی‌دانم برای چه کاری به اتاق حق‌شناس و سنجابی و اینها رفتم ولی بنا به دعوت‌شان و صحبت‌هایی که بعداً دکتر سنجابی می‌کرد، ماندگار شدم. صحبت تصادفاً روی خاطرات جوانی‌اش و جنگ ایل و پدرش با انگلیسی‌ها بود و چون مدتی است برای شماها حکایت نقل نکرده‌ام، آنچه را به خاطر هست می‌نویسم:

یکی دو سال به آخر جنگ گذشته مانده، موقعی که دولت ایران خیلی ضعیف بود و قوای سه دولت انگلیس و آلمان و عثمانی، مثل خاک بی‌صاحب، و بدون این که ایران با آنها جنگ داشته باشد، وارد خاک ایران شده جبهه تشکیل داده جلوی همدیگر را می‌خواستند بگیرند، یا در صورت لزوم حمله کنند؛ در مجلس ایران به این وضع اعتراض شد و عده‌ای از وکلا و رجال به‌عنوان اعتراض از تهران راه افتادند که به‌خارج مهاجرت کنند. از جمله مرحوم مدرّس، نظام‌السلطنه، سلیمان میرزا، مساوات (ظاهراً)، شاید سید محمدصادق طباطبایی، میرزا طاهر تنکابنی و عده‌ای دیگر. به‌سرحدات غرب که رسیدند عده‌ای به‌اسلامبول رفته و عده‌ای مجبور شدند چندین ماه متوقف شوند؛ چون راه‌ها بسته بود و قوای انگلیس در خاک عراق و سرحدات ایران با عثمانی‌ها و آلمان‌ها جنگ می‌کردند. البته از طرف شمال و شرق و جنوب ایران هم که یا دست روس‌ها و یا دست انگلیس‌ها بود، راه خروجی وجود نداشت. ایل سنجابی که از ایلات معتبر و پرجمعیت کشور است و برخلاف غالب کردها شیعه مذهب‌اند، از مهاجرین افتخاراً پذیرایی و نگاهداری می‌کرد. برای آنها چادرهایی و نوکری و وسایل فراهم کرده خیلی با احترام و جلال در میان خودشان مهمان‌داری می‌کرد. پدر دکتر سنجابی مرحوم سردار ناصر و عمویش مرحوم سردار مقتدر که رؤسای ایل بودند، همراه آنها بودند. دکتر سنجابی می‌گفت مهاجرین هم برای آنکه بیکار نباشند، به جوانها و بزرگ‌ها درس و سواد یاد می‌دادند و یک چادر بزرگ «پنج دیرکه» را پدرم و اینها به‌صورت مدرسه برپا کرده بودند. مرحوم سلیمان میرزا درس می‌داد و من که ۱۲ ساله بودم، ترجمه می‌کردم (به کردی). اما درس‌اش فقط الفبا نبود، قدری جنبه‌ی سخنرانی و اجتماعی و سیاسی هم داشت. چند نفر دیگر از مهاجرین مقدمات تأسیس کارخانه ریسندگی و بافندگی پشم راه انداخته بودند و از این قبیل کارها. چادرهای ما در یکی دو فرسنگی خانقین

(که شهر سرحدی راه بغداد است)، در داخل درّه‌ای برپا شده بود، در حالی که یک کیلومتر آن طرف تر اردوی انگلیس‌ها بود و منطقه‌ی ما جزو منطقه‌ی اشغالیِ آلمانی‌ها حساب می‌شد. تا چندین فرسنگ اطراف هم چادرهای دیگر ایلات مختلف سنجابی با حشم و خدمشان بود.

در جنگ اول خیلی بیشتر از جنگ دوم، ایرانی‌ها تمایل و حتی ارادت عجیبی به آلمان‌ها داشتند و فوق‌العاده دل‌شان می‌خواست آلمان در جنگ فاتح شود؛ اولاً برای اینکه چون آلمان‌ها دشمن انگلیسی‌ها و متحد عثمانی‌ها بودند، و ایرانی‌ها همیشه از انگلیسی‌ها حداکثر نفرت را دارند؛ و ثانیاً چون طبع ایرانی قلدرپسند است، و آلمانی‌ها نظامی و قلدرند، تبلیغات هم همیشه فوق‌العاده در ایران می‌کرده‌اند. ایرانی‌ها ملت راحت طلب خوش‌باور، آرزو می‌کردند آلمانی‌ها فاتح شوند تا ما از شر انگلیس و روس خلاص شویم. غافل از آنکه، به قول مرحوم آقا، اگر آلمان فاتح می‌شد، ایران را به عثمانی‌ها می‌داد و ترک‌ها با آن عداوت دینی و نژادیِ تندی که با ایرانی‌ها دارند، پدر ما را درمی‌آوردند.

ولی ایرانی‌ها (و ایل سنجابی) در عین آن که دوستی و همدردی و محبت با آلمانی‌ها داشتند، به‌طور رسمی و نظامی، نه با آلمانی‌ها و عثمانی‌ها و نه با انگلیسی‌ها، همکاری نمی‌کردند و ظاهراً روابط با همه طرف دوستانه بود.

دکتر [سنجابی] می‌گفت یک روز خبر کردند فرماندهی اردوی انگلیس با چند نفر به دیدن ما می‌آید. پدرم تا بالای تپه به استقبالش رفت و تو چادر آورد. ضمن صحبت‌ها گفتند یکی این که شنیده‌ایم شما به قشون آلمانی‌ها آذوقه می‌رسانید؛ دوم اینکه سلیمان میرزا برای آلمان جاسوسی می‌کند... فوری فرستادند از چادرها و خانه‌های سنجابی مقداری نان آوردند و به آنها نشان دادند که ببینند رعایای سنجابی طوری گرفتار قحطی و گرسنگی هستند که نان بلوط سیاه و خشکیده می‌خورند؛ چطور ممکن است ما به کسی آذوقه برسانیم. راجع به سلیمان میرزا هم تکذیب کردند... مهمان‌های انگلیسی بعد از خورد و گفتار، و خوش‌وبش، رفتند اما ما توجه نکردیم که پشت پرده چه خبر است!

اتفاقاً یکی دو هفته قبل از آن، موقعی که یک افسر انگلیسی در چادر سنجابی‌ها به مهمانی آمده بود، فرمانده اردوی آلمانی با هفت هشت سرباز هم می‌رسند و وضع ناراحتی پیش می‌آید. ولی پدر دکتر سنجابی به آنها هم تعارف می‌کند و می‌گوید

در خانه‌ی ما باز است و هر کس بیاید مهمان ما است. فرمانده آلمانی وقتی وارد چادر می‌شود، یک راست و با کمال بی‌نزاکتی می‌رود از جیب افسر انگلیسی اوراق و اسنادی در می‌آورد. دکتر می‌گفت، عمویم سردار مقتدر، هفت تیرش را به‌صورت فرمانده آلمانی می‌گذارد و می‌گوید یا اوراق را پس بده یا خالی می‌کنم. افسر آلمانی اوراق را پس می‌دهد ولی قهر کرده و می‌رود...

انگلیسی‌ها با وجود چنین عمل بی‌طرفی جوانمردانه، احترام خان‌های ایل را نگاه نمی‌دارند. دکتر سنجابی می‌گفت، چند روزی از آن پذیرایی و گله‌گذاری گذشته بود، یک روز پیش از طلوع آفتاب و نزدیک سحر لله‌ی مخصوص من که در چادرم می‌خوابیدم، مرا تکان داده بیدار کرد و گفت پاشو می‌خواهیم کوچ کنیم! من اوقاتم تلخ شد، چرا به آن زودی بیدارم می‌کند. لبه چادر را پس زده گفت نگاه کن! دیدم بالای تمام تپه‌های اطراف سربازها و سوارهای انگلیسی کمین کرده، مسلسل کار گذاشته، لوله مسلسل‌ها رو به چادرهای ما که ته دره هستیم و یک دسته هم سواره‌نظام و پیاده‌نظام سرازیر شده دارند به‌وسط چادرها می‌آیند! ... دیگر نه جا و نه فرصت تکان خوردن داشتیم و نه تفنگدارهای ایل آماده‌ی دفاع بودند! ...

انگلیسی‌ها آمدند و افسرشان بلافاصله سراغ سلیمان میرزا را گرفت. پدرم گفت پیش من نیست. خودشان قبلاً کسب اطلاع کرده و می‌دانستند چادر او کجا است. (چند روز پیش یک طیاره آمده و از بالای درخت‌ها و چادرها نزدیک زمین گردش کرده بود) به چادر سلیمان میرزا رفت. سلیمان میرزا تصور می‌کرد اینها عقب آلمانی آمده و خیال می‌کنند پیش او مخفی شده باشد، آمد بیرون چادر و گفت کسی را که می‌خواهید من نیستم! او و برادرش عیسی میرزا را خواستند. سلیمان میرزا گفت پس مهلت بدهید نمازم را بخوانم. نمازش را خواند و بعضی نامه‌هایی که داشت از بین برد. دوتایی را پیاده جلو انداختند و بردند تا بالای تپه. در آنجا سوار اسب کردند ... بعد معلوم شد به بغداد و سپس به هندوستان برده تا دو سال بعد از جنگ توقیفش کرده‌اند.

این پیش آمد برای ایل سنجابی و مخصوصاً پدر و عمویش یک عزا و بی‌آبرویی و ناراحتی شدیدی شده بود که می‌گفت، پدرم تو سرش می‌زد و زارزار می‌گریست که چطور مهمانم را جلوی چشم ببرند و من نتوانسته باشم کاری بکنم!  
ده‌پانزده روز بعد از کماندان کل انگلیس‌ها کاغذی برای پدرم آمده، ضمن عرض

معذرت از این عمل، نوشته بود سلیمان میرزا که در میان شما بود، برای آلمان‌ها جاسوسی می‌کرد و ما مجبور بودیم او را ببریم. پدرم نوشت جواب این کاغذ شما باید با خون نوشته شود...

ایل سنجایی دیگر نمی‌توانست در آن تنگنا بماند؛ چندین هزار نفر با گله و زن و بچه و زندگی به‌طرف شمال کوچ کردیم. در آن فصل بارندگی‌های فراوانی شده همه جا گل و شل و سیل بود و بسیار سخت می‌گذشت. انگلیسی‌ها از عقب ما، ایل‌های کلهر و گوران و غیره را که با ما سابقه‌ی دشمنی داشتند، متحد خود کرده حمله کردند. ایل مجبور شد از رودخانه‌ای (به‌نام زیمکان) عبور کند، ولی چون آب رودخانه در اثر سیل و بارندگی طغیان کرده بود، ضمناً مردها و تفنگدارها هم مشغول جنگ با انگلیس‌ها بودیم، چند صد هزار گوسفند و حشم یا تلف شدند و یا به غارت برده شدند. و قریب پانصد نفر زن و بچه را هم نتوانستیم نجات دهیم. البته به انگلیسی‌ها هم تلفاتی وارد شد و یک هواپیمایشان را زدند، اما آنها توپ و پیاره و مسلسل داشتند و ما از نظر تفنگ و به‌لحاظ عده هم خیلی کمتر بودیم.

به‌هر زحمت و خسارتی شده، از رودخانه زیمکان عبور کردیم و انگلیسی‌ها و کلهرها نتوانستند (در حقیقت نخواستند) دیگر ما را تعقیب کنند. ایل با تلفات و صدمات و خسارات زیاد، در جای نیمه ایمنی مستقر شد. پدرم به کرمانشاه رفت تا از طریق اداری و استمداد از مأمورین دولتی، اعتراض و ادعای خسارت و امنیت بنماید. انگلیسی‌ها او را آنجا گرفتند و اسیر کرده به بغداد بردند. یک سالی (یادم نیست شاید هم کمتر) در بغداد بود و بعد اجازه دادند به کربلا برود و آزاد باشد. تا آن‌که جنگ تمام شد و انگلیسی‌ها کارها و حساب‌ها را که درست کردند او را گذاشتند به ایران برگردد.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۲/۱۱

#### صدمین روز زندان، و برخلاف انتظار خاکپور آزاد شد

امروز که صبح حمام داشتیم و رفتیم، درست صدمین روز این زندان است. دو برابر زندان پیرارسال که در شهربانی بودیم. مع‌ذلک مثل اینکه خیلی زودتر از آن دفعه می‌گذرد.

ضمناً امروز روز ملاقات بود اما حسب‌المعمول محروم بودیم. اتفاقاً پس‌پریروز که به دادرسی ارتش برای بازپرسی رفته بودم، بازپرسی که تمام شد، سرهنگ مقدم



و سرهنگ بهزادی گفتند: خواهش می‌کنیم به منزل یک تلفن بفرمایید، و سرهنگ مقدم اضافه کرد: اقلأً یک ثوابی کرده باشیم، کار دیگری که از دست ما برنمی‌آید. ساعت کار اینها تمام شده، نیم‌ساعت از ظهر گذشته بود. مع‌ذلک برای خاطر من ماندند، در حدود یک ربع ساعت مرتب ۸۵۱۰۳۸ را می‌گرفتم و مرتب حرف می‌زد! معلوم بود که از آن صحبت‌های زنانه گل کرده است. در هر حال محروم و متأسف شدم و راه افتادم...

در این هفته دو سه چیز از خانم‌زاده رسید که خیلی مزه کرد و چسبید؛ اولاً یک جفت گیوه درست قالب پاهایم درآمده و راحت شده‌ام؛ ثانیاً یک شیشه کمپوت گوجه که برنامه فوق‌العاده بود؛ و ثالثاً پیژاما و توری روی صورت که خوب بزرگ و شبکه درشت است.

امروز عصر تنگ غروب برخلاف انتظار، یکی از دانشجویان (خاکپور) را صدا کردند آزاد شود. در حالی که هم او به کلی مأیوس از آزادی این هفته شده بود و هم سایرین. از شاگردهای دانشکده‌ی ما و خراسانی و نمازخوان و تقریباً بهترین بازی‌کن والیبال بود و چون در ردیف ماها در دالان می‌خوابید، روز مسابقه‌ی والیبال بین افراد اتاق‌ها و دالان، کشاورز صدر به او لقب گرگ دالان داده بود. شب‌ها هم از آن بازی راه اندازها و شلوغ‌کن‌ها، یعنی مجلس گرم‌کن‌ها بود. هم حیف شد که رفت و هم خوب شد. البته مذاکرات من و سحابی که در روزهای دادرسی ارتش با بازپرس کرده بودیم، در آزاد شدنش بی‌تأثیر نبود.

\* \* \*

ظهر که عبدالعلی ناهار آورده بود، و معلوم شد اسم نی‌لبک را بالاخره «محمدنوید» ثبت کرده‌اید، و حال او و شماها خوب است، خیلی خوشحال شدم. با آن که او را دیگر از روز ملاقات به بعد ندیده‌ام، مثل این که یواش‌یواش دوست‌اش دارم و دلم برای دیدن‌اش تنگ شده است؛ خدا عاقبت‌اش را به‌خیر کند.

\* \* \*

امیدوارم فردا که جمعه است و بعد از بارندگی اخیر و برفِ کوه، که هوا تروتازه شده است، گردش بروید و در سلامتی و خوشی باشید. پس فردا، عید قربان، هم از برکات عید بهره‌مند بوده، گوسفندی بکشید و به‌فقرای اطراف و جنوب شهر برسانید.

شنبه ۱۳/۲/۱۳۴۲

### نماز جماعت عید قربان، خطبه حضرت امیر و مختصر سخنرانی

دیروز جمعه تا ۳ بعد از ظهر، هوای بسیار آفتابی لطیف مطبوعی بود و به یاد شما می‌افتادم که به کوه و صحرا رفته باشید. من اگر بودم، با ماشین به ورامین می‌بردم تان. جاده‌ی آسفالتی طولانی با صفایی دارد و اگر این یادداشت‌ها به زودی‌ها به دستتان رسید، یک روز صبح یا عصر تا ورامین (از راه حضرت عبدالعظیم) بروید و جای مرا خالی کنید.

طرف عصر هوا طوفانی و بارانی شد. من دو سه روز بود پتو و ملافه و بساطم را می‌بردم در حیاط، دور از ساز و آواز رادیو و سروصدای بچه‌ها (و گاه گاه حسیبی)، راحت می‌توانستم بخوابم. اتفاقاً ساعت خوابم که داشت تمام می‌شد، باران گرفت؛ دیشب هم باران مفصلی آمد. بهار امسال الحمدلله خشکی و گرمی زمستان را دارد جبران می‌کند و بهار پرآبی است.

امروز که شنبه و عید قربان است، اول قرار داشتیم یک گوسفندی دست‌جمعی به‌خرج کسانی که معتقد و علاقه‌مندند، بکشیم ولی اشکال و اختلاف پیدا شد و انجام نگردید. در عوض نماز جماعت عید قربان را با قنوت‌هایش و خطبه حضرت امیرش و مختصر سخنرانی‌اش خواندیم! یکی از بچه‌های تا به حال نمازخوان هم آمده بود. اما باد و سرمای هوا طوری بود که نماز عید فطر را دو ماه و دو روز قبل در اسفند ماه در حیاط خواندیم و این نماز را مجبور شدیم بکشیم تو اتاق.

\* \* \*

بعد از انتخاب رئیس دانشگاه، که ظاهراً قرار است دکتر جهان‌شاه صالح منصوب شود، امید می‌رود برای زمینه‌سازی و هوچی‌گری هم شده است، دست و پایی کرده یا بکند که دانشجویان را از زندان بیرون بیاورد. سخت مشغول درس خواندن‌اند و ان‌شاءالله بیش از این گرفتاری و محرومیت‌شان طول نکشد!

\* \* \*

امروز صبح قبل از پاشدن برای نماز، خواب کوتاهی دیدم. با آن که هیچ‌وقت خواب منظم و تعبیرداری ندیده‌ام و عقیده‌ای هم به خواب ندارم، اما به‌واسطه‌ی محیط زندان و دوری از خانواده- که آدم را نگران نگاه می‌دارد- ناراحت‌م کرده

است: این طور حس کردم که پای یک نفر روی پاهای من از طرف عرض افتاده است. نگاه کردم جوراب سفید رنگ ساقه بلند داشت؟ مثل اینکه یکی از بچه‌ها باشد. بلند شدم به طرف صورتش خم شدم و بو کردم، خوشش نیامد و خود را عقب کشید. گفتم بلورجان (فتانه) مگر ناراحت شدی؟ گفت نه، زلفم تو چشم شما رفت، نخواستم ناراحت شوید. پرسیدم چطور اینجا به زندان آمدی؟ با همان حالت خسته و پژمرده گفت: سیداحمدیان مرا آورد! بر تعجب و نگرانی من افزوده شد که رئیس دفتر دانشکده با بلورجان چه ارتباطی دارد و چرا در این موقع به زندان پیش من آمده است؟ حال اهل خانه و علت را پرسیدم جواب نداد... از خواب بیدار شدم... مدتی در بیداری در فکر بودم که چه شده و چه واقعه‌ای در خانه اتفاق افتاده که بلورجان مجبور شده به زندان بیاید!...

انشاءالله که صددرصد خیال و پوچ باشد و وضع و حال شماها همگی خوب باشد!

جمعه ۱۳۴۲/۲/۲۰

### داستان کور اوغلی و اسبان دریایی

«سَحَر تَزْدَن نَاخِر چیلار گلردی»

«گویون گوزی دامبا جادان گمردی»

«عَمَّه جانوم کُر پُلَرین بَلَرْدی»

«تَنَدیر کَرین گاوزامادی تَوَسّی سی»

«چُر کَلَرین گَزُل ایبی ایس سی»

اگر توانستید این شعرها را بخوانید و حفظ کنید! ... یعنی:

صبح زود گله بان‌ها می آمدند،

گوسفند و بره از درود یوار بیع می کردند،

عمه جانم بچه کوچک‌ها را قنداق می کرد،

از تنورها دود بلند می شد،

از نان‌ها بوی قشنگ و گرمی آنها.

این‌ها از اشعار ترکی حیدربابا است که وصف زادگاهش را می کند و ما دو ماه پیش در درس ترکی یاد گرفتیم. حالا خیلی ترقی کرده‌ایم و کور اوغلی (keur - o -

(ghli) می‌خوانیم. کوراوغلی از حکایات قدیمی نژادی ترک‌ها است که در قفقاز و شمال آذربایجان نوشته شده و بیشتر به شعر است. اوپرت [اوپرا] هم شده است: اسم اصلی کوراوغلی، روشن است. پدر پیری داشت به نام گوجا علی (یعنی علی پیر). گوجا علی، ایلخچی ملاکی؛ به نام حسن خان؛ یعنی اسب‌ها و مادیان‌های او را نگاهداری می‌کرد و در واقع سرمه‌ترش بود. اسب‌سواری و اسب‌داری از عادات نژادی و قدیمی ترک‌ها است؛ مثل عرب‌ها که شتر برایشان، هم وسیله‌ی سواری و جنگی بوده، هم غذا، هم دارایی و کاسبی. ترک‌ها هم که در صفحات شمال شرقی چین و صحاری علفزار و تیغ‌دار آنجا در ابتدا زندگی می‌کردند، بدون اسب نمی‌توانستند به شکار و غارت و جنگ و سفر و کار پردازند.

خلاصه این گوجا علی یک روز که گله اسب‌ها در کنار دریا ولو بودند، می‌بیند دو تا اسب دریایی از آب سر در می‌آورند و گله اسب‌ها به طرف آنها می‌روند. اسب‌های دریایی با دو تا مادیان جفت‌گیری می‌کنند و به دریا برمی‌گردند. سه ماهی نمی‌گذرد که مادیان‌ها می‌زایند. کره‌ها که یکی به رنگ خاکستری روشن و آن یکی سیاه تیره مثل قیر بود، بعد از سه ماه به اندازه کره یکساله پُپل و چابک می‌شوند. یک روز یک مهمان کله‌گنده‌ای، که از خان‌های مهم بوده، برای حسن خان می‌رسد. حسن خان دو سه روزی از او پذیرایی و احترامات و محبت فراوان می‌کند. شب آخر مهمان می‌گوید حسن خان اسب‌های سر طویله تو معروف است، شنیده‌ام جنس‌های اصیلی داری. می‌خواهم یکی دو تا از آن اصل و نسب‌دارهای سالم و فربه را ازت بگیرم و به ملک خودم برای اصلاح نژاد ببرم. حسن خان گوجا علی را صدا می‌زند و می‌گوید فردا صبح مال‌ها را به صحرا ببر. در بهار بند باشند تا ما بیاییم دو تا از آن اسب‌های مرغوب برای خان سوا کنیم.

فردا صبح گوجا علی آن دو تا کره‌های دریایی را می‌گذارد و بقیه را می‌فرستد به صحرا. وقتی مهمان حسن خان می‌آید و آنها را می‌بیند، برایش ناگوار می‌آید. رو به حسن خان کرده می‌گوید: حسن خان از این اسب جغله‌ها همه جا فراوان است! به من گفته بودند تو مال‌های مخصوصی داری! حسن خان تا بناگوشش سرخ شده به گوجا علی می‌گوید: مگر من به تو نگفتم اسب‌ها را به صحرا نفرست؟ گوجا علی می‌گوید، من خودم ایلخچی کارکشته هستم. فکر کردم مهمان شما لایق همین کره‌ها است؛ آنها را نگه داشتم و بقیه را نخواستم از چرا باز بمانند! حسن خان از این

جواب و بی ادبی گوجاعلی بیشتر عصبانی شده به نوکرها دستور می دهد میرغضب را صدا کنند و یک جفت چشم های گوجاعلی را درآورند!  
گوجاعلی کور می گوید: حسن خان، من یک عمر به تو خدمت کردم و در خانه ات پیر و از کار افتاده شدم. حالا باید پاداشم این باشد؟! پس حالا که می روم همان دو تا اسب جغله را به خودم بده می برم...

گوجاعلی با چشم های از کاسه درآمده و یک جفت کره اسب از قلعه حسن خان به حال زار خارج شده به خانه خودش می رسد و پسرش را صدا می زند. روشن (که از این به بعد اسمش کوراوغلی یعنی کورزاده می شود) از دیدار وضع پدر به تعجب و گریه درآمده ماجرا را سؤال می کند. گوجاعلی می گوید اوغول (یعنی پسر) اینجا دیگر جای ماندن ما نیست. یابوهمان را بکش بیرون. این کره ها را هم یدک بگیریم و بیفت جلو برویم!

می روند و می روند، شب به کنار یک رودخانه باصفایی می رسند و پیاده می شوند که بخوابند. پسرش می گوید بابا همین جا منزل کنیم. گوجاعلی می گوید نه اینجا یک منزلی قلعه حسن خان است و نوکرها می توانند سر ما بریزند؛ برویم. شب بعد که خیلی دور شده بودند و خسته، باز از اسبها پایین آمده نان و پیازشان را می خورند و می خوابند. از پسرش می پرسد: اینجا چه جور جایی است؟ می گوید کنار جاده ای و چشمه و علفزاری دارد، برای ماندن خوب است. گوجاعلی می گوید نه جانم به درد نمی خورد. کاروانها از اینجا رد می شوند و ممکن است اسباب زحمت ما بشوند؛ برویم. می روند و می روند، تا به کوه و کمر می خورند. به جاهای بلند و سخت و پرتگاه، دور از آب و آبادی و آدمیزاد می رسند. گوجاعلی می پرسد چه جور جایی است؟ پسرش شرح می دهد. می گوید بیا پایین اینجا به درد ما می خورد. برو یک اتاقک برای خودمان یک طویله هم برای اسبها بساز.

کوراوغلی که پسر حرف شنو و زرنگ و چابکی بود، فوری سنگ و چوبها را جور می کند و خانه ای برای خودش و لانه ای برای اسبها می سازد و اسبها را می بندد. پدرش خیلی سفارش می کند، طویله اسبها را دقت کند از سقف نه باران و آب چکه کند و نه آفتاب به تن اسبها بیفتد. کوراوغلی می رود یک لا پوشال و کاهگل روی بام اضافه می کند.

پدر و پسر همانجا دور از حسن خان و از مسافرین و قافله ها سرگردنه ی سر به فلک

کشیده دوتایی منزل می‌کنند.

کره‌ها یواش یواش بزرگ می‌شوند. یک روز که گوجاعلی دست به سر و یال و پهلوهای آنها می‌کشید، می‌بیند به اندازه یک جا فندقی روی کپل اسب خاکستری گود شده است. به پسرش می‌گوید اوغول برو بین از کجا توک سوزن آفتاب تو می‌آید آن را ببند.

با این مواظبت‌ها کره‌ها به سال دوم نرسیده، اسب می‌شوند. یک روز به پسرش می‌گوید باید یواش یواش به اینها دهنه بزیم و قبلاً سُنقر کنیم (یعنی آماده به کار و آزمایش کنیم). ببرشان در یک زمین آب‌افتاده‌ی گلی گردش‌شان بده. وقتی کوراوغلی کره‌ها را برمی‌گرداند، گوجاعلی کورمال کورمال به همه جای آنها و زیر شکم و ساق پاها و سُم‌ها دست مالیده می‌بیند حتی به قدر یک پشت ناخن هم گل به سُم قیرآت (بخوانید گیرآت، یعنی اسب قیررنگ) نچسبیده، ولی یک ریزه گل به پای راست دورآت پریده است.

فردای آن روز می‌گوید: اسب‌ها را بیرون آورده دهانه بز و در یک تیغستان پرتیغ بلند، آنها را قدم بران. کوراوغلی به دستور بابا عمل می‌کند. عصری گوجاعلی باز دقیقاً آنها را معاینه کرده می‌بیند قیرآت کوچک‌ترین خراشی نه زیر شکم نه دست‌ها و نه به پاهایش وجود ندارد و چندین ساعت توی تیغ‌های خنجری بلند دویده خراش برنداشته است.

روز سوم به پسرش می‌گوید: امروز نوبه به نوبه قیرآت و دورآت را دهانه و زین زده می‌بری در یک دامنه سنگلاخ پرشیب که سنگ‌ها مثل آینه صیقلی و تیز باشند تاخت می‌کنی و برمی‌گردانی. هر دو اسب مثل قرقی از دامنه بالا می‌روند و مثل قوش که سر خرگوش خود را می‌اندازد از آن سنگستان سرازیر شده مثل میخ جلوی گوجاعلی می‌ایستند. گوجاعلی می‌بیند سم دورآت به اندازه نوک کاه پریدگی برداشته اما قیرآت انگار نه انگار!

می‌گوید اوغول از این بهتر نمی‌شود. قدر این قیرآت را بدان. او اسم و آوازه تو را به همه جا خواهد رساند. دورآت هم مرا ناامید کرد.

زمستان و بهار می‌گذرد، پدر و پسر خانه و طویله را قدری وسیع‌تر و محکم‌تر می‌کنند. اسب‌ها هم هر یک مثل نهنگ سینه پهن و دست و پا بلند با کپل‌های برجسته و گردن‌های کشیده و چشم‌های درشت و درخشان می‌شوند.

یک روز گوجاعلی می گوید: اوغول حالا موقع آن شده برویم حساب مان را با حسن خان تصفیه کنیم. قیرآت مال تو دورات مال من.

کوراوغلی اسبها را زین و برگ می کند. شمشیر مصری می بندد، سپر آویزان می کند. شمشیر برمی دارد و راه می افتد به ده و قلعه حسن خان می رسند. کوراوغلی پشت دیوار قلعه کشیک می ایستد و گوجاعلی دم در قلعه حسن خان را صدا می زند. حسن خان وقتی گوجاعلی کور را روی یک اسب بلند بالای گردن کلفت سینه پهن پافراخ گوش تیز چشم درخشان می بیند، هاج و واج می شود! گوجاعلی می گوید حسن خان من همان ایلخچی هستم که خودم را در خدمت پیر کردم و آخر سر چشم هایم را مزد دست کف دستم گذاشتی. این هم یکی از آن کره ها است که گفتی جغله است و برای خان خوب نیست. حالا آدمم انتقامم را بگیرم. نامردی اگر هر چه از دست برمی آید، نکنی! حسن خان مثل پلنگ خشمگین از جا پریده شمشیرش را از غلاف در می آورد... که یک مرتبه کوراوغلی از سوک دیوار خود را به روی او می اندازد و با یک ضربه شمشیر مصری سر حسن خان را به زمین می غلتاند! ...

سر اسبها را برمی گردانند و رو به گردنه خودشان می گذارند. اما گرد و غبار و سر و صدای حمله و کشته شدن حسن خان بلافاصله در قلعه و در ده می پیچد. چند دقیقه نگذشته یک دسته از نوکرهای آماده به خدمت حسن خان، سواره و مسلح به تعقیب قاتلین راه می افتند. کوراوغلی سر اسب را برگردانده می گوید: بابا یک دسته قشون به تاخت دارد می آید؛ الان است که به ما برسند. گوجاعلی می گوید سر اسبها را به یک زمین لکش آب لجن زار بگردان. کوراوغلی همین کار را می کند. سوارنوکرها می رسند ولی اسبهاشان تو گل گیر می کنند...

پشت سر دسته اول، دسته دوم سوار بر اسبهای قزل و دسته سوم سوار بر اسبهای سیاه با نیزه و تیر و کمان راه می افتند.

کوراوغلی یک ساعتی از دسته اول خلاص نشده، می بیند یک دسته سوار بر اسبهای قزل به دنبالشان می رسند. می گوید بابا رسیدند که رسیدند. گوجاعلی می گوید بزن به تیغستان تیغ بلند! سوارهای قزل هم به این طرف می تازند ولی تیغها شکم و دست و پای اسبهایشان را خونین و مالین کرده، عقب می افتند و مجبور به برگشت می شوند ...

دسته سوم که خیلی قلچماق و مسلح بودند، وقتی پیدا می‌شوند، کوراغلی می‌بیند کار دارد تمام می‌شود. به پدر پیر کور گزارش می‌دهد. گوجاعلی می‌گوید زودباش راه کمره‌ی صخره‌دار سربالای سنگ‌صاف را بگیر. قیرآت و دورات مثل قرقی از صخره‌ها بالا می‌روند. ولی اسب سیاه‌های قشون حسن خان لنگ می‌شوند... و بالاخره گوجاعلی و کوراوغلی فاتح و خوشحال با قیرآت و دورات به سر منزل و سرطویه‌شان که بالای کوهستان پرچین و پرتگاه به نام «چنلی بئل» شده است می‌رسند!

\* \* \*

### به اسلامبول رفتن کوراوغلی

حکایت اول اینجا ختم می‌شود و دیگر صحبتی از گوجاعلی نیست... کوراوغلی جوان رعنايي می‌شود. یواش یواش سروسامانی به خانه و لانه‌شان می‌دهد. عده‌ای جوان جاهل‌ها، کوچک ابدال آنها می‌شوند (در کتاب آنها را دلی‌لر یعنی دلی‌ها می‌گویند. دلی هم یعنی دیوانه. قاعدتاً نوجه پهلوان‌ها و چاقوکش‌هایی را که دور و بر یک باباشملی یا یاغی جمع می‌شدند، دیوانه می‌گفته‌اند). کوراوغلی شنیده بود صاحب‌اختیار اسلامبول (در کتاب می‌گوید: خودگار یعنی خداوندگار که همان ارباب و حاکم است) یک دختر خیلی قشنگی دارد که اسمش نگارخانم است و عاشق آن می‌شود. نوجه‌ها از این ماجرا خبردار شده بودند. یک روز می‌گویند کوراوغلی اجازه بده برویم دختر سلطان اسلامبول را بدزدیم برایت بیاوریم؛ بالاخره یا موفق می‌شویم یا اسیر و کشته. کوراوغلی زیر آواز زده می‌گوید: نه؛ پهلوان وقتی می‌خواهد خواستگاری برود، باید تک برود! قیرآت را می‌گوید زین کنند، شمشیر مصری را به کمر بسته، گرز و سپر و تشکیلات آویزان می‌کند و تک و تنها به راه می‌افتد؛ می‌رود و می‌رود تا وارد خاک عثمانی می‌شود. به طرف اسلامبول می‌راند. بعد از چند شبانه‌روز راه، به پشت دروازه اسلامبول رسیده، شب به در خانه‌ی یک آسیابان می‌زند و می‌گوید: مهمان نمی‌خواهید؟ امشب مرا اینجا راه می‌دهید؟ آسیابان پیر می‌گوید: قدمت سر چشم! قیرآت را کوراوغلی پای آخور می‌بندد و می‌آید توی اتاق آسیابان، یک گوشه‌ای می‌افتد. زن آسیابان نان و قاطوقی جلویش می‌گذارد. وقتی سرو صورت می‌شوید، و



سیر می‌شود، آسیابان می‌گوید: مهمان بگو ببینم از کجا می‌آیی، کجایی هستی، به کجا می‌روی، چه می‌خواهی؟

کوراوغلی (این قسمت‌ها تمام با آواز و شعر است) می‌گوید:

من کوراوغلی‌ام؛

از چنلی‌بئل هستم؛

آمده‌ام نگارخانم دختر سلطان اسلامبول را بگیرم! ...

آسیابان و زن آسیابان دهن‌شان باز می‌ماند! می‌گویند تو یک جوان بی‌سروپا و دختر خودگار اسلامبول! می‌گوید باشد! می‌خواهم و می‌گیرم! شماها فقط کمکی که می‌توانید به من بکنید. نشانی او را به من بدهید.

زن آسیابان می‌گوید: آخر جوان، سلطان اسلامبول قشون دارد. دخترش را که به هر کس نمی‌دهد. به علاوه اگر ما جای او را به تو نشان دهیم، این خانه خشتی را سرمان خراب خواهد کرد و ما را از این دیار بیرون می‌کنند! ما فقط می‌توانیم به تو بگوییم نگارخانم با چهل تا دختر باریک‌بلند به‌دورک، روز جمعه به باغ گلستان (گوللی باغ) گردش می‌رود. باقی‌اش را تو خودت می‌دانی!

کوراوغلی صبح زود صبحانه خورده نخورده، قیرآت را زین و برگ می‌کند و به‌طرف شهر راه می‌افتد و سمت باغ گلستان را از آنها نشانه می‌گیرد.

به‌در باغی می‌رسد و باغبانی را می‌بیند. می‌پرسد بابا باغبان، باغ گلستان کجا است؟

- باغ گلستان را می‌خواهی چه کنی؟ خیال کن همین جا است!

- شنیدم نگارخانم دختر خودگار امروز جمعه با چهل تا دختر باریک‌بلند به

دورک برای گردش اینجا می‌آیند. من او را می‌خواهم.

باغبان نگاهی به قد و هیکل این جوان کوهستانی دهاتی انداخته، خنده‌اش می‌گیرد. اما از بلندقامتی و چهارشانگی و جسارت و چهره او، با آن اسب خوش اندام یال و کوپال‌دار سیاه‌رنگ، خوشش می‌آید و دلش می‌خواهد خدمتی بکند. می‌گوید همین جا باغ گلستان است و همین امروز دختر سلطان می‌آید. اسب را یک گوشه‌ای ببند و خودت کسی نفهمیده و ندانسته، برو در باغ به انتظار نگارخانم مخفی شو. اما اگر بفهمند من تو را اینجا راه داده‌ام سر به تنم نخواهند گذاشت!

کوراوغلی قیرآت را پشت دیوار می‌بندد و خودش در لای درختی کمین نگارخانم را می‌کشد. چند دقیقه‌ای نگذشته می‌بیند آنکه می‌خواست آمد! با لباس‌های رنگارنگ

و زر و زیور! در میان خیل دختران جوان و ظریف!  
جلو می‌رود و سلام می‌کند. نگار خانم پشت چشمی نازک کرده با بی‌اعتنایی رد  
می‌شود.  
کوراوغلی خیلی عصبانی می‌شود، فی‌الفور سازش را به دست گرفته شعری  
می‌خواند:

سلام دادم سلامم را نمی‌گیرد  
بینم، سلامم گردنت را بزند!  
عاشقم، پول و سگه ندارم  
پول ندارم، اما تو را می‌گیرم!

\* \* \*

خزینه ندارم، دهانش را باز کنم  
دولت ندارم، به پایت بریزم  
چاره اینست: بگیرم و در بروم  
در چنلی بئل بیندازم!

\* \* \*

تو برف کدام کوه‌ها هستی؟  
میوه کدام باغ‌ها هستی؟  
نگار! یار کوراوغلی هستی!  
همه عالم می‌دانند مال منی!

\* \* \*

نگار قهقهه خنده را سر می‌دهد! می‌گوید: تو لاتِ پشتِ کوهی، می‌خواهی دخترِ  
سلطان اسلامبول را بگیری؟!  
گیرم هم که بی‌پول و بی‌مایه مرا گرفتی و خواستی ببری، با قشون عثمانی چه  
می‌کنی؟ بعد کجا می‌بری؟ کوراوغلی با شعر و آواز جواب داد:  
ای چشم شهلا نگار، تو را  
من به چنلی بئل می‌برم،

به ترکِ قیرآت می کشم،  
می گیرم مثل باد می برم

\* \* \*

نه به خودگار اعتنا دارم، نه به خانها  
به قشون امان نمی دهم  
به وسط میدان جنگ خون قرمز رنگ را  
تبدیل به سیل می کنم، می برم!  
قیرآت، از سر کوههای بلند مثل باد می رود  
یک ماهه راه را یک روزه می بُرد  
مثل تیهو پرورانده ام او را  
قیرآت باید این کار را بکند!

\* \* \*

نگار خانم از خنده ی مسخره روده بر شده، می گوید: بینم این اسبات که آنقدر  
تعریفش را می کنی کجا است؟  
- بیا برویم نشانت بدهم.

با نگار می روند بیرون باغ پهلوی اسب. نگار می بیند یک اسب هیکل دار عالی با  
همه جور تجهیزات جنگی. کوراوغلی با یک جست به گرده قیرآت می پرد و با یک  
دست چنگ انداخته نگار را از زمین بلند می کند و جلوییش گذاشته می گوید: این  
جوری تو را می برم!

قیرآت از جا می کند و کوراوغلی را با شکارش از شهر اسلامبول به بیرون می رساند!  
تا چهل دختر خبر به خودگار برسانند. قیرآت چند فرسخ دور شده است. مع ذلک  
به امر خودگار، قشون راه می افتد و خودشان را به نزدیکی آنها می رسانند.

نگار می بیند الان است که کوراوغلی و او را با خاک و خون یکسان کنند.  
می گوید جوان، اگر مرا بلند نکرده بودی بهتر بود. اما حالا که اینطور شده است،  
قشون پدرم ما را تکه تکه خواهد کرد. تندباش تندتر کن در برویم!

کوراوغلی می گوید: به! من اینجوری تو را به چنلی بئل نمی برم! جاهل ها خواهند  
گفت کوراوغلی رفت دختر خودگار را فرار داد و دررفت و آمد. من باید جنگ کنم،

کشتار کنم، خون بریزم. صاحب منصب بکشم... آن وقت تو را بیرم...  
شمشیر مصری را بیرون کشیده یک‌تنه با یک دست نگار را نگاه می‌داشت و با  
دست دیگر دست می‌برید، سر به زمین می‌انداخت، و کشتار می‌کرد!  
نگار هم می‌ترسید و گریه می‌کرد!

از آن طرف نوچه‌های کوراوغلی پیش خود گفته بودند: سرکرده‌ی ما تنها رفت و  
ممکن است قشون عثمانی او را بکشد و ما بی‌سرپرست بشویم. پس راه بیفتیم. در همین  
دمادم گرمای کارزار که کوراوغلی خون می‌ریخت و نگار اشک می‌ریخت، صدای  
نعره دلی لر به گوشش رسید! به‌نگار دل‌داری داده گفت: نترس که بچه‌ها آمدند!  
قشون عثمانی میان کوراوغلی و نوچه‌های کوراوغلی گیر کرده کشته‌ها دادند و  
شکست خوردند و فرار کردند. کوراوغلی با نگارخانم به جلو، دلی لر به عقب به  
چنلی‌بئل رسیدند.

نگار خانم دید یک کوه بلند پیچ‌درپیچ شکارگاه لاله‌زاری است که هم ترسناک  
است و هم باصفا. گفت چنلی‌بئل اینجا است؟ کوراوغلی ساز و آواز سر داده گفت:

کوه پر صخره و پرتگاه بلند،

نگار چنلی‌بئل همین است همین جا!

جایی که با پهلوان‌ها جنگ باز می‌کنم،

بَزیرگان‌ها را (تاجر‌ها را) به اینجا می‌کشم، اُختشان می‌کنم!

قافله‌ها را خالی می‌کنم،

پاشاها را چشم در می‌آورم،

نگار، چنلی‌بئل همین جا است، همین جا!

پاشاها خواب‌شان نمی‌برد،

جوانمرد‌ها نمی‌توانند تسخیر کنند،

قصرنشین‌ها خواب‌شان نمی‌برد،

هیچ کس نمی‌تواند پا بگذارد،

به شکارگاه کوراوغلی،

نگار، چنلی‌بئل همین جا است، همین جا! ...

\* \* \*

حکایت دوم ختم می‌شود.

پرده سوم زدن یک قافله و مالک یک «عاشق» شدن است. «عاشق»، آوازه‌خوان‌های شاعر را می‌گویند که در دستگاه اعیان‌ها بودند، یا مثل درویش‌ها و مداح‌ها دوره‌گردی می‌کنند.

\* \* \*

پرده چهارم که ما هنوز تمام نکرده‌ایم، سفر «عاشق جنون» به ترکمنستان به منظور دزدیدن یک «یوسف کیمی گوزل، رستم کیمی ایت اوغلان» (یک پسر پهلوان صفت مثل رستم و خوش چهره مثل یوسف) برای اولادی نگار خانم و کوراوغلی است. چون خیلی از بی‌اولادی غصه‌دار شده بودند!

\* \* \*

البته انتخاب کتاب کوراوغلی برای ترکی خواندن ما، مثل خانه‌ماندن بی‌بی از بی‌چادری است. چون در زندان کتابی غیر از کوراوغلی و حیدربابا گیرمان نیامد. اما از این جهت کوراوغلی خواندنی بود که نشان می‌دهد روحیه و خصال و شغل ترک‌ها چه بوده و چگونه آدم‌کشی و راهزنی و غارت و خونریزی برای‌شان افتخار حساب می‌شده است. تمام ادبیات و قصه‌های ایران را ورق بزنی، نظیر این چپاولگری و آدم‌کشی در آن دیده نمی‌شود!

\* \* \*

ساعت نزدیک ۱۰ است. از سر شب به این طرف، باران یک‌سره‌ای می‌بارد و همه در اتاق و راهرو و ایوان حبس شده‌اند. رحمت است و برکت! اما خدا به بندگانش رحم کند و سیلی نیاید که باز خانه‌ها را خراب کند! دیگر می‌روم دندان مسواک کنم و بخوابم.

خداحافظ شما.

قربان بلورجان

شنبه ۱۳۴۲/۲/۲۱

هشت نفر تازه آوردند و هفت دانشجو آزاد شدند

پس پریشب هشت نفر تازه را که یک هفته قبل بازداشت شده بودند، از قزل‌قلعه

به اینجا آوردند. همه از جوانان جبهه‌ای بودند و اتهام‌شان فعالیت‌های اخیر و پخش اعلامیه‌های تند و تیز بوده است. جای ما که می‌رفت گشاد و راحت شود، مجدداً تنگ شد. ولی تنوع و تازگی در زندان پیدا شد. مخصوصاً یکی از آنها که قهرمان سبک‌وزن و ورزشکار خوش هیکل بلندقامتی است؛ یعنی تاجیک، صبح‌ها و عصرها ورزش دسته‌جمعی راه انداخته است، و مهندس صباغیان اطلاعاتی از خارج به ما داد. در عوض این هشت نفر تازه، امروز ۷ نفر از دانشجویان آزاد شدند و امید می‌رود باز هم آزادی ادامه داشته باشد. حتی وعده‌های مکرر آزادی نزدیک همگی می‌رسد. ولی در زندان باید نسبت به این قبیل خبرها تا تحقق کامل پیدا نکرده و آدم به خانه‌اش نرسیده است، گوش کر داشت.

### دوشنبه ۱۳۴۲/۲/۲۳

#### وای به حال ما اگر دنیای فریبده کمال مطلوب و آرزویمان باشد

امروز روز گرفته‌ای بود: هوا گرفته و سرد و محزون بود، اوقات بچه‌ها و خود ماها گرفته بود. چون امیدوار بودند به دنبال ۷ نفر آزادشدگان شنبه، امروز هم به همان اندازه خبرکنند و آزاد شوند. ولی از آزادی که خبری نشد هیچ، دو نفر از شورایی‌ها را به بازپرسی دادرسی ارتش بردند! غیر از هوا و روحیه‌ی جوان‌ها، جا و مکان‌مان هم گرفته بود و در تنگی افتادیم. چون برای د.د.ت پاشیدن آمدند و ما ناچار شدیم رختخواب‌ها و فرش‌ها را جمع کرده در ایوان روی هم بریزیم و نتوانیم دست به کار و درس و چیزی بزنیم. بعضی‌ها از دیر شدن حمام نیز ناراحت بودند. چون در حمام از ده روز قبل مشغول تعمیرات کلی شده‌اند. روز شنبه وعده دادند دسته‌دسته ما را با اتوبوس شهربانی همراه پاسبان‌ها به زندان موقت شهربانی ببرند و از دوش‌های آنجا استفاده کنیم و برگردیم. ولی این اقدام و وعده هم مثل خیلی وظایف و وعده‌ها، نکول شد. بالاخره با همت سروان جنانی، رئیس بند، قرار شد تک‌تک به بیمارستان روانی زندان که یک حمام آپارتمانی دارد، برویم و به نوبت حمام بگیریم. به این ترتیب هفت نفر امروز حمام رفتند. من روز چهارشنبه گذشته از دوش حیاط (یادگار حسینی)، علی‌رغم باد و سرما استفاده کرده دو دست لیف و صابون زده بودم. معذک امروز هم دیدم اگر از فرصت استفاده نکنم ممکن است به این زودی‌ها نه حمام درست شود و نه هوا گرم شود که بتوان از دوش حیاط استفاده کرد.

در ساختمان بیمارستان روانی که رفته بودم، و در اتاق افسر نگهبان انتظار نوبت‌ام را برای دوش می‌کشیدم، برای رفع بیکاری از استوار نگهبان یک مجله‌ای چیزی خواستم بخوانم.

مجله شهربانی کشور شماره فروردین [۱۳۴۲] را از کشوی میز در آورد و داد. دیدم غیر از خبرهای تشریفاتی و تملق‌آبانه‌ی همیشگی، یک داستان (البته ترجمه شده) هم دارد. عنوانش «دائم‌الخمیر» بود. به یاد داستان‌هایی که پیکوک<sup>۱</sup> می‌نوشت - نمی‌دانم باز هم می‌نویسد یا نه - مشغول خواندن آن شدم. اتفاقاً مثل داستان‌های پیکوک بود که همیشه به صورت وصفِ نفس است. یعنی نویسنده‌ی داستان مثل این است که شرح حال و حکایت خودش را می‌گوید. قصه‌ی دختری بود که پدر فقیر و خانه‌ی محقری داشت و عشق به هنرپیشه شدن پیدا می‌کند. در مدرسه رلهای اول را بازی می‌کند و تصادفاً مورد توجه دو جانبه‌ی یک مردی قرار می‌گیرد که استاد دانشگاه و صاحب تئاتر است و او را به تئاتر خود می‌برد. اما این مرد ظاهراً خیلی گیرا و جالب، قبلاً یک زن دارد که از دختر پنهان می‌کند و آقا مبتلای شدید به مشروب و ویسکی است... خلاصه آنکه دختره مثل هزاران دختر دیگر که مغرور به زیبایی خود و تعریف‌های مردم از یک طرف، و مفتون هیکل و زبان یک مرد و عشق‌های گرم‌کننده از طرف دیگر می‌شوند، کارش به بدبختی و پشیمانی و آوارگی از آن شهر، و اشک و... می‌شود.

فکر می‌کردم بنا به مثل مشهور که می‌گویند: لالایی بلد است و خوابش نمی‌برد، این ادبا و نویسندگان بزرگ قرن که در اجتماع می‌لولند و زبان حال اوضاع را بیان می‌کنند و آن وقت نه یک بار و ده بار، بلکه هزاران بار آثار و نتایج عشق‌بازی‌ها و هوس‌بازی‌ها را بیان می‌کنند، و آن وقت نه یک بار و ده بار، بلکه هزاران بار آثار و نتایج عشق‌بازی‌ها و هوس‌بازی‌ها را بیان می‌کنند و باز به همان کثافت‌کاری‌ها و فسادها برمی‌گردند! باز دست از صحبت شراب و آواز و معاشرت‌های عشق‌انگیز برنمی‌دارند! خدا لعنت کند پهلوی و آن کسانی که به تقلید فرنگی‌بازی و تجددمآبی، پرده‌ی عصمت و عفاف مسلمانی ملت ما را دریدند و می‌درند و این‌طور از راه آواز و عکس، یا به اسم هنر و غیره، شب و روز و در هر محفل و موردی زهرهای شهوت و فساد و رخوت و بی‌هدفی را در رگ و ریشه‌ی دخترها و پسرهای

۱. پیکوک، نام مستعار دختر بزرگ مؤلف فقید است (ب.ف.ب).

ما وارد می‌کنند! خطر شیطان خیلی شدید است! خدا، شماها و تمام زن و مرد خانواده و ملت ما را به لطف خودش حفظ کند!  
وای به حال ما اگر دنیای فریبنده و زندگی خیالی دو روزه‌ی دنیا، کمال مطلوب و آرزومان باشد و زندگی ابدی آخرت و آفریدگار صاحب عزت را فراموش کنیم!

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۲/۲۵

امروز ۲ نفر از اینجا، ۴ نفر از قزل قلعه و ۶ نفر از زندان موقت را آزاد کردند  
امروز دو نفر از دانشجویان را گفتند لباس بپوشند و اثاث جمع کنند (۴ نفر هم از قزل قلعه و ۶ نفر از زندان موقت آزاد کردند). مثل معمول شادی و کف‌زدن و آوازهای بچه‌ها بدرقه‌شان شد، گل به سرشان ریختند، ماچ و بوسه‌ی خداحافظی با همه انجام شد. دم در، نطق‌های کوتاه آرزوی پیروزی و میثاق مبارزه به عمل آمد. تا به حال بعد از اعتصاب غذا ۲۲ نفر از زندان قصر آزاد شده‌اند.  
علاوه بر اینها، پیروز برای آقای تولیت هم خبر خوشی به طور غیرمنتظره رسید: وزیر کشور برای ملاقاتش به زندان آمده بود و مژده داد در ظرف آن روز و فردا آزاد خواهد شد. ولی دیروز و امروز هنوز خبری نشده است؛ شاید فردا آزاد شود. در هر حال وضع او ظاهراً از وضع ماها بدتر به نظر می‌آید و ما خیلی غصه‌ی او را داشتیم که الحمدلله مثل این است که درست شده باشد. و او امیدوار است فردا برود، چون پسته‌ها و گزها و شیشه‌های شربت را امروز پخش کرد!

\* \* \*

وضع هوا و بارندگی امسال بهار، عجیب شده است! الآن که نزدیک ساعت ۹ شب است، بارانی که پیش از غروب شروع شده بود نم‌نم می‌آید!  
از آن وقتی که مامان برای من گیوه خریده و فرستاده است و قالبی به پایم رفته است، مرتب یک روز درمیان یا دو روز درمیان باران می‌آید. مهندس حق شناس دائماً به شوخی می‌گوید: بابا این گیوه‌ها را از پایت درآور. از وقتی که اینها را پوشیده‌ای، هم باران می‌بارد!

من یاد ندارم هیچ سال در اردیبهشت این‌طور هوا خنک و پرباران باشد. نمی‌دانم شماها چه می‌کنید؟ بخاری که لابد دیگر نیست. اما حتماً نم و هوای گرفته پکرتان می‌کند و دست و پا را می‌بندد. ان شاء الله که سقف‌ها عیب و چکه‌ای نکرده، ناودان‌ها



\* \* \*

### شرح مارگزیدگی دکتر آذر

امروز تو اتاق تولیت که رفته بودم، دکتر آذر شرح یک مارزدگی خودش را می داد و من تا به حال نمی دانستم این طور سخت است:

می گفت شبی که در باغ شاه آباد بود (با شماها یک دفعه بالای باغ دکتر آذر که نزدیک پل شاه آباد است، رفته بودیم) از منزل باجناقش، دکتر معاونی او را برای عیادت و معالجه دختر کوچک شان می خواهند. با خانم اش راه می افتند. باغ معاونی همان نزدیکی ها است ولی نمی توانند به آنجا برسند. از نهری می خواهد بپرد، می بیند مثل اینکه تیغی به قوزک پایش فرو رفت و سخت کشیده شد. خیلی تعجب می کند و خانم اش برای آن که در تاریکی بتواند خوب از نهر رد شوند، کبریت می زند. ماری را می بینند! لابد پا روی دمش گذاشته بوده است. احساس درد می کند و به خانه برمی گردند. می گفت تا باغ ۲۵ قدم بیشتر فاصله نبود و گفتم تیغ ژیلت بیاورند که محل دندان مار را باز کرده پرمنگنات دوپتاسیم بزنم تا زهر خنثی شود. اثر زهر و درد آن قدر شدت یافته بود که اولاً از پله های عمارت نتوانستم درست بالا بروم و بعد توانایی به دست گرفتن تیغ و شیشه دوا هم رفته بود! به زحمت توانستم نسخه دوایی بنویسم که بفرستند بگیرند. بیهوش افتادم با اتومبیل مرا به تجریش بردند و آنجا خوشبختانه دواخانه سرم ضد مار داشت و دکتر اهری را خبر کردند. سرم که زدند، قدری به حال آمدم. در صورتی که قبلاً مثل این بود که تمام پایم را دارند با چکش و تخماق می کوبند.

معذک باز درد زیاد بود و به خانه تهران برگشتیم. در ضمن راه مچ پایم را با بند محکم بستند که زهر خیلی بالا نرود. در تهران دکترهایی از دوستانش را خبر کردند. هر چه گشتند نتوانستند سرم ضد مارزدگی در دواخانه های تهران پیدا کنند و چون سرم قبلی کافی نبود، درد لحظه لحظه شدت می کرد و تحمل ناپذیر بود و مرگ را به چشم می دیدم. بند مچ پا را باز کرده بودم که خون جریان پیدا کند و گانگون نشود، اما همین عمل بلافاصله زهر را به بالا فرستاده بود. به طوری که به دکتر گفتم فکر زنده نگاه داشتن مرا نکن. آمپول مسکن بزن که درد نکشم. آمپولی زدند و

توانستم چند ساعتی بخوابم. صبح که پاشدم از مرگ نجات پیدا کرده بودم. اما پا تا بالا ورم کرده کبود شده و همین‌طور، منتهی نه به شدت دیشب، درد می‌کرد و تا یک هفته بعد توانستم به حال عادی برگردم.

\* \* \*

چراغ برق‌های دیواری مان که خودمان اضافه کردیم و پرنور است، یک مرتبه خاموش شد. حالا چراغ‌های ۲۵ شمعی سقفی می‌سوزد و درست نمی‌شود چیز نوشت. مسواک برمی‌دارم بروم دندان بشویم و برگردم بخوابم. در کیسه مسواک و خمیردندان قوطی کوچک صابون یادگار سیاه‌جان را نگاه داشته‌ام. اما خمیردندان کوچک بلورجان مدت‌ها است تمام شده، یک لوله هم که اینجا خریدم نزدیک به آخر است.

فردا امیدوارم عبدالعلی که ناهار می‌آورد، خبر سلامتی و حال و اوضاع شماها را بگیرم. امروز تلفن کرده پرسیده بودید، چیزی می‌خواهم یا نمی‌خواهم. از حال‌تان سؤال کردم، جواب آوردند، همگی خوب‌اند. ان‌شاءالله و الحمدلله. نگرانی و ناراحتی عمده من همین است و دعای هر شبم سلامتی بدنی و سلامتی اخلاقی و عقیدتی همه شماها می‌باشد.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا!»

**یکشنبه ۱۳۴۲/۲/۲۹**

**دکتر صدیقی و دکتر سنجابی را به قزل‌قلعه بردند  
و آقایان طالقانی و کنی را آوردند**

پنج‌شنبه گذشته تغییری در وضع و ترکیب‌مان پیش آمد؛ دکتر سنجابی و دکتر صدیقی را به قزل‌قلعه منتقل کردند. در عوض شب، آقای طالقانی و یک نفر دیگر به نام آقای کنی را از زندانی‌های قزل‌قلعه به اینجا آوردند. در صورتی که قبلاً به آنها گفته بودند اسباب‌هایتان را جمع کنید، آزاد می‌شوید!

بردن سنجابی و صدیقی به‌نظر می‌آمد برای این است که به‌اتفاق صالح در آنجا بشود مذاکراتی از طرف دولت با آنها شود.

آمدن آقای طالقانی باعث خوشحالی و گرمی مجلس ما شد.

آقای تولیت را هم هنوز آزاد نکرده‌اند. بعد از آمدن وزیر کشور، روز پنج‌شنبه رئیس‌دربار (بهبودی) به دیدن ایشان و تجدید وعده‌ی آزادی آمد؛ اما خبری نشد. خلاصه‌اش این است که از ایشان می‌خواهند آزاد که شد، نه تنها بد نگویید، بلکه عامل شاه در کوبیدن روحانیون و مردم بشود. و چون ایشان زیر بار نرفته است، نگاهش داشته‌اند.

شب، بعد از شام باز سروصدایی آمد و شلوغ شد. پنج‌نفر تازه از قزل‌قلعه بر جمعیت ما افزودند و جای مان تنگ شد.

سه‌شنبه ۱۳۴۲/۲/۳۱

### امروز ۹ دانشجو آزاد شدند و خیلی‌ها را ملاقات کردم

امروز برایم روز خوشی بود.

اولاً از جهت ملاقات. ثانیاً از جهت آزاد شدن ۹ نفر دیگر از دانشجویان. از شب قبل خبر کرده بودند که فردا باید با چینی‌فروشان به بازپرسی برویم. ولی همه حدس می‌زدند احضار برای بازپرسی نیست، بلکه برای ملاقات است. چینی‌فروشان را هم برای سروصورت دادن به پرونده و مقدمات آزادی می‌خواهند. البته یقین نبود و مختصر نگرانی داشتم که نکند باز دوز و کلک و دردسری در کار باشد. در هر حال چون می‌دانستم روزهای بازپرسی معطل‌شدن و وقت بیکاری زیاد دارد، مجله‌ی پژوهنده را که یک مجله‌ی فارسی‌نشریه‌ی آمریکایی‌ها است و یکی دوماه قبل برای شاکری دانشجوی پلی‌تکنیک آورده بودند، همراه بردم تا در ساعات انتظار بخوانم. به محض ورود به اتاق بازپرسی، سرهنگ مقدم، چینی‌فروشان را همراه خود به اتاق دیگری (سرهنگ عبیدی معاون دادستان) برد و سرهنگ بهزادی بعد از تعارفات و سلام علیک، گفت آقای مهندس مهدوی آمده بودند اینجا و برای اخویتان درخواست ملاقات داشتند؛ ما شما را زحمت دادیم اینجا تشریف بیاورید و عرض دیگری نداریم. یک ربع ساعتی نگذشته بود و تازه چای برایم آورده و خورده بودم که آقاداتش و مامان و آقای سادات فاطمی و محمدآقا و گلپرووران وارد اتاق شدند! با هر کدام خوش‌وبش و خوشحالی و تبادل احوال‌پرسی و اطلاعات به‌عمل آمده، آنها رفتند ولی مامان چندی ماند. سرهنگ بهزادی مجدداً دستور چای داد و یک ربع ساعتی با خانم‌زاده صحبت می‌کردیم که بدری خانم هم آمدند. علاوه بر شعیف دیدار خانم‌زاده، که تا عصر قیافه‌اش مثل اینکه مقابل چشمم بود،

خبرهای خوشی از بچه‌ها می‌داد که شیرین‌کام و شکرگزارم کرد. مخصوصاً اینکه گل‌سیاه دختر مرتب و مراقب نماز و کارهایش شده و همه‌ی بچه‌ها علاقه‌ی خاصی به نی‌لبک پیدا کرده و جود او شمع مجلس خانه ما است و به‌حمدالله همه سلامت‌اند و امتحانات شروع شده است. پیکوک هم داستان می‌نویسد و پول می‌گیرد. خیلی دلم می‌خواست می‌دیدم‌شان.

مامان از گرانی مخارج و صرفه‌جوئی‌ها و خودداری بچه‌ها از حقوق ماهیانه گفت؛ از با صفا شدن خانه صحبت کرد و از انتظار آزادی من... اما از این یکی هیچ میزان و حسابی در دست نیست. نه معلوم است که مثلاً تا یک ماه دیگر خارج شوم، و نه تا یکسال یا دو سال دیگر، یا بیشتر! ولی به احتمال ممکن، محاکمه‌ای قرار نیست. فعلاً در تصمیم قبلی راجع به آزادکردن دانشجویان، باقی هستند و تقریباً به آخرهایش رسیده‌اند. نوبت باید به کاسب‌ها و کارمندان برسد. در هر حال همان‌طور که به مامان گفتم، وظیفه‌ی همگی صبر و پایداری است و ناراحتی‌ها و خودداری‌ها که شماها می‌کشید، همکاری با من و مشارکت در این وظیفه‌ی ملی و دینی است و حتماً اثر دنیایی و اجر اُخروی دارد. خیلی میل دارم یادداشت‌های سرگذشتی را بنویسد و برایم بفرستید.

بدری خانم، خاله خانم را که به سنگینی گوش مبتلا شده‌اند، پیش دکتر برده بودید که باعث امتنان بیشتر و دعاگویی شد. یک جعبه هم مسقطی درست کرده بودند. مقداری از آن را به پاسبان‌های مراقب دادم و بقیه‌اش را به زندان آوردم، با رفقای هم اتاق خوردیم.

در اتاق بازپرسی (بعد از رفتن مامان و بدری خانم) به انتظار چینی‌فروشان و افسر مأمور نشسته بودم که دیدم آقای طالقانی را آورده‌اند. باعث تعجب شد. ایشان هم از فرصت و مساعدت افسران بازپرسی استفاده کرده خانم و پسرش را برای ملاقات خواست.

در مراجعت وقتی در استیشن بدون شیشه و اطراف بسته‌ی پلیس بودیم و صحبت کردیم، معلوم شد قرار است ایشان را فردا پیش رئیس سازمان امنیت (سرلشگر پاکروان) برای مذاکرات ببرند!

### ساعت‌های اسرارآمیز در طبیعت

مجله‌ی پژوهنده‌ی آمریکایی‌ها که یک شماره‌اش به‌ما رسیده است، مقالات متنوعی دارد. در بازپرسی‌های چند هفته قبل مقاله‌ی «کشف اسرار وراثت» را خوانده بودم که حسیبی و سحابی هم خوانده‌اند. این مرتبه‌ی مقاله دیگری از آن را به‌دست گرفتم که «ساعت‌های دقیق جاندار» عنوان آن بود (چون مجله در دستم نیست، شاید عبارت عنوان مقاله طور دیگر بود که درست یادم نیست؛ ساعت‌های اسرارآمیز در طبیعت (Saturday Evening Post)).

نویسنده اصلی، دانشمند محقق آمریکایی (فرانک ا. براون).

حالا خلاصه و توضیح مطلب را برای شما می‌نویسم که سری از طبیعت، و صنعی از خدا را بشناسید (اگر حوصله‌تان سر رفت و خسته شدید، تکه‌تکه بخوانید). می‌دانید حیوانات و حتی نباتات مثل ما آدم‌ها با طلوع و غروب آفتاب و با سرد و گرم شدن فصول زندگی می‌کنند. مثلاً سرشب که تاریک می‌شود، به‌خواب می‌روند و سر آفتاب یا از طلوع فجر بیدار می‌شوند و دنبال طعمه می‌روند. با سرمای زمستان از جنب و جوش‌شان کاسته می‌شود (بعضی از آنها اصلاً به‌خواب چند ماهه می‌روند) و با طراوت و برکت بهار به جفت‌گیری و تولید مثل می‌پردازند. خلاصه آنکه برنامه‌ای دارند که با گردش وضعی و انتقالی زمین به‌دور خورشید جور می‌آید. تا اینجا مطلب تازه و مهمی نبود که قدیمی‌ها نفهمیده باشند و یا توجیه آن مشکل باشد. همان‌طور که ما هم با روشن شدن و تاریک شدن هوا خواب از سرمان می‌رود یا به چشم‌مان می‌آید و گرمی و سردی فصول تأثیر در نشاط و حالات و حرکاتمان دارد. قاعدتاً حیوانات و گیاه‌ها هم باید در اثر تغییرات روشنایی و گرما تحریک شوند. اما در خود انسان حس می‌شود که علاوه بر تأثیر هوا (یعنی روشنایی و تاریکی و گرمی و سردی و سایر کیفیات آن) عادت هم بی‌تأثیر نیست. مثلاً در تابستان که بعدازظهر می‌خوابید، اگر یک روز آدم مهمانی باشد، یا کاری داشته باشد، در همان حوالی ساعت خواب هر روز، چرت‌اش می‌برد و اگر صبح‌ها به‌طور منظم نیم ساعت به آفتاب مانده برای نماز پا شود، هر روز بدون آنکه ساعت‌شمار یا کسی بیدارش کند، غالباً درست در همان ساعت از خواب بیدار می‌شود. همین‌طور است گرسنه شدن نزدیک ظهر - که در روزهای اول ماه رمضان خیلی محسوس است - و نمونه‌های دیگر.

مثل این است که یک ساعتی در داخل بدن آدم کار گذاشته باشند و آن ساعت در موقع معین ایجاد بیداری، چُرت یا اشتها و چیزهای دیگر بنماید. تا اینجا باز خیلی مطلب تازه و عجیبی نیست و چون به آن عادت کرده‌ایم و به‌علاوه دقت فوق‌العاده هم ندارد، اهمیتی نمی‌دهیم. اما:

حیواناتی هستند (از قبیل خرچنگ‌های ساحل دریا و صدف‌ها و مرغ‌های ماهی‌خوار) که زندگی و خوراک و امنیت‌شان بستگی به جزر و مد دریا دارد. لابد می‌دانید جزر و مد دریا چیست. در بندر پهلوی [بندر انزلی] و کنار دریای شمال نمی‌دانم نشان‌تان داده‌ام یا خیر، که آب دریا علاوه بر آنکه در اثر موج، دائماً جلو و عقب می‌رود- و این جلو و عقب رفتن برحسب شدت موج و باد از دو سه وجب تا ده بیست متر است- آن خطی هم که آب تا آنجا جلو می‌آید ثابت نیست و به تدریج یا رفته‌رفته پیش می‌آید یا پس می‌رود. به طوری که در شبانه‌روز یک مرتبه آب خیلی در خشکی پیش می‌آید و می‌گویند دریا در حال مدّ است (یعنی کشیده شده است) و یک مرتبه خیلی پس می‌رود و می‌گویند در حال جزر و جمع شدن است.

دریای خزر چون دریاچه بسته‌ای است، جزر و مدّ زیاد ندارد، و خیلی آب آن در ساحل بالا و پایین نمی‌رود. اما اقیانوس‌ها جزر و مدّشان گاهی از هفت هشت متر بیشتر بالا و پایین می‌شود. وقتی من در فرانسه در شهر نانت بودم، با آنکه آنجا به‌قدر تهران به کرج، تا اقیانوس اطلس فاصله دارد، اثر جزر و مدّ طوری بود که رودخانه لوآر گاهی اوقات مثل آنکه سیل آمده باشد، لب به لب می‌شد و گاهی اوقات آب از کف آن عبور می‌کرد.

جزر و مدّ دریا نتیجه‌ی جاذبه‌ی ماه می‌باشد؛ یعنی آب اقیانوس به آن طرفی که ماه نزدیک‌تر است، کشیده می‌شود و بالا می‌آید. در شب و روز چهارده ماه- که قرص ماه تمام است- جزر و مدّ، حداکثر شدت خود را دارد و در روزهای آخر ماه تقریباً صفر است.

به این ترتیب قسمتی از ساحل اقیانوس‌ها گاهی زیر آب قرار می‌گیرد و گاهی فقط خیس است و ماهی‌گیرها می‌توانند پیاده بروند و انواع مختلف سوسک‌های دریایی و کرم‌ها و صدف‌ها و سایر جانورها را که آب از روی‌شان رد شده است، ببینند و بگیرند. موقع جزر که می‌شود مرغ‌های ماهی‌خوار و خرچنگ‌های صدف‌خوار

و کرم خوار برنامه‌ی فعاليت و صيدشان شروع مي‌شود و بالعکس صدف‌ها و کرم‌ها بايد به لانه‌ی بروند يا در صدف‌شان را ببندند و فقط در موقع مدّ دريا که از شر شکارچي‌ها مصون‌اند به جنب و جوش بيايند.

نکته‌ای که توجه علمای طبيعي را جلب کرده، اين است که دیده‌اند مرغ‌های ماهی‌خوار با آنکه لانه و محل‌شان فرسخ‌ها با ساحل اقیانوس فاصله دارد، و اصلاً جزر و مدّ دريا را نمی‌بينند، درست در موقع مدّ دريا به خواب مي‌روند (اعم از آنکه روز باشد يا شب) و موقع جزر به پرواز درآمده به طرف ساحل مي‌رانند. و از آن خرچنگ‌های کرم‌خوار ساحل دريا را وقتي گرفته و در آزمایشگاهی که صد فرسخ با ساحل اقیانوس فاصله دارد آورده و در حال ثابتی نگاه داشته‌اند، دیده‌اند در همان موقعی که در وطن آنها آب عقب مي‌رود و هم‌نوع‌های آنها تغيير رنگ داده برای شکار طعمه به جنب و جوش مي‌افتند، اينها هم از خواب و از حالت رکود زیرآبی بيرون آمده تغيير رنگ مي‌دهند و اين طرف و آن طرف مي‌روند! ... و اين تغيير حالت‌شان به تدریج که روزبه‌روز ساعت شروع جزر برحسب طلوع و غروب ماه عوض مي‌شود، بدون آنکه نه هوای دريا را استشمام بکنند و نه روشنایی ماه بر آنها بتابد، و نه ساير شرايطی که در ساحل برقرار است، به روی آنها اثر داشته باشد! عیناً مثل آنکه ساعتی (يا بهتر از ساعت، یک تقویمی) در بدن آنها کار گزارده باشند که مطابق گردش خورشيد و ماه فرمان‌شان بدهد.

در مورد صدف‌هایی که وقتي دريا مد مي‌شود صدف‌شان شکاف برمي‌دارد و باز مي‌شود، همين تجربه را کرده‌اند و دیده‌اند آنها هم وقتي خیلی دور از ساحل و در وضع ثابتی از حرارت و نور و رطوبت در آزمایشگاه نگاهداری مي‌شوند، درست در موقع شروع مدّ وطن‌شان، صدف باز مي‌کنند و در موقع جزر صدف مي‌بندند و هم‌آهنگی دارند.

اين مشاهدات سال‌ها مسئله و معمایی برای حيوان‌شناسان بود و چون از حلّ آن عاجز ماندند، چهل پنجاه سالی اصلاً صرف نظر کردند.

اشکال مسئله در اين بود که اگر بگويم حرکات و حالات حيوانات در نتیجه‌ی تغيير و تأثیر روشنایی يا گرما يا خيسی و خشکی حاصل مي‌شود، چطور است که دور از محل و در شرايط ثابت آزمایشگاه باز تکرار مي‌شود و اگر بگويم روی عادت است، بايد وقتي خرچنگ ساحلی يا صدف را در آزمایشگاه دور از ساحل

می‌برند، هر روز در همان ساعت و دقیقه‌ای که روز مسافرت‌اش تغییر حال می‌داده است، این عمل را تکرار کند، در صورتی که می‌بینند به هم آهنگی هم‌نوع‌ها، و با جلو رفتن ساعت جزر و مد، آن هم عادت خود را جلو می‌اندازند.

یک تجربه‌ی دیگری در مورد زنبورعسل کرده‌اند و دیده‌اند زنبورعسل نیز مثل ساعت و ماشینی که کوک شده باشند، یا موشک‌هایی که برطبق برنامه‌ای تنظیم می‌شوند، کار می‌کند. زنبورهای یک کندو را که در ساحل شرقی آمریکا نگاهداری می‌شدند، عادت داده بودند هر روز یک بعدازظهر به یک محلی که در چند فرسخی کندو طرف مغرب است، و در آنجا خوراک شیرشکر برایشان می‌گذاشتند، بروند و بخورند و برگردند. این زنبورها را با کندوی‌شان به وسیله‌ی هواپیما به ساحل غربی آمریکا - که اقلاً ۳۰۰ فرسخ با ساحل شرقی فاصله دارد - می‌برند. در حالی که ساعت آنجا با ساعت ساحل شرقی آمریکا مثلاً ۴ ساعت اختلاف دارد. یعنی وقتی در ساحل شرقی ۱ بعدازظهر است آنجا ۳ ساعت به ظهر مانده است. مشاهده کرده‌اند که زنبورها هر روز ساعت ۹ صبح به یک طرفی پرواز می‌کنند. ولی آن طرف درست در مغرب نیست، بلکه به طرف شمال غربی است ولی به همان فاصله می‌روند و برمی‌گردند. به این ترتیب معلوم شد کار زنبورها برحسب ساعت و از روی وقت‌شناسی است و پروازشان با زاویه‌گیری دقیق از روی خورشید انجام می‌شود. در هر حال یک دستگاه زمان‌سنجی و وقت‌شناسی دقیقی در آنها وجود دارد که تبعیت از گرمی و سردی هوا و وضع تابش نور و غیره نمی‌نماید.

همین‌طور در مورد نباتات و درخت‌هایی که برگ آنها خواب و بیداری دارد، تحقیق کرده و دیده‌اند آنها نیز مجهز به دستگاه زمان‌سنجی هستند که نه تنها ساعات شبانه‌روز، بلکه روزهای ماه قمری و فصول شمسی را تعیین می‌کند. گفته‌اند لابد جاذبه‌ی ماه و تغییرات فشار هوا مؤثر است و برحسب کم و زیاد شدن فشار هوا قدرت جذب اکسیژن گیاه تنظیم می‌شود ولی دیده‌اند وقتی سیب‌زمینی را در ظرف سربسته محکمی حبس می‌کنند و فشار هوای خارج بی‌اثر می‌شود، سیب‌زمینی در آن محیط بسته تغییرات تا دو روز بعد فشار هوا را پیش‌بینی می‌نماید! مثل اینکه علم غیب دارد و از اداره‌ی هواشناسی ما هم داناتر است!

آدمیزاد هم از این خاصیت و قدرت طبیعی وقت‌شناسی بی‌بهره نیست؛ مثلاً مردم آمریکا که با هواپیما به اروپا می‌روند، تا چند روز میل به خواب و اشتهایشان با برنامه



ساعات آمریکا که شش هفت ساعت با اروپا اختلاف دارد، تطبیق می‌کند و به تدریج با وضع محل جدید خو می‌گیرند. اما میزان ترکیبات خون و ترشحات داخلی بدن، که اگر دقیقاً اندازه‌گیری شود، در اوقات شبانه‌روز تغییرات منظم دارد، ده پانزده روز طول می‌کشد تا مطابق زندگی اروپا درآید.

از همه‌ی این مشاهدات و تجربیات بالاخره به این نتیجه رسیده‌اند که:

نه اراده و اطلاع موجود جاندار تنظیم‌کننده‌ی این ساعت است، نه روشنایی و تاریکی روز و شب، نه گرمی و سردی هوا، نه فشار هوا و سایر عواملی که مستقیماً در دوران دم یا ترشحات غدد و اعصاب مؤثر است، بلکه امواج مغناطیسی زمین گرداننده و تنظیم‌کننده‌ی این ساعات مرموز نامرئی است! خاصیت مغناطیسی زمین همان است که عقربه‌ی قبله‌نما را همیشه به طرف شمال نگاه می‌دارد و در نقاط مختلف زمین و در ایام سال و ساعات شبانه‌روز تغییرات خیلی ضعیف ولی منظمی انجام می‌دهد. یعنی اگر یک عقربه‌ی خیلی بلند و دقیق داشته باشیم، دیده می‌شود که همیشه درست به یک سمت نمی‌ایستد بلکه در ساعات شبانه‌روز و سال مختصری به راست یا به چپ پس و پیش می‌شود و اگر عقربه را با دست تکان داده از جایش دور کنیم سرعت و شدتی که به جای خود برمی‌گردد، آنهم ثابت نیست و تغییر می‌کند.

این تغییرات فوق‌العاده ضعیف نیروی مغناطیسی، تابع وضع خورشید و ماه است. و بنابر این برحسب ساعات شبانه‌روز و فصول سال و روزهای ماه قمری تغییر می‌کند. یعنی هر ساعتی از هر روزی از ماه قمری و هر ماهی از سال شمسی برای خود یک حالت مغناطیسی مخصوص دارد.

علمای جانورشناسی تا این حد جلو آمده و فهمیده‌اند که زندگی نباتات و حیوانات و انسان تحت تأثیر امواج مغناطیسی تنظیم می‌شود. اما این دخالت و اثر امواج مغناطیسی چگونه است و چه عضوایی در بدن حیوان این مأموریت را انجام می‌دهند و چطور انجام می‌دهند، هنوز نفهمیده‌اند.

\* \* \*

مقاله خیلی مفصل‌تر و علمی‌تر از این بود که من برای شما نوشته‌ام، و ناراحتم که شاید حوصله‌تان را سر برده و خسته‌تان کرده باشم. مخصوصاً برای گل‌سیاه و بلورجان سنگین است. اما حتماً کم و بیش درک کرده‌اید و در دل‌تان یا به زبان‌تان

یک سبحان‌الله یا الله اکبر باید گفته باشید!

آنهایی که منکر خدا هستند، وقتی در مقابل دقت و عظمت رشد درخت‌ها و گل‌ها و کارهای عجیب و غریب حیوانات قرار می‌گیرند، می‌گویند: همان‌طور که مثلاً قوه جاذبه زمین سیب را به پایین می‌اندازد و حرارت آتش آب را به جوش می‌آورد، اثر گرما و سرما و روشنایی و فشار هوا و غیره هم ایجادکننده‌ی آثاری است که در گیاه‌ها و حیوان‌ها بروز می‌کند. اما در این مورد دیده می‌شود که نه تنها حیوانات (و حتی خود انسان) آن شعور و اختیار را ندارند که بدانند چه وقت به کجا بروند و چه چیز بخورند و آن را که خوردند چگونه هضم و جذب کنند، بلکه خورشید و ماه و باد و آب هم مستقیماً اثر روی برنامه زندگی موجودات زنده ندارند (و اگر این‌طور بود آن وقت با ابری شدن هوا یا سرد و گرم شدن‌هایی که غالباً اتفاق می‌افتد، اوضاع علف‌ها و درخت‌ها و حیوان‌ها به هم می‌خورد) بلکه یک عامل ظاهراً برکنار و بی‌اثری که هیچ محسوس نیست، ولی در همه جا هست و از هر چیزی عبور می‌کند (یعنی امواج مغناطیسی)، مأموریت پیدا کرده است که ناظم ساعت درونی موجودات زنده باشد! و این مأموریت را نه درخت و حیوان و انسان به آن داده‌اند و نه آب و هوا و غذا و گرما و غیره، که زندگی ما را تأمین می‌نمایند.

ناچار باید گفت آن کسی که بالای همه‌ی اینها و خالق و مدیر تمام ذرات دنیا است، آن را داده است: جل الخالق!

\* \* \*

جمعه ۱۳۴۲/۳/۳

از یک اتاق ۴ × ۶ متری، ۱۲ نفر زندگی می‌کنیم

عصر روز جمعه است. در اتاق تنها نشسته‌ام (چون بعد از آمدن طالقانی و خلوت شدن از جوانان دانشجو، ما جایمان را تغییر داده از دالان به اتاق وسط آمده‌ایم. و حالا با انتقال دادن زندانی‌های قزل‌قلعه و زندان موقت به اینجا، باز جمعیت‌مان زیاد شده و در این اتاق ۴×۶ متری که مطابق نصف اتاق نشیمن خانه خودمان است، ۱۲ نفر زندگی می‌کنیم و می‌خواهیم). الان صدایی از حیاط و فریادی از شرق شناس بلند شده گفت: بچه‌ها مژده! بعد از آن دکتر شیانی (عباس شیانی، نهضت آزادی ایران) دوان‌دوان وارد اتاق شده طرف اسباب و اثاث‌اش رفت. مثل اینکه خبر مرخصی آمده باشد. پرسیدم چه خبر است؟ گفت... بستنی آورده‌اند...

امروز چون جمعه است. دم به دم نعمت می‌رسید: از گیللاس و کمپوت گیللاس که سخت زده شده‌ایم. ظهری یک سبد نایلونی پر از خیار، کنار سفره بود و کسی به آن نگاه نمی‌کرد. مختصری توت‌های حیاط را تکان داده برای هر اتاقی یک سینی فرستادند. هنوز از آن فارغ نشده، یک قابلمه بزرگ برای شیبانی از خانه‌شان توت بسیار عالی آوردند که جای شماها را خالی کردیم. می‌خواستم بروم دستم را بشویم، یکی از مسئولین روز، طشتی پر از باقالا پخته‌ی پوست‌کنده آورد. باقالاها درشت و خرکی بود. اما بسیار مغزپخت و نرم و مطبوع با یک پاکت گلپر. مادر سگاکی فرستاده بود...

حالا هم صدای تاجیکی که فرمان حرکات ورزش را می‌دهد، و ده پانزده نفری دور حوض نرمش انجام می‌دهند، بلند است و یقیناً زمین والیبال خلوت شده است. بنابراین می‌روم والیبال بکنم ...

#### شنبه ۱۳۴۲/۳/۴

**رحیم آقا عطایی و مهندس سحابی و ده نفر دیگر از جوانان نهضت را گرفته‌اند**  
امروز روز پرتلاطم و بیا و برو فراوان بود. علاوه بر اینکه چندی است قیافه اجتماع‌مان عوض شده، و اشخاص تازه‌ای را به‌جای دانشجویان آزاد شده از قزل‌قلعه و از زندان موقت آورده‌اند، امروز هم تازه می‌خواستیم به‌خواب بعدازظهر برویم که ۵ نفر از قزل‌قلعه‌ای‌ها را آوردند. در عوض آقای طالقانی را در همان موقع برای آزادی بیرون برده بودند. شب هم دو جوان بازاری به‌نام برادران ابراهیمی را - که هفته‌ی قبل درحین پخش اعلامیه آیت‌الله خمینی دستگیر کرده بودند - مرخص نمودند. از همه مهم‌تر آن که شنیدیم (احتمالاً شماها هم بی‌اطلاع نیستید) که رحیم آقا عطایی و مهندس سحابی و ده نفر دیگر از جوانان نهضت آزادی را با دستگاه پلی‌کپی گرفته‌اند و همه الان در زندان موقت‌اند، و روحیه خوبی دارند.

صبح دکتر سحابی را به بازپرسی بردند و مذاکرات و ملاقاتی شد. چینی‌فروشان را که قرار بود ترتیب آزادی‌اش داده شود، صبح خواستند. ولی باز با کمال پررویی گفته بودند: استعفانامه از جبهه و تفرّنامه بدهد تا آزاد شود. او هم با کمال شهامت به‌روی آنها خندیده و برگشته بود!

رفتن آقای طالقانی از این جهت که آزادی و خلاصی ایشان بود و امیدواری می‌داد، باعث خوشحالی شد. اما از جهت اینکه وجودش در اینجا مورد احترام و

محبت تقریباً همگی بود و برنامه‌ای می‌خواستیم برای شب‌های محرم تنظیم کنیم و از دست‌مان رفت، باعث تأسف شد. صفِ جماعت امشب خیلی مفصل بود (بیست و پنج شش نفر) و می‌توانستیم مجالس خوبی برای محرم تشکیل بدهیم.

### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۳/۷

#### چینی‌فروشان شرافتمندانه و شادانه، بالاخره آزاد شد

چینی‌فروشان بالاخره امروز آزاد شد! نمی‌دانم چهار یا پنج مرتبه از پیش از عید به این طرف او را بردند، صحنه‌سازی‌ها و تحریک‌هایی از طریق پدر و مادر و خانم و بچه‌هایش کردند که تنفرنامه یا لااقل استعفانامه از جبهه ملی از او بگیرند. حتی یک هفته قبل هم که دادستان گفته بود کارت تمام است و دستور دادم پرونده‌ات را ببندند، باز وقتی از بند بیرون بردند، دو تا افسر سازمان امنیت دوره‌اش کرده استعفانامه خواستند. چینی‌فروشان مرد و مردانه در برابر تمام این تطمیع و تهدیدها- و با آنکه کسب و کار و خانواده‌اش به‌سختی افتاده بود- مقاومت کرد و بالاخره امروز شرافتمندانه و شادانه آزاد شد! اصرار داشت که من سفارش و معرفی‌نامه‌ای به عبدالعلی بنویسم که هرگونه کار و مراجعاتی شماها دارید، او انجام دهد! من هم از جهت ادب یک یادداشتی نوشتم و اگر یک روز یک هدیه‌ی باسلیقه‌ی مختصری برایش بدهید خوب است.

شخص دومی که همراه چینی‌فروشان آزاد شد، جوان بلورفروشی بود به‌نام جوزی که در جریان اعتصاب غذا از یک ماه قبل بازداشت شده و اول دفعه بود که با این اوضاع رو به‌رو می‌شد! امروز صبح دیدم شانه‌چی پهلوی رختخواب او نشسته با هم صحبت می‌کنند. بعد بیرون آمده به من گفت: قدری او را دلداری بدهید و صحبت کنید. دیشب نخوابیده است و حاضر نیست بیاید صبحانه بخورد. می‌گوید دارم دیوانه می‌شوم! پانزده هزار تومان قرض دارم، زخم هم تک و تنها در خانه‌ام در نیاوران زندگی می‌کند!... آمد چای خورد و باز رفت به رختخواب. مختصری صحبت کردم و قوت قلب دادم که آنچه من تجربه دارم، غالب کسانی که به زندان افتاده‌اند، بعداً خیر بردند و کاروبارشان خوب‌تر هم شده است. بلافاصله با کشاورز صدر صحبت و خواهش کردم امروز که به بازپرسی می‌رود، سفارشی از او به سرهنگ مقدم بکند (دو روز است که کشاورز صدر بنا به اصرار و اعتراض کتبی خودش به بازپرسی احضار شده است. ولی در حقیقت او است که از سرهنگ‌ها

بازپرسی می‌کند و آنها را کلافه‌پیچ مواد قانون و صحبت کرده و ضمناً تا توانسته راجع به آزاد کردن غیرشورایی‌ها از آنها قول و وعده گرفته است). گفت پس روی یک کاغذ اسم‌اش را بنویس و این مطلب را که زنش تنها و بی‌سرپرست افتاده است، یادداشت کن... صبح کشاورز صدر و خلیلی را برطبق سنتی که حسییی گزارده است، از زیر قرآن رد کرده به دادرسی ارتش روانه شدند (خلیلی برای ملاقات می‌رفت). ظهر برگشتند و کشاورز صدر گفت، چینی‌فروشان و جوزی آزاد می‌شوند. چند دقیقه‌ای نگذشته بود که هر دو را برای التزام دادن صدا کردند... طرف عصر هم مرخص شدند!... و همه خوشحال بودند.

اما رفتن چینی‌فروشان علاوه بر انسی که پیدا شده بود، ممکن بود ایجاد نگرانی و ناراحتی از حیث لنگ شدن اداره‌ی کارها نماید. ولی خوشبختانه با انتقال زندانی‌های قزل‌قلعه، از چند روز قبل، چند نفر مشابه چینی‌فروشان و داوطلب علاقه‌مند خدمات عمومی پیدا شده بود: حاجی مانیان، شانه‌چی، کنی و مهندس صباغیان. حتی اخیراً برنامه‌ی شب‌ها که پلوی مانده یا عدس پخته و گاهی سیب‌زمینی پخته بود، تکمیل شده فقط هفته‌ای یک شب عدس پخته داریم و شب‌های دیگر کوکو و آبگوشت و بُزباش و غیره، و مانیان هر روز صبح گوشت و نخود و لویا و چیزهای دیگر را می‌دهد می‌گیرند و درست می‌کند...

امروز اتفاقاً روز ریاست من بود و چون غذا هم می‌بایستی از منزل خودمان بیاید، خیلی نگران بادم نکند نرسد یا دیر برسد که الحمدلله رسید و بعد هم از منزل مانیان غذا آوردند و درست شد و تا عصر مرتب توت‌فرنگی بود و بستنی و شیرینی و غیره که می‌رسید و صباغیان توزیع می‌کرد.

بعد از آن که چینی‌فروشان روانه شد، فکر می‌کردم کلیه‌ی این افرادی که در این زندان اهل همت و خدمت بودند و بی‌دریغ خودشان را وقف نظافت و پخت و پز و تنظیم اتاق‌ها و مباشرت در مخارج و غیره می‌کردند یا می‌کنند، بازاری کاسب یا کاسب‌زاده هستند (از جمله خود حسییی که عجیب در نظافت محوطه و نظامات مراقبت و حتی مزاحمت می‌نماید) و تمام‌شان جزو نمازخوان‌ها هستند. علت‌اش این است که بازاری و کاسب، عادت به زحمت کشیدن و کارکردن و زرنگی و کارچاق‌کنی دارد. علاوه بر آن، هر چه باشد در بازاری روح مسلمانی و خیرات و خدمات، هنوز هم از طبقات دیگر خیلی بیشتر است!

\* \* \*

دیروز هم از جهتی خوشحال شدم. علاوه بر آنکه هر دو روز عبدالعلی آمده و خبر سلامتی اهل خانه (خصوصاً کوچک‌ترها) را داده بود، روزنامه کیهان خبری داشت که کتاب «مرجعیت و روحانیت» جزو کتاب‌های برگزیده سال انتخاب شده است. شاید شماها هم در روزنامه توجه کرده باشید.

\* \* \*

دو سه شب است مختصر برنامه‌ی سخنرانی و تذکر به مناسبت شب‌های محرم داریم که ان‌شاءالله هر چه به عاشورا نزدیک شود بهتر شود. نمی‌دانم شماها چه می‌کنید و مشارکت و بهره‌گیری در این ایام مخصوص سیدالشهداء دارید یا خیر؟ آقای نویدی، صاحب‌خانه‌ی کوچه قائن، که سال‌های قبل در منزلش مجلس انجمن اسلامی مهندسين برپا می‌شد، همراه رحیم [عطایی] و مهندس سبحانی و نه نفر دیگر از نهضتی‌ها در زندان موقت انداخته‌اند در حالی که اتفاقاً دخالتی در نهضت و سیاست نداشت. امیدواریم آن مجلس تعطیل نشود و علی‌رغم این زورگوئی‌ها و حق‌کشی‌ها، گرم‌تر و بارون‌تر باشد و ثواب نویدی صد چندان شود.

\* \* \*

می‌خواستم یک قصه‌ی دیگر از کوراوغلی (باید Keur oghli خواند) برای تان بنویسم که دیگر دیروقت است و خسته شده‌ام. می‌روم گشتی در حیاط بزنم و خود را برای خواب آماده کنم. شب به خیر!

\* \* \*

جمعه ۱۳۴۲/۳/۱۰

یک مثال مشخصی که در آن مقاله‌ی مجله‌ی پژوهنده‌ی (شماره ۱، سال اول) آمریکایی راجع به «ساعت‌های اسرارآمیز در طبیعت» زده بود و نشان می‌دهد که تقویم شمسی و قمری هر دو در نظم زندگی (rithme) مؤثرند، در باره عمل تخم‌گذاری یک نوع ماهی کوچک کالیفرنیا است. می‌نویسد:

«لحظه‌ای بعد از جریان مدّ آب در شب‌های آوریل تا ژوئن، درست همان موقعی که مدّ آب به حدّ اعلاى خود می‌رسد، این ماهی‌ها به

تعداد زیادی با امواج دریا روی شن‌های ساحلی می‌آیند. سپس حفره‌هایی در شن کنده و تخم و نطفه خود را می‌ریزند. بدین طریق و چون آب تا یک ماه دیگر به آن قسمت‌ها نمی‌رسد، نوزادان می‌توانند در عرض ماه، بدون اینکه قبل از موعد طعمه امواج واقع شوند پرورش یابند.»

آخر آن مقاله با این نتیجه‌گیری خلاصه می‌شود:

«دستگاه زمان‌سنج در موجود زنده به طرز ماهرانه‌ای تعبیه شده؛ نه از نظر نیروهای متغیری مانند نور و حرارت که موجود زنده بایستی در قبال آن عکس‌العمل‌هایی به منظور توافق و تطابق از خود نشان دهد، بلکه از نظر نیروهای ثابت بیشتری که عکس‌العملی ایجاد نمی‌کنند. و در ضمن طوری نافذ است که هیچ موجود زنده‌ای قادر نیست از زیر نفوذ آن خارج گردد. فقط در این شرایط است که دستگاه‌های زمان‌سنج جاندار، به جای فرمانروای مطلق، فرمانبردار باوفای زندگی باشد.»

\* \* \*

### «کور اوغلی نون تور کمن سقری»

(سفر کور اوغلی به ترکمن)

یک روز در چنلی بئل مجلس شادی و کیف ترتیب داده بودند، عاشق‌جنون می‌خواند و می‌زد. همه با مال و دولتی که از چپاول و غارت‌ها درآورده بودند، خوش می‌گذراندند. فقط این میان نگارخانم غمگین بود. کور اوغلی زودتر از همه ملتفت شده پرسید: چرا غمگینی؟ نگار به شعر گفت:

غم و غصه از سرم سرازیر شده است  
کسی مثل من پر از درد نیست  
در این طائفه‌ی غربت دلم پخته است  
کسی که به یاد من بیفتد نیست

\* \* \*

چه حوصله دارم به خانه و بیرون نگاه کنم  
دل مجروحم به جایی بند نمی‌شود

غبار، گهواره خالی را پوشانده است  
کسی که برایش لالایی شیرین بگویم نیست

\* \* \*

گل‌ها در چنلی‌بئل می‌ماند و زرد می‌شود  
کسی نیست که گل‌ها را بچیند  
هر قوشی جوجه‌اش را گردش می‌برد  
چرا تو بچه نداری؟

\* \* \*

کوراوغلی خیلی از این صحبت و ملامت ناراحت شد؛ چون در یک محاصره‌ی سخت هفت روزه در دامنه‌های قارص، که گرفتار قشون عثمانی شده بود، از شدت و وحشت، خاصیت مردی‌اش را از دست داده بود و اولادش نمی‌شد.

عاشق‌جنون برای رفع غصه‌ی کوراوغلی اشعاری و آوازی برای دلداری او در مدح شجاعت و کارهای کوراوغلی خواند، ولی فایده نبخشید. کوراوغلی از اینکه بی‌عقبه و وارث است، ملول بود. عاشق‌جنون گفت: عجب! برای چه چیزی تو ناراحتی! به هر خاک و دیاری می‌روم و می‌گردم، یک فرزند قشنگ مثل یوسف و پهلوان مثل رستم برای دوتایی‌تان پیدا می‌کنم. اگر با خوشی و رضایت شد، با زبان خوش می‌آورم، نشد جاهل‌ها را خبر می‌کنم آنها می‌روند به زور می‌آورند... اینکه غصه ندارد!

این مصلحت‌اندیشی و چاره‌جویی عاشق‌جنون را اهل مجلس همه پسندیدند و بیشتر از همه نگارخانم کیف کرده دیگر نتوانست طاقت بیاورد. عاشق‌جنون هم فوری لباس سفر پوشیده سازش را به‌دوش گرفته فی‌المجلس خداحافظی کرد و به‌راه افتاد.

از کوه‌ها و دشت‌ها و دژها گذشت، شهرها را سیاحت کرد، در مجلس‌ها وارد شد، تفحص‌ها کرد، از این مملکت به آن مملکت؛ اما پسری که لایق کوراوغلی و نگارخانم باشد پیدا نکرد.

یک شب خسته و مانده از نزدیکی اُبه تکه تورکمن رد می‌شد، دید گله‌دارها و جوان‌ها با گردوغبار و سروصدا به‌طرف اُبه (دهکده) می‌روند. تا او را دیدند دورش



را گرفته گفتند: عاشق چه خوب شد تو را پیدا کردیم! ما امشب مجلس عروسی داریم تو را باید آنجا ببریم برای مان بخوانی دل مان باز شود!  
عاشق جنون خواست خودش را به کناری بکشد و در برود، ولش نکردند و به آنجا بردند.

در این مجلس عروسی از پیر و جوان و اعیان و عوام، مرد و زن جمع شده بودند. بعد از خوردن شام و شیرینی، رو به عاشق جنون کرده گفتند: آی عاشق از کجا می آیی و به کجا می روی؟ عاشق کی هستی؟ گفت من عاشق کوراغلی ام. به ارض روم می رفتم، راه گم کرده اینجا سر در آوردم...

گفتند: عاشق، ما آوازه کوراوغلینی را خیلی شنیده ایم. شعری از شیرین کاری هایش برای مان بخوان، گوش بدهیم. عاشق جنون سازش را کوک کرده شعر بالا بلندی از چنلی بئل و پهلوانی های کوراوغلی خواند...

...

بر سر دشمن مثل قرقی اُفتان

از دندان شیر شکار گیرنده

خاقان ها را با شمشیر بر سر زننده

بازوی پهلوان ها را از پشت ببند: قوچ کوراوغلیدر

...

مدیحه‌ی عاشق جنون به آخر نرسیده، تمام مجلس از کف زدن و شادی و تحسین به جوش آمد و پول و انعام به سر و رویش ریختند. اما عاشق جنون پول ها را پس داده، گفت: ارباب من کوراوغلی است و به من همه چیز می رساند. من برای پول جمع کردن اینجا نیامده ام...

گفتند: حالا که این طور است، پس یک دهن دیگر بخوان. عاشق می خواست شعر دیگری در وصف کوراوغلی بخواند که یکی از وسط مجلس گفت حالا از پهلوان ها و جوان های خود ما بگو.

عاشق جنون جواب داد: من که لوطی ها و پهلوان های شما را ندیده ام. ببینم چطور است تا در وصفش شعر بگویم. مجلسی ها داد زدند: قصاب اوغلی، ایواز بلند شود!  
ایواز پسر قصاب بنا به اصرار رفقایش به پا خواست: عاشق جنون قد و قیافه او را ورنه انداز کرده بالبداهه اشعاری سرود: از این قبیل:

...

زیباها به پیشوازت می آیند،  
مادری که تو را زاییده قدرت را بداند،  
دستت باز می شود، رویت می خندد،  
چقدر شیرین است اسم تو ایواز،

\* \* \*

تو آیا یوسف کنعانی؟  
پاشایی، سلطانی؟  
فرشته‌ای، انسانی؟  
عاقبت اسمت کوراوغلی می شود

...

و رباعی‌های دیگر...

مجلس از خوشحالی و تحسین به غلغله افتاد... عاشق جنون به شوق آمده یک شعر  
دیگر هم خواند:

بر سر قله‌های چنلی بئل یک نره مردی غره می کشد،  
ایواز! کوراوغلی به زور تو را خواهد گرفت،  
قلعه‌ها خراب می کند، سنگ‌ها می ریزاند،  
با کمند تو را می گیرد کوراوغلی!...  
ایواز احساس تهدید کرده در جواب گفت:  
پهلوانی در ایل ما هم هست،  
عاشق! به ما تکه تور کمن می گویند،  
کوراوغلی را به خون، قرمز رنگ خواهم کرد  
عاشق! به ما تکه تور کمن می گویند!

عاشق جنون در جوابش رجزخوانی کرد و دفعه به دفعه حرارت بالا می گرفت.  
بالاخره دید اگر بیشتر حرف بزند، ایواز همانجا دخلش را می آورد و حاضر نیست  
با زبان خوش همراه او به چنلی بئل برود. دست و پایش را جمع کرد و بعد از آنکه  
اطلاعاتی از خانه و اوضاع ایواز سراغ گرفت، سر در راه چنلی بئل انداخت.

به چنلی بئل نرسیده، بچه‌ها و لوطی‌ها و زن‌ها به سرش ریختند و او را سؤال پیچ کردند. او هم با اشعاری قضایا را برای کوراوغلی گزارش داد.

کوراوغلی لباس مخصوص چوبدار (یعنی گوسفند فروش)‌ها را پوشیده از زیرش اسلحه بست و معطل نصیحت کردن و یا مشایعت و صحبت لوطی‌ها نشده به گرده‌ی گیرآت (قیرآت) جست و با یک چشم به هم زدن از چنلی بئل دور شد.

مثل باد سرسر دره و کوه‌ها و دشت و ماهورها را پشت سر گذاشته خود را به تکه‌تورکمن رساند. چون کار و نشان ایواز را می‌دانست، یک راست به محل پدرش قصاب‌علی پیاده شد. قصاب‌علی مشغول جداکردن و ترتیب‌دادن گوسفندها بود. کوراوغلی سلامی کرد. گفت: من چوبدارم گوسفند می‌خرم، گوسفندها یکی چند؟ قصاب‌علی گفت: یکی ۵ منات. کوراوغلی صد تا گوسفند انتخاب کرده ۱۵۰۰ منات داد! حواسش پرت بود و همه‌ی نگاهش در این مدت به ایواز دوخته شده بود. قصاب‌علی از اینکه به عوض ۵۰۰ منات ۱۵۰۰ منات داده، بدش نیامد. اما ایواز باهوش و فراستی که داشت، بدگمان شده به پدرش رساند که این سر و وضع و رفتار به چوبدار نمی‌رود و این شخص یا کوراوغلی است یا حسن لوطی. کوراوغلی رو به پدر کرد و گفت: عمو قصاب یک بلد همپای من کرده گوسفندها را تا آن طرف تپه کمک بکند و راه را نشان دهد و برگردد. قصاب‌علی به پسرش گفت: پسرم مهمان را تا آن طرف تپه راهنمایی کن و برگرد.

ایواز به دستور پدر همراه گوسفندها به راه افتاد... به آن طرف تپه که رسیدند و از چشم اهل تورکمن مخفی شدند، یک مرتبه کوراوغلی گوسفندها را ول کرده به گرده‌ی گیرآت پرید و چنگ زد ایواز را بلند کرده به ترک بگیرد. اما هر چه زور زد نتوانست. جوان به این پرزوری تا به حال ندیده بود. عصبانی شده نعره شیرآسایی کشید! کوه و تپه و ایواز به لرزه درآمدند. ایواز لحظه‌ای بیهوش شد. کوراوغلی توانست او را بلند کرده جلوی بانشاند و ببرد.

از طرف دیگر در نتیجه‌ی تأخیر بازگشت ایواز، قصاب‌علی نگران شده یک اسب عربی داشت که در دو از همه اسباب‌ها جلو می‌زد. فوری آن را از طویله بیرون کشیده به دنبال مشتری گوسفندها دوید. بالاخره خود را به قیرآت کوراوغلی رسانده صدا انداخت:

أی عجم اوغلی چوبدار دیوانه

ایوازم را به تو نمی دهم  
اگر ایواز نباشد دلم خون می خورد  
حرفم را بشنو، بگذار ایواز برگردد

\* \* \*

قصاب علی شمشیر می کوبد  
از دشمن قصاص می گیرد  
سَرَت می رود کَشَت می ماند  
ایوازم را به تو نمی دهم!  
کوراوغلی هم سازش را درآورده این طور جواب داد:  
قصاب جونم، قصاب نور چشمم  
بگذار ایواز را ببرم  
نگار ایواز می گوید و می گرید  
اگر نبرم سیاه خواهد پوشید

\* \* \*

ایواز را سردسته لوطی ها می کنم  
با من جنگ نینداز  
از دست من پاشاها پرمی ریزند  
بگذار ایواز را ببرم  
من کوراوغلی ام، تاخت می کنم  
اگر لازم باشد قیامت به پا می کنم  
یک چاره بیشتر نیست، به زور می برم  
بگذار ایواز را ببرم

\* \* \*

من او را می برم پسر خودم می کنم و سردسته ۷۷۷ نفر لوطی قرار می دهم. بیا و  
من را پیش خانم‌ها خجل نکن. ایواز را از دستم نگیر. هر وقت خواست می آید تو را  
می بیند.

قصّاب علی دید حریف کوراوغلی نمی‌شود. چه بهتر که با صلح و صفا پسرش را ببرد، تا لااقل بتواند گاه‌گاه او را ببیند. با هم روبوسی و خداحافظی کردند. در چنلی‌بئل نگار خانم یک دوربین به‌دست گرفته از بالای کوهی راه را نگاه می‌کرد. چشمش از دور و از لای گرد و غبار به کوراوغلی افتاد که گیرآت سوار جوانی را به ترک گرفته به سمت چنلی‌بئل پرواز می‌کند. فوری از بلندی سرازیر شده لوطی‌ها را خبر کرد که آی لباس بپوشید، اسلحه ببندید، خلعت بردارید، گوسفند بکشید به پیشواز ایواز بروید!

۷۷۷ لوطی سوار اسب، با زرق و برق فراوان به پیشواز رفتند. کوراوغلی، ایواز را به چنلی‌بئل آورد. قربانی‌ها کردند و مجلس شادباش مفصل مجلل به‌پا کردند. نگارخانم صورت ایواز را بوسید، پیراهنش را به‌تن او کرد و او را به فرزندگی گرفت! کوراوغلی هم عقل و هنر و زور ایواز را آزمایش کرده او را سردسته ۷۷۷ لوطی کرد!

\* \* \*

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۳/۱۴

روز یازدهم محرم است و ما این چند شب، مختصر مجلس سخنرانی و تذکر و زیارت‌خوانی داشتیم. دو شب مهندس صباغیان صحبت کرد. یک شب حنیف‌نژاد، دو شب شیخ مصطفی رهنما، یک شب دکتر سبحانی، سه شب اول هم من. شنیده شد در خارج عزاداری با تظاهرات شدید، چه در مساجد و چه در خیابان‌ها، توأم بوده است و مردم از خمینی پشتیبانی فوق‌العاده کرده‌اند. اعلامیه‌هایی هم از علما پخش می‌شده است.

\* \* \*

امروز که عبدالعلی ناهار آورده بود، توسط مأمور غذا سراغ امتحانات بچه‌ها را گرفتم. جواب آورد: «تماماً با موفقیت انجام شده است»! معمولاً ارسال، پاسبان مأمور غذا، حرف‌ها را سَمَبَل می‌کند و درست نمی‌رساند. بنابراین هنوز خیلی خاطر جمع نیستم. ان‌شاءالله که همین‌طور باشد و از امتحان‌ها هر سه نفرتان خلاص شده آبرومند و قبول باشید. از چند روز قبل به‌این فکر بودم که جریان امتحان‌ها چطور است و فکر بعد از امتحان

و ایام تعطیل تان را می‌کردم و می‌کنم.

نباید بگذارید دو سه ماه تابستان به بیکاری و بیهودگی بگذرد. من از اینکه شماها خدای نکرده عاجز و فراری از کار عملی بشوید، خیلی رنج می‌برم. موفقیت آدم در زندگی - و همچنین در آخرت - بستگی زیادی به هنرمندی و قدرت کارش دارد. کسی که کارآمد نباشد و در عمل کندی حس کند، بیش از هر چیز پیش خودش حالت شرمندگی و عقده‌ی حقارت پیدا می‌کند. آن وقت در برابر رقابت‌ها و مشکلات، همیشه احتمال شکست برای خود داده، طبعاً شکست می‌خورد و رفته‌رفته از خود مأیوس می‌شود. و این بیچارگی عجیبی است. نشاط و خوش‌بینی را خیلی کم می‌کند. برعکس آنهایی که در مقابل کارها سبک و جلد هستند و عرضه و هنری دارند، در زندگی گلیم‌شان را از آب درمی‌آورند و به سایرین خیر می‌رسانند و استقلال و احترام پیدا می‌کنند. بنابراین بیش از پیش به خودشان امیدوار و شادند و موفق می‌شوند.

در زندگی اجتماعی و خانوادگی و معاش این قضیه خیلی پیش می‌آید و من در این مدت زندان خیلی به آن برخورد کرده‌ام.

اصل و اساس این است که دست و پای آدم به کار باز باشد و از عهده‌ی هنرهای عملی برآمده عادت و تربیت در انجام یک خدمت و حاجت پیدا کرده باشد. بنابراین فرق نمی‌کند اگر آدم در آشپزی و باغبانی و حتی نظافت‌کاری خانه هم صرف وقت و ابراز علاقه کرده باشد و به راه و رسم کار کردن و دقت‌های لازم آن آشنا شده باشد، برای هر کار دیگر و پیش‌آمد یا مشکلات عملی زندگی آمادگی پیدا می‌کند. هم زندگی و موفقیت و استقلال خودش بهتر می‌شود و هم چون منشاء خیر و اثر برای دیگران می‌شود، ثواب و رضای خدا را می‌برد.

بنابراین خیلی دلم می‌خواهد خودتان به این فکر افتاده باشید و این یادداشت‌های من هم که به دست‌تان رسید، برنامه‌ی جالبی برای تعطیلات تابستان‌تان درست کنید تا هم حوصله‌تان سر نرفته مشغولیت و دل‌خوشی داشته باشید و هم کار مفیدی کرده باشید. مثلاً خریدهای خانه را عیدل انجام دهد، آشپزی دو نهار و یک شام را گل‌سیاه تماماً به عهده بگیرد و بلورجان ظرف‌شوئی را بکند. هفته‌ای یک روز هم به نوبت لباس شویی - با ماشین - بکنید و لباس‌های نی‌لبک را بلورجان اطو کند. اگر مامان همّت نماید دخترها را بنشانند و اگر لازم شد - خیاطی بیاورند و اجرت بدهند -

برای پاییز و زمستان تان از حالا پیراهن و لباس بدوزید.  
باغچه‌های خانه را هم بین خودتان - یکی هم برای پیکوک - قسمت کنید که  
علف‌گیری و مراقبت شود.  
ضمناً دلم می‌خواست وقتی - خدا می‌داند کی - آزاد شدم و به‌خانه آمدم، بینم  
عبدل زمین والیال را درست کرده است.  
شماها خیلی اهل حرکت و ورزش نیستید. در صورتی که یک دلخوشی من به  
خریدن این خانه این بود که از فضای بزرگ استفاده کرده از اتاق‌نشینی و مجلات  
چرند خواندن و از پای تلویزیون و رادیو قدری بیرون بیایید و گاه‌گاه قوم خویش‌ها  
یا هم‌درسی‌هایتان را بیاورید و بازی راه بیندازید.  
اگر من به امید خدا از اینجا زود خلاص شدم، فکری هم ان‌شاء‌الله برای مسافرت  
تابستان خواهیم کرد؛ اگر هم نیامدم که بعد به این مطلب می‌پردازیم.

\* \* \*

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۳/۱۵

«الله اکبر»

«وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»<sup>۱</sup>

حتماً الان در خانه‌ها و خانواده‌های زیادی عزاً برپا است! چه نگرانی‌ها! چه  
بیچارگی‌ها، چه ماتم‌ها!<sup>۲</sup>  
ما که در زندان هستیم، حدس‌هایی می‌زنیم و دورادور خبرهایی می‌شنویم. اما  
شماها یقیناً خیلی خبرها دارید و شاید ناظر و شاهد بوده‌اید.  
من نسبت به خود شماها و نزدیکان و دوستان خیلی نگرانم!  
خدا لعنت‌اش کند!  
خدا ملت و مسلمان‌ها را از دست و شرّ او نجات دهد!

...

---

۱. دعا

۲. چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، روز یورش پلیس و نظامیان محمدرضا شاه به مردم عزادار محرم و ایام  
عاشورای حسینی است (ب.ف.ب).

امروز از صبح زندان حالت فُرق و غیرعادی داشت! شایع شده آقای خمینی و آقای طالقانی را گرفته‌اند. از اعلامیه‌ی دیروز شهربانی که صریحاً اقرار به تظاهرات سیاسی کرده بود و آنچه قبلاً از نطق‌های شاه و دولت و حرف‌های علما استنباط می‌شد، پیش‌بینی وقایع شدیدی را در ایام عاشورا می‌کردیم. ظهر که رادیو گفت پاکروان صحبت خواهد کرد، یقین شد خبرهای بدی هست. خصوصاً که آمد و رفت به زندان و حتی آوردن غذا را جلوگیری کرده بودند و رابطه‌ی ما را با خارج بسته بودند!... فقط گاه‌گاه صدای خفیف رگبار مسلسل و یا چرخ تانک‌ها به گوش می‌رسید و از دور دود بلندی را در آسمان می‌دیدیم!

خلاصه آن که روز سوم عاشورای سیدالشهداء، عاشورای قیام ملت ایران به پا شده است! البته تا خون ریخته نشود، قربانی داده نشود و فداکاری‌ها نشود، هیچ چیز درست نخواهد شد. همه وقت و همه جای دنیا همین‌طور بوده است! الهی این صدمات و تلفات سنگین مقبول و مؤثر واقع شود!

خدا رفته‌ها و شهید شده‌ها را بیامرزد و با شهدای کربلا محشورشان کند!  
و خدا زنده‌ها و مسلمان‌های ایران را راستگار و سرافراز کند!

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۳/۱۶

#### غذای منزل یک زبان بی‌زبان و وسیله تبادل خوبی است

روزهای پنج‌شنبه از چند جهت برای من روز مطبوعی است؛ اولاً از جهت اینکه روز حمام است و اگر از زندان قصر بیرون نمی‌آئیم، از زندان چرک و عرق و لباس‌های قبلی خارج می‌شویم؛ ثانیاً از این بابت که روز آوردن غذا از خانه است. اوایلی که هنوز وضع و تکلیف ما در اینجا روشن نبود، و مخصوصاً برنامه غذا با سخت‌گیری‌ها و گریه‌رقصانی‌های شهربانی برای ما مسئله‌ای شده بود، عده‌ای پافشاری می‌کردند به آنها بقبولانیم موافقت کنند مواد اولیه بخریم و طبخ کنیم (یک غذا برای همه)؛ از جمله‌ی این اشخاص دکتر سبحانی بود که در آن دفعه‌ی زندان هم از زحمت دادن به منزل و غذا خواستن از خانه ناراحتی داشت. ولی من برعکس، همیشه برای غذای منزل ارزش و علاقه خاص دارم و به‌دکتر سبحانی می‌گفتم این اندازه زحمت‌دادن به اهل خانه مجاز است. خصوصاً که می‌دانم زنم با میل تن به این کار می‌دهد. به‌علاوه غذای منزل یک زبان بی‌زبان و وسیله تبادل و ارتباط خوبی است. در انتخاب ظروف، در لابلای دلمه‌ها و خوراکی‌ها، و جورکردنِ سالاد و



سبزی و در چیزهای دیگرش مطالب و مراتبی از حال و افکار زن آدم و اوضاع خانواده روشن می‌شود و فکر نمی‌کنم حتی عبدالعلی هم که مأموریت حمل و نقل آن را انجام می‌دهد، از روی اکراه و اجبار باشد (در عالم جدایی زندان حتی آدم دست و قیافه‌ی صدیقه را هم می‌بیند و مثل این است که به‌طور نامرئی در محیط خانواده زندگی می‌کند).

خلاصه آنکه روزهای سه‌شنبه و پنج‌شنبه که قرار است غذا از منزل برایم برسد، یک اشتیاق و التهابی با آن همراه است و مثل این است که تحویل گرفتن غذای روز و تحویل دادن ظروف خالی و لباس‌های تن‌درآمده، در حکم تشریفات و عمل مهمی باشد.

امروز اتفاقاً نگرانی و ناامیدی مختصری پیش آمد. ظرف‌های خالی سه‌شنبه را آورده در اتاق گذاشته بودم که وقتی ارسلان می‌رسد، معطلش نکنم. دکتر سبحانی که امروز مسئولیت کل را داشت، با دیدن این ظرف‌ها تصور کرده بود غذای مرا آورده‌اند و چون غذای یک نفر دیگر هم رسیده بود، دستور داد در اتاق‌ها سفره بیندازند و دست به کار شوند. بعد نه غذای تولید می‌آید نه غذای من و نیم‌ساعت زودتر از هر روز اتاقی‌ها دور سفره‌ها نشسته بودند. ناچار شدند با یک غذا اتاق اول را شروع کنند. من که در اتاق اول هر روز غذا می‌خوردم، دلم نیامد آنجا بروم و برگشتم. در این حیث و بیس قابلمه‌های تولید رسید و با یک ظرف غذا قرار شد بقیه را با کمک نان و ماست و غیره سیر کنند. من تمام در اضطراب بودم که اگر غذای ما نیاید، چقدر بد خواهد شد! آخرهای سفره بود که ارسلان صدایم زد و برج و باروی دیگ و قابلمه‌های بسته شده را جلوی اتاق گذاشت...

نفهمیدم چطور شد که عبدل نمانده بود ظروف خالی را بگیرد و کاغذ کوچکی که برایش نوشته راجع به امتحان بچه‌ها و احوالات پرس و سؤال‌هایی کرده بودم، جواب کتبی نرسید و نفهمیدم یادداشت مرا دیده است یا نه... در هر حال همراه قابلمه‌های غذا بقچه‌ی لباس هم بود.

بقچه‌ی لباس را بعد از خواب عصر باز کردم. در واقع خواسته بودم تمام لذت سوغات منزل را یک نشست مصرف نکرده چیزی برای عصرم گذاشته باشم. وقتی بقچه را باز کردم، بیشتر به قصد زیرپیراهنی برداشتن بود، که دیدم یکی بیشتر نگذاشته‌اید. ولی غیر از زیرپیراهنی و جوراب، دو مجله هم بود. چون در روز

ملاقات در دادرسی ارتش به خانم زاده گفته بودم، می‌دانستم «اطلاعات بانوان» و نوول‌های پیکوک است. ولی علاوه بر آن، به خودم وعده‌ی یادداشت خاطرات بچه‌ها را هم می‌دادم.

از این قسمت محروم و ناراحت شدم. خودم را به پیدا کردن و خواندن قصه‌های پیکوک مشغول کردم...

\* \* \*

امروز صبح پیش از آفتاب یک مرتبه دچار پشت‌درد شدیدی شدم که خیلی ناراحتم کرد و درست معلوم نشد از چیست:

ساعت ۳ بعد از نصف شب که برای رفتن به حیاط بیدار شدم، احساس مختصر دل‌پیچه و دردی در پهلوی راست طرف عقب می‌کردم و بعد زیادتر شد. اما ریدوشامبرم را روی پتو کشیده یواش یواش بدنم گرم شد و خوابیدم. ساعت ۴ که برای نماز بیدار شدم، مجدداً درد ظاهر شد و رفته رفته زیادتر شد. و چون رختخوابم را خودم از حیاط به اتاق آوردم، این حرکت و فشار، درد آن را بیشتر کرد. دیدم نمی‌توانم نه از پشت بخوابم و نه از پهلو. دکتر سحابی که نمازش تمام شد، دستمال پشمی بنددارش را گرفتم و به پهلوی راست طرف عقب بستم. اما درد عجیب بود و توأم با دل‌آشوبه و حالت استفراغ شد. آن طرف‌تر شیانی نمازش را تمام کرده در رختخواب نشسته چیز می‌خواند. چند دفعه خواستم بگویم شیانی دستم به دامن‌ات! ولی خودداری کردم. اما از صدا و حرکات نفس و عرق و رنگ و رویم اینها فهمیده بودند حالم خوب نیست. از آب گرم کتری که برای چای صبح روی چراغ گذاشته بودند، نبات داغ درست کردند و بعد پارچه‌ای را داغ کرده دادند زیر تنم گذاشتم. بعد دکتر آذر را بیدار کرده از او قرصی گرفته، دادند بخورم. درد و ناراحتی طوری بود که نمی‌توانستم پاشوم. قرص را همین‌طور در دستم نگاه داشته بودم که قدری توانایی پیدا کنم. ولی در همین انتظار رفته رفته درد کم می‌شد. توانستم پاهایم را دراز کنم و طوری خسته شده بودم که خوابم برد! ساعت ۶ که پاشدم، جز بقایای خستگی هیچ‌گونه اثری از درد پشت و دل‌پیچه به‌حمدالله وجود نداشت، فقط قدم‌دوی صبحانه را تعطیل کرده به جای آن چهار پنج مرتبه دور حیاط راه رفتم... دکتر آذر وقتی به‌معاینه‌ام آمده بود که خوابم برده بود. صبح که احوالپرسی کرد و جریان را

گفتم، گفت شاید از کلیه باشد. باید ادرار را نگاه کرد و دید آیا رگه خون و دُرد و سنگی دارد یا خیر. همین کار را کردم ولی چیزی دیده نشد. دکتر سبحانی می گفت حتماً از غذای شب بوده است ولی به حدس خودم از سرما حاصل شده است. چون دو شب است اجازه فرموده اند در حیاط بخوابیم و در حیاط را شبها قفل نمی کنند. بعید نیست طرف صبح غلط زده و پهلویم باد و سرما خورده باشد.

در هر حال درد کوتاه مدت، اما شدیدی بود! یکی دو ماه قبل هم طرف چپم چند روز درد می کرد که مشمّع گذاشتم و گرم نگاهداشتم. یواش یواش خوب شد. حقا که: «نِعْمَتَانِ مَجْهُوْلَتَانِ، اَلصِّحَّةُ وَالْأَمَانُ»<sup>۱</sup>

جمعه ۱۳۴۲/۳/۱۷

### خدا یار مظلومان و قیام کنندگان است

سه روز است اجتماعات جوانها و خود ماها دور رادیوها زیاد می باشد. تا اعلام اخبار می کند بازی یا صحبت یا درس و کار و حتی غذا را تعطیل کرده پای رادیو می آیند. ذکر و فکر و بحثها هم در اطراف جریانات خارج است که ما به کلی از آنها برکنار نگاه داشته شده ایم.

ولی خود رادیو و اعلامیه ها و گزارشها با آنکه دائماً می گوید عدهی معدود، آشوبگران، مخالفان اصلاحات ارضی، تلفات مختصر، و غیره، کاملاً می رساند که موج اعتراض و خشم مردم و شجاعت و ابراز دشمنی آنها با شاه و نوکرهای شاه فوق العاده بوده است که منتهی به این مقدار تلفات و برقراری حکومت نظامی و به کاربردن تانک و مسلسل شده است (ما در اینجا صدای چرخ تانک و رگبار مسلسل را خوب می شنویم).

وقتی می شنویم تبلیغات دولتی چگونه قضایا را وارونه جلوه می دهد و با کمال پروائی خودشان را محبوب و مسلمان و قانونی و زعمای ملت را اخلاکگر نشان می دهند و احساسات مردم را که تقریباً یکسره اعتراض به زورگوئیها و خلاف کاریها و فشارها و فسادها است و آزادی و عدالت را می خواهند، عنوان مخالفت با اصلاحات می دهند، همگی ناراحت می شویم ولی یقین داریم حقیقت و حق هیچ وقت مستور نمی ماند و خدا یار مظلومان و قیام کنندگان است.

۱. حدیث نبوی: دو نعمتند که قدرشان مجهول است: صحت و امنیت.

مخصوصاً اینکه بالاخره ملت ایران از توسری‌خوری و بی‌دست‌وپایی بیرون آمده، علاوه بر فریاد و اجتماع، کاری هم انجام می‌دهند و ضرر و ترسی به خائنین و دشمن‌ها می‌رسانند، خیلی امیدبخش است. آتش زدن باشگاه شعبان بی‌مخ و حمله به رادیوی دروغ‌پراکنی و فحشاء و فسادپاشی کارهای کوچکی نیست. ان‌شاءالله که صددرصد ملی و دینی باشد. در این صورت شهداء این چند روزه با شهدای کربلا محشور خواهند شد و نتایج و موفقیت‌های دنیایی آن حتمی خواهد بود.

دل‌خوشی ما به این شد که امسال عزاداری عاشورا و ذکر سیدالشهداء به مقصد و معنای واقعی آن نزدیک شد. شاید در تاریخ عزاداری‌های ایران، اولین دفعه باشد که عاشورا زنده شده و شیعیان به امام‌شان تاسی کرده باشند.

خدا کشتگان را بیامرزد و ماندگان را سلامت و موفق بدارد! و خمینی را از چنگ و شرّ اینها نجات داده برای ادامه‌ی مبارزه در راه حق جسماً و اخلاقاً حفظ‌اش کند!

\* \* \*

معلوم می‌شود این قیام‌کنندگان تمام یا بیشترشان مردمان پابره‌نه جنوب شهرند. یعنی همان‌ها که احساسات طبیعی و فطری و علائق دینی‌شان خالص‌تر و شدیدتر است! همان‌ها که فشارها و گرفتاری‌ها و گرانی و سختی بیشتر به خشم‌شان آورده است! ... همان‌ها که دستگاه همیشه می‌گفت، شاه‌پرست‌اند و قیام ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را انجام داده‌اند!

\* \* \*

بچه‌های اینجا با رادیوهای ترانزیستوری که دارند، تفریح تازه‌ای پیدا کرده پیچ تنظیم رادیو را به چپ و راست می‌گردانند و تصادفاً روی یکی از موج‌های مخابرات پلیس یا ارتش می‌افتند. گوش می‌دهند می‌بینند مرتب از سنندج و اهواز و اراک و تبریز و جاهای دیگر سؤال می‌شود بگویید از فلان ساعت به بعد اوضاع چطور است؟ آرامش برقرار شده است؟... جواب‌ها با رمز و تلگراف مرس است که اینها چیزی نمی‌فهمند ولی همین قدر معلوم است که سراسر ایران اعتراض و انقلاب است.

خدا عاقبت همه را به خیر و موفقیت برساند و وعده «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا قَرِيبًا» را نصیب ما کند!

اطلاعات و ارتباط و نگرانی و التهاب شماها و مردم شهر فوق‌العاده بیشتر از ماها

است و نمی دانم در چه حال و فکری هستید.

\* \* \*

بسمه تعالی

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۴/۲۷

دیروز کتاب «راهنمای جلد دوم آموزش قرآن» را تمام کردم و منتظر هستم به شماها بدهم که برای شرکت انتشار بفرستید، ولی عبدالعلی که نیست ببرد. در هر حال چون دیروز این کارم تمام شد، یک قسمت از برنامه‌ی روزانه‌ام که از اوایل زندان به دست گرفته بودم و به طور مرتب صبح‌ها یک تا دو ساعت مشغول آن می‌شدم، خالی شده و جای آن هنوز چیزی نیامده است. اگر روز دوشنبه شما کتاب ترمودینامیک صنعتی را برایم آورده بودید، به آن کار می‌پرداختم و امروز از فرط بیکاری (و همچنین خستگی که در اثر بی‌خوابی دیروز بعد از ظهر در اثر پرحرفی یکی از دوستان راجع به فضائل و عقاید خودش) بعد از صبحانه نمی‌رفتم بخوابم. حال این یادداشت‌های روزانه را برداشتم بنویسم.

عبدالعلی لابد الان در مشهد است و ان شاء الله خوش است و شماها هم خوش باشید. از روز دوشنبه ملاقات که ناراحتی مربوط به کلیه‌ام رفع شده و احساس فشار و سوزش دایمی ادرار نمی‌کردم، تا به حال به حمدالله وضع‌ام عادی و راحت است و هر وقت متذکر آن می‌شوم می‌بینم که واقعا «نِعْمَتَانِ مَجْهُوْلَتَانِ، الصِّحَّةُ وَالْأَمَانُ».

\* \* \*

### داستان کشته شدن عبدالله خان ضرغام‌پور

دیروز دست‌ساقی<sup>۱</sup> یک مجله «تهران مصور» بود، امانت گرفتم (نه اینکه روزنامه و مجله برای ما قدغن باشد، بلکه غیر از «کیهان» و «اطلاعات» عصر، صبح‌ها «کیهان

---

۱. از آن سال‌ها تا انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، ساقی رئیس زندان قزل‌قلعه بود. پس از انقلاب بازداشت شد ولی به علت خوش رفتاری و انصافی که در برخورد با زندانیان داشت و شهادتی که به نفع او در دادگاه دادند، آزاد شد و پس از مرگ بسیاری از زندانیان گذشته در مجلس ترحیم او حضور یافتند. زندان قزل‌قلعه نیز پس از انقلاب تخریب شد و توسط شهرداری تهران، در بخشی از محل آن بازار میوه و تره‌بار قزل‌قلعه تأسیس گردید (ب.ف.ب).

انگلیسی» و مجله «خواندنیها» و هر روزنامه‌ی دیگر که به سرباز امریر بگویم برایمان می‌رسد). عکس نیم‌رخ صورتِ گردن‌گشوده و دماغ سربالارفته‌ی الیزابت تیلور روی جلد صرف‌نظر از رنگ و لعابِ دستی‌آن، جلب توجهی نمی‌کرد. ولی یک رپرتاژ پرعکس با عنوان‌های درشت در اوایل آن راجع به جنگ‌های اخیر فارس داشت که به‌مناسبت صحبت و آشنایی که با بعضی خوانین جنوب پیدا کرده‌ایم، بیشتر مورد نظر واقع شد و با همه‌ی توخالی‌بودن آن را خواندم. از جمله مطلبی راجع به مرحوم عبدالله‌خان ضرغام‌پور یکی از سرکردگان شورش، که کشته‌شدن آن را ارتش نیرومند شاهنشاهی افتخاری برای خود می‌داند، داشت. اگر خواننده باشید و یادتان باشد، دو سه هفته قبل در روزنامه‌ها اول عکس دازدن آن را انداخته و چنین وانمود کرده بودند که به‌دست نیروهای نظامی دستگیر شده است. ولی بعداً معلوم شد یکی از رقبای محلی و از افراد دیگر عشایر (به‌نام علی کاگوی) او را کشته است و بعد جسد مرده‌اش را ارتش سلحشور ما به دار آویخته است! به‌طوری که به هم‌زندانی‌های ما بعداً خبر رسید (ولی این را مقامات دولتی به روزنامه‌ها ندادند) پسر عبدالله‌خان ضرغام‌پور که به‌جا و به انتقام خون پدر، ریاست قسمتی از یاغی‌ها را به عهده گرفته است، به خانه‌ی قاتل پدر حمله می‌کند و با خشونت بیرحمانه‌ای تمام خانواده او از زن و فرزند و غیره را می‌کشد و جسدشان را می‌سوزاند!... خلاصه آنکه به پیروی از منویات ملوکانه، کار ارتشی‌ها و دولتی‌های ما به خون هم‌انداختن عشایر و ایلات است و چون خودشان نه غرضه‌ی جنگ و غلبه بر آنها را دارند و نه خیال و هنر خدمت و آبادانی را دارند که ایجاد امنیت و آبادی و برادری در میان‌شان بنمایند و بلکه می‌خواهند برای ادامه‌ی حکومت و غارت‌گری خود ضعیف‌شان نمایند، دائماً به این راه‌های جنایت‌پروری متوسل می‌شوند و با وعده و وعید دادن، آنها را به جان همدیگر می‌اندازند.

اما آن مطلبی که مخبر «تهران مصور» نوشته بود و ایجاد تعجب و تفر نسبت به عبدالله‌خان ضرغام‌پور می‌کرد، این بود که ۱۲ سال قبل در سر ناهار، برادرش را به‌دست خود کشته است!

راست و دروغ مطلب و چگونگی آن را از این آقایان هم‌زندانی پرسیدم. گفتند دروغ نیست ولی گُشده‌ی واقعی عبدالله‌خان نبوده است. توضیح آنکه در فارس دو ایل پرجمعیت قوی، قشقایی‌ها هستند و بُویراحمدی‌ها. سیاست مأمورین دولت و شاه

سابق و فعلی همیشه تحریک و تقویت دشمنی مابین این دو ایل است و از این راه آنها را ضعیف می کنند و رو به نابودی سوق می دهند. مرحوم عبدالله خان ضرغام پور برادری داشت از او کوچک تر ولی فهمیده تر و با عرضه تر، موسوم به خسرو ضرغام پور. خسرو ضرغام پور با خسرو قشقایی طرح دوستی و نقشه ی اتحاد قشقایی و بویراحمدی را می ریزند و به هم نزدیک می شوند. این قضیه به دولتی ها گران می آید. موسوی زاده وکیل محل (البته مثل سایر وکیل ها تحمیلی و دست نشانده ی دستگاه) و فرمانده لشکر و غیره زیر پای عبدالله خان نشسته می گویند: برادرت خیال ریاست دارد و تو را از بین خواهد برد. او را خیلی تشویق می کنند و پیغام ها (و شاید خلعت ها) از شاه برایش می آورند و می گویند اگر او را بکشی مورد عنایت مخصوص واقع خواهی شد. خان گُر ساده لوح برای صدمین و هزارمین بار که گول چرب زبانی ها و قرآن مُهر کردن ها و تعهدات دولت را می خوردند، برادرش را دعوت به خانه کرده می گوید برو رادیو تهران را بگیر. موقعی که خسرو مشغول گرداندن پیچ رادیو بود از پشت گلوله خالی می کند... بلافاصله پشیمان می شود و قبل از دفن کردن برادر اظهار ندامت می کند، و بعد مجلس ختم برایش فراهم می کند! ولی پشیمانی چه سود!

شیطان و شیطانی ها کارشان را کرده بودند. او را برای تشرّف به حضور و دریافت پاداش و مقام به تهران دعوت می کنند، ولی به جای پاداش و مقام، محاکمه اش می کنند و محکوم به اعدامش می نمایند. تجدیدنظر می دهد، فرجام می خواهد. به شاه می رسانند که این دیگر خیلی بد می شود. با فرجام (یعنی مراجعه به دیوان کشور) موافقت می کند. در آنجا حکم اعدام تبدیل به ۱۳ یا ۱۵ سال زندان می شود. عفو رویش می خورد و بعد از ۳ سال مرخص می شود...

البته با این سیاست بازیها دولت موفق شده است مابین ایلات و خانها تفرقه بیندازد و حکومت کند. اما ضمناً ما بین خودش و آنها هم تفرقه و عداوت انداخته است و اینکه می بینید تا خبری می شود مردم عشایر اسلحه به دست می گیرند و یاغی می شوند و برادرکشی به راه می افتد، روی خاطرات سوزانی است که در نتیجه ی سوء رفتارها و غارت گری ها و آزارها و حقه بازی های مأمورین دولت در دل هاشان ریشه گرفته است!

شنبه ۱۳۴۲/۴/۲۹

### قتل امام حسن علیه السلام

ساعت ۱۱ صبح است و تازه غذای ظهر را که دو جور دلمه است، روی چراغ

گذارده‌ام. امروز نشد تا برطبق برنامه به کار درستی پردازم. اولاً نیم‌ساعتی دیر بیدار شده بودم و ورزش عقب افتاد. پس از صبحانه و قرآن - که معمولاً یک ساعت و نیم به آموزش قرآن می‌پرداختم - و امروز کتاب دیگری را در دست گرفته بودم، چون مقدار زیادی سیب از هدیه‌های دیروز داخل پاکت‌ها بود و رو به ضایع شدن می‌رفت، با دکتر سحابی نشستیم جلوی اتاق در گوشه حیاط به پوست کندن و خوردن کردن آنها جهت کمپوت پختن پرداختیم. هوا اتفاقاً نسیم‌وار و خنک بود و کنار حیاط با آن مشغولیت حال خوشی داشت. حاجی مانیان و شاه‌حسینی و کریم‌آبادی هوس کردند و سه نفری‌شان طرف ما آمدند. نفهمیدیم کاری و صحبتی داشتند یا همین‌طوری؛ در هر حال قدوم‌شان را با رضا و منت استقبال کردیم و سه تا صندلی گفتم سعید (یکی از عرب‌های کرد ایرانی گرفتار شده‌ی زندان که قبل از آمدن ما به اینجا و برطبق قراری که خان‌ها گذارده بودند، کار جارو و نظافت و ظرف‌شویی و خدمات عمومی بند را انجام می‌دهد و ماهیانه‌ای می‌گیرد) از اتاق بیرون آورد. خلاصه آنکه آن در مدت، وقت برنامه صبح به سیب خوردن و صحبت با رفقا گذشت. بعد هم که یواش یواش آفتاب به طرف دیوار آمد و خنکی و لطافت کنار حیاط از بین رفت و آن آقایان پا شدند، دکتر سحابی چون می‌خواست حمام برود (شنبه‌ها نوبت حمام گرم بند ما است ولی دوش سرد دستی همه روز و همیشه هست و من یک روز در میان از آن استفاده می‌کنم) مراقبت قابلمه‌ی کمپوت را که قند زده بود و می‌بایستی بعد از نیم‌ساعت پایین گذاشت و گلاب و لیمو زد، به‌عهده‌ی من واگذاشت. از این کار که خلاص شدم و سهم حسینی را قبل از ترشی زدن در یک پیاله کنار گذاشتم (چون صبح قرقر می‌کرد که اصولاً لیمو زدن کمپوت را خراب می‌کند و نزدیک بود دعوائکی سر بگیرد که من گفتم بسیار خوب یک پیاله ترشی زده برای حسینی جدا می‌کنیم). نوبت تدارک ناهار رسید. چون امروز را گفته بودم از جای دیگر غذا نیاورند و از دلمه‌های التفاتی عمه قدسی<sup>۱</sup> استفاده کنیم. قهراً زحمت و فکر ناهار به عهده‌ی من بود. دلمه‌های برگ را در دو کاسه نایلونی کوچک و دلمه‌ی بادنجان را در همان قابلمه‌ی خودش از دیروز در گنجه‌ی یخچال چوبی عمومی زندان که معمولاً گوشت و سبزیجات را در آن می‌گذارند، جا داده بودم. حسن را صدا کردم قفل یخچال را باز کرده دلمه‌ها را آوردم. چون در

---

۱. خواهر آقای مهندس بازرگان.



قابلمه‌ی قدسی کمپوت پخته بودیم، یکی از قابلمه‌های حیاط‌داوودی را باز کرده دلمه برگ‌ها را در آن چیدم (در واقع ریختم) و روی چراغ گذارده با آتش ملایمی روشن‌اش کردم. قابلمه دلمه بادنجان را هم روی آن گذاردم. حالا آنها دارد یواش یواش گرم و آبش بخار می‌شود و من این یادداشت‌ها را می‌نویسم...

ملاحظه می‌کنید کارهایی که وصف آن دو صفحه جا گرفته است، از ساعت ۷:۱۵ صبح تا ظهر اوقات مرا گرفته است و از این قبیل کارها و وقت‌گذرانی‌ها، اگر آدم بخواهد همه وقت هست. بنابراین هیچ‌وقت حوصله کسی سر نمی‌رود و اصلاً حوصله سر رفتن معنی ندارد. مگر آنکه شخص بخواهد از هرگونه کاری شانه خالی کند و دستی‌دستی خود را بیکار و برکنار از زندگی بکند و مشغولیت‌ش این باشد که به‌خود تلقین کند که حوصله‌ام سر رفت.

نه تنها ما که آزاد و با هم هستیم و کارهای متنوع پخت‌وپز و شست‌وشو و خواندن و نوشتن داریم، و هر وقت خسته شویم در حیاط بازی یا قدم‌زنی و صحبت می‌کنیم هیچ‌وقت حوصله‌مان سر نمی‌رود، بلکه آن بیچاره انفرادی‌ها هم تا به‌حال نشده از حوصله سر رفتن شکایت کنند...

\* \* \*

### اگر بنا بود با دعا و ختم و نذر کارها درست شود،

#### پیغمبر و ائمه هم همین کار را می‌کردند

دیروز عصر که از ملاقات‌ها برگشته بودم و معمولاً از یکدیگر خبرهایی را که شنیده شده می‌پرسند و تبادل‌نظری می‌کنند، چون دیروز خبر حسابی و دندان‌گیری نرسیده بود، نمی‌دانم به چه مناسبت حاجی مانیان گفت: یک ختمی هست که موقعش پس‌فردا است، بیائید هر چهار نفرمان (خود او، سبحانی، حیاط‌داوودی و من) بخوانیم؛ من تا به‌حال هر دفعه سرگرفته‌ام هنوز تمام نشده، به منظورم رسیده‌ام؛ هر وقت که اول ماه به دوشنبه بیفتد روز اول ماه یک مرتبه سوره واقعه (۵۶) و یک دعایی را می‌خوانند، روز دوم دو بار، روز سوم ماه سه مرتبه و همین‌طور تا روز چهاردهم ماه چهارده دفعه سوره واقعه (۵۶) و چهارده دفعه آن دعا باید خوانده شود... متن دعا را هم آورد و داد ما بنویسیم. دعایی است ده دوازده خط، سراسر تقاضای رزق از خدا و فراوانی و حلال بودن و طیب بودن و برکت‌داری آن...

من دعا را شب نوشتم ولی خیلی تو فکر رفتم این کار را بکنم یا نه؟ چون اولاً دعایش تناسب با منظوره‌های فعلی ما- که نجات و پیروزی ملت و سرنگونی مزدوران

استعمار و دستگاه ظلم فساد است- و منظوره‌های عمومی را نداشت، و ثانیاً اصلاً ختم گرفتن و از راه دعا و نیاز انجام کارها را خواستن یعنی چه؟ اگر بنا بود با دعا و ختم و نذر کارها درست شود، خود پیغمبر (ص) و ائمه علیهم‌السلام که هزاران گرفتاری و مقاصد شرعی و مشکلات و جنگ‌ها و مبارزه‌ها داشتند و حتماً هم دعای آنها مستجاب شدنی بود، همین کار را می‌کردند و آن همه مرارت جنگ و بحث و کار و مشقت‌ها را نمی‌کشیدند؛ نه شمشیر به دست می‌گرفتند نه زمین را آبیاری و بیل کاری می‌کردند و نه می‌گذاشتند گرفتار حبس و اسارت و شهادت بشوند. پس چرا در قرآن این همه دستور به «جهاد فی سبیل الله»، «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۱</sup>، «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> و غیره است و چرا حضرت فرموده‌اند: «الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ»<sup>۳</sup>، و دستورها و احادیث دیگر؟

ثالثاً این گرفتاری و این وضعی که ما داریم، اگر خدا قبول کند، همان است که انبیاء و ائمه داشته‌اند و هیچ‌گاه از راه ختم و دعا نخواسته‌اند از آن بیرون بیایند. به‌علاوه سابقاً هم من از خاله‌خانم و خانم شنیده بودم ختم گرفتن و این قبیل کارها فقر و نکبت می‌آورد، و می‌گفتند مرحوم آقایی ما (آقاداتش خانم‌خوب که من به یاد ندارم ولی همیشه می‌گفتند مرد خیلی مهربان خوش اخلاق و خوش خدمتی بود و فوق‌العاده خانم‌خوب و بچه‌هایشان را دوست داشت) در اواخر عمری که وضع مالی‌اش ناجور شده بود، خیلی ختم گرفت و کارش بدتر می‌شد. ضمناً ترتیب این ختم که روز به روز با عدد پیش می‌رود و شروع آن روی حساب تصادف دوشنبه اول ماه و از این حرف‌ها است، و آدم را به طلسم‌بازی و کار منجمین و رمال‌ها می‌اندازد، خیلی دور از اصول و رسوم خداپرستی و قرآن می‌آید...

از طرف دیگر ناراحت بودم که شاید بالاخره خاصیتی داشته باشد و به‌علاوه اگر حاجی مانیان پرسد خواندید یا نه چه بگویم که نه دروغ باشد و نه او ناراحت بشود! گفتم خوب به قصد قربت مطلقه و علی‌الاحتیاط این کار را می‌کنم. چون بالاخره سوره‌ی قرآن است و دعا و تمنای از خدا که به‌خودی خود مقبول و مثاب است. اما وسوسه‌ی فکری نگذاشت به این حال قانع شوم. فکر کردم از کجا معلوم همین

۱. نجم (۵۳) / ۳۹: ... انسان جز ثمره‌ی تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

۲. بقره (۲) / ۱۹۵: در راه خدا اتفاق کنید...

۳. حدیث نبوی: کاسب دوست خداوند است.

تبعیت از چیزی که ممکن است خرافات و آلوده به عادات بت پرستی باشد، خود گناه نباشد. چون آنهایی که به بت پرستی و افکار و اعمال خرافی و جاهلیت رفته اند، اغلب از همین راه ها است...

بالاخره تصمیم گرفتم نکنم و صبح که از سحابی پرسیدم، آیا تو این ختم را خواهی خواند؟ و گفت نه، در تصمیم راسخ تر شدم...

\* \* \*

حال که صحبت حاجی مانیان شد، یک مثلکی را که دیروز به استوار تیموری گفت، بنویسم. نزدیک غروب بود و ما فرش نماز جماعت را در حیاط پهن کرده بودیم، ولی هنوز شامگاه زندان خوانده نشده بود. شامگاه داخل زندان خیلی مختصرتر و بی سروصداتر و دیرتر از شامگاه و صبحگاه سربازان نگهبانی است. موزیک و ... هم ندارد. زندانی ها (البته به استثنای ما که تا به حال حاضر نشده ایم) با همان پیراهن و زیرشلواری رکابی نیمه لخت در دو صف ایستاده یک استوار رو به رو می ایستد و یکی از زندانی ها (که آدم چاق کپلی موسوم به جعفر طاهری و یک نوع توده ای مخصوصی است) جلوی صف آمده کاغذ پاره ای به دست می گیرد و از روی آن پس از بسم الله گفتن و مختصر شهادت به پیغمبر، دعای فراوان به ذات ملوکانه می کند. تمام تشریفات پنج دقیقه بیشتر طول نمی کشد...

خلاصه ما در حیاط به طور متفرق ایستاده بودیم. می خواستیم رو به وضو برویم. استوار تیموری آمد و به حاجی مانیان گفت، بگذارید اول ما نمازمان را بخوانیم. مقصودش شامگاه بود. حاجی مانیان گفت: آره، نماز شما مثل نماز میت است؛ بی وضو و با کفش هم انجام می شود...

\* \* \*

**دوشنبه ۱۳۴۲/۴/۳۱**

**از هم بندی ها چند نفر نه توده ای اند و نه ملی  
ولی به جرم مرام اشتراکی محکوم شده اند**

صبح است و انتظار آمدن تان را دارم. از جمعهای گذشته هنوز مزه حرکات نی لبک<sup>۱</sup> که پاهایش را به شدت بسته و باز می کرد و به دستم می کوبید باقی است!

۱. محمدنوید، فرزند تازه تولد یافته ی مهندس بازرگان.

خیلی دلم نمی‌خواهد هر دفعه او را بیاورید. چون می‌ترسم صدمه بخورد. ولی ضمناً دلم هم می‌خواهد بینم‌اش.

\* \* \*

از هم‌بندها آن سه نفر بلوچ بیچاره را برای تان گفته بودم. سه چهار نفر دیگری داریم که نه توده‌ای توده‌ای اند، و نه ملی. ولی به جرم مرام اشتراکی، به سه سال و پنج سال محکوم شده‌اند. وضع اینها بی‌مزه نیست. خروشچف و شوروی را قبول ندارند و با شوروی مخالف‌اند، ولی خودشان را مثل مائوتسه‌تونگ رهبر چین خالص‌تر و مؤمن‌تر می‌دانند. رهبرشان مردی است که وقتی راه می‌رود، در قد و هیکل و سر و گردن، به یاد آقای سادات فاطمی می‌افتم. اما تاجر و کارمند عالی‌رتبه نیست، گویا قصاب بوده است. مع‌ذلک یک عده پیرو افسر و دکتر و کارگر پیدا کرده است. اسمش جعفر طاهر است. چند افسری که هم‌مسلك‌اش بوده‌اند، در نیروی هوایی کار می‌کردند و گویا به ۱۰ سال محکوم شده و جای دیگرند. اما دکتر ذوالقدری که عضو وزارت بهداشتی است - روز جمعه عمه قدسی می‌گفت مادر او در به‌در به‌دنبالش می‌گردد و از قدسی سراغ او را گرفته است - در انفرادی اینجا است.

یک مرید دیگرش جوان بلندقد تلخ صورتی است به نام داوود یا داوودخان، که پینه‌دوز یا کفاش بوده است. مسئولیت دایمی‌اش در زندان تقسیم یخ قسمت‌ها است. اگر کار تعمیر کفش هم کسی مراجعه کند، انجام می‌دهد و اجرتی می‌گیرد. روز دوم و سوم برخورد بدی با هم پیدا کردیم. ولی بعداً معذرت خواست و توضیح داد و دوست شده‌ایم. یکی از روزهای ملاقات بود که برای مان میوه‌ی زیاد رسیده بود؛ من یک پاکت گیلان مشهدی را پیش از آنکه دست‌خورده و پلاسیده شود، برداشتم بردم به بند ۲، گفتم: اجازه می‌دهید این پاکت را به آقایان بدهیم؟ داوود بلافاصله گفت: «خیلی معذرت می‌خواهم، بند تصمیم گرفته است چیزی قبول نکنیم». البته قدری تلخی هم همراه کلامش بود. من پاکت را برگرداندم. رفقای بند ۱ خودمان که پیش از ما اینجا بودند گفتند این اصلاً آدم بدی است و باید تنبیه‌اش کنیم و دیگر برای کاری به او مراجعه نکنیم... در هر حال حالا با هم دوستیم. خوب والیال بازی می‌کند و سلام علیک داریم. دیروز که برای دکتر سبحانی شله‌زرد نذری فراوانی از منزل مرشدیان رسیده بود و به همه جا تقسیم کرد، بند ۲ هم با خوشروئی

این دسته را که باید گفت: «خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>۱</sup>، خودشان را تضاد یون می نامند. یک دسته مفصل تر از اینها داریم که کرد عرب اند. ولی شناسنامه ی ایرانی و تابعیت ایران را دارند. نمی دانم قبلاً برای تان نقل کرده بودم یا نه. شاید با آنها که در انفرادی هستند ۱۲ نفر بشوند. فارسی را با لهجه ی عربی و به زحمت صحبت می کنند. تماماً کمونیست هستند یا شاید به این عنوان شناخته شده اند و گردن گیرشان شده است. اینها را شش هفت ماه قبل دولت عراق چون مرام اشتراکی داشتند و حتماً جزو یاغیان و مخالفین گرد بوده اند، از مملکت بیرون شان کرده و در مرز ایران تحویل مقامات ایرانی داده است. حکومت ایران هم یک راست آنها را آورده در زندان جا داده است! بیچاره ها از زن و بچه و زندگی جدا شده تکلیف شان را نمی دانند. هر چه هم درخواست یا اعتراض کرده اند، به جایی نرسیده است. یکی از آنها که اسمش علی است و خیلی گردن کلفت و با اراده به نظر می آید، دو هفته قبل اعتصاب غذا کرد تا تکلیف اش را معلوم کنند، یعنی یا مرخصش کنند یا محاکمه کنند یا بکشند. آمدند و قولش دادند تا یک شنبه رسیدگی بشود. اعتصاب غذا را شکست. ولی به وعده عمل نکردند... علی گاهی اوقات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «یا علی» با لهجه ی غلیظ عربی کردی می گوید. ولی هیچ یک اینها اهل نماز نیستند. عموماً سالم و قوی البنیه و مؤدب هستند؛ یکی از آنها بیچاره خوش اندام هم هست و قهرمان ورزش و اندام پهلوانی بوده است.

#### سه شنبه ۱۳۴۲/۵/۱

##### همت و هنر حسینی و سرعت و سهولت او در کارها قابل تحسین است

سعید ما دیشب با یکی از همشهریانش قاسم دست به اعتصاب غذا زده است، برای آنکه تکلیفشان را معین کنند. ما هم مجبور شدیم ضمن هم دردی و تأسف، از کار ظرف شوئی و نظافت کاری و خدمات روزانه ی اتاق مان به اصرار معافش کنیم. دیشب قابلمه و ظرفها همین طور مثل اطفال یتیم مدتی روی میزمان معطل و بی سرپرست ماندند؛ بعد جمع شان کردیم. قرار بود یک حسنی موقتاً به جای سعید بیاید ولی نیامد و ظرفها و چنگالها به وضع ناهنجار ماندند. تنها کاری که دیشب

---

۱. حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیان کارند؛ ...

کردیم این بود که همه را در قابلمه گذاشته آب روی آن ریختیم تا چربی و مواد غذایی نخشکد و بعد قرار گذاشتیم به ترتیب الفبا هر کدام از ما یک روز عهده‌دار شست‌وشو و آب‌وجارو شود. من این پیشنهاد را کردم چون نوبت اول به‌خودم می‌افتاد. صبح بعد از چای به‌جای رفتن سر قرآن و کتاب، قدری آب در قوری اضافه کردم تا آب جوش کافی داشته باشیم. قوطی «فاب»<sup>۱</sup> را هم برداشته قابلمه و ظروف‌آلات را به دستشوی‌خانه بردم. یک دست مشغول شدم آب‌های شب مانده را خالی کرده آب تازه و آب جوش و مختصر فاب ریختم و کف انداختم و با کاغذ بشقاب‌ها و قاشق‌آلات را پاک کردم. وقتی برای دست دوم طرف شیر رفتم، دیدم دیگران هم به انتظار مانده‌اند. آب کم است، چک‌چک می‌آید، اصلاً نمی‌آید! وای، به‌قول شما زن‌ها، چه خاکی به‌سرم بریزم؟ تا به‌حال جز یک مرتبه در قزل‌قلعه دچار کم‌آبی نشده بودیم و علتش این بود که شیرهای قسمت‌های پایین را باز می‌گذارند و اینجا کم می‌رسید. ولی این مرتبه پاک بند آمده بود. حسیبی که همیشه در هر کاری (مخصوصاً این قبیل کارها و نظافت و غیره) حاضر و ناظر و استاد برس است، به یکی از سربازها گفت، بروید ببینید کجا شیر آب را باز گذارده‌اند ببینید. سرباز رفت و آمد، کاری هم کرد، اما آب نیامد. استوارها به‌حرکت در آمدند؛ سروکله‌ی ساقی پیدا شد که بابا به امیرآباد تلفن کنید آب را نیندند، بیایند، بروند... در این حیث و بیص بودیم و من موقتاً دستهایم را با آب حوض صابون زده تکان‌تکان می‌دادم خشک شود و فکر می‌کردم بالاخره از امیرآبادی، جایی، کسی پیدا می‌شود و آب می‌رسد. تعجب کردم چطور حسیبی سروصدایش نیست. یک دفعه خنده‌کنان و فخر‌کنان می‌گفت: «دوش آب سرد گرفتم» با شلوار خیس پیدایش شد. و پشت سر او آب از شیرها جاری شد... حسیبی رفته بود بیرون، این طرف و آن طرف لوله‌ها و شیرها را نگاه کرده به منبع روی برج سرزده، شیر آنجا را دیده بود بسته است و باز کرده بود. ولی باز کار درست نشده بود که خود را تا سرخیابان آنجا که چوب گذاشته‌اند، و سربازها جلوی شما را می‌گیرند، رسانده دیده بود فواره‌ای درست شده است. شیری از جایش در رفته بوده آب به هدر می‌رفته است. با نخ و کهنه و سیم آن را می‌بندد...

این همت و هنر حسیبی و سرعت و سهولتی که در کارهای عملی دارد و به‌مشکلات

۱. «فاب» نام یک نوع پودر رخت‌شویی در آن دوران است.

حمله می کند و حل می کند، خیلی قابل تحسین است.  
خیلی دلم می خواست بچه های ما این جور می بودند...

\* \* \*

دیروز پنج نفر به حیاط ما اضافه شد و پنج نفر به نمازخوانها اضافه شد. به طوری که دیشب کریم آبادی صف جماعت را می گفت پُرش گرفته!  
این ۵ نفر بقایای ۱۶ نفری هستند که در حیاط پاسدارخانه بوده اند و در یک اتاق کوچک تر از ۴×۳ متر (این طور می گویند) آنها را چسبانده بودند. آزادشان کرده اند و ۵ نفرشان را اینجا به حیاط و بند عمومی آوردند، به طوری که می توانند نفسی بکشند. یک نفرشان نوکر منزل آیت الله خمینی بوده که دو سه روز بعد از قضایا به ولایت شان رفته بوده در آنجا دستگیرش کردند. یک نفر آخوند است و اصلاً پاکستانی می باشد ولی در تهران اقامت داشته. سومی جوان طلبه ای مشهد است که به سمنان می رفته در قطار دستگیرش کرده اند. یکی جوان قذبلند سیه چرده ای است می گوید نماینده ی دهقان های خمین بودم و در تظاهرات شرکت داشتم. پنجمی که به نظر مرموز آمد، جوانی است که همان دیروز عصر میدان دار زمین والیبال شده بود. ولی می گوید شاطر هستم. به اراک رفته بودم به خانواده ام سری بزنم و پولی بدهم، بی خود و بی جهت توقیفم کردند، دستبند زدند و کتک مفصل. مدتی آنجا به زندانم انداختند و بعد به تهران آوردند.

خلاصه همه شان خیلی حاج و واج و دهاتی و وحشت زده به نظر می آمدند. قُوَتِ قلب شان دادیم که چون علما را مرخص کرده اند، شماها هم به زودی انشاءالله آزاد می شوید. اغلب در حیاط اند و هر دفعه که برخورد می شود هی سلام می کنند!

\* \* \*

امروز دو سرگرمی برای تان به فکرم رسید جور کنم: مجله «خواندنی ها» که هفته ای دوبار در می آید و محمدخان ضرغامی سفارش آن را می دهد، حکایات تاریخی و رمانی چندی دارد. دو تا از آنها را مرتب می خواندم. امروز فکر کردم چرا قیچی نکنم و برای شماها جمع آوری ننمایم. یکی «پیغمبر و قرآن» از آن نویسنده ی رُمانی ساکن فرانسه، «کونستان ویرژیل گیورگیو»، و دیگر رمانی از یک نویسنده ی آمریکایی اقتباس ذبیح الله منصوری به نام «زیر آفتاب یک کشور گرمسیر». رمان پلیسی است.

۱۸۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
البته هر دوی اینها از وسط‌های کتاب است. ولی چون خلاصه قسمت‌های گذشته را دارد، سردر می‌آورد. به علاوه ممکن است خودتان سوابقش را پیدا کنید.

شنبه ۱۳۴۲/۵/۵

#### آقامحمدخان و داستان گوشی که نبرید

گفتند آغامحمدخان به شخصی خشمگین شده دستور داد گوش‌اش را ببرند (گوش بریدن از کوچک‌ترین کارهای پادشاهان ایران بوده است). میرغضب را احضار کردند، لباس قرمز و خنجر تیز به کمر. وقتی با شخص مقصّر رو به رو شد و خواست به عقب‌اش برود و سرش را در دست بگیرد، آن مرد که قدری زرنگ بود، یواشکی به میرغضب رساند که «نیم قران بت میدم کمترش را ببر». آغامحمدخان شنید که یارو یک حرفی به میرغضب زده است. غضبناک‌تر شد؛ جلوی دست میرغضب را گرفته گفت: بگو ببینم چه گفتی؟ یارو اول انکار و التماس کرد. شاه گفت: اگر راستش را نگویی عوض گوش سرت را می‌دهم ببرند! آن شخص مجبور شد اقرار کند. گفت: به میرغضب باشی گفتم نیم قران می‌دهم گوشم را از بیخ نبر! آغامحمدخان که خیلی مرد لئیم پول‌پرستی بود، گفت: احمق یک قران به خودم بده می‌گویم هیچ چیش را نبرند!

\* \* \*

#### حیات داوودی و داستان بیع شرط با ابوالحسن دهقان

شبی بعد از شام، مثل اغلب شب‌ها، از هر دری صحبت بود (امشب را می‌گویم) سیبی من آوردم و خوردم که خیلی خوب بود. دیگران را هم تشویق کردم. حیات داوودی که ماشاءالله از همه خوش خوراک‌تر است، پاشد رفت یک سیب از پاکت برای خودش آورد. البته در پاکت، همه‌ی سیب‌ها خوب نبود و بیشترش لک داشت موقعی که داشت می‌نشست، گفت نمی‌دانم چه سرّی است که هیچ‌وقت نمی‌شود در ایران آدم سیب بخرد و داخل آن سیب‌های خراب نباشد. اما سیب‌های فرنگی و حتی لبنانی یکدانه لک‌دار و بد در میان‌شان نیست!

صحبت از بدی جنس و تقلب‌های فروشندگان ایرانی که پیش آمد، دکتر سبحانی گفت: آشنایی یا خویشی داشتم که میوه‌فروشی عمده داشت و مرد مسلمان خوبی بود. از این که بار میوه را که می‌خرید و باید به مردم بفروشد سر بار آن خوب بود و



زیرش را فاسد و نامرغوب می‌گذارند، خیلی ناراحت بود. پیش دکاندارهای میوه‌خر خجالت زده می‌شد. روزی به آن باغ‌دار یا چارواداری که صندوق انگور می‌آورد خیلی اصرار و خواهش کرد این کار را نکند و زیر و روی صندوق را یک نوع انگور بگذارد. فردای آن‌روز آن باغ‌دار چند صندوق انگور آورد و قسم خورد که دیگر مثل سابق نیست. زیر و روی صندوق یک نوع انگور است! چون قسم و آیه خورده بود و اطمینان داده بود آن عمده فروش آشناى دکتر سبحانى خیالش راحت شد و همین‌طور هم به دکان‌دارانى که از او صندوق انگور می‌خریدند، اطمینان داد. ولی برخلاف انتظار فردا دید خریدار باز شکایت دارد و می‌گوید بلی زیر و روی صندوق انگور خوب چیده شده بود. اما یک لا انگور خوب رو و یک لا هم زیر، وسط سراسر انگورهای لهیده! ...

این مطلب ما را به تعبیر و توصیف‌هایی که قرآن از یهودی‌ها می‌کند و اتفاقاً شباهت‌های فراوانی میان آنها و ما مسلمان‌ها و مخصوصاً شیعه‌ها وجود دارد و با گرداندن زبان و عبارت در قالب الفاظ ظاهراً درست، یک مطالب دروغی را به طرف تلقین می‌کنیم، کشاند. این آیه که وصف یهودی‌ها است و شاید به‌عنوان عبرت و تَنْبَهُ ما در قرآن آمده است، به یادمان آمد:

«يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ» (بقره (۲) / ۹)

(خدا و مؤمنین را می‌خواهند گول بزنند در حالی که خودشان را گول می‌زنند...)

از آن صحبت و این آیه به‌عنوان نمونه و شاهد مثال دیگر سرّ تنزیل خوری‌ها و کلاه شرعی‌هایی که پولداران مقدس‌مآب و صاحب محضرها درست می‌کردند و می‌کنند و تحت عنوان ظاهراً حلال بیع شرط عمل بسیار حرام ربا و منفعت پول‌خوری را انجام می‌دهند رفتیم. (وقتی عده‌ای بیکار باشند و پای صحبت بنشینند دامنه‌ی حرف خیلی کش پیدا می‌کند. و به همین دلیل است که در این زندان کارهایم خیلی کم پیشرفت می‌کند و مثل زندان هفت هشت سال پیش لشگر زرهی نیست. حتی از زندان قصر هم کمتر فرصت و فراغت کار را پیدا می‌کنم).  
روی مطلب اخیر یعنی رباخواری (که خداوند در قرآن آن را جنگ با خود نامیده است) بیشتر متوقف شدیم. حسیبی یک حکایتی گفت که راجع به خودش و عملی که زمان عروسی او پدر زنش بدون اطلاع و میل او کرده بود و بعد...

حیات داوودی هم گفت من الحمدلله در عمرم از دو گناه معصوم مانده‌ام، یکی شراب و دیگری ربا. فقط یک مرتبه در زمان پهلوی یک سالی که محصول خوب آمده بود و پانصد ششصد هزار تومان گندم به اداره‌ی غله فروخته بودم، قرض و قله هم نداشتم، به این فکر افتادم که قسمتی از این پول را به معامله بیندازم. ابوالحسن دهقان که از کله‌گنده‌های شیراز است (بهایی هم هست) احتیاج به پول داشت و آمد چهارصد هزار تومان از من قرض کرد و در مقابل خانه‌اش را به بیع شرط یک ساله گذاشت. (بیع شرط این است که شخص قرض‌گیرنده برای آنکه نگویند به قرض‌دهنده منفعت پول می‌دهد، خانه‌ای یا ملکی را که متعلق به خود او و در استفاده‌اش می‌باشد، ظاهراً در مقابل آن پول می‌فروشد و بعد همان خانه یا ملک را از صاحب پول اجاره می‌کند. منتهی مبلغ اجاره را از روی استفاده و ارزش و اجاره واقعی آن ملک معین نمی‌کنند، بلکه از روی حساب تومانی صد دینار یا یک عباسی مریحه است، ضمناً معامله را شرطی انجام می‌دهند، یعنی قرار می‌گذارند که مثلاً در رأس سال اگر فروشنده ملک، مبلغ معامله را پس داد، مجدداً مالک ملک خود بشود. خلاصه آن که یک نوع حيله شرعی و کلاه‌گذاری سر خدا و سر مردم است). رفتیم محضر و ۱۲ قبض هشت هزار تومانی ماهیانه به من داد. ولی پول این قبض‌ها یعنی مال‌الاجاره و یا منفعت پول را جناب آقای دهقان نه ماه اول، نه ماه دوم و نه هیچ ماهی تا آخر سال نداد. نزدیک‌های آخر سال بود که یک روز آقای استخر (صاحب روزنامه و از هوچی‌های فارس) همراه با آقای ابوالحسن خان دهقان در منزل ما را کوییده وقتی وارد مهمانخانه شدند، با زبان چرب و نرمش گفت ما آمده‌ایم و یک تقاضایی داریم. گفتم از آقای که همراه تشریف دارند، فهمیدم تقاضا چیست! خلاصه با هزار دلیل و دوز و کلک خواهش کردند ما از این ۱۲ قسط ماهی ۸۰۰۰ تومان که فرع پول است، صاف و پوست‌کنده صرف‌نظر کنیم و برویم محضر، اصل چهار صد هزار تومان‌مان را پس بگیریم. من هم رفتم از دفتر خودم قبض‌ها را آورده یازده‌تای آن را به دهقان دادم و یکی‌اش را به استخر! بعد هم پاشدیم به اتفاق به محضر رفته اصل پولم را پس گرفتیم و قباله را باطل کردم. به این ترتیب خدا را شکر که قسمت‌ام نشد تنزیل بخورم.

البته حکایت آقای حیات‌داوودی هم سرگذشتی از مشهودات و وقایع زندگی خودش بود. همین‌طور حکایتی که آقای سرهنگ مجلی تعریف کرد و برایتان

خواهم گفت. ولی این قبیل صحبت‌ها و سرگذشت‌ها چون شنیدنش برای طرف خالی از سرگرمی و تعلیم و تنبّه نیست، و فایده یا لااقل مزه‌ای دارد، خوب است. آنچه بد است این است که شخص صرفاً برای آنکه از خودش حرفی زده و احیاناً خواسته باشد فضایلش را به رخ دیگران بکشد و ابداً علاقه و استفاده‌ی شنونده را در نظر نداشته باشد حرف بزند و وصف نفس بکند.

سرهنگ مجللی گفت، من هم یک دفعه منفعت پول خوردم و دیگر نکردم. اوایل عروسی بود، هنوز بچه‌ای و خرجی نداشتیم. یک ۶۰ هزار تومانی (نمی‌دانم از فروش ملک یا عایدات ده) گیرم آمده بود. فکر کردم به معامله بگذارم و راحت فایده‌اش را بخورم. ۱۲ هزار تومان آن را به کاری زدم و ۴۸ هزار تومان بقیه را ۴۰ هزار تومان از قرار تومانی صنّار<sup>۱</sup> (یعنی ۱۲٪) قرض دادم. خانم با این عمل خیلی مخالف بود و مرا منع می‌کرد (من گفتم باریک‌الله خانم!) ولی من کردم. حتی ۸۰۰۰ تومان را به اسم خانم و بدون آنکه به او بگویم، به شخص دیگری قرض دادم. سر سال پول خودم را با منافع‌اش گرفتم و معامله را فسخ کردم. اما نمی‌دانم چطور شد که از هیچ‌یک خیری نبردم و تمام آن منفعت‌ها و اصل پول تفریط شد. اما هشت هزار تومان خانم، قرض گیرنده‌اش یک پیرمردی بود، صاحب محضر هم مرد مسلمان خوبی بود. سر سال که به محضر رفتیم اصل و فرع را بگیریم، آن پیرمرد به عجز و التماس افتاده وضع و حالش را شرح داد. معلوم بود که استطاعت پرداخت فرع را ندارد. صاحب محضر هم طرف او را گرفته به ما نصیحت کرد از این منفعت صرف نظر کنیم. خانم درآمد گفت من محال است دیناری از این پیرمرد منفعت بخورم! اصل هشت هزار تومان را گرفتیم و آمدیم. خانم با آن پول در آن زمان که تازه خیابان حشمت‌الدوله داشت آباد می‌شد، در آنجا خانه‌ای خرید و بعد از چند سالی آن خانه را شصت هزار تومان فروخت! ...

\* \* \*

ساعت ۱۰:۱۱ دقیقه است؛ دندانم را مسواک نکرده‌ام. باید بروم بخوابم. خصوصاً که بعدازظهر در اثر گرما و قرار آزادی و آزاد شدن دکتر مهدوی و خداحافظی و

۱. صنّار برابر ۱۰ دینار و ۱۰۰ دینار برابر با یک ریال است و ۱۰ ریال برابر با یک تومان می‌باشد. بنابراین تومانی صنّار می‌شود  $0/01 = (10 \times 100) \div 10$ ، یعنی ۱ درصد در ماه و ۱۲ درصد در سال (ب.ف.ب).

خوشحالی نتوانستم بخوابم و فردا صبح قرار است از یک طرف عده‌ای از رفقای آن حیاط، اتاق ما بیایند ناهار آبگوشت بخورند، و از طرف دیگر در اثر فوت پدر هفتادوسه ساله آقای اردلان و پدر زن دکتر سنجابی، تصمیم گرفته‌اند مجلس ختم در اتاق ما باشد (چون از همه‌ی اتاق‌ها بزرگ‌تر است). باید صبح زود دست به کار شویم.

داستان پیکوک را هم از دیروز تا حالا وقت نکرده‌ام بخوانم. خداحافظ

### دوشنبه ۱۳۴۲/۵/۷

#### احمدشاه و چگونگی روی کار آمدن رضاشاه

حکایتی راجع به احمدشاه و روی کار آمدن رضاشاه امروز میان ما مطرح شد که معروف است و خیلی‌ها می‌دانند و می‌گویند و ظاهراً حقیقت دارد: در سال ۱۹۱۹ میلادی، یعنی یک سال بعد از جنگ گذشته، موقعی که وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء بود (وثوق‌الدوله برادر قوام‌السلطنه بود، سه‌سال رئیس‌الوزرای اش طول کشید و نخست‌وزیر با قدرت و سیاستمداری بود). انگلیس‌ها آشی برای ایران پخته بودند و قراردادی می‌خواستند با وثوق‌الدوله ببندند که برطبق آن مالیه ایران، یعنی وزارت دارایی و قشون ایران باید به‌وسیله‌ی مستشارهای انگلیسی اداره شود، یعنی در دست انگلیس‌ها باشد و یک سلسله شرایط دیگر که یک‌سره ایران به‌اختیار آنها درمی‌آمد. انگلیس‌ها همیشه چنین چیزی را می‌خواستند، ولی از روس‌ها ملاحظه می‌کردند و در ۱۹۰۷ ایران را بین خودشان و روس‌ها به دو منطقه نفوذ تقسیم کرده، شمال ایران را به روس‌ها واگذار کرده بودند و جنوب تحت‌اختیار و سلطه خودشان بود. در ۱۹۱۹ چون در روسیه انقلاب بلشویکی شده و هنوز دولت شوروی استحکام و قدرتی نداشت، انگلیس‌ها در صدد برآمده بودند کار را یک‌سره کنند. نصرت‌الدوله، وزیر خارجه‌ی وثوق‌الدوله بود. احمدشاه هم به فرنگ رفته بود. در فرانسه چون او را پادشاه بی‌عرضه‌ی بی‌کاره می‌دانستند و از این جریان خبر داشتند، اعتنایی به او نکردند و بعد انگلیس‌ها به‌منظور تشریفات و صورت‌قطعی دادن به قرارداد، او را به لندن دعوت می‌کنند. قرار می‌شود در یک مجلس مهمانی رسمی در حضور پادشاه انگلیس آخر شام نطق‌هایی ردّویدل شود و احمدشاه از دولت انگلیس تشکر کرده و از قرارداد اظهار خوشوقتی کند تا به‌این ترتیب رسمیت و قطعیت پیدا کند. نصرت‌الدوله صورت‌نطق‌ی را که احمد شاه باید بکند پیش او

می آورد و تکلیف می کند. احمدشاه می گوید: من شاه مشروطه ام و باید مجلس قرارداد را قبلاً تصویب کند. به علاوه این قرارداد اسارت و واگذاری ایران به انگلیس است. من چنین کاری نخواهم کرد. نصرت الدوله دلیل ها می آورد و اصرارها می کند فایده نمی بخشد. می گوید: اگر این قرارداد امضاء نشود سلطنت و تخت و تاج قاجار را انگلیس ها از بین خواهند برد. احمدشاه حاضر به خیانت نمی شود...

شب مجلس ضیافت شاهانه‌ی مجلل با حضور وزراء و سفراء و کله گنده ها در قصر سلطنتی دائر می شود. بعد از پذیرایی مفصل، شاه انگلیس نطقی را که باید بکند می کند. احمد شاه هم بلند می شود نطق جواییه ایراد می کند. اما آنچه را آنها می خواستند و قرار بود نمی گوید و اشاره ای به قرارداد نمی کند...

از همانجا سیاست انگلستان تصمیم به خلع احمدشاه می گیرد. فردای آن شب، سفیر کبیر فرانسه و سفیر ژاپن پیش احمدشاه آمده به او تبریک می گویند و دولت فرانسه به جبران بی اعتنائی موقع آمدن از احمدشاه دعوت می کنند به پاریس برود تا تجلیل شایانی بکنند!

اما کار از کار گذشته و انگلیس ها تصمیم شان را گرفته بودند. احمدشاه هم فهمیده بود. با نصرت الدوله قرار و مدار می گذارند که او را به جای احمدشاه بنشانند. ولی بعداً با قوت گرفتن روس ها و تجاوز بلشویک ها به انزلی و رشت و قیام میرزا کوچک خان در جنگل مازندران، مردی لازم می شود که نظامی باشد و بتواند آنها را از شمال ایران بیرون بکند. به قوای قزاق ایران دستور حمله و اخراج بلشویک ها داده می شود. رضاخان فرمانده بریگاد همدان بوده است. امیرموثق و افسران بالادست رضاخان هم بودند. اینها تا قزوین می آیند ولی عرضه ی جلو رفتن بیشتر را نداشتند. ژنرال آیرونساید انگلیسی در قزوین اول دفعه به امیرموثق تکلیف حمله و فتح تهران و کودتا را می کند. او زیر بار نمی رود. به یک صاحب منصب دیگر هم - که اسم اش یادم نیست - گویا تکلیف این کار (یعنی بیرون کردن احمدشاه و نشستن به جای او) را می نمایند تا آنکه بالاخره رضاخان را برای این کار مناسب تر از هر کس می بیند. او را می پسندد و انتخاب می کند. رضاخان هم که مرد قلدر و جاه طلب با جرأت بوده است، حاضر می شود و آن کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی را انجام می دهد. ولی هنوز او آماده و پخته و آزموده برای کار بیش از این نبود و در قول و قرار و قسم و پیمانی که در مهرآباد تهران شده بود، فرماندهی دائمی قوای قزاق یعنی

ارتش آن روز ایران را خواسته بود. بنابراین به احمد شاه فشار می‌آوردند و حکم رئیس‌الوزرای سیدضیاءالدین را می‌گیرند. سیدضیاء، رضاخان سردار سپه را فرمانده کل قوا و مسعودخان کیهان معاون فعلی دانشگاه را وزیر جنگ می‌کند. ولی چون خیلی تند و برخلاف نقشه و حساب انگلیس‌ها جلو می‌رفته است، او معزول و قوام‌السلطنه جانشین‌اش می‌شود. تا آنکه رفته‌رفته رضاخان امتحانات لازم را داده شایستگی و بی‌باکی و ضمناً بی‌سوادی و ساده‌لوحی خود را برای بیرون انداختن احمدشاه و سلطنت کردن بر ایران را نشان می‌دهد. سلطنت از قاجاریه به پهلوی منتقل می‌شود. و بزرگ‌ترین کار پهلوی ایجاد امنیت و قدرت نظامی بود که برای حسن اجرای امتیاز نفت و صدور آن و همچنین ایجاد یک منطقه‌ی مستحکم در برابر نفوذ کمونیسم و سرازیر شدن روس‌ها به طرف هندوستان، بسیار مفید و لازم بوده است.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۵/۸

#### داستان نصیرالملک و فراش باشی

بعد از ظهر شدت گرما و کم‌خوابی، صحبت گرماهای جنوب را پیش آورد (که حالا می‌نویسند در اهواز ۴۷ درجه شده است). گفتند نصیرالملک حاکم بوشهر بود (بوشهری‌ها تابستان که بخواهند بیلاق بروند، به اهواز می‌آیند). آن وقت‌ها حاکم لباده می‌پوشید و البته شرط ادب و رسمیت کلاه برسر داشتن بود. نصیرالملک حتی در چله تابستان هم که در دارالحکومه می‌نشست، روی لباده یک جبه خز هم می‌انداخت که اهمیت‌اش بیشتر معلوم باشد. مردم می‌آمدند و با حاکم کار داشتند و او عرق می‌ریخت و به کارها می‌پرداخت. طرفِ ظهر ظاهراً دیگر از مراجعین خلوت و خالی شد ولی جناب حاکم همان‌طور با لباس تمام‌عیار سرجایش نشسته بود. فراش‌باشی آمد تعظیمی کرد و گفت؛ قربان حالا که دیگر کسی نیست و کسی نخواهد آمد ممکن است تن‌پوش را سبک فرمایید. نصیرالملک سرش را بلند کرده گفت: احمق، خودم که هستم! پس من آدم نیستم؟...

\* \* \*

#### ایرانیان رانده شده از عراق

امشب سرشام دو نفر مهمان داشتیم: عزیز و کریم، آمده بودند تخت‌خواب‌های ما را به حیاط ببرند. نگاه‌شان داشتیم. این عرب‌ها که اینجا هستند (قبلاً گفته بودند اصلاً

ایرانی‌اند ولی ساکن عراق بوده‌اند و دولت عراق آنها را که می‌گویند ۲۰۰۰ نفر می‌شوند، آورده سر مرز خالی کرده و دولت ایران هم از خانقین تا تهران آنها را در زندان‌ها و سربازخانه‌ها زندانی‌شان کرده است) خیلی مردمان باغیرت و نسبت به ماها مؤدب و خوش خدمت‌اند. چون تختخواب سرهنگ مجللی سنگین است و بردن و آوردن آن به حیاط مشکل است، یک شب به عزیز (همان جوان ورزشکار مسابقه المپیک که عضو شهرداری بغداد بوده است) گفتند سرش را بگیر. حالا هر شب او و کریم غفارپور می‌آیند همه‌ی تختخواب‌ها را بیرون می‌برند و نمی‌گذارند ما دست بزنیم. روز ختم پدر اردلان همه‌ی عرب‌ها در مجلس ختم شرکت کردند و مثل اینکه از کسان خودشان فوت کرده باشد، از جان و دل در چیدن مجلس و آوردن قهوه و خدمات دیگر زحمت می‌کشیدند.

کریم غفاری‌پور چهار پنج روز است از انفرادی به عمومی آمده. اسم‌اش را ما استالین گذارده‌ایم! چون با سیل‌های آویزانش و صورت سرخی که دارد شباهت به جوانی استالین دارد. گویا اصلاً تُرک باشد و دو برادرش در تهران خواربارفروشی دارند. خود او در نجف کارگاه نجاری و یک زن عراقی و دو فرزند داشته است. می‌گوید اصولاً عرب‌ها خیلی دل‌شان می‌خواهد که ایرانی‌ها را از آنجا بیرون کنند. چون کارهای حسابی تا وقتی ایرانی‌ها هستند، دست آنها است. مثلاً خیاطی در نجف هست که اصلاً ایرانی است و از بیروت و لندن پیش‌اش سفارش لباس می‌فرستند و هر دست ۷ دینار اجرت می‌گیرد.

\* \* \*

### داستان شکرهای موجود در گمرکات جنوب

چند کلمه از نهضت جنوب برایتان بگویم:

قبلاً شروع این کار و تجمع عده‌ای از سران عشایر فارس و تصرف بندر بوشهر را به دست حیات داوودی‌ها برایتان گفته بودم.

تصرف کازرون و خلع سلاح پادگان آنجا طور دیگر انجام گرفت. اول خود مردم محل به سرپرستی حسنعلی خان امیرعضدی آنجا را شلوغ کردند. بعد مَمَسنی‌ها رسیدند و تیپ را تاراج کردند. اعم از اسلحه‌هایی که بود و خوارباری که برای لشکر و پادگان‌های اطراف ذخیره شده و متجاوز از ۲۰۰۰ تن گندم وجود داشت و بالاخره قشقای‌ها آمدند. هیئت اعزامی دولت که در این جریانات برای جلوگیری از

این حرکات به شیراز آمده بود (و از جمله شامل سردار فاخر حکمت رئیس مجلس و امیرهایون بوشهری بود) بیشتر آنها را تشویق می‌کند تا ممانعت.

خلاصه آنکه در کازرون برخلاف بوشهر، کارها با نظم و اصول پیش رفت و حساب و کتاب و تحویل و تحوّل در کار نبود و غارت‌گری خیلی شد. ولی بعد شهر آرام گرفت و اداره‌ی کارها به دست همان حسنعلی‌خان امیرعضدی که محترم و مُسن بود سپرده شد.

جریان اشغال و اداره‌ی بوشهر و کازرون و نهضت جنوب تا اسفند ماه یعنی پنج ماهی به طول کشید.

حیات داوودی می‌گوید: یک روزی که سران قشقایی یعنی ناصرخان و خسروخان با عده زیاد از شیراز به صفحات ما آمده بودند و در برازجان به استقبال‌شان رفته بودیم، پس از پذیرایی مفصل و ناهار در عمارت بانک (یا فرمانداری) جلسه کرده بودیم، دیدیم اتومبیل کنسول انگلیس در شیراز از آنجا گذشت و کارتی دم در داده مرا به چای دعوت کرد.

به اتفاق ناصرخان پیش او رفتیم. بعد از خوش‌وبش و تعارفات گفت: خوب آقایان کارهایی کردید خیلی لازم و خوب بود. اما می‌دانید که قضایای آذربایجان در خارج حل شده و قرار است روس‌ها تخلیه کنند. الان هم قوای دولتی تا زنجان رفته‌اند و به‌زودی تبریز هم خواهند رفت. شماها پیش از این اگر بخواهید جنوب را اشغال کنید، اسباب اشکال خواهد شد... خلاصه چنین فهماند که باید برگردید به‌خانه‌هایتان و اگر قوای ایران هم از عهده شما برنایند، ما بیرون‌تان خواهیم کرد... ما وارفتیم و ناصرخان خیلی پکر شد. چاره‌ای هم جز تمکین نداشتیم. اما به کدخداها و خان‌ها و به مردم خودمان و مردم شهرها چه بگوییم؟! این عده‌ای که از ایلات آمده خود را به خطر و کشتن داده و حتی غارت و غنیمتی هم نبرده‌اند، چطور ممکن است برگردند و قبول کنند که نه برای خودشان کاری کرده‌اند و نه برای ملت و نجات آنها از دست مأمورین ظالم دولت؟!...

بیرون باغ دوتایی با هم قدم زدیم و ناصرخان نمی‌دانست چه بکند. گفتم: به برازجان که برگشتیم تو همه‌ی سرکرده‌ها را دعوت کن و قضایا را بگو. آن وقت من اول حرف می‌زنم و تبعیت می‌کنم. سایرین هم ناچار راضی خواهند شد. همین کار را کردیم و به همین ترتیب شد. ولی البته حاضر نشدیم بی‌قیدوشرط و



بدون خاطر جمعی، وضعی را که داریم از دست بدهیم و بعد مدیون و محکوم دولت هم بشویم. حاضر شدیم با دولت مذاکره کنیم و شرایطی برای تخلیه‌ی پادگان‌ها و شهرها و تحویل ادارات بدهیم.

قوام‌السلطنه نخست‌وزیر بود. با نمایندگان دولت در شیراز جلسه شد و بالاخره قراردادی به امضا رسید که ذیل آن را هم قوام‌السلطنه و هم رزم‌آراء (نمی‌دانم رئیس ستاد بود یا فرمانده نیروی جنوب) و هم وزیر جنگ امضا کردند. برطبق این قرارداد: اولاً دولت تأمین جانی به همه افراد نهضت جنوب می‌داد و عفو عمومی صادر می‌شد و نهضت جنوب را یک اقدام قانونی شمردند؛

ثانیاً دولت متعهد شد مخارج و حقوق مدت گذشته نفرات و هزینه تغییر مکان‌ها را بدهد؛

ثالثاً خواسته‌های مردم جنوب را به لحاظ امنیت و آبادانی و ساختن بعضی راه‌ها و کارهای عمرانی تأمین نماید.

ما هم پس از امضا و مبادله قرارداد، برطبق صورت‌مجلس، پادگان‌ها و ادارات و اسلحه‌ها و اموال را تحویل نمایندگان و مأمورین دولتی محل‌ها دادیم.

قبل از تحویل و تحول و به منظور تأمین قسمت دوم قرارداد، راه حلی که پیدا کردند این بود که ۵۶۰۰۰ عدل موجودی شکر گمرک‌های جنوب را به ما بدهند. یعنی به نرخ دولتی که خیلی ارزان‌تر از نرخ بازار بود به ما بفروشند و ما به‌عشایر و کسانی که در نهضت جنوب شرکت داشته‌اند، بفروشیم و پول آن را به وزارت دارایی پس بدهیم. تفاوت مبلغ خودش ده میلیون تومان هم بیشتر شد. این عمل به‌آسانی و سرعت صورت نگرفت. وقتی جماعت نمایندگان عشایر را آوردیم شکرها را تحویل بگیرند، قنصل انگلیس اعتراضیه‌ای فرستاد و گفت: این شکرها متعلق به اتباع دولت متبوعه‌ی او است و تا وقتی که دولت ایران اسناد و بارنامه‌های شکرها را امضا نکرده، رسماً از کمپانی کشتی‌رانی استریک تحویل نگرفته، کرایه آن را نپرداخته است، برطبق مقررات بین‌المللی مال به کمپانی حمل و نقل تعلق دارد... این اشکال با مراجعه و مکاتبه با وزارت دارایی و اقداماتی که دولت کرد حل شد و شکرها به انبارهای گمرک منتقل شد. دفعه‌ی دوم که رؤسای ایلات آمدند کیسه‌ها را تحویل بگیرند، اداره‌ی گمرک و اداره‌ی دارایی گفتند تا پولش را ندهید ما حاضر به تحویل نخواهیم شد. عشایر بیچاره هم پولی نداشتند. به‌علاوه نفرات و

کدخداها متوقع بودند مفت شکرها را بگیرند و سرکرده‌ها و خان‌ها پول آن را بدهند. این اشکال هم با مساعدت نجم‌الملک وزیر دارایی این طور رفع شد که ما تعهد پرداخت قیمت شکرها را بکنیم و در مقابل ضمانت بسپاریم. خود حیات داوودی مجبور شد یک ملک‌اش را به قیمت خیلی کمتر از آنچه می‌ارزد گرو بگذارد و بعدها چون نتوانست پول شکرها را که تقسیم کرده بود بپردازد- و حتی مقداری خود رؤسای دولتی و لشکری سهم برده بودند- ملک‌اش را وزارت دارایی ضبط کرد و حساب تصفیه شد...

روزی که در شیراز خان‌های دست دوم و کدخداها را خبر کرده بودند تا به آنها عاقبت کار را بگویند و بخواهند که بی‌زحمت به خانه و آبادی خود برگردند، بعد از آنکه ناصرخان قضایا و تصمیمات را شرح داد و برای دل‌خوشی آنها گفت در عوض قرار شده است دولت فلان جاده و فلان جا را بسازد و فلان خیابان‌ها را آسفالت کند، یکی از کدخداها به نام مشهدی‌بهار گفت: خان اجازه می‌دی؟ گفت: ها! مشهدی‌بهار به زبان لری گفت: خان! ما این قدر جان کنسیم، زحمت کشیدیم، کشته دادیم برای آنکه خیابان‌های شیراز را سولفیت کنند؟!... ناصرخان بیچاره جوابی نداشت بدهد. همه خندیدند...

\* \* \*

یک ساعت و نیم پیش شماره تلفن منزل را به استوار قابلی دادم که احوال بچه‌ها را بپرسد. گفت خود دخترخانم پای تلفن بود. حال‌شان خوب است و همگی جمعه خواهند آمد؛ خوشحال شدم. از داستان «آلو ... مادر بزرگ» پیکوک هم خوشم آمد، همچنین از سادگی سرسیاه در روز جمعه. فردا قرار است یک بازرس مهمی از سازمان امنیت به قزل‌قلعه بیاید. از عصری، همه جا را آب و جارو کردند.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۵/۹

ما را به عشرت‌آباد بردند تا وکیل تعیین کنیم

نزدیک ظهر که عبدالعلی ناهار آورده بود، همدیگر را دیدیم. دکتر سبحانی و من هر کدام در میان دو سرباز به اتفاق دو گروهبان و یک افسر با یک کامیون ارتشی

به خارج می‌رفتیم. در آن موقع نمی‌دانستیم ما را به کجا می‌برند و وقتی استوار قابلی آمد، گفت: آقای مهندس و آقای دکتر لباس بپوشند. بر طبق معمول شان نگفت برای چه و به کجا. پرسیدم برای بازجوئی و بازپرسی همین جا است؟ گفت: نه، پایین می‌روید. حدس‌هاست مختلفی زده می‌شد و از اینکه دونفری را با هم خواسته‌اند، مطلب تازگی داشت و می‌توانست هم دلیل بر قصد انتقال و تبعید ما باشد و هم مثلاً یک ملاقات و مذاکره در سازمان امنیت باشد. در هر حال پس از پوشیدن لباس و رد شدن از زیر قرآن، با حسیی به راه افتادیم. پس از آنکه ماشین در خیابان امیرآباد به طرف بولواری پیچید، گفتیم: پس به فرودگاه نمی‌برند. طول بولواری را که طی کردیم و در خیابان پهلوی [ولی عصر فعلی] و شاهرضا [خیابان انقلاب اسلامی فعلی] گشتیم، دکتر گفت ما را پیش عزت [مهندس عزت‌اله سبحانی] (به انفرادی) می‌برند. طولی نکشید که وارد عشرت‌آباد [پادگان ولی عصر فعلی] شدیم. ولی وقتی ماشین در خیابان‌های داخلی لشگر ایستاد، چشممان به عده‌ای از رفقای نهضتی (عباس شیبانی، احمد علی بابایی، خواهرزاده آقای طالقانی [پرویز عدالت‌منش] و ابوالفضل حکیمی و محمد مهدی جعفری) افتاد که مثل کلاس درس در یک اتاق وسیعی نشسته‌اند و نسبتاً خندان و خوشحال‌اند. بدیهی بود که اینجا کلاس و درس و نصیحت نیست، جلسه دادگاه است.

ما هم نشستیم. سه نفر افسر رو به رو بالای اتاق نشسته بودند. یک سرتیپ (حسین زمانی) و دو سرهنگ (مهدی رحیمی و مهدی احترامی). سرتیپ بعد از سلام علیک و تعارف مختصر با لحن ملایم و نسبتاً مؤدبی گفت: به آقایان زحمت دادیم که وکیل تعیین کنند. چون پرونده‌ای به اینجا احاله شده است که طبق آن متهم به «اقدام علیه امنیت داخلی» هستید. حالا می‌توانید تا ده روز دیگر یک نفر وکیل از کسانی که ما صورت‌شان را می‌دهیم یا هر افسر شاغل یا بازنشسته‌ای که میل‌تان باشد، انتخاب کنید. پنج شش دقیقه‌ای به مطالعه صورت و مبادله‌ی بعضی صحبت‌ها و دریافت اظهاریه‌ی کتبی گذشت، و بعد مجدداً پیش رفقا آمده تجدید دیدار و صحبت کرده به اتفاق سوار ماشین شدیم (البته یک در میان یک سرباز فاصله). ما را به قزل‌قلعه رساندند و پیاده کردند و آنها را به طرف زندان قصر بردند.

این پیش‌آمد در عین آنکه ناگهانی بود و ورق تازه‌ای در دفتر دوران بازداشت و شاید زندگی ما باشد، خیلی هم غیرمنتظره نبود و موجب تعجب و تأسف نشد: اولاً به این دلیل که «الْخَيْرُ فِي مَا وَقَع».

ثانیاً به این دلیل که دنیا نه دار ماندن و بقا است و نه محل خوشی و راحتی. بنابراین چه بهتر که رفتن آدم و ناراحتی کشیدن آدم در راه حق و خدمت بوده، کفّاره‌ی گناهان و ان شاء الله موجب ثواب و نجات باشد.

ثالثاً به این دلیل که همه جا و همه وقت، وقتی قرار شده است آزادی و استقلال و حتی اصلاحی انجام شود، از این قبیل زندان‌ها و محرومیت‌ها و بلکه قربانی‌ها و کشتارها هزارهزار و مکرر پیش آمده است و در دنیا سابقه ندارد که بدون رنج و محرومیت و فداکاری‌هایی صد برابر آنچه ما تازه وارد آن شده‌ایم، خلاصی و نجات ملتی فراهم شده باشد. چه هندوستان و الجزایر و کوبا را بگیرید، چه مصر و اسرائیل و ایرلند و فرانسه و ممالک اروپای شرقی و غیره. چیزی که قرار شد همه‌جایی و کلی باشد، پس قرار و ناموس طبیعت و بر وفق مشیت الهی است و بنابر این ضروری و خیر است. در ایران هم مثل همه جا تا نارضایتی و مخالفت مردم از یک طرف و فشار و آزار دولت‌های خائن از طرف دیگر شدت پیدا نکند و عصبانیت و ناامیدی و ناراحتی ملت عمومیت نیابد، انقلاب و چاره‌ای نخواهد شد. جریان این چند سال کاملاً امیدبخش است و روز به روز بیداری و آمادگی ملت شدت و وسعت پیدا می‌کند. هر قدر دستگاه بیشتر سخت‌گیری می‌کند، بیشتر خود را به مردم معرفی می‌نماید و مردم را علیه خود بیشتر متحد و مصمم می‌نماید. خصوصاً که فساد و افتضاح دستگاه طوری است که نمی‌تواند خدمتی بکند و هر قدمی برمی‌دارد بر مشکلات و شکایات و گرانی و نارضایتی افزوده می‌شود. این جریان آنقدر باید پیش برود تا جراحی به مرحله‌ی شکافتگی و سر واکردن برسد. بنابراین محاکمه‌ی ما خالی از فایده که نیست بلکه مفید و مؤثر در رستاخیز و آزادی ملت خواهد بود و به لحاظ خودمان در هر حال و بنا به تعبیر قرآن «إِحْدَى الْحُسَيْنِ»<sup>۱</sup> است. یعنی اگر غالب شویم، که موفقیت و خوشحالی است. و اگر مغلوب و محکوم شدیم، باز هم خیر و ثواب است؛ چون در راه حق هستیم و در راه حق زیان نیست. فقط می‌ماند یک مسئله و آن هم وضع و حال شماها است. حال صرف نظر از این که خدا در هر حال حافظ و ارحم الراحمین است و سرپرست و دوست واقعی او است، فکر می‌کنم شماها چه خانم‌زاده عزیز و چه بچه‌ها خود شریک و همراه و همکار با من و با ملتی که قیام کرده و کشته‌ها داده است می‌باشید و برای دنیا افتخار و برای آخرت

۱. توبه (۹) / ۵۲: ... یکی از دو پدیده‌ی نیکوتر [پیروزی و شهادت] ...

امیدواری تحصیل می کنید. به حمدالله، بزرگ و صاحب رشد و فهم هستید و ثابت کرده اید که لیاقت و استعداد اتکای به خود و پایداری و خودداری را دارید.

البته ناراحتی و نگرانی عمده‌ی من هم همین قسمت مربوط به زندگی مادی و معنوی شما است. ولی به فضل خدا و به همت و همکاری شماها، اگر محرومیت و مشکلاتی باشد، رفع خواهیم کرد و پیش وجدان و خدا روسفید بیرون خواهیم آمد. همیشه گرفتاری و سختی‌ها است که اشخاص را ارزش و عظمت می دهد.

اما از همه‌ی این مطالب و مقدمات که بگذریم، جای نگرانی چندانی هم نیست؛ یعنی علاوه بر آنکه اوضاع مملکت ما هیچ وقت ثابت و بادوام نبوده ممکن است دیر یا زود ورق برگردد و سختی‌ها برطرف شود، اصولاً این محاکمه به نظر می آید حداکثر و شدت محکومیتش سه سال حبس باشد. برطبق مواد قانون کیفر اقدام علیه امنیت از ۶ ماه تا سه سال حبس است که قسمتی از آن گذشته است. آن طوری که رفقا حدس می زنند، ممکن است برای دلخوشی خودشان ما را به همان مدتی که زندان کشیده ایم، به علاوه چند ماهی محکوم نمایند. خوشبختانه قبلاً تقاضای بازنشستگی از دانشگاه را داده ام و از جهت دریافت حقوق ان شاء الله ضرر زیادی نخواهم کرد.

در هر حال از امروز به فردا، هزار پیش آمد ممکن است بکنند، «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذًا تَكْسِبُ غَدًا»، یعنی هیچ کس نمی داند فردا چه چیز گیرش می آید؛ خدا بالای سر و نگهدار است و هر چه او بخواهد خیر و صلاح است. اصل آن است که آدم در راه خلاف و هلاک نبوده پیش وجدان و حق سربلند باشد. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا!».

### برای خانم زاده عزیز و فرزندان نازنینم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهارشنبه ۱۳۴۲/۶/۲۷

#### فارسی ها و حیات داوودی را از اینجا منتقل کردند

امروز نوبت ناهار با شماها است، ولی یکی از ناهارخورها و نوبت دارها رفت! فارسی ها را از قزل قلعه منتقل کردند. نمی دانیم به کجا؟ گفته می شد به شیراز. ولی تک تک آنها را سوار لندروور کرده با اسباب هایشان بردند. و برخلاف هر احتمال و

پیش‌بینی، یک مرتبه به آقای حیات‌داوودی هم خبر رسید اسباب‌هایش را جمع کند. از خصوصیات و مرارت‌های زندان همین استتار و غافل‌گیری آن است! حیات‌داوودی رفیق شاد و گرم و موافق و مأنوسی بود. با رفتن او قریب یک ساعت است یک حالت خاموشی و نگرانی و ناراحتی در اتاق ما پیدا شده است؛ خصوصاً که نسبت به وضع و کارش نگران هستیم.

قزل‌قلعه مرتب خلوت می‌شود. دیر یا زود ما را هم از اینجا باید ببرند. اگر جایی برویم که ملاقات با شما را داشته باشیم هر جا و هر طور باشد اشکال ندارد. گو اینکه همه جا ملک خدا است و همه کس زیر سایه اوست و اگر دل و راه‌مان با خدا باشد هیچ غصه‌ای و نگرانی نخواهد بود. ولی دیدار خانم‌زاده و خانواده یک لذت و نعمتی است. خصوصاً مقام و موقعیتی که نی‌لبک [محمدنوید] این وسط پیدا کرده، خاطره نگاه‌های آشنا و نافذ و حرکات زنده‌اش سرگرمی و شیرینی مطبوعی برایم می‌گذارد و بعد از هر ملاقات برای ملاقات بعدی روزشماری می‌نمایم. برای شماها هم حس می‌کنم برنامه و مشغولیت و امیدی شده است که اگر بریدگی و دوری پیش بیاید ناراحت خواهید شد.

شنبه ۱۳۴۲/۶/۳۰

### درود فراوان و بی‌انتها - نثار محمد رسول خدا

این اشعار خانم افسرالسادات را که دیروز به من دادند فکر کردم بهترین جا برای یادگار ماندن و حفظ آنها اینجا است.

در مدح حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله :

درود فراوان و بی‌انتها	نثار محمد رسول خدا
رسولی که از بهر او کرد خَلق	خدا عرش و کرسی و ارض و سما
به یمن وجودش بهشت آفرید	وزو ساخت اسلام را برملا
به قرآن ستودش به خَلق عظیم	بدادش لقب خاتم انبیاء
به تاریکی مطلق جهل و ظلم	که می‌زد عرب اندران دست و پا
زمانی که در کفر بود غوطه‌ور	ستایش همی کرد اصنام را
همی کرد از فرط وحشیگری	همه دختران زنده در گورها
زمانی که زن جز کنیزی نبود	ز بار ستم گشته پشتش دو تا
خداوند با لطف و احسان خویش	رهانید از تیرگی خَلق را
فرستاده رخشنده نوری کنز آن	همی خیره شد جمله‌ی دیده‌ها

ز آزار آن قوم دور از خدا	نبی مکرم بسی رنج دید
فرو ریختندش به ره خارها	فشاندند بر فرق خاکسترش
ببستند بر او همه راه‌ها	شکستند دندان و پیشانیش
بسی گشت مجروح در جنگ‌ها	بسی جنگ‌ها کرد در راه حق
بسی زندگی کرد در غارها	گرسنه به سربرد بسی روز و شب
به گمراهی خلاق شد رهنما	که تا دین اسلام را نشر داد
به انوار آن پنج آل عبا	خدایا به جاه و جلالت قسم
بکن رحمتت شامل حال ما	گناهان «افسر» همه عفو کن

### برای محمدنوید نی لیک:

وی سرور جان ما	ای نوید شادی بخش
وی که روی تو زیبا	ای که خوی تو نیکو
خواهر و برادر شد	از تولدت خوشنود
قلب مامی و بابا	وز نشاط شد لبریز
شادمان شدم بسیار	من هم از قدوم تو
از خدای بی‌همتا	خواستم تو را خوشبخت
شاد و کامران باشی	خواستم که پیوسته
رستگار در عقبی	سر بلند در دنیا
در پناه امنیت	دیگر از خدا خواهم
بر کشم ز دل هورا	با نسیم آزادی
غیر معر چیزی نیست	در حقیقت این شعرم
یادگار در فردار	هست لیک از «افسر»

### یکشنبه اول مهر ماه ۱۳۴۲

#### رأی بی‌رحمانه دادگاه تجدیدنظر آقارضا شکوری لغو شد

یک آقا رضایی اینجا داریم که فکر نمی‌کنم شماها دیده باشید برای آنکه ملاقات کننده‌ای ندارد تا روزهای جمعه و دوشنبه بیرون بیاید و دیده شود. فقط یک برادر دارد که او هم دیر دیر به سراغش می‌آید.

در هر حال مرد جوان تروتمیز دوست داشتنی است؛ چون اولاً، خوش اخلاق و سمپاتیک است! ثانیاً، نجاری می‌کند و تا به حال چیزهای زیادی از قبیل کارگاه

نایلون‌بافی یا زیر میزی و جاکتابی و غیره برای سایرین و ما ساخته است و خیلی باسلیقه و با استعداد می‌باشد. من اوایل خیال می‌کردم کارش در بیرون نجاری بوده که این‌طور با تخته صندوق و نبودن وسائل می‌تواند کارهای پاکیزه خوبی انجام دهد، ولی معلوم شد قبلاً یعنی سال آخر پیش از زندان در کارخانه جیپ اخوان که ماشین‌های جیپ را سوار می‌کنند و در راه کرج است استادکار بوده، از مکانیک و موتور سررشته دارد. دیشب که در حیاط قدم می‌زدیم و صحبت می‌کردیم می‌گفت، مدتی زیردست کامپساکس در ولی‌آباد راه چالوس برای تعمیرات تونل کندوان کار می‌کرده و متصدی کمپرسور برای سوراخ کردن سنگ و ترکاندن معدن و تونل بوده است و خیلی از او رضایت داشته‌اند. درهرحال، جوان فهمیده با عرضه‌ای است؛ ثالثاً، جزو نمازخوان‌ها است.

مع‌ذلک با چنین اوصاف او را به‌عنوان توده‌ای بودن یک سال و نیم قبل گرفته و به‌زندان انداخته‌اند. در دادگاه اول به ۵ سال حبس محکوم‌اش کرده بودند (به اصطلاح دادگاهی‌ها، ۵ سال برایش بریده بودند). یک ماه بعد از آن که ما به قزل‌قلعه آمدیم، یک روز به او گفتند لباس بپوش. او را به دادگاه تجدیدنظر بردند. ظهر که برگشت همه انتظار داشتیم ۵ سالش را تبدیل به مثلاً دو سال کرده باشند. دیدیم با کمال سادگی و با یک حالتی که فقط مختصر پکری در آن دیده می‌شد گفت: ده سالش کردند...

غالب زندانی‌ها مخصوصاً جبهه‌ای‌ها و بازاری‌ها مثل حاجی مانیان از او خوش‌مان می‌آمد و بُهت‌مان برد. من مدتی تو فکر بودم که ده سال زندان دود از کله آدم در می‌آید! ولی او تأثر و تعجب زیادی نشان نمی‌داد و می‌گفت: هر چه خدا بخواهد خوب است. مثل روزهای قبل از تجدیدنظر، گذران وقت و گاهی اوقات کار می‌کرد. بعداً فهمیدیم در دادگاه یک قدری داد و بیداد و فحش کاری با دادستان یا رئیس دادگاه کرده است. علاوه بر آن امروز از خودش شنیدم که وکیل تسخیری که برای او معین کرده بودند (وکیل تسخیری و کیلی است که وقتی متهم پول نداشته یا آشنا نباشد و نخواهد خودش وکیل بگیرد به حکم قانون محکمه یک نفر از وکلا را مأمور می‌کند پرونده او را بخواند و از او دفاع کند) اصلاً حاضر به دفاع از او نشده و گفته بوده است که من چون در دادگاه قبل علیه این شخص بودم و او را مقصر می‌دانستم وجدانم اجازه نمی‌دهد حالا بگویم بی‌تقصیر است (ولی وجدان آقای بی‌وجدان



اجازه داده بود او را بی دفاع بگذارد و به محکمه نگفته بود دیگری را برای او معین کنند!

امروز نزدیک ساعت ۳۰:۵ که در اتاق مان نشسته بودیم صدای استوار زمانی را شنیدیم که گفت: آقا رضا شکوری (اسم خانوادگی اش را درست نمی دانم) لباس بپوشد. دکتر سحابی گفت: می خواهند به زندان شهربانی منتقلش کنند. ولی من گفتم: اگر این طور بود می گفتند اثاثش را جمع کند. خودش هم خبر داشت یا حدس می زد که برای بردن به دادگاه او را خواسته اند. زیرا که قبلاً نسبت به رأی دادگاه تجدیدنظر دادرسی ارتش اعتراض و تقاضای فرجام کرده بوده است. حالا فکر می کرد که تقاضای فرجامش قبول شده و می خواهند او را به آنجا ببرند (تقاضای فرجام کردن یعنی تقاضای ارجاع پرونده را به دیوان کشور کردن- یا به اصطلاح سابق دیوان تمیز- که عالی ترین محکمه عدلیه و مافوق تمام محاکم است- در کارهای عدلیه ای خود به خود هر دعوایی را هر یک از طرفین دعوی می توانند تقاضا کنند به محکمه بالاتر برود، یعنی دادگاه بدوی که رأی داد به استیناف برود و بعد اگر از رأی استیناف هم یکی از طرفین راضی نبود به دیوان کشور برود. دیوان کشور یا رأی قبلی را ابرام می کند- یعنی می گوید درست است- یا نقض می کند و می شکند. در این صورت پرونده و محاکمه به یک شعبه دیگر محاکم استیناف احاله می شود. اما در محاکم نظامی یعنی دادگاه های ارتشی که اصلاً و قانوناً حق دخالت و رسیدگی به این قبیل اتهامات سیاسی و از جمله به کار ما را ندارند و شاه برای آنکه دست اش در کارها باز باشد و هر چه می خواهد بکند، به افسرهای دادگاه های ارتشی دستور دهد، آمده است یک چنین قرار و حقوق هایی برای دادرسی ارتش که وظیفه اش فقط باید در امور مربوط به ارتش، افسران و سربازان باشد داده است و آن وقت چون مطمئن بودند که رسیدگی و رأی این دادگاه ها خیلی زورکی و خلاف قانون و عدالت است، ارجاع به دیوان کشور یا تقاضای فرجام را هم موقوف به اجازه خودش کرده است).

ما یک قدری خوشحال و امیدوار شدیم و خواستیم از زیر قرآن ردش کنیم، گفت: در جیب دارم. قرآن کوچکی را در آورد و بالای سرش برد...  
چند دقیقه ای نگذشته بود که دیدم باز صدای آقارضا می آید (چون اتاق استوارها و سربازها یک قسمت از اتاق ما است و با تیغه ای که به سقف هم نمی رسد از محل

ما جدا شده است) و صحبت از پرونده و نقص پرونده می‌کند. فوراً صدایش زدیم و پرسیدیم چه شد؟ گفت: هیچ چی مرا بیرون نبردند، در اتاق دکتر دو نفر آمده بودند رأی دادگاه فرجام را آورده بودند. تا به رأیت من برسانند (یعنی به من نشان دهند که مطلع شوم و امضا بگیرند). خیلی مفصل بود؛ همین قدر من خواندم که اعلیحضرت با تقاضای فرجام موافقت کرده بود و پرونده به آنجا رفته است. دیوان کشور هم رأی دادگاه تجدیدنظر را نقض کرده و گفته است قابل اجرا نیست...

خلاصه خیلی خوشحال شدیم. اما به نظرمان خیلی عجیب می‌آمد که این طور به زودی و راحتی یک چنین چیزی انجام شده باشد.

من مشغول پاک‌نویس لایحه‌ی دفاعیه‌ام بودم. یک ساعت بعد برای رفع خستگی گفتم بروم سراغ او توضیح بیشتری از جریان کار بگیرم و بینم چه اقداماتی در بیرون کرده و چه وکیل یا کمکی را گرفته است که کارش را در دیوان کشور دنبال کرده و به اینجا رسانده‌اند.

به بند ۲ رفتم. زندانی‌های دیگر هم آنجا بودند و غالباً سرشان را پایین انداخته، کیسه یا کمر بند می‌یافتند. معلوم شد نه وکیلی دنبال کارش بوده است و نه دستی در این کار داشته است. خدا را شکر می‌کرد که درست شده و آن رأی بی‌رحمانه سرتیپ عرب صالحی دادگاه تجدیدنظر لغو شده است. حالا هر دادگاهی تشکیل شود مسلماً رعایت نظر دیوان کشور و قانون و انصاف را خواهد نمود.

\* \* \*

بعد از این صحبت‌ها از سگو پایین آمدم که به بند خودمان برگردم. تعارف کردند تشریف داشته باشید و یکی از آنها که عرب کرد ایرانی پیرمرد مرموز (یعنی خیلی بی‌حرف) است، طرف چراغ و قوری رفته بود. گفتم خیلی خوب اگر جای می‌خواهید بدهید تا ده دقیقه دیگر برمی‌گردم.

\* \* \*

### قاچاق تریاک و مأموران ژاندارم

بعد از مراجعت، دیگر صحبت‌ها عوض شد و حالا راجع به پرده دوم می‌خواهم برایتان نقل کنم: یکی از افراد آن بند به اسم سادات که مرد لوده‌ای است و چون

یک نامه‌ی شکایت به سفارت شوروی نوشته بوده به اتهام توده‌ای بودن او را گرفته و محاکمه کرده‌اند. چون او هم در همان دادگاه آقا رضا و با افسر بداخلاق بدجنس سرتیپ عرب صالحی سروکارش افتاده بود، صحبت به دست او افتاد و نمی‌دانم چطور شد که به تولیت کشید. البته سادات، تولیت را می‌شناخت چون قمی است. من گفتم چند ماه آقای تولیت در زندان قصر با ما بود ولی چندی است آزاد شده. اینها راجع به وضع ما در زندان قصر پرسیدند و اسم جهانگیر و چنگیز را که زندانیان غیرسیاسی هم‌بند ما بودند بردم. سادات آنها را می‌شناخت و گفت: چنگیز از آن قاچاقچی‌های تریاک است. دیدم نشانه‌اش درست است. معلوم شد کار خود او هم در تریاک است. منتهی با مقیاس خیلی پایین‌تر. او در همان دکان بقالی قم یک کیلو یک کیلو تریاک می‌گیرد و سیرسیر می‌فروشد. در صورتی که چنگیز از واردکنندگان از مرز می‌گیرد و در تهران پخش می‌کند. اجرت پخش در داخله کیلویی ۱۰۰ تومان است. البته چنگیز می‌گفت: ما دست دوم هستیم و خود مأمورین و درباری‌ها هستند که به ما می‌دهند و اجرت می‌پردازند.

حکایت قاچاق تریاک را فقط سادات نمی‌کرد؛ آقای سیف هم که شماها او را در روزهای ملاقات با خانواده‌اش دیده‌اید و اصلاً عضو سازمان امنیت است که به واسطه‌ی خلاف یا دزدی از خود سازمان محکوم شده است، در این قضیه وارد بود و از صحبت‌هایش معلوم می‌شد در سازمان امنیت خراسان از جمله کارها، مبارزه با قاچاق تریاک داشته است. اصلاً مسئله تریاک و مواد مخدره یک فعالیت پُردامنه‌ی پرفایده برای بعضی‌ها و پر ضرر برای مردم است، که عده‌ی زیادی از این راه نان می‌خورند و یک سر این نان‌ها تو جیب مأمورین مبارزه با مواد مخدر و پلیس و ژاندارمری و... و برو تا دربار است. بعد از آنکه کشت خشخاش در ایران قدغن شد و دولت ما (زمان قوام‌السلطنه یا دکتر اقبال) بوق و کرنا راه انداخت که با این بلا‌ی خانمان سوز مبارزه و محوش کردیم، کار قاچاق جای آن را گرفت و نان مأمورین تو روغن رفت. در سال صدها خروار تریاک از سرحدات افغانستان و سرحدات ترکیه به ایران وارد می‌شود و این تریاک‌ها یا مستقیماً به مصرف بافوری‌ها می‌رسد یا از آن هروئین درست می‌کنند که زیانش صد برابر برای جوان‌های مملکت بیشتر است. به طوری که اینها می‌گفتند تریاک افغانستان زرد رنگ است و با تیغ گرفته می‌شود و مثقالی ۱ الی ۲ تومان خریده می‌شود. اما تریاک ترکیه که خشخاش را با

ساق مثل گندم درو می‌کنند و بعد تمام آن را خورد می‌کنند و شیره‌اش را می‌گیرند کثیف‌تر و سیاه‌رنگ است. ولی نشئه بیشتر دارد و مرغوب‌تر است و باید قبلاً آن را ببرند و صاف کنند و دوایی بزنند که آماده برای کشیدن بشود.

ورود تریاک ترکیه به ایران با یک چاقوکش گردن کلفت به نام رامین است که کامیون‌هایش صندوق‌صندوق آنها را بدون ممنوعیت وارد می‌کنند. تریاک افغانستان هم از راه‌های مختلف و به وسیله اشخاص مختلف به خراسان می‌آید و آنجاها مثقالی ۲ تا ۳ تومان است و تا در تهران به دست مصرف‌کننده برسد مثقالی ۱۰ تومان می‌شود.

سیف می‌گفت: یک مرتبه گزارش رسید ۴ خروار تریاک در یک دهی طرف سبزوار یا نمی‌دانم نیشابور انبار شده، حاضر به تحویل است. مأمورین ما با ژاندارم‌ها به آن محل رفتیم و ده و قلعه را محاصره کردیم ولی صاحب تریاک که البته می‌شناختیم، ولی می‌بایستی با برگه مچ‌اش را بگیریم، وقتی وارد قلعه شدیم نفهمیدیم از چه راهی در رفته است. تمام خانه‌های ده را زیر و رو کردیم. یک مثقال تریاک ندیدیم. مستأصل شدیم. سرهنگ هاشمی رئیس سازمان امنیت مشهد یک پسری را صدا کرد یک اسکناس ۲۰ تومانی داد و با چرب‌زبانی گفت: پس‌جون بگو بینم سیدعلی کجا است؟ پسره گفت: نمی‌دانم ولی او هر وقت به ده می‌آید پای آن درخت (یک درختی جای سایه در یک طرف ده) با رفقاییش می‌نشیند. سرهنگ گفت: برویم زمین آنجا را بکنیم. خاک‌های رو را چند سرباز پس زدند با نیش کلنگ همه جا را کوبیدند طوقه سرپوشیده یک چاه پیدا شد. درش را برداشتیم پایین رفتیم به یک محوطه بزرگی به قدر یک سالن کوچک رسیدیم. در آنجا ۲ عدد تفنگ برنو بود، هزار و خورده‌ای تیر و چهار خروار صندوق تریاک. تریاک‌ها به دست ما افتاد ولی خود قاچاقچی به افغانستان فرار کرد. بعد سر پاداش کشف، ژاندارم‌ها کلاه سر سازمان امنیت گذاشتند و به ما چیزی نرسید.

دفعه بعد برای اینکه مدعی نداشته باشیم خودمان عمل کردیم. خبر رسید ۱۵۰ من تریاک حاضر به معامله است. یک نفر خریدار شد و یک نفر هم دلال با صاحب تریاک قول و قرار گذاشته و بنا شد در پشت تپه ماهورهای یک دهی شبانه پول ببرند و تحویل بگیرند. آن دو نفر سوار جیب شدند و ما هم با یک مسلسل سبک و چهار تفنگ جمعاً ۶ نفر رفته بودیم دور و بر محل را گرفتیم و هر کدام در گودال یا

پشت سنگي مخفي شدیم. صاحب ترياک‌ها سوار بر اسب رسيدند و رفتند در جيب پول‌ها را گرفتند و ترياک تحویل دادند دو تفنگ برنو هم داشتند. قرار ما اين بود که هر وقت خريدار ترياک‌ها پشت ماشين نشست و چراغ قرمز عقب را روشن کردیم، همه بلند بشويم و بگذاريم آنها در بروند، ولی يک نفر از برنامه‌ها بی موقع از سنگر بيرون آمده، ايست داد و مسلسل چي بی جهت شروع کرد به رگبار خالی کردن. به طوري که ماها نتوانستيم از جای مان تکان بخوريم و قاچاقچي‌ها هم تيراندازی و فرار کردند فقط يک نفر (يا دونفرشان) دستگیر شدند. در هر حال ترياک‌ها را سازمان تحویل اداره مبارزه با مواد مخدر داده، چند روز بعد ۱۵۰۰۰۰ تومان پاداش کشف آن رسيد و تقسيم شد.

\* \* \*

#### داستان عمودايی و اسبش

از يک قاچاقچي ديگر به نام عمودايی تعريف می کرد که يک اسب داشت. صبح از مشهد با اسب‌اش راه می افتاد، شب به افغانستان می رسيد. در آنجا ترياک تحویل گرفته شبانه به تاخت برمی گشت و پيش از سحر خود را به شهر می رساند. اسبش را طوري تربيت کرده بود که هر وقت در مراجعت مأمورين را می ديد يا احتمال خطر می داد، پياده می شد و به يک سمتی می رفت، به طوري که اگر گیر می افتاد می توانست منکر شود و چون چیزی هم همراهش نبود برگه به دست کسی نمی افتاد. اما اسب هم خودش را در يک گودال يا دره‌ای قايم می کرد تا رفع خطر شود. بعد همدیگر را پيدا می کردند و اگر پيدا نمی کردند يک راست می رفت مشهد در طويله‌اش. يک روزی دايی عمو در مرز افغانستان با آنها اختلافش می شود و کار به زد و خورد و قصد کشت می کشد و به زحمت فرار می کند و به ايران برمی گردد. اما آنها اسب‌اش را نمی دهند. دايی عمو از غصه‌ی اسب که هم انيس او بوده هم سرمايه‌ی زندگی، ناخوش می شود و می ميرد. روزی که بساط هفته‌ی او را برمی چيدند اسب که توانسته بود فرار کند به خانه می رسد. اما ديگر گذشته بود! ...

\* \* \*

#### ماجرای سادات با مأموران

جناب سادات کارش از اينها کوچک تر بود ولی او هم با مأمورين می بايستی دست

و پنجه نرم کند. می‌گفت ماهی ۱۵۰ تومان به آنها باج می‌دادم و دو دسته بودند، یک دسته مال شهربانی، یک دسته هم مال اداره‌ی مواد مخدر. به هر کدام ۱۵۰ تومان می‌دادم تا زیاد پاپی من نشوند. ولی گاه‌گاه برای انجام وظیفه یا لفت‌ولیس مزاحم می‌شدند. یک روز یک کیلو تریاک برایم آوردند و اتفاقاً اینها بلافاصله سر رسیدند ولی من فوراً تریاک را که در کیسه نایلون بود انداختم تو تغار ماست. اینها چون قبلاً حامل تریاک را تعقیب کرده و سراغش را داشتند، می‌دانستند که در دکانم خبری هست. تمام طاقچه‌ها و زیر و بالا و پستوها را گشتند. دست‌شان به جایی نرسید: یکی گفت: بگو ببینم کجا قایم کردی. فقط بفهمیم کافی است؛ قول می‌دهیم کارت نداشته باشیم. گفتم: نه، هر وقت رفتید بعد می‌گویم کجا گذاشته‌ام. آنها باز هم گشتند و دست خالی رفتند و مدتی در نزدیکی‌ها آدم گذاشتند که از حرکات من بفهمند ولی من از پشت دَخل تکان نخوردم تا همه جا خلوت شد. وقتی مطمئن شدم رفته‌اند تریاک‌ها را از زیر ماست‌ها درآوردم و بیرون فرستادم. یک روز دیگه که به مأمورین برخوردم گفتم: توی همان تغار ماست جلوی ترازو بود!...

\* \* \*

این صحبت‌ها یک ساعتی طول کشید و صدای اذان ظهر بلند شد. به سادات گفتم: تصمیم بگیر از زندان که بیرون آمدی دیگر این کار را نکنی که هم دردسر دنیا دارد و هم گناه آخرت. تو مسئول این عمل حرام و مخصوصاً هزاران مردمی هستی که گرفتار هروئین می‌شوند. گفت؛ آخر یک عده پیرمرد و آدم‌های بیچاره هستند که اگر نکشند ناراحت می‌شوند... بالاخره ظاهراً متقاعد شد که کار و نان حرامی است...

\* \* \*

در هر حال این قضیه یک نمونه از اصلاحات و اقدامات مشعشع دولت ما است که به صورت ظاهر مثلاً کشت تریاک و استعمال تریاک را از بین می‌برند، ولی از راه دیگر و با مداخل بیشتر برای خودشان همان کار را به صورت مضرت‌تر رواج می‌دهند. تا نیت درست نباشد و کار به دست اشخاص صالح و با تقوا نیفتد همه‌ی حرف‌ها و کارها مُفت است! حالا، هم ارز از مملکت خارج می‌شود، هم رعیت ایرانی که از کشت تریاک نان می‌خورد دست‌اش کوتاه شده است و هم به جای تریاک که قهوه‌خانه و منقل و تشکیلات می‌خواهد و همان آشکار شدن و زحمت داشتنش مانع

از اين مي شد كه جوان ها و اشخاص محترم آلوده شوند، هروئين را رواج داده اند كه خطرات و صدماتش صد برابر است.

### جمعه ۱۳۴۲/۷/۶

ني لبيك از حيث سرحال و شاداب بودن و تحرك مثل اينكه به قياس زمان بچگي سايرين، ماشاءالله از همه جلوتر است.

\* \* \*

### آب آوردن چشمان مادر ساقی و طبابت پروفیسور شمس

بعد از ناهار كه از ساقی هم دعوت كرده بوديم، صحبت هايي بود، از جمله راجع به بعضی مريض ها و معالجه ها.

ساقی مي گفت: مادرم يك چشم اش تار شده بود و چیزی را نمي ديد. پيش پروفیسور شمس برديم گفت آب آورده و علاج ندارد. به مادر گفتيم: اين طور است و آقای دكتر مي گويد چشم شما كور مي شود. كاری نمي توانيم بكنيم... سه سال بعد او را برديم پيش دكتر خُرْمي گفت: ايشان را بايد در مريض خانه بخوابانم و آن يك چشم را عمل كنم. همين كار را كرد. بعد از يك هفته به من گفت: پس فردا ساعت ۸ صبح بيا مي خواهم چشم اش را باز كنم. رفتم كهنه ها و نوارها را برداشت گفت: خانم چه مي بينيد؟ مادرم گفت چراغ. بعد اشاره كرد چراغ سقف را خاموش كنند مادرم گفت: گُشتي، يعني خاموش شد. دكتر گفت: بسيار خوب باز ببنديد. سه روز بعد به كلي باز كرد و چشم مادرم به كلي بينا و خوب شده بود.

\* \* \*

يك حكايتي هم دكتر سحابي از قول آقای کرمانيان تاجر بازار رفيق حاجي ميرزا باقر تحريريان كه دوست خودمان است تعريف مي كرد.

کرمانيان دچار سنگ كيسه صفرا بود و دايماً رنج و درد مي کشيد. راديوگرافي هم سنگ های درشتی نشان داده بود. مي رود آلمان عمل كند. آنجا معاينه مي كنند و چون توليد سنگش شديد بوده، مي گویند: از عهده ي ما خارج است. توصیه مي كنند به لوزان در يك بیمارستان مخصوص اين كار برود. در لوزان او را عمل مي كنند. سنگ ها را در مي آورند. بخيه مي زنند. يك هفته ای مي خوابد و به تدريج سرحال

می‌آید. یک شب احتیاج تندی به مستراح پیدا می‌کند. بعد از اجابت، حالت ضعف و دردش دیدی به او دست می‌دهد و فریاد می‌زند و می‌افتد. به اتاقش برمی‌گردانند. سرحالش می‌آورند ولی دردِ فوق‌العاده امانش نمی‌دهد. معلوم می‌شود خونریزی ناگهانی داخلی از محل عمل بروز کرده و آنچه دفع شده لخته‌های خون بوده است و همین‌طور خون می‌آید. خواهش می‌کند قرص مسکن به او بدهند. پرستارها احتیاط می‌کنند و می‌گویند باید به همان دکتر جراح تلفن بزنیم. دکتر جراح می‌آید مریض را به اتاق عمل می‌برد و معاینه می‌کند. در حالی که او در شدت درد می‌سوخته و فریاد می‌زده است. دکتر می‌گوید: نمی‌شود تو را عمل کنیم و کیسه‌صفر را بشکافیم چون خطرناک است و مرگ حتمی است، مُسکِن هم اگر بدهیم یا بزنیم باعث مرگ می‌شود...

بیچاره می‌گوید: پس چه بکنم؟ می‌گویند: هیچ باید بسازی و صبر کنی ناله و فریاد هم نکنی، جز تحمل و صبر و انتظار؛ جز این که خون آنقدر بیاید و خود به خود منعقد شود چاره‌ای نیست. کرمانیان هم می‌گویند: بسیار خوب صبر می‌کنم و صدایم در نخواهد آمد. و پنج شبانه‌روز تمام در خون و دردِ طاقت‌فرسا به سر می‌برد و اشک می‌ریزد اما صدا در نمی‌آورد. البته توسلی هم می‌کنند. بالاخره خوب می‌شود.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۹

##### در اولین سؤال از عبدل معلوم شد، «خانم خوب» مرحوم شده‌اند

صبح انتظار احضارمان را برای پرونده‌خوانی به دادگاه داشتیم. در حیاط میز و صندلی گذاشته، مشغول نوشتن بودم. استوار اسکندانی مرا صدا زد و گفت: لباس بپوشید. گفتم: ماشین از دادگاه آمده است؟ گفت: بله، اما پسران هم آمده است. او را ملاقات کنید.

من البته نگران شدم که چرا عبدالعلی بی‌موقع آمده است و به دکتر سجابی گفتم. در اولین سؤال از عبدل معلوم شد... بله خبر خوشی ندارد. «خانم خوب» مرحوم شده‌اند! ...

کاری نمی‌توانستم بکنم. کاری هم برای خانم که سال‌ها است در واقع دیگر در این دنیا نبودند، دیگران هم نمی‌توانستند کرده باشند. به اتاق آمدم کنار تختخوابم نشسته قرآن را باز کردم و سوره یس (۳۶) و الرحمن (۵۵) و غیره را می‌خواندم و به یاد زحمات و صدمات و سختی‌های خانم در این عمر گذشته، به یاد خوبی‌ها،



محبت‌ها و آن دست گرمی که شب‌ها به پشت هم می‌گذاشتند و به خواب‌مان می‌کردند... بودم و اشک می‌ریختم. درحالی که دکتر سبحانی با کمک شیخ الاسلامی مشغول تکمیل نمره‌های اوراق مسابقه ورودی دانشسرای تعلیمات دینی بود. بعضی آیات سوره یس (۳۶) و الرحمن (۵۵) که مخصوصاً ناظر بر مرگ و نعمات بهشت است، به خیال و امید خودم تطبیق با آن دنیای خانم و آقا می‌دادم:

«هُمُ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأُرَائِكِ مُتَكَبِّرُونَ.  
لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَاءٌ يَدْعُونَ»<sup>۱</sup>

البته آنچه از رحمت و رحمانیت خدا و از شریعت‌اش شنیده‌ایم امید است که خانم آمرزیده و اهل بهشت باشند. عقیده و ایمان و عبادت خدا و عشق به اولیای خدا و اهل بیت که داشتند؛ در راه شوهر و خانه و اولاد و کسان حداکثر وظیفه و محبت و خدمت را به‌جا آوردند؛ اهل خیر و سلامت و رأفت و توبه هم که بودند؛ برای پاک‌شدن گناهان آخر عمری داغ‌های متوالی و سختی‌ها کشیدند... ان شاء الله مشمول «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»<sup>۲</sup> باشند. نمی‌دانم شماها امشب نماز اول قبر و چند سوره قرآن برای‌شان خواندید یا نه؟ افسوس که بیشترتان دیر به دنیا آمدید و آقا و خانم را آن‌طوری که بودند و باید شناختید.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ!»<sup>۳</sup>

\* \* \*

نگرانی نی‌لبک را هم دارم، نمی‌دانم پیش کدام دکتر برده‌اید که آمپول زده و ویتامین داده است؟ اَللَّهُمَّ وَمَنْ عَلَىٰ بَقَاءِ وُلْدِي

۱. یس (۳۶) / ۵۶ و ۵۷: آنان و همسرانشان در سایه‌ها بر تخت‌ها تکیه زده‌اند.

در آنجا [هرگونه] میوه و هر چه بخواهند در اختیار دارند.

۲. فجر (۸۹) / ۲۷ و ۲۸: ای نفس آرام و مطمئن.

به سوی صاحب اختیار باز گرد؛ خشنود و مورد پسند.

۳. دعا: خدایا مردان مؤمن و زنان مؤمن را و مردان مسلمان و زنان مسلمان، چه زنده‌ی آنها و چه مرده‌ی آنها را بیامرز.

شنبه ۱۳۴۲/۷/۱۳

### دو روز است که از بند ۴ به بند ۱ اسباب‌کشی کرده‌ایم

هفته گذشته روی هم رفته هفته تلخی بود: فوت خانم خوب، ناخوشی و نگرانی حال نی لبک، عدم موفقیت عبدالعلی و بازی که در هنرکده برایش درآورده بودند... ولی روز جمعه با ملاقاتی‌هایی که آمده بودند و دیداری که از شماها و خواهرهایم و اقوام و رفقا شد و عصر هم که خود نی لبک را آورده بودند، ماشاءالله بازی می‌کرد و همچنین خبرهایی که از جنب و جوش بیرون شنیدم، تسکینم داد. حالا هم دو روز است از بند ۴ به بند ۱ اسباب‌کشی کرده و در جای بهتری مستقر شده‌ایم. بند ۴ طرف جنوب حیاط و محل سایه و تاریک و مرطوب هوایی بود. به واسطه‌ی مجاورت با روشویی‌خانه و مستراح‌ها و با اتاق سربازان از حیث بو و سروصدا ناراحت بودیم. اما بند ۱ کوچک‌تر است و در عوض رو به جنوب و روشن و هواخور است. خصوصاً که دکتر سحابی با آن دقت و سخت‌گیری که در نظافت و فرار از خاک و غبار دارد و همتی که برای تعویض فرش‌ها و شستن آنها و پاک کردن شیشه‌ی پنجره و غیره به خرج داد- و من خیلی دلم می‌خواهد بچه‌زاده‌ها همین‌طور اهل عمل و اقدام باشند- احساس روشنایی و راحتی مخصوص در این اتاق می‌نمایم. نماز جماعت را هم چون هوا خنک شده است، ظهر و شب همین‌جا می‌خوانیم. برای خاطر ما آقارضا و شیخ‌الاسلامی که در این بند بودند اسباب‌کشی کرده و به بند ۳ رفتند. البته ما خیلی تعارف و اصرار کردیم بمانند، ولی خودشان را آزادتر دیدند آنجا بروند.

جمعه ۱۳۴۲/۷/۱۹

### لویی بریل مخترع کی بود؟

دیروز شیخ‌الاسلامی هم مدرسه‌ای عبدالعلی آمده بود تا راجع به درس کتاب انگلیسی‌اش بعضی اشکالات پرسد. حالا همان حکایت کتاب را برای تان می‌نویسم. نمی‌دانم خود شماها هم جایی خوانده یا شنیده‌اید یا نه. نوشته بود شماها اسم Louis Braille را شنیده‌اید که برای کورها طریقه‌ی خواندن و نوشتن را اختراع کرده است. اما هیچ‌کس از خود نمی‌پرسد Louis Braille کی بوده است و چرا به این کار دست زده است. پسر کفاشی (چرم‌کار یا سراج) هفت‌هشت‌ساله بود، که در فرانسه در یکی از دهات

حومه‌ی پاریس زندگی می‌کرد. روزی در دکان پدرش یکی از افزارهای کار او را که نوک تیز داشت برمی‌دارد بازی کند؛ می‌زند و دو چشم خودش را کور می‌کند. به کلی کور و مجبور می‌شود عصا به دست بگیرد. پدر و مادر و اهل ده خیلی دل‌شان به حال او می‌سوزد، ولی چاره‌ای هم نمی‌توانند بکنند. پدر او را به پاریس می‌برد و در یک مدرسه کورها می‌گذارد. برای کورها الفباهایی درست کرده بودند مثل الفبای معمولی اما بزرگ و قطور (مثلاً ۲۰ سانتیمتر) به طوری که با دست مالیدن آنها را می‌شناختند. ولی برای یک حکایت کوچک چندین کتاب بزرگ لازم بود که بر صفحاتش این حروف بزرگ را چسبانده باشند. یعنی در واقع این کار عملی نبود و کورها از خواندن و نوشتن و این نعمت بزرگ - که آدم را با دنیای بزرگ مربوط می‌کند - به کلی محروم بودند.

لوئی بریل خیلی دلش می‌خواست یک راه‌حلی پیدا کند که خودش و کورهای دیگر را از این زندان نابینایی ظاهری و باطنی آزاد کند ولی عقل‌اش به جایی نمی‌رسید. یک روز در قهوه‌خانه نشسته بود رفیقش برای او روزنامه می‌خواند. خواننده‌ی روزنامه به یک خبری رسید که یک مرتبه فریاد Louis Braille بلند شد و شروع به بالا و پایین جستن کرد. آن خبر این بود: یک سروان ارتش الفبایی درست کرده است که در تاریکی می‌تواند بنویسد. جوان کور آنقدر خوشحال و از خود بی‌خود شده بود که رفیق‌اش به او تکرار می‌کرد این کارها را نکن، مردم ما را می‌بینند! ولی او می‌گفت: به مقصودم رسیدم و گمشده‌ام را پیدا کردم.

پیش آن کاپیتان رفت. دید کاغذنویسی در تاریکی او عبارت است از سوراخ کردن کاغذ و نقطه و خط گذاشتن؛ یک نوع الفبای تلگراف... لوئی بریل اصول این طریقه را از کاپیتان گرفت ولی خودش آن را تکمیل کرد: با ۶ سوراخ که می‌توانست مثلاً ۲ تا را به هم بچسباند و ۴ تا دیگر را با فاصله‌ای از دوتای اول قرار دهد و یا ۳ تا ۳ تا از هم فاصله دهد و یا بالا و پایین قرار دهد. بیش از ۶۰ ترکیب و ترتیب مختلف جور کرد و برای هر یک از حروف الفبا و علامات و بعضی کلمات یکی از آن ترکیب‌ها را اختصاص داد.

طرز نوشتن هم این‌طور بود که روی یک صفحه کاغذ کلفت به وسیله قلم نوک تیز شبیه به همان افزاری که چشمانش را کور کرده بود، سوراخ‌های ۶ تایی می‌کرد. وقتی پشت کاغذ دست می‌کشید، انگشت‌ها علامت و حروف را تشخیص می‌دادند.

کار نوشتن و خواندن با قلم‌سوزنی آسان شد و الفبایی مخصوص کورها اختراع کرد که حالا به نام او معروف است. ولی مثل هر مخترع و مبتکری با بی‌اعتنایی و حتی مسخره مردم و قضاوت بیهوده و غیرعملی بودن اختراعش رو به‌رو شد و به هر کس یا اداره‌ای مراجعه می‌کرد دلسرد می‌شد. سال‌ها گذشت و ناخوشی و ناتوانی روز به‌روز بیشتر بر او مسلط می‌شد.

یک شب در پاریس در یک تئاتر کنسرتی می‌دادند که جمعیت زیادی آمده بود و خیلی برای نوازنده پیانو کف زدند. برای آنکه آن نوازنده یک دختر کوری بود. آن دختر آخر سر که برای تشکر از استقبال و تشویق‌های مردم جلوی سن حاضر شد، گفت: برای من دست نزنید و از من تمجید نکنید. من این عمل‌ام را از Louis Braille دارم!... مردم یک مرتبه متوجه بیچاره لویی بریل شدند و به فکر این افتادند که طریقه‌اش را عملی و ترویج کنند.

دوستان Braille مژده برای او بردند. او در رختخواب بیماری بود ولی از فرط خوشحالی فریادی زد. گفت: من سه بار در عمرم فریاد زدم؛ یکی آن‌روزی که سیخ به چشم‌هایم فرو رفت و کور شدم؛ یکی آن‌روزی که آن خبر را از روزنامه شنیدم؛ یکی هم امروز. خوشحالم که بالاخره عمرم بی‌حاصل و بی‌فایده نبود. سه چهار روز بعد Louis Braille در سن ۴۲ سالگی درگذشت. ولی طریقه‌ی اختراعی و نامش زنده مانده است و هزاران کور می‌توانند بخوانند و بنویسند.

\* \* \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَبِهِ نَسْتَعِينُ

جمعه ۱۳۴۲/۸/۱۷

**انتقال از قزل‌قلعه به بند ۴ زندان قصر**

**خانم‌زاده عزیز و نورچشمان نازنین و گرامی**

دیروز ما را به زندان قصر آوردند و وضع ملاقات خراب شده است. بنابراین فعلاً ملاقات‌مان در عالم خیال و روی کاغذ و یادداشت به‌عمل می‌آید تا خدا چه وقت بخواهد.

قضیه‌ی انتقال ما از زندان قزل‌قلعه، ظاهراً سه روز قبل دستورش صادر شده بود و مربوط به جریان کشف و بازداشت دسته‌ی توده‌ای‌های اخیر است که خواسته‌اند

قزلقلعه برای آنها خالی شود و با ماها در تماس نباشند. الآن هم که این یادداشت‌ها را شروع کرده‌ام عبدالعلی به اتفاق دکتر عابدی و مهندس انتظام آمده بودند که بدون ملاقات برگشتند.

در هر حال وضع دیروز این طوری شد: چهارشنبه عصر که از دادگاه برگشتیم، پیش خود خوشحال بودیم که فعلاً تا سه روز خیالمان راحت است و جمعه هم شماها را می‌بینیم. صبح پنج‌شنبه بر طبق معمول از خواب بیدار شده، قدم دو و ورزش دلچسبی در هوای خنک حیاط قزلقلعه کردیم. بعد از صبحانه من نشستم به تصحیحات جلد دوم آموزش قرآن و دکتر [سحابی] و رفقای دیگر (نقوی، شیخ‌الاسلامی و خاموشی) به بریدن گوشت و سیب‌زمینی و بادنجان و پیاز و غیره و به پختن تاس کباب برای ناهار. من از آن کار فارغ شده مشغول پاک کردن و روغن زدن به ماشین اصلاح بودم که ساقی وارد اتاق شد. ولی هم دکتر و هم من، از طرز آمدن‌اش حس کردیم مثل همیشه برای احوال‌پرسی و صحبت‌های متعارف نیست. خود او هم ناراحت بود و گفت: شما را باید منتقل کنیم. ما گفتیم: لابد به زندان قصر. بعداً هم که دکتر صدری برای گشت و احوال‌پرسی هر روزه به اتاق ما آمد، وقتی این خبر را شنید خشکش زد و متأسف شد. رفقای هم‌اتاق هم که معلوم است خیلی ناراحت و نگران از وضع ما و خودشان بودند. من به ساقی گفتم: پس ما ناهارمان را که روی بار است بخوریم و بعد از ظهر برویم. گفت: خیلی خوب، ترتیب‌اش را می‌دهم. بعد خودش پرسید: آیا کتاب و کاغذهای زیادی نداری که بخواهید ببرید؟ البته معنی این سؤال این بود که ممکن است جاهایی که می‌روید اسباب‌ها را تفتیش کنند و زحمت فراهم شود. شماره تلفن منزل‌هایمان را گرفت که خبر بدهد تا بیایند هم ملاقات کنند و هم اثاث و اشیاء زیادی، هر چه داریم بدهیم ببرند. یک خواهش دیگر هم ما کردیم و گفتیم معلوم نیست آنجا که می‌رویم وضع جماعت‌مان چطور می‌شود، پیش از ظهر یک حمام خارج برویم. استوار قابلی پیغام برد و بعد پیغام داد بفرمایید، خودم در خدمت‌تان هستم. بنابر این با آنکه روز هفت‌هفت حمام نبود، پیش از ظهر برای آخرین بار به حمام تمیز و نسبتاً خوب خیابان تخت‌طاووس [خیابان شهیدمطهری فعلی] - که زیر قزلقلعه است - رفتیم و من کیسه‌ای کشیدم.

اسباب‌ها را جمع‌وجور کرده ساعت ۱۵:۲ بعد از دیدار بسیار مطبوع ولی در عین حال تأثرانگیز از خانواده آماده حرکت بودیم. با آنکه دلداری داده بودم که خبر

مهمی نیست، و قبلاً هم انتظار داشتیم ما را به جای سابق پیش سایر رفقا ببرند، ولی این احتمال را هم می‌دادیم که مثل بیچاره حیات‌داوودی به دژبان یا به زندان موقت شهربانی و جاهای بد و انفرادی ببرند.

استوارها که از خواب بیدار شده بودند، هم‌اتاقی‌های ما جمع شدند و اظهار تأسف و تأثر می‌کردند. مدتی هم نشستند. ساقی دلش می‌خواست اقامت ما در آنجا طولانی‌تر شود ولی ما هم می‌خواستیم زیاد به تأخیر نیفتد و در زندان موقت مجبور نشوند ما را شب در آنجا نگاه دارند. این است که ساعت ۳ با آمبولانس قزل‌قلعه به اتفاق قابلی و دو سرباز راه افتادیم. آنها حاضر بودند از زندان موقت تا زندان قصر هم ما را ببرند. ولی افسر کشیک شهربانی دیر آمد و خلاصه بعد از یک ساعت معطلی در دفتر افسر کشیک زندان موقت (یک ساعتی که خسته کننده هم نبود، چون ایرج سبحانی را فوری دیدم و بعد محسن آقا<sup>۱</sup> پیدا شد که انتظار پری‌خانم<sup>۲</sup> را برای ملاقات رحیم آقا<sup>۳</sup> داشتند. بنابراین با آنها مدتی صحبت کردیم تا آنکه پری و بچه‌ها رسیدند ولی افسر کشیک نگذاشت ما با رحیم ملاقات کنیم).

نزدیک غروب تحویل زندان قصر داده شدیم و با تشریفات و کاغذبازی‌هایی که مخصوص شهربانی است، بالاخره وارد بند ۴ شدیم. در حالی که سیزده نفر رفقای دادگاهی و خودمان و چهارده نفر زندانی‌های مربوط به ۱۵ خرداد، که اخیراً از زندان موقت به آنجا انتقال داده شده بودند، و چهار پنج نفر زندانیان غیرسیاسی مأنوس سابق، از پشت میله‌های در داخلی زندان برای مان ابراز احساسات شدید می‌کردند، کف می‌زدند و شعر می‌خواندند و وقتی تشریفات اتاق افسر کشیک بند تمام شد و در را باز کردند، روی دست بلندمان کرده ماچ و بوسه‌ها به راه افتاد... باز هم خدا را شکر کردیم که وضع بدتر نشده است.

\* \* \*

### حیات همان است اما آن شور و نشاط و انس پارسال وجود ندارد

همان حیات است، با درخت‌ها و باغچه‌ها و حوض و دست‌شویی و صفایش، و همان بوفه با احمد آقا و آقاسیدحسین و سماور بزرگ الکتریک و یخچال و گنج‌هی

۱. مرحوم مهندس محسن عطایی (خواهرزاده نویسنده).

۲. همسر مرحوم رحیم عطایی (برادرزاده نویسنده).

۳. مرحوم رحیم عطایی (خواهرزاده نویسنده).

لوازم فروشی اش، و همان اتاق‌ها. اما هم اشخاص (چه زندانی، چه مأمورین) عوض شده‌اند (نسبت به چهار ماه و بیست روز قبل)، و هم وضع اتاق و زندگی خیلی تنگ‌تر و ناراحت‌تر شده است. ما پانزده نفر در دو اتاق ۳×۲ باید خودمان و اسباب‌هایمان را جا بدهیم. فعلاً چون هوا خیلی سرد نیست، ناهار و شام و صبحانه را در راهرو سفره می‌اندازند و عده‌ای شب رختخواب‌شان را در آنجا می‌برند. ولی چند هفته دیگر که هوا خیلی سرد می‌شود... خدا بزرگ است!

آن شور و نشاط و فعالیت و انس بهمن ماه پارسال وجود ندارد چون زندانی‌های ناجور و متفرقه‌ی هروئینی و قاچاق و قاتل اکثریت را دارند. دانشجویان جوان و پرحرارت هم نیستند. ولی رفقای ما و باقی مانده‌های زندانی‌های ۱۵ خرداد که بیشتر کاسب و کارگرند با هم آمیزش و صمیمیت دارند و برنامه‌های زندگی را با هم انجام می‌دهند: غذای سه‌وعده و تنقل، پخت‌وپز و نظافت که هر روز سه مسئول به‌نوبت برای آن معین می‌شود، نماز جماعت، قرائت قرآن و تفسیر آقای طالقانی، مطالعه، بازی، سرود، بحث و سخنرانی.

\* \* \*

پیش از شروع این یادداشت‌ها، مدتی عکس‌نی‌لبک (محمدنوید) و یادگار پیکوک (زهرا) را که هر دفعه به‌نظم زنده‌تر و شیطان‌تر می‌آید، به‌جای ملاقات معمولی نگاه کردم و سلامتی و رشد و صلاح و سعادت همه‌ی شماها را از خدا خواستم.

\* \* \*

### داستان‌های خوش‌مزه از زبان طاهری

بعضی از خوشمزگی‌های محسن طاهری:

- آقاعمو یک روز می‌خواست ناخن‌هایش را بگیرد، قیچی را برداشت شروع کرد به گرفتن ناخن‌های من. گفتم آقاعمو عوضی گرفتی این دست من است! گفت عجب پسری شعوریه! چهل ساله این دست منه حالا مال تو شد؟!

- مدتی است یک غده‌هایی روی بازو و شکم و ران طاهری پیدا شده است. چند روز قبل - با آنکه مزاحمتی از این غده‌های زیر پوست نمی‌بیند - از ترس اینکه مبادا تبدیل به سرطان بشود، به بهداری رفت و به‌دکتر زندان مراجعه کرده. در آنجا دکتر از او پرسیده بود این غده‌ها تماماً در بدن شما است؟ طاهری قدری مکث کرده جواب

داد: نخیر دو سه تاش هم تو طاقچه است!

- آقاعمو دندان عاریه‌اش را روی بخاری گذاشته بود. محسن می‌رود چیزی بردارد، دندان عاریه زمین می‌افتد. آقاعمو که صدای آن را می‌شنود فوری دست به صورت گذاشته از درد دندان ناله می‌کند. محسن تعجب می‌کند. آقاعمو می‌گوید: چرا نمی‌فهمی؟! مگه این عضوی از اعضاء من نیست؟

- یک سال کاسب کارها و مردم «شهرنو» به فکر روضه‌خوانی در محرم می‌افتند؛ چادر و بساطی برپا می‌کنند. عده‌ای روضه‌خوان و از جمله آقاعمو را دعوت می‌کنند. بعد از دو سه روز که منبر می‌روند، یک‌روز می‌بینند نه چادری است، نه بساطی و نه روضه‌گوش‌کنی. روضه‌خوان‌ها حاج و واج می‌شوند و نمی‌دانند چه بکنند. معلوم می‌شود کسانی که بانی مجلس شده بودند، چون نتوانسته بودند سهم مخارج تعهدی را از اهل محل بگیرند، بساط را برچیده و خود را مخفی کرده‌اند. اما روضه‌خوان‌ها که حاضر نبودند از حق منبرشان صرف‌نظر کنند، به کلاتری مراجعه می‌نمایند. کلاتری بانی‌ها را احضار کرده گردن‌شان می‌گذارد لاقبل پول روضه‌خوان‌ها را از بابت آن سه روز پردازند. آنها هم که پول نقدی جمع نکرده و نداشتند، حق منبر روضه‌خوان‌ها را میان کسبه خیابان تقسیم کرده هر کدام را به دکانی حواله می‌دهند. تصادفاً حساب آقاعمو به هاراطونیان عرق‌فروش می‌افتد. قرار می‌شود روزی سه قران به او پردازد. آقاعمو که با عبا و عمامه نمی‌توانست به دکان عرق‌فروشی برود، و از طرف دیگر حاضر نبود از حق‌اش صرف‌نظر کند، هر روز که آنجا می‌رفت، به پشت شیشه دکان زده می‌گفت: موسیو! آیت‌الله تشریف آوردند!... یک روز «هاراطون» پول نقد در دخل‌اش نداشت. گفت: آقا صبر کنید این مشتری پولش را بدهد. آقاعمو که حوصله‌اش سررفته بود، به مشتری پرخاش کرده می‌گوید: دِ یاالله زود باش عرق‌ات را کوفت کن سه هزار ما را بده! اتفاقاً آن مشتری هم پول نداشت و آمده بود نسیه خوری کند...

- یکی از زندانی‌های بازداشت شده در قضایای ۱۵ خرداد به نام مشهدی لطفعلی را که تُرک و آدم ساده‌ای بود، برای بازپرسی پیش سرهنگ نورائی بردند. او سرهنگ نورائی را نمی‌شناخت و یک استوار پلیس او را به آنجا برده همراهش بود.

سرهنگ او را می‌شناسد و می‌پرسد: روزهای شلوغی کجا بودی؟

مشهدی لطفعلی نگاهی کرده بلند می‌شود و می‌گوید: تو چکاره‌ی منی که از من



می‌پرسی؟ به توجّه که من آن روزها کجا بودم؟ مگر بازرس هستی؟ سرکار استوار بین این آقا چقدر فضول است! از خانه بیرون آمدی، رفتی نان سنگک خریدی، خانه بردی برگشتی. به توجّه که کجا بودی، کجا رفتی؟! ... پی! ... سرهنگ می‌بیند یارو خیلی از مرحله پرت است. می‌گوید خوب، بازپرسی‌ات را دادی... و فردای آن روز مرخص‌اش می‌کنند.

\* \* \*

- در سر سفره‌ی صبحانه بودیم، عده‌ای که اتحاد مثلث تشکیل داده بودند، دم از اتحادشان می‌زدند. طاهری گفت: من هم با حاجی جعفری و آزادی و نعمتی اتحاد دوزنقه تشکیل داده‌ایم. آن دسته ایراد گرفتند که از همه شکل‌ها بی‌ریخت‌تر و کج و معوج‌تر دوزنقه است. مثلث تنها شکل تغییرناپذیر است. طاهری دید سوادش در هندسه خراب است. گفت مدرسه جعفری که بودم، هر روز غایب می‌شدم. آن وقت یک بانده مشکی به بازویم می‌بستم. یک روز می‌گفتم آقا عمویم مرده است؛ یک روز دایی؛ یک روز پسرعمه... خلاصه تا ۲۰۰۰ نفر از اقوامم را کشتم. آقای پرورش مدیر مدرسه، یک روز مرا صدا کرد و گفت: محسن آقا یا اقوامت را صورت بده. بعد از آن باز غایب شدم. این دفعه گفتم: پسردایی‌ام مرده است. مرا برد تو دفتر کتابچه را ورق زده گفت: نه، پسردایی برایت نمانده است؛ یکی دیگر را بگو...

### نامه‌ی دختر ده‌ساله‌ی آقای نعمتی هم‌زندانی ۱۵ خردادای ما

مورخه آذر ۱۳۴۲/۹/۲۱

پدر عزیزم

پس از عرض سلام، امیدوارم که حال شما خوب باشد و کسالتی نداشته باشید. از دور دست مبارک شما را می‌بوسم. پدر عزیزم، من وقتی لباس‌های شما را می‌بینم، مثل اینکه بوی شما و صدای‌تان را می‌شنوم. به‌جان خودم آن‌قدر غصه خورده‌ام که نمی‌دانید امسال چقدر درس‌ام بد شده است. اگر از حال خانواده بخواهید، به‌حمدالله سالم و سلامت هستیم. اگر اجازه بدهید و مایل باشید، روز جمعه به‌خانه ما مانم<sup>۱</sup> برویم و

۱. زن سابق آقای نعمتی

شب را در آنجا بگذرانیم. زیرا دوری خود شما یک طرف، و دوری  
 مامانم هم یک طرف، آخر باید ما هم دل‌خوشی داشته باشیم. من دیگر  
 روز نمی‌کنم، شاید مایل باشید و شاید هم نه. توران‌جان و هادی‌آقا،  
 خواهرانم، عمه ایران، عمه نزهت، مهری خانم و آقای طلوعی سلام  
 می‌رسانند. من چون نمی‌توانستم به زندان بیایم، این [نامه] را به آقای  
 طلوعی سپردم و زحمتی به ایشان دادم؛ چاره‌ای نداشتیم.  
 نمک در کاسه شوری ندارد دل من طاقت دوری ندارد  
 پدر عزیزم، من در اینجا با شما خداحافظی می‌کنم. دعا را فراموش  
 نمی‌کنم تا شما زودتر آزاد شوید. خواستار سلامت و سلامتی شما.  
 اکرم نعمتی

سه‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۲۵

### خوابی که آقای محکم برای من دید

برای مامان و شماها که گاهی به خواب دیدن اهمیت می‌دهید.  
 یکی از هم‌زندانی‌ها، آقای محکم از ۱۵ خردادها که کارگر لوله‌کش و جوان  
 خوش‌قد و قامت و ساده‌ای است، دیشب خوابی دیده بود و برای جمع حکایت  
 می‌کرد:

در جایی مثل مسجد هدایت بودیم و آقای طالقانی تفسیر می‌گفت یا صحبت  
 می‌کرد. از آن خارج شدیم، آقای علی‌بابایی اتوبوسی آورد همه را سوار کرد و ما را  
 به کنار دریا مثل بندرپهلوی [بندر انزلی فعلی] برد. در آنجا گفت: لخت شویم شنا  
 کنیم. آقای بازرگان پرید در آب و مشغول شناکردن و دورشدن از ساحل شد؛  
 به‌حدی که ما همه نگران شدیم و ترسیدیم. آقای مهندس سحابی یک قایق موتوری  
 برداشت، من و او سوار شدیم تا به بازرگان برسیم و از غرق شدن نجاتش دهیم.  
 وقتی رسیدیم و خواستیم او را سوار کنیم، گفت: همین‌طور که تا اینجا آمده‌ام،  
 خودم بلدم برگردم. گفتیم نه سوار شوید؛ جلو می‌رویم، بر نمی‌گردیم. ایشان هم  
 گفت: حال که بر نمی‌گردید و پیش می‌روید من هم سوار می‌شوم...

## برای خانم زاده عزیزم و فرزندان نازنیم

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۴۲/۱۰/۱۷

بعد از رأی محکومیت دادگاه، من از بابت خودم نگران و پشیمان نیستم  
بعد از رأی محکومیت دادگاه، و خداحافظی از آخرین دیداری که معلوم نیست  
برای چه مدت از شما کردم، امروز زندگی نوینی برایم آغاز شده است. البته در  
همان اتاق و با همان رفقا و اوضاع در زندان قصر می باشم، ولی سابقاً خود را موقتی  
و مهمان زندان می دانستم، حالا به چشم دیگر نگاه می کنم و فکرم طور دیگر باید  
باشد.

از شماها چه پنهان، خیلی راحت نیستم و رأی حداکثر شدت و ظلم دادگاه،  
اگرچه خیلی غیرمنتظره نبود و احتمال نرمش و عدالت به هیچ وجه نمی رفت، ولی  
هیچ کس هم نمی توانست حدس بزند به این اندازه عداوت و عصبانیت داشته باشند!  
آنچه دیشب تا به حال فکر می کنم، ناراحتی ام از بابت خودم نیست و برایم زندگی  
در کنج زندان و ساختن به اوضاع و احوال محدود و مسدود سخت نمی آید؛ آنچه  
کسل و افسرده ام کرده و به سکوت واداشته، منظره‌ی اشک‌ها و قیافه‌ی پژمرده‌ی  
خانم زاده است که خیلی هم خودداری می کرد و خونسردی نشان می داد!  
می دانم که برای تو سخت است و ناراحت کننده؛ طاقت زیاد می خواهد. و  
نمی دانم چه دلداری بدهم که گول زدن نباشد و چه وعده و مهلتی قایل شوم که فکر  
خودم هم آن را قبول کند.

البته در این دنیا همه چیز قابل امکان و احتمال هست. هم دگرگونی و سرنگونی  
و هم ادامه و استبداد. صبر خدا و روز خدا مثل مال ما نیست:

«وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ.» (حج ۲۲ / ۴۷)

(... یک روز پیش خدا مثل هزار سال است که شما بشمارید.)

باید قبول کنیم که ما از پرده گاهی که در اختیار گردباد باشد بی مقدارتر و  
بی اختیارتریم. به علاوه، آزاد یا محبوس، پولدار یا فقیر، مشغول یا بیکار، بالاخره  
رفتنی هستیم و زندگی واقعی و اصلی و ابدی ما جای دیگر است. پس چه بهتر که  
این دوران کوتاه عمر را که آخرش چشم برهم زدنی بیش نیست با درستی و خدمت  
و ذخیره‌ی آخرت بگذرانیم، روسفید و سربلند سر به روی خاک بگذاریم.

بنابراین من از بابت خودم خیلی نگران و پشیمان نیستم، زیرا امیدوارم اگر عمل خالص باشد و خدا به لطف و کرم خودش قبول کند، محرومیت موجود و مشقات محتمل چون به نیت حق و وظیفه بوده و شاید در بیداری و برانگیختن مردم و مبارزه با ظلم و فساد مؤثر شود، یک جایی در حساب بیاید و جبران شود. راهی که ما پیش گرفته‌ایم راهی است که از ابتدای خلقت برنامه‌ی همه‌ی حق‌پرستان و همه‌ی امت‌ها و ملت‌هایی بوده است که خواسته‌اند از نکبت و ننگ خلاص شوند. هیچ مبارز راه حق و ملت استقلال طلب هم نبوده است که از اول جلوی صاف و راحت بوده مدعی و مخالف‌های سرسخت زورمند چیره‌ی کینه‌جو در برابر نداشته باشد و مدت‌ها و اغلب نسل‌ها، مرارت و فداکاری و گاهی مرگ در پیش نیامده باشد. خدایی که ما را خلق کرده، از قطره‌ی ناچیزی به این هیکل و دارایی‌ها رسانده است و پیش خود خواهد برد، حق دارد که ما هر چه از او گرفته‌ایم به امانت و رغبت تقدیم‌اش کنیم. عدالت و حقیقتی هم که ضامن سلامت و سعادت مردم می‌شود، آن‌قدر ارزش دارد که افرادی، نه برای خاطر سایرین، بلکه برای خاطر خودِ حق و عدل، قبول ناراحتی‌ها و محرومیت‌هایی را بنمایند. یک وقتی بود که این حرف‌ها در مملکت ما و در لیاقت ملت ما نبود و خیلی‌ها می‌گفتند از این مردم پستِ خودخواه راحت طلب حیف و دریغ است که کسی خود را به زحمت بیندازد. اما حالا به حمدالله خیلی‌ها لیاقت و ارزش خودشان را نشان داده‌اند. اگر همه‌ی مردم نباشند لاقل می‌بینیم از ۱۵ خرداد به این طرف چقدر مردم بازاری و دهاتی و باسواد و بی‌سواد بیرون آمدند، کفن پوشیدند، فریاد نفرت و اعتراض بلند کردند، جرأت و شهامت کردند و بالاخره کشته شدند یا شکنجه‌ها دیدند و باز هم ایستاده‌اند. علما و آخوندها که چندین قرن بود در لای عبا خود را پیچیده به دنبال راحتی و بی‌طرفی می‌رفتند، یک مرتبه به میدان آمده، از همه‌ی شهرها به تهران مهاجرت کردند، ماه‌ها در زندان ماندند، اعلامیه‌های تند و تیز دادند، گول وعده‌ها و پول‌های دستگاه را نخوردند. در خود تبریز عظیم‌ترین و طولانی‌ترین اعتصاب‌ها را راه انداخته، علناً زبان به اعتراض گشودند و حالا عده‌ی زیادی از آنها در تهران و تبریز در زندان‌اند. آیت‌الله خمینی برای مدت نامعلوم و سرنوشت مجهولی در زندان مانده و سر تسلیم فرود نیاورده است. آقایان میلانی و شریعتمداری و نجفی مرعشی محکم ایستاده‌اند و با وجود خطرات و صدمات، دست از مبارزه برنمی‌دارند...

از طرف ديگر ، خود بچه‌هاي نهضت با آنکه بعد از بازداشت پارسال ما ، چندين سري چون به فعاليت پرداخته بودند، گرفتار شدند و بعضي از آنها شکنجه‌هاي سخت ديده و مي‌بينند، سايرين دست از فعاليت برنداشته، نوبت به نوبت به کار مي‌پردازند. دانشجويان دانشگاه که هيچ دوره‌اي اين طور زير ساطور انضباط ديکتاتوري و سانسور مستقيم نظامي نبوده‌اند، در روز ۱۶ آذر تظاهر و تعطيل مي‌کنند.

در خارج ايران چه دانشجويان ايراني و چه روزنامه‌ها و شخصيت‌هاي اروپايي، گاه گاه صدا بلند مي‌کنند و ثابت مي‌کنند که ما تنها نيستيم و صدای مان با وجود خفقان دستگاه، به دنيا مي‌رسد و گوش‌هاي شنوايي پيدا مي‌کند! نمي‌دانم آن مقاله‌ي يک ماه قبل Le Monde را که نارضايتي عمومي ملت ايران و تحول و قيام علما را که با وساطت نهضت آزادي ايران به طرف ملي‌يون و روشنفکران متمایل شده‌اند و سدي در برابر ديکتاتوري شاه تشکيل مي‌دهند، شماها خوانده‌ايد يا نه؟ اعتراض نامه‌اي که به امضای بيش از ۴۰ نفر از پروفيسورهاي دانشگاه پاریس (Sorbonne) و مرکز تحقيقات علمي فرانسه (C. N. R. S.) و عده‌ي زيادي از فلاسفه و نويسندگان و روزنامه‌نگاران و دکتر و وکیل و همچنين رئيس اتحاديه حقوق بشر و سندیکاهاي ديگر در هواخواهي ما و اعتراض به محاکمه دادگاه نظامي ما صادر شده بود، ديديد يا نه؟ ...

در هر حال، اينها مي‌رساند که برخلاف آنچه ديگران تو گوش شماها مي‌خوانند و مأيوس‌تان مي‌کنند، کار ما آن قدر هم بي‌صدا و بي‌اثر نيست؛ کمترین فايده‌اش اين است که نشان مي‌دهد ايراني هم غيرت و حس دارد و در مقابل ظالم، ولو با زبان و قلم، قيام مي‌کند. به علاوه اگر عمل امثال ما بي‌حاصل و بي‌اهميت مي‌بود چنين کيفرها و سختي‌ها به خرج نمي‌دادند. پس معلوم مي‌شود ناراحت‌شان مي‌کند و سدراهي در جلوي اميال و نقشه‌هايشان هستيم و آن نقشه‌ها را که براي عيش و عشرت و قدرت خودشان و ضرر و بيچارگي مردم است، مانع مي‌شويم يا لااقل عقب مي‌اندازيم و تا اندازه‌اي تخفيف مي‌دهيم؛ آبرويشان را در دنيا مي‌ريزيم و خرج‌هاي هنگفتي را که براي تبليغات خودشان و فريب دادن مردم دنيا مي‌کنند که بگويند در ايران دموکراسي و اصلاحات و ترقي را اجرا مي‌کنند، نقش بر آب مي‌نماييم و نمي‌گذاريم خيلي راحت خر مراد را بتازند...

اينها تمام اثر و فايده‌ي نقدي است. فايده‌ي بعدي هم بستگي به همت و حرکت مردم و به خواست خدا دارد. در هر حال ، شدت عملي که در محکوميت ما به خرج

دادند از جهت تحریک مردم اتوی بزرگی است...

از ما انجام وظیفه، از خدای ایفای وعده.

این از جهت خودمان بود که خیلی نگرانی و ناراحتی ندارم. اما از جهت شما فوق‌العاده دلم می‌خواهد که رنج و سختی نبرید، و ثانیاً نمی‌خواهم شریک در این بهره و خدمت و ان‌شاءالله ثواب نباشید. یعنی دوری و درد را ببرید ولی خیر و افتخار را نبرید.

تا به حال نشان داده‌اید که بردباری و قبول مسئولیت را دارید. امیدوارم امیدوار باشید که خدا بزرگ است.

به حکمت خدا گر بیند دری به رحمت گشاید در دیگری

از جهت مالی که قصور وظیفه و درد ناگوار من است، شاید با اقدامی که می‌خواهم بکنم، لااقل بازنشستگی درست شود. البته از رفقا و دوستان پول‌هایی در حسابم ریخته‌اند و به احتمال قوی بازهم خواهند ریخت. اما این پول ترحمی یا استقراضی، راحت از گلو پایین نمی‌رود و از خدا می‌خواهم روزی دلچسب‌تری قسمت کند.

اما از بابت دوری و عدم انجام وظیفه‌ی صحبت و سرپرستی که عقده‌ی دومم می‌باشد، اگر تن‌های ما و چشم‌های ما از هم دور است، خوشحالم که به فضل خدا دل‌ها نزدیک است و هم تو و هم بچه‌ها دایماً در فکر و جانم بوده فکر می‌کنم عکس آن هم صحیح باشد، و این خود دلگرمی و یک نوع هم‌نشینی و هم‌فکری است. انتظار دارم بچه‌ها برای دل‌خوشی مامانشان و برای خاطر جمعی من و سربلندی وجدان خودشان، خیلی بیشتر از اوقاتی که بالا سرشان و در بالین‌شان بودم و هر روز به مدرسه‌شان می‌بردم، به درس و کار و محبت با یکدیگر و به تربیت خودشان بپردازند. اگر من پیش آنها نیستم، خدا که هست و آنها هم که خدا را ناظر و مهربان می‌دانند.

چند بار گفته بودم حالا هم تکرار می‌کنم، هفته‌ای یک روز و یک ساعت هم که شده باشد، شرح حال و پیش‌آمدها و خلاصه‌ی زندگی هفته‌شان را در یک کتابچه برایم بنویسند. یک روزی ان‌شاءالله به دستم و به اطلاع خواهد رسید.

سرپرستی خانه و بچه‌ها و مراقبت و محبتی که مخصوصاً به نوید می‌نمایی و بار سنگین زندگی را در تنهایی و دوری، با همه‌ی نامعلومی‌ها و نگرانی‌هایش به دوش می‌کشی، خود بهترین هم‌کاری و هم‌دردی با من و هم‌راهی در این مبارزه‌ی مقدس ملی می‌باشد. همچنین بچه‌ها که رفته‌رفته خودشان بارکش و نان‌رسان خود و خانواده

می شوند و در این سن به زیر مسئولیت های زندگی می افتند، هم بهره ی رشد و تربیت خودشان است و هم با پیشانی باز و روی خندانی که نشان می دهند طعنه به دشمن است. خصوصاً اگر آنها هم «عَلَى قَدَرٍ مَرَاتِبِهِمْ»، سهیم و همقدم در این راه شوند، امیدوارم رضایت و شادی وجدان و سربلندی دنیا و ثواب فراوان آخرت ببرند. در هر حال شماها، مخصوصاً تو خانم زاده ی عزیز، در این راه ناهموار ولی روشن و مبارک با من هم سفر و هم رنج و شریک شده اید چون نیت و نظری جز حق و خیر نداشته ایم، هیچ گونه نگرانی و ناراحتی هم نباید داشته باشیم. هرچه پیش آید خوش است. «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۱</sup> با قلب آرام و امیدوار به کارهایمان پردازیم، بکاریم و بپرورائیم. آنچه عمر و قسمت مان بود خودهایمان درو می کنیم، و آنچه بعداً در آمد، نصیب دیگران خواهد شد. یعنی باز به خودمان برمی گردد.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

\* \* \*

این دعا را بعد از نمازها گاه گاه بخوانید. دعای عالی و از زیارت ها یا دعا های حضرت امیر (ع) گرفته شده است. البته مقصودم دعای خلاصی از گرفتاری و قضای حاجات نیست. خود دعا و آنچه در آن خواسته شده خوب است :

«اللَّهُمَّ وَهَبْ لَنَا مِنْ حَشِيَّتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ»

(خدایا به ما از ترس خودت آن قدر ببخش که میان ما و معصیت تو حائل شود.)

«وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا يُبَلِّغُنَا بِرِضْوَانِكَ»

(و از اطاعتت آنچه (یا آنقدر) که ما را به خشنودی و رضوان تو برساند.)

«وَمِنَ الْيَقِينِ مَا يَهْدُونُ بِهِ مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا»

(و از یقین و ایمان آنچه که به وسیله آن رنج های دنیا آسان شود.)

«اللَّهُمَّ وَامْتِنَا بِأَبْصَارِنَا وَاسْمَاعِنَا وَقُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا»

۱. بقره (۲) / ۶۲: ... ترس و اندوهی نخواهند داشت.

(خدایا ما را از چشم‌ها و گوش‌ها و نیروی مان بهره‌مند بساز به طوری که زنده شویم.)

«وَأَجْعَلْ ثَارَنَا عَلَيَّ مَنْ ظَلَمْنَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا»  
(و خون ما را به گردن کسی که به ما ظلم می‌کند بینداز و کسی را که به ما رحم نکند بر ما مسلط ننما.)

«وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا»  
(و دنیا را بزرگ‌ترین آرزو و همت و رسایی علم ما قرار نده.)

«يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»  
(ای لطف‌کننده‌ترین مهربان‌ها!)

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۱۰/۱۸

#### دنیای بعد از محکومیت با دیروز خیلی فرق دارد

امروز دومین روز زندگی جدید یعنی دوران بعد از محکومیت است با دیروز خیلی فرق دارد و همه کم و بیش حال عادی و راضی پیدا کرده‌اند. آدمیزاد موجود غریبی است و خود را با شرایط و اوضاع سازش می‌دهد! دو ماه قبل که شنیدیم آقای آزادی را (یک دانشجوی اهل شاهی که اتفاقاً همسایه‌ی اتاق من است و دست راست من نشسته و دارد تور کیسه‌ای می‌بافد و بسیار جوان آرام و معقول و مقدس و زحمت‌کش و دوست داشتنی است)، بی‌شرف‌ها به سه سال محکوم کرده‌اند علت محکومیت هم این بوده است که در خانه‌ی یکی از دوستانش نامه‌ای از او پیدا کرده بودند که به شاه بد گفته است! چشم من سیاهی می‌رفت و می‌گفتم چطور می‌شود آدم سه سال تمام در این اتاق‌ها و اوضاع زندان بتواند زندگی کند! حالا می‌بینم مثل اینکه من برای ده سالش هم آماده‌ام...

مشغولیتی که از دیروز دست گرفته‌ام، تصحیح و تکمیل درس «ماشین‌های حرارتی» دانشکده است که می‌خواهند پلی‌کپی کنند. بعد هم فکر می‌کردم به کتاب «جو زمین و شرایط هوا» پردازم. اگر فرصت و سلامتی و فایده‌ای باشد، می‌شود کتاب برای توربین بخار و غیره نوشت، و همچنین کتاب‌ها و جزوه‌های اسلامی اجتماعی...



البته این خیال‌ها برای این است که آدم حوصله‌اش سر نرود و از بیکاری چندین ساله نترسد، و الا:

«وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا» (لقمان (۳۱) / ۳۴)

(... هیچ کس نمی‌داند فردا چه گیرش می‌آید...)

ای کاش شماها هم مخصوصاً خانم‌زاده با شرایط و اوضاع سازش یافته باشید و خود را مسلط و سوار بر مشکلات و وظایف بنمایید. در انتظار و امید فرج خدا و نجات مردم، خوش باشید و کارتان را بکنید. نمی‌دانم از پریشب به بعد چگونه بوده‌اید و چه می‌کنید؟

فردا روز ملاقات رفقا است و فکر می‌کنم از سلامتی و حالات شما خبری برسد. فعلاً تنها عکسی را که از نوید دارم و روی چهارچرخه‌اش سوار است و در حال کمین و حمله می‌باشد، نگاه می‌کنم. باید عکس‌های دیگری از خودتان و از نوید برایم تهیه کنید و بدهید.

جمعه ۱۳۴۲/۱۰/۲۰

#### خبری از شماها نرسید، نگرانم و عقب توجیه و تعبیر می‌گردم

خبر تازه و تغییر عمده‌ای از پیروز تا به حال رخ نداده است. دیروز نامه‌ای به عنوان خانم‌زاده نوشتم و پس از آنکه مورد بازپرسی و پاراف استوار مأمور زندان قرار گرفت به خارج رد کردم (توسط برادر آقای علی‌بابایی که به منصور سبحانی داده بود) تا به شما برساند و در جوف آن نامه‌ی مفصل، خصوصی برای ریاضی<sup>۱</sup> نوشتم خودش برای کار بازنشستگی من اقدام نماید. قاعدتاً باید آن پاکت به دست شما رسیده و نامه‌ی ریاضی را عبدل رسانده باشد. تا خدا چه خواهد و وضع درآمد مختصر بازنشستگی‌ام برای تأمین مخارج شما چه شود!

می‌ترسم آن کاغذ خودم را دقت و توجه نکرده از پاکت در نیاورده باشید. در حال چون برخلاف سفارش و انتظار، نه دیروز که روز ملاقات رفقا بود و نه امروز که جمعه است، خبری از شماها نرسید، نه خوراکی منضم به یادداشت داده‌اید و نه لباس شسته برایم آورده‌اید، نگران هستم و عقب توجیه و تعبیر می‌گردم. سردی هوا و یخبندان بر نگرانی آدم می‌افزاید؛ خصوصاً که پسر ده‌ماهه‌ای هم در میان باشد!

۱. منظور مهندس عبدالله ریاضی رئیس وقت دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران است (ب.ف.ب).

\* \* \*

**امروز مهندس صباغیان، آزاد شده‌ی مهرماه، برایمان حلیم خانگی فرستاد**  
دیروز آقای نعمتی زندانی بازاری ۱۵ خرداد‌ی آزاد شده‌ی هفته قبل، به ملاقات پشت میله آمده و رفقا را به چلوکباب مهمان کرده بود. اما چلوکبابش را (که از چلوکبابی صبا خریده است) امروز گرم کرده و به خوردمان دادند. امروز صبح مهندس صباغیان فارغ‌التحصیل سه سال قبل دانشکده، جوان مسلمان بافهم و عرضه و مبارز ملی عضو کمیته‌ی استان جبهه و آزاد شده‌ی مهرماه گذشته، یادداشت تأثر و محبت به انضمام یک ظرف بزرگ حلیم خانگی همراه با روغن و شکر و دارچین فرستاده بود. من در جوابش نوشتم: حلیم شما با روغن و شکر و دارچین آن به ما حلم و حلاوت و حرارت خواهد داد...  
ملاحظه می‌کنید که گرسنه نمی‌مانیم و به شکر خدا بد نمی‌گذرد.

\* \* \*

دیروز شنیدیم رادیا و سمیعی از زندان موقت آزاد شده‌اند. از پیش ما هم مفیدی را آزاد کردند و امروز خبر گرفتیم رحیم آقا هم در شرف آزاد شدن است. به‌علاوه بوی آن می‌آید که چهار نفر دیگر نهضتی‌ها را که یکی در موقت و سه تا اینجا هستند، آزاد کنند؛ البته خیلی خوشحال شدیم، خصوصاً که نگرانی محاکمه کردن آنها می‌رفت.

شنبه ۱۳۴۲/۱۰/۲۱

**چه خبر سلامتی خودهاتان و چه ... همه‌اش مژده و موجب شکر شد**  
نزدیک ظهر کاغذی از خانم‌زاده توسط عبدل رسید که آرامش مطبوعی در خاطر ام ایجاد کرد و قبلاً نمی‌فهمیدم چرا با وجود آن همه سفارش و راهنمایی که در آخرین روزهای ملاقات کرده بودم، این چند روزه مرا بی‌خبر گذارده‌اید.  
درهرحال، چه خبر سلامتی خودهاتان، و چه مطالب مربوط به دکتر فاطمی و اجاره‌خانه، و کرسی گذاشتن در اتاق خواب و رساندن کاغذ ریاضی، و علاوه بر آنها بهبودی حال میرزا داداش، همه‌اش مژده و موجب شکر شد.  
بنا است با رئیس زندان صحبت شود که بگذارند هر وقت نوید را می‌آورید بیاید تو مدتی نگاهش دارم.

پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱/۶

### افسر نگهبان جديد و نمونه‌هایی از سادگی‌اش

مدتی است یک افسر نگهبان جدید آورده‌اند. مرد مؤدب و خوش قلبی است. اما روی سادگی گاهی در دسرهایی برای خودش و برای زندانی‌ها فراهم می‌آورد. چند روز قبل می‌خواست دو سه نفر از ۱۵ خردادی‌ها را به مجرد یا به زندان موقت بفرستد و دعوا و مرافعه‌ی بی‌معنی راه انداخته بود.

اما نمونه‌های سادگی‌اش: حوض را بعد از زمستان و یخ‌بندان به خرج زندانی‌ها و با آجرهای دزدی از مقاطعه‌کار، تعمیر می‌کردند. در حالی که بنا مشغول کشیدن سیمان بود پرسید: اوستاد، پس کی کاهگل می‌کنید؟

آقای جعفری در باغچه‌ها خط‌کشی و تخم‌پاشی کرده، سبزی‌ها درآمده بود. یک باغچه تره، یک باغچه تربچه، جای دیگر شاهی و غیره. افسره آمده بود کار کردن جعفری را تماشا می‌کرد. و صحبت‌اش گرفته بود. پرسید: آقای جعفری این تره‌ها خیلی گل می‌دهد؟

روز دیگر که دیده بود سبزی‌ها روی خط‌ها درآمده و وسط خط‌ها چیزی نیست گفت پس این وسط‌ها علف نمی‌کارید؟ ...

\* \* \*

از دروغ سازی‌های جدی طاهری:

یک پسر دایی دارم نانوا است، اما آن‌قدر چاق و گنده است که وقتی می‌خواست شناسنامه بگیرد تو عکس ۶×۹ نمی‌رفت و مجبور شد عکس ۲۷×۳۵ بردارد. دختر خاله‌ای دارم لطیفه اتحادیه، چندی پیش رفته بود آمریکا دماغش را جراحی پلاستیکی کرده بود. در کارگاه دکتر اتفاقاً یک نصف دماغ از یک شخص دیگری جا مانده بود و عوضی آن را به دماغ لطیفه پیوند کردند. حالا دو تکه دماغ دارد و هر وقت صاحب آن نصف دماغ در آمریکا سرما می‌خورد و فین می‌کند، از دماغ لطیفه هم آب می‌آید...

سه شنبه ۱۳۴۳/۱/۲۵

### کتاب «زندگی من»، آدم را به اوضاع و افکار هندی‌ها آشنا می‌کند

بعد از ناهار معمولاً از قوری آب‌جوشی که مسئولین برای ظرف‌شویی روی چراغ می‌گذارند استفاده کرده یک لیوان نسکافه برای خودم درست می‌کنم و در

اتاق کناری آمده می‌نشینم می‌خورم و بعد صندلی تاشو و عینک و یک کتاب را برداشته در کنار حیاط می‌گذارم تا بعد از چند دور گردش دور حیاط و سبک شدن بنشینم و یک‌ساعتی کتاب بخوانم. علت‌اش این است که در این مدت رفقای هم‌اتاقی همگی در اتاق می‌خوابند و من بعدازظهرها برای آنکه در عوض شب راحت و سنگین بخوابم و از سروصدا بیدار نشوم، نمی‌خوابم. یکی دو هفته بود در این برنامه، کتاب «هند آزادی گرفت» ابوالکلام آزاد را که آقای سرهنگ نجاتی یادگاری داده بود می‌خواندم. خواندن آن کتاب و نظریاتی که راجع به جریانات هند داده و تمجید یا ایرادگیری‌هایی که به «محمدعلی جناح» رهبر مسلمان‌ها و به نهر و و گاندی کرده بود، مرا تشویق کرد یک یا دو کتاب دیگر که از دریچه‌ی چشم دیگری راجع به دوران انقلاب هند نوشته شده است بخوانم. این است که رو به کتاب خیلی مفصل‌تر «زندگی من» به قلم نهر و آوردم. سال گذشته کتاب «نظری به جهان» نهر و را دیده و شاید چیزهایی از آن برای شماها نوشته بودم، ولی از این کتاب چون فکر می‌کردم وصف نفس است، و اصلاً وصف نفس برای سایرین خوش آیند نیست، احتراز داشتم. ولی از رفقا شنیدم که ضمن شرح زندگی خودش، شرح حال قضایای وطن‌اش را داده است.

اتفاقاً کتاب جالبی است، قصه‌ی شخصی است که آدم را آشنا به اوضاع و افکار هندی‌ها و جریانات سیاسی و مبارزات آنها می‌کند.

یک ساعتی که یک فصل و نیم از اوایل آن کتاب را خواندم، وقتی برمی‌خواستم یک فکری که در ماه‌های اخیر چند بار به‌خاطر می‌آمد، باز آمد. از خود می‌پرسیدم چطور است حالا برخلاف پارسال برای شماها چیزی نمی‌نویسم. آن وقت‌ها دائماً با یک حالت نگرانی و ناراحتی، هر موضوع و فرصتی که پیش می‌آمد، سعی می‌کردم برای خداشناسی و معتقداتان تذکر و تعلیمی بدهم. در بهار پارسال گنجشک‌هایی که در این حیاط باغ‌مانند فراوانند و برای لانه‌سازی مصالح جمع می‌کردند، مرا وامی‌داشت از توصیه و از هدایت و رحمت خدا برای‌تان بنویسم، وقتی صالح یا کاظمی از خاطرات گذشته‌شان حکایت می‌کردند، برای سرگرمی و عبرت شماها روی کاغذ می‌آوردم. حسیی را که می‌دیدم در فعالیت و خدمت و مشغولیت‌های عملی است، نگران می‌شدم که نکند شماها و مخصوصاً عبدل مثل من بشوید، و بنابراین رفتار او را به رخ شما می‌کشیدم...

اما حالا علاوه بر آن که رفت و آمد به دادگاه و گاهی اوقات تهیهی مدافعات و مذاکرات مربوط به آن خیلی از اوقات مرا می‌گیرد ملاقات‌هایی که خوشبختانه اتفاق می‌افتد و صحبت‌های شکسته و بسته‌ای که ما را از احوالات طرفین کمی مطلع می‌سازد فایده و لزوم این یادداشت‌ها را خیلی کم کرده است.

ولی یک چیز دیگر هم هست. آن وقت هیچ حدس نمی‌زدم زندان و جدایی به این اندازه طولانی شود، بنابراین اصرار داشتم گذشته آزادی و آینده نزدیک آزادی و سرپرستی شماها را پیوند داده با آن یادداشت‌ها و تذکرات نگذارم رشته بریده شود. زندان که طولانی شد و محکومیت چندین ساله با عدم ملاقات‌هایی که پیش آمد، یک حالت ناتوانی و یأس را ایجاد کرده است. می‌بینم از شماها خیلی دور و بی‌اطلاع و بی‌اثرم. چند سطر صحبت و حکایت که آن هم معلوم نیست چه وقت گشایش ملاقات و امکان و اجازه‌ی مبادله‌ی این قبیل چیزها دست بدهد، آدم را مأیوس می‌نماید.

چیزی به شماها نمی‌گویم و نمی‌نویسم؛ در عوض اگر شماها دور هستید، خدا نزدیک و همه‌جا هست. شب‌ها طبق معمول در گردش دورحیاط بعد از شام دعای اولاد حضرت سجاد را می‌خوانم و از خدا عمر و سلامتی و اخلاق و اصلاح و دیانت و حمایت از شیطان و تربیت و موفقیت و روزی شماها را می‌خواهم...

بعد از دعا تصور صورت و خاطره‌ی حرکات نوید خیلی افکارم را مشغول و محفوظ می‌کند، البته حظّ آمیخته با نگرانی و تشویش. برای خودم نگاه عمیق و نافذ و متین چشم‌هایش را مجسم می‌کنم. دست‌های نرم و گردش را که هر چیز را فوری می‌خواهد بگیرد و پیش می‌آورد، از جیب بیرون آوردن قلم و جا گذاشتن آن، خنده‌ها و تبسم بی‌دریغ پرمعنی... و خلاصه حرکات و صداهایی را که در آخرین ملاقات یا ملاقات‌های قبل یادگار گذارده، از نظرم رژه می‌رود. هم‌بازی‌ها و مهربانی‌های شماها را به او و هم ناراحتی‌ها و بی‌خوابی‌هایی را که برای مامان فراهم می‌آورد به یاد می‌آورم، ممنون و مغموم می‌شوم. خوشحال می‌شوم و به خود وعده می‌دهم که جمعه‌ی آینده او و شماها را خواهم دید اما باز دلم فرو می‌ریزد که اگر خدای نکرده برای او و برای مامان پیش‌آمدی بکند و شما را نبینم چه می‌شود! ...

ضمناً اگر چیزی نمی‌نویسم، چون می‌خواهم تکرار مکررات نباشد، و متناسب و مربوط با اشتغالات و احتیاجات‌تان چیزی بگویم که متأسفانه خیلی دور و بی‌خبرم.

مامان گاه‌گاه اظهار نگرانی‌هایی می‌کند، اما مثل اینکه نمی‌خواهد مرا نگران و ناراحت کند؛ چیزی نمی‌گوید.

داستان‌های پیکوک را که می‌خوانم، از ابتکار و تنوع فکری‌اش لذت می‌برم و در او نبوغ و آتیه‌ی درخشانی می‌بینم که حتی در نویسندگان اروپایی هم ندیده بودم، و همیشه ایراد داشتم و فکر می‌کردم چرا همه‌ی نوشته‌های آنها دور و بر معاشقه‌ی پسر و دختر دور می‌زند! مگر در دنیا و در زندگی، برای زن‌ها و مرد‌ها هیچ کاری و هیچ مسئله یا لذتی و مشکلی غیر از عشق‌های جنسی نیست! خود فرنگی‌ها را که می‌بینم، به خیلی چیزهای زندگی علاقه و عشق می‌ورزند و صرف فعالیت و فکر و فداکاری می‌کنند؛ به کارهای شغلی، علمی، سیاسی، اخلاقی، ورزشی، خانوادگی و غیره. پس چرا در رمان‌ها و داستان‌ها و فیلم‌هایشان یک‌سره عشق جنسی در میان می‌آید و اگر پای مطالب دیگر به میان کشیده شود، فرعی و مقدمه‌ی همان هدف عشقی است. مثل اینکه این موضوع را به پیکوک گفته بودم. وقتی می‌بینم داستان‌های او تنوع و انطباق با جریان‌های واقعی وسیع زندگی دارد، احساس راحتی و خوشی می‌کنم از این که داستان‌هایش در عین سرگرم کردن خواننده و جالب بودن، هدف اخلاقی و تربیتی دارد و غالباً بزرگواری‌های اخلاقی و ارزش‌های انسانی را به طور زیننده‌ای نقاشی می‌کند، تحسین‌اش می‌کنم و پیش خود احساس افتخار می‌کنم. اما یک جا‌هایی از آنها هست که سردم می‌کند و مثل اینکه قلبم را فشار می‌آورد انگار که پیکوک خجالت می‌کشد و عیب و عار می‌داند که حتی اسم‌های مسلمانی برای شخص‌هایش (پرسوناژها) به کار برد. همه‌جا گیتی و لاله و نوشین و پرویز و سیروس جلو می‌آیند. در حالی که اسم اهمیت و اثر دارد اگر گاه‌گاه حسین و زهرا (اسم خودش که اتفاقاً اسم بسیار قشنگی هم هست و خاطره‌ی شخصیت بزرگی را به یاد می‌آورد) و علی هم در نول‌ها بیاید، این اثر را خواهد داشت که معلوم می‌شود حسین و زهرا و علی، و مکتب و منطق آنها که دنیا خواه‌ناخواه و گفته و نگفته به سمت آن می‌رود، فراموش شده و مرده نیست. چنین جرأت و بیان پیکوک چه بسا به خیلی از زن‌ها و مرد‌ها که عقیده و علاقه‌ای حس می‌کنند ولی تردید و وحشت دارند، جرأت و جسارت خواهد داد. ضمناً با به‌کاربردن اسامی مسلمانی که هنوز هم روی اکثریت مردم ایرانی هست، داستان‌ها بیشتر رنگ طبیعی و اثربخشی پیدا کرده از مصنوعی بودن دور می‌شود.

البته در نوول‌های پیکوک یک نام‌نوسی ديگري هم من حس می‌کنم که یقیناً در مردهای ديگر هم پیش می‌آید. ولی عیب کار پیکوک نیست، و ضمناً یک امتیاز و خصوصیت (originalité) می‌باشد. در عبارت او صحبت از رنگ لباس و انتخاب طرح و فرم یا وضع زلف و چشم و غيره و به طور کلی وصف جزئیات سر و لباس زیاد هست. معلوم است دختری است که برای دخترها و زنها و عالم آنها چیز می‌نویسد. یقیناً یک علت محبوبیت و جالب بودن این نوول‌ها در مجله «اطلاعات بانوان» پیش زنها همین خصوصیت آن است؛ چون نویسنده‌های ديگر - حتی نویسنده‌های زن اروپایی و آمریکایی - فکر نمی‌کنم این‌طور «زنانه» چیز بنویسند. این وضع را اگر حفظ کند یعنی بعضی داستان‌ها را صرفاً زنانه بنویسد و داستان‌های ديگر را دو رگه کند خوب است.

همین‌طور با آنکه رمان بالاخره قصه و خیال است و اگر اشخاص خیالی مرتکب کارهای بدی شوند گناهی به وقوع نپیوسته است ولی از جهت تأثیری که بالاخره در زمین خواننده ایجاد می‌نماید و عادت و انسی که رفته رفته پیش می‌آورد، قبح اعمال زشت را از بین می‌برد.

هر قدر در این داستان‌ها همان‌طور که هدف و نهایت‌اش تشویق به کمال و خدمت و محبت است، اگر حرکات و سرگذشت‌ها هم حتی المقدور دور از فحشاء و عشق‌بازی‌های غيرمشروع باشد، بهتر است. بالعکس حکایات و معاشرت‌های پسندیده که در محیط‌های فاسد و ضایعی مثل محیط ما توأم با فداکاری و هنر است، مسلماً خالی از لطف و جاذبیت نخواهد بود و از مزه و نمک داستان نخواهد کاست. مضافاً به اینکه اگر قرار باشد داستان با زندگی و روحيات محلی هم‌رنگ درآید تا بیشتر نفوذ کند، باید گفت که هنوز رسوم ملی و متداول ما با نامزدگیری‌های آزاد و معاشقات فرنگی اختلاف دارد.

کسالت اخير عبدل و کهیرش نمی‌گذارد راحت باشم. او را که دفعه به دفعه قامت دارتر و برومند و آراسته می‌بینم، فکر می‌کنم بیشتر برای خود احساس وظیفه و مسئولیت و شخصیت می‌نماید. اگر علاقه و اشتغالات کماکان به فعالیت‌های دینی‌اش باشد و با تحصیلات معماری که می‌کند، بتواند در کنار درس و تحصیل شغل و پولی هم در بیاورد، خیلی کیف خواهم کرد.

گل سیاه [فرشته، دختر دوم] به موازات رشد بدنی، مثل اینکه رشد فکری و اخلاقی

هم پیدا کرده به درس و کارش بهتر می‌رسد. البته برای سلامتی و برای زندگی و سعادت اخلاقی و دینی همه‌ی شماها دائماً در وحشت و استدعای از خدا هستم. او با آن شیطنت و شوخ‌طبعی‌اش بیشتر مرا نگران می‌کرده است و خیلی باید به من کمک کند و خود را حفظ و مراقبت نماید.

بلورجان [فتانه، دختر سوم] بیشتر از سایرین در این یک سال و سه ماه بزرگ شده از کوچکی درآمده است و به نوید خیلی محبت می‌کند. اما از مامان شنیدم کمتر از خواهرهای دیگرش محبت را با زحمت و خدمت مخلوط می‌کند. بیشتر سرگرمی و علاقه‌اش به کتاب‌خوانی رفته است. کتاب خواندن خوب است. ولی هر کار خوبی هم باید اندازه و اعتدال داشته باشد. اگر زیاد در کتاب‌های قصه و رمان فرو برود، می‌ترسم خیالاتی و دور از واقعیات زندگی شود و بعد خودش بیشتر ناراحتی ببرد. خصوصاً اگر رمان‌ها، رمان‌های بی‌مغز و فاسد باشد حکم تریاک را خواهد داشت که اعصاب را تخریب می‌کند و سرگرمی می‌آورد. اما استعدادها و سلامتی و نیروهای آدم را رفته رفته تحلیل می‌برد. کتاب چه به قصد تفریح و سرگرمی، چه برای تعلیم باشد، باید با چیزهای دیگر مخلوط شود. با هواخوری و حرکت و تفریحات ورزشی و با کار، اعم از کارهای درسی و خانگی (و اجتماعی به موقع خود). بنابراین حتماً وظایف و کمک‌های به مامان و خواهران و برادرانش را فراموش نکنند، و روزهای تعطیل با آنها به گردش و به مهمانی برود.

اینکه تا به حال مستقیماً از مامان صحبت نکرده‌ام، برای این است که صحبت از بچه‌ها یعنی صحبت از مامان، اگر اول ازدواج عشق و احتیاجات غریزی است، اما بعداً انس و احتیاجات زندگی محکم‌کننده‌ی پیوند می‌شوند. اولاد که آمد، پل رابطی میان پدر و مادر می‌شوند. در وجود بچه‌ها و در صورت آنها، زن و شوهر همدیگر را می‌بینند و می‌خواهند. در این دوره‌ی زندان، اگر از جهات چندی محروم و ناراحت شده‌ام ولی جبران‌ش را در چیزهایی دیگر می‌بینم. از جمله آنکه خانم‌زاده خیلی در نظرم ارزنده‌تر و عزیزتر شده است. ظرفیت و قدرت و محبت‌اش را بروز داده است. یقیناً این زحمات طاقت‌فرسای نگاهداری و اداره‌ی بچه‌ها و خانه و بردباری و رسم‌خانمی که نشان می‌دهی، بی‌اثر و بی‌ثمر در این دنیا برای وجدان و روان خودت و در آن دنیا در نزد خدا نخواهد ماند.

در هر حال همه‌ی شماها در ذهن و خاطر من همیشه هستید و به‌خودم دلخوشی می‌دهم



که شماها هم مرا نزد خودتان دانسته، از جانب من و کالت دارید که مراقب و مربی خودتان باشید.

اما از خودتان به شما نزدیک تر، و از من علاقه مند تر و آن کسی که لحظه ای از شماها غفلت ندارد، خدا است.

### دوشنبه ۱۳۴۳/۲/۲۱

از دیروز تا به حال باز پکرم که چرا ممکن نشد دخترم را بدرقه و همراهی کنم از دیروز تا به حال باز پکرم، نه برای خاطر دادگاه و زندان، و نه برای الحمدالله ناخوشی و ناراحتی شماها، بلکه برای خاطر نامزدی و عقد پیکوک. اولاً از این جهت که تصور گرفتاری ها و کارهای زیاد خانم زاده را برای تدارک عقد و مهمانی می دانم و از دستم کمک و کاری برنیامده است، حتی در حل مسئله و تصمیم گیری درباره ای این خواستگاری ها که بارش به دوش خانم زاده افتاده بود. ثانیاً از جهت اینکه چرا در چنین واقعه ای مهم و میمون ممکن نشد با شادی و رضایت و خوشحالی، ازدواج پیکوک را بدرقه و همراهی کنم. ثالثاً نگرانی از اینکه با بی علاقه گی و بی قیدی که عده ای در حجاب دارند، مجلس عقد فردا بهانه برای اختلاط زن ها و مرد ها شود...

یادداشتی دست آقای نوید شریک و رفیق آقای علی بابایی دادم که به منزل تلفن کند و موضوع سوم بلکه درست شود. اما موضوعات اول و دوم ناراحتی ام باقی است.

عصری که در حیاط قدم می زدم، به خودم سرزنش کردم که چرا شکر خدا را به جا نمی آورم. ناراحتی که غصه ای عروسی دخترم را دارم، در صورتی که اگر غصه ای ناخوشی یا مصیبت و سختی ها بود، چه می کردم! بنابراین حمد خدا را گفتم و توکل کردم که ان شاء الله سامان و سلامتی خواهد داشت. تا به حال پیکوک عقل و عرضه و اراده ای ایمانی اش را نشان داده، بعد از این هم ان شاء الله موفق خواهد بود و طوری خواهد کرد که هم از بابت او و هم از بابت شوهرش من راضی و مفتخر شوم و دعایش کنم. ان شاء الله که مبارک باشد!

\* \* \*

عصر که در حیاط قدم می زدم به محمود آقا نریمانی که از زندانی های عادی است

و می‌خواست قدم بزند، برخوردم و چند دوری همراه شدیم. صبح لباس پوشیده بود و می‌خواست به دادگاه برود. ولی ظهر برگشته بود و دادگاهش را تجدید وقت کرده بودند (یعنی عقب انداخته‌اند). راجع به دادگاه استیناف و این که محکومیت‌اش در دادگاه بدوی چقدر بوده سؤال کردم، معلوم شد پنج سال که حالا ۱۶ ماه آن را گذرانده است.

ضمن صحبت گفت به دادگاه دادگستری که رفته بوده است، یکی از دوستانش همراه پسر خود به دیدن او آمده بود. پسر رفیق‌اش چون به آلمان می‌رود می‌خواسته خداحافظی کند. ولی حکایت می‌کرده که در مشهد با یک مهندس برق هم‌منزل بوده‌ام، آن مهندس که اسم‌اش را نگفته بود و ظاهراً فارغ‌التحصیل دانشکده فنی است، شبی که خیر ده سال محکومیت مرا در روزنامه خوانده بود، آن‌قدر گریه کرده است که خون از دماغش آمده و تا صبح نخوابیده بوده است! ...\*

---

\* در اینجا آخرین یادداشت‌های مؤلف فقید که عنوان «صحبتی با خانواده» را دارد و در اختیار بنیاد بوده است، به پایان می‌رسد. متأسفانه ادامه‌ی این یادداشت‌ها از دسترس خانواده و بنیاد خارج شده و امکان دست‌یابی به آنها تاکنون فراهم نشده است (ب.ف.ب).

**بخش چهارم**  
**یادداشت‌های زندان**



یادداشتی از سومین زندان

## گزارش جریات ملاقات با دکتر علی امینی نخست‌وزیر\*

عصر دوشنبه ۱۳۴۰/۶/۱۳ ساعت ۷، در حالی که به جماعت مشغول نماز مغرب بودیم، ما سه نفر (دکتر سحابی - مهندس حسینی - بازرگان) را به دفتر افسر رئیس زندان خواستند که با لباس برویم - حدس زده می‌شد دنبال مذاکرات و مراجعات دور روز قبل آقایان مهندس سالور و مهندس عطایی بوده و نخست‌وزیر ما را برای مذاکره خواسته باشد - همین‌طور هم شد، زیرا به فاصله کوتاهی از حضور ما در دفتر آقای سروان «محرری» و تلفنی که ایشان کرد، اتومبیل لوکسی به زندان آمده آقای سرهنگ دوم اسدی از آن پیاده شد و آقای سرهنگ پریور رئیس کل زندان‌ها که شخصاً با لباس سیویل رانندگی ماشین را می‌کرد، ما را به اتفاق آن دو افسر به طرف شهربانی برد. در آنجا آقای سرتیپ «رجالی» معاون شهربانی که انتظار ما را

---

\* زنده‌یاد مهندس بازرگان در تظاهرات سی‌ام تیر ۱۳۴۰ بازداشت شده و با حدود ۱۸ نفر دیگر از همراهانشان به زندان موقت شهربانی منتقل می‌گردند. دوران این بازداشت ۵ روز بوده است و ایشان از وقایع این ایام، یادداشت‌های روزانه‌ای داشته‌اند. کتابچه (یا کتابچه‌های) یادداشت مربوط به این دوران، همراه با یادداشت‌ها و مدارک دیگر به تاراج رفته است لیکن از بخشی از آن که مربوط به ملاقات آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی و مهندس حسینی با آقای دکتر علی امینی (نخست‌وزیر آن دوران) در عصر روز دوشنبه ۱۳۴۰/۶/۱۳ و پانزدهمین روز بازداشت است، توسط مرحوم عباس رادنیاز از روی آن دفترچه رونوشت شده و در خاطرات ایشان ثبت و منعکس گردیده است. ما با استفاده از این بخش از یادداشت‌های مرحوم رادنیاز که در اصل به انشاء و قلم مرحوم مهندس بازرگان برای گزارش به یاران همبند تهیه شده است این یادداشت‌ها را که تنها مربوط به یک روز از ۵۰ روز بازداشت ایشان در سومین دوران زندان است، به علاقه‌مندان تقدیم می‌داریم (ب.ف.ب.).

می کشید، بر گروه مشایعین و مراقبین اضافه شده با احترام و ادب آمیخته با سکوت ما را به دفتر نخست‌وزیری<sup>۱</sup> واقع در چهارراه کاخ بردند.

اقامت در اتاق انتظار بزرگ نخست‌وزیر ده دقیقه به طول انجامید. ضمن چای خوردن و ابراز رضایت و تشکر از وضع زندان و رفتار افسران و مأمورین راجع به بهداری زندان و عدم مراقبت و عدم حضور دائمی طبیب یا پزشک‌یار شکایت کردیم که ظاهراً بی‌فایده نبود.

بالاخره انتظار به سر آمد و آقایان افسران تا دم در ما را بدرقه کردند- در اتاق آقای دکتر [علی] امینی، که تا نزدیک در به استقبال آمده بود. آقای مهندس فریور وزیر صنایع و معادن را یافتیم و دیده بوسی کردیم- بلافاصله جرگه پنج نفری دوستانه دور یک میز کوچکی تشکیل شد (ساعت ۷/۳۰ شب) حسب‌المعمول آقای دکتر امینی رشته سخن را به دست گرفتند و اظهاراتی در این زمینه کردند:

خواهش از آقای مهندس فریور که دوست مشترک است، برای حضور و حل مشکل- عدم علاقه و چسبندگی ایشان به میز نخست‌وزیری و مشکلات عظیم آن- خدماتی که انجام داده‌اند- امید و امکان بسیار ضعیف خدمت و اصلاح و استمداد ضمنی از اصلاح‌طلبان- حساسیت عجیب اوضاع مملکت و بین‌الملل و به‌هم‌آشتگی و خطراتی که در نتیجه تکان دادن آن شخص پیش خواهد آمد و دردها و حوادث نامطوبی که انتخاب‌های هرچند سالی یک بار پیش خواهد آورد- مراجعات مکرر اشخاص برای استخلاص ماها در حالی که خود ایشان ارادت و اعتماد به صداقت و پاکدامنی و ارزش ماها دارند و حتی شاه هم غیر از این فکر نمی‌کنند ولی متأسفانه وجود سوءتفاهم و کج سلیقه‌گی و یک دندگی که ملی‌یون در پیوند با گذشته و تحریک شاه دارند «انتخاب اسم جبهه‌ملی که خاطرات تلخی را برای او تجدید می‌کند و تذکر و تجلیل از آقای دکتر مصدق که فوق‌العاده موجب ناراحتی (alergie) می‌شود و به علاوه اصرار در آزادی و توقع‌های زیادی که دور از رئالیسم (realisme) و تدبیر بوده باید به تدریج فراهم شود، مساعی ممتدی که ایشان در روشن کردن ذهن شاه حتی نسبت به دکتر مصدق به خرج داده و شواهد زیادی بر

---

۱. در آن دوران دفتر نخست‌وزیری در خیابان کاخ قرار داشت و درب ورودی آن از چهارراه کاخ بود. پس از انقلاب اسلامی ایران خیابان کاخ به خیابان فلسطین تغییر نام یافت و چهارراه کاخ نیز امروزه چهارراه فلسطین نامیده می‌شود (ب.ف.ب).

عدم سوءنیت آقای دکتر مصدق و عقیده و علاقه ایشان به حفظ مقام سلطنت و خدمت شاه - همین مساعی و اقدامات در مورد ماها برای رفع کدورت و سوءظن شاه، ولی به شرط آنکه ما هم از یکدنگی و ایده‌آل‌بینی خارج شده و اطمینان‌هایی بدهیم و این قدر اسم مصدق و چیزهایی که شاه را آزرده می‌کند، نیاوریم و جبهه ملی بی‌احتیاطی‌ها و بی‌رویه‌هایی مانند سی‌تیر نکند. امیدواری به موفقیت و رفع کدورت و پیشرفت، همان‌طور که خود ایشان وزرایی که معلوم نیست خیلی مورد قبول و تحمل باشند، در کابینه نگاه داشته‌اند و فهمانده‌اند که تملق‌گویی‌هایی از قبیل «غلام خان‌زاد» و «چاکر جان‌نثار» به هیچ وجه به نفع شاه نبوده و تحمیل نظر و ارتباط و دستور مستقیم به وزراء لزومی ندارد...

بیانات فوق در میان سکوت حاضرین قریب نیم‌ساعتی طول کشید و ضمن آن چای و قنداق و بیسکویت آوردند. بنده (مهندس بازرگان) چون فکر می‌کردم اگر صحبت به دست آقای مهندس حسینی بیفتد ممکن است مطالب منحرف و متفرق شده دیگر مجالی برای اظهارنظرهای اصلی از طرف دکتر سبحانی و بنده دست ندهد، فضولتاً اولین جواب دهنده شدم و ثانیاً مطلب را بنا به ضرب‌المثل رشتی‌ها، مأخوذ از خود ایشان، ثانیاً را بر اولاً مقدم داشته سه نکته ذیل را به نمایندگی از طرف سایرین و با قید اینکه اگر خطا و یا کسری داشت رفقا اصلاح و تکمیل خواهند کرد بیان داشتم:

۲- از اینکه ما را دعوت فرموده و احیاناً قصد چاره‌جویی برای استخلاصمان را دارید بسیار متشکریم، ولی چون ظاهراً به عنوان دانشگاهی سه نفر را انتخاب کرده‌اید، باید بگوییم یک رفیق چهارم هم داریم که آقای دکتر فاطمی است. به علاوه دو سه نفر دانشجو در جمع ما هستند که امتحاناتشان شروع شده و آزادی آنها از ما لازم‌تر است و برای ما بسیار ناگوار خواهد بود اگر بینیم سایر دوازده نفر هم زندان که چند کارگر بی‌بضاعت بیچاره‌ی بی‌گناه در میان آنهاست و افرادی مانند دکتر برومند که جرم و تأثیر خیلی کمتری داشته‌اند و رفقای دیگر آزاد نشوند. در هر حال اگر ما تقاضایی داشته باشیم همین است که تصمیم دسته‌جمعی بگیرند و آنها را زودتر آزاد کنند.

۱- الف: جنابعالی نسبت به سلف‌های خود، صرف‌نظر از اقدامات و خدماتی که صحبت آن را نمی‌کنیم، دو امتیاز یا دو افتخار دارید که نشانه جسارت و شهامت

بزرگی است. اول اینکه مدتی است گوش مردم از این آواز ناهنجار ناموزون، که ان شاء الله هیچ وقت شنیده نشود، راحت شده، «غلام خانه‌زاد» و «چاکر جان‌نثار» دیگر نمی‌شنوند. دوم اینکه تا حدودی که مربوط به اعمال و به شخص خودتان است، به مطبوعات و مردم آزادی داده‌اید. حتی دانشجویان را اجازه می‌دهند آزادانه حرف‌هایشان را بزنند «حال سرشان را زیر آب می‌کنید کاری نداریم باز هم خوب است»، ولی با آنکه می‌بایستی وقتی مردم نسبت به اعمال نخست‌وزیر و دولت آزادی انتقاد دارند، این آزادی کامل باشد، خودتان بهتر می‌دانید که متأسفانه این طور نیست و خیلی کارهای اساسی است که خارج از این حساب می‌باشد و عملاً آزادی نداریم. مثلاً آزادی یک دانشجو و یا یک شاگرد خرازی و یا کارگر که درخواست ما بود، ان شاء الله در حدود قدرت جناب‌عالی هست و مقام شاه این قدر پایین آورده نمی‌شود که تصمیم در مورد یک دانشجو، یا کارگر ساده با ایشان باشد! ...

۱- ب: اما اصل مطلب و غرض از این مجلس تا آنجایی که فرمایشات جناب‌عالی جنبه عمومی سیاسی و اصولی مربوط به ملی‌یون را داشت، ما سه نفر صلاحیت و نمایندگی از طرف سایرین نداریم که در اینجا تعهد و حتی بحثی بکنیم. زیرا اولاً هر چه باشد زندانی شما هستیم و این قبیل مذاکرات باید در محیط آزاد و تساوی طرفین انجام شود. ثانیاً خوب است هیئت اجرایی جبهه ملی یا نهضت آزادی ایران را بخواهید و با آنها تصمیم و تعهدی بگیرید- بنده به سهم شخص خود حاضرم از آقای دکتر مصدق صحبتی نکنم و به دوستان توصیه نمایم، به شرط آنکه شاه و دولت هم بد و بیراه به کسی که زبان بسته و دست بسته است نگویند، و هر وقت خواستند انتقاد از ایشان و از گذشته نمایند، اجازه دهند ایشان جواب دهند و بنابراین به عوض بحث در سیاست و برنامه کلی ملی‌یون و اتخاذ راه‌حلی که خواستار شدید، جسارتاً خودخواهی به خرج داده صرفاً راجع به موضوع خودمان سه نفری و ایرادها و انتظاری که ضمن مراجعات آقایان مهندس سالور و مهندس عطایی معلوم شده است از ما دارند عریضی می‌کنم:

ظاهراً نگرانی از ما دارند: اولاً می‌گویند ماها، نهضت آزادی و جبهه ملی، با توده‌ای‌ها سر و سری داریم و از آنها الهام می‌گیریم. صریحاً باید عرض کنم که هیچ یک از ما رفقای جبهه ملی و نهضت، نه در گذشته و نه در حال، علاقه و ارتباطی با کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها نداشته‌ایم و نه در آینده خواهیم داشت از صمیم قلب از



آنها تنفر داریم. به هیچ وجه چنین احساسی هم نمی‌کنیم که در تصمیم ما و کارهای ما آنها دخالتی و یا اثری داشته باشند. اگر رادیو مسکو چیزی را که مورد علاقه ما است قبلاً بگوید، دلیل نمی‌شود که ما خلاف آن را بکنیم.

ثانیاً، اقدام و اظهار اینکه از طرف نهضت آزادی ایران یا بنده اعلامیه یا مقاله‌ای راجع به جمهوری منتشر شده باشد، به کلی بی‌اساس است و تمام جبهه ملی و نهضت آزادی ایران صد در صد طرفدار قانون اساسی، اما قانون اساسی کامل همه جانبه بوده، اگر به آن برسیم خیلی خوشحال خواهیم بود و هیچ‌گونه آرزو و کاندیدی برای جمهوری نداریم. از این بابت می‌توانند کاملاً مطمئن باشند (نسبت به این دو موضوع آقای دکتر امینی در مذاکرات حاضر اظهار و ابراز نگرانی عمده نکرده و برای ایشان بدیهی بود که پوچ است. ولی در بازجویی‌ها و در پیغام‌ها و مجالس قبلی در غیاب ما خیلی صحبت از دو ایراد فوق پیش آمده و لازم بود در حضور ایشان و آقای فریور تصریح و تکرار شود).

اما نگرانی سوم که بیشتر مورد بحث امشب بود، همان‌طوری که عرض شد، همه ما صادقانه طرفدار قانون اساسی هستیم و چنانچه شاه نسبت به اسم مصدق «alergie» دارند و نباید ناراحت و عصبانیشان کرد، اصلاً خود ایشان هستند که در هر نطق و یادداشتی یاد و بدگویی آقای مصدق را می‌کنند. در مورد تحریک احساسات مردم و مخالفت با ایشان نیز همین عدم آزادی و حیثیت و شخصیت برای مردم و اختناقی که وجود دارد، مؤثرترین عامل عصبانیت و عناد مردم است. خوب است بدانند که اگر بیست میلیون مردم ایران نباشد، حداقل یک میلیون نیز در جهت منفی آن «alergie» دارند و نباید ناراحت و عصبانی‌شان کرد - جناب عالی شهادت و مصلحت‌اندیشی و روانشناسی به خرج داده، به مردم مؤثر است خوب است شاه هم از این راه وارد شوند و بگذارند همان‌طور که نظر جناب عالی است، اختیارات و مسئولیت‌ها با دولت بوده و مردم هر حرفی و فحشی دارند به دولت بدهند. در هر حال ما تأثیر و تقصیری در برانگیختن احساسات مردم نسبت به اعلیحضرت نداریم...

آقای دکتر امینی وارد صحبت شده مختصر توضیحاتی دادند و نشان دادند که اینها کافی نیست و ایشان را راضی و راحت نخواهد کرد. البته ضمن صحبت‌های بنده که مورد تصدیق رفقا بود، در وجنات آقای مهندس فریور عکس‌العمل مخالف و عدم تأیید دیده نمی‌شد، بلکه بالعکس.

آقای مهندس حسینی رشته سخن را به دست گرفته ضمن تأیید و تکمیل مراتب فوق شخصاً از آقای دکتر امینی که طبق مندرجات مجله «اطلاعات هفتگی» مطالب خلاف واقعی به ایشان نسبت داده و گفته‌اند آقای مهندس حسینی مدعی‌اند که فقط خودشان از عهده اصلاحات برمی‌آیند و مملکتی باید باشد تا امثال آقای حسینی سرکار بیایند، گلایه کردند و توصیه‌هایی که توسط اخوی ایشان به آقای دکتر امینی راجع به انتخابات کرده بودند، یادآور شدند. آقای دکتر امینی اظهار بی‌اطلاعی و تکذیب روزنامه را نمودند. آنگاه آقای مهندس حسینی ضمن ابراز و اثبات حسن نیت و خدمات خود، دامنه صحبت را به مطالعات سابق خود در نفت و پیش‌بینی‌های امضاء قرارداد کنسرسیوم و زحماتی که در تدوین لایحه اعتراضیه سابق آقای درخشش کشیده بودند، کشیده نامه «ستوکس» را که اخیراً در مجله خواندنی‌ها منتشر شده و بدون اشتباه اسم ایشان را برده است شاهد گرفتند که روی هم رفته نه مورد قبول و خوش آیند آقای دکتر امینی بود و نه مناسب و مفید برای مجلس - در زمینه توقعات شاه هم گفتند - هر که بامش بیش برفش بیش. شخص اول مملکت لازم است سعه صدر و گذشت بیشتری داشته از شنیدن نام دکتر مصدق نرنجند و نخواهند که ما اسم جبهه ملی را عوض کنیم، چون اسم اهمیتی ندارد و بعد از کجا معلوم، هر اسم و هر عمل دیگر ما باز مورد ایراد واقع نشود - عدم ارتباط و الهام از توده‌ای‌ها و شکایتی که از طرز بازپرسی خود داشتند، تکرار کردند و تصریح نمودند که جبهه ملی و ایشان اصلاً به جمهوری‌خواهی متهم نشده‌اند و ایشان هیچ‌گونه کینه نسبت به شاه ندارند و احترام می‌نمایند - ولی آقای دکتر امینی هم که رئالیست بودن را توصیه می‌فرمایید، لازم است خودشان نیز رئالیست باشند و با اشاره به اظهاراتی که در جواب آقای تقی‌زاده در دوران تحصن مجلس کرده‌اند، خواستند که دولت با گرفتار کردن امثال ایشان حقوقشان را پایمال نکنند و رشد جوان‌ها و مردم و حق آزادی را در نظر بگیرند و واقعیت علاقه‌مندی مردم را به جبهه ملی که بیش از صد هزار نفر در میتینگش جمع می‌شوند ملحوظ بدارند.

این مذاکرات به صورت مقطع دو طرفه و خیلی مفصل تر از آنکه فوقاً اشاره شد، به عمل می‌آمد و با وجود حوصله و ادب متقابل خیلی مقرون به توافق و تفاهم نبوده از طرف آقای سبحانی و بنده نیز تذکراتی به عدم خروج از نزاع و ورود در مطالب شخصی داده می‌شد. آقای مهندس فریور نیز ناراحت بود.

آقای دکتر سبحانی در تأیید اینکه مظالم و مفساد دستگاه است که بیشتر موجب سرخوردن مردم از شاه می‌شود. از آقای دکتر امینی پرسیدند: آیا اطلاع دارید چه فشارها از طرف سازمان امنیت به عمل می‌آید و چه کارهایی شده و می‌شود؟ آقای دکتر امینی جواب دادند همین قدر می‌دانم حالا خیلی کمتر شده است. آقای دکتر سبحانی تذکر داد: در اوایل حکومت جنابعالی امیدواری مردم بیشتر بود.

ساعت ۹/۳۰ گذشته و با آنکه طرفین از این برخورد و مذاکرات و اظهارات خیلی ناراضی نبودیم. یک حالت خستگی و بی‌فایده‌گی در ادامه مذاکرات رفته رفته پیدا می‌شد - خصوصاً که بیشتر صحبت‌ها تکرار و تأیید گذشته‌ها بود.

در آخر جلسه یک بار دیگر از طرف ما لزوم و فایده تذکرات آقای دکتر امینی به شاه و روشن ساختن ایشان که مثلاً همین بی‌عدالتی و ایجاد مظلومیت و مناظر دلخراش که در مورد زندانی‌های دانشجوی یا بی‌بضاعت و عائله‌های بی‌سرپرست ایشان به عمل آمده است، انعکاس و انتشارش در خارج، از صد سخنرانی که احیاناً ماها متهم بشویم که علیه سلطنت کرده‌ایم گویاتر و مؤثرتر خواهد بود گفته شد و چون ایشان بالاخره می‌خواستند با دست پر و تضمین‌هایی نزد شاه واسط شوند، با تأیید رفقا بنده گفتم اگر به جناب عالی اطمینان دارم و التزام می‌دهم که اسم آقای مصدق را نیاورند (البته به شرط رعایت متقابل) و شاه را کسی ناراحت نکند. این پیشنهاد از طرف آقای مهندس فریور جدی و قابل قبول تلقی شد ولی آقای دکتر امینی گفتند ما تازه می‌خواهیم امتیاز روزنامه‌های دیگر را هم لغو کنیم! ...

مجلس ساعت ۱۰ با حفظ صمیمیت و گرمی که از ابتدا داشت، خاتمه یافت تا پس از دست دادن و تشکر کردن و با وجود سؤال زیرگوشی آقای فریور که «خوب حالا آقایان به خانه‌هایشان بروند؟» تحویل تیمسار رجالی معاونت شهربانی کل کشور و سرهنگان و سروان رؤسای زندان شده با اتومبیل لوکس سرهنگ پرور دوستانه و محترمانه به زندان و نزد رفقایمان که بعضی بیدار مانده و بعضی خوابیده، اما خوابشان نبرده و منتظر ما بودند، آمدیم ...

و السلام علی خیر الانام.



بسمه تبارک و تعالی

چهارمین زندان از ۴۱/۱۱/۳ تا ۱۳۴۲/۲/۲۲

چهار شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۳

دستگیری‌ها و اولین سری بازجویی\*

دستگیری ۳۰: ۱ بعدازظهر موقع ورود به‌خانه به‌وسیله‌ی آقای سرهنگ انصاری رئیس سازمان امنیت شمیرانات به‌اتفاق دو نفر دیگر با لباس شخصی. محترمانه و مهربانانه با مهلت کافی برای نماز و نهار در منزل تا ساعت ۲:۳۰ بعداز ظهر. انتظار در اتاق مهمانخانه با پذیرایی به چای و میوه. چند فقره وکالتنامه بانکی نوشتم و چکی برای مخارج خانه امضا کردم. اسباب‌ها را که از صبح پیش‌بینی کرده و بسته بودم؛ تکمیل کردم و در جیب آنها به راه افتادیم.

دستگیری آقایان حسینی و کاظمی: هنوز از جاده شمیران خلاص نشده بودیم که وقتی گفت سایر آقایان هستند و سراغ حسینی را گرفتم گفت قرار است بعد از شما عقب ایشان برویم. گفتم پس حالا برویم. همین کار را هم کرد و حسینی تقریباً در منزل منتظر بود (خانم من به خانم ایشان تلفن کرده بود). قدری آنجا در اتاق نشستیم و بعد سراغ آقای سید باقرخان کاظمی که قبلاً قرار می‌عادی به ۳ بعداز ظهر با ایشان گذاشته بود رفتیم.

---

\* دفترچه‌های مربوط به این یادداشت‌ها به تاراج رفته است. پس از چاپ اولین ویرایش این مجموعه، نسخه‌ای ماشین‌نویسی شده از این یادداشت‌ها به‌دست آمد که با دست‌نوشته‌ها مقابله و ویرایش نشده است به ناچار، کلماتی که توسط ماشین‌نویس خوانده نشده، با علامت ... نشان داده شده و یا حذف گردیده است (ب.ف.ب).

تحویل و امتناع زندان موقت شهربانی در اثر عدم اطلاع و دستور قبلی .  
تحویل به زندان قصر بند شماره ۴ که قبلاً بهداری و اخیراً مخصوص معتادین  
شده و برای ما سه اتاق بزرگ آن را خالی کرده بودند.

زندانیان دیگر غیر سیاسی: سرهنگ قوامی (به جرم ... ۱۳ سال از ۱۵ سال)، سروان  
یا سرگرد قوانلو (به جرم قتل دو زن - حبس ابد)، جهانگیر رضوان (به جرم قتل،  
محکومیت بدوی - انتظار محکمه تجدید نظر)، کرمی (چاقوکشی و قتل)، حسین  
(چاقوکشی) - سروان پایمردی (...). این زندانیان را در اتاق‌های کوچک جا دادند.

مأمورین و وسایل زندان: رئیس بند ۴ آقای سروان ... ، خانم ... ؛ آقای سروان  
جنانی، مودب و مهربان، گروهان کریمی؛ استوار کشاورز؛ و چند پاسبان معمولاً  
نماز خوان و روزه بگیر.

بوفه یا فروشگاه نسبتاً مجهز به تصدی زندانی آقای قدوسی، روزه بگیر، و  
کارگری رحیم‌زاده (بعداً سید رضا و احمد آقا).

### زندانیان جبهه ملی و ملی‌یون

قبل از ما سه نفر آقایان دکتر سنجابی، مهندس حق‌شناس و دکتر صدیقی و همچنین  
سه نفر کاسب و رامینی که مهماندار یک نفر معمم نماینده‌ی آقای گلپایگانی بوده و  
دکان‌شان را بسته بودند: آقایان حاجی یدالله اسکندری - غلامعلی تاجیک و حاجی  
محمد خلیلی.

کسانی که همان عصر و شب رسیدند: خلیلی، زیرک زاده، دکتر آذر، کشاورز  
صدر و دکتر بختیار که قبلاً به قزل‌قلعه برده شده بودند. نادر صالح برادر آقای اللهیار  
صالح که عضو شورای جبهه نیست ولی ظاهراً سوءظن تلفنی نسبت به ایشان پیدا  
کرده بودند، اصغر پارسا و دکتر صدیقی.

از دانشجویان فعالین تشکیلات جبهه که آن شب رسیدند: هادی موتمنی (ادبیات)  
و مهدی مقدس زاده (فنی)؛ از غیر جبهه‌ای‌ها: آقای کاوه، کارمند روزنامه کیهان  
که اظهار می‌داشت جرمش درج خبرهای شهرستان‌ها برخلاف میل سانسور سازمان  
بوده است و طرفداری باطنی از جبهه ملی؛ همچنین سه نفر ورامینی به جرم بستن  
بازار و مهمان کردن طلبه‌ها. از قم آقایان حاجی یدالله اسکندری، حاجی محمد  
خلیلی و غلامعلی تاجیک.

عصر و شب اول به راحتی گذشت و علاوه بر آنچه به همراه داشتیم از منازل هم

وسایل و غذا بنا به پیغام تلفنی برای مان آوردند ولی شب در اثر ورود اشخاص جدید خواب مان متزلزل می‌شد.

**زندان قزل قلعه:** معلوم شد عده‌ای از جبهه‌ای‌ها و مخصوصاً علما و طلاب از جمله آقای طالقانی و آقای آیت‌الله غروی کاشان را در قزل قلعه جا داده‌اند و تعدادشان رو به تزاید است.

**اولین سری بازجویی:** تقریباً بلافاصله پس از ورود به زندان و تقریباً تمام ما و آنها که بعداً دستگیر شده بودند به وسیله‌ی مأمورین سازمان امنیت بازجویی می‌شدیم. در حدود یک تا دو صفحه، و پرسش اصلی راجع به اعلامیه نظر جبهه نسبت به لوایح ششگانه و ایراد اهانت به شاه و اتهام اقدام علیه امنیت و نظم عمومی بود. روز بعد هم ابلاغ بازداشت به جرم اخلال در نظم عمومی و اقدام علیه امنیت را می‌آوردند و با اعتراض امضا می‌کردیم.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۴

کسانی که از نصف شب گذشته و در جریان امروز رسیدند و آنها را از خانه‌ها یا از تظاهرات دانشگاه گرفتند یا از قزل قلعه منتقل کردند: ارفع زاده (حقوق)، طباطبایی (پلی تکنیک)، محمدی (دانش‌آموز)، جهانگیر اعرابی (راننده تاکسی)، بروجردی (حقوق)، بهمن پورشریفی (ادبیات)، حسین پیروزی (دانش‌آموز)، خرمشاهی (آموزشگاه رانندگی، عضو شورا)، منوچهر دامغانی (فنی)، شاکری (پلی تکنیک)، کریم آبادی (عضو شورا که قبلاً به قزل قلعه برده بودند)، مقدس زاده (فنی)، ابراهیم (دامپزشکی) و ... (پزشکی).

ظاهراً آقای اللهیار صالح نیز که قبل از همه روز ۱۳۴۱/۱۱/۲ دستگیر و در باشگاه سازمان امنیت زندانی انفرادی بود بنا به درخواست و اعتراض خود ایشان که اگر پیش دوستان منتقل نشوند اعتصاب غذا خواهند کرد به اینجا آوردند.

محل زندان ما، بند شماره ۴ قصر، محل سابق بهداری و محل اخیر معتادین است. چیز خوب آن است که از همه‌ی زندان‌های گذشته بهتر است حیاط شبیه به باغ می‌باشد که در حدود - ۴۰×۴۰ متر و باغچه‌دار است و بسیار با روح و مناسب برای قدم زدن و راه روی و بازی والیبال می‌باشد. جای خواب سه اتاق ۶×۴ پشت هم و سه اتاق

۲۴۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
کوچک ۳×۲ مستقل است. البته با جمعیت زیادی که آمده‌اند بسیار در تنگی هستیم  
و با سنجابی و حسینی و پارسا مجبور شدیم به دالان بیائیم (کریدور پشت اتاق‌ها).

### جمعه ۱۳۴۱/۱۱/۵

کسانی که از نیمه شب دیشب به بعد رسیدند:

اصغر ارجمند (ادبیات)، غلامعلی (دبیر)، حسینعلی پیروی (معلم)، حبیب‌الله  
حبیب‌زاده (دبیر)، غلامرضا رضازاده (کارمند و وکیل دادگستری)، رسولیان  
(دانشسرا)، رضائی (دانش‌آموز)، احمد زند (کارمند)، فوائد شرق‌شناس (دیپلمه)،  
صبحی (کارگر دخانیات)، طباطبایی (فنی) قیومی (دانشسرا)، قلی‌پور (حقوق)،  
هوشنگ کشاورز صدر (اجتماعی)، احمد محیط (پزشکی)، مرادی (حقوق)،  
سیدحسین محمدی ( )، ... (داروسازی)، ... (دانش‌آموز)، سعید ... (پزشکی).

ساعت ۳۰: ۹ دکتر سحابی را آوردند. از شب قبل به منزلش مراجعه کرده بودند  
که منزل عزت‌الله بوده است و منزل را از صبح در محاصره داشته‌اند تا فریدون را ۳  
بعد از ظهر به سازمان امنیت می‌برند و با تعهد به دکتر [سحابی] آزاد می‌کنند. بعداً  
دکتر به منزل تلفن می‌کند و ایرج<sup>۱</sup> را می‌فرستد که آیا حالا بیایم یا صبح. آنها تلفنی  
می‌گویند فقط ... نیست. خلاصه، دکتر سحابی صبح به سازمان امنیت در خیابان  
نامجو مراجعه و از آنجا به زندان منتقل می‌شود.

آقای حاجی سید ابوالفضل تولیت ... و مرد ذی‌نفوذ دولتی و تولیت آستان قم را  
نیز جزو زندانیان جبهه‌ملی جا دادند و همچنین یک پیرمرد روشندل خوشمزه ...  
مستأجر و تا اندازه‌ای مستخدم آیت‌الله غروی کاشان را پیش ما آوردند.

### شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۶

اجازه‌ی حمام دادند. به حمام بزرگ نسبتاً تمیز و جدید زندان رفتیم و خیلی  
راحت شدیم. روز فراندوم است. صدای تشویق و تأیید و هياهو از رادیوها و  
بلندگوها به گوش می‌رسید. احتمال می‌دادیم صندوقی هم در زندان بگذارند ولی  
چنین نکردند.

---

۱. مهندس عزت‌الله سحابی فرزند اول و ایرج سحابی پسر دوم دکتر یدالله سحابی هستند و اکنون هیچ کدام  
در قید حیات نمی‌باشند (ب.ف.ب).



واردین این تاریخ که مرتب بر جمعیت اضافه می‌شد و جا را تنگ می‌کرد، و حکایت از ادامه عناد دستگاه و مبارزه ملت داشت: هرمز احتشام‌زاده (پزشکی)، عزیزالله خاکپور (فنی)، سیروس ... (طب)، جلیل غفاری (دبیر)، نعمت‌الله ... (بانک صادرات)، فریبرز میرزا شفا (دانش آموز)، فولادی نیا (...).  
از همه خوشمزه‌تر، نه نفر قمی بود که بعد از نیمه شب آوردند و آنها را در کوچه و بازار قم از تظاهرات و غیر تظاهرات جمع‌آوری کرده بودند. سه نفرشان را که معمم بودند. صبح به قزل‌قلعه فرستادند؛ یک نفر که کودک بود به دارالتادیب بردند. بقیه: کرباسی، نادری، شریفیان، داوری و شکرالهی. گفته شد که اعلامیه‌ای از طرف نهضت روز جمعه منتشر شده است.

امشب شب اول ماه رمضان بود و به سلامتی یک عده‌ی ۱۴ نفری برنامه سحر تنظیم کردیم و پا شدیم: سحابی، حسینی، خرمشاهی، دکتر سنجابی، بازرگان، صادق حاجی‌علی‌اکبری، کریم‌آبادی، مقدس‌زاده، مصطفوی، طباطبایی، رضایی، احتشام‌زاده، خاکپور و شاکری.

### یکشنبه ۱۳۴۱/۱۱/۷

دیروز رفراندوم برگزار شده و روزنامه‌ها جنجال پیروزی راه انداخته بودند. نطق شاه در صحن قم مرتب در رادیو خوانده می‌شد ولی معلوم گردید روز قبل، تظاهرات از طرف مردم، و آزار و ضرب و شتم از طرف پلیس محلی و اعزامی فراوان بوده است و در روز پنج‌شنبه که شاه نطق می‌کرده مردم قم تماماً اعتراضاً در خانه‌هایشان مانده و بازار و دکان‌ها بسته و شهر خلوت و خاموش بوده است. شنوندگان و کف‌زنان نطق را قوای انتظامی و دهاتی‌های اطراف تشکیل می‌داده‌اند.

آقای دکتر مهدوی، عضو شورای جبهه که رسید و همچنین دانشجویان دستگیر شده خبر از تظاهرات فراوان دانشجویان و مردم در روز پنج‌شنبه (میتینگ) در خیابان‌های جنوبی و خیابان‌های نادری و مخصوصاً اسلامبول و شاه‌آباد می‌دادند. بازار نیز دو سه روز بسته بود. خیابان ناصریه (ناصرخسرو) هم بسته بوده است ولی روز بعد به زور و تهدید و اجبار، خیلی‌ها را وادار به بازکردن دکان نموده بودند، و روی تخته‌ی دکان‌های بسته جمله‌ی مخالف با اصلاحات را می‌نوشته‌اند.

کسانی که وارد شدند: هرمز سلیمی (فنی)، منصور عالمزاده (علوم) و فولادی‌نیا (شاید هم روزهای دیگر بوده است).

### دوشنبه ۱۳۴۱/۱۱/۸

واردین: آقای عباس فدایی (کفاش)

### سه شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۹

واردین: عباس خاقانی (حقوق و دبیر ورزش)

بعد از ظهر اشخاص را برای عکس گرفتن صدا می‌کنند. ناراحتی و نگرانی بین بعضی که مبدا قصدشان از عکس گرفتن با طوق نمره که مخصوص محکومین و دزدها است برای سوءاستفاده و اهانت و انتشار در روزنامه‌ها باشد. در اتاق آقای صالح جلسه مشورتی شد و سروان ضیایی را خواستند و گفتند ما حرفی نداریم عکس از منزل بخواهیم یا اینجا بیاندازند، ولی بدون نمره باشد.

### چهارشنبه ۱۳۴۱/۱۱/۱۰

... روز پس از یک هفته ظاهر شد: آقای کاوه، کارمند کیهان را خبر کردند اثاثیه‌اش را جمع کند. پس از بازرسی مفصل در دفتر زندان و عکس برداری مرخص شد.

ضمناً اولین روزی بود که زندانی تازه‌ای نیاوردند.

از عکس انداختن نیز که شنیده شده قرار است دستگاه بیاورند ولی نمره به گردن نیندازند، خبری نشد. یک بازجویی مفصل در سه جلسه از آقای دکتر سجابی به عمل آمد که بیشتر روی نهضت و روابط با جبهه و انجمن‌های اسلامی بود. آخرین واردین: مجید احسن (فارغ‌التحصیل) و محمد چینی فروشان (از بازار از در حجره)؛ به این ترتیب جمعاً ۷۵ نفر شدیم.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۱۱

ساعت ۷:۳۰ صبح به حمام رفتیم. اول خیلی داغ و گرم بود بعد آب یخ کرد و سر و صدای بچه‌ها بلند بود. خبر مهمی تا شب صورت نگرفت. تضییق ممانعت از آوردن غذا از منزل یا طبخ در محل ادامه داشت. برای آقای کاظمی که کسالت دارند از بهداری سوپ آوردند.

آقای تولیت که از شب قبل سرماخوردگی پیدا کرده بود دچار تب شدیدی شدند و در اتاق کوچک زندانیان سابق، آقای سرهنگ قوامی تخت خود را به اختیار ایشان گذاشت.

سربش سرهنگ ۲ گوشه، معاون رئیس کل زندان‌ها و سرگرد سیاسی پور، رئیس زندان قصر به سرکشی آمدند. عکس برداری به وسیله‌ی مامورین سازمان امنیت و بدون آویختن طوق نمره به عمل آمد.

### جمعه ۱۳۴۱/۱۱/۱۲

برخلاف انتظار که جمعه‌ها تعطیل اداری است بازپرسی خیلی مفصل چهارساعته ۱۵ صفحه‌ای توسط آقای سرهنگ دیده‌بان(؟) از من به عمل آمد. بازپرس به‌طور کلی و به ترتیب روی شش مطلب ذیل انجام گرفت: بیوگرافی سیاسی و فعالیت‌های شخصی از ابتدا؛ تشکیلات و مسئولین نهضت آزادی ایران؛ روابط نهضت با جبهه و علت اختلافات؛ میتینگ و قطعنامه‌ی نه ماده‌ای جبهه؛ مواد ششگانه شاه و فراندوم؛ و نشریات دانشجویان نهضت (بی‌حاشیه و باحاشیه و اعلامیه‌های ۲۱ آذر و شهریورماه).  
غرض و هدف از این بازپرسی مفصل و بسته دقیق، به نظر آمد سه موضوع ذیل بود: اطلاع از وصفیات نهضت؛ بهره‌برداری از اختلافات با جبهه و اثبات اینکه نهضت باعث دنباله روی جبهه تجلیل مصدق شده، جناح تندرو است؛ اقرارگیری و اثبات اینکه نسبت به شخص شاه توهین شده و قیام و اقدام علیه نظم و امنیت کرده ام و کرده‌ایم. البته توضیحات و جواب‌هایی داده و دفاع‌هایی شد.  
در این روز گفته شد علما و طلاب زندانی قزل‌قلعه آزاد شده‌اند.

### شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۱۳

تخفیف خیلی مختصر در تزییقات دیده شد؛ مثلاً خانواده‌های دانشجویان که غذا و اثاث می‌آوردند از لای در اتفاقاً صورت کسان‌شان را می‌دیدند.  
تا عصر خبری نشد؛ نه کسی را آوردند، نه مرخص کردند؛ بازجویی هم به عمل نیامد، اما نزدیک افطار دکتر سحابی را برای بازجویی به اتاق افسر کشیک بردند و تا ۳ ساعت طول کشید (مجدداً نهضت و روابط جبهه و مخصوصاً حاشیه و بی‌حاشیه و اعلامیه ۴ بهمن راجع به فراندوم و اتهام اینکه شما توهین به مقام سلطنت و تشویق مردم به انقلاب علیه رژیم و اصول امنیت کرده اید).

بعد از افطار، مشهدی صادق حاجی علی اکبری، پیرمرد کاشانی مستاجر و هم‌منزل آیت‌الله غروی را آزاد کردند.

### یک شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۱۴

صبح نامه‌ای که قبلاً مذکرات روی آن مابین رهبران شده بود پس از حکم و اصلاح و تفصیل شرح ذیل با امضای کلمه‌ی جبهه‌ای‌های نهضت به‌عنوان رئیس زندان نوشته و داده شد:

#### ریاست اداره کل زندان

دوازده روز است که اینجانبان امضاء کنندگان ذیل به‌دستور سازمان امنیت در ساختمان شماره ۴ زندان قصر با وضعی که سلامت زندانیان رو به معرض تهدید است زندانی شده‌ایم.

۱- هفتاد نفر زندانی در سه اتاق تقریباً ۴×۶ متر و چهار نفر در یک اتاق بسیار کوچک زندانی هستند به‌طوری که عده‌ای از آنها مجبور شده‌اند با وجود سردی هوا در راهروها بخوابند.

۲- برای قریب ۶۰ نفر اجازه رختخواب و پتو داده نشده و به هر نفر دو پتوی نازک زندان داده‌اند.

۳- در این موقع زمستان زندان شماره ۴ فاقد بخاری و هر نوع وسیله‌ی گرم کردن ساختمان است.

۴- به هیچ‌کس اجازه داده نمی‌شود که غذای مناسب مزاج از منزل بیاورد و یا در زندان تهیه نماید، زندانیان مجبورند از غذای زندان که اغلب قابل خوردن نیست صرف کنند.

۵- جمع زیادی دانشجو و دانش‌آموز جزو زندانیان هستند که از حضور در کلاس درس محروم شده‌اند و به آنها اجازه داده نمی‌شود که کتب تحصیلی خود را بخوانند و مطالعه نمایند.

۶- چند نفر از زندانیان وکیل دادگستری هستند و تکالیفی برعهده دارند که اگر اجازه ملاقات یا فرستادن لوایح به آنان داده نشود حقوق موکلین آنها در معرض تضییع قرار می‌گیرد.

۷- اجازه‌ی هیچ‌گونه ملاقات با خانواده‌ی زندانیان- که حق مسلم و قانونی آنها است- داده نمی‌شود.

با تذکر مراتب فوق مقاماتی را که عهده‌دار مسئولیت امور هستند متوجه می‌سازیم که بر طبق اصول و مقررات از چنین وضعی جلوگیری نمایند.

\* \* \*

نزدیک ظهر خیلی را به بازجویی بردند و نیم ساعتی طول کشید. سوالات در زمینه‌ی وضع مالی جبهه و کمیته مالی بود؛ ولی طرف عصر مجدداً سرهنگ لیقوانی برای مدت یک‌ساعت و نیم ایشان را زیر بازجویی گرفت و راجع به مسئولین کمیته‌ها- مخصوصاً کمیته انتشارات- و چاپ‌کنندگان و دستگاه‌های چاپ سوالات دقیق کرده و بالاخره به اعلامیه‌ی قبل از دعوت میتینگ و اهانت به مقام سلطنت کشاند.

\* \* \*

امروز هشتمین روز روزه‌گیری ما چهارده، پانزده نفر است که به سلامتی و راحتی پیش می‌رود. افطار و سحرمان به‌شکر خدا رنگین و در عین سادگی دایر است: ماست و شیر و چای و سیب زمینی و شیرینی جات (که از منازل می‌آورند) و میوه و مختصری هم از غذای زندان که غالباً آش برای افطارها و عدس پلو یا چلو برای سحرها است. چون هوا معتدل است و گرفتاری و اشتغال نداریم به راحتی روزها به افطار می‌رسد.

\* \* \*

چیزی که بیشتر از هر چیز مرا ناراحت می‌کند به لحاظ خارج نگرانی از سلامتی و مراقبت خانواده و مخارج آنها و روزه‌گیری‌شان است خصوصاً که خانم‌زاده یکی دو ماه به وضع حملش مانده و قبلاً ناله و درد زیاد داشت. به لحاظ داخلی و خودم هم سروصدای زیاد راهرو و آمد و رفت و غیره است که خیلی به‌خواب لطمه می‌زند.

\* \* \*

در روزنامه‌ی اعلامیه دانشگاه دیده شد که رئیس دانشگاه، دانشجویان را از تجمع و تظاهر در دانشگاه منع کرده است و از تصمیم‌های قطعی در مورد متخلفین صحبت کرده است. این اعلامیه می‌رساند که اعتصاب و اعتراض در دانشگاه شدید بوده، و دولت سخت‌نگران است خصوصاً که در ضمیمه اول روزنامه خبر درشتی- مسلماً از

طرفک سازمان امنیت- با طول و تفصیل زیاد از تظاهرات دانشجویان عراق علیه قاسم و شکنجه‌ها و کشته و عده‌ی زیادی مجروح درج شده بود. به نظر آمد خبر باز شدن کلاس‌ها- که روزنامه نوشته بود- صحیح نباشد.

### دوشنبه ۱۳۴۱/۱۱/۱۵

در جزو مشغولیت‌های زندان چند روز است کلاس علمی دکتر آذر و شاکری خلیلی، زیرک، حق‌شناس و دکتر سنجابی برای تعلیم زبان ترکی تشکیل شده است. امروز من هم به عنوان مستمع آزاد استفاده کردم. بی‌کتابی و ممانعت از ورود کتاب از مشکلات و ناراحتی‌های حاصل این زندان است.

حتی کتاب آموزش قرآن را که اعلان آن در روزنامه درآمده بود و از طریق آقای قدوسی متصدی فروشگاه خواسته بودم اجازه ندادند. فقط کتاب‌هایی که هر کس روز اول همراه خود آورده بود تو دست‌ها مانده بود من کتاب «خاتمیت». کتاب «بحثی در روحانیت و مرجعیت» را آورده بودم، فکر نمی‌کردم گرفتاری خیلی طول بکشد. کتاب «مرجعیت» و مخصوصاً مقاله مطهری درباره مشکل سازمان روحانیت خیلی گل کرده است، و آقایان کاظمی، دکتر سحابی، تولید و حتی حق‌شناس آن را گرفته و خوانده اند. کتاب دیگری که مشتری زیاد دارد و خود من خیلی از آن حظ می‌برم جلد دوم «نگاهی به تاریخ جهان» نهر و متعلق به آقای کشاورز صدر است که چون در زندان به نام و به همت دخترش نوشته شده، تاریخ تحولات استعماری و استیلای قرن ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ را می‌نویسد بسیار متناسب و مفید به حال ما است، سخنرانی شب جشن میلاد حضرت حجت را که در دانشکده فنی برای انجمن اسلامی دانشجویان ایراد کرده بودم در این فرصت زندان و از حفظ به صورت مقاله درآوردم که آن هم خواننده‌ای دارد.

روز شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۱۳ یک نامه رسمی به عنوان ریاست زندان نوشته درخواست کرده بودم اجازه دهند جزوه‌های چاپ شده کتاب «ترمودینامیک صنعتی» که غلط نامه و فهرست آن باقی مانده است و همچنین برنامه‌ی تعلیمات ابتدایی و ابلاغ وزارت فرهنگ دایر به تألیف کتب تعلیمات دینی را بیاورند. آقای سروان جنانی این نامه را تا مرحله‌ی معاون کل زندان و صدور درخواست رسمی از طرف زندان

رسانده‌اند ولی هنوز خبری و جوابی نیامده است. البته از نامه‌ی تمام امضای دیروز هم تا به حال اثری نیست ولی گفتند تا حدود رئیس شهربانی رد شده است.

**سه شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۱۶**

### **(چهاردهمین روز زندان)**

صبح به هوای این که هیئتی بنا است به زندان‌ها بازرسی بیاید در مأمورین و پیشخدمت‌ها جنب و جوشی بود و از پیش از آفتاب به زور آنها را از خواب برای نظافت کردن بیدار می‌کنند. حتی مختصر بگو و مگویی با یکی از دانشجویان در گرفت و افسر کشیک (سروان امینی) مزخرفاتی از دهانش در رفت.

روز قبل توسط آقای سروان جنانی پیغام تلفنی برای منزل داده احوال‌پرسی و کسب اطلاع از وضع مدرسه و روزه بچه‌ها کرده و گفته بودم اگر پول لازم دارند دسته چک بیاورند. ایشان جواب آورد ولی معلوم شد فقط راجع به چک صحبت کرده است.

ساعت ۱۰ آقای پارسا، سخنگوی جبهه را سروان باقری برای بازجویی خواست که سه ساعتی هم طول کشید ولی به طوری که ایشان نقل می‌کرد بیشتر به صورت بحث آزاد بود و بازجویی دو صفحه و نیم روی کلیات و اهانت به شاه و تشویق انقلاب رفته بود.

**چهارشنبه ۱۳۴۱/۱۱/۱۷**

### **(پانزدهمین روز)**

دو نفر آقایان دکتر آذر و دکتر صدیقی را به بازجویی خواستند.

سوالات از آقای دکتر صدیقی به طوری که اظهار می‌داشتند کلیات و بدیهیات راجع به تشکیلات جبهه و کنگره و مسئولین بوده است. عصر هم مجدداً برای سه ساعت ایشان را همان سرهنگ لیقوانی احضار کرد ظاهراً پرسش‌ها و بحث‌ها خیلی جدی و سخت بوده است و علاوه بر جستجوی اطلاعات راجع به کنگره و مسئولین هیئت اجرایی و غیره روی این مطلب تکیه می‌کرده است که شما اهانت به مقام سلطنت می‌کنید و ارتش را ابزار شخصی اعلام داشته‌اید (ایرادها بیشتر روی اعلامیه‌ی قبل از فراندوم دور می‌زده است).

با آقای دکتر آذر بحث خارج متن دوام داشته است و گفت و گوهایی راجع به منافع و خدمت به عمل آمده است.

آقای دکتر مهدوی امروز کلاس بحث در زمینه‌ی اقتصادیات داشته است. برای افطار آقای سرهنگ قوامی، زندانی ۱۵ ساله از دکتر سبحانی و من دعوت کرد و افطار را با حضور ایشان و جهانگیر رضوان خوردیم. مخصوصاً از اینکه بعد از مدتی پلوی گرم پاکیزه با گوشت و خورش قیمه قسمت مان شده است لذت بردیم. ظهر نماز جماعت عمومی با اذان فدایی و شرکت آقای دکتر سنجابی و آقایان قمی‌ها و ورامینی‌ها و عده‌ای دانشجو و بازاری منعقد شد که در عین سادگی با شکوه و گیرا بود.

آقای کاظمی از سرما خوردگی و ضعف پیری و مخصوصاً از عدم دسترسی به غذای مناسب و ناراحتی‌های زندان در عذاب‌اند و حقیقتاً بردباری و فداکاری می‌کند. وضع دلخراش به آدم دست می‌دهد: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!**

### پنج‌شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۱۸

#### (شانزدهمین روز)

صبح حمام رفتیم؛ پاکیزه شدیم و حظ کردیم. تبادل لباس و لوازم عادی برای کلیه‌ی زندانی‌ها ادامه دارد ولی ممنوعیت غذا و رختخواب و ملاقات هم ادامه دارد. فقط طرف بعد از ظهر خبر رسید که کتاب‌های درسی آزاد شده است. ضمناً سرهنگ بعد از چهار روز آن نامه‌ی تمام امضا را آورده بود که اصلاحی در آن بنمایند. چون مراحل را پیموده و قرار است بالاترها برود.

### جمعه ۱۳۴۱/۱۱/۱۹

#### (هفدهمین روز)

از دیروز برای نظافت و خدمات داخلی قراری گذاشته شد که هر روز ۵ نفر از جوان‌ها مامور خدمات و نظافت شوند (ظرف‌شویی، تدارک، طبخ غذا، تنظیم اتاق‌ها و سفره‌ها و نظافت) و یک نفر از بزرگ‌ترها به ترتیب الفبا نظارت کلی نمایند. پنج‌شنبه دکتر آذر مامور این کار بود و امروز بنده، ضمناً دو نفر آقایان قلی‌پور و ... به‌طور دایم سرپرستی و اداره‌ی خدمات و نظافت را خواهند داشت. پنج نفر همکار بنده آقایان قیومی، بروجردی و ... بودند.

\* \* \*



در داخل خودمان خبر تازه‌ای اتفاق نیفتاد؛ از بیرون هم کماکان بی‌اطلاع و بی‌ارتباط هستیم. در «تهران مصور» خبری از مصاحبه‌ی شاه با مخبر آمریکایی نقل و گفته شده بود که تکلیف زندانی‌های جبهه ملی را دادگاه باید تعیین کند. ولی اخبار رادیو برخلاف معمول تازگی داشت و جالب بود: کودتای بغداد و قیام عبدالکریم مصطفی فرمانده نیروی هوایی و بمباردمان وزارت دفاع، مقر عبدالکریم قاسم و تشکیل شورای ملی رهبر انقلاب که مرتباً فرامین صادر می‌کرد.

\* \* \*

برنامه درسی و بحثی معین شده است: دکتر مهدوی دو جلسه راجع به برنامه‌ی اقتصادی صحبت کرد و امروز دکتر بختیار راجع به تاریخ بختیاری‌ها، فردا قرار است حسینی راجع به نفت، خاطراتش را بگوید.

شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۰

(هجدهمین روز)

صبح زود با خبر نسبتاً خوش ریاست جمهوری عارف در عراق که ظاهراً ملی است از خواب برخاستیم. اخبار ۲:۳۰ بعد از ظهر رادیو تفصیل و تأیید بیشتری داشت و همه را مجذوب کرده بود.

\* \* \*

از قمی‌ها بازجویی به عمل آمد. اگر بازپرسی‌ها انصاف و جرأت داشته باشند باید آزادی آنها و بی‌تأثیری‌شان را در این جریان اعلام نمایند. آقای کشاورز صدر هم به بازجویی خوانده شد و دو ساعتی طول کشید اما ظاهراً بیشتر ایشان صحبت و سوال کرده است تا بازپرس، بازپرسی بیشتر روی اعلامیه دو صفحه‌ای قبل از فراندوم جبهه دور می‌زده است و ایشان بیشتر احساس شوخی را داشت.

یک شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۱

(نوزدهمین روز)

از سه نفر آقایان صالح، حسینی و دکتر آذر (برای بار دوم) بازجویی به عمل آمد. قبلاً منزل آقای صالح را در غیاب ایشان زیر و رو کرده ماشین پلی‌کپی و اعلامیه‌ی

رفراندوم و بسته‌ی روزنامه «باختر امروز»، و به قول خودشان مقداری شعار تند، گیر آورده بودند و نسبت به اینها از آقای صالح توضیحات مفصل می‌خواستند و نظرشان این بود که ثابت کنند جبهه ملی مردم را علیه سلطنت و به قیام و تغییر رژیم تحریک می‌کنند.

آقای صالح البته توضیح داده بودند که «باختر امروز»، ارگان جبهه نیست و ارتباط و مسئولیتی در کار نیست. راجع به تشکیلات و مسئولین جبهه در خارج کشور توضیحات خواسته بودند و همچنین راجع به اعلامیه و اهانتی که به زعم آنها به اعلیحضرت شده است و کنگره اشاره‌ای به اصلاحات نهضت آزادی ایران.

از آقای دکتر آذر نیز به دنبال و تکمیل هیئتی سوالات راجع به فعالیت خارج کشور جبهه پرسش داشتند.

ار آقای حسینی مقدار زیادی راجع به تشکیل و تأسیس حزب ایران و مرام سوسیالیسم و ائتلاف با حزب توده و سپس مختصری راجع به اعلامیه‌ی اخیر جبهه، سه صفحه بازجویی شد.

\* \* \*

دانشجویان چندی است از بزرگ‌ترها تقاضای درس و بحث یک ساعت و نیمه کرده‌اند که دو جلسه‌ی آن را آقای دکتر مهدوی قبول کرده بود. دیروز آقای حسینی راجع به نفت صحبت کرد. امروز هم بنده خاطرات خلع‌پد و ادراه‌ی شرکت ملی نفت را بیان داشتم. ولی افسر رئیس بند و پاسبان‌ها ناراحت شده جنب و جوشی داشتند و یک نفرشان آمد در اجتماع حضور یافت.

\* \* \*

نیم ساعت به غروب مانده سرهنگ دیده‌بان باز آمد و آقای کاظمی را برای یک ساعت و نیم بازجویی احضار کرد. عمده مذاکرات شفاهی بود و خلاصه‌ای کتبی، مجوز تشکیلات راجع به تبریک ورود آقای کاظمی به اروپا در «باختر امروز» و فعالیت‌های ایشان در آنجا بوده است. جواب دادند برای معالجه رفته بودم و اطلاعی از این روزنامه نداشته و ندارم و ملاقاتی هم نکرده‌ام. بعد مجدداً از قصد جبهه ملی و از تحریک جوانان علیه شاه صحبت و ایراد اتهام کرده است.

دوشنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۲

(بیستمین روز)

آقایان دکتر سنجابی و مهندس زیرک‌زاده را به بازجویی خواستند و هر کدام، دو سه ساعتی طول کشید. محور و مقصد بازجویی از آقای سنجابی، روزنامه «ایران آزاد»، دانشجویان اروپا. **Error! Bookmark not defined.** و اهانت و تحریک علیه مقام سلطنت بوده است. ضمناً راجع به دلایل و موجبات تشکیل کنگره و مخالفت‌های با نهضت آزادی ایران خیلی پرسش کرده‌اند. همچنین ایراد داشتند که شما دولت و شاه را عامل خارجی‌ها گفته‌اید. ایشان روزنامه «کیهان» را درآورده گفتند شما مرا به اتهام اینکه دولت دکتر امینی را مرتبط و عامل خارجی‌ها دانسته‌ام سال گذشته مورد بازجویی و بازداشت قرار دادید، حالا روزنامه خودتان همین را می‌گوید. بازجو روزنامه را پس زده گفته‌اند، این را بیندازید دور. راجع به دکتر فرهاد هم گفت، او عامل و عضو محلی خودتان است!

\* \* \*

دنباله بحث و درس دیروز گذشته امروز انجام شد و قبلاً آقای پیروزی‌یاد دانشجوی به افسر کشیک اطلاع داد که اگر این اجتماع، باعث مسئولیت و ناراحتی شما می‌شود آن را موقوف کنیم. ایشان (ستوان امینی ظاهراً) موافقت کرده و گفته‌اند، مانعی ندارد فقط یک پاسبان هم می‌آید که آمد.

سه شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۳

(بیست و یکمین روز)

امروز صبح مجدداً زیرک‌زاده را بازجویی سازمان امنیت (سروان باقری) خواست. سوالات دیروز بیشتر در زمینه‌ی حزب ایران بوده است و ائتلاف سابق با حزب توده و پایین آوردن مجسمه‌ی شاه و غیره. چند روز است اجازه ورود کتاب (کتاب‌های درسی) داده‌اند و پس از بازرسی مفصل تحویل دانشجویان (و گاهی اوقات غیردانشجویان) می‌شود. بنابراین سرگرمی برای خیلی‌ها پیدا شده موقعی که هوا آفتابی و ملایم است در صحن حیاط مثل فصل امتحانات مدارس، کتاب به دست قدم می‌زنند.

۲۶۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

در امر خوراک هم گشایش و تسهیلاتی متدرجاً فراهم شده است و خودمان سیب زمینی و لوبیا و گاهی اوقات خوراکی‌هایی در دیگ مشترک می‌پزیم. در مورد پوشاک که از ابتدا اشکال زیادی بود، حالا مرتب البسه و میوه و شیرینی می‌رسد. لباس‌های چرک را پس می‌گیرند. ضمناً غذای زندان هم بهتر و قابل خوردن شده است.

### چهارشنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۴

#### (بیست و دومین روز)

سروان باقری آمد و آقای کریم‌آبادی را خواست؛ سه ساعتی با جویی طول کشیده، بقیه‌ی آن را موکول به یک‌شنبه بعد از ایام احیاء کرده است. سئوالات از ابتدای زندگی آقای کریم‌آبادی و فعالیت‌های دوران‌های گذشته شروع شد. روی روزنامه‌ی اصناف - که به‌زعم ایشان رنگ ضد شاهی داشته است، تکیه کرده است.

\* \* \*

ظهرها نماز جماعت داریم که آقای فدایی اذان می‌دهد و در حدود بیست نفری جمع می‌شوند. امروز آقای صالح هم آمده بودند. سر سفره‌ی افطار و سحر ۱۶ تا ۲۰ نفر حاضر می‌شوند و احتمالاً این چند شب آینده، تعداد زیاد خواهد بود.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۵

#### (بیست سومین روز)

حمام داشتیم و خوشحال شدیم. روز ضربت خوردن حضرت امیر (ع) و تعطیل است. روزه‌گیر و نماز جماعت خوان دو سه نفر اضافه شده بودند. آقای تولیت هم به نماز جماعت آمد. تحویل لباس و خوراکی و اثاث ادامه دارد.

### جمعه ۱۳۴۱/۱۱/۲۶

#### (بیست و چهارمین روز)

آقای سرهنگ پرپور رئیس کل زندان به بازدید زندان آمده بود. ملاقات و مذاکراتی هم با آقای کاظمی و آقای دکتر سحابی پیش آمد. امید می‌رود وضع غذا و شاید ملاقات بهتر شود.

شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۷

**(بیست و پنجمین روز)**

چون روز قتل است خبری نبود. روزنامه هم نداشتیم. در غذا مختصر بهبودی محسوس حاصل شده است (بهتر می‌پزند و با چند بخاری علاءالدین که از منازل آمده است امکان پختن گوشت داریم).

یک شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۸

**(بیست و ششمین روز)**

انتظار داشتیم امروز زندانی‌های ورامینی را لااقل مرخص کنند، همچین آقای نادر صالح و شاید قمی‌ها ولی خبری نشد.

جوان‌ها از وقت‌شان استفاده می‌کنند. یک جلسه بحث بعدازظهر درست می‌کنند و یکی هم سرشب، دیروز حسینی برایشان راجع به جریان ملی شدن نفت صحبت کرد.

دنباله‌ی بازجویی از آقای کریم‌آبادی امروز انجام شد و محور و مقصد مطلب همان اتهام مخالفت با شاه، بدبین کردن جوانان و کلیه مردم علیه سلطنت بود. راجع به اتهام سابق ایشان به معاونت در قتل رزم آراء و همچین مقالات تحریک‌آمیز روزنامه اصناف که ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ تعطیل شده است تجدید مطلع کرده، و ایشان جواب داد در دادگاه‌های وقت رفع اتهام شده است.

دوشنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۹

**(بیست و هفتمین روز)**

آقای دکتر مهدوی را به خارج زندان بردند. همه تصور می‌کردند برنخواهد گشت و آزاد خواهد شد و این آزادی مقدمه‌ی خلاصی عده‌ی زیاد دیگری خواهد بود؛ اما متأسفانه طرف ظهر برگشت. معلوم شد در سازمان امنیت بردند؛ بیوگرافی ایشان را می‌خواستند تنظیم کنند.

بعد از شام رادیو خبر غیرمترقبه‌ای را یک مرتبه منتشر کرد که موجب تصورها و حدس‌ها و امیدهای چند نفری شد؛ استعفای کابینه علم، بعضی‌ها فکر می‌کنند امینی

۲۶۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
مأمور خواهد شد ولی اکثریت رهبران نظرشان به تجدید مأموریت علم بود و  
همین‌طور هم شد.

البته چون کمتر کسی و کمتر وقتی است که قضاوت‌اش تحت تأثیر عوامل  
محاط‌کننده‌ی او و منافع و انتظاراتش نباشد تقریباً کلیه‌ی [تحلیل‌ها و حدس‌ها] روی  
نارضایتی‌های مردم و گرفتاری دستگاہ و قصد تغییر وضع زندانیان می‌رفت.

سه شنبه ۱۳۴۱/۱۱/۳۰

(بیست و هشتمین روز)

مجدداً برای سومین جلسه آقای کریم آبادی به بازجویی احضار شد، ولی طولی  
نکشید و سپس آقایان حق‌شناس (سرهنگ لیقوانی) و دکتر بختیار (سروان باقری به  
عوض سرهنگ دیده‌بان) را احضار کردند مذاکرات جلسه‌ی اول بیشتر در زمینه‌ی  
فعالیت‌های سابق و علت و انگیزه‌ی ورود به حزب ایران و مسئولیت‌ها بود.

چهارشنبه ۱۳۴۱/۱۲/۱

(بیست و نهمین روز)

صبح آقای نادر صالح را خواستند و به سازمان امنیت بردند. ظاهراً تنظیم  
پرونده‌ی بیوگرافی و سوالات مفصل در زمینه‌ی چاره‌جویی برای مقدمات استخلاص  
ایشان بوده است.

عصر سروان باقری برای سومین جلسه به بازجویی دکتر شاپور بختیار پرداخت.  
سوالات و بحث‌ها زیاد بود. حتی در زمینه‌ی اتهام‌های سابق دکتر بختیار و بعد روی  
سوسیالیسم حزب ایران و اصرار بر اینکه جبهه ملی علیه شاه و اهانت‌کننده به سلطنت  
است و بعد این مطلب را عنوان کرده است که چطور می‌شود از بن‌بست فعلی بیرون  
آمد؟ دکتر جواب داده است «برگشت به قانون اساسی».

\* \* \*

چندی است در وضع غذا بهبودی محسوس پیدا شده است. هنوز اجازه‌ی آوردن  
غذا از منزل را نداده‌اند ولی گوشت و سیب‌زمینی و اخیراً برنج می‌خریم و غذا روی  
چراغ‌های بخاری علاءالدین که از منزل‌ها خواسته شده است می‌پزیم.

\* \* \*

ظاهراً در خارج آرامش نیست. مخصوصاً در دانشگاه، چون می‌آیند و اشخاص را صدا می‌کنند و اثاث برایشان می‌آورند که حتماً تازگی به زندان‌های دیگر برده شده‌اند. به علاوه، در ساعات درس از رفقای دانشجوی دانشجویان برایشان میوه و غیره می‌آورند. آقای نصرالله امینی هم ظاهراً گرفتار شده است.

\* \* \*

اجازه داده شد و کالتنامه‌های دریافت حقوق را اداره‌ی زندان مستقیماً رد کند و به سازمان امنیت و دادرسی ارتش برود.

**پنج شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۲**

**(سی امین روز)**

امروز یک ماه تمام است اینجا تشریف داریم و خیلی زود گذشته است. حمام مقرر هفتگی به عنوان فقدان کار این هفته داده نشده است.

\* \* \*

بازجویی از دانشجویان و کوچک‌ترها با سرعت نسبتاً زیاد، سه نفر سه نفر امروز شروع شد. سئوالات وضع متحدالمال دارد: استناد ... به دولت، اهانت به مقام سلطنت، اخلال در امنیت؛ آقایان خرمشاهی، اعرابی، ...، زید و گرانمانه. چون پنج‌شنبه بود فقط به ۷ نفر نوبت رسید. در مورد خاکپور تا حدود صدور تبدیل قرار بازداشت، به تضمین و تعهد هم کشیده شد و به سوی آزادی آمد اما بالاخره خبری نشد.

**جمعه ۱۳۴۱/۱۲/۳**

**(سی و یکمین روز)**

به مناسبت تعطیل خبری نشد؛ حتی حمام هم ندادند. آقای سروان خان‌مرادی به جای دیگری منتقل و به جای ایشان آقای سروان غیائی رئیس شد.

**شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۴**

**(سی و دومین روز)**

دنباله بازجویی‌ها از سر گرفته شده؛ آقایان اوانسیان، فدایی، پیروزنیا، حاجی خلیلی و دکتر مهدوی سئوالات از جبهه‌ای‌ها راجع به حوزه، تأیید یا عدم تأیید اعلامیه‌های جبهه، و تأیید اهانت به مقام سلطنت.

### یک شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۵

#### (سی و سومین روز)

برخلاف انتظار دنباله‌ی بازجویی‌ها قطع شد. حدس می‌زدند باز در شهر یا دانشگاه خبری و بگیر بگیری شده است که مامورین اشتغال فوق‌العاده پیدا کرده‌اند.

\* \* \*

اشکالاتی - واقعی یا بهانه‌ای - که این هفته در مورد حمام پیش آمد و پنج‌شنبه گذشته گفتند گازوییل نیست و قرار بود دیروز و بالاخره امروز حمام بدهند و دست آخر نکول شد، همگی را عصبانی کرده است.

### دوشنبه ۱۳۴۱/۱۲/۶

#### (سی و چهارمین روز)

از بازجویی خبری نبود. بالاخره و بحمدالله حمام رفتیم، و بعد از حمام عید [فطر] گرفتیم. آقای نادر صالح که چند روز قبل به ایشان ملاقات با رئیس دفتر شرکتشان را داده بودند و چنین فهمیده بود قرار است فوری آزاد شود امروز برایشان معلوم شد اجازه آزادی متوقف شده است. بنابراین حدس اینکه خبرهایی در دانشگاه و خارج بوده است تأیید گردید.

\* \* \*

از صبح گفت و گو سر عید فطر و اینکه ممالک عربی روز قبل را عید گرفته‌اند، و دو روز اختلاف ممکن نیست در گرفته بود و روزه بگیرها در این زمینه بیشتر سر و صدا راه انداخته‌اند. بالاخره ۲ بعداز ظهر در رادیو گفته شد ماه را در مهاباد دیده‌اند و ما ساعت ۳:۳۰ بعداز ظهر که از حمام برگشته بودیم افطار کردیم ولی به نماز عید



نرسیدیم. در عوض خطبه و سخنرانی بعد از نماز عید را ساعت ۸ شب تحت عنوان «اسلام، مکتب مبارز و مولد»<sup>۱</sup> بنده انجام دادم و اکثریت قریب به اتفاق شرکت کردند.

سه شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۷

(سی و پنجمین روز)

صبح نماز عید فطر با مشارکت تقریباً ۲۲ نفر در صحن حیاط با سادگی و درعین حال شکوه و صفا منعقد شد. بسیاری از رفقا با تماشا و استماع و بحث بعدی در آن شرکت کردند.

\* \* \*

بعد از ظهر مصاحبه تلویزیونی آقای تفضلی، وزیر مشاور و رئیس تبلیغات با مخبرین جراید داخلی و خارجی شنیدنی بود: مذاکرات در زمینه‌ی قانون از کجا آورده‌ای، روابط با عراق و جبهه ملی و دانشگاه صورت گرفت و مخصوصاً در مورد دو مخلوع اخیر نمونه‌ی کامل دروغ شاخدار و بی‌شرمی بود.

درباره جبهه ملی اظهار می‌فرمودند، اولاً چهار پنج روز بیشتر زندانی نشده‌اند آن هم بنا به تقاضای خودشان؛ ثانیاً دولت حاضر منتهای آزادی را به آنها در اظهار نظر و پخش اعلامیه داده است، ثالثاً رئیس دولت مُصبر بودند آقایان جبهه ملی در فراندوم شرکت کنند و آزادانه رأی بدهند که داده‌اند؛ رابعاً عده‌ای در جبهه ملی و طرفدارانش که بیشتر ناراضی‌ها و توده‌ای‌ها هستند. جبهه ملی مثل ورق نازکی روی آنها را پوشانده است، و فوق العاده قلیل می‌باشند و از ۱۲۰۰ نفر در تمام ایران تجاوز نمی‌نمایند.

در کنگره فقط ۱۶۰ نفر شرکت می‌کند. اختلافات فوق العاده زیاد بود. چهل و پنج نفر جوانان ناسیونالیست مخالف، اکثریت بودند. جواب سؤال مخبر روزنامه که گفته بود در یکی از روزنامه‌ها راجع به محاکمه‌ی سران جبهه ملی چیزی نوشته شده است، مطلب صریحی نگفت و به این اظهارات پرداخت که سابقه و ایدئولوژی درستی ندارند و کوچک‌تر از آن هستند که مورد توجه و رحمت قرار گیرند.

---

۱. «اسلام، مکتب مبارز و مولد» یکی از آثار مندرج در جلد ۸ مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

در مورد دانشجویان: اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان می‌خواستند درس بخوانند و کسانی که در تظاهرات شرکت می‌کنند اقلیت ضعیف‌اند. دانشگاه محل تحقیق است و با آنکه دانشجو در عقیده‌ی سیاسی آزاد است ولی دانشگاه نباید میدان تظاهرات سیاسی بشود. در ممالک دموکراتیک خارج، دانشجویان قبلاً موضوع و شعار تظاهرشان را به پلیس می‌دهند و بعد در حدود همان برنامه در خارج تظاهر می‌کنند. کسی که حتی برای یک ساعت دانشجو را از درس محروم کند مرتکب بزرگ‌ترین خیانت شده است.

\* \* \*

در اخبار رادیویی ساعت ۹ مصاحبه‌ی آقای تفضلی با آنچه بعد از ظهر پخش شده بود اصلاحاتی داشت. جمله‌ی اینکه سران جبهه به موجب تقاضای خودشان بازداشت شده‌اند حذف شده بود. در عوض یک پرسش صریح آسوشیتدپرس و جواب وزیر را تشریح کرده بود که حائز اهمیت است: رایین می‌پرسد، در خبرگزاری‌های خارجی عده‌ی بازداشت شدگان را خیلی بیشتر از اینها نوشته‌اند؛ به علاوه می‌خواهند بدانند اتهام وارده چیست و آیا محاکمه خواهند شد؟

تفضلی جواب می‌دهد تا روز تصویب یقیناً ۳ یا ۴ نفر بیشتر بازداشت نشده‌اند آن هم از عالیجناب‌های غیر فعال. راجع به اتهام آنها من حق ندارم چیزی بگویم دیگران هم حق نداشتند چون متهم ممکن است تبرئه و حتی معذرت خواهی شود. در هر حال دولت آقای علم بیش از هر دولتی به اینها آزادی داده است و به هیچ‌وجه میل ندارند مخالفین سیاسی خود را هر قدر هم اعلامیه‌ی شدید بدهند برای شان پرونده ساخته شود یا گرفتاری درست شود خوش‌وقت هم خواهند شد که اینها گناهی نداشته باشند.

فرمایشات جناب وزیر مشاور مدت‌ها مورد خنده و شوخی و بحث بود. بچه‌ها به هم دیگر که می‌رسیدند عالیجناب خطاب می‌کنند و به مأمورین زندان می‌گفتیم شما حق ندارید بیش از سه نفر ما را نگاه دارید آنها هم حالا به میل خودشان می‌خواهند خارج شوند!

آنچه به نظر اغلب می‌آمد این بود که مطبوعات خارجی رفراندوم و آبروی دولت و اعتبار عمل شاه را برده و گفته‌اند دولت مخالفین را قبلاً مقدار زیاد گرفته

است و به آنها فشار و شکنجه وارد کرده است و بنابراین رفراندوم در شرایط آزاد قانونی انجام نشده است. حالا دولت اصرار دارد بگوید ۳ تا ۴ نفر بیشتر نبوده‌اند، آنها هم فعالیت نداشته‌اند؛ آزادی کامل به مخالفین داده شده انست و با بازداشت‌شدگان با احترام رفتار می‌شود و نظر سوء در کار نیست.

دانشجویان خارج و دانشگاه هم حتماً اینها را کلافه کرده است که این قدر با طول و تفصیل و تهدید از آن صحبت کرده‌اند.

\* \* \*

رونوشت شماره  $\frac{۱۲/۸۱۵۱۵}{۴۱/۱۲/۵}$  رئیس اداره زندان به عنوان رئیس دایره زندان قصر مربوط به نامه  $\frac{۴۵۵۴۹}{۴۱/۱۲/۵}$  جهت اطلاع بنده از اینکه اوراق غلطنامه «ترمودینامیک صنعتی» را به اداره اطلاعات فرستاده‌اند ابلاغ و امضاء شد.

توقیفی شماره ۴۰۸۳/ب-۷-۴۱/۱۱/۴-۷ شعبه ۷ لی به اتهام اقدام ضد امنیت

#### چهارشنبه ۱۳۴۱/۱۲/۸

#### (سی و ششمین روز)

صبح یک‌ساعت ونیم بیانات شاه در اجتماع کنگره اقتصادی سنا که از رادیو پخش می‌شد و تنها مطلب تازه‌اش حق انتخابات دادن به زن‌ها و تربیت نظامی کردن ولیعهد شنیده می‌شد.

سرهنگ پریور رئیس اداره کل زندان برای مذاکره در باره تصمیم چند روز قبل دایر به عدم قبول غذاهای پخته زندان به بازدید آمد و با آقایان کاظمی و صالح به مذاکره پرداخت. خواهش داشت دو روزی هم به همین ترتیب گذشته‌ها راضی شویم و در صورت لزوم دو نفر را برای نظارت پخت غذا به آشپزخانه بفرستیم.

\* \* \*

طرف غروب آقایان قمی‌ها و ورامینی‌ها را پشت سر هم به اتاق افسر زندان خواستند که بعد از بازجویی مدتی برنگشتند: کرباسی، شریفیون، داوری، اسکندری، شکرالهی، حاجی خلیلی، تاجیک، ناظرزاد دانش‌آموز و نادری. سؤال و بازجویی

۲۶۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
جنبه‌ی خاتمه کار و اطمینان از عدم فعالیت سیاسی را داشت و آخر سر گفتند  
برگردید تا دستور برسد.

### پنج شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۹

#### (سی و هفتمین روز)

بازجویی‌ها دنبال شد: آقایان عالم‌زاده، ... و ساعی صبح احضار شدند. خوشحالی  
عمومی: عضویت و سمت در جبهه، تأیید یا عدم تأیید اعلامیه‌های جبهه مخصوصاً  
اگر در اعلامیه جبهه، توهین به شاه و تحریک به تغییر رژیم باشد.  
اولین آزادی دسته جمعی بعد از مدت‌ها بسته بودن: ساعت ۱۵:۴ استوار کشاورز  
صورتی در دست داشت و نه نفر دیشب را صدا کرد: ورامینی‌ها + قمی‌ها + ناظر داده  
و ... شور و احساسات و خوشحالی توأم با خداحافظی و ماچ و بوسه و صلوات و  
کف زدن تا دم در.  
(آزادی کاوه ۱۱/۱۰ آزادی مشهدی صادق ۱۱/۱۳ - بنابراین ۲۶ روز فاصله)

### جمعه ۴۱/۱۲/۱۰

#### (سی و هشتمین روز)

چون جمعه و تعطیل بود واقعه قابل‌ذکری پیش نیامد جز آنکه بعد از ظهر آقای  
کریم‌آبادی را صدا زدند و گفتند لباس بپوشد. همه حدس زدند برای ملاقات خصوصی  
از طریق افسران آشنا است ولی چون مراجعت ایشان به تأخیر افتاد و دو سه ساعتی  
گذشت نگرانی‌های زیاد پیدا شد، چون تعطیل بود. بالاخره در یک ناراحتی و نگرانی  
عملی، نزدیک ساعت ۸ به اتفاق سرگرد سیاسی و سرهنگ گوشه و یک سرگرد دیگر،  
ایشان با حال برافروخته‌ای سیکار به دست وارده شد... ایشان را به سر خاک دختر ۱۷  
ساله‌ای که امروز ظهر در اثر مرض قند فوت کرده بوده است برده بودند! نخست  
وزیر با کسب اجازه از شاه، رئیس شهربانی موافقت کرده بوده است که با طی سلسله  
مراتب دادرسی ارتش و بازپرسی ایشان را برای سه ساعت به منزلش ببرند!  
تأثر و تجمع رفقا و دوستان در اتاق و تسلیت به ایشان و تعجب از بی‌رحمی  
مقامات و لعنت به آنها خاتمه و نماز لیلۃ‌الدفن و قرار مجلس ختم داخلی فردا بنا به  
پیشنهاد دکتر آذر.

شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۱۱

(سی و نهمین روز)

حوالی ساعت ۱۰ مجلس ختمی با همت و زحمت خرمشاهی و فدایی و جوان‌ها در اتاق وسط ترتیب داده شد. مجلس صبح، ساده، بی ریا، و پر جلال که پر و بال سکوت و تأثر عمیق بر آن گسترده شده بود. چشم‌های اشک‌آلود، بغض‌های گرفته و صدای گریه زیاد دیده و شنیده می‌شد. آقایان حبیب‌پور، فدایی، فیوجی، قرآن خواندند. همه گوش می‌دادند و حقیقتاً صوت قرآن و آیات قرآن اثری در دل‌ها و چشم‌ها داشت. دکتر سحابی مختصری تسلیت و تذکر و تشویق و فداکاری در راه حق بیان کرد. پس از او آقای صالح بدون تدارک و قرار قبلی با حالت متأثر گریان سفارش «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلَاؤُا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» را به آقای کریم‌آبادی کرد. یکی از دانشجویان آقای بسیط، شرح تأثرانگیزی به نمایندگی از طرف کارگران و کارمندان و بازاریان و دانش‌آموزان و دانشجویان قرائت کرد. آخر سر خود آقای کریم‌آبادی که تحمل و بردباری‌اش از دیشب مورد تحسین و تقدیر قرار گرفته بود تشکر کرد و از اینکه دخترش در رختخواب بیماری مرده، توفیق نیافته است در راه مبارزه برای آزادی گلوله بخورد اظهار تأسف کرد، و بالاخره برای نجات ملت و موفقیت مبارزان راه حق و آزادی دعا کرد.

\* \* \*

مجلس هنوز تمام نشده آقای کشاورز صدر را خواستند. سرگرد سیاسی پور خواسته بود تا به ایشان خبر مصیبت دیگری را بدهد: فوت برادر آقای دکتر آذر که مبتلا به دوری و تحت معالجه دائمی دکتر آذر بوده است. پس از خاتمه‌ی مجلس آقای صالح در اتاق واقعه‌را به دکتر آذر اطلاع دادند و رفقا چندتا چندتا وارد اتاق می‌شدند و تسلیت می‌گفتند و بعد که ایشان به اتاق وسط آمدند تا دانشجویان هم تسلیت بگویند. خود به خود این جمعیت تبدیل به مجلس ختم و صدای قرآن بلند شد. درحالی که قرار بود فردا برای برادر مرحوم ایشان ختم بگذاریم. آقای دکتر تشکر و خواهش کرد به‌همین اندازه قناعت شود و به آقایان زحمت مجدد داده نشود.

\* \* \*

در این دو روزه بحث دیگری که پیش آمده بود اشکال تراشی مجدد و بهانه‌جویی مسئولین زندان در مورد غذای ما بود. پیرو قرار روز چهارشنبه آقای سرهنگ پریور از روز جمعه موافقت کرد سه نفر از ما به آشپزخانه بروند. در تهیه و تنطیف غذا همکاری و نظارت نمایند و حتی جنس اگر خواستیم از خودمان بدهیم که گرفتار برنج فاسد شده‌ی پاکستان نشویم. جمعه صبح به همین ترتیب عمل شد و واقعاً ناهار خوبی داشتیم (چلو خورشت سبزی قورمه در شب گذشته و عدس پلو در نهار) که برای اولین بار پاسبان‌ها و افسر کشیک زندان و مأمورین از آن گرفتند و خوردند. اما از همان صبح جمعه بنای دبه گذاشته شد و اول گفتند لازم نیست سه نفر از آقایان به آشپزخانه بیایند و دست‌شان را کثیف کنند؛ یک نفر کافی است. سپس دستور رسید برنج و جنس باید از زندان و مثل غذای سایر زندانی‌ها باشد برای آوردن شام که رفتند تمام مزایا و موافقت‌ها و قول و قرارها ملقی شده بود!

بنابراین امروز ناهار از قبول غذای زندان خودداری شد و عده‌ای از جوانان نان و پیاز با مختصری ماکارونی پخته که از روزهای سابق مانده بود خوردند.

\* \* \*

عصر بازجوی سازمان امنیت آمد و اول دو نفر دانش‌آموز میرزا شفا و رضایی را خواست. به آنها تکلیف کرد اولاً تعهد نمایند فعالیت مضره نکنند، ثانیاً نسبت به جبهه ملی ابراز انزجار نمایند. هر دوی این جوان‌ها اولی را قبول کردند ولی زیر بار دومی نرفتند و وقتی از طرف مأمور سازمان اصرار شد که خانواده شما میل دارند آزاد شوید و اگر این ابراز انزجار را بکنند آزاد خواهید شد گفتند مانعی ندارد همین جا می‌مانیم.

سپس مقدس‌زاده را خواستند. بازجویی ایشان به دنبال سلسله بازجویی‌ها ردیف دوم دانشجویان بود. وقتی بازجو کتباً سوال می‌کند شما را چرا بازداشت کردند، جواب می‌نویسد نمی‌دانم چرا؛ همین‌طور به‌خانه‌ام آمدند، مرا خواستند. گفتم حکم‌تان را نشان بدهید تا بیایم نشان دادند و بعد از دیوار هفت تیر به‌دست وارد خانه شدند و مرا گرفتند. بازجو ورقه را پاره می‌کند مقدس‌زاده هم حاضر نمی‌شود طور دیگر جواب بنویسد، بالاخره به‌همان ترتیب روی ورقه مجدد می‌نویسد و بازجو فرمول معمولی سوالات را ادامه می‌دهد وقتی می‌پرسد اگر در اعلامیه‌های جبهه ملی

عبارتی باشد که به مقام سلطنت توهین کرده باشد چه می‌گویید؟ جواب می‌نویسد  
اگر را کاشتند تخم‌اش سوخت!  
بازجو عصبانی می‌شود، تهدید می‌کند و بازجویی را متوقف می‌نماید.

یکشنبه ۱۳۴۱/۱۲/۱۲

(چهلمین روز)

برای آگهی تسلیت دسته جمعی به خانواده آقای کریم‌آبادی و به آقای دکتر آذر  
و خانواده‌ی ایشان، شرحی با همکاری آقای کشاورز صدر دیروز و امروز به شرح  
ذیل نوشته و از طرف همگی امضاء شد و به افسر زندان داده شد که برای آگهی به  
روزنامه کیهان بدهند.

شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۱۱

چون امضاکنندگان در وضعی هستیم که امکان حضور در مجلس ختم  
نیست با کمال تأثر و قلبی شکسته درگذشت جوان ناکام فرزند دوست  
ارجمندمان آقای کریم‌آبادی را به خانواده محترم کریم‌آبادی تسلیت  
می‌گوییم.

\* \* \*

اندکی از ظهر گذشته آقای بروجردی را به اسم نگهبان خارج خواستند. بعد از  
مراجعت (یک ساعت تا یک ساعت و نیم) معلوم شد ایشان را به منزل آقای  
مهجوری برده‌اند و چون مهجوری با پدر ایشان دوستی داشتند به مأمورین تکلیف  
کرده است او را آزاد کنند. مأمورین هم می‌گویند به این سادگی‌ها و فوریت  
نمی‌شود. بروجردی را به زندان بر می‌گردانند و در اتاق افسر کشیک از او مطالبه‌ی  
یک تعهد نامه و انزجار نامه می‌کنند. بروجردی هم زیر بار نمی‌رود.

طرف عصر آقای میرزا شفا را که روز قبل برده و تعهدنامه و انزجار نامه خواسته  
بودند صدا کردند این مرتبه فرمول را ملایم‌تر کرده و خواستند بنویسد تعهد  
می‌نمایم با احزابی که رویه حزب توده را داشته باشند همکاری نخواهم کرد (تا  
اینجا را میرزا شفا حاضر می‌شود و خودش می‌نویسد) و همچنین احزابی که سابقه  
نشان داده است با حزب توده همکاری کرده‌اند. این قسمت را میرزا شفا حاضر  
نمی‌شود تمام و امضا کند و مذاکره قطع می‌گردد.

آقای شرق‌شناس را هم خواستند و ایشان تعهد نوشت که «با سازمان‌هایی که بر خلاف مصالح مملکت عمل می‌نمایند. همچنان که در گذشته هم نکرده‌ام، بعد از این نیز همکاری نخواهم کرد»

\* \* \*

بزرگسالان نیز یک تیم والیبال تشکیل داده‌ایم و عصرها یک ساعت بازی مفیدی می‌کنیم (کشاورز صدر، بختیار، خلیلی، حسیبی، زیرک و بازرگان)

**دوشنبه ۱۳۴۱/۱۲/۱۳**

**(چهل و یکمین روز)**

از صبح بازجوها آمدند (صانعی و کبیری) و این دانشجویان را خواستند: نعمت، قیومی، احتشام زاده، رضایی، اصائلو، اخوان یزدی، زند و شرق‌شناس.

سوال از این قبیل‌ها بوده است: چه فعالیتی در جبهه دارید؟ اعلامیه‌های جبهه ملی را قبول دارید؟

در وضع حاضر آیا اعلیحضرت را متجاوز به قانون اساسی می‌دانید؟ تعهد خواهید کرد که فعالیت سیاسی نکنید؟

غالباً جواب داده‌اند: نظر من نظر جبهه ملی ایران است، چون جبهه موافق قانون اساسی بوده است من در آن عضو شده‌ام؛ فعالیت سیاسی حق قانونی و انسانی است و چرا شما اهانت می‌کنید؟!

\* \* \*

آقای چینی‌فروشان را برای ملاقات به نگهبانی خارج احضار کردند و در آنجا صحنه سازی عجیبی به منظور گرفتن تنفرنامه فراهم آورده بودند! پدر و مادر و زن و بچه‌ها از یک طرف و یک عده سرگرد و سروان و سیبیل از طرف دیگر، گریه و الحاح از طرف آنها و احتراز و فشار از اینها. مع‌ذلک آقای چینی‌فروشان گفته است بچه‌هایم را خدا بزرگ خواهد کرد؛ سفته‌هایم را پدرم درست می‌کند؛ و اگر دارم هم بزنند از راهی که رفته‌ام بر نمی‌گردم و پدرم باید به کشته شدن من افتخار کند!

\* \* \*



ناهار امروز ماجرای پیدا کرد. از یک طرف طبق اجازه و گشایش روز قبل از منزل شش هفت نفرمان قابلمه و غذا آورده بودند. از طرف دیگر آقای تولیت که رئیس روز بود برای ۸۵ نفر سفارش چلوکباب داده البته به اطلاع و اجازه افسر کشیک توسط استوار کشاورز... ولی وقتی دیگ و بساط چلوکباب را که یکی از پاسبانان رفته و سفارش داده بود با اتومبیل آوردند آقای سرگرد سیاسی‌پور دستور داد برگردانند. خبر این قضیه بچه‌ها و حتی پاسبانان را که به خود وعده‌ی چلوکباب داده بودند ناراحت کرد. اعتراض‌ها و گفت‌وگوهای مابین حسینی و کریم‌آبادی از طرف ما و افسر کشیک و سرگرد سیاسی‌پور از طرف دیگر رد و بدل شد. سرگرد سیاسی‌پور به استناد اینکه چنین غذای دسته جمعی را اصولاً و اکیداً منع کرده بودند من مجبور بودم برگردانم.

در همان حیث و بیث ناهار، زیر گوش اطلاع رسید نادرخان (صالح) آزاد شده، ولی قرار است قبل از خروج سر و صدایی نشود. خلاصه ایشان به سلامتی ساعت ۳ بعدازظهر زندان را بعد از ۴۱ روز بازداشت بی‌جهت و غیرمنتظره به مقصد منزل ترک گفت. به این ترتیب تا به حال با احتساب آقای منوچهری ۱۳ نفر آزاد شده‌اند و ۶۳ نفر دیگر باقی مانده‌ایم.

سه‌شنبه ۴۱/۱۲/۱۴

(چهل و دومین روز)

صبح سه نفر را برای ملاقات، نگهبانی خارج خواستند: چینی‌فروشان، میرزاشفا، خاقانی.

احضار آقای چینی‌فروشان به دنبال جریان تعهدگیری و تنفرگیری صحنه ساخته‌ی دیروز بود. ولی فرمول را خیلی خفیف داده و ورقه‌ی ماشین شده‌ای جلوی ایشان برای امضا گذاشتند: تعهد به عدم فعالیت سیاسی در احزاب و سازمان‌هایی که با حزب توده همکاری کرده و استعفا از عضویت جبهه ملی ایران. ایشان البته حاضر به امضاء نشدند و فرمول دیگری را پیشنهاد کنند. مأمور به سازمان امنیت تلفن و کسب تکلیف نمود. گفتند، بنویسید بیاورید به بینیم چگونه است. ایشان هم نوشت تعهد می‌کنم همان‌طور که تا به حال نیز عمل کرده‌ام بر خلاف قانون اساسی و بر خلاف سلطنت مشروطه فعالیت ننمایم.

\* \* \*

شخص چهارمی را هم طرف ساعت ۱۰ صدا کردند و سومین خبر شوم و در عوض کمتر از یک هفته به زندانیان رسید، فوت عمومی ۸۳ ساله عزیز آقای حسینی. به حسینی کاغذی را که برادرش نوشته و این قضیه را اطلاع داده و کسب تکلیف راجع به مجلس ختم و حضور ایشان کرده بود، در اتاق افسر کشیک نشان دادند. حسینی خیلی متأثر بود؛ مجلس ختم بلافاصله ترتیب داده و قرآن خوانده و تسلیت و تشکری‌هایی رد و بدل شد.

### چهارشنبه ۱۳۴۱/۱۲/۱۵

#### (چهل و سومین روز)

جمع دانشجویان ذیل را به بازجویی خواستند: هوشنگ کشاورز صدر، ارجمند، میرزاشفا، شاکری، رضایی و دامغانی.

فرمول بازجویی مانند گذشته و روی اعلامیه‌های جبهه و مضمون‌های دولت جابر می‌باشد؛ املاک خاندان سلطنتی، اهانت به مقام سلطنت و رفراندوم بود. دومین صحنه سازی نامردانه برای گرفتن تنفرنامه و استعفانامه در مورد آقای زند انجام شد و ایشان را به ملاقات پدرش بردند. در حالی که افسری نیز حضور داشت و با تحریک پدر و پسر اصرار داشت با وعده‌ی آزادی دادن از او روی ورقه‌ی چاپی مورد نظر امضا بگیرد. ولی زند حاضر نشد.

عصر برای سومین مرتبه آقایان چینی‌فروشان و رضایی و شرق‌شناس را به منظور آزاد کردن و تنفرنامه و استعفانامه گرفتن احضار کردند. معلوم شد سر فرمول سابقشان برگشته‌اند و می‌گویند تا از جبهه استعفا ندهید و اعمال جبهه را تقبیح نکنید آزاد نخواهید شد. هیچ یک از آقایان (حتی رضایی ۱۸ ساله) حاضر به زیر بار چنین بی‌شرافتی رفتن نشدند. شرق‌شناس مهلت نداد مأمور سازمان حرف‌اش را تمام کند و گفت، می‌دانم چه ورقه‌ای برای من آورده‌اید. ده بار دیگر هم از این ورقه‌ها بیاورید من امضا نخواهم کرد.

\* \* \*

این اوضاع و احوال و برگشت به سخت‌گیری نشان می‌دهد که اوضاع خارجی و دانشگاه باز برای‌شان ناراحت‌کننده است. و شاید در میان زندانیان غیر جبهه‌ای قزل‌قلعه موفقیت‌هایی داشته‌اند.

پنج شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۱۶

(چهل و چهارمین روز)

صبح که از حمام آمدیم، بازجوهای سازمان امنیت آمده بودند و این دانشجویان را خواستند: نعمت، خاقانی، ...، آذرمحمدی و مرادی.  
از آقای خاقانی که عضو جبهه نیست جور دیگر پرس‌وجو کرده بودند: مدارکی داریم که نشان می‌دهد شما در جبهه ملی هستید و حق عضویت می‌پردازید. هم حوزه‌های خود را بگویید. من عضو جبهه ملی نبوده و نیستم.  
مدارکی داریم که نشان می‌دهد شما فعالیت توده‌ای داشته‌اید. من هیچ وقت در حزب توده نبوده و با آن مبارزه کرده‌ام.  
پس استعفا نامه‌ی از عضویت جبهه بنویسید. گفتم که من در جبهه ملی عضو نبودم که حالا استعفا بنویسم.  
اگر این‌طور است پس تعهد کنید که با سازمان امنیت همکاری خواهید کرد! ...  
ابزار تنفر از جبهه بنمایید...  
ایشان حاضر شد فقط تعهد کند همان‌طوری که سابقاً هم در هیچ حزب و دسته‌ای نبوده است بعد از این نیز نباشد. ولی آنها قبول نکردند و بازجویی و سؤال‌های معمولی راجع به مواد ششگانه را پیش کشیدند.

\* \* \*

ملاقات ظاهراً آزاد شده‌است و تک‌تک ملاقات‌هایی داده شد. اما هنوز همین‌طور صحنه‌سازی و وادار کردن جوانان به‌تفرنامه است. از جمله امروز در مورد آقای نعمت همان صحنه تکرار شد. و برادر کوچکش حال اغماء پیدا کرده و او را برده‌اند ولی آقای نعمت هم سخت عصبانی شده و اعتراضات شدید کرده است. عکس‌العمل این فشارها و توهین‌ها خواندن سرود جبهه ملی در عوض زندان بعد از حمام بود.

آقای اخوان یزدی با پدرش ملاقات داشت، بدون صحنه‌سازی. پدرش گفته بود من راضی نیستم بی جهت استعفانامه و تنفرنامه بنویسی. آقای هوشنگ کشاورز صدر هم با خانمش ملاقات داشته است.

\* \* \*

ظاهراً دانشگاه ساکت و تظاهرات و اعتراض دسته‌جمعی انجام شده است. دانشجویان و کارگران شب قبل جلسه‌ای کرده پیشنهادی برای رهبران دایر به اعتراض علیه ادامه‌ی بازداشت و تضییقات دادند و آقای صالح با شورایی‌ها مشورت کرد قرار شد اگر اعتراضی داده می‌شود همه امضا کنند و قبلاً متنی (پایینی‌ها) تهیه و روی آنها صحبت شود.

جمعه ۱۳۴۱/۱۲/۱۷

(چهل و پنجمین روز)

دیروز گفته بودند از قول رئیس شهربانی که چون در محوطه زندان سرود جبهه ملی خوانده‌اند تا یک هفته نباید غذا برایشان بیاورند! ولی آوردند و جلوگیری نشد. آقایان سروان جنانی خصوصی خواهش می‌کرد کاری کنم جوان‌ها دیگر سرود نخوانند. عملی را که اصولاً خلاف مقررات زندان است. موجب تحریک زندانی‌های مجاور که دسته‌ای توده‌ای هستند و سبب مسئولیت و ناراحتی ایشان خواهد بود انجام ندهید! البته به ایشان جواب داده شد (این جواب را اول مرتبه کشاورز صدر عنوان کرده بود) که اگر دیروز در مراجعت از حمام در محوطه عمومی زندان بچه‌ها سرود ملی را خوانده‌اند عکس‌العمل فشار و دعوتی بوده است که بازجوها و مامورین سازمان ابراز می‌داشتند و می‌خواسته‌اند جوان‌ها استعفانامه و تنفرنامه نسبت به جبهه ملی امضا نمایند!

در هر حال گفتیم با آقایان کاظمی و صالح صحبت خواهیم کرد. نظر آقایان سحابی و سنجابی نیز این بود که دیگر سرود جبهه را- که خیلی تحریک کننده است- نخوانند، ولی سرود «ای ایران» که خیلی قدیمی و عمومی است چه اشکالی دارد.

\* \* \*

آقای حسینی طبق قرار و ابلاغ دو روز قبل و به‌منظور حضور در مجلس ختم عمویش (مرحوم حاجی علی‌اکبر حسینی) در معیت آقای سروان جنانی و یک گروهبان از ساعت حدود ۸ تا ظهر به‌مسجد مجد رفت. در آنجا جمعیت زیادی از دوستان و بازاری‌ها شرکت کرده بودند ولی معلوم نشد چه شده است که از دانشجویان خیلی خیلی کم آمده بودند. ضمناً معلوم شد فروهر و بیست سی نفر از دانشجویان را بعد از تظاهرات دسته‌جمعی سه ساعته، روز سه‌شنبه دستگیر کرده‌اند.

شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۱۸

### (چهل و ششمین روز)

دیشب حداکثر سرمای زمستان امسال را داشتیم. در این چند روزه سرمای سوزدار دیر کرده‌ی اسفندماه، به لحاظ استفاده از حیاط قدری ناراحتی پیدا کرده است و با روپوش ضعیفی که افراد دارند و وسیله‌ای که برای گرم کردن اتاق‌ها و راهرو وجود ندارد، خیلی‌ها خود را در معرض سرماخوردگی و ناخوشی می‌بینند و سرما اسباب زحمت شده است.

\* \* \*

تا ظهر از بازجویی خبری نشد. ولی صحنه‌ی ننگین تحمیل استعفا و تنفرگیری نکرار شد! آقای مصطفوی را برای ملاقات پدرش بردند. پدرش با پای ورم کرده و حال نزاری آمده خبرهای تأثیرانگیزی راجع به فوت خواهرزاده و کسالت کسان می‌گفت. افسرها و مأمورین هم آقای مصطفوی را دور کرده تعهدنامه ابراز تنفر نسبت به حزب توده و استعفا از جبهه جلویش می‌گذاشتند. مصطفوی جواب داد تنفر از حزب توده را می‌نویسم و امضاء کرد ولی چون در جبهه ملی نیستم استعفا دادن معنی ندارد اما بدانید که وقتی از زندان بیرون آمدم بنابر آنچه از شماها دیده‌ام عضو جبهه خواهم شد.

\* \* \*

شب جلسه‌ی رهبران در مورد پیشنهاد اعتراض جوانان تشکیل شد و متن نامه‌ای که تهیه شده بود خواندند. با آنکه اکثریت طرفدار اعتراض کردن بودند (منتهی بعضی‌ها می‌گفتند دو نامه و دو نوع اعتراض یکی از طرف افراد و دیگری از طرف

شورایی‌ها باشد) چون آقای صالح اصرار داشتند که اگر اعتراض و عکس‌العملی بشود مانع آزادی احتمالی عده‌ای از ما و جوانان برای قبل از عید خواهد بود و بهتر است این عمل را به بعد از نوروز موکول کنیم اکثریت آراء به اعتبار علاقه به رهبری آقای صالح تمایل به این نظر شد و علی‌رغم لزوم و بلکه ضرورت این عمل قرار شد فعلاً بماند.

یک شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۱۹

(چهل و هفتمین روز)

صبح از آقایان بروجردی، پورشریعی و سلیمی تا ساعت ۱۱ بازجویی به عمل آمد. غیر از پرسش‌های سابق سؤال جدیدی که از پاره‌ای کرده بودند در مورد عاملین میان گاردهای دانشگاه بوده است.

از اینکه در کیهان انگلیسی به تهران آمدن استاندار فارس و تکذیب استعفای او درج شده و اشتباهاً برای فلسفی اثاث آورده بودند معلوم می‌شود در فارس و در بین روحانیون (تهران، قم و مشهد) خبرهایی باید باشد.

\* \* \*

نامه مجددی در تعقیب نامه مورخ ۱۳۴۱/۱۱/۱۳ و نیز رونوشت نامه ریاست اداره زندان شماره  $\frac{۱۲/۸۱۵۱۵}{۴۱/۱۲/۵}$  برای تعقیب و تسریح ارسال اوراق فهرست و غلطنامه و مقدمه کتاب «ترمودینامیک صنعتی» برای ریاست زندان قصر نوشته شد. (در ۱۳۴۱/۱۲/۲۱ رونوشت رسید مورخ ۱۳۴۱/۱۲/۸ رئیس دفتر دانشکده رسید).

\* \* \*

بعضی از رفقای شهرستانی دانشجوی دانشجویان برای رفقایشان میوه و شیرینی به منظور خداحافظی آورده بودند. معلوم می‌شود دانشگاه اعتصاب است که اینها به شهرستان می‌روند.

آقای خاقانی طرف مغرب به عنوان پانزدهمین آزاد شده امروز عصر مرخص شد.

بچه‌ها شادی و شوخی و رقص و بساط عجیبی به راه انداختند و موقع خروجش از در زندان سرود ایران را خواندند. آقای خاقانی برای آزاد شدن به طوری که اظهار می‌داشت بالاخره استعفانامه و تنفرنامه نداده است و در مقابل کفیل آزادش کرده‌اند.

**دوشنبه ۱۳۴۱/۱۲/۲۰**

**(چهل و هشتمین روز)**

بازجویی باز انجام نشد؛ فعلاً مثل اینکه یک روز در میان است.

یکی از دانشجویان ملاقات داشت.

برای چندمین بار باز دانش آموز جوان، رضایی را به ملاقات صحنه ساخته بردند و این بار به طوری که می‌گفت یگانه فرد خانواده‌اش که روی او نفوذ داشت و او حرف شنوایی داشته یعنی دایی‌اش را آورده‌اند. مع ذلک نصایح و فشارها مفید واقع نشد و رضایی گفت، اگر دایی جان بگوید کلمه قتل را امضا کن می‌کنم ولی ابراز تنفر نسبت به جبهه ملی نخواهم کرد! ...

\* \* \*

عصر پاکت گزی از طرف آقایان حاجی سید صدرالدین جزایری، آقای سید احمد لواسانی، آقای سید محمدحسن و مرتضی جواهری و علی بابایی به انضمام تقدیم سلام فراوان آیت‌الله میلانی به نام آقایان صالح، سحابی، حسینی، بازرگان و سایر آقایان رسید.

\* \* \*

طرف ساعت ۸ شب صدای زنگ در و حرکاتی آمد. حواس‌ها به طرف در متوجه و به زودی معلوم شد سه نفر زندانی می‌آورند. حدس می‌زدیم از جوان‌های دانشگاه باشند. ولی با شامه و گوش تیز کشاورز صدر از این طرف و جنجال مأمورین امنیتی (مضره الله) از آن طرف به زودی معلوم شد امینی را آورده‌اند؛ آقای علی اردلان و یک جوان به نام فرخ قالیچه‌چیان همراه آنها است. مدتی پشت در و داخل اتاق افسر کشیک معطل تشریفات و تفتیش و نگاه‌داری اثاثیه شد. بلافاصله پس از ورود غریو شادی و شعر و رقاصی و کف‌زدن و رودوش گرفتن بلند شد و تا مدت‌ها به طول کشید.

آقایان امینی بلافاصله پس از بازداشت ماها و قبل از فراندوم اعلام جرمی علیه دولت و خلاف قانونی بودن فراندوم به دادستان کل کشور داده و تقریباً یک ماه بعد از آن در قزل‌قلعه بازداشت شده است. آنجا مدتی در انفرادی بهداری و عمومی و در جمع علما از این طرف به آن طرف فرستاده می‌شده است.

تعداد زندانی‌های جبهه ملی در قزل‌قلعه در حدود ۶۰ نفر و روحیه‌ها خوب است. وضع‌شان به لحاظ غذا و ملاقات خیلی از ما بهتر است. روزی که فروهر را آورده بودند چون سروان آشتیانی‌نسب، رئیس زندان با سیلی و اهانت نسبت به بچه‌ها خطاب کرده بود و فروهر ایراد گرفته و بالاخره کلماتی میان آن دو رد و بدل شده بوده است زندانیان تصمیم می‌گیرند از خارج غذا قبول نکنند ولی سرهنگ جناب می‌آید رفع و رجوع می‌کند و سروان آدم می‌شود.

علما در ابتدا عده‌شان زیاد بود از شهرستان‌ها هم گرفته بودند (آقایان ... ) اواخر ماه رمضان همگی را منهای آقای طالقانی مرخص کردند نماز جماعت با صمیمیت و شکوه و روزه و نماز عید فطر برقرار بوده است.

مقدم را چند روز قبل گرفته بودند. پیمان و مانیان و حنیف نژاد از اوایل بودند. (اسامی در یادداشت روز بعد)

سه شنبه ۴۱/۱۲/۲۱

(چهل و نهمین روز)

آقای شرق‌شناس را به ملاقات خواستند. این بار زن پدرش آمده بود و آقای سرهنگ دیده‌بان او را فرستاده و گفته بود اگر تنفرنامه ندهد آزاد نخواهد شد. البته گریه زاری ایشان هم فایده نبخشید بلکه خوشحال شد که ناپسری‌اش که سابقاً مسیحی و بهایی بوده است حالا در زندان به جبهه ملی در نماز و روزه هدایت شده است!

\* \* \*

از علمایی که آقای امینی در قزل‌قلعه دیده است:  
از تهران: آقایان طالقانی خودمان، حاجی آقا یحیی طالقانی، چند طالقانی دیگر، شمس گیلانی، واعظ شجونی، واعظ آقاشیخ باقرنهایوندی و شیخ مصطفی رهنما.



کاشان: غروی کاشانی

رشت: ضیابری و بحرالعلوم که از روحانیون طراز اول رشت بوده و به تهران آمده  
بوده

قم: عسکری، کریمی نجف آبادی. خردمند آستارایی و اعجازی گلپایگانی  
تبریز: رائی وحدت

مشهد: طبسی پسر مرحوم طبسی واعظ، نوقانی و آیت‌الله زاده قمی

\* \* \*

اما تمام افراد زندان قزل قلعه: ابراهیمی، مصطفوی، آجودانی، ادیب برومند، علی اردلان، نصرت‌الله امینی، علی اشتری، اصفهانی، علی اکبر اکبری، نجفی امینی، ناصر انوری، بخشعلی ضیاء، سیارکوار برلیان، بهروز برومند، بهرامی، علی اصغر بهنام، ثنائی، دکتر یوسف جلالی، منوچهر جمشیدی، سیدمحمد حسینی اردانی، حنیف نژاد، خندان، حبیب‌الله ذوالفقار، منصور رسولی، منوچهر زرکشوری، ساسان نژاد، منصور سروش، سعید سمندری، سنگالی، خسرو سیف، شانه‌چی، حسین شاه‌حسینی، شریعتی، ؟، عباس شیبانی، شیخ‌زادگان، سیروس صبوری، حاجی علی صدوری، حاجی سید محمود طالقانی، عمرانی، مهدی غضنفری، داریوش فروهر، ابوالفضل قاسمی، حاج حسن قاسمیه، فرج قالیچه‌چیان، عباس تهرانی، کرباسیان، کردستانی، کشفی، ناصر کمیلیان، عبدالکریم کنی گلزار، گل‌سرخ، اصغر گیتی‌بین، لاهیجی، بقایی، لواسانی، حاج محمود مانیان، ناصر مجللی (سرهنگ بازنشسته)، منوچهر مجیدی، مخبر، حسین مشایخی، داریوش معراجی، مرتضی مقدم، مویدزاده، مویدی، محسن مهرداد، حسن میرمحمد صادقی، محسن صمیمی، نوری نژاد، واحد پور، علی هادی فر، ؟، یحیی زاده، رضا یزدی (۷۵ نفر)

چهارشنبه ۱۳۴۱/۱۲/۲۲

(پنجاهمین روز)

بازجویی در کار نبود ولی محیط به ملاقات رفت و شنید که در دانشگاه، دانشجویان برای اعتراض به زندانی بودن ماها و دیکتاتوری شاه تحصن و اعتصاب غذا کرده‌اند. وضع غذا بهتر شده است و حالا بر طبق برنامه تقسیم شده همه روزه از منزل سه چهار نفر به نوبت غذا می‌رسید و به عموم تقسیم می‌شود.

**پنج شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۲۳**

**(پنج‌شنبه و یکمین روز)**

دو سه نفر به ملاقات رفتند. از جمله سر شب دکتر سبحانی از ملاقات کنندگان خانواده بود.

\* \* \*

آقای سروان جهانی مدتی است زمزمه دارد که به مرخصی یکی دو ماهه برود و جایش دیگری می‌آید.

**جمعه ۱۳۴۱/۱۲/۲۴**

**(پنج‌شنبه و دومین روز)**

جمعه خوشی گذشت و خبری نبود. بچه‌ها به دستور و نظارت حسینی باغچه‌های بیل زده را تقسیم‌بندی و تسطیح می‌کنند.

**شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۲۵**

**(پنج‌شنبه و سومین روز)**

دو بازجو آمدند (صانعی و کمانگر) و شش نفر را خواستند (میرزا شفا، محمدی، طباطبایی، چینی فروشان، غفاری و رضازاده). باز خیلی ور رفتند، لااقل تعهد عدم دخالت در سیاست و عدم عضویت بعدی جبهه ملی را بگیرند. مخصوصاً با طباطبایی یک ساعت و نیم طول دادند، ولی موفق نشدند. ظاهراً اصراری نیست که شب عید عده‌ای از دانشجویان را آزاد کنند ولی می‌خواهند تعهد و تنفیری هم گرفته باشند.

**یک شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۲۶**

**(پنج‌شنبه و چهارمین روز)**

سر ملاقات‌ها باز شده است. امروز زیرک‌زاده و گرانمایه و مرا پیش از ظهر برای ملاقات خواستند بعد هم آقایان امینی و چینی فروشان و اخوان طباطبایی و کریم‌آبادی را ملاقات دادند.

این ملاقات‌ها خانوادگی بود و تقریباً بدون زحمت اجازه گرفته شده است. حتی خبر یک کارت دعوت برای آقای صالح برای روز عید دو بار رسید!

از عدم درج اخبار فتوحات شیراز و از نطق در هم برهم ولی بی مغز نخست‌وزیر در جواب به خارج که از رادیو پخش شده و ایراد کلماتی مانند... درباره‌ی دانشجویان دانشگاه و از مجموع شایعات چنین بر می‌آید که دستگاه در مقابل اعتصاب‌ها و اعتراض‌های دانشجویان و پخش اعلامیه‌ها و عمل دانشجویان خارج ایران و همچنین قضایای فارس و شهرستان‌ها سخت کلافه است. بعد از وزیر مشاور اولین دفعه است که این بار نخست‌وزیر رسماً اسم جبهه ملی را می‌برد.

**دوشنبه ۱۳۴۱/۱۲/۲۷**

**(پنج‌شنبه و پنج‌مین روز)**

ملاقات‌هایی امروز داده شد: از جمله آقای کاظمی بعد از ناهار با خانم خودشان در حالی که از صبح ناراحت و کسل بود. من هم پیش از ظهر ملاقات خانوادگی داشتم. طرف غروب هم خلیلی با خانم‌اش.

\* \* \*

از طرف آیت‌الله میلانی مشهد یک کیسه بزرگ پرتقال‌های درشت و ده جعبه گز به نام عده‌ای از رهبران و همین‌طور اعضای شورا فرستاده شده بود که بسیار مورد توجه و جالب واقع گردید.

\* \* \*

امروز نوبت ریاست و نظارت با آقای امینی بود، و تصادفاً تنها روزی را که در برنامه‌ی ارسال غذا از منازل خالی گذارده بودند دوشنبه است. امینی هم بدون آنکه کسی خبردار شود قبلاً سخاوت و شاهکاری به خرج داده در ملاقات روز قبل به خانم‌اش سپرده بود برای ۸۰ نفر در چند ظرف و به اسم چهار نفر از شمشیری چلوکباب بیاورند. به این ترتیب ناهار بسیار دایری جور شد.

\* \* \*

شب ساعت ۱۰ و ۳۰:۱۰ استوار کشاورز خبر آورد آقای دکتر آذر را برای فردا به دادرسی ارتش خواسته‌اند. این قضیه بحث‌ها و حدس‌های زیادی را ایجاد کرد.

**سه شنبه ۱۳۴۱/۱۲/۲۸**

### (پنجاه و ششمین روز)

صبح زود آقای دکتر آذر لباس پوشیده و به شعبه ۴ دادرسی ارتش رفت. ساعت ۱۰ آقای دکتر صدیقی به ملاقات رفت. حال آقای کاظمی بحمدالله بهتر شده است. در این چند روز گل و شیرینی و هفت سین به عنوان تدارک عید و تبریک زیاد می‌آوردند.

یک برنامه‌ی چهارشنبه سوری مفصل، مسابقه والیبال، آتش‌افروزی و سخنانی و سرود و آواز و خنده برای امروز عصر از طرف جوانان تنظیم شده است. آقای دکتر آذر کمی بعد از ظهر آمد. بازپرسی به وسیله‌ی سرهنگ مقدم بوده است و بیشتر در اطراف نشریات جبهه دور می‌زده؛ سعی داشته‌اند مسئولیت روزنامه «باختر امروز» و نشریات دیگری که نسبت به شاه چیزهایی گفته است به گردن ایشان که رئیس شورای جبهه ملی است بگذارند و همچنین در مورد اینکه جبهه هیئت حاکمه را فاسد و جابر نامیده باز خواست کرده‌اند. ایشان استناد به حرف‌های نخست وزیر در کنگره‌ی کشاورزان و کنفرانس اقتصادی و مقالات روزنامه‌ها می‌کند. نزدیک عصر مجدداً بازجویی آمد (باقری یا خدیوی) وعده‌ای را خواست (قلی پور، اعرابی، محیط، میرزا شفا و ...) و با زبان مودبانه‌تری دلسوزانه تکلیف امضای تعهدنامه را کرد و بدون اخذ نتیجه برگشت. برنامه چهارشنبه برای بچه‌ها با نشاط و ابتکار و تفصیل فراوان انجام شد (مسابقه‌ی والیبال به انضمام چند خوشمزگی در حواشی، سخنانی مختصر، نمایش‌های خنده آور و آواز و غیره).

### چهارشنبه ۱۳۴۱/۱۱/۲۹

### (پنجاه و هفتمین روز)

صبح خبر عمده‌ای نبود. ملاقات‌هایی برای دانشجویان و سران به عمل آمد. گل و شیرینی زیاد آوردند تدارک عید دیده می‌شد. طرف غروب و سر شب سه نفر آزاد شدند: طباطبائی (دانشجو)، میرزا شفا (دانشجو) و اعرابی (راننده تاکسی).

بالاخره دستگاه مجبور شد بدون گرفتن تنفرنامه و استعفانامه عده‌ای را مرخص کند.

خوشحالی و پایکوبی و کف زدن فراوان بود.

سال ۱۳۴۲

پنج شنبه ۱۳۴۲/۱/۱

(پنج‌شنبه و هشتمین روز)

تحویل سال برای یک ربع به ظهر مانده بود.

صبح حمام حسابی، در مراقبت نظافت صورت‌ها و تغییر لباس‌ها با فکل و کراوات و کت.

مراسم مفصل و جالب جشن عید در حیاط:

دعا به وسیله‌ی دکتر سبحانی، تبریک و آرزوی پیروزی به وسیله‌ی آقای محمدی به نمایندگی از طرف کارگران و کارمندان و دانشجویان به‌عنوان سران جبهه- سخنرانی آقای صالح با اشاره به دو آیه از قرآن که در شروع تلاوت قرآن امروز صبح به آن برخوردده بود:

«وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا»

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰطِلُ اِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زَهُوْقًا»<sup>۱</sup>

هدیه عیدی به وسیله‌ی آقای محمدی از طرف سایرین به سه نفر آقایان چینی‌فروشان، احسن و پوری نقیبی که در این مدت زحمات زیاد کشیده‌اند (تدراک غذا و انتظامات و غیره)، سپس دیده بوسی در صف و دریافت عیدی از آقایان کاظمی و بعضی دیگر، نماز جماعت در حیاط، ناهار بشقاب بشقاب در حیاط، و بعضی ملاقات‌های خانوادگی در بعدازظهر.

جمعه ۱/۲ تا سه‌شنبه ۱۳۴۲/۱/۶

---

۱. اسراء (۱۷) / ۸۰ و ۸۱ : بگو: صاحب اختیارا، مرا [در هر امری] به شایستگی وارد کن و به شایستگی خارج کن و مرا از جانب خود موضعی مسلط و پیروزی آور عطا فرما. و بگو: حق فرارسید و باطل از میان رفت، که باطل نابودشدنی است.

### **(پنج‌جاه و نهمین تا شصت و سومین روز)**

در این چند روزه تعطیلات عید خبری نبود که یادداشتی نوشته شود. جز اینکه ملاقات‌های خانوادگی نسبتاً کامل به عمل آمده گل و شیرینی و میوه فراوان می‌رسید و صحبت و بازی و زندگی ادامه داشت.

روز شنبه به مناسبت پایان دومین ماه بازداشت مختصر جشن و تشریفاتی به عمل آمد.

از اوضاع و احوال و رادیوی دولتی و ملی چنین دستگیر شد که گرفتاری‌هایی برای دولت هست. در شیراز، قم، مشهد، و اخیراً تبریز، عده‌ای کشته و جمع زیادی مجروح شده‌اند.

امروز که شروع کار ادارات است جناب آقای صانعی چپ‌نویس تشریف آوردند و خاکپور را به بازجویی خواستند. باز هم صحبت از علت دستگیری و فعالیت سیاسی و نظریه نسبت به جبهه ملی و تعهد «عدم فعالیت سیاسی و همکاری با احزاب مخالف مصالح مملکت و جبهه ملی» بود. خاکپور هم گفت، این تعهد خواستن شما مثل این است که شخصی را به اتهام بی‌خودی دزدی در خیابان دستگیر کنید و بعد از مدتی بازداشت بگویید تعهدکن من دیگر دزدی نخواهم کرد در صورتی که او می‌گوید من اصلاً دزدی نکرده‌ام.

### **چهارشنبه ۱/۷ تا یکشنبه ۱۳۴۲/۱/۱۱**

### **(شصت و چهارمین تا شصت و هشتمین روز)**

در این چند روز باز خبری نبود و ملاقات‌ها ادامه داشت.

دیروز بچه‌ها یک نمایش خوشمزه‌ای به مناسبت اختتام لوله‌کشی و شیرگذاری و دوش حیاط راه انداختند. موضوع آن افتتاح لوله‌کشی توسط خاقان بادگستر و عرض گزارش صدر اعظم با حضور بعضی اشراف و اعیان‌های عبابه‌دوش بود. نسبتاً جالب و خنده‌دار تنظیم کرده بودند ولی هنرپیشگان شناخته می‌شدند و خنده می‌کردند و طبیعی نبود. ناراحتی و نگرانی نیز ایجاد نمود.

از اخبار رادیو- که خبر رادیوهای خارجی را دایر به تظاهرات ضد دولتی و بسته شدن بازار را تکذیب می‌کرد و می‌گفت حتی یک دکان هم بسته نشده است- و اینکه دیروز بعضی بازاری‌ها به ملاقات آمده بودند و قاعده‌اً اگر دکانشان باز بود

نمی‌آمدند و روزنامه و همچنین صدای حرکت تانک‌ها و استدلال‌ها و استنباط‌ها این طور معلوم شد که دیروز تا به حال بازار و شاید خیابان‌ها بسته‌اند و شهر متشنج و دستگاه ناراحت است. به علاوه شنیده شد که ملاقات هم نمی‌دهند بنابراین خبرهایی هست.

\* \* \*

آقای صالح را دیشب گفتند امروز به دادرسی ارتش برای بازپرسی برود. صبح زود بردند (جلو و عقب سرباز سر نیزه بدست) و دو ساعتی به طول کشید و تمام شد. سئوالات نیز مانند سابق بود و مخصوصاً راجع به قضیه‌ی نشریات با عملیات کسانی که جزو جبهه باشند (غرضشان نهضت آزادی ایران بوده است) و مسئولیت کلی، ایشان است. آقای صالح هم گفته‌اند، روی فرض نمی‌شود صحبت کرد؛ بگویند کی و چه تا جواب بدهم.

در مراجعت با برادر ایشان که به زندان آمده بود ملاقات می‌کند.

**دوشنبه ۱۳۴۲/۱/۱۲**

**(شصت و نهمین روز)**

صبح زود آقای دکتر آذر را به دادرسی ارتش بردند.

\* \* \*

آقای حاجی سیدجوادی دیروز یا پریروز پس از فوت مادرش مرحوم شده بوده است، باعث تأثر خیلی‌ها و تأسف واقع شد. مجلس ختمی ساعت ۱۰ بر پا کردند. آقایان فدایی و حبیب‌زاده و قیومی قرآن خواندند و آقای امینی شرحی به طور ساده ولی جامع و موثر از روحیات و عزت نفس و مقاومت‌های ایشان بیان کرد.

\* \* \*

از ظواهر و اظهارات چنین بر می‌آید که برای سومین روز بازار تهران کاملاً بسته است. مشهد هم مثل اینکه توفان آتشی بوده که طاق نصرت‌ها را آتش زده است.

**سه شنبه ۱۳۴۲/۱/۱۳**

### (هفتادمین روز)

روز سیزده آفتابی و ملایم و مطبوع خوبی بود. بچه‌ها دو برنامه داشتند: سیزده بدر در آوردن (یکی از باغچه‌های حیاط، شلنگ آن به‌عنوان آبشار) و دیگر ... مرکب از شمالی‌ها که مفصل‌تر و جالب‌تر در آمد و همه آنجا جمع شدند. نهار هم علاوه بر چلو، آش رشته از منزل دکتر آذر با قیمه آورده بودند و کاهو و سرکنجبین داشتیم.

### چهارشنبه ۱۴ / ۱ / ۱۳۴۲

### (هفتاد و یکمین روز)

آقای صالح بر طبق قرار قبلی به دادرسی ارتش رفت. سوالات در اطراف حزب توده و مرحوم دکتر فاطمی بود. به استثنای اینکه زرینه باف در کنگره پیشنهاد کرده بود نسبت به حزب توده ابراز جدایی شود و چنین تصمیمی در قطعنامه نبود. می‌گفتند، پس شما با حزب توده ارتباط دارید. در مورد مرحوم دکتر فاطمی هم عقیده‌ی آقای صالح را می‌پرسید و بعد ایراد داشت که چرا در نشریه‌ی دانشجویان جبهه ملی آمریکا او را نوشته‌اند شهید فاطمی؟

آقای حاجی ضیاءالدین حاجی سیدجوادی مرحوم شده است؛ مجلس ختمی در اتاق ۲ گذارده شد. آقای امینی صحبت موثری کرد.

از طرف دانشجویان، نامه‌ای به‌عنوان دادرسی ارتش و به‌منظور اعتراض علیه بازداشت و اخباری که به گرفتن تعهدنامه‌ی استعفا از جبهه داشته‌اند تنظیم و داده شد.

\* \* \*

بقیه‌ی بازپرسی از دکتر آذر به‌دوشنبه هفته‌ی بعد افتاد (پنج‌شنبه حمام، شنبه تعطیل، یک‌شنبه بازپرسی صالح).

\* \* \*

شاه در نطق مشهد و بیرجند سخت به علما حمله و سفسطه کرده بود و می‌رساند که از طرف آنها اقدامات جدی شده است.

### پنج‌شنبه ۱۵ / ۱ / ۱۳۴۲

### (هفتاد و دومین روز)



صبح حمام رفتیم. امروز بعد از ظهر مجلس ختم مرحوم حاجی سیدجوادی در مسجد ارک اعلام شده بود.

**جمعه ۱۳۴۲/۱/۱۶**

**(هفتاد و سومین روز)**

روز ملاقات بود. معلوم شد در مجلس ختم مسجد ارگ سید موسوی را نگذاشته‌اند به منبر برود. یک دانشجو صحبت کرده است. اعلامیه‌ی مفصل پخش شده است و یک مأمور سبیل سازمان را که می‌خواسته کسی را توقیف کند سخت زده و کفشش را دم در انداخته‌اند. بعداً دانشجویان ریخته‌اند بازار چند مغازه‌ی جواهری را که باز کرده‌اند در و پنجره و کالایشان را شکسته‌اند.

**یکشنبه ۱۳۴۲/۱/۱۸**

**(هفتاد و چهارمین روز)**

آقای آذر را به‌دادرسی ارتش بردند. از نشریات نهضت آزادی برای ایشان خوانده‌اند که نظر خود را بدهد.

\* \* \*

از درخواست تجار اصفهانی از استاندار آنجا (مهندس پارسا) راجع به اینکه عده قلیل کسبه‌ای را که دکان‌شان را بسته‌اند مورد بخشش قرار دهند معلوم شد بازار اصفهان نیز بسته بوده است.

**دوشنبه ۱۳۴۲/۱/۱۹**

**(هفتاد و پنجمین روز)**

آقای صالح را برای سومین جلسه به دادرسی ارتش بردند.

\* \* \*

شنیده شد که قرار آزادی آقای آوانسیان - که از طرف دیگر موافقت با عمل جراحی ایشان شده بود - قرار است شب ابلاغ کنند. معلوم گردید زندانیان قزل‌قلعه از ساعت ۳۰:۹ امروز در اعتصاب غذا بودند. جوانان نامه‌ای به این مضمون به عنوان رهبران امضا کردند.

۱۳۴۲/۱/۱۹

### رهبران گرامی جبهه ملی ایران

ما زندانیان عضو جبهه ملی ایران بخش شماره ۴ زندان قصر از رهبران گرامی و خردمند خویش درخواست می‌کنیم تا اکنون که هم‌زمان زندانی ما در بازداشتگاه قزل‌قلعه برای صیانت از قانون اساسی و به خاطر حفظ حقوق و آزادی فردی و اجتماعی دست به اعتصاب غذا زده‌اند و چند ساعت می‌گذرد که در گرسنگی به سر می‌برند ما نیز با آنان همکاری کرده و در این موقع خطیر همچنان به دفاع جوانمردانه اعضای جبهه ملی ایران از قانون اساسی و حقوق ملی ادامه دهیم به این منظور از ساعت ۹:۳۰ صبح فردا سه‌شنبه بیستم فروردین اعلام اعتصاب غذا می‌نماییم. لازم به یادآوری خاطر محترم آقایان نیست که پس از دو ماه و نیم توقیف و اعتراض‌های مکرر به دستگاه جور و ستم استبدادی هیچ‌گونه پاسخی نیز به ما نداده است.

با تقدیر احترامات فائقه و تشکر

شب در این زمینه جلسه‌ای از رهبران در اتاق تشکیل گردید بدون آنکه جوانان هیئت اجراییه یا شورا را داشته باشد پس از مذاکرات مفصل ۲ رأی ابراز شد:

- ۱- تصمیمی قبلاً گرفته شود تا فردا صبح مجدداً بحث کنیم (۹ رأی)
- ۲- دانشجویان و کارمندان و کارگران اگر تصمیم به اعتصاب دارند برای آن مدت و ضرب‌الاجل قایل شود و فردا صبح در نامه‌ای که می‌فرستند بگویند (۱۰ رأی)

\* \* \*

امروز ملاقات‌هایی انجام شد و البته ملاقات‌کنندگان از بستگان اعتصاب غذای زندان قصر آگاه شدند.

سه شنبه ۱۳۴۲/۱/۲۰

(هفتاد و هفتمین روز)

اولین جلسه بازپرسی من در شعبه ۷ دادرسی ارتش به وسیله آقای سرهنگ مقدم شروع گردید. در حدود ۴ ساعت طول کشید و سؤال و جواب‌ها مراحل مقدماتی و پایه‌گذاری بود. در بدو بازپرسی تقاضای حضور وکیل مدافع کردم. سوالات: معرفی، اتهام علیه امنیت، سوابق فعالیت سیاسی و حزبی، مسئولیت‌ها در نهضت و روابط جبهه با نهضت، نشریات نهضت.

جوانان صبح جلسه‌ای کردند و بالاخره چنین نامه‌ای امضا کردند و دادند:

**ریاست دادرسی ارتش**

سه شنبه ۱۳۴۲/۱/۲۰

لازم به تذکر نیست که اکنون مدت ۲/۵ ماه است که بر اثر بازداشت غیرقانونی عده‌ی کثیری از کارگران، بازاریان، کارمندان، دانش‌آموزان و دانشجویان عضو جبهه ملی ایران با تمام تضییقات در زندان به سر می‌بریم و تاکنون اعتراضاتمان به این رویه‌ی خلاف حق و عدالت به جایی نرسیده است، و از طرفی چون در این زمان مرجعی دلسوز به حال ملت و مملکت و خواسته‌های انسانی خودمان نمی‌بینیم و از هر نظر آزادی‌های فردی و سیاسی از ما سلب گردیده، لذا به عنوان اعتراض به این اعمال ناپسند و به‌خاطر «آزادای بدون قید و شرط زندانیان جبهه ملی» از ساعت ۱۱ صبح روز چهارشنبه بیست و یکم فروردین ماه ۱۳۴۲ مبادرت به اعتصاب غذا خواهیم نمود.

زندان شماره ۴ قصر

\* \* \*

البته قهری بود که بلافاصله موضوع به اطلاع سلسله مراتب رسیده است ولی عکس‌العملی جز اینکه طرف عصر آقای سروان جنانی از بعضی به‌طور نیمه‌جدی نیمه‌شوخی می‌پرسیدند چه خبر است و چه کاری خیال دارند بکنند. روحیه و تصمیم جوانان بسیار قوی است؛ در بین رهبران نظریات متفاوت است. البته تماماً خود را به لحاظ اخلاقی موظف می‌دانند هماهنگی و هم‌دردی نمایند. اکثریت عمل اینها را که به دنبال روی و همبستگی با قزل‌قلعه انجام شده است تأیید می‌کنند ولی بعضی‌ها به‌عمل یک‌طرفه‌ی رفقای قزل‌قلعه ایراد داشته و این عکس‌العمل‌ها را تند و بی‌موقع می‌دانند یا اشکال شرعی در اعتصاب یا خطرات جانی برای مسن‌ها می‌کردند. ولی در هر حال تصمیم اکثریت این بود که پا به پای جوانها اعتصاب غذا کنیم و رسماً به اطلاع مقامات برسانیم. شب در حال التهاب درونی گذشت و آثار سکوت و رعب در مقابل یک تصمیم مهم ظاهر بود.

**چهارشنبه ۱۳۴۲/۱/۲۱****(هفتاد و هشتمین روز)**

صبح ساعت ۷ به اتفاق آقای صالح و در میان سربازان سرنیزه‌دار به وسیله‌ی اتوبوس

دژبان، به دادرسی ارتش فرستاده شدیم.

آقای صالح طبق مذاکرات قبلی مجلس صبحانه، قبل از شروع بازپرسی به بازپرس اظهار داشته چون چنین تصمیم و جریان از طرف دانشجویان به وقوع پیوسته است لازم می‌دانم ملاقاتی با آقای رئیس دادرسی بنمایم و به اطلاع ایشان برسانم که هر اقدام لازم می‌دانند بنمایند. سرهنگ مقدم رفت و برگشت و گفت تیمسار خسروانی می‌گویند چون پرونده های زندانی‌ها اصلاً پیش من نیامده و رسماً اطلاعی از این موضوع ندارم کاری دستم نیست. از طرف آقای صالح پافشاری شد و به آقای سرهنگ توضیح داده شد که چون این عمل ممکن است عواقب وخیمی داشته باشد، به علاوه خود ما هم ناچاریم از جوان‌ها تبعیت بکنیم، خیلی لازم است با ایشان یا با مقامات مسئول دیگری من مذاکره کنم و به اطلاع برسانم، و اگر می‌شود چاره‌جویی و کاری بکنم. آقای سرهنگ مجدداً پیش سرتیپ خسروانی رفت و خبر آورد که خوشبختانه توانسته با سرلشکر پاکروان تماس تلفنی بگیرد و ایشان ۴ بعد از ظهر وقت ملاقات داده است و منتظر شما خواهد بود.

\* \* \*

جریان بازپرسی دو نفری در حدود ۲ ساعت طول کشید. از آقای صالح باز راجع به «باختر امروز» می‌پرسید و در اطراف کلاس درس یعنی اعتصاب دانشجویان و قانون مطبوعات. از من هم سوال و جواب‌ها روی این موضوع متمرکز بود:

۱- نشریه‌ی «با حاشیه، بی حاشیه» نهضت؛ که جواب و توضیح دادم چون در شورا و هیئت اجراییه نهضت طرح و تصویب شد و من توجهی به اینکه نوشته بوده است نشریه داخلی نهضت نکرده‌ام، ادعایی برای تکذیب آن به عمل نیامده است.

۲- مرحوم دکتر فاطمی و اینکه چرا در اکثر نشریات نهضت او را شهید راه آزادی یاد کرده‌اند. جواب داده شد افکار عمومی با توجه به خدمات ملی کردن نفت و همکاری و وفاداری با جناب آقای دکتر محمد مصدق او را محبوب و شهید می‌دانستند و الزامی برای کسی نیست که وجداناً تسلیم رأی دادگاه بشود که موارد و دلایل اتهام و مدافعات معلوم نیست.

\* \* \*

در مراجعت به زندان رفقا را در حال خوابیده و اعتصاب کرده دیدم اعتصاب عملی

شده است و برای اینکه انرژی‌ها تلف نشود بازی والیبال و شوخی‌ها و سر و صداها و نشاط‌ها تعطیل شده است!

\* \* \*

از مذاکرات صبح با آقای بازپرس و روزنامه «کیهان انگلیسی» و استنباط‌ها معلوم و تأیید شد قزل‌قلعه‌ای‌ها اعتصاب کرده‌اند ولی چای و شیرینی می‌خورند. دانشگاه نیز ظاهراً اعتصاب شروع شده است.

حوالی ۴:۳۰ بعد از ظهر آقای صالح را پیش سرلشکر پاکروان بردند. ایشان آنجا صحبت‌هایی راجع به طرز رفتار و مخصوصاً سئوالات و بازپرسی کرده بودند و همچنین وضع مزاجی و ضعف پیری آقای کاظمی و مخصوصاً موضوع اعتصاب غذای دانشجویان. سرلشکر پاکروان گفته بوده است الان در قزل‌قلعه مشغول مذاکره‌اند و حل می‌شود. قرار است تا یک هفته‌ی دیگر کار کلیه‌ی دانشجویان خاتمه پیدا کند و آنها که غیر دادگاهی هستند آزاد شوند و در عوض فقط شفاهاً تعهد نمایند تا آخر سال تحصیلی جاری در دانشگاه تظاهرات نکنند. اصرار داشت رفقای زندان قصر هم اعتصاب را ختم کنند ولی قرار شد فردا صبح زود آقای صالح را مجدداً بخواهد و به قزل‌قلعه بفرستند که شخصاً خاتمه‌ی اعتصاب آنجا را ببیند و همین جریان را در قصر اجرا کنند.

**پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۱/۲۲**

**(هفتاد و نهمین روز)**

ساعت ۹:۳۰ گذشته بود که سر و صدای در به گوش رسید و سر و کله‌ی سرهنگ جناب پیدا شد. آقایان صالح و حسینی و کشاورز صدر و صدیقی و دکتر آذر را خواست و با آنها جریان قول و قرارهای قزل‌قلعه و شکستن اعتصاب غذا را در میان گذاشت و بعد آقای صالح را همراه برد. آقای صالح یکی دو ساعت بعد از ظهر برگشتند و این خبرها را آوردند:

قزل‌قلعه‌ای‌ها به منظور اصلاح و جمع ملاقات‌ها کارهایشان و رفع بی‌تکلیفی و بازداشت دانشجویان مذاکرات و تصمیماتی برای اعتصاب داشتند ولی سازمان امنیتی‌ها مطلع می‌شوند و رهبران را جدا کرده به زندان موقت شهربانی می‌فرستند. اینها هم هر دو دسته بلافاصله اعتصاب غذا اعلام می‌کنند (از دوشنبه ۱۳۴۲/۱/۱۹). بعداً

سازمان امنیت، سرهنگ جناب را- که اظهار می‌داشته است دیگر کاری با قزل‌قلعه ندارد و مبتلا به زخم روده بود و مخصوصاً از اعتصاب زندان قصر اطلاع نداشته است- مامور حل این مسئله می‌نماید. ایشان اولاً رهبران را از زندان شهربانی به جای خود بر می‌گرداند و ترتیب ملاقات‌های دو روز در هفته و رفع تضییقات جزئی دیگر را می‌دهد. ثانیاً از طرف سازمان امنیت قول می‌دهد منتها تا یک هفته دانشجویان را- که آقای صالح در مذاکرات خودشان دانش‌آموز و چند نفر کارگر و کاسب را هم اضافه کرده‌اند- آزاد کنند به شرط آنکه آقایان اعتصاب را بشکنند و شفاهاً تعهد نمایند تا آخر سال تحصیلی جاری در دانشگاه تظاهراتی ننمایند. به این ترتیب اعتصاب غذای قزل‌قلعه‌ای‌ها دیروز ساعت ۱۸ خاتمه می‌یابد و آقای سرهنگ جناب در تأیید تعهدات و خواهش سرلشکر پاکروان همین توافق‌ها را از طریق آقای صالح در مورد زندان قصر خواستار می‌شود. آقای صالح در آنجا با حضور آقایان طالقانی، فروهر و گیتی‌بین مذاکرات را کرد و از خاتمه‌ی اعتصاب و قول و قرارها اطمینان یافته بودند. حاضرین پس از شنیدن این توضیحات و قول قرارها- و در حالی که حق بود با جوان‌ها جلسه‌ای تشکیل داده، مشورت می‌کردند و رای می‌گرفتند و سپس به‌طور دسته جمعی و مقطوع ختم اعتصاب را اعلام می‌کردند و حتی نامه‌ای به منظور تثبیت قول و قرار به عنوان دادرسی ارتش می‌نوشتند- متفرق شدند و بعضی رو به بوفه و خوراکی نهاده شیر خوردند و متدرجاً اعتصاب غذا را شکستند؛ هم خوشحال بودند و نیمه موفقیتی تلقی می‌کردند و هم ناراضی و نگران از عدم ایفای تعهدات.

\* \* \*

اعتصاب غذا شکست ولی چون تا آخرین ساعت اداری تکلیف آن معلوم نبود دادرسی ارتش از دادن اجازه‌ی ملاقات برای فردا که جمعه است خودداری کرده است.

آقای کاظمی را هم نزدیک ظهر به دادرسی بردند و حدس زده می‌شد به منظور مقدمات آزادی و تبدیل قرار باشد؛ اما ایشان برگشتند و گفتند ملاقاتی داشته‌اند. طرف عصر خبر داده شد که به منظور انتقال به محل دیگر اثاث‌شان را جمع کنند. شب ایشان را بردند در حالی که نسبتاً خوشحال بودند و چنین امید می‌رفت که یا آزادی و یا لااقل انتقال به بهداری شهربانی یا سازمان امنیت که در شهر است خواهد

بود و در هر حال برای سن و صفت و وضع ایشان حتماً بهتر از اینجا خواهد بود، فردا معلوم شد به باشگاه سازمان امنیت انتقال داده‌اند.

**جمعه ۱۳۴۲/۲۱/۲۳**

**(هشتادمین روز)**

یک زندانی غیر جبهه ملی (سروان پایمردی) را بردند و به جای او سه نفر متهم به قاچاق و چاقو کشی را آوردند (برادر جهانگیر، تیرانداز و ...). کمی از ظهر گذشته ارفع زاده را صدا زدند و بردند تا به زندانیان موقت بگویند که اعتصاب غذا را ما شکسته‌ایم. چهار ساعت بعد برگشت و معلوم شد ۱۴ نفر زندانیان دانشجو و اکثراً دانش آموز زندان موقت شهربانی که روز سه‌شنبه در پخش اعلامیه و در دفتر سازمان ملل بودند و دستگیر شده بودند، در اعتصاب غذا به سر می‌برند و پس از شنیدن اظهارات ارفع زاده به آن خاتمه دادند. تظاهرات دانشگاه و پخش اعلامیه‌ها به مناسبت اعتصاب غذای زندانی‌ها فوق‌العاده قوی بوده است. ۱۴ نفر دانشجو به نمایندگی دانشکده‌ها در دفتر دکتر فرهاد اعتصاب کرده‌اند و عده‌ای هم به دفتر سازمان ملل متحد رفته نامه شکایت آمیز و تظلمی آنجا داده و سلامت‌یان شخصاً با رئیس انگلیسی دفتر مذاکره کرده است. آنها بلافاصله مخبره نمودند و به زودی پلیس رسیده و همه را در همان محل مضروب و دستگیر کرده است.

**شنبه ۱۳۴۲/۱/۲۴**

**(هشتاد و یکمین روز)**

صبح آقایان دکتر سحابی و دکتر سنجابی را به دادرسی ارتش بردند و ظهر برگرداندند.

سئوالات از سحابی پس از مقدمات در زمینه‌ی علت خودداری از کسب مجوز نهضت و بعد نشریات (مخصوصاً حاشیه بی‌حاشیه) بوده است. از آقای دکتر سنجابی سؤال کرده‌اند نشریات جبهه چیست و آنها را آیا مشمول قانون مطبوعات می‌دانید یا نه و ایرادی راجع به یک مقاله‌ی ده سال قبل روزنامه جبهه حزب ایران که ایشان دبیر کل آن بوده‌اند کرده‌اند.

\* \* \*



مصاحبه‌ی مفصلی با مخبرین خارجی در روزنامه «کیهان انگلیسی» خوانده بود. صریحاً اقرار کرده است که از پس دانشجویان بر نمی‌آیند و آنها ورزیده شده‌اند. آزادی داده شده است که هر چه دلشان می‌خواهد در دانشگاه داد و فریاد بکنند. «پیک آزاد» خبر اعتصاب غذا و زندانی شدن ۲۰۰۰ نفر رهبران و طرفداران جبهه ملی را پخش می‌کرد و از اینکه دولت آنها را متهم به مخالفت با اصلاحات می‌نماید دفاع می‌کرد و می‌گفت به فرض هم که چنین باشد رفراندوم که تمام شد پس باید برای انتخابات آزادشان کنند.

### یک شنبه ۱۳۴۲/۱/۲۵

#### (هشتاد و دومین روز)

صبح برای دومین جلسه دکتر سبحانی به دادرسی رفت و دیروز گفته‌اند آقای طالقانی هم امروز بازپرسی خواهند داشت. در نتیجه‌ی اعتصاب غذا و تغییر برنامه‌ای که پیدا شد بازپرسی جنبه‌ی سرهم بندی پیدا کرد فرمالیته وار از هر دو نفر سئوالاتی کتبا شد و جواب‌هایی نوشتند.

### دو شنبه ۱۳۴۲/۱/۲۶

#### (هشتاد و سومین روز)

روز ملاقات بود و بیش از خوشی ملاقات، خبرهای خوشی بود که می‌رسید و آثار برگشت جریان که ظاهر می‌شد: از دانشجویان دانشگاه ۱۴ نفر در راهروی مقابل دفتر کار دکتر فرهاد تحسن و اعتصاب غذا کرده بودند و ۲۵۰ نفر دانشجو کشیک می‌دادند و مراقب آنها بودند که کماندوها آزارشان نکنند. روز پنج‌شنبه تظاهرات آشکار و شدید بود، بلندگو نصب کرده شعارهای تند ضد دیکتاتوری می‌داده‌اند، پلیس هم برای جلوگیری از اطلاع و ارتباط مردم تمام راه‌های به‌اطراف دانشگاه را بسته سواره و پیاده را رد می‌کرده است، دانشسرای عالی و پلی تکنیک هم به اعتصاب پیوسته بوده‌اند. در دادگستری دو روز متوالی ازدحام و تظاهرات و توجه مردم فوق‌العاده بود؛ دامنه‌ی آن به‌خیابان هم کشیده شده است بدون آنکه پلیس مصلحت بداند کسی را بگیرد.

در خارج ایران هم گویا دسته‌هایی از دانشجویان از شهرهای آمریکا به طرف مقر سازمان ملل راه افتاده اند.

\* \* \*

از ۶ نفر برای سومین بار بازجویی به عمل آمد ولی بازجویی فرمالیته و مسخره‌ای بود. می‌پرسید ناهار چه خورده‌اید؟ یا فلان و فلان شخص را می‌شناسید؟ ... روز قبل از آقای صباحی بازجویی نسبتاً جدی کرده و پرسیده‌اند بعد از خروج از زندان چه خواهی کرد؟ گفته بود باز در جبهه ملی فعالیت خواهم کرد. راجع به اعلامیه‌ها هم توضیح خواسته بودند؛ جواب داده بود، من سواد ندارم ولی به رهبران جبهه ملی عقیده و اعتقاد دارم. آخر سر نیز به قدر اینکه بی‌سواد است حاضر نشده بود ورقه‌ها را امضاء کند مگر آنکه یک نفر از رهبران (کبیری آقای امینی را خواسته بود) آن را برایم بخوانند.

\* \* \*

شایعاتی نیز می‌رسید که قرار است دکتر معظمی یا امینی نخست‌وزیر شوند. حتی صحبت آزاد کردن صالح و کاظمی هم بود.

**سه شنبه ۱۳۴۳/۱/۲۷**

**(هشتاد و چهارمین روز)**

صبح خبر عمده‌ای نبود. ولی از عصر شکستی در زندان شروع شد: آقایان سرهنگ کشاورز صدر، محیط، اخوان طباطبایی و مؤتمنی، بدون تنفرنامه و تعهدنامه در میان کف زدن و شعر و رقص و ماچ و بوسه مرخص شدند.

**چهارشنبه ۱۳۴۲/۱/۲۸**

**(هشتاد و پنجمین روز)**

امروز انتظار می‌رفت عده‌ی قابل‌ی را خبر کنند که آزاد شوند ولی خبری نشد و یک حالت پکری و عصبانیت حکمفرما بود. آقای صالح توسط افسر کشیک پیغام تلفنی فرستاد فردا سرهنگ جناب می‌آید تا مطالبه‌ی وعده‌ها بشود.

پنج شنبه ۱۳۴۲/۱/۲۹

(هشتاد و ششمین روز)

آقای صالح از صبح حاضر یراق شد. از طرف دیگر از شب قبل به دکتر بختیار هم خبر داده بودند رای بازپرسی آماده باشد. مدتی از صبح گذشت ولی نه سرهنگ جناب آمد و نه بختیار را به دادرسی ارتش بردند؛ تا آنکه حوالی ساعت ۹ خبر کردند آقای صالح به عوض دکتر بختیار به دادرسی ارتش بردند. از رفتن تا برگشتن ایشان (۱:۳۰ بعد از ظهر) خیلی طول کشید و انتظارها و احتمال‌ها می‌رفت؛ چون در قزل‌قلعه در پایان یک هفته مهلت به جای آنکه همه دانشجویان و کارگران و اصناف آزاد شده باشند فقط ۶ نفر را آزاد کرده بودند، دست به اعتصاب غذا زدند. آقای سرهنگ جناب آنجا رفته نتوانسته بود به زندان قصر بیاید. ساعت ۱۱ هم که به دادرسی آمد کاری از پیش نبرده بود. آقایان طالقانی و فروهر و دکتر ... را می‌خواهند تا به اتفاق آقایان صالح و ادیب برومند که برای بازپرسی آمده بود به سرهنگ جناب در شکستن اعتصاب کمک کنند. سرهنگ جناب می‌گفت، بر طبق وعده عمل کرده همه‌ی پرونده‌ها را به دادرسی فرستاده‌ایم. سرهنگ مقدم نیز گفت: مجبوریم پرونده‌ها را بخوانیم و این کار وقت می‌گیرد. ده نفر قبلاً کارشان تمام شده است و آزاد می‌شوند تا نیمه شب هم خواهد ماند تا پرونده‌های دیگر را مطالعه کنم که اگر جرم محرز ندارند آزاد شوند.

ضمناً آقایان (شاید سرهنگ جناب) می‌گفتند تظاهراتی که از طرف جبهه ملی در این هفته شده اعلامیه تند داده و در بلندگو به شاه فحش داده‌اند اسباب ناراحتی شده است.

آقای صالح به آقایان قزل‌قلعه پیشنهاد می‌کند رفقایشان را وادار به شکستن اعتصاب نمایند. آنها هم می‌گویند ما موافقیم و با سایر اعضای شورا صحبت خواهیم کرد.

\* \* \*

چهار نفر از زندان قصر آزاد شدند: ارجمند، عالم‌زاده، پیروزی و پورشریفی؛ قبلاً هم آقای صالح گفته بودند که چون ارتباط کار شهربانی تفصیل و تأخیر دارد آنها را به قزل‌قلعه منتقل می‌کنم، بعد از آنجا به خانه‌هایشان می‌برند.

جوانان خیلی از این پیش آمد و اوضاع خوشحال نبودند؛ بعضی‌ها به عمل قزل‌قلعه‌ای‌ها اعتراض داشتند، بعضی‌ها به عمل افراد و رهبران خارج که بی‌موقع دست به پخش اعلامیه‌ی تند و تظاهرات کوچک خیابانی زده‌اند و عده‌ی بیشتری از این بی‌تصمیمی و مسالمت‌آمیز رهبران - علی‌الخصوص آقای صالح - ناراحت بودند.

**جمعه ۱۳۴۲/۱/۳۰**

### **(هشتاد و هفتمین روز)**

روز ملاقات بود؛ اطلاعاتی از خارج به دست آمد. اولاً معلوم شد چهار نفر دیروز واقعاً آزاد نشده‌اند. یا در قزل‌قلعه‌اند یا شاید زندان و جای دیگر.

ثانیاً قزل‌قلعه‌ای‌ها اعتصاب غذا را نشکسته‌اند.

ثالثاً در خارج اعلامیه‌ی سازمان‌های استان تهران جبهه که تند بوده است و هنوز به‌جایی نرسیده دم از پیروزی زده‌اند و تظاهرات دانشگاه، بهانه به‌دست دستگاه (ظاهراً رئیس کل شهربانی) داده آنها را مصمم به عدم انجام تعهدات و مقاومت و مخالفت کرده است؛ حتی عده‌ای را هم گرفته‌اند.

خلاصه آنکه روز ملاقات خوبی نبود و عمل کسانی که خود را در محل رهبری گذارده‌اند و عمل قزل‌قلعه‌ای‌ها را ناراحت و وادار به انتقاد و پیش‌بینی‌هایی نموده.

**شنبه ۱۳۴۲/۲/۳۱**

### **(هشتاد و هشتمین روز)**

خبرهای دیروز و بی‌خبری از رفقای قزل‌قلعه و احتمال قریب به یقین ادامه‌ی اعتصاب آنها و بی‌تکلیفی که حکومت می‌کرد یک محیط و وضع سنگینی ایجاد کرده است. جوان‌ها مصرند اعتصاب غذا نمایند و یکی دو نفر شروع کردند که جلوگیری شد. بین رهبران نیز دو به دو و سه به سه تبادل نظرهایی به عمل می‌آید. بالاخره بعد از ظهر در اتاق ۱ جلسه مشورتی رهبران تشکیل شد و نظریاتی ابراز شد؛ همگی متوجه معایب و مشکلات امر بودند. از طرف دیگر، عمل ظاهراً خلاف انضباط و احتیاطی که قزل‌قلعه‌ای‌ها و خارجی‌ها انجام داده‌اند اگر تقبیح کنیم و خود را از آنها جدا بسازیم ایجاد اختلاف و تفرقه فوق‌العاده‌ای که دشمن دامن خواهد زد و به انحلال جبهه منتهی خواهد شد پیش خواهد آمد و باید حتماً احتراز کرد. از

طرف دیگر با وضع ظاهراً لجاج آمیزی که دستگاه گرفته است و خطرات و صدماتی که اعتصاب غذا (مخصوصاً فوری آن) خواهد داشت قابل تأمل است! همگی مستشعر این نکته بودند که جبهه یکی از مراحل بحرانی شدید خود را طی می‌کند.

بالاخره چهار نکته با دستور ذیل تقریباً به اتفاق آراء تصویب شد:

- ۱- همدردی با رفقا و اقدام به اعتصاب غذا ضروری است.
- ۲- اختطار اعتصاب غذا بشود ولی با ضرب‌الاجل و شروع از فردا یک شنبه ۱۳۴۱/۲/۱۱ ساعت ۱۱ صبح به طوری که غذاهایی را که می‌آورند برگردانیم.
- ۳- جوانان نامه‌ای بنویسند و همین امشب رد کنند.
- ۴- رهبران هماهنگ با سایرین خواهند بود.

ولی آیا لازم است نامه‌ای هم بنویسیم یا ننویسیم، فردا قبل از ظهر مجدداً جلسه خواهیم کرد؛ خصوصاً که آقایان صالح و دکتر صدیقی و دکتر سحابی قبلاً صبح آقای سرگرد سیاسی پور را خواسته و به او گفته بودند دولت بداند و بفهمد که این وضع مصلحت نیست. بنابراین شاید تا فردا از این طرف اطلاع و قرینه‌هایی برسد.

مراتب به جوانان ابلاغ شد و آنها به همین ترتیب عمل کردند نامه‌ای به مضمون ذیل نوشته و امضاء و رد کردند.

شنبه ۱۳۴۲/۱/۳۱

#### ریاست محترم دادرسی ارتش

پس از دو ماه و نیم که از بازداشت غیرقانونی جمع کثیری از بازاریان، کارمندان، کارگران، دانشجویان و دانش‌آموزان عضو جبهه ملی ایران گذشته و برای اعتراض به رویه خلاف حق و عدالت و برای آنکه بیش از این بازداشت غیرقانونی ادامه نیابد از ساعت ۱۱ صبح روز چهارشنبه ۱۳۴۲/۱/۲۱ اعلام اعتصاب غذا نمودیم و پس از مذاکراتی که با دوستان در قزل‌قلعه انجام گرفت و در نتیجه از طرف مقامات انتظامی با جناب آقای الهیار صالح تماس حاصل و به معظم له اطمینان داده شد که ظرف یک هفته تکلیف قطعی ما را تعیین کنند اعتصاب غذای خود را برای مدت مقرر پایان داده و متأسفانه پس از پایان مدت بیش از چند نفر محدود از دوستان زندانی ما آزاد نشدند و منتهی به اعتصاب غذای مجدد دوستان زندانی ما در قزل‌قلعه کردید و متجاوز از ۴۸ ساعت می‌شود که رهبران ما توسط مقامات مسئول برای اقدام به حل قضیه و

رفع اعتصاب دوستان زندانی در قزل‌قلعه بیش از حد نموده‌اند از جانب مقامات مسئول هیچ‌گونه ترتیب اثری داده نشد. بنابراین و با توجه به خطری که جان دوستان زندانی ما را در قزل‌قلعه تهدید می‌کند اینجانبان به خاطر حفظ اصول مقدس قانون اساسی و تأمین حقوق و آزادی‌های قانونی خود نزدیک سه ماه است که در بازداشت به سر می‌بریم بدین وسیله به‌عنوان اعتراض به‌ادامه‌ی بازداشت غیر قانونی خودمان تا تعیین تکلیف قطعی از ساعت ۱۱ صبح روز یک‌شنبه اول اردیبهشت ماه مبادرت به اعتصاب غذا می‌کنیم.

یک شنبه ۱۳۴۲/۲/۱

(هشتاد و نهمین روز)

تصمیم به اعتصاب غذا باقی است.

آقای صالح خیال داشت به ابتکار شخصی و علی‌رغم ایرادها و اتهام‌هایی که ممکن است دوستان به ایشان بزنند نامه‌ای توسط رئیس زندان رد کرده تقاضای ملاقات با نخست وزیر را بکند و چاره‌ای برای جلوگیری از تلف شدن و خطرات احتمالی بیان‌دیشد. ولی ظاهراً دیگران رأی ایشان را زدند. خود بنده هم عقیده داشتم که اگر ایشان چنین تصمیمی دارند لاقلاً قدری تأمل کنند ساعت ۱۱ بگذرد و شاید ابتکار و درخواست میانجی‌گری از طرف آنها بشود نه از ما. نزدیک ساعت ۱۰ آقایان صالح و سنجابی را خواستند. نزدیک ساعت ۱۱ آقای دکتر صدیقی را هم بردند.

\* \* \*

بعد از رفتن آقایان صالح و سنجابی تبادل خبر و نظری بین افراد شروع شد و بعد هر کس به سراغ سحری خوردن اعتصاب رفت؛ تخم مرغ پخته، کمپوت، شیر، چای، سیب و خیار و متأسفانه کالباس، به‌راه افتاد و جرگه جرگه دور هم نشستند و می‌خوردند. ساعت ۱۱ تقریباً کلیه‌ی نفرات روی پلکان ایوان حیاط جمع شده سرود ایران را دسته‌جمعی و با صدای غرا خواندند. خود به خود به ابتکار بعضی جوان‌ها پشت سر آن سرود جبهه ملی آمد (که بعداً مورد اعتراض بعضی رهبران واقع شد) و سپس این عبارات به عنوان دعا و شعار، خطابه‌وار خوانده شد.

«الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ»<sup>۱</sup>

«وَ إِيَّيْ لَأُرِي الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»<sup>۲</sup>

خدایا تو شاهدی که ما به پیروی از امامان بزرگ خود و ولی امر تو در این میدان مبارزه و مرگ قدم گذاشته ایم و امیدمان به سوی تو است. قصد خودکشی را که حرام است و خلاف قانون صبر و امید می‌باشد نداریم ولی برای اثبات آمادگی خود به گرسنگی و رنج تا سر حد مرگ و برای بیدار کردن دوستان وارد این کار شده تا حد اکثر بنیه و نیرو پیش می‌رویم.

«رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا»<sup>۳</sup>

سرانجام این راه جز پیروزی نمی‌تواند باشد ولی بدیهی است هر قدر مقصد عالی‌تر، راه مشکل‌تر و طولانی‌تر است. بعد از این زندان و بعد از این افراد که دیر یا زود سپری خواهد شد و خواهیم شد زندان‌های دیگر و افراد دیگر باید چون حلقه‌های زنجیر این رشته را تعقیب نمایند. ما مفتخریم که حلقه‌ی کوچکی از این زنجیر آزادی و حق باشیم. راحتی و زندگی ناقابل فانی شونده‌ی خود را تبدیل به باقیات الصالحات ارزنده و ابدی نماییم تا خشنودی خالق و نجات هموعان خود را بخریم.

«رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا»

صلوات بلندی فرستادند و اعتصاب غذا را شروع کردند.

\* \* \*

اعتصاب غذا با وجود مقدمات و تدارکات و انتظارات زیاد زیاد به طول نکشید.

۱. از امام علی(ع): مرگ در زنده ماندن مقهور شما است و حیات در مرگی است که قاهر شده باشید

۲. از سیدالشهدا(ع):

۳. اسراء(۱۷) / ۸۰: ... صاحب‌اختیارا، مرا [در هر امری] به شایستگی وارد کن و به شایستگی خارج کن و مرا از جانب خود موضعی مسلط و پیروزی‌آور عطا کن.

حوالی ساعت ۲ بعداز ظهر آقایان صالح و سنجابی و صدیقی برگشتند. به بهانه‌ی بازپرسی آنها را به دادرسی پیش آقای سرهنگ مقدم برده بودند؛ آقای سرهنگ بهزادی هم آمده بود؛ ظاهراً سرهنگ جناب نیز آماده به حرکت بوده است. افتتاح صحبت از آقای سنجابی شروع می‌شود و بعد می‌گویند ما این دو روزه خیلی سعی کردیم آقایان را تماس بدهیم ولی شهربانی اشکال‌تراشی می‌کرد. آن وقت برای گشایش گره اعتصاب غذای قزل‌قلعه که بیش از سه شبانه‌روز از آن می‌گذرد سرهنگ جناب و چهار نفر از رهبران (آقایان فروهر، جلالی، برومند و شاه‌حسینی) را می‌خواهند. تصریح و تأکید می‌کنند که قرار بود مرتب دسته دسته آزاد شوند و تا نیمه شب جمعه هم تعدادی از پرونده‌ها را تمام کرده بوده است ولی ادامه‌ی اعتصاب غذا مانع آزاد کردن شده است. البته اعلامیه‌ی تند جبهه ملی هم موجب عصبانیت و لجاجت بوده است. از دیدن وضع زار رفقا و مخصوصاً اینکه گفته‌اند آقای طالقانی به‌واسطه‌ی شدت ضعف نتوانسته است بیاید آقایان سه‌نفری زندان قصر برای شکستن اعتصاب اصرار می‌ورزیدند آنها هم خود را موافق نشان داده قول می‌دهند به سایرین نیز به قبولانند. ضمناً از طرف آقای صدیقی به طور خصوصی به آقای فروهر ملامت شدید می‌شود و در واقع او را مسئول و مقصر این اقدامات - که به عقیده‌ی آقایان وعده‌ای از رهبران، بی‌موقع و خلاف انضباط بوده است - می‌دانند. ضمن مذاکرات آقای صدیقی ایرادها و اعتراض‌هایی هم به سرهنگ و به دستگاه می‌نمایند.

برای آنکه امکان مذاکره‌ی آقای صالح با پاکروان و همچنین سرپرستی و تأثیر روی قزل‌قلعه‌ای‌ها بیشتر باشد، می‌گویند فردا ما شما را به عنوان امثال خواهیم شناخت. با احتمال ضعیفی نیز فهمیده می‌شود که شاید قصد آزاد کردن ایشان هم در کار باشد.

گزارش این مذاکرات و تصمیمات که در حضور جمع در اتاق، اول از طرف آقای صالح به پیر و جوان داده شد از این جهت که رفقای ما از بن‌بست خارج شده‌اند بعضی را راحت - و خیال‌شان را از بابت خودشان آسوده - کرد ولی یک نارضایتی و احساس خفت و ترس را فریب و بدتر شدن اوضاع اکثر حاضرین (مخصوصاً رهبران) را گرفته بود! ...



اولین نشانه‌ی خفت و شکست ساعت بعد ظاهر شد: آقای کریم آبادی را برای ملاقات پشت نرده خواستند؛ بدیهی است که ایشان قبول نکرد فحش هم داد.

**دوشنبه ۱۳۴۲/۲/۲**

**(نودمین روز)**

دوشنبه است و روز ملاقات، ولی از پشت نرده، مواجه با اعتراض و امتناع همگی حتی آقای تولیت که کارشان ارتباط با جبهه ملی ندارد. به احتمال قوی بدجنسی رئیس شهربانی و دهن کجی بالاتری‌ها تشخیص داده می‌شد.

\* \* \*

حوالی ساعت ۹ آقای صالح را خواستند و گفتند اثاث‌شان را هم جمع کنند. چون انتظار آن می‌رفت و بعضی‌ها از جمله خود ایشان در این نقل و انتقال، امید امکانات بهتری را می‌دیدند بدون نگرانی و ناراحتی زیاد انجام شد. موقع رفتن ابراز احساسات گرم و احترام‌آمیزی به عمل آمد. آقای سروان جنانی هم دست ایشان را بوسیده و معذرت از بدگذشتن‌ها و کسر خدمت‌ها خواسته است.

\* \* \*

خبر خوش امروز که ظاهراً حوالی ظهر صورت گرفته شده است، آزادشدن آزادشده‌های زندان برگشته‌ی پنج‌شنبه گذشته بود. چهار نفرشان از اینجایی‌ها و شش نفر از قزل‌قلعه.

**سه شنبه ۱۳۴۲/۲/۳**

**(نود و یکمین روز)**

صبح آقای سروان جنانی و سرگرد سیاسی پور به اتاق آقایان سنجابی و حق‌شناس آمدند و آقای صدیقی را هم خواستند. مقداری درباره‌ی ملاقات پشت میله صحبت و گله شد و آنها از خودشان رفع تقصیر و دستور کردند بعد آنها خواهش کردند آقایان صدیقی و سنجابی به زندان موقت شهربانی بروند و اعتصاب غذای جوان‌های جبهه ملی را بشکنند. آقایان پس از مشورت و جلب نظریات رفقا به آنجا رفتند و

۳۰۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

ساعت ۱:۳۰ پس از ملاقات و مذاکرات با زندانیان و سرهنگ پرپور رئیس زندان‌ها مراجعت کنند.

معلوم شد اولاً جمعاً ۲۹ نفر در آنجا زندانی جدید هست که ۱۴ نفرشان را بعد از اعتصاب غذای اول گرفته‌اند و غیر از سلامتیان و معتمدی، اکثریت دانش‌آموزند و از ساعت ۱۳ جمعه ۱۳۴۲/۱/۳۰ دست به اعتصاب غذا زده‌اند و نخواستند اطلاعیه و سفارش افسران شهربانی را درباره‌ی شکسته شدن اعتصاب قزل‌قلعه و قصر و تبعیت از ما را قبول کنند. وضع روحی آنها خوب بوده است و وضع مزاجی هم با وجود قریب ۴ شبانه روز گرسنگی خیلی خراب نبوده است ولی اتاق و محل آنها تعریفی نداشته است. صحت‌ها و تشکرها و اعتراض‌ها رد و بدل می‌شود. بالاخره با انضباط و تجلیل رهبران را قبول می‌نمایند و غذا می‌خورند.

در مورد سختگیری در امر ملاقات نیز با سرهنگ پرپور مفصل صحبت می‌کنند مشارالیه نیز می‌فهماند که ابتکار از بالا است و می‌گوید اقداماتی کرده‌ام و خواهم کرد.

\* \* \*

از آزاد کردن جوان‌ها خبری نشد. دستگاه بعد از اعتصاب غذا، قول و قرارها و بیا و بروها، ۲۰ نفر را آزاد کرد و ۲۹ نفر دیگر را به زندان آورد؛ خلاصه ۹ نفر سود کرده است!

#### چهار شنبه ۱۳۴۲/۲/۴

#### (نود و دومین روز)

آقایان دکتر بختیار و قلی‌پور را به دادرسی خواستند. از قلی‌پور التزام عدم خروج از قضایی تهران گرفته و عصری در میان خوشحالی و حسرت سایرین آزاد شد.

از دکتر بختیار سوالاتی شبیه به سایرین شد و ضمناً در اثر بحث روی مواد و تبصره‌ی قانون مطبوعات، بازپرسی قبول کرد که تخلفات و اتهامات مربوط به نشریات در حیطه‌ی اختیارات دادگاه‌های دادگستری است و به دادرسی ارتش ارتباط ندارد. از مذاکرات خارج پرونده معلوم شد مستمسک خودداری دستگاه و دستور دادستان بهانه‌ی اعلامیه تند اخیر جبهه و تظاهرات آشکار ضد شاه بوده است.

**پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۲/۵****(نود و سومین روز)**

مذاکرات خصوصی دیروز دکتر بختیار با سرهنگ مقدم و اسامی که از چند نفر کارگران و یک دانشجو به عنوان نمونه افرادی که حقاً بایستی آزاد شوند داده بود نتیجه‌اش ظاهر شد. مصطفوی (معروف به ... که قد بلند و خوش جنس و خوش بازی و نمازخوان است) را به دادرسی خواستند. یک ساعتی نگذشته بود که دو نفر کارگران صباحی و محمدی را هم صدا زدند. همان‌طور که حدس زده می‌شد برای تبدیل قرار و آزادی بود. درست غروب ورقه‌ها رسید و در میان احساسات و سر و صدا و ماچ و بوسه، زندان را ترک کردند.

از طرف دیگر سه روز قبل آقای کاظمی به منزل حق‌شناس به احوال‌پرسی ایشان رفته‌اند بنابراین آزاد شده‌اند.

به این ترتیب بعد از جریان اعتصاب غذا از میان ما، تا به حال ۱۳ نفر آزاد شده‌اند (۸ نفرشان نمازخوان) و با احتساب انتقال آقای صالح ۱۴ نفر از ۵۹ نفر کم شده‌اند، یعنی ۲۴ درصد.

پنج‌شنبه برطبق قرار جدید روز ملاقات بود؛ عده‌ی کمی هم آمدند ولی کماکان با اعتراض به ملاقات از پشت میله، از ملاقات خودداری شد. و لجبازی آنها که خود را مالک‌الرقاب می‌دانند ادامه دارد!

**جمعه ۱۳۴۲/۲/۶****(نود و چهارمین روز)**

روز تعطیل خارج و تغییر مختصر برنامه‌های داخلی بود و مطلب مهمی وجود ندارد.

**شنبه ۱۳۴۲/۲/۷****(نود و پنجمین روز)**

دیشب اطلاع دادند و صبح آقای حبیب‌زاده را به بازپرسی بردند و ترتیب آزادی‌اش را برای عصر دادند. آقای دکتر بختیار دیر وقت به بازپرسی رفت و اتهام‌های پخش اورق مضره و نشر اکاذیب و هر یک ... و ترمرد ... و اتهامات را جواب داد.

**یکشنبه ۱۳۴۲/۲/۸**

**(نود و ششمین روز)**

دکتر بختیار با آقایان سرهنگ بهزادی و سرهنگ مقدم در موضوع ملاقات ما و احیاناً انتقال به قزل‌قلعه صحبت کرده بود؛ آنها گفته‌اند ما به منظور تسهیل و تسریع کار آقایان اجازه‌ی کلی ملاقات داده و گفته‌ایم لزومی ندارد از ما بپرسند و طبق مقررات می‌توانند ملاقات بدهند. شهربانی کلمه‌ی «طبق مقررات» را تعبیر خاص کرده است، مع‌ذلک مجدداً مذاکره و اقدام خواهیم کرد که شاید برای امثال آقایان، ترتیب ملاقات‌ها را بدهیم.

همچنین درباره‌ی آزاد کردن دانشجویان و دانش‌آموزان و چند نفر اصناف که باقی مانده‌اند مذاکره کرده یک صورت ده نفری به منظور جلوگیری از کارشان به آنها داده است. سرهنگ مقدم وعده داده پرونده‌هایشان را اگر رسیده باشد رسیدگی و آزاد خواهد کرد و اگر نرسیده باشد از سازمان‌امینت خواهد خواست، و اضافه کرده است که همه‌ی پرونده‌ها را فرستاده‌اند.

\* \* \*

بعد از ظهر جلسه‌ی مشاوره‌ی غیر رسمی در اتاق شماره ۱ تشکیل و روی نامه‌ی اعتراضی که آقای کشاورز صدر بنا به مراجعه و خواهش شب قبل عده‌ای از آقایان تهیه کرده بود بحث به عمل آمد. نامه به عنوان دادرسی ارتش و به استناد اصول قانون اساسی و سازمان ملل، اعتراضی نسبت به تزییقات و مخصوصاً الزام ملاقات از پشت میله بود و محکم و متین تهیه شده بود ولی بعضی از آقایان به ملاحظاتی مخالف و ناراحت بودند و بالاخره معوق ماند.

**دوشنبه ۱۳۴۲/۲/۹**

**(نود و هفتمین روز)**

بر طبق اطلاع روز قبل به دکتر بختیار، مرا صبح به بازپرسی دادرسی ارتش بردند. دو ساعتی بازپرسی کتبی و شفاهی در محیط مودبانه و دوستانه به طول کشید، ولی سؤال‌ها و موضوع‌ها وارد مرحله‌ی جدی و حادثه‌تر از سابق شده بود. سؤال اول مقابله‌ی اظهارات آقای شبیانی و اظهارات من در مورد «حاشیه بی‌حاشیه» بود. ایشان ظاهراً گفته است من با اجازه و دستور بازرگان در این نشریه عمل کرده‌ام. من

جواب نوشتم حافظه ام چنین چیزی را شهادت نمی دهد و اصولاً آقای شیبانی اهل انشاء و قلم نبود و از طرف هیئت اجراییه ماموریت انتشارات به ایشان داده نمی شد. شاید اشتباه حافظه‌ای کرده باشند. بعد سؤال و اتهام اصلی شروع شد: پخش اوراق مضره و اشاعه اکاذیب و تحریک مردم به قیام علیه حکومت و ... ضرب مامورین و تمرد از دستورهای آنها و اهانت به مقامات عالیه و اقدام به تغییر رژیم.

البته من رد کرده و موارد خواستم. در ذیل این سؤال، چند شاهد مثال و مورد را پیش آمد که، خود از «حاشیه بی حاشیه» و اعلامیه‌ی دانشجویان و اعلامیه نهضت در تیر ۱۳۴۰ بود. «حاشیه بی حاشیه» را کماکان از عهده‌ی خودم رد کردم. اعلامیه‌ی دانشجویان را گفتم بر طبق اساسنامه نهضت آنها استقلال داخلی داشته‌اند و از خودشان باید پرسید مع ذلک توضیحات نسبت به ایرادها وارد و علی‌الاصول از افکار آنها دفاع شد. نسبت به اعلامیه بعد از ۳۰ تیر، نهضت هم با قید اینکه در زمان بازداشت عده‌ی زیادی از رهبران جبهه و نهضت و خود من، منتشر شد، و اطلاع و مسئولیتی نداشته‌ام از مندرجاتش دفاع شد.

در مورد وعده‌ی آزادی بچه‌ها معتذر شد که گرفتاری مانع بوده است مع ذلک وعده‌ی رسیدگی پرونده‌ها و آزادی فوری را تأیید کرد.

در زمینه‌ی اشکال ملاقات چنین فهماندند که از دست آنها چیزی ساخته نیست و خود ما باید مستقیماً اقدام کنیم. البته من توضیح و تصریح دادم که به هیچ وجه ما درخواست انتقال به قزل‌قلعه را نداریم و هر چه باشد از آب و هوا و شرایط زندان قصر راضی‌تریم.

سه شنبه ۱۳۴۲/۲/۱۰

(نود و هشتمین روز)

امروز دکتر سحابی را به دادرسی بردند- بر طبق اظهار و اطلاع قضایی روز قبل- و بعد از یکی دو سؤال بی‌رودربایستی، پرونده‌ی من و گزارش ۱۴ صفحه‌ای سازمان امنیت را که نسبت به من و دستیاران یعنی ۷ نفر موسسین نهضت آزادی تنظیم شده است و نهضت آزادی را یک جمعیت جانشین حزب توده و مخالف دولت و محرک تغییر رژیم و اهانت‌کننده و حمله‌کننده به شخص شاه شناخته‌اند، جلوی دکتر گذاشت تا قرائت کرده و نظریات و مدافعات خود را (فردا) بنویسد. در این گزارش

۳۱۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
تفصیلی تشکیل نهضت آزادی تبادل نامه‌های ما و آقای دکتر مصدق، اعلامیه و  
اظهارات در منزل آقای ... اعلامیه‌های بعدی و مخصوصاً «حاشیه بی‌حاشیه» و  
اعلامیه‌های دانشجویان و پاره‌ای اظهارات دکتر شیبانی و حتی آقای مرتضی جزایری  
را ذکر کرده بسیاری از گفته‌ها را استخراج نموده و چنین استنباط کرده است که  
نهضت آزادی در زیر لفافه قانون اساسی و از راه اخلاص در افکار و انحراف جوانان،  
قصدی جز تغییر رژیم ندارد.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۲/۱۱

#### (نود و نهمین روز)

صبح دومین و آخرین جلسه بازپرسی دکتر سحابی بود که به اتفاق افسر  
شهربانی (سروان حق‌شناس) و دو پاسبان رفت. در جواب سؤال کلی دیروز و  
ارایه‌ی گزارش ۱۴ صفحه‌ای پرونده‌ی من، دو صفحه جواب نوشت و به طور کلی  
اتهامات را رد کرد. یک سؤال مختصر بود که اینکه بیانات امروز شما با قبلی‌ها  
تضاد دارد بازپرس اضافه نمود و آخرین دفاع را خواستار شد.  
به طوری که معلوم شده است سررشته‌ی کارها و پرونده‌ها و تصمیم‌ها در سازمان  
امنیت است و دادرسی ارتش و بازپرسی‌ها نقشی و اختیاری ندارند.

\* \* \*

بارندگی مداوم نسبتاً تندی حوالی ساعت ۵ بعد از ظهر شروع شد که تا حالا  
ساعت ۱۹ ادامه دارد و بر شدت آن افزوده می‌شود. دو روز قبل هم بارندگی سه  
چهار ساعته خوبی داشتیم.

### پنج شنبه ۱۳۴۲/۲/۱۲

#### (یکصدمین روز)

صبح خبر عمده‌ای نبود؛ حمام رفتیم، عصر نزدیک غروب خاکپور دانشجوی فنی  
مرخص شد؛ ظاهراً خواهش از آقای حسین صدر و مراجعه‌ای که روز قبل از آقای  
بنی صدر به بازپرس کرده بود. در نتیجه خاکپور را ضمانت کرده‌اند تا آزاد شده است.  
ایشان یگانه کسی بود که دادستان اعتراضش را نسبت به زندانی شدن وارد دانسته  
بوده است و می‌بایستی سه ماه قبل بلافاصله مرخص شود اما سازمان امنیت فکر کرده

است که اگر آزاد شود ممکن است در دانشگاه به اخلال پردازد. بنابراین یک ماهی قرار آزادی او را به تأخیر می‌اندازد و بعد برای آنکه اگر در دانشگاه شلوغ کرد فوری بتوانند او را بگیرند قرار ضمانت صادر می‌کنند که با عدم امکان و با امتناع خاکپور مواجه می‌شود تا اینکه اخیراً ایشان نامه‌ای به بازپرسی نوشت و من به بازپرس دادم و از آقای صدر تلفنی خواهش این کار را کردم.

آزاد شدن خاکپور غیر منتظره بود و موجب خوشحالی فراوان شد. در این هفته فقط دو نفر به این ترتیب آزاد شدند، و فعلاً بعد از اعتصاب غذا ۱۵ نفر مرخصی داریم که کمی بیش از ۲۵ درصد می‌شود.

**جمعه ۱۳۴۲/۲/۱۳**

**(یکصد و یکمین روز)**

خبر مهمی پیش نیامد. هوا از باران به سرما و از سرما به آفتاب و اعتدال گرایید ولی شب باز باران آمد و سرد شد.

**شنبه ۱۳۴۲/۲/۱۴**

**(یکصد و دومین روز)**

روز عید قربان بود؛ نماز عید جماعت در اتاق خواندیم با خطبه‌ی حضرت امیر و مختصر سخنرانی خصوصی راجع به حج و قربانی.

\* \* \*

جوان‌ها سخت مشغول تمرین دروس و امیدوار به آزاد شدن و امتحان دادن هستند. خصوصاً بعد از امتحانات کاندیدهای ریاست دانشگاه- و احتمال رئیس شدن صالح- ممکن است ژستی انجام دهد.

\* \* \*

ظاهراً روز پنج‌شنبه که مصادف با قتل مرحوم فاضلی بود در دبیرستان‌ها سکوت و صحبت برقرار است و عصر تظاهرات وسیعی از محل باشگاه مهرگان در لاله زار و از فخرالدوله تا مجلس به وقوع پیوسته است. مهندس صباغیان را گرفته‌اند.

**یک شنبه ۱۳۴۲/۲/۱۵**

**(یکصد و سومین روز)**

واقعه‌ی عمده و خبری در زندان اتفاق نیفتاد. شب بارندگی فراوان.

**دوشنبه ۱۳۴۲/۲/۱۶**

**(یکصد و چهارمین روز)**

صبح دکتر سنجابی را بعد از مدتی انقطاع و تعطیل، به بازپرسی بردند و از همان قبیل سئوال‌ها و اتهام‌ها؛ از جمله گفته‌اند: شما و جبهه‌ملی مسئول اعمال نهضت آزادی هم هستید، چون دو نفر از مسئولین‌شان را پذیرفته‌اید!  
بوی آزاد کردن جوان‌ها ضعیف شده است و مثل اینکه انتظار دستگاه این است که ما مانع تظاهرات و فعالیت‌ها و اعتراض‌های بیرون شویم تا وعده خفیف نیمه آزادی را عمل نمایند و در واقع ما را گروهی حرکات بیرون می‌دانند!

**سه‌شنبه ۱۳۴۲/۲/۱۷**

**(یکصد و پنجمین روز)**

امروز دکتر سحابی و دکتر آذر را متفقاً خواستند و از دکتر آذر مفصل در زمینه‌ی نشریات و تشکیلات جبهه ملی از خارج ایران سئوال کند. تا این حد را قبول کرده است که باختر امروز جعلی است و مربوط به جبهه نمی‌شود.  
باز خبرهایی راجع به ملاقات‌هایی با آقای صالح و وعده آزادی دانشجویان می‌رسید ولی مثل همیشه ...

**چهارشنبه ۱۳۴۲/۲/۱۸**

**(یکصد و ششمین روز)**

آقای دکتر آذر را برای بازپرسی خواستند. آقای دکتر سنجابی را اشتباهاً برده بودند برگرداندند آقای دکتر سحابی را هم گفته بودند.  
بعد از فکرها و مشورت‌های سابق با سحابی و کشاورز صدر تصمیم گرفتم درخواست بازنشستگی به دانشگاه بفرستم و به تاریخ ۱۳۴۲/۲/۲۱ نامه‌ای نوشتم.

\* \* \*



شب ساعت ۸ اتاق افسر کشیک شلوغ شد؛ عده‌ای جوانان دیده می‌شدند. هشت نفر بودند که جمعه گذشته در حوزه دستگیر کرده به قزل‌قلعه بردند و حالا به زندان موقت و بلافاصله از آنجا به اینجا منتقل کرده‌اند:

مهندس صباغیان، سیدحسین سکاکی (مغازه پیرایش)، کیومرث شاملو (شرکت نفت و موسسه علوم اجتماعی)، فرامرز شاملو (دانشجوی ... )، باقر بیشه‌ای (خیاط لاله‌زار)، مصطفی تاجیک (دبیر ورزش فدراسیون و قهرمان وزن چهارم)، مدنی‌پور (دبیر زبان انگلیسی علمیه) و غلامحسین علاء‌الحوثین (کارگاه ذوب مس در بازار). علاوه بر اینها آقایان انوشیروان نصرتی (دلال بازار) و عباس نراقی (دانشجوی فنی) در قزل‌قلعه دادگاه داشته‌اند.

\* \* \*

معلوم شد در بیرون مخصوصاً در جریان اعتصاب غذا روحیه و فعالیت و توسعه‌ی آن مردم فوق‌العاده بوده است و سابقه نداشته، اما اقدام رهبران به آن ترتیب شکنندگی اعتصاب غذا و دستورهای ملایمت و تغییر جهتی که می‌داده‌اند بدترین تأثیرها را داشته، ایجاد سردی و تفرقه‌ی جبران‌ناپذیری کرده است.

در ختم مرحوم حاجی سیدجوادی در مسجد مجد، پهلوان، معاون سازمان امنیت بازار را مردم حسابی به حسابش رسیده‌اند.

همچنین در روز ورود وزیر خارجه آمریکا در دانشگاه، سرهنگ پیروزی، معاون سرتیپ حکیمی و به‌جانشینی او، دانشجویان دخل‌اش را آورده‌اند.

در شهرستان‌ها و دهاتِ دهاقین، مردم از اطلاعات ارضی بسیار ناراضی هستند و مدارس و مساجد زندانی‌های دهاتی فراوان است. افسرهای ملاک دو مرتبه به دهات برگشته مالک شده‌اند.

**پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۲/۱۹**

**(یکصد و هفتمین روز)**

از شب آقایان پارسا و خلیلی را خبر کردند و ساعت ۹ به‌بازرسی دادسرای ارتش بردند.

سئوالات ساده و روی‌هم‌رفته فرمالیته بوده است. به اختصار گذشته است.

۳۱۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

راجع به آزادی سایرین و ملاقات‌ها هم نتوانسته‌اند مطلب مهمی در آورند. ولی در آنجا آقای ادیب برومند را دیده‌اند که آزاد شده است. ایشان گفته است آقایان پاکروان و جهان‌شاه صالح با آقای الهیار صالح ملاقات داشته‌اند و اطمینان داده‌اند که دانشجویان و استادان کلاً به زودی آزاد خواهند شد (تا روز بیستم اردیبهشت).

جمعه ۱۳۴۲/۲/۲۰

(یکصد و هشتمین روز)

بنا به خبرهای و وعده‌ها انتظار داشتیم عده‌ای از بچه‌ها مرخص شوند ولی خبری نشد.

\* \* \*

از شنبه ۲/۲۱ تا دوشنبه ۱۳۴۲/۵/۷

هیچ یادداشتی در دست نیست

\* \* \*

بسمه تعالی

تصمیم گرفتیم از امروز «یادداشت‌های زندان» بنویسیم

سه شنبه ۱۳۴۲/۵/۸

«از تاریخ بازداشت ۱۸۹ روز - از تاریخ انتقال به قزل قلعه ۴۴ روز»

پیش‌آمد عمده‌ای نبود. گفتند قرار است فردا آقای سرهنگ مقدم مدیرکل «ساواک»<sup>۱</sup> به بازرسی زندان بیاید.

چهارشنبه ۱۳۴۲/۵/۹

«از تاریخ بازداشت ۱۹۰ روز - از تاریخ انتقال به قزل قلعه ۴۵ روز»

صبح یکی از پنج نفر انتقالی‌های از پاسدارخانه، طلبه مشهد به بازرسی احضار و آزاد شد! آقای سلطانی.

---

۱. در قبل از انقلاب اسلامی ایران، مخفف «سازمان اطلاعات و امنیت کشور»، «ساواک» نامیده می‌شد (ب.ف.ب)

نزدیک ساعت ۱۲، دکتر سبحانی و مرا گفتند لباس بپوشید باید پایین برویم. در عشرت‌آباد سر در آوردیم و وارد دادگاه‌مان کردیم. قبل از ما آقایان شیبانی، احمد علی‌بابایی، حکیمی، جعفری و عدالت‌منش هم آنجا بوده و اجازه گرفته بودند بمانند تا ما را ببینند. اعضاء دادگاه سه نفر آقایان: سرتیپ حسین زمانی، سرهنگ مهدی احترامی و سرهنگ مهدی رحیمی بودند. به ما گفتند پرونده‌ای از دادرسی ارتش راجع به آقایان به ما احاله شده است که در آن شما متهم به اقدام برضد امنیت مملکت هستید. بنابراین می‌توانید در ظرف ده روز، از میان افسران شاغل و بازنشسته هر که را بخواهید وکیل بگیرید. صورتی از وکلا دادند و امضا گرفتند و بعد ورقه‌ی اخطار دادرسی ارتش دایر به اتهام اقدام برضد امنیت مملکت و خواستار شدن معرفی وکیل را تسلیم کردند.

معلوم شد آقایان مهندس سبحانی و طالقانی را هم به محاکمه دعوت کرده‌اند. آقای طالقانی به واسطه‌ی کسالت هنوز نیامده‌اند و آقای سبحانی، آقای سرهنگ رستم‌آبادی را [به‌عنوان وکیل] تعیین کرده است.

\* \* \*

عصر حوالی ساعت ۶ آقای سرهنگ مقدم، مدیر کل سازمان امنیت، به اتفاق آقای سرهنگ جناب به بازرسی آمدند و تک‌تک در اتاق‌ها توقف کردند. برخورد البته خیلی مؤدب و مطبوع بود و بعد از سلام و تعارف، اول کلام ایشان این بود که من آمده‌ام بدبینی‌ها و نارضایتی را از بین ببرم. صحبت از ملاقات به عمل آمد و آقای حیات داوودی گفت: فقط من استثناء هستم. سرهنگ مقدم روی خوشی نشان نداد. در مورد انتقال رفقای نهضتی مورد محاکمه به اینجا، و مخصوصاً درباره‌ی مهندس سبحانی، خود را علاقه‌مند نشان داد و همچنین در مورد نصب پرده در اتاق و بالا آوردن تیغه فاصل و عده‌ی رسیدگی داد و بعد از یک ربع ساعتی خداحافظی کرد و به بند یک رفت.

در اتاق‌های دیگر هم خود را چاره‌جو و وعده دهنده نشان داده‌اند.

\* \* \*

شب دکتر سبحانی برای درخواست بازنشستگی خود از دستگاه در قبال مسئله‌ی اخیر ادعانامه و دادگاه، متوسل به استخاره از قرآن شد؛ این آیه از سوره مبارکه شعراء (۲۶) آمد:

«قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا يَتَّقُونَ.»

قبل و بعد آیه چنین است:

«وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا يَتَّقُونَ.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ.

قَالَ كَلَّا فَإِذْ هَبْنَا بآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ.»<sup>۱</sup>

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۵/۱۰

«از تاریخ بازداشت ۱۹۱ روز- از تاریخ انتقال به قزل‌قلعه ۴۶ روز»

پیش‌آمد عمده‌ای نبود، بنا به خبر روزنامه‌ها، همان دادگاه ما، روز یکشنبه متهمین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را محاکمه خواهد کرد.

### جمعه ۱۳۴۲/۵/۱۱

---

۱. شعراء (۲۶) / ۱۰ تا ۱۷: [به یاد آر] هنگامی که صاحب‌اختیارت موسی را نداد داد که: به سراغ آن گروه ستمگر برو،

گروه فرعون؛ [و توجه کن که با هشدار تو] آیا [باز هم] پروا نمی‌کنند؟

گفت: صاحب‌اختیار، از آن ترس دارم که مرا دروغ‌پرداز بشمارند؛

و تحمل [کافی] ندارم و بیانم رسا نیست؛ پس به هارون نیز [پیام] فرست [که دستیار من باشد]؟ و آنان ادعای گناهی بر من دارند؛ می‌ترسم مرا به قتل برسانند.

گفت: هرگز؛ با معجزات ما بروید که [همه جا] در کنار شما هستیم و [گفت و گوی شما را] می‌شنویم.

نزد فرعون بروید و بگوئید: ما رسول پروردگار جهانیان هستیم،

[می‌خواهیم] که دودمان یعقوب را در کنار ما بگذاری.

«۱۹۲-۴۷»

آنچه در ملاقات‌های امروز شنیدند و شنیده شد:

۱- آیت‌الله خمینی و آقایان محلاتی و قمی را بدون آنکه تعهدی بتوانند از آنها بگیرند، به‌طور محدود آزاد کردند و فعلاً در خانه‌ی آقای نجاتی، برادرزاده مرحوم حاج آقا حسین قمی، اقامت‌شان داده‌اند. آمد و رفت و ملاقات اشخاص هم ممنوع نیست و آقای تولیت به دیدارشان رفته است. حتی شنیده شد قصد دارند چند روز دیگر به محل‌های خود برگردند. در هر حال مردم دسته‌دسته به دیدارشان می‌روند. این قضیه به دنبال سخت‌گیری‌های گذشته و مخصوصاً قرار تبعید، یک نوع عقب‌نشینی دستگاه تلقی شده است.

۲- آقایان شریعتمداری و میلانی سخت در محاصره و محدودیت هستند و نمی‌گذارند اشخاص به دیدارشان بروند. حال بعد از آزادی آقای خمینی این محدودیت برطرف شده باشد یا نه، معلوم نیست.

ظاهراً نزدیکی و قصد هم‌قدمی بیشتری بین دو نفر آقایان فراهم شده بوده است. ۳- محاکمه‌ی ما را مثل اینکه می‌خواهند روی واقعه ۱۵ خرداد بیندازند. آقای سرهنگ مقدم به آقای نزیه گفته بوده است به نهضت آزادی تا ۳ مرداد ایراد قانونی نداریم، ولی از همکاری‌هایی که با عشایر کرده‌اند و دخالتی که در واقعه ۱۵ خرداد داشته‌اند، مدارک بزرگی داریم.

امروز بنا به خواهش تلفنی ما، آقای سرهنگ بزرگ مهر آمدند ولی دو تذکره و برگ خروجی نشان داده از قبول وکالت ما معذرت خواستند. فعلاً آقایان ذیل را در نظر گرفته‌ایم تا ببینیم کدامشان حاضر شوند: سرتیپ علیقلی شایانفر، سرتیپ مسعودی، سرهنگ علی امین‌پور، سرهنگ هوایی دکتر علمیه، سرهنگ حسن فرجادی، سرهنگ حسین دهکردی.

۴- آقای ایرج سبحانی هنوز آزاد نشده است ولی به آقای مهندس عزت‌الله سبحانی هفته‌ای دو روز ملاقات و اجازه غذا داده‌اند.

۵- از طرف نهضت آزادی به تاریخ ۱۳۴۲/۵/۹ اعلامیه‌ای راجع به انتخابات صادر شده است که از خفقان مطبوعات و فشار بر روحانیون و مردم، و زندانی بودن رجال صحبت شده و گفته‌اند مردم زندان می‌روند و شکنجه می‌بینند، ولی دست از مبارزه

۳۱۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
برنخواهند داشت. عنوان آن تقریباً «انتخابات با کارت الکترال در چه شرایطی انجام  
می‌شود» بوده است.

شنبه ۱۳۴۲/۵/۱۲

«۱۹۳-۴۸»

یکی از زندانیان متهم توده‌ای به نام «آلبرت»، که موقع ورود ایران به واسطه‌ی  
داشتن نامه‌ی دعوتِ کیانوری بازداشت شده و وضع بی‌تکلیفی داشت، آزاد شد.

\* \* \*

برای وکالت در دادگاه، بعد از ظهر تلفنی با آقای سرتیپ مسعودی تماس گرفتم،  
معلوم شد ایشان به اتفاق عده‌ای از افسرها قرار جلسه‌ای برای فردا گذاشته‌اند که  
برای ما نه نفر، ده بیست و کیل داوطلب انتخاب نمایند.  
آیت‌الله زنجانی هم دو نفر به منزل ما فرستاده و گفته بوده است که مشغول تهیه‌ی  
وکیل برای ما هستند.

عصر آقای سرتیپ علیقلی شایانفر، بنا به تلفن آقای امینی آمد و قبولی خود را  
برای وکالت ما اعلام داشت. قرار شد فردا با سرتیپ مسعودی تماس بگیرند. ایشان  
ضمناً وکیل منتسب طیب در دادگاه فردا هستند.  
به طوری که شایع بود، امروز در بازار به مناسبت آزادی آیت‌الله خمینی و آیات‌الله  
محلاتی و قمی، چراغانی مفصل بوده است، و برای رفتن مردم کارت و شماره و  
نوبت از طرف عده‌ای از جوانان قلهک درست شده است.  
اطلاعیه‌ی سازمان امنیت با این عبارت:

«طبق اطلاع رسمی که از ساواک به دست آمده، چون بین مقامات

انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد

که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد، و از این تفاهم اطمینان کامل

واصل گردیده است که آقایان برخلاف مصالح و انتظامات کشور عملی

انجام نخواهند داد، علی‌هذا آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند»

سند محکمی علیه خودشان است. زیرا صریحاً می‌گوید که از آقایان قول

گرفته‌اند در امور سیاسی مداخله نکنند، یعنی دخالت در امور سیاسی در ایران حتی

برای مراجع تقلید ممنوع است و جرم شناخته شده بوده است.

## یکشنبه ۱۳۴۲/۵/۱۳

«۴۹ - ۱۹۴»

دو نفر از زندانی‌های عمومی و یکی از انفرادی آزاد شدند: آقایان جلالی خمینی، غفرانی پور و یکی از عرب‌ها.

\* \* \*

شنیده شد که از بس مردم به دست‌بوسی آیت‌الله خمینی رفته بودند، از دیروز ساعت ۱۰ پلیس جلوی ملاقات‌های عمومی ایشان را گرفته، چهار نفر از بازاری‌ها را به جرم چراغانی دستگیر کردند و شب آزاد نمودند، آیت‌الله خمینی تغییر منزل دادند.

\* \* \*

عصر آقای سرتیپ مسعودی آمدند و معلوم شد با مشورت آقایان زنجانی و حاج سیدجوادی یک لیست کامل و کلای مدافع، چهار نفر برای هر یک از نه نفرمان تنظیم کرده‌اند.

## دوشنبه ۱۳۴۲/۵/۱۴

«۵۰ - ۱۹۵»

رفقای بند یک به مناسبت جشن مشروطیت شربت تهیه کرده به بندها می‌فرستادند و شب گذشته آقای پارسا به‌طور غیر معمول متأثر بود و اشعاری می‌خواند. آقای ایرج سبحانی دیروز آزاد شده بود و امروز به ملاقات آمد. او را شکنجه نداده‌اند و فقط یک روز بازجوئی داشته از او نام افراد نهضت را پرسیده‌اند و گفته است غیر از پدر و برادرم، آقایان نزیه و انتظاری را که هم اداره هستند، می‌شناسم. ایشان با سایر انفرادی‌های نهضت در زندان قصر روزها دیدار و هم‌غذایی داشته است. عصر آقایان حاجی طرخانی و حاجی شبستری زاده به ملاقات آمده بودند. آنچه از ملاقات‌ها فهمیده و دانسته شد:

۱- آیت‌الله خمینی در تهران هستند، ولی ملاقات‌شان را قوای انتظامی جلوگیری می‌کنند؛ شاید به‌طور خصوصی آمد و رفت باشد.

چراغانی بازار جالب بوده است ولی علی‌رغم تأکید کلانتری که گفته بود چراغانی را برای شب جشن مشروطیت نگاه دارند، مردم تمام آنها را جمع کرده بودند.

- ۲- محتمل است علما اقدامی در مورد انتخابات بکنند.
  - ۳- از قول آقای امینی (نصرت‌الله) گفتند جبهه‌ای‌ها پس فردا آزاد می‌شوند.
  - ۴- وضع کارت الکتروال‌گیری در حوزه‌ها خیلی ضعیف و افتضاح است.
  - ۵- در محاکمه‌ی دیروز دسته‌ی طیب که فقط عکس آن را در روزنامه‌ها درج کرده و هیچ شرحی ننوشته‌اند، ظاهراً دفاع و حملات سرلشگر بهارمست شدید بوده و گفته است برطبق مدارک و شواهد، تدارکات از طرف سازمان امنیت و نخست‌وزیری گرفته شده بوده است.
- نامه‌ای از طریق زندان به‌عنوان ریاست دادگاه رد کرده و تقاضا کردیم ما را روز پنج‌شنبه برای معرفی و کلای مدافع به دادگاه بخواهند.

سه‌شنبه ۱۳۴۲/۵/۱۵

«۱۹۶-۵۱»

نظر به اینکه پنج‌شنبه تعطیل اعلام شده بود، و دکتر سحابی نگرانی داشت روز شنبه راکه ۱۳۴۲/۵/۱۹ است، به حساب ۱۰ روز بعد از ۱۳۴۲/۵/۹، که ابلاغ دادگاه به ما بوده، حساب نکنند، و بعد بازی درآورده خودشان و کلای تسخیری برای ما بگذارند، ورقه‌های معرفی و کلای خود را امضاء کرده به آقای ساقی دادیم و او هم با دفتر برای دادگاه فرستاد.

این ۵ نفر و کلای انتخابی من:

سرلشگر احمد زنگنه، سرتیپ علی اصغر مسعودی،

سرتیپ علیقلی شایانفر، سرهنگ هوایی عباس وهابی و

سرهنگ هوایی عسکری.

و پنج نفر دکتر سحابی:

سرلشکر افشار حسنیلو، سرهنگ مالی خلعتبری،

سرهنگ دریایی عبدالحسین وهابی، سرهنگ مالی بیگلری و

سرهنگ دکتر علمیه.

چهارشنبه ۱۳۴۲/۵/۱۶

«۱۹۷-۵۲»

خبر عمده‌ای نبود



پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۵/۱۷

«۱۹۸-۵۳»

خبر عمده‌ای نبود.

جمعه ۱۳۴۲/۵/۱۸

«۱۹۹-۵۴»

آقایان خمینی، محلاتی و قمی را از این خانه به آن خانه می‌بردند. ملاقات نسبتاً مفصل بود ولی آقای کاظمی را که تا وسط محوطه هم آمده بودند، نگذاشتند به دیدار حیاطی‌ها بروند.

آقای سرتیپ مسعودی برای ترتیب کار و کالت ما آمد و قرار شد فردا که روز آخر مهلت ده روز است، به دادگاه مراجعه نماید.

آقای امینی می‌گفت صنعتی‌زاده برگشته است و می‌گوید وضع دستگاه در آمریکا خراب است و عقب راه حل می‌گردند.

موضوع احضار و اقامت ۴۸ ساعته پروفسور متخصص سرطان فرانسوی به این ترتیب تأیید شد که ۲۴ ساعت تمام خون دماغ داشته و دکترهای ایران نتوانسته بودند جلوگیری کنند.

آقایان خمینی و محلاتی و قمی را از این خانه به آن خانه می‌برند و جاهای دور از معابر اصلی در خانه‌های سازمانی جا می‌دهند؛ ملاقات‌شان بسیار مشکل است. ظاهراً یک اعلامیه از طرف آقای نجفی‌مرعشی دائر به تکذیب اطلاعیه سازمان امنیت و یک اعلامیه هم بدون امضا خطاب به مسلمین جهان دایر به اینکه آقای خمینی آزاد نمی‌باشند و تحت نظر و مراقبت‌اند، منتشر شده است.

جبهه‌ای‌ها هنوز نخواستند و نتوانسته‌اند راجع به انتخابات تصمیمی بگیرند و اعلام نمایند.

شنبه ۱۳۴۲/۵/۱۹

«۲۰۰-۵۵»

بعدازظهر سر ناهار بودیم و اتفاقاً سرکار ساقی هم با ما ناهار می‌خورد که سربازی ورقه‌ای اعزام ما دو نفر را به دادگاه، به منظور تعیین وکلای مدافع، آورد. به

۳۲۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

دفتر دادگاه پیش سرگرد اسداللهی هدایت شدیم. همان ۵ نفر را مجدداً تأیید و تأکید کردیم. قرار شد فردا نامه‌هایشان را بفرستند تا قبولی آنها معلوم شود. دکتر سبحانی خواست که مهندس سبحانی را هم آنجا آوردند و ایشان نیز که قبلاً یک نفر را معرفی کرده بود، سه نفر دیگر را صورت داد. دادستان سرهنگ دوگو قاجار است.

مهندس سبحانی در انفرادی است و جز برای قضای حاجت، حق خروج از سلول ندارد. اجازه‌ی دو کتاب به او داده‌اند، بدون کاغذ و مداد. یک زندانی عرب نمازخوان به نام عبدالرسول از انفرادی به عمومی آمد.

**یکشنبه ۱۳۴۲/۵/۲۰**

«۲۰۱-۵۶»

خبر مهمی نبود.

**دوشنبه ۱۳۴۲/۵/۲۱**

«۲۰۲-۵۷»

صبح آقای علی اردلان را به دادرسی خواستند و همان‌طور که حدس زده می‌شد آزاد شدند.

آنچه از ملاقات‌های ما و سایرین دستگیر شد:

- ۱- خفقان و رعب کماکان برقرار است و آقایان آیت‌الله‌ها در خانه‌های خصوصی تحت کنترل شدید و ممانعت از ملاقات‌های غیر خانوادگی می‌باشند.
- ۲- انتظار این می‌رود طی سؤالی از آقایان کتباً استفسار تکلیف در زمینه‌ی انتخابات شود و آنها هم با ذکر موارد و دلایل، خرابی انتخابات را بیان کنند. ولی البته عمل صحیح و به‌مورد و ضروری بدیهی این بوده و هست که عده‌ای از موجهین، با امضای خود کتباً به‌دستگاه اطلاع دهند که از آیات عظام درخواست کرده‌اند فلان روز در فلان مسجد آمده و وظیفه‌ی دینی مردم را در امر انتخابات روشن کنند و این نامه را اعلامیه و منتشر نمایند. اگر دستگاه مانع شد، قطعی‌ترین سند بر بطلان انتخابات و عدم آزادی به‌دست خواهد آمد، و اگر مانع نشد، آقایان می‌توانند حرف‌هایشان را بزنند.

- ۳- ظاهراً سرهنگ مولوی و سرهنگ امجدی را به جرم همکاری با بختیار مدتی است برکنار کرده‌اند و گفته شد که اخیراً مولوی را زندانی هم کرده‌اند.
- ۴- در مورد کار محاکمه‌ی ما، آقای طالقانی را تازه به دفتر دادگاه برده و ده روز مهلت داده‌اند تا وکیل معرفی نمایند. ایشان هم مثل اینکه آقای مرتضی جزائری را گفته است.
- ۵- پنج نفر نهضتی‌های باقی‌مانده در زندان قصر (عطایی، رادنیای، سمیعی، آقای طالقانی و همشیره‌زاده [پرویز عدالت‌منش]) از حالت انفرادی به عمومی درآمده و قدری راحت‌تر شده‌اند.
- ۶- در بازداشت‌ها و سخت‌گیری‌های اخیر، نسبت به نزدیکان ما، سرهنگ جناب دخالت اصلی را داشته است.

سه‌شنبه ۱۳۴۲/۵/۲۲

«۲۰۳-۵۸»

- صبح دکتر بختیار را به‌داری و حیات داوودی را به سازمان امنیت بردند.
- آقای سرتیپ مسعودی نامزد وکالت ما، طبق خواهش تلفنی دیروز، پس از سرزدن به دادگاه و ملاقات با رئیس آن، به‌دیدار ما آمدند. دادگاه هنوز در ابلاغ به وکلا دست نگاه داشته است و نخواستند تا ابلاغ رسمی، پرونده و محتویات کیفرخواست را حتی به‌ایشان ارایه دهند. گفته‌اند منتظریم تا آقای طالقانی هم معرفی نمایند. به‌احتمال قوی استناد دادستان- که شاید همان فخر مدرسی باشد- به ماده ۶۰ بشود.
- دکتر بختیار ظهر برگشت. چنین نقل قول شد که برای ملاقات با صنعتی‌زاده به داری احضار شده بوده است. صنعتی‌زاده در مراجعت از آمریکا (که بنا به گفته‌ی او از اوضاع ایران و شخص شاه ناراحت و ناراضی‌اند و عقب راه حل می‌گردند) یک ملاقات با آقای صالح کرده و جواب رد و احاله به شورایی‌ها شنیده است. بنابراین خواسته است با بختیار ملاقات کنند و چاره‌ای بیندیشند که جبهه در انتخابات به وجهی صاحب نماینده شود (این هم شنیده شد که اصلاً دکتر بختیار دو سه روز قبل به او تلفن کرده و ملاقات خواسته است).
- بعدازظهر دکتر بختیار به بیمارستان مهر رفته و با آقای صالح صحبت کرده است. در مورد کار ما ایشان صحبت‌هایی در آنجا کرده و چنین فهمیده است که پرونده

۳۲۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

دکتر سحابی و من سبک است، ولی آقای طالقانی در آن چند روزه آزادی- که خدعه‌ای بوده و چهار نفر مراقب برای ایشان گماشته بودند- بی احتیاطی‌های شدید کرده، نامه‌ای به خط خود به عبدالناصر و نامه‌ای به سران عشایر نوشته، حتی درخواست پول کرده است...

- آقای حیات داوودی عصر برگشتند و همان‌جا با سرهنگ مقدم و سرهنگ لیقوانی ناهار خورده بود. صبح مذاکرات غیر کتبی مفصل و بعد از ظهر بازجویی کتبی به عمل آمده و ایشان گفته است اظهارات خان‌های دیگر را هر چه راست باشد تصدیق خواهند کرد و هر چه دروغ باشد تکذیب.

- آقای سرهنگ مجللی که چندی است ابتلای بواسیر سخت ناراحت‌اش کرده است، دیروز وضع نگرانی‌آمیزی پیدا کرده بود و به بیمارستان شماره ۲ رفت و الحمدلله خیلی بهتر شد.

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۵/۲۳

«۲۰۴-۵۹»

صبح مجدداً آقای حیات داوودی را به سازمان امنیت بردند. قبل از ظهر و بعد از ظهر بازجویی مجدد و مواجهه با ولی خان کیانی و فریدون خان کیانی به عمل آمده است و ایشان همچنان خونسرد و استوار بوده، اظهارات آنها را تصدیق نکرده است. - یک نفر از زندانی‌های متهم توده‌ای اصفهانی کویته به نام سلطانی، به شهربانی منتقل شد و چنین فکر می‌کرد که برای آزادی است.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۵/۲۴

«۲۰۵-۶۰»

آقای حیات داوودی را برای سومین روز به سازمان امنیت بردند و با ناصر خان طاهری مواجهه دادند. ایشان هم در اظهارات مشارالیه خلاف‌ها و ایرادهایی یافته تکذیب کرد و سرهنگ لیقوانی به او تبریک گفت.

#### جمعه ۱۳۴۲/۵/۲۵

«۲۰۶-۶۱»

آنچه از ملاقات‌های امروز فهمیده شد:

- ۱- یک ماشین پلی‌کیبی دیگر نهضت آزادی را با دو نفر (یک فراری و یک دانشجو به نام آقای مفیدی) گرفته‌اند.
- ۲- در شهرستان‌ها مردم تقاضای میتینگ کرده‌اند. در تبریز، دهقان استاندار رسماً جوابیه رد داده است. ولی در اصفهان و جاهای دیگر، به دفع‌الوقت گذشته است. مردم هم با استناد آنها، از آقایان علما کسب تکلیف کرده‌اند. ظاهراً آقای خمینی گفته‌اند: من که در زندانم و اطلاعی ندارم؛ ولی آقای میلانی جواب داده‌اند، به این ترتیب نباید در انتخابات شرکت کرد.
- ۳- ملاقات آقای شریعتمداری خیلی سخت است و محصور می‌باشند.
- ۴- قلی‌پور و یکی دو نفر دیگر را که تراکتهای انتخاباتی دانشجویان جبهه را پخش می‌کرده‌اند، گرفته‌اند و بعد از یک شب آزاد کردند.
- ۵- جوانی از کمیته کارگری جبهه، که در جریانات ۱۵ خرداد دستگیر شده بود، می‌گفت اولاً نهضتی‌ها را خیلی شلاق زده و شکنجه داده‌اند، و بعد از آنکه آیت‌الله میلانی اعلامیه‌ای داد، سخت‌گیری را بیشتر کردند و آنها را به مجرد انداخته از قلم و کاغذ محروم کردند. ثانیاً در زندان موقت شهربانی که سه شبانه‌روز ۱۳۰ نفر را به بی‌غذایی انداخته‌اند و آنها هم داد و فریاد راه انداخته پاسبان‌ها را کتک زدند، سرهنگ فریور می‌آید وحشی‌گری می‌کند و چند نفر پر حرارت‌ها را به مجرد و زیر شلاق و شکنجه می‌اندازد. یکی از آنها را که شوfer تاکسی بوده است، خیلی اذیت می‌کنند و می‌گویند بگو لعنت بر خمینی تا راحت شوی؛ او تکرار می‌کند: خمینی قربانت. بالاخره آنها مستأصل می‌شوند و وعده‌اش می‌دهند که ۱۰۰۰۰ تومان می‌دهیم و آزادت می‌کنیم، به شرط آنکه عامل سازمان شوی و حالا بروی از طیب مطلب در آوری. او پیش طیب رفته می‌گوید، اگر برادرت هم پیش تو آمد، اطمینان نکن، چون به من ۱۰۰۰۰ تومان وعده داده‌اند و گفته‌اند بیایم جاسوسی تو را بکنم. خود این جوان راجع به طیب می‌گفت، مکرراً از خطاهای گذشته و همکاری‌اش با دستگاه اظهار پشیمانی می‌کرد. مسئله صد هزار تومان پخش پول برای راه انداختن دسته‌ها را به کلی تکذیب می‌کرد و می‌گفت: وقتی به میدان [میوه و تره‌بار] خبر آوردند که آیت‌الله خمینی را گرفته‌اند، همه عصبانی شده بارها را ریختند و چوب و چماق به دست راه افتادند. گرد آتش‌زا و آتش‌زدن ماشین‌ها و کیوسک‌ها و عمارات تماماً از خودشان بوده است. ضمناً سربازانی که دستور تیراندازی داشتند، مراقب

بودند به صفوف اول که داخل آنها عوامل خودشان وجود داشته است، تیراندازی نکنند و عقبی‌ها را می‌زدند.

۶- اعلامیه‌ای به امضای مردم اصفهان تحت عنوان: «درود بر کارگران شرافتمند اصفهان» صادر شده، افتتاح میتینگ انتخاباتی ساختگی ۸ مرداد را که بنا بوده است ۴ بعدازظهر در میدان ۲۴ اسفند تشکیل شود، شرح داده و گفته بود تا آخرین ساعت، علی‌رغم تدارکات قبلی و فریاد دایم بلندگو و گزارشی که از کثرت جمعیت در رادیو تهران گفتند، آن اندازه جمعیت هم که پیاده‌روهای اطراف مجسمه را پر کند جمع نشد. کارگران کارخانه‌ها و زن‌ها شعار دادند و حاضر نشدند به میتینگ بروند. در پایان اعلامیه توصیه کرده است بروید کارت الکتروال بگیریید و منتظر صدور دستور علما باشید.

۷- اعلامیه ترجمه شده‌ای از عربی و چاپ شده در کربلا ظاهراً دو سه روز بعد از ۱۲ محرم رسیده است که در آن همدردی و اعتراض مردم کربلا را ابراز داشته ضمن تجلیل از فداکاری‌ها و شجاعت مردم تهران و قم و شیراز و مشهد، دلایلی که شاه را وادار به این جنایت کرده شرح داده است.

اعلامیه‌ای هم به امضای شورای کارگران تهران منتشر شده تحت عنوان: «کارگران از حکومت دیکتاتوری به ستوه آمده‌اند». نوشته‌اند، آنچه رادیو و روزنامه به عنوان نمایندگان سندیکاها می‌خوانند، یک عده پلیس سازمان امنیت‌اند و کارگران پشتیبان آیت‌الله خمینی و مخالف انتصابات هستند و اگر اینها دلسوز کارگران بودند کارگران کوره‌پزخانه را در چند سال قبل و مردم تهران را دو ماه قبل به مسلسل نمی‌بستند.

۸- روزنامه «ایران آزاد»، ارگان سازمان‌های اروپایی جبهه ملی ایران، به تاریخ مرداد ۴۲، مورخ ۸ ژوئن ۱۹۶۳ کنگره هیئت اجرایی سازمان‌های اروپایی جبهه ملی ایران را منتشر کرده، ضمن ابراز تجلیل و تنفر از شهداء و از آدم‌کش‌های ۱۵ خرداد و حمله‌های مستقیم به شاه، تصریح کرده است که دوران مبارزات مسالمت‌آمیز سپری شده و برای دفاع از هدف‌های ملت که در رأس آن برکناری شاه است، باید سیل آتش و آهن دشمن را با اسلحه جواب داد. از یک طرف به شرکت‌های تعاون روستایی توصیه کرده است شورای مقاومت تشکیل داده اسلحه جمع‌آوری کنند و

در مقابل هجوم شاه استوار باشند، از طرف دیگر دانشجویان اروپایی برای اقدامات دسته‌جمعی منظم آماده باشند.

ترجمه‌ی فارسی اعلامیه‌ی اعتراض‌آمیز علمای شیعه لبنان را با امضاها‌ی ذیل آن منتشر کرده است.

در اخبار دانشجویی، شرح جالبی از مجلس‌آشنایی دکتر ارسنجانی، سفیر کبیر ایران در رم (شنبه ۶ ژوئن ۱۹۶۳) و سؤال‌های مُنَجَّر و کلافه‌کننده‌ی دانشجویان داده است که شروع آن گذاردن تاج گل و یک دقیقه سکوت در مقدمه‌ی مجلس، به یاد شهدای اخیر ایران - که سفیر و مدعوین دیگر هم ملزم به رعایت آن شده بودند - و خاتمه‌اش عصبانی شدن سفیر و اخراج یک دانشجو و اعتراض و خروج دسته‌جمعی همگی بوده است. سؤالات و مراجعات راجع به کشتار خلاف انسانیت اخیر، تعطیل مجلس، خفقان مطبوعات و احزاب، علت خودداری دانشجویان از مراجعت به ایران، توهین صریح شاه به اینکه «ملت ایران دزد و دروغ‌گو است»، به مخبر یک مجله‌ی خارجی، رفتار کماندوهای سازمان امنیت با دانشجویان دانشگاه تهران، مغایرت داشتن دعوای اصلاح ارضی با واگذاری نفت ملی به کنسرسیوم، نقض اصول ۶۴ و ۶۰ متمم قانون اساسی در اظهارات صریح اقبال و شاه...  
سرمقاله تاریخیچه مانند از زمامداری مصدق تا ۳۰ تیر.

- برای مراقبت کنکور ورودی دانشگاه یک عده (ظاهراً ۲۰۰ نفره) از دانشجویان داوطلب گرفته بودند و قرار می‌شود به آنها کارت ورودی بدهند. به ۲۰ نفر که عضو جبهه بودند نمی‌دهند. سایرین نیز اعتراض و از انجام خدمت امتناع می‌نمایند. دانشگاه مجبور می‌شود به همه کارت بدهد!

- در مشهد نیز آقای شریعتی تقاضای میتینگ انتخاباتی کرده و موافقت به عمل نیامده است؛ همچنین در شهرهای دیگر خراسان.

شنبه ۱۳۴۲/۵/۲۶

«۲۰۷-۶۲»

دو نفر از عرب‌های انفرادی را به‌عمومی منتقل کردند: موسی و ... که دچار خون‌ریزی و کسالت جدی بوده است.

آقای حیات‌داوودی را بنا بود به‌سازمان امنیت برای مواجهه با حسینقلی خان رستم ببرند؛ خبری نشد.

یکشنبه ۱۳۴۲/۵/۲۷

«۲۰۸-۶۳»

از امروز صبح تدارکات و تزئینات حیاط جهت جشن ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شروع شد: کاغذ بیرقی‌های رنگ‌پریده و عکس‌ها و تابلوها و پرچم‌های از حال‌رفته را از انبارها درآورده‌اند و زندانیان به دیوار و هوا و همه‌جا می‌کوبند. چند نفرشان به امید وفای وعده‌ی آزادی خود کشتی می‌کنند: داوود، صیف، طاهر و امیری - دو نفر از فارسی‌های انفرادی را به عمومی آوردند: سهراب‌خان کشکولی پسر مرحوم الیاس‌خان کشکولی دشمن‌زیاری و باباخان عیلامی.

- شنیده شد که دانشجویان جبهه تصمیم دارند تقاضای میتینگ انتخاباتی در میدان بهارستان نمایند.

- قرار شد فردا صبح به خانواده‌ها خبر بدهیم چون عصر جشن ننگین است و تکلیف به شرکت در آن خواهند کرد، اصلاً به ملاقات نیایند.

- دیشب حکم دادگاه عادی ویژه شماره ۱، مخصوص متهمین ۱۵ خرداد (طیب و حاجی‌رضایی و غیره) صادر و با شدت عملی که به خرج داده بودند، خیلی باعث تعجب و تفرش شد و امشب در روزنامه‌ها درآمد.

با آنکه مدافعات و کلا و خود متهمین را هیچ‌وقت ننوخته‌اند، از همان ادعانه‌ی دادستان و گزارش و مقدمه‌ی رأی دادگاه هم به خوبی واضح می‌شود که چقدر برخلاف قانون و بی‌انصافی بین است! ماده ۷۰ قانون مجازات عمومی می‌گوید: کسانی که مردم را به جنگ و قتل یکدیگر تحریک نمایند و عمل آنها موجب قتل عده‌ای بشود محکوم به اعدام خواهند بود، در صورتی که نه در اقرارهای متهمین و نه در اتهامات دادستان و اظهارات شهود، هیچ‌جا گفته نشده است اینها یا تحریک‌شدگان آنها، کسی را کشته باشند. و در یک جا که یکی از متهمین، اعتراف به دستورهای دریافتی کرده، می‌گوید دستور داشتیم بزنیم و بسوزانیم و خراب کنیم. و صحبت از کشتن نیست. و آنچه کشته شده به دستور و به دست نظامی‌ها بوده است! آن وقت چنین حکم اشدّ دسته‌جمعی را صادر کرده‌اند!

ظاهراً سرلشکر بهارمست در دادگاه، طیب را جلو خوانده، اول سینه‌اش را که با عکس شاه خالکوبی شده بوده نشان می‌دهد و از سوابق خدمات و شاه‌پرستی او



صحبت می‌کند، بعد دستور می‌دهد پشتش را بالا بزند و آثار شلاق و شکنجه‌ها را نشان دهد! ...

### دوشنبه ۱۳۴۲/۵/۲۸

«۲۰۹-۶۴»

به مناسبت جشن ۲۸ مردادشان، هشت نفر از عرب‌ها و فارسی‌های انفرادی را به عمومی آوردند و با حرارت و همکاری، تدارکات جشن دیده می‌شد. از خارج صندلی و میز و فرش و شیرینی و هندوانه و سماور و بلندگو آورده بودند. ما و جبهه‌ای‌ها، بعد از نهار و خواب، با اطلاع و قرار قبلی ساقی، به آن حیاط رفتیم و جمع بودیم. سرهنگ جناب و ساقی آمدند و صحبت‌ها کردند؛ از جمله اینکه سخنرانان جشن با ادب هستند و به آقای دکتر مصدق اهانت نخواهند کرد... بعد از ظهر گفته بودیم به ملاقات نیایند. به مناسبت جشن‌شان، داوود را که از تضادی‌ها و (ظاهراً) محکوم سه ساله بود، همان روز آزاد کردند و انتقالی‌های انفرادی، در عمومی ماندند. آقای حیات داوودی هم به تاسی و احترام ما به آن حیاط آمدند، در حالی که دو پسرش را در جشن گذارده بود. ولی در اثر یک گوشه و نیش آقای حاجی مانیان، خیلی آزرده شد و بعد که استواری عقب ایشان آمد، به جشن رفت. - قبل از ظهر آقای سرهنگ جناب اظهار محبت و احترام غیرمتعارفی نسبت به دکتر سبحانی و من می‌کرد و به دکتر گفته بود، سازمان امنیت برای دو نفر آقایان احترام مخصوصی قایل است. - از محاکمه و اذعانامه‌ی ما خبری نبود و حتی به وکلا هنوز ابلاغ نکرده‌اند و چنین شایع شده است که انصراف یا قصد تأخیر در کار است.

### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۵/۲۹

«۲۱۰-۶۵»

هفت هشت نفر از عرب‌ها را منتقل کردند. ظاهراً شهربانی و مقصد انتقال آنها به عراق یا به ایران، برحسب تمایل خودشان و موافقتی که با دولت عراق شده است: قاسم، سعید، علی، حاجی رضا، ستار و چند نفر دیگر.

۳۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

- شنیده شد در میتینگ ظاهراً عمومی امجدیه [ورزشگاه شهید شیرودی فعلی] کاسه کوزه‌هاشان به هم خورده و تظاهرات دسته‌جمعی آشکاری با شعارهای: خمینی پیروز است، مصدق پیروز است، و «انتخابات قلابیه، قلابیه!» در میدان بروز کرده، مجبور شده‌اند برنامه را زود ختم کنند. حتی در خروج از میدان، بازاری‌ها و کارگران عده‌ای از دهاتی‌های انتقالی را زده و شیشه‌های اتوبوس‌شان را شکسته‌اند. دنباله‌ی تظاهرات حتی تا چهارراه مخبرالدوله و اسلامبول کشیده شده است.

عده‌ای را هم گرفته‌اند، از جمله آقای قاسم لباسچی را به قزل‌قلعه آوردند ولی یک یا دو روز بیشتر در پاسدارخانه نمانده است؛ منتقل یا آزادش کرده‌اند.  
- پیام دیروز شاه به مناسبت ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برخلاف همیشه خالی از عریده و فحاشی بوده، لحن سنجیده و انحصار به شهدای ۲۸ مرداد و وعده‌های عالی فرماندوم شش ماده‌ای داشت. از این جهت مورد بحث و استنتاج‌هایی واقع شد.

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۵/۳۰

«۲۱۱-۶۶»

یکی از عرب‌ها به نام موسی آزاد شد؛ همچنین امیری مربوط به قضایای ۱۵ خرداد آزاد یا منتقل شد.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۵/۳۱

«۲۱۲-۶۷»

دانشجوی کلاس اول دانشگاه ملی آقای شیخ‌الاسلامی را که ظاهراً به مناسبت قرائت اعلامیه‌ی علما در محرم دستگیر کرده بودند، به بازپرسی بردند.  
- شنیده شد آیت‌الله میلانی و همچنین آقای نجفی اعلامیه‌هایی دائر به تحریم انتخابات صادر کرده‌اند.  
- طوفان و بارندگی شدیدی طرف ۶ بعدازظهر روی داد. در شمیرانات - که توده‌های ابر اضافی پس از رد شدن ابرهای بالای تهران در آنجا ادامه داشت - سیل جاری گردید.

#### جمعه ۱۳۴۲/۶/۱

«۶۸-۲۱۳»

ملاقات‌های امروز توأم با قدری سخت‌گیری بود و غیرخانواده را به زحمت راه می‌دادند.

آنچه شنیده شد:

۱- یک‌شنبه گذشته ۲۷ مرداد کارناوالی راه انداخته بودند در شهر و چند کامیون و اتوبوس از ورزشکاران به سعدآباد پیش شاه می‌بردند. یکی از کامیون‌ها تراکت‌های جبهه ملی در میان تماشاچی‌ها در مسیر خود پخش می‌کرده است. در مراجعت سرهنگ وثیق در سه راه ونک می‌آید بازخواست می‌کند و بد می‌گوید؛ ورزشکاران داخل اتوبوس هم جواب می‌دهند و کار به فحش می‌کشد؛ حتی سرهنگ وثیق را که داخل ماشین می‌شود، کتک می‌زنند و بالاخره پاسبان‌ها به کمک آمده او را به زور خارج می‌کنند. یکی از ورزشکاران می‌گوید: من بودم که تراکت پخش می‌کردم.

۲- تظاهرات ملی‌یون و شعارهای خمینی و مصدق و انتخابات قلابیه که در امجدیه و در مراجعت روی داده بوده است تأیید شد.

۳- اعلامیه‌ی یک صفحه‌ای محکم و مستدلگی به امضای علمای شهرستان‌ها که به تهران آمده‌اند، دائر به عدم آزادی و خفقان و محاصره بودن علما و محبوس بودن رجال و دانشجویان و پرونده‌سازی علیه آنها برای محاکمه و غیرقانونی بودن تبصره‌ها و تصویب‌نامه‌های راجع به انتخابات و محدود کردن کارت‌الکترال و بالاخره باطل کردن انتخابات و مجالس ناشیه از آن (به تاریخ ۱۳۴۲/۵/۳۱) منتشر شده بود و صریحاً ذکر دیکتاتور جبار را به میان آورده بودند.

۴- راجع به محاکمه‌ی ما آنچه بیشتر شایع است انصراف می‌باشد.

۵- آقای مهندس رضی آزاد شده است ولی سخت تحت نظر است.

۶- صحبت از عقب‌انداختن انتخابات مجلس و انجام انتخابات سنا بود. در هر حال هنوز هیچ معلوم نیست چه اشخاص و چه نوع اشخاصی قرار است وکیل شوند و بازار مذاکرات و معاملات سابق که برای وزیر کشور و متنفذین وارد پر مداخل بوده، هنوز به راه نیفتاده است.

۷- تراکت‌های گوناگونی راجع به خرابی انتخابات به امضای جبهه ملی دیده شد.

شنبه ۱۳۴۲/۶/۲

«۶۹-۲۱۴»

۳۳۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
خبر مهمی پیش نیامد؛ یک نفر را به انفرادی آوردند که گفته شد در راه مشهد به  
تهران، اعلامیه‌های آقای میلانی را داشته است.

### یکشنبه ۱۳۴۲/۶/۳

«۷۰-۲۱۵»

دو نفر از وکلا، آقایان سرتیپ مسعودی و سرتیپ شایانفر، به ملاقات آمدند و  
معلوم شد از دیروز ابلاغ وکلای محاکمه ما ۹ نفر نهضت شروع شده است و غالباً  
قبول کرده‌اند. خلاصه‌ای از کیفرخواست را یادداشت کرده بودند. اتهام همه‌ی ما  
برطبق کیفرخواست منطبق با ماده ۸۱ (توهین به مقام سلطنت) و ماده ۷۰ بند ۱ آن  
(تشکیل جمعیت مخالف با رژیم سلطنت مشروطه) گفته شده است.  
- شب رادیو قاهره متن اعلامیه آیت‌الله گلپایگانی را- که تجزیه و تحلیل خوبی  
داشت- خوانده است.

### دوشنبه ۱۳۴۲/۶/۴

«۷۱-۲۱۶»

آنچه در ملاقات‌ها شنیده و نقل شد:

۱- تا به حال بیش از ۶۰۰۰ کارت الکترا در تهران نگرفته‌اند، و شاه خیلی  
عصبانی بوده در هیئت وزیران پرخاش کرده دستور داده است وزراء چاره‌جوئی و  
آراء لازم را درست کنند. از این قرار هم، وزیر فرهنگ به صندوق دستور داده است  
پرداخت حقوق کارمندان را موکول به ارایه کارت الکترا نمایند. در شرکت واحد  
هم همین‌طور شده و در بسیاری از ادارات (از جمله بنگاه برق) کارمندان را  
خواسته‌اند و گفته‌اند، هرکس با خانم‌اش فلان روز باید بیاید در باشگاه کارت  
الکترا بگیرد. ظاهراً صندوق اداره هم وقتی حقوق می‌پردازد، کارت و ورقه رأی را  
نگاه می‌دارد.

۲- استفتاییه بدون تاریخ آیت‌الله میلانی:

«البته تصدیق می‌فرمایید که شرط انتخابات وجود آزادی مردم است. در  
صورتی که عده‌ای از رجال مملکت در گوشه‌ی زندان به سر می‌برند و  
تشکیل مجالس و تبلیغات ممنوع است. در نظر مبارک مداخله در  
انتخابات چطور است و گرفتن کارت چه معنی دارد؟»

تبریز جمعی از مقلدین حضرت تعالی.»

بسم الله الرحمن الرحيم

مرقومه‌ی استفتایه آقایان نسبت به شرکت در انتخابات ملاحظه شد. همان‌طور که در جواب اهالی اصفهان عرض شد، در شرایط موجود که افراد مسلمان این مملکت کوچک‌ترین حق اظهار عقیده نداشته و برای جلوگیری از هرگونه اظهار عقیده، مجالس دینی قدغن می‌باشد، و رجال مؤمن و صالح این مملکت و جمعی از علماء در زندان به سر برده و هر کس کوچک‌ترین مطلب خود را بیان کند مورد تعقیب از مقامات دولتی واقع می‌گردد، و دولت ممکن است هر کس را که بخواهد به نام نماینده تحمیل ملت مسلمان ایران بنماید، لهندا شرکت مردم مسلمان در چنین انتخاباتی شرعاً و عقلاً جایز نبوده و مخالفت با آن وظیفه می‌باشد. والی المشتکی والی ولیه المهدی ارواحنا فداه ترفع بالشکوی.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

محمد هادی الحسینی میلانی

۳- دکتر بقایی لیست وکلای مورد نظر تهران و شهرستان‌ها را گیر آورده و برای سفارتخانه‌ها فرستاده است. دستگاه هم به تک و تو افتاده و خیال دارند حال که مچ‌شان باز می‌شود، در آن تغییراتی بدهند (۴)

۴- آمریکایی‌ها ۲۵ نفر از جبهه در لیست وکلا گذارده‌اند ولی شاه زیر بار نرفته است و چون آنها اصرار دارند که حتماً رضایت او جلب شود، و او هم راضی نمی‌شود، ممکن است انتخابات عقب بیفتد.

۵- آقای میلانی اقدام مؤثری در مورد محاکمه‌ی ما کرده‌اند؛ ولی به ایشان گفته شده است، تقاضایی از بالا نمایند. ایشان هم گفته‌اند من اهل تقاضا از بالا نیستم.

۶- روزنامه «کیهان» امروز عصر نوشته است، در اجتماع خانم‌ها گفته شد: تعداد کاندیداها از گیرندگان کارت الکترا ل بیشتر است.

سه شنبه ۱۳۴۲/۶/۵

«۲۱۷-۷۲»

- کاریکاتور توفیق به تاریخ ۱۳۴۲/۶/۷ راجع به کارت الکترا ل گرفتن برای دریافت

حقوق.

- امروز صبح وکلای ما در دادگاه رونوشت کیفرنامه را نوشته‌اند و تقاضای اعزام ما را کرده‌اند.

- نامه‌ی امضاداری به پیشگاه مبارک بندگان ...

رونوشت جناب آقای علم نخست‌وزیر،

رونوشت وزارت کشور برای معرفی کاندید خودشان،

حبیب احمدی به نمایندگی کارگران و کشاورزان و خورده مالکین و دهقانان

و پیشه‌وران اصناف میناب جنوب

درج در روزنامه کیهان مورخ ۱۳۴۲/۶/۵

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۶/۶

«۲۱۸-۷۳»

صبح سحابی و مرا برای پرونده خوانی به دادگاه بردند و سر راه در زندان قصر آقایان: طالقانی، علی‌بابایی، شبیانی و جعفری و عدالت‌منش به ما ملحق شدند. یک نسخه رونوشت ادعانامه را که قبلاً شبیانی تهیه کرده بود، بما داد. از وکلای آقایان، سرتیپ مسعودی، سرتیپ شایانفر، سرهنگ نجاتی، سرهنگ دکتر علمیه، سرهنگ عزیزالله رحیمی، و سرهنگ اعتمادزاده آنجا بودند. سروان حجازی خودش را به آقای طالقانی چسبانده بود. سرتیپ بهارمست هم بعداً آمد.

حال و روحیه‌ی رفقا خوب است، به‌حمدالله. پور قبادی آزاد شده است. مجابی را به دادستانی برده‌اند، تعهد و استعفا نامه بدهد، تا آزاد شود؛ او هم به سرتیپ صدوقی جواب منفی داده است.

کسانی که مانده‌اند؛

از نهضتی‌ها: حنیف نژاد، شبیانی، علی‌بابایی، حکیمی، جعفری و مجابی.

از جبهه‌ای‌ها: سگاک، حجازی، نراقی، بیشه‌ای، تاجیک، قالیچه‌چیان و مدنی‌پور.

روی هم رفته ۲۱ نفر، روابط صمیمانه و وضع نسبتاً متعادل، و ملاقات هنوز ممنوع.

اما ادعانامه، من حیث‌المجموع چرند و از نظر قضایی و مدارک بسیار سست. یک

تاریخچه مقدماتی ابتدا از قیام ملی (!) ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داده، با نهضت مقاومت ملی

شروع کرده، عفو سال ۱۳۳۴ را (که دروغ است) ذکر کرده، اشاره‌ای به انجمن‌های

اسلامی دانشجویان و معلمین، به‌عنوان وسایل نگاهداری هواخواهان کرده، در

آستانه‌ی تشکیل مجدد جبهه ملی خود را کشانده، تأسیس نهضت را به‌عنوان دسته‌ی

مستقل مخالف جبهه ذکر کرده است، سپس شرحی راجع به تشکیلات و مرام و نشریات نهضت آزادی داده و بیشتر روی «حاشیه بی‌حاشیه» و اخبار نهضت تکیه کرده است. بعد وارد اصل اتهامات - که قسمت اعظم آن متوجه و متذکر به نام من است - شده به عنوان دلائل نیت سوء ما، و قصد تغییر رژیم یکی از مینوت اعلامیه آقای مهندس سحابی و یادداشت‌های نظریه آقای علی‌بابایی را مثال آورده، دیگر نامه‌ی به قول او به امضای سحابی و طالقانی و عطایی و من به عنوان رئیس جمهور هند، که در آن نسبت به شاه اهانت‌های زیاد شده است (و تاریخش منطبق با دوران زندان ما و اصل آن متن ماشین‌شده‌ی بی‌امضا است)، و بالاخره نامه به خط آقای طالقانی خطاب به افسران و رؤسای عشایر که در شیراز چاپ و در آنجا و در تهران منتشر شده است، و همچنین تلگراف تبریک به فدراسیون عرب به امضای کمیته دانشجویان.

بعد از مقدمات نسبت به یک‌یک ماهها، موارد اتهام خاص را ذکر کرده است. آنچه بیشتر سنگین است، مال من و بعد آقای طالقانی و سپس آقایان مهندس سحابی و دکتر شبانی است، چون که این دو نفر خیلی چیزها را به گردن گرفته‌اند. جرم را منطبق با قسمت اول ماده ۶۰ (تشکیل جمعیتی که مرام آن مخالفت با رژیم سلطنتی مشروطه می‌باشد) و ماده ۸۱ (توهین به مقام سلطنت) دانسته، تلویحاً حداکثر اشد (یعنی ده سال حبس انفرادی) را خواسته است. شنیده شد عَلم پیش آقای صالح رفته و ۸ محل و کالت برای جبهه پیشنهاد کرده است. ایشان هم رد کرده‌اند (منبع خبر ظاهراً آقای مهندس حامی).  
- ظاهراً دکتر بقایی لیست و کلای فرمایشی را منتشر کرده است (علاوه بر آنکه به سازمان ملل متحد داده است) و بعد بازداشت شده است.

\* \* \*

کنگره به قول خودشان آزادزنان و آزادمردان! تشکیل شد. خوشمزه است که از چیزی که صحبت نیست، برنامه‌های نمایندگان و اقدامات آنها و مخالفت و مراقبت‌هایی که همه جا در این قبیل موارد باید بشود و سرانتخاب کاندیدها انتقادات و دفاع‌های فراوان شود. هست و نیست تماماً تملق و تأییدهای تصنعی است. کمیته سری کنگره را که باید لیست کاندیدهای سراسر کشور را تعیین کند، بیشتر

۳۳۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
کارمندان مأمور تشکیل می‌دهند (یعنی شهردار تهران رئیس، دکتر زاهدی بانک  
کشاورزی، سالور رئیس اصلاحات ارضی، و ملایری شرکت واحد).

پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۷  
«۲۱۹-۷۴»

مجدداً ما دو نفر را برای دادگاه بردن و سوار ماشین کردند. ولی اولاً زندان  
شهربانی ۳۰: ۱ ساعت آقای ستوان یوسفی را در آنجا معطل کرده بوده است تا  
زندانی‌ها را خبر کند. بعد هم که از اینجا راه افتادیم، ماشین خراب بود و مکرر  
خاموش می‌شد. بالاخره نزدیک ظهر به دادگاه رسیدیم، ولی از قبول پرونده و غیره  
خودداری کردیم.

از وکلای آقایان، سرهنگ بهره‌ور را دیدیم.  
باز، احتمال تأخیر دادگاه می‌رود.  
آقای صدر در خارج با وکلای همکاری و فعالیت دارد.

\* \* \*

در روزنامه «کیهان» امروز خبری بود (شاید صفحه آخر) تقریباً رسمی که  
روزهای اخیر مراجعه و ازدحام نمونه‌های کارت الکتروال زیاد بوده و بیشتر از  
کارمندان دولت. به این ترتیب خودشان سند دستور دولتی را می‌دهند و الاً دلیل ندارد  
که کارمندان دولت، مخصوصاً با هم قرار گذاشته باشند در این چند روزه مراجعه  
کنند.

\* \* \*

قرار است این وکلا را من روز شنبه، در تعقیب نامه‌ی قبلی و به جای آنها معرفی  
کنم:  
سرلشگر زنگنه، سرتیپ شایانفر، سرتیپ ابوالحسن آهنین، سرتیپ ایلخانی و  
سرهنگ رحیمی.

جمعه ۱۳۴۲/۶/۸  
«۲۲۰-۷۵»



آنچه در ملاقات‌ها شنیده شد:

- ۱- به کمیته دانشجویان جبهه اجازه داده‌اند جمعه آینده میتینگ انتخاباتی بدهند.
- ۲- پیرو ملاقات سرلشکر پاکروان و صنعتی‌زاده با اللهیار صالح و امتناع ایشان از مذاکره و شرفیابی پیش شاه (چون موقع تش گذشته است)، و رد کردن و غیره، نمایندگی کاشان و ریاست مجلس (چون جبهه را برای وکیل شدن تشکیل نداده‌ایم و آخر عمری نمی‌خواهم بدانم باشم). آنها گفته‌اند اعضای شورای جبهه امروز یا فردا تماماً آزاد می‌شوند. قسمت اخیر خبر را آقای امینی آورده بود و از طرف مقامات زندان نیز کم و بیش تأیید می‌شد.
- ۳- استفتائیهی آقای میلانی در جواب اصناف تهران راجع به انتخابات که کلیشه شده بود، شرکت در کار انتخابات را تحریم و اقدام علیه آنرا وظیفه‌ی دینی اعلام داشته بود. اصناف در سؤال خود ۱۰ دلیل و نشانه بر عدم آزادی و بی‌قانونی آورده بودند که خیلی منطقی بود و آیت‌الله ضمن تأیید آنها انتخابات را تحریم کرده بود.
- ۴- اعلامیه مفصل به تاریخ ۲۵ یا ۱۳۴۲/۵/۲۶ نهضت آزادی ایران در باره اوضاع حاضر و امیدواری به رستاخیز و وظایف رهبران و تأیید روحانیون و اعتراض به پرونده‌سازی علیه نهضت.
- ۵- بازداشت آقای گلزار، چون در دگانش در حضور یک مشتری، از خرابی انتخابات، با شاگرد خود صحبت می‌کرده است.

شنبه ۱۳۴۲/۶/۹

«۲۲۱-۷۶»

صبح زود دونفری، برای پرونده‌خوانی به دادگاه رفته بودیم. سایر متهمین را هم آوردند. صورت مجددی برای معرفی و کلای خود به‌جای قبلی دادیم.

- از آقایان جبهه برخلاف انتظار کسی آزاد نشد و عصر خبر رسید که آقای صالح گفته‌اند ما تنها نیستیم و باید همه‌ی اعضای شورا (یعنی چند نفر نهضت هم) آزاد شوند و بنابر این موکول به گزارش و مراجعه‌ی مجدد شده است.

- در مجله‌ی «خواندنی‌ها»ی امروز، به‌نقل از بورس ماهانه، به‌قلم دکتر حسین پیرنیا، مقاله‌ای تحت عنوان «هر روز محتاج‌تر می‌شویم» بود که نشان می‌داد در عرض ۷ سال، واردات ما ۶/۴ برابر شده است و صادرات مان ۷ درصد هم کمتر شده است.

سال	واردات (هزار ریال)	صادرات بدون نفت (هزار ریال)
۱۳۳۳	۷/۴۲۵/۰۱۵	۱۰/۲۸۸/۱۷۱
۱۳۳۴	۹/۱۲۵/۰۰۰	۸/۰۳۳/۰۰۰
۱۳۳۸	۴۱/۶۳۰/۰۰۰	۷/۷۰۱/۰۱۷
۱۳۳۹	۵۲/۶۵۷/۱۳۹	۸/۳۵۹/۰۰۰
۱۳۴۰	۴۷/۱۷۰/۷۰۶	۹/۵۹۳/۴۵۸

\* \* \*

- شب رادیو صورت کاندیداهای منتخب کمیته‌ی رهبری کنگره به‌قول خودشان «آزاد زنان و آزاد مردان!» را خواند و باعث تعجب فراوان همه شد. از این جهت که تقریباً به‌کلی دور سیاستمداران و رجال و عمال سابق را خط کشیده‌اند، و در این دوره، بدون پایه گذاشتن پول، عده‌ای وکیل خواهند شد؛ تحولی است ولی از این بابت هم که امحاء کامل شخصیت و اراده است و حتی اراده‌ی کاندیدشدن و نیز فعالیت کردن برای آن (حتی فعالیت نامشروع) را سلب کرده‌اند و بیشتر کاندیداها بی سابقه و بی‌علاقه و بی شخصیت هستند، انتخابات این دوره تاج سر انتخابات همه‌ی ادوار گذشته است.

#### یکشنبه ۱۳۴۲/۶/۱۰

«۲۲۲-۷۷»

- اول وقت صبح برای پرونده‌خوانی به‌دادگاه رفتیم. سایرین هم آمدند. از وکلا نیز آقایان سرهنگ رحیمی، اعتمادزاده، بهارمست و شایانفر به تدریج آمدند و ظهر برگشتیم.

- در مورد آزادی رفقای شورای جبهه، تا ظهر خبری نبود، ولی بعد از طریق آقای امینی چنین نقل شد که مرخصی برای امروز یا فردا حتمی است و دستور از طرف علم نخست‌وزیر صادر شده است. علت یک‌روز تأخیر همان اعتراض و اصرار آقای صالح برای آزاد شدن کلیه‌ی اعضای شورا (یعنی آقای طالقانی) بوده است و جواب آورده‌اند که آقای علم گفته است شما خودتان قاضی هستید. من پرونده‌ی آنها را تسلیم‌تان می‌نمایم؛ هر طور قضاوت کردید، من در آن جهت اعمال نفوذ خواهم کرد.

- مخبرین خبرگزاری‌های آلمان و فرانسه با آیت‌الله میلانی مصاحبه‌ای داشته‌اند.

دوشنبه ۱۳۴۲/۶/۱۱

(۲۲۳-۷۸)

آنچه در ملاقات‌ها شنیدند:

۱- تلگراف خبرگزاری فرانسه که پنج‌شنبه ۴۲/۶/۷ پخش شده است:

اجتماعی که به‌وسیله‌ی طرفداران سیاست شاه ایجاد شده و اخیراً کنگره ملی خود را در تهران تشکیل داد. در این کنگره در حدود هزار فرستاده که از تمام شهرستان‌ها و استان‌های ایران آمده بودند، شرکت داشتند. شهردار تهران آقای نفیسی با همکاری آقای خسروانی وزیر کار، هزار فرستاده‌ی شهرستان‌ها را به‌نام مردم پایتخت تهران برای تهیه‌ی یک لیست واحد شامل اسامی کاندیداهای تمام حوزه‌های انتخاباتی کشور دعوت کرده بودند. کنگره ملی انتخاباتی که روز ۲۷ اوت [برابر با ۵ شهریور] تشکیل شده، امروز بعدازظهر پایان می‌یابد و شرکت‌کنندگان در کنگره بلافاصله پس از پایان کنگره به‌حضور شاه پذیرفته می‌شوند. کنگره‌ی امروز یک کنگره‌ی دائمی انتخاب خواهد کرد که مأمور می‌شود لیست کاندیداهای «وحدت ملی» را در تمام حوزه‌های کشور مشخص سازد. طبق بولتنی که از طرف دبیرخانه‌ی کنگره انتخاباتی انتشار یافته، از بین هزار شرکت‌کننده در کنگره، ۶۰۰ کشاورز و ۱۳۰ کارگر و ۲۷۰ نماینده از طرف طبقات مختلف از جمله روشنفکران وجود دارد. ناظرین سیاسی در تهران معتقدند که به‌احتمال قوی این نسبت تقریباً در پارلمان آینده رعایت خواهد شد و در نتیجه‌ی آن اکثریت قابل ملاحظه‌ی مجلس جدید ایران، با نمایندگان کشاورز خواهد بود. تمام شرکت‌کنندگان در کنگره به‌عنوان شعار، پشتیبانی خود را از رفرم‌هایی که شاه اعلام کرده و در ژانویه‌ی گذشته، به رفراندوم گذاشته، اعلام داشتند. با وجود این، درحالی‌که جریان جلسات کنگره و تحسین‌های شرکت‌کنندگان مستقیماً برای شنوندگان رادیو ایران پخش می‌شود، و رهبران مذهبی جبهه‌ی مخالف و لیدرهای نهضت‌های ملی، اعلامیه‌های محرمانه انتشار می‌دهند تا تصمیم‌نهایی خود را به مردم اعلام دارند.

آیت‌الله میلانی یکی از مهم‌ترین رهبران شیعیان، در اعلامیه‌ی خود «فقدان مطلق شرایط اجتناب‌ناپذیر لازم برای آزادی انتخابات» را خاطر نشان می‌سازد.

آیت‌الله میلانی سپس یادآور می‌شوند که رهبران مذهبی و عده‌ای از استادان و دانشجویان و همچنین تجار بازار و لیدرها و رهبران جبهه ملی، همچنان در زندان هستند و از جانب دیگر مطلقاً در ایران آزادی اظهار عقیده وجود ندارد. به همین جهت به نظر آیت‌الله میلانی و دیگر امضا کنندگان اعلامیه‌های تحریم، «وظیفه‌ی عقلی و شرعی هر ایرانی مقاومت در برابر انتخابات فعلی است».

۲- از جبهه‌ای‌های زندان قصر چند نفر آقایان تاجیک، علاءالدینی، سکاکی و پیشه‌ای آزاد شده‌اند.

۳- برای میتینگ جمعی آینده‌ی جبهه، فعالیت خوب به عمل آمده است ولی ایراد سرّ محل است و سرانی که در زندان‌اند خیلی از بابت میتینگ ناراحت و ناراضی‌اند.

۴- آیت‌الله حکیم تلگرافی راجع به آقای طالقانی به دولت و به خود آقای طالقانی فرستاده است؛ همچنین آیت‌الله میلانی و آیت‌الله شریعتمداری.

۵- در حوالی ۲۰ مرداد در تبریز یکی از علما به نام آقای قاضی به منبر رفته انتقادهای سخت از انتخابات و اوضاع کرده، مورد استقبال شدید مردم قرار گرفته است. وقتی به منزل می‌رسد از طرف دولت به او تکلیف می‌شود فوراً به خارج شهر برود. قضیه در شهر می‌پیچد، بازارها را می‌بندند و مردم با رهبری آقای انگجی در میدان بزرگ شهر تجمع و تظاهرات شدید می‌کنند. رئیس شهربانی می‌آید دستور متفرق شدن می‌دهد. اعتنا نمی‌کنند، به هوا شلیک می‌شود و بعد به طرف مردم و عده‌ای کشته می‌شوند تا آنکه متفرق می‌شوند؛ ولی اوضاع غیرعادی ادامه می‌یابد. پاکروان رئیس سازمان امنیت به تبریز می‌رود. اخیراً بار دوم رفته است.

۶- مثل اینکه آزادی سران جبهه منتفی شد.

۷- در استفتاییه ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۸۲ آقای میلانی، شواهد قانون‌شکنی دولت که از طرف نمایندگان اصناف ذکر شده از این قبیل بوده است:

زندانی کردن مراجع تقلید؛

زندانی کردن و پرونده سازی برای رجال صالح و ملی، دانشجویان و بازاریان  
و کارگران؛

محاکمت قلابی و شکنجه؛

حکومت نظامی؛

تعطیل مجالس دینی؛

آیین‌نامه انتخابات و اوراق که در دست خودشان خواهد بود و انجمن‌های  
نظارت به دست کارمندان دولت.

جواب آقای میلانی هم چنین بوده است:

«به طوری که گفته‌اند شرایط انتخابات وجود ندارد. بسیاری از مردم  
مسلمان ایران و رجال، به جرم حق‌گویی زندانی‌اند و برای آنها  
پرونده سازی می‌کنند و محاکمت ساختگی درست می‌کنند. عدم امکان  
اظهار عقیده، تبلیغات در دست دولت، جلوگیری از اجتماعات مذهبی،  
عدم نظارت بر جریان انتخابات؛ بنابراین شرکت در انتخابات عقلاً و  
شرعاً مجاز نبوده همه وظیفه دارند در راه منع این اختناق و مطالبه‌ی یک  
حکومت مشروع و قانونی بکوشند.»

سه‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۱۲

«۲۲۴-۷۹»

قرار بود از صبح به دادگاه برویم برای پرونده‌خوانی، ولی چون قبلاً دستور  
نرسیده بود، به تأخیر افتاد و ساعت ۱۰ آنجا رسیدیم. از وکلا آقایان: سرتیپ  
شایانفر، سرهنگ رحیمی، سرهنگ علمیه، سرهنگ نجاتی، سرتیپ بهارمست،  
سرهنگ پگاه (برای مهندس سبحانی) و سرهنگ حسین دهکردی (برای شیبانی)  
آمده بودند. رئیس دادگاه سرتیپ زمانی هم بود و پرونده مرا گرفته بود می‌خواند.  
به طوری که من فقط نیم ساعت آخر توانسته‌ام آن را ببینم و گزارش سازمان امنیت به  
دادرسی ارتش را خلاصه برداری کنم.

- چهار نفر از زندانی‌های قصر دیروز آزاد شده‌اند که دو نفرشان نهضتی‌اند:  
مدنی‌پور، حنیف‌نژاد، شاملو و فرهنگی.

- سرهنگ رحیمی قضیه‌ی تبریز را مستقلاً تأیید می‌کرد و می‌گفت، مشهد هم

خبری بوده است.

۳۴۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

- در «خواندنی‌ها»<sup>۱</sup> ای امروز شعری تحت عنوان «یکی است» از «توفیق»<sup>۲</sup> نقل شده بود که وضع انتخابات را خوب می‌رساند. در توفیق پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۱۴ هم عکس کارت الکترا ل را کشیده زیرش نوشته بود: ليسانس حقوق، و زنِ آبستنی که بچه‌اش کارت الکترا ل را به‌عنوان «جواز عبور» در دست داشت.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۶/۱۳

«۲۲۵-۸۰»

- صبح به دادگاه رفتیم و به پرونده‌خوانی مشغول شدیم. از وکلای تازه آقایان سرهنگ فرحبخش و سرتیپ بایندر آمدند.  
- دیروز آقای عرب‌زاده از رفقای زندان قصر آزاد شد و به‌این ترتیب ۱۱ نفر آنجا مانده‌اند.

- بعد از مدت‌ها مذاکره و برو بیا و وعده و انتظار و سپس تأخیر، بالاخره امروز سه نفر از اعضای هیئت اجراییه‌ی جبهه آقایان: صالح، دکتر صدیقی و دکتر آذر آزاد شدند.

- شنیده شد که تبریز هنوز شلوغ است و شاید مشهد.  
- تراکت‌هایی از طرف کمیته دانشجویان جبهه برای میتینگ ۵ بعدازظهر جمعه در میدان بهارستان، پخش شده است. در خیابان اسلامبول تانک و تظاهرات بوده است؛ عده‌ای را ظاهراً گرفته‌اند. از طرف علما نیز اعلامیه و دعوت برای شرکت در میتینگ صادر شده است. شاید هم از نهضت. موافقت دولت معلوم نیست.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۱۴

«۲۲۶-۸۱»

- صبح به دادگاه رفتیم. ابلاغ ۵ روز مهلت پرونده‌خوانی را به تاریخ امروز به رؤیت ما رساندند.  
- از سران جبهه دو نفر آقایان دکتر سنجابی و دکتر بختیار آزاد شدند.

---

۱. در آن دوران مجله «خواندنی‌ها» هر هفته دو شماره منتشر می‌شد که شامل مقالات و اخبار روزنامه‌ها و مجلات منتشر شده‌ی دیگر نیز بود (ب.ف.ب).

۲. یکی از نشریات فکاهی-سیاسی آن دوران، هفته‌نامه «توفیق» بود که به تاریخ پنج‌شنبه هر هفته منتشر می‌شد اما معمولاً ۲۴ تا ۳۶ ساعت زودتر توزیع می‌گردید (ب.ف.ب).

گفته شد که تأخیر در آزادی آقایان و سخت‌گیری‌ها، در اثر مخالفت و سلب مسئولیت سرلشگر نصیری، رئیس شهربانی در مراجعت از «هلسینکی» بوده است.

جمعه ۱۳۴۲/۶/۱۵

«۲۲۷-۸۲»

آنچه در ملاقات‌ها شنیده شد:

- برای میتینگ امروز بعدازظهر، در این چند روزه در حدود ۶۰ نفر را دستگیر کرده‌اند. در حالی که دیده شده است در حال دستگیری، فریاد می‌زده‌اند:

«مصدق پیروز است»

آقای دکتر سنجابی یادداشتی برای آقای صالح می‌نویسد که چون حکومت نظامی موافقت با میتینگ نکرده است و مفاسدی ممکن است پیش آید و ما پیرو قانون هستیم، دستور فرمایید میتینگ موقوف شود. آقای صالح هم در جواب آن، نامه‌ای خطاب به کمیته دانشجویان صادر کرده، به‌استناد این که فرمانداری نظامی موافقت با میتینگ نکرده است، از آن خودداری کنید.

در قطعنامه‌ی میتینگ که به این ترتیب منتفی شده است، می‌گویند از استادان نهضتی دادگاهی، تقویت و تجلیل شده است.

- ظاهراً پاکروان مستعفی، و به‌جای آن، کمال به‌ریاست سازمان امنیت برگزیده شده است.

- گفته شد در یک روزنامه آمریکایی رونوشتی از نامه‌ی اعتراضیه‌ی کندی به شاه درج گردیده، که در آن گفته است شما قول داده بودید، حکومتی سرکار بیاورید که مردم رضایت داشته باشند.

- رونوشت نامه‌های آقایان دکتر سنجابی و صالح:

۱۳۴۲/۶/۱۴ قریانت کردم،

امروز ساعت ۱۱ که اینجانب آزاد شده و به منزل مراجعت کردم، پس از تلفن به جناب آقای دکتر صدیقی، از جریان میتینگی که دانشجویان اعلام کرده‌اند، مستحضر شدم. چون این میتینگ به‌صورت فعلی برخلاف مقررات قانون حکومت نظامی است، و ممکن است مفاسدی از آن بروز کند، بهتر این است به‌موجب اعلامیه‌ی مختصری که به امضای جنابعالی برسد، از آن صرف‌نظر شود. بنده میل داشتم که

شخصاً خدمت برسم و راجع به این امر توضیحاتی به عرض برسانم، ولی چون مهمان زیاد وارد شده است، ممکن است نتوانم شرفیاب شوم. بهتر است به هر ترتیب که مقتضی بدانید، اقدام لازم برای جلوگیری از مفاسد محتمل معمول فرمایید.

دکتر سنجابی

دانشجویان عزیز؛

با اظهار قدردانی از احساسات و افکار آزادی‌خواهانه‌ی فرد فرد شما، چون فرمانداری نظامی با میتینگ فردای دانشجویان موافقت نکرده و روش قطعی جبهه ملی پیروی از قانون می‌باشد، من به نام هیئت اجرایی جبهه ملی از شما تقاضا دارم و دستور می‌دهم که از میتینگ مذکور منصرف شوید و این مطلب را به هر وسیله که ممکن است به اطلاع عموم فوراً برسانید.

عصر پنج‌شنبه ۱۴ شهریور ۱۳۴۲ - اللهیار صالح

- شنیده شد از طرف نهضت آزادی تراکت‌هایی در تحریم و اعتراض بر انتخابات صادر شده است، که اگر متن آنها به دست بیاید، ذیلاً نوشته می‌شود:

هدف دستگاه دیکتاتوری از فرستادن غلامان خانه‌زاد و مأمورین سازمان امنیت به مجلس این است: استقراض خارجی، ادامه و بقای آدم‌کشی و دیکتاتوری و حکومت فردی، ادامه‌ی دزدی و ارتشاء و فساد و چپاول خزان‌های ملی، ادامه‌ی تسلط بیگانگان. ملت ایران به فرمان پیشوایان مذهبی و ملی در چنین انتخاباتی در آن شرایط فاشیستی و آدم‌کشی شرکت نمی‌کند و مجلسی را که لیست نمایندگان آن با دست‌یاری چند جلاد حرفه‌ای در پلاژ نوشهر تهیه گردیده، فاقد ارزش قانونی می‌داند.

**نهضت آزادی ایران**

شنبه ۱۳۴۲/۶/۱۶

«۲۲۸-۸۳»

- صبح هر قدر منتظر شدیم، از دادگاه ما را نخواستند و نبردند.  
- آقایان حسینی، کشاورز صدر و زیرک‌زاده امروز آزاد شدند.  
- سرهنگ مقدم مدیر کل سازمان امنیت، دکتر سنجابی را خواسته و مذاکراتی ظاهراً شروع می‌شود.



یکشنبه ۱۳۴۲/۶/۱۷

«۲۲۹-۸۴»

- صبح ما را برای پرونده‌خوانی به دادگاه دعوت کردند، ولی چون ماشین قزل‌قلعه خراب بود، ساعت ۳۰:۱۰ راه افتادیم و نزدیک ۱۱ به آنجا رسیدیم. آقایان سرتیپ مسعودی، سرهنگ حسین دهکردی، سرهنگ پگاه، و سرهنگ نجاتی بودند. از وکلای تازه هم که قبلاً سرگرد اسداللهی گفته بود که قبول نکرده‌اند، آقایان سرهنگ غفاری و سرتیپ خلعتبری آمده بودند. سرهنگ فرحبخش به بهانه‌ی اینکه چرا محیط ناجور است و شخص بدی مثل سرتیپ بهارمست جزو وکلا است معذرت خواست.

باز صحبت بود که ممکن است اصلاً دادگاه تشکیل نشود.

- از رهبران جبهه آقایان: حق‌شناس، خلیلی، کریم‌آبادی و گیتی‌بین امروز آزاد شدند.

- در تبریز کماکان آرامش نیست و قرار است از ۲۳ شهریور بازارها را ببندند.

شورای متحده کارگران آذربایجان اعلامیه‌ای تحت عنوان «کارگران تبریز وعده‌های توخالی را تشخیص می‌دهند» منتشر کرده ضمن آن پس از تذکار وعده‌های سرخرمن و فریب‌ها و جنایت‌های هیئت حاکمه، بیکارشدن کارگران و بسته‌شدن چند کارخانه تبریز را شاهد مثال آورده، در پایان گفته است:

«کارگران و زحمتکشان آذربایجان به ندای پیشوایان دینی، از شرکت در انتخابات امتناع می‌نمایند و مبارزه را علیه هیئت حاکمه مزدور شروع می‌کنند.»

بسمه تعالی

یادداشت‌هایی از ایام زندان که از این به بعد ان‌شاءالله بنویسم

دوشنبه ۱۳۴۲/۶/۱۸

- امروز صبح چهار نفر دیگر از اعضای شورای جبهه ملی آزاد شدند: آقایان فروهر، حاجی‌مانیان، میرمحمد صادقی و پارسا.  
- مذاکراتی مابین آقای دکتر سنجابی و آقای سرهنگ مقدم که فعلاً در غیاب و در مسافرت سرلشکر پاکروان همه کاره‌ی سازمان امنیت است شروع شده.  
- انتظار می‌رود اعلامیه‌ی سازمان‌های جبهه ملی راجع به تحریم انتخابات امروز و

فردا منتشر شود.

- آنچه در ملاقات‌ها و از ملاقاتی‌ها شنیده شد:

- روابط آقایان میلانی و شریعتمداری حسنه است و با هم ملاقات و تبادل نظر دارند. ظاهراً مذاکراتی برای میتینگ انتخاباتی از طرف علما به عمل آمده و رابط گویا آقای آقامهدی حائری بوده است، ولی عَلم گفته است به شرط آنکه «دینی» نباشد!
- اوضاع تبریز و حتی آذربایجان خیلی در غلیان است. کارت‌های [الکترال] خیلی کمی گرفته شده و مقداری سوزانده‌اند. سرلشگر پاکروان هم آنجا است.
- در تحمیل اخذ کارت‌های الکترال در تهران (و به طریق اولی و اشد وجه در شهرستانها) علاوه بر کارمندان دولت، کارگران کارخانه‌ها را نیز مجبور کرده‌اند کارت بگیرند و بدون کارت اجازه ورود به کارخانه نمی‌داده‌اند.
- برای تظاهر به آزادی انتخابات و ممنوعیت کاندیداها، به مهندسین خیلی فشار آورده و مجبور کرده‌اند در تجلیل مهندس ریاضی اعلان به روزنامه‌ها بدهند.
- دانشجویان ایرانی آمریکا در برابر سازمان ملل متحد تظاهرات شدیدی علیه انتخابات و افتضاحات کرده‌اند.

سه‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۱۹

- آخرین افراد شورای جبهه‌ملی در زندان قصر یعنی آقایان شاه‌حسینی و دکتر جلالی امروز آزاد شدند.
- صبح در دادگاه اعلامیه‌ای دیده شد که به شرح ذیل از طرف دکتر امینی راجع به خرابی جریان انتخابات منتشر شده و سروصدایی راه انداخته است:

### هموطنان عزیز

انتخابات بیست و یکمین دوره مجلس، سرپوشی است که دستگاه قصد دارد بر روی بحران اجتماعی و اقتصادی ایران بگذارد. صحنه‌سازی این انتخابات ناشی از طرز تفکر غلط دستگاه دولت در مورد اداره‌ی امور کشور است. دستگاه حاکمه به جای توجه به ریشه‌ها و عوامل اصلی تحول حیاتی جامعه، قلم‌ها را می‌شکنند، اجتماعات را ممنوع می‌کند، صداها را در گلوها خفه می‌سازد و دست به اسلحه می‌برد و در این

معرکه یگانه چیزی که وجود ندارد فلسفه‌ی خاص انتخابات و روح قانون اساسی و اصول انسانی است.

امروز نحوه‌ی برخورد دستگاه حاکمه با مسائل ملی و جهانی و طرز تفکر دستگاه در رو به رو شدن با خواست‌های مردم و ماهیت مجلسی که در کار ساختن آنند، بر هیچ یک از آحاد ملت و محافل جهانی پوشیده نیست.

ما امضا کنندگان این اعلامیه به خاطر حفظ اصول انسانی و دفاع از آزادی فکر و موازین قانون اساسی ایران و قوانین بین‌المللی بر خود واجب می‌دانیم که به مصداق «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»<sup>۱</sup> در این موقع که قاطبه‌ی روحانیون جلیل‌القدر و مردم آزاده و روشنفکران علاقه‌مند به مصالح کشور به واسطه‌ی فقدان شرایط مساعد اجتماعی از شرکت در انتخابات خودداری کرده‌اند، عقیده و نظر قاطع خود را ابراز کنیم.

هموطنان عزیز، انتخابات بیست و یکمین دوره مجلس شورای ملی را معلول توجه دستگاه حاکمه به مسئولیت در برابر قانون اساسی و تأمین حکومت دموکراسی نمی‌دانیم. به نظر ما اگر دستگاه حاکمه در مقابله با حوادث به واقعیت‌های اجتماعی توجهی می‌کرد و در نظام اداری خود اصلاحات اساسی به وجود می‌آورد، هیچ‌گاه در انتخابات گذشته که ظاهری آراسته‌تر از این انتخابات داشت به چنان سرنوشتی دچار نمی‌شد؛ زیرا بدون اصلاحات عمیق اجتماعی و اداری و بدون تقویت دستگاه دادگستری و نظارت بر عواید ملی و تجدیدنظر در کادرهای درجه اول دولتی و ایجاد روح امید و شخصیت ذاتی افراد نمی‌توان زمینه‌ی یک حکومت دموکراتیک و معتقد به عدالت اجتماعی را ایجاد کرد تا در سایه‌ی آن بتوان مجلسی در جهت تمایلات و احتیاجات ملی داشت. تمام دلایل و شواهد موجود ثابت می‌کند که انتخابات در شرایطی انجام می‌پذیرد که نه تنها هیچ‌گونه زمینه مساعد برای به دست آوردن حقوق اجتماعی وجود ندارد بلکه تمام وسایلی که دستگاه از آن استفاده می‌کند در جهت بیشتر محروم کردن ملت ایران از دخالت در سرنوشت خود می‌باشد.

۱. نساء (۴) / ۹۵: ... مبارزان را با پاداشی بزرگ نسبت به وانشستگان [از جنگ] برتری داده است.

ما برای اثبات عدم آزادی نیازی به بیان شواهد نداریم. قطع نظر از اینکه اصولاً آیین‌نامه‌ی مصوب که فعلاً مأخذ و ملاک عمل قرار گرفته، برخلاف اصول مسلم قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس شورای ملی است؛ زیرا در آیین‌نامه‌ی جدید وظیفه‌ی اصلی اعضای انجمن نظار از آن انجمن سلب و به‌مأمورین توزیع کارت انتخاباتی داده شده و به‌علاوه خفای رأی که اصل اساسی برای تأمین آزادی رأی‌دهنده است از بین رفته، انتخابات فعلی در شرایطی انجام می‌شود که تمام مردم آزاده و روشن‌بین ایران صدای‌شان در گلو خفه شده و قلمشان شکسته و سرنوشت کسب و کارشان در گرو گرفتن کارت‌های انتخاباتی است و عزیزان‌شان در زندان‌ها به‌سر می‌برند و اجازه‌ی نفس کشیدن ندارند. دخالت مسلم دولت در انتخابات از صحنه‌سازی کنگره که نمایندگان منتخب هیچ دسته‌ای نیستند و تهیه‌ی لیست کاندیداها به‌وسیله عمال و کارگزاران اصلی دستگاه‌های دولتی و تحمیل لیست به همان کنگره‌ی ساختگی و جمع‌آوری کارگران کارگاه‌های دولتی و خصوصی و دهقانان و تظاهرات دستوری و فعالیت انتخاباتی به‌رهبری وزراء و شه‌زادگان و مأموران دولت با وسایل دولتی و نطق‌های آتشین رادیویی بر تمام مردم و محافل جهانی روشن است.

ما به‌علل و فلسفه‌ی تحولات اجتماعی اعتقاد کامل داریم و معتقدیم که رشد و توسعه اقتصادی کشور و ترویج فرهنگ و ترقی سطح زندگی و تأمین رفاه عمومی در گرو تحول کامل وضع صنعت و کشاورزی است و می‌دانیم که باید با سیاست ارشادی ریشه‌ی بی‌عدالتی اجتماعی را برانداخت و شرایط مساوی برای پیشرفت و ترقی استعدادهای جوان به‌وجود آورد و توزیع ثروت و تقسیم عواید ملی را بر اساس موازین مترقی روزگار کنونی بنیان گذاشت. ولی در این میان سهم روشنفکران و افرادی که شعور اجتماعی و اعتقادات ملی و اخلاقی دارند و حقاً باید در فعالیت‌های اجتماعی شرکت کنند سکوت و خاموشی و در غیر این صورت زنجیر و زندان است. اینکه ما به‌حکم وظیفه‌ی ملی این حقایق را گوشزد می‌کنیم و با صراحت کامل می‌گوییم که انجام انتخابات در زمانی که دهان‌ها قفل است و دست‌ها بسته و قلم‌ها شکسته و حتی مساجد و انجام فرایض دینی به‌طور دسته‌جمعی تعطیل است و هیچ‌گونه شرایطی برای انجام

انتخابات واقعی و تشکیل مجلس حقیقی - که یکی از آمال همه‌ی ما است - وجود ندارد ملت ایران چنین انتخاباتی را به رسمیت نمی‌شناسد. دولت حتی آیین‌نامه‌ی انتخاباتی خود را هم زیر پا می‌گذارد و در حالی که تاریخ اخذ رأی را در آیین‌نامه انتخابات حد اقل ۱۵ روز پس از توزیع کارت الکتروال تعیین کرده بدون تغییر در تاریخ روز اخذ رأی، یک هفته مدت توزیع کارت را تمدید می‌کند تا بلکه بتواند در مقابل عدم استقبال مردم در گرفتن کارت با تهدید و ارعاب و توقیف حقوق و تهدید به اخراج کارگران آنان را به پای صندوق‌های توزیع کارت بکشاند و وقتی گرفتن کارت‌های انتخاباتی را با عدم استقبال مردم رو به رو می‌بینند، از اواسط کار نمرات کارت‌ها را حذف می‌کنند تا بتوانند در آمار خود راجع به تعداد کارت‌های توزیع شده و تعداد آراء، دخل و تصرف کند و صندوق‌ها را پر سازد.

ما امضاکنندگان این اعلامیه از عموم مردم، از عموم مردم روشن‌بین و آزاداندیش دعوت می‌کنیم که برای تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی و ایجاد محیط سالم برای انتخابات در جبهه‌ی واحدی مبارزات خود را متمرکز کنند و اعلام می‌داریم که بدون الغاء حکومت نظامی و آزادی زندانیان سیاسی و رفع محدودیت از مراجع مذهبی و آزادی فعالیت‌های اجتماعی انجام انتخابات امکان‌پذیر نیست.

هموطنان: صدای اعتراض خود را علیه اختناق و اعمال نفوذ دولت در کار انتخابات به گوش مردم جهان برسانید و در به‌دست آوردن عزیزترین میراث تاریخ انسانی، یعنی حق تعیین سرنوشت و آزادی زبان و قلم با یکدیگر متحد شوید. چشم تاریخ‌نگران تلاش انسانی ما و شما است.

دکتر علی امینی، سید نورالدین الموتی،  
مهندس غلامعلی فریور، و محمد درخشش.

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۶/۲۰

- دیروز و امروز به‌دادگاه رفتیم و پرونده‌خوانی ادامه داشت. آقای سرهنگ خلعتبری هم آمد و قبولی نوشت. قبلاً آقای سرهنگ غفاری با علاقه و حرارت تام از چند روز پیش حاضر می‌شدند.

- شنیدیم آقای حقگو را از زندان موقت مرخص کرده‌اند و آزاد شده است. سلامتیان و نراقی را به دادرسی بردند ولی آزاد نکردند.

- جوانی به نام صباغی را که ظاهراً شاگرد نانوادر کاشان و از طرفداران آقای صالح بوده و می‌گوید روی ورقه‌های تبلیغاتی کاندیدای مخالف اسم آقای صالح را نوشته است، از انفرادی به عمومی منتقل کردند. اظهار می‌دارد ده پانزده روز پیش او را گرفته‌اند و بعد در شهربانی قم کتک مفصل مکرری به بدن‌اش زده‌اند.

- در جمع دادگاه صحبت از اعلامیه آقای سید محمد صادق روحانی در قم - که چندی است منتشر شده - به میان بود که به شرح زیر است:

### باسمه تعالی والیه المشتکی

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»<sup>۱</sup>

«دنیا بدانند و قیحانه‌ترین و ظالمانه‌ترین و قلابی‌ترین انتخابات دولتی و ضد ملی و ضد دینی تاریخ در ایران جریان دارد. ما صدای استغاثه‌ی خود را از زیر زنجیر استبداد سیاه و استعمار نوع جدیدی به گوش جهانیان و مدعیان طرفداری حقوق بشر می‌رسانیم. جنایات هولناکی در منطقه‌ی وسیعی از خاورمیانه به نام ایران به سعی و تلاش عمال نشان‌دار استعمار و دژخیمان قرن در دست اجرا و انجام است. در محیط وحشت و ترور، در فضای خفقان‌آور آکنده از دود باروت، در ساحل دریاچه‌ی خون شهیدان ۱۵ خرداد، در واقع ماشین‌های اجساد کشتگان بی‌گناه در حالی که حکومت پلیسی و سرنیزه نظامی دمار از روزگار مردم می‌کشد، در حالی که فریاد استغاثه‌ی هزاران زندانی مظلوم زیر شلاق و زجر و شکنجه گوش‌ها را می‌خراشد و اعصاب را متشنج می‌کند، در چنین قبرستانی هیئت حاکمه مجرم در مقابل ۴۲ میلیون چشم بهت زده، بدون شرم و حیا خیمه‌شب‌بازی انتخابات آزاد و بی‌مناحم را با کارگردانی سازمان امنیت نمایش می‌دهد. کارمندان ادارات و کارگران کارخانجات و مؤسسات دولتی با تهدید و ارباب و گروکشیدن حقوق و مزایا مجبورند برای خود و خانواده کارت الکتراال گرفته و در اختیار مقامات دولتی بگذارند. حتی کارگران کارخانجات مؤسسات خصوصی و کارمندان شرکت‌ها و بنگاه‌ها و فروشگاه‌های آزاد زیر فشار عوامل

۱. آل عمران (۳) / ۱۷۸: انکارورزان می‌پندارند مهلتی که به آنان می‌دهیم به سودشان است؛ به آنان مهلت [و میدان] می‌دهیم تا بر بار گناه خود بیفزایند؛ و عذابی ذلت‌بار [در انتظار] دارند.

وابسته به دولت، رؤسای سندیکاها و نمایندگان قلابی اصناف در صورت نگرفتن کارت الکتروال و همکاری نکردن با دولتیان، تهدید به اخراج و متلاشی شدن زندگی می‌شوند. چنین انتخاباتی در دوران قدرت نازیسم هم سابقه نداشته و بزرگ‌ترین توهین مهلک و نابخشودنی به ملت نجیب مسلمان ایران و تجاوز وحشیانه‌ای به حقوق مقدس بشر است. هیچ با شرفی چنین انتخابات مفتضحی را صحیح نخواهد گذاشت و هیچ با وجدانی با چنین تبهکاران فاسد و غاصبی همکاری نخواهد نمود و ناموس خود و دین خود و ملت و کشورش را به مصلحت خصوصی معدودی طفیلی و جانی حرفه‌ای نخواهد فروخت.

آهای ای مدغیان بشردوستی جهان! ملت مسلمان ایران زیر ضربات چکمه‌های عمال خون‌آشام استبداد و قصابان فاجعه ۱۵ خرداد دست و پا می‌زند و در چنین شرایط رقت‌باری به مبارزات قهرمانانه‌ی خود ادامه می‌دهد. آری سرسپردگان صهیونیسم جهانی و پادوهای مکتب گلاستون هنوز از نشنه‌ی بوی تند خون‌های دگمه‌شده‌ی بی‌گناهان مست و بر اجساد زنده‌به‌گور شده‌ی قتل‌عام ۱۲ محرم با آهنگ «شنا در خون بی‌گناه» دست‌افشانی و پای‌کوبی می‌کنند. رژیم مخوف پلیسی بدون مجوز قانونی سایه‌ی سیاه و سنگین خود را بر سراسر کشور حتی روستاها گسترش داده و ابتدایی‌ترین حقوق انسانی را که حتی سیاهان قاره سیاه هم از آن برخوردارند از عموم مسلمانان ایران سلب نموده است. حکومت ظالمانه‌ی فردی از ترس جنبش حق و عدالت آن چنان پنجه‌ی کثیف و خون‌آلود خود را در سینه‌ها فرو برده، که حتی در تاریک‌ترین و عفونت‌بارترین ادوار تاریخ بی‌سابقه و مردم‌غارت‌زده‌ی زیر فشار مداوم و سهمگین بیداد و استبداد آرزوی رژیم چنگیز ملعون را می‌کشند. اختناق به حدی است که حتی مراجع عالیقدر تقلید و رهبران بزرگ دینی که مصونیت قانونی دارند در منازل خصوصی در محاصره پلیس و از داخل و خارج به وسیله‌ی مأموران سازمان امنیت شدیداً کنترل می‌شوند و حضرت آیت‌الله خمینی و آیت‌الله قمی و آیت‌الله محلاتی هم هنوز آزاد نشده بلکه از زندان نظامی به‌خانه‌ای منتقل شده و کسی هم حق ملاقات با آنها را ندارد. نگارش یک اعلامیه‌ی مختصر و ادای این وظیفه‌ی دینی و ملی تا رساندن به دست مردم با چنان خطراتی رو به‌رو است که بدون فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌ها هرگز میسر

نیست. نیروهای اهریمنی در لباس‌ها و ماسک‌های مختلف از هر جهت مردم این کشور را محاصره نموده و نفس‌ها از گلو به صعوبت خارج می‌شود. زبان‌ها همه بسته و قلم‌ها شکسته، چاپخانه‌ها شدیداً سانسور، حرکات و سکنات مردم زیر نظر پلیس مخفی و روزنامه‌های ملی و دینی عموماً توقیف و زندان‌ها از هزاران مردم بی‌گناه و مسلمان و اساتید دانشگاه انباشته است. کلیه‌ی مساجد و منابر و مجالس وعظ و ارشاد و اجتماعات ملی و مذهبی حتی بیان حلال و حرام احکام خدا به حال تعطیل درآمده، یعنی دولت مدعی اسلام اجازه نمی‌دهد علمای اعلام مقررات اسلام و احکام قرآن را بیان کنند. وسایل تبلیغاتی درست در انحصار دولت است. پهلوان پنبه‌های دولتی زیر حمایت تانک و زره‌پوش در خیابان‌ها رژه می‌روند و به ملت بی‌دفاع دهن کجی می‌کنند. رادیو و روزنامه‌ها به‌جز نشر اکاذیب و دروغ‌پردازی و قلب حقایق و خیانت به ملت کاری ندارند، برای مزید رعب و وحشت عده‌ای بی‌گناه را به‌دادگاه‌های نظامی کشیده با پرونده‌های ساختگی که با داغ و درفش، بی‌خوابی و دست‌بند قیانی و شلاق و انواع شکنجه تنظیم شده محکوم می‌کنند. حالا در زیرپوشش چنین شرایط دوزخی انتخابات می‌شود آن هم با آیین‌نامه‌ی قلابی و غیرقانونی و باطل! ای مسلمانان جهان! این است آیین مسلمانی هیئت حاکمه‌ی ایران.

ای جهان آزاد و ای جوامع بشری! این است معنی حکومت قانون و انتخابات آزاد ایران. عجب! مشروطیتی که با مجاهدت مرگبار عده‌ای از علمای اعلام و مراجع تقلید اسلام به‌وجود آمد و آن را به‌عنوان مشروطه‌ی مشروعه تبلیغ نمودند و شالوده‌اش بر اساس اجراء قوانین شرع اسلام ریخته شد، چنان‌که در فرمان مشروطیت مرقومه ۴ج۲/۱۳۲۴ و نیز در مقدمه‌ی قانون اساسی به آن تصریح شده است و از روح اصل اول و ۱۵ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ و ۳۹ و ۴۰ و ۵۸ متمم قانون اساسی این حقیقت کاملاً مشهود است و به‌وسیله‌ی اصل دوم و بیست و هفتم متمم قانون اساسی مصونیت احکام شرع را از هرگونه دستبرد و تجاوز صریحاً تضمین می‌کند، و نیز به‌وسیله‌ی اصل فناناپذیر دوم متمم قانون اساسی مقام علماء و مجتهدین را فوق مقام نمایندگان قرار داده و در قوانین موضوعه حق ممیزی و وتو برای آنان قایل شده و نظرشان را لازم‌الاتباع دانسته است، مشروطیتی که قانون انتخاباتش متجاهر به فسق را از



نماینده‌گی محروم می‌کند و کسی که فساد عقیده‌اش در نزد مجتهدی ثابت شده باشد سلب صلاحیت نمایندگی از او می‌نماید؛ این چنین مشروطیتی کارش به جایی رسیده که شرط نمایندگی را عملاً تجاهر و افتخار به فسق بلکه به کفر و ارتداد، یعنی اظهار بی‌ایمانی نسبت به بعضی از ضروریات دین اسلام و هکذا بی‌ایمانی و تجاوز به بعضی از مواد قانون اساسی قرار داده‌اند. عجب! بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا. درست نظیر علل تشریح شرع اسلام است و شرایط امامت بر امت که پس از چندی ناپاک‌ترین دشمنان اسلام یزید بن معاویه تجسم فسق و فجور و کفر با ادعای مسلمانی و قرب به خدا گُرسی امامت را اشغال و مرد شایسته‌ی امامت، حامی حقیقی اسلام، حسین بن علی علیه‌السلام را تخطئه و سرکوب کرد.

پس این انقلاب سفید نبود، این کودتای سیاه است علیه دین و مشروطیت، و این مجلس مأموریت دارد سرپوشی روی این کودتای سیاه بگذارد و یک‌بارہ اساس دین و مشروطیت را دگرگون کند. این انتخابات نیست، این تجاوز به مشروطیت است، تجاوز به قوانین اساسی است، تجاوز به مقررات اسلام است. فلذا علمای اسلام هرگونه شرکت و همکاری را تحریم می‌کنند و هیچ‌کس در برابر چنین جنایت وحشتناکی معذور نیست. همچنان‌که کسانی هم که با قید حاکم کوفه به جنگ سیدالشهداء اعزام شدند معذور نبودند. پس تکلیف مقاومت است، مقاومت!

«وَكَيْفَ يُنصِرُ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۱</sup>

ولی دولت گوش‌اش به قوانین و اصول بدهکار نیست. او یک دیکتاتور مهاجم است. او قوای ثلاثه مقننه، قضائیه، اجرائیه، همه را علی‌رغم اصل ۲۸ متمم قانون اساسی در خود ادغام کرده است. او نه تنها با تصویب‌نامه و زور سرنیزه همه‌کاری می‌کند، بلکه علی‌رغم فتاوی‌ی جمیع مراجع تقلید و علی‌رغم صریح قرآن و حدیث و علی‌رغم گفته‌ی خدا و رسول، برای اسلام هم احکام وضع می‌کند، او در سرانجام سقوطی قرار گرفته که چاره‌ای جز این کارها ندارد. فلذا با همکاری بهائیان و عمال اسرائیل و سازمان امنیت و زنان و مردانی که عفت قلم

۱. حج (۲۲) / ۴۰ : ... و خدا کسانی را که [بندگان و آئین] او را یاری کنند، یاری خواهد کرد، که خدا نیرومند و فرادست است.

مانع از شرح حال آنها است به نام مردم میتینگ راه می‌اندازد، کنگره تشکیل می‌دهد، کمیته درست می‌کند که غلامان خانه‌زاد و جیره‌خواران استعمار را به کاندیداتوری از طرف مردم معرفی کند، البته نه مردم این کشور بلکه ماوراء بحار و مردم اسرائیل. بسوزد پدر جاه‌طلبی که خیانت‌ها می‌کند!

یکی می‌گفت چرا این یک‌ساله‌ی اخیر سطح تقلب و فساد بالا رفته است، گفتم مگر شعر شیخ شیراز را نداری که گفته است:

اگرز باغ رعیت ملک خورد سببی برآوردند غلامان او درخت از بیخ  
گفت: یعنی چه؟ گفتم: ضمن این که منشأ فساد در ایران همیشه هیئت حاکمه بوده است و هر وقت دولت‌ها فاسدتر، فساد در اعماق اجتماع بیشتر نفوذ کرده است؛ یعنی وقتی مسئولین اجتماع علانیه جلوی چشم همه، دست به تقلب زدند و قبح‌اش از میان رفت، دیگر از مردم عادی نمی‌توان انتظار درست‌کاری داشت. رژیم تقلبی، مسلمانی تقلبی، انقلاب تقلبی، اصلاحات تقلبی، رفراندوم تقلبی، محاکمات تقلبی، تصویب‌نامه‌های تقلبی، آزادی تقلبی، انتخابات تقلبی، میتینگ‌های تقلبی، کنگره‌های تقلبی، نمایندگان تقلبی، کمیته تقلبی، لیست تقلبی، نتیجه‌اش همانا اسکنااس تقلبی، چک تضمینی تقلبی، سکه تقلبی، عروس تقلبی، داروهای تقلبی، روغن تقلبی، آب‌لیموی تقلبی، زردچوبه تقلبی و ماست تقلبی و هزار چیز دیگر تقلبی خواهد بود. هیئت حاکمه چنان ضربتی به اخلاقیات و معنویات این کشور وارد کرده که نیروهای مهاجم اجنبی در طول تاریخ وارد نکرده‌اند.

در هر حال تکلیف مقاومت است. ما از حضرت بقیة‌الله پادشاه اصلی جهان ارواح العالمین له‌الفداء، مدد می‌طلبیم و با استمداد از همت بلند آن بزرگوار به پیش می‌رویم و به پیروزی خود اطمینان کامل داریم و هم‌اکنون به پیروزی‌های بزرگی نایل شده ماسک‌های فریب‌کارانه آنان را دریده و موقعیت پوشالی و لرزان آنان را در هم کوبیده‌ایم. والعاقبة للمتقین. پاینده باد قرآن، جاوید مقررات آسمانی اسلام.

قم - الاحقر محمدصادق الحسینی الروحانی

\* \* \*

پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۲۱

- برای پرونده خوانی به دادگاه رفتیم و بعضی از وکلا آمده بودند.  
آقای مهندس سبحانی را بعد از مدتی زندان انفرادی خیلی ناراحت و بدون حق  
هواخوری و خواندن و نوشتن، به بند ۴ زندان قصر پیش سایر نهضتی‌ها و جبهه‌ای‌ها  
منتقل کردند.

- دکتر حجازی از زندان قصر آزاد شد.

- جوانی به نام جودار که می‌گوید فارغ‌التحصیل هنرستان است و در موقع تحویل  
گرفتن ۲۰۰۰۰ نسخه اعلامیه‌های تحریم انتخابات جبهه ملی در چاپخانه روز دوشنبه  
۱۳۴۲/۶/۱۸ دستگیر شده است به عمومی آوردند.

- دیروز به شیخ‌الاسلامی، دانشجوی دانشگاه ملی که ۱۰۲ روز است در انفرادی  
می‌باشد و ظاهراً در قضایای ۱۲ محرم اعلامیه‌ی علما را خوانده است، گفته‌اند و کیل  
انتخاب کند.

#### جمعه ۱۳۴۲/۶/۲۲

- از زندان قصر علاوه بر دکتر حجازی، سلامتیان نیز آزاد شده است ولی درباره‌ی  
آزادی صباغیان به دلیل اینکه حرف‌هایی در بازپرسی زده است خودداری کرده‌اند.  
- آقای کشاورز صدر آمده و می‌گفتند محقق شد در آن اعتصاب غذا سازمان  
امنیت سخت به دست و پا افتاده بوده. پاکروان، بنی صدر و سایر نمایندگان دانشجویان  
را در منزلش خواسته و قول شرف داده بوده است که همگی اعم از دبیر و دانشجو  
را در ظرف ۲۴ ساعت آزاد کند. ولی وقتی خبر به کمیته سازمان تهران رسید و آنها  
۵ ساعته آن اعلامیه‌ی رجزخوانی پیروزی را بیرون می‌دهند، نصیری پیش شاه  
می‌رود و شاه هم برمی‌گرداند.

۲۰۰۰۰ نسخه‌ای که هفته قبل به دست دستگاه افتاده بوده و می‌گویند خنجی‌ها  
لو داده‌اند، قطعنامه‌ی میتینگ بوده است ولی اعلامیه تحریم انتخابات قرار است امروز  
درآید.

دانشجویان فوق‌العاده از دست رهبران عصبانی هستند ولی جلوی استعفای  
دسته جمعی آنها گرفته شده است.

شورا دو سه بار تشکیل شده و اعلامیه‌ی تحریم را تصویب کرده است.

اعلامیه امینی - که امضای آمریکا در پای آن خوانده می‌شود - بحث‌ها و امیدواری‌هایی ایجاد کرده است. پریروز قریب ۳۰۰۰ نفر در منزل ایشان اجتماع کرده بودند.

آقای صالح به نمایندگان اعزامی کاشان که اصرار داشتند ایشان را ببرند و گفته بودند ۹۰ درصد کارت‌های الکترا ل در دست ما است، نوشته‌ای داده و از قبول نمایندگی در چنین شرایط خودداری کرده است.

در مورد محاکمه‌ی ما آنچه بیشتر شایع است عدم انجام آن می‌باشد.  
- روز گذشته زندانی جوان جدیدی از انفرادی به عمومی منتقل گردید به نام جودار که ظاهراً روز دوشنبه گذشته پس از تحویل ۲۰۰۰۰ نسخه اعلامیه‌های کمیته دانشجویان جبهه دائر به تحریم انتخابات دستگیر شده بوده است. هنرستان تمام کرده کارگر بوده است و ظاهراً از افراد فعال و مؤمن و مطلع سازمان جوانان است.

#### شنبه ۱۳۴۲/۶/۲۳

صبح به دادگاه رفتیم. پرونده‌ها در شرف اتمام است ولی رئیس دادگاه برنگشته و خبر و عجله‌ای هم برای دادگاه نشان داده نمی‌شود.

- غیر از دکتر حجازی، نراقی و صباغیان هنوز آزاد نشده‌اند.

- شنیدیم که آقای عباس سمیعی در اثر تعلیمات و تفسیر قرآن آقای طالقانی به حمدالله اهل نماز و قرآن شده است؛ خیلی باعث خوشحالی شد.

- عصر در روزنامه «کیهان» مصاحبه معاون وزیر دادگستری و عنوان درشت صفحه اول دائر به قصد محاکمه الموتی و وزیر کابینه دکتر امینی و همچنین ۴ ستون از بدون روتوش «خواندنی‌ها» درباره‌ی اعلامیه دکتر امینی، می‌رساند که خیلی از این اعلامیه به درد آمده‌اند و عکس‌العمل آن شروع شده است.

#### یکشنبه ۱۳۴۲/۶/۲۴

- صبح به دادگاه رفتیم و عصر عده‌ای از آقایان وکلای مدافع و آقای صدر حاج سیدجوادی به ملاقات مان آمدند و تبادل نظر در زمینه‌ی طرز مدافعات و تقسیم مذاکرات به عمل آمد. با سرتیپ صدوقی تماس گرفته شده است.  
- اعلامیه‌ی مختصر جبهه ملی دایر به تحریم انتخابات در آمده است:

- اصناف تهران از مردم دعوت کرده‌اند فردا عصر در مسجدشاه و بیابند، پیام علما را بشنوند.

### دوشنبه ۱۳۴۲/۶/۲۵

آنچه در ملاقات‌ها شنیدند و شنیدیم:

- تبریز آشفته است. شب جمعه آقای قاضی به منبر رفته است. از صبح شنبه بازار و همه جا تعطیل است. کارمندان ادارات همکاری دارند.

- اعلامیه‌ای به نام مردم اصفهان منتشر شده و دلایل ابطال انتخابات را آورده‌اند.  
- دانشگاه [تهران] خیلی شلوغ و در محاصره قوای نظامی است. دانشجویان هم از قضایای سیاسی و کاندیداتوری ریاضی عصبانی هستند و هم از بابت افزایش شهریه. اعلامیه‌ای به امضای دانشجویان کلاس دوم پزشکی و یک اعلامیه مفصل‌تر دیگر به امضای سازمان‌های صنفی درآمده دعوت به عدم پرداخت شهریه و مقاومت در برابر تضيیقات اداری دانشکده کرده از استقلال دانشگاه پشتیبانی نموده‌اند. در ویتترین دانشکده علوم خطاری زده شده است که به رئیس دانشکده‌ها اختیار داده‌اند هر دانشجویی که تظاهرات و خلافی کند بدون مراجعه به شورای دانشکده برای همیشه از دانشگاه اخراج نمایند. ظاهراً لوحه‌هایی بالا برده‌اند که تا ۱۱ نفر دانشجوی اخراجی و استادان زندانی برنگردند سر کلاس نخواهیم رفت.

- از میتینگ اصناف در مسجد شاه جلوگیری نشد ولی نگذاشتند کسی منبر برود و پیام علما را بخواند. وسایل بلندگو را از کار انداختند.

- از ۲ بعدازظهر دور و بر خانه‌ی امینی را محاصره کرده و مانع ارتباط و خروج او شده‌اند.

- اعلامیه‌ای که سابقاً به زندان آمده و از طرف «سازمان تابعه نهضت آزادی ایران» منتشر شده است به شرح ذیل می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُومٌ.»<sup>۱</sup>

(خداوند دوستدار کسانی است که در راه او در صف واحد و متحد،

مشکل، منظم با استوار و بی‌تزلزل مبارزه و پیکار می‌کنند.)

هموطنان عزیز، حکومت استبدادی برای اینکه قیام روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد را در سراسر کشور که به خاطر توقیف حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی و سایر مراجع بزرگ و تجاوز تحریم دین و جور و ستم دستگاه صورت گرفته ناچیز جلوه دهد، از یک طرف جنبش بزرگ ملی را منتسب به کشورهای خارجی کرده و با بوق و کرنا از محمدالقبیسی تاجر لبنانی به اصطلاح اقرار می‌گیرد و در عین حال که وعده‌ی فاش نمودن اسرار توطئه‌ای را می‌دهد، به اعتراض دولت لبنان او را آزاد می‌نماید. و از سوی دیگر آن قیام عمومی را محدود به چند نفر نموده و با اقرار مجعول در دادگاه فرمایشی آنها را محکوم به اعدام می‌کند. صحنه‌ی دیگر محاکمه‌ی حضرت آیت‌الله طالقانی و آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سبحانی استادان محترم دانشگاه و سروران ارجمند و عده‌ای از مبارزین شریف و ارزنده‌ی نهضت آزادی ایران است. حکومت دیکتاتوری می‌خواهد این مجاهدین راه حق را به گناه اینکه نفس‌های اجتماع را متوجه خطرات منابع فساد نموده‌اند و مخالف حکومت فردی و رژیم دیکتاتوری می‌باشند و از تجاوز به قرآن و قانون اساسی و حقوق ملت ایران دفاع نموده‌اند محاکمه نماید. در حالی که آنها در این راه تنها نیستند، بلکه این صدای ملت ایران است که از حلقوم آنان خارج می‌گردد و در حقیقت محاکمه آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی محاکمه روحانیت و ملت ایران است. تراژدی انتخابات نیز که در جریان میتینگ مسخره و کنگره‌ی ساختگی سازمان امنیت برپا گردیده است، یکی از صحنه‌سازی‌های پوچ و بی‌پایه‌ی حکومت فردی است. رژیم دیکتاتوری برای اینکه بر اعمال خلاف قانون و آدم‌کشی‌هایش صحنه گذاشته شود، می‌خواهد عده‌ای از افراد فاقد تشخیص و شخصیت را به مجلس بفرستد و چون با نمایش کارت به اصطلاح الکتراول و مخارج زیادی از خزانه‌ی ملت و تبلیغات رادیوئی و روزنامه‌های خود نتوانست مردم را گول بزند و ملت در مقابل تهدید حکومت نظامی و حبس و شکنجه ایستادگی نمود، در آخرین روزهای مهلت دریافت کارت الکتراول- که در آن تاریخ در سراسر کشور بیش از یک درصد جمعیت مملکت کارت نگرفته بودند- ناگهان آقای وزیر فرهنگ و وزیر کار و سایر وزراء کمر همت بستند و با تمديد

یک هفته مدت توزیع کارت به تمام ادارات و کارگاه‌ها دستور دادند به هر ترتیب که شده کارکنان دولت و شرکت‌های خصوصی و خانم‌های افسران و کارمندان را وادار به گرفتن کارت الکترونیکی نمایند و هرکس از دریافت کارت امتناع نمود حقوقش توقیف گردد. و شهرداری هم به کسبه و اصناف از طریق جوازکسب و ندادن مفاصحاسب و غیره فشار بیاورد. این تصمیم چنان با شدت و خشونت انجام گرفت که تمام مردم از کارمند و کارگر و کسبه را عصبانی و ناراحت نموده و در تمام کوی و برزن و مجالس خانوادگی مورد بحث قرار گرفته است. به جرأت می‌توان گفت که انتصابات بیست و یکمین دوره مجلس شورای ملی روی انتصابات تابستانی و زمستانی و تمام انتصابات گذشته و رفراندوم کذایی را سفید کرده است.

ما به تمام اعمال خلاف قانون رژیم منفور دیکتاتوری اعتراض می‌نمائیم و تا آخرین نفس برای برانداختن حکومت فردی مبارزه می‌کنیم. ما از هم اکنون اعلام می‌نمائیم انتخابات در چنین شرایط، و زندانی و محدود کردن حضرات آیات عظام آقای خمینی و آقای میلانی و آقای شریعتمداری و سایر علمای دامت برکاتهم و زندانی بودن رهبران ملت و مبارزین و آزادمردان وطن پرست از درجه اعتبار ساقط است و وکلای انتصابی حق مداخله در امور مملکت و ملت و وضع قوانین و دادن هیچ‌گونه تعهدی را ندارند.

ما از عموم مردم ایران دعوت می‌کنیم از شرکت در این انتخابات قلابی خودداری نمایند و در بیشتر رسواکردن آن بکوشند و از راه مبارزه، محیط را برای انتخابات آزاد آماده سازند. پیروز باد مبارزه‌ی حق طلبانه‌ی ملت‌ها علیه استعمارگران داخلی و خارجی و ایادی آنها.

**سازمان تابعه نهضت آزادی ایران**

\* \* \*

- یک اعلامیه‌ی پلی‌کپی شده‌ی دو صفحه‌ای نیز تحت عنوان «ملت و کلای انتصابی شاه را نمی‌پذیرد»، که زیر آن تاریخ ۱۳۴۲/۶/۱۸ را گذارده و با دست امضای نهضت آزادی ایران را نوشته‌اند دیده شد.

هموطنان عزیز، انتخابات بیست و یکمین دوره مجلس شورای ملی هنگامی شروع می‌شود که ملت ایران در چنگال مخوف‌ترین و سیاه‌ترین استبداد قرون وسطایی روزگار می‌گذراند؛ دست‌ها بسته، دهان‌ها مهرشده و قلم‌ها شکسته است.

نمایش انقلاب سفید در اوج ابتدال خود همه‌ی مسائل اساسی و جدی ملت ایران را به مسخره و بازی گرفته است، بدون اینکه کوچک‌ترین تغییری در فردفرد هیئت حاکمه داده شود و بدون آنکه کمترین تحولی در نظام اجتماعی و سیاسی کشور داده شود، یک باره فتودال‌ها و میلیتاریسم‌ها خادمین انقلاب شدند و کسانی که تا دیروز زارع را زیر دست مالک رها کرده بودند، امروز به دروغ و فریب و برای رهایی از رسوایی چپاول و غارت‌گری‌های روزافزون می‌خواهند کارگر و زارع ایرانی را آلت دست خود قرار دهند و به این وسیله به اصطلاح انتخابات نمایند.

انتخابات در موقعی شروع می‌شود که حکومت نظامی حق هرگونه فعالیت سیاسی و اجتماعی را از مردم سلب کرده است. روزنامه‌ها یک‌جا و دربست در اختیار سازمان امنیت و شهربانی و اداره تبلیغات است و یارای کوچک‌ترین انتقاد و مخالفت را ندارند. رادیو و دستگاه تبلیغات که با پول ملت محروم ایران تهیه و اداره می‌شود در اختیار نوکران استبداد و عملی فاشیسم است و به صورت تازیانه ملعون و نفرت‌زده‌ای شب و روز اعصاب مردم را با پخش خبرهای دروغی و شعارهای توخالی و اراجیف مهوع می‌کوبد. انتخابات زمانی شروع می‌شود که حضرت آیت‌الله خمینی و آیت‌الله میلانی و آیت‌الله شریعتمداری و سایر روحانیون مبارز همگی تحت نظر و فشار مأمورین انتظامی و سازمان امنیت قرار گرفته و هزاران نفر در قم و تهران و شیراز و ورامین و سایر شهرستان‌های ایران با گلوله‌ی دیکتاتوری به خاک هلاک افتاده‌اند و زندان‌های شهربانی و پادگان‌های نظامی مملو از آزادمردان و مبارزینی است که در راه اعاده‌ی آزادی‌های اساسی ملت قیام کرده‌اند.

انتخابات در موقعی شروع می‌شود که حق آزادی بیان و قلم از ملت ایران گرفته شده است و همه‌ی موازین منشور ملل متفق و قانون اساسی ایران ارزش خود را از دست داده‌اند و روشنفکران مسلمان ایرانی،



مبارزان شریف نهضت ملی ایران یا در زندان‌ها افتاده‌اند و یا بالاجبار در انزوا و خاموشی به سر می‌برند.

در چنین قبرستان خاموشی که میلیون‌ها تومان صرف خرید وجدان‌ها و پروردن جاسوس‌ها می‌گردد و بیشتر بودجه و درآمد مملکت یا به صورت ارز به بانک‌های خارج و حساب‌های خصوصی منتقل می‌شود و یا صرف تربیت جلادان سازمان امنیت و کاندیداها و استخدام جاسوس و رشوه به دستگاه پلیس و خلاصه برای حفاظت رژیم قلدری خرج می‌شود و غارت‌گری به اوج خود رسیده است شاه دست به انجام انتخابات می‌زند. متأسفانه کسانی که داعیه‌ی رهبری دموکراسی و آزادی را در جهان دارند و سازمان ملل متفق که خود را مدافع آزادی و استقلال ملت‌ها می‌داند و آنهایی که خود را پیشگام مرفعی‌ترین اصول اجتماعی معرفی می‌کنند، چشم از حقایق هولناکی که در ایران می‌گذرد فرو بسته‌اند.

وقتی که دستگاهی قانون اساسی را زیر پا بگذارد و آزادی‌ها را از بین ببرد و به هیچ فردی اجازه‌ی دفاع از حقوق طبیعی و عزت نفس و حیثیت انسانی خود ندهد و بدون حکم قانون و امر محکمه، مردم را توقیف کنند و به جرم حق‌پرستی و آزادگی ماه‌ها آنها را در زندان نگاه دارد و در شکنجه‌گاه‌های قرون وسطایی عذاب دهد چگونه می‌توان قبول کرد که انتخاباتی که به دست این دستگاه انجام می‌گردد انتخاباتی سالم و بی‌تقلب خواهد بود؟ آیا دستگاهی که از ترس بیداری افکار عمومی و توجه جهان، روزنامه‌ها را اجیر نموده اجازه می‌دهد که وکلای وطن‌پرست و مبارز ملت به مجلس راه یابند؟ دستگاهی که مردم بی‌دفاع قم را در گوشه‌ی کوچکی و داخل آب انبارها به گلوله می‌بندد و با دست‌بند قیانی به جنگ آزادی می‌رود و چتربازها را نظیر یک کشور اشغال شده به جان دختران و پسران دانشجو می‌اندازد، چگونه می‌توان انتظار داشت که اجازه دهد آزادمردان مبارز در انتخابات شرکت نمایند؟ آیا از مقدمات انتخابات و پرده‌های مسخره و نمایشات خیابانی و رادیویی و نطق‌های دروغی و تظاهرات قلابی که با کمک کامیون‌های ارتش و اتوبوس‌های شرکت واحد اتوبوسرانی و فشار مأمورین دولت به زارع و کارگر صورت می‌گیرد، نمی‌توان نتیجه‌ی انتخابات را پیش‌بینی کرد؟ آیا از قیافه‌ی کربیه و نفرت‌زده‌ی

کارگردانان انتخابات که با مناصب دولتی و صرف بودجه و با استفاده از تمام مقدمات فراوان دولت، کارگردان معرکه‌ی انتخابات شده‌اند نمی‌توان به فرمایشی بودن انتخابات یقین حاصل نمود؟

آیا با جمع‌آوری شناسنامه‌های کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی و اخذ کارت انتخاباتی یا شناسنامه‌ی سایر کارگران کارگاه‌های دولتی و خصوصی و اجبار خانم‌های افسران و درجه‌داران برای گرفتن کارت و تحویل آن به مأمورین سازمان امنیت و تهدید به اخراج کارگران از طرف کارگردانان و پخش مبالغی بین عده‌ای از دلایان و سردمداران دهات و شهرستان‌ها، و با وجود حکومت نظامی و زندانی بودن عده‌ی کثیری از رهبران و سربازان راه آزادی، انتخابات مجلس شورای ملی در محیطی آزاد و بدون دخالت نامشروع دستگاه انجام می‌شود؟؟؟

آیا مبشر این آزادی آقای شهردار تهران و وزیر کار و دلایان انتخاباتی هستند که خیمه‌شب‌بازی مجامع اصناف و شوراهای کارگردانی می‌نمایند؟ در اینجا باید متذکر شویم که گرفتن حقوق مردادماه فرهنگیان و کارمندان دولت منوط به گرفتن کارت الکتروال بود (این است سندی از آزادی انتخابات).

اگر انتخابات آزاد است چرا مطابق تمام نطق‌ها و میتینگ‌های دولتی فقط افرادی باید در انتخابات شرکت کنند که مؤمن به مواد ششگانه‌ی ظاهر فریب در رفتارندوم کلدایی شاه باشند؟ چرا آزادی اجتماعات فقط به کسانی که با کمک مأمورین ژاندارم و به وسیله‌ی اتوبوس‌های شرکت واحد دهقانان را چون برده و اسیر جنگی به زور از نقاط دور دست به میتینگ مفتضح امجدیه و سایر شهرستانها می‌کشاند و بعد آنها را گرسنه در خیابان‌ها رها می‌سازند، داده می‌شود؟ چرا از هرگونه جنبشی در زمینه‌ی فکری و اجتماعی جلوگیری می‌گردد و راه هرگونه ابتکار و امید رستاخیز به روی نسل جوان بسته شده است؟؟؟

چرا در کشوری که قانون اساسی دارد و حقوق طبیعی مردم به رسمیت شناخته شده است و در سلک سایر ملل، منشور ملل متفق را شناخته است باید همه‌ی آوازه‌ها از شاه باشد. افکار و وجدان‌ها به ثمن بخش از طرف سازمان امنیت خریداری شود و به جای ترویج آزادی و تحول معنوی و ترقی ارزش‌های انسانی، افکار و عقاید را در بردگی و بندگی

شاه مقید کنند، و شرط تکامل و ترقی را در یوزگی و گدایی و جاسوسی و خودفروشی و تملق و چاپلوسی قرار دهند؟ ما به نام ملت ایران و به نام تمام آزادمردانی که در زندان‌ها افتاده‌اند و به نام روشنفکرانی که سنگر آزادی را بر خودفروشی و مبارزه را بر سکوت و خاموشی ترجیح می‌دهند، به تمام جهان و کلیه‌ی مردم آزاده و مبارزی که با استعمار و استثمار و دیکتاتوری مبارزه می‌کنند اعلام می‌نماییم که انتخابات مجلس شورای ملی با تحت فشار قراردادن مراجع و با بودن حکومت نظامی و سانسور جراید و زندانی‌های سیاسی و خفقان و فشار شدید پلیسی و وجود دستگاه آزادی‌کش سازمان امنیت، از طرف قاطبه‌ی ملت ایران محکوم است و تشکیل هرگونه مجلسی با این شرایط کوچک‌ترین ارزش قانونی نخواهد داشت.

در چنین اوضاع خفقان آلودی که کلیه‌ی منفذها و دریچه‌های تنفس حیاتی جامعه به دست رژیم پلیسی بسته شده است، ملت ایران باید با خودداری از شرکت در این انتخابات ننگین و رسوا، فریاد اعتراض خود را علیه استبداد و رژیم پلیسی بلند نماید تا جهانیان بدانند که چنان مجلسی مورد تأیید ملت نخواهد بود و جز اجرای مقاصد رژیم دیکتاتوری و انجام دستورهای ضدّ ملی دستگاه حاکمه نقش دیگری نخواهد داشت.

درد فراوان به ارواح شهدای راه آزادی ۱۳۴۲/۶/۱۸  
 نهضت آزادی ایران (دستی نوشته شده است)

سه‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۲۶

امروز روز رأی ریزان و صندوق پرکنی است. مثل اینکه خبری در شهر نبود جز اینکه گفتند دور و بر دانشگاه از پلیس و نظامی محاصره است و مردم به حوزه‌ها خیلی کم می‌روند و خلوت است. ولی عده‌ای از کارمندان راه‌آهن که صبح ساعت ۷ اول وقت به حوزه‌ی راه‌آهن مراجعه کرده‌اند دیده‌اند یک صندوق از رأی شبانه پر شده است. ضمناً عده زیادی از کارمندان رأی سفید یا آراء مسخره می‌دهند و از این جهت شاید کنترلی نباشد.

- انتظار داشتیم ما را به دادگاه بخواهند ولی روز پیش که استوار قزل‌قلعه به سرگرد منشی دادگاه مراجعه و سؤال کرده بوده است، سرگرد گفته است دیگر بس است، لازم نیست بخواهیم.

عصر آقای سرهنگ غفاری به ملاقات آمد و طرح دفاع خود را برای دکتر سبحانی و من تشریح کرد. مثل همیشه امیدوار بود که اوضاع برخواهد گشت و محاکمه انجام نخواهد گرفت.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۶/۲۷

روز شومی بود امروز! تا ساعت نزدیک ۹:۳۰ مثل معمول و به سکوت گذشت. بعد تیموری به طور خصوصی خبر آورد آقای محمدخان ضرغامی آزاد می‌شود. ما خوشحال شدیم و تبریک گفتیم. چیزی نگذشت که از افرادی‌ها صدای کف زدن، کف زدن نیمه تمام و ناقص بلند شد... به آقایان عیلامی و سهراب‌خان کشکولی هم گفتند لباس بپوشند و اسباب‌ها را ببندند. ولی نه برای مرخص شدن بلکه انتقال، انتقال به شیراز شاید. آقای حیات‌داوودی احتمال داد به او هم همین را بگویند. به زودی احتمالش صورت خارجی پیدا کرد...

همگی (سه نفر از عمومی و سه نفر از افرادی‌ها: شهبازی، ولیخان، جاوید) لباس و اثاث بستند و تک‌تک بیرونشان بردند. نفهمیدیم کجا. شیراز و شاید در لشکری یا زندانی از زندان‌های شهربانی تهران! رفتن آقای حیات‌داوودی مخصوصاً توأم با تأسف و نگرانی فراوان بود.

\* \* \*

- از عصر مثل دیروز رجزخوانی‌های انتخاب و کلاهی مجلس شورای ملی] شروع شد و روزنامه‌های شب مژده پخش می‌کردند. تعداد آراء تبریز که در حدود ۱۳۰۰۰ نفر بوده و اولی ۲۲۸۳ رأی داشته است خیلی پرمعنی است و با شهرت اعتراضات و اغتشاشات و اعتصاب مردم آنجا تطبیق می‌کند.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۲۸

- صبح ما را به دادگاه برای پرونده‌خوانی بردند و سرگرد اسداللهی گفت یک‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۳۱ دادگاه شما شروع می‌شود.

- در آنجا از دوستان شنیدیم آقایان به شرح زیر از بقایای جبهه آزاد شده‌اند: صباغیان (شب سه‌شنبه ۱۳۴۲/۶/۲۶)، نراقی و سلامتیان (روز سه‌شنبه). ضمناً ۵ نفر دانشجویان زیر را که فقط آخری آنها غیرنهبستی است و در کوی دانشگاه به معیت عده‌ی دیگری به جرم اجتماع برای شنیدن نوار عاشورای آقای خمینی گرفته بودند و شکنجه‌های فراوان زیر شلاق و چند شبانه روز بی‌خوابی به آنها داده بودند، از زندان موقت به بند ۴ قصر منتقل کردند:

سرکاراتی (پزشکی)، مفیدی (پزشکی) - اخیراً با دستگاه پلی‌کپی و بدون مدرک و برگ دیگری دستگیر شده بوده است، بهرامی (پلی‌تکنیک)، آزادی (دانشسرای عالی) و قاضی‌الحسینی (حقوق).

- روز دوشنبه ۱۳۴۲/۶/۲۵ که مردم از طرف اصناف تهران به مسجدشاه برای شنیدن پیام علماء دعوت شده بودند، در مسجدشاه را بسته بودند و بعداً این اعلامیه (پلی‌کپی) پخش شده است:

متن پیام مراجع عالیہ تقلید به ملت مسلمان ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَيَّ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى»<sup>۱</sup>

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>

ملت مسلمان ایران، امید است صاحب شریعت از مقاومت‌های شما مردم ستم‌دیده تقدیر فرمایند و عنایات احدی نتایج انسانی و مفیدی را بار آورد. روشی که شما مردم مسلمان با همکاری مراجع دینی در مبارزه با ظلم و فساد در پیش گرفته‌اید راهی است که انبیای الهی و اولیای گرام پیش‌رویش می‌باشند، راه امر به معروف و نهی از منکر است، راه دعوت به عدل و مبارزه علیه تجاوز و ظلم است، راه خدا است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»<sup>۱</sup>

۱. نمل (۲۷) / ۵۹: ... ستایش و سپاس خدا را [که ارذل نبود شدند] و درود بر بندگان برگزیده‌اش؛ ...

۲. جاثیه (۴۵) / ۲۹: این پرونده [شما، نزد] ماست که به حق بر شما گواهی می‌دهد؛ ...

در این راه باید به‌خداوند بزرگ توکل کنیم و ثابت قدم بوده و امیدوار باشیم:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»<sup>۲</sup>

در این راه است که پیغمبری بزرگ چون حضرت ابراهیم را به آتش می‌افکنند و حضرت یحیی را سر می‌برند و فرق امیرالمؤمنین (ع) را می‌شکافند و سر فرزندش را در مقابل چشمان اهل بیتش، منزل‌ها بالای نی حرکت می‌دهند.

فرزندان عزیز، مشکل اساسی در مبارزات ملل تنها دو چیز است: ایمان به مبارزه و تشخیص هدف. خوشبختانه ملت ایران هدف خود را تشخیص داده و می‌داند تا حکومت‌ها منبعث از مردم نباشند، هر نوع اصلاح اساسی ناممکن می‌باشد و تنها در سایه‌ی یک حکومت قانونی و اسلامی است که اصلاحات اساسی صورت پذیر خواهد بود. و به‌حمدالله ملت اسلامی مبارزه در این راه را وظیفه دینی دانسته و به مقدس بودن نهضت خود ایمان دارد و ترس از این ایمان است که حکومت را وادار به نشر اطلاعاتی مجعول نموده و هر روز مطالبی را به‌عنوان جدایی دین از سیاست به‌وسیله‌ی ایادی خود منتشر می‌سازد. زیرا آنها دینی را قبول دارند که نسبت به نظام آنها سکوت کند و مؤید باشد. بلی برای ادامه دادن به‌ظلم، دین اسلام را تحریف می‌کنند و بر طبق هوای نفس خود تأویل و تفسیر می‌نمایند.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ أُمَّةٌ نَحْنُ بِأَعْلَمَ بِمَا كَتَبَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»<sup>۱</sup>

۱. نحل (۱۶) / ۹۰: خداوند به عدالت و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از بی‌شرمی و

کار ناپسند و حسد و برتری‌خواهی باز می‌دارد؛ ...

۲. نور (۲۴) / ۵۵: خدا به مؤمنان نیکوکار از میان شما وعده داده است که در [بهره‌مندی‌های] زمین، آنان را

همچون پیشینیان جانشین [دیگران] کند و دینشان را که برای آنان پسندیده است، استقرار دهد و ترسشان

[از دشمنان] را به امنیت بدل کند؛ ...

ملت ایران، اگر در این مملکت با همه‌ی مواهب الهی اکثریت مردم در فقر و سیه‌روزی به سر می‌برند، اگر عده‌ای با هسته‌ی خرما و خون گوسفند سدجوع می‌کنند، اگر فرزندان ما برای سدجوع به‌چرا می‌روند، اگر درآمدهای عمومی و قرضه‌های خارجی صرف هوس‌رانی جمع معدودی می‌شود، اگر قاضی استقلال در رأی ندارد، اگر خیانت و بدکاری وسیله‌ی ترقی می‌شود، اگر امانت و درستی عامل عقب‌افتادگی افراد می‌شود، اگر نوکری اجانب سرمایه عزت می‌گردد، اگر جوانان ما را به مواد مخدر مبتلا می‌کنند، اگر پیر و جوان را به گناه و ناپاکی می‌کشانند، اگر در بردن فضایل ایمانی و اخلاقی جوانان سعی می‌کنند، اگر اموال عمومی و خصوصی مورد تجاوز واقع می‌شود، اگر استقلال و حریت دانشگاه را از بین برده و دستور می‌دهند دانشجویان مسلمان و آزاده را اخراج و به نظام‌وظیفه معرفی کنند، اگر با طرح ماهانه‌های گزاف دبیرستان و دانشگاه را بر روی طبقات محروم می‌بندند، اگر به دانشگاه دینی و مدرسه فیضیه حمله می‌کنند، اگر مراجع تقلید در حبس و تحت فشار قرار می‌گیرند، اگر مجالس دینی و وعظ تعطیل می‌شود، اگر مردم مسلمان را از شرکت در نماز جماعت منع کرده و مسجد را محاصره می‌کنند، اگر به جنایت سوم عاشورای حسینی (۱۵ خرداد) دست‌زده خانواده‌هایی را بی‌سرپرست و داغ‌دیده می‌کنند، اگر نمی‌گذارند مصیبت‌زدگان برای شهدای خود عزاداری کنند، اگر صدها مسلمان را زیر انواع شکنجه‌های غیرانسانی قرار می‌دهند، اگر با اقرار مجعول محاکماتی قلابی تشکیل می‌دهند، اگر برای علمای دینی و رجال صالح و مسلمان پرونده‌سازی کرده و محاکمه‌ی ایشان را به‌دست متجاوزین به قانون فراهم می‌سازند، اگر رجال با شخصیت به مجرد هم‌صدایی با ملت ستم‌دیده‌ی خود مورد حملات مفتضح و ناجوانمردانه قرار می‌گیرند، اگر انتخابات که حق مشروع و قانونی ملت‌ها است به صورت انتصابات دستوری و اجباری درمی‌آیند، اگر به مردم آزادی بیان و اجتماع داده نمی‌شود، اگر به‌زور سرنیزه مردم تیره‌روز را مجبور به تظاهرات ساختگی و رسوا می‌کنند و اگر و اگر ... همه ناشی از یک

۱. بقره (۲) / ۷۹: وای بر کسانی که به دست خویش کتاب را [با تحریف] می‌نویسند و می‌گویند این از جانب خداست تا در برابر آن بهای ناچیزی به چنگ آورند؛ وای بر آنان از آنچه دستشان نوشته و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند.

علت است و آن آزاد نبودن مردم در انتخاب نمایندگان خود و نبودن حکومت مردم بر مردم است.

بلی، ملت مسلمان خوب می‌داند که تمام مصایب و گرفتاری‌های او زائیده‌ی این شرایط و این اختناق می‌باشد و این درخت است که این همه مصیبت به بار می‌آورد.

دنیا بدانند حکومت جائز پس از آنکه دید ملت مسلمان طبق وظیفه شرعی و عقلی از هر نوع شرکت در انتخابات دستوری خودداری می‌کند، مثل همیشه با اقدام به جنایت دیگری می‌خواهد خود را نجات دهد. به زور سرنیزه مردم ما را وادار به گرفتن کارت می‌نمایند و طبق اخبار واصله حقوق کارگران و کارمندان دولتی را وثیقه‌ی گرفتن کارت قرار می‌دهد. در برخی نقاط سهمیه‌ی ناچیز قند و شکر را در مقابل ارائه‌ی کارت می‌پردازد و در برخی ادارات رسیدگی به کار مراجعین بدبخت را مشروط به در دست داشتن کارت قرار داده و گمان می‌کند با این نوع اعمال سفیهانه می‌توان بنیاد ظلم را به پا نگهداشت:

«كَمْثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

مردم دنیا بدانند اکثر مردم این مملکت در این انتخابات شرکت نکرده‌اند و کسانی که شرکتی کرده‌اند اغلب به طریق اجبار بوده است. بنابراین مجلسی که با این ترتیب تشکیل می‌شود، به هیچ وجه قانونیت نداشته و افرادی که در آن شرکت می‌کنند، نه تنها نماینده‌ی مردم نبوده، بلکه متجاوز به حقوق ملت شناخته می‌شوند و مصوبات و ساخت‌های ایشان از نظر ملت ایران «كَانَ كَمْ يَكُن» بوده و کوچک‌ترین ارزشی نخواهد داشت. و به‌حول‌الله تعالی ملت مسلمان متجاوزین به حقوق اجتماع را هر چه زودتر ادب خواهد کرد:

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»<sup>۲</sup>

۱. عنكبوت (۲۹) / ۴۱: ... مانند مثل عنكبوتی است که [برای خود] خانه‌ای می‌سازد؛ و کاش می‌دانستند که سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنكبوت است.

۲. شعراء (۲۶) / ۲۲۷: ... و به زودی ستمگران متوجه خواهند شد که با چه وضعی دگرگون می‌شوند.



برادران ایمانی، دشمن ملت مسلمان حق دارد امنیت را از روحانیت و اسلام سلب کند. حق دارد دانشگاه‌های دینی را منحل سازد و با قرآن مقدس و پیامبر اسلام دشمنی کند. ولی بدانند اگر او تصمیم گرفته، ملت مسلمان نیز تصمیم گرفته است و حجت خدا بر بندگانش تمام می‌باشد. و عدالت الهی بهترین حکم است (و نعم الحکم الله). ملت ایران مبارزه خواهد کرد و به مبارزه خود ادامه خواهد داد. و خدای بزرگ نمی‌گذارد ملتی حق طلب فدای امیال حکومت جائر گردد:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»<sup>۱</sup>

برادران ایمانی همان‌طور که توجه دارید شرعاً و عقلاً موظف به ادامه‌ی این مبارزه هستیم و تا استقرار عدالت اجتماعی و تحصیل یک حکومت مشروع و قانونی نباید از پای نشست. با یکدیگر در این راه دست بیعت بدهید و از مقام ولایت حضرت بقیة‌الهی ارواحنا فداه استمداد نمایید و از سربازانی که در این راه سربازی می‌کنند حمایت بی‌دریغ نمایید. احدی حق ندارد در اجرای این وظیفه سستی به خرج دهد و یا اظهار کسالت نماید

«إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»<sup>۲</sup>

وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

تهران ۲۷ ع ۲ = ۱۳۴۲/۶/۲۵

محمد هادی الحسینی المیلانی، سید کاظم شریعتمداری

\* \* \*

- تلگرافی از آقایان میلانی و شریعتمداری به‌عنوان آقای طالقانی به آدرس زندان

قصر صادر شده و رسیده بوده است:

زندان قصر، حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمود طالقانی

دامت معالیه،

۱. محمد (۴۷) / ۷ : ... اگر [آئین و بندگان] خدای را یاری کنید، خدا هم شما را یاری خواهد کرد و گام‌های شما را استوار می‌دارد.

۲. نساء (۴) / ۱۰۴ : ... اگر شما [در این راه] رنج می‌برید، آنان نیز همچون شما رنج می‌برند؛ و [لی] شما امیدهایی به خدا دارید که آنان ندارند؛ ...

سلام علیکم بما صبرتم، سختی‌ها و مرارت‌ها که آن جناب و دیگر  
رجال مذهبی و مجاهدین راه مصالح امت اسلامی تحمل می‌کنید  
سرمایه امید برای آینده مجتمع اسلامی می‌باشد.

«فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup>

محمد هادی الحسینی الميلانی، سید کاظم شریعتمداری

### جمعه ۱۳۴۲/۶/۲۹

- روز ملاقات بود؛ آقایان حاجی مانیان با پسر و داماد و مهندس حسینی به دیدن‌مان آمدند.

- به‌طوری که پیشخدمت دبیرستان کمال که مأمور در اتاق حوزه‌ی رأی‌گیری هم بود حکایت می‌کرد، یک‌دسته از رانندگان و کارگران شرکت واحد هشت مرتبه در همان حوزه آمدند و رأی ریختند و یکی از آنها می‌گفت: پدرمان درآمد چون در هفت هشت حوزه دیگر هم ما را برده‌اند و در هر حوزه همین‌طور چندین بار رأی ریخته‌ایم...

شب قبل دو نفر افسر (ظاهراً از سازمان امنیت) می‌آیند و از آقای شاملو، ناظم یک دبستان که عضو انجمن بوده است دو عدد از صندوق‌ها را می‌خواهند بگیرند. او می‌گوید: تحویل من است و بدون رسید و دستور نمی‌توانم تحویل بدهم. آنها هم می‌گویند ما اجازه نداریم رسید بدهیم. بالاخره بعد از گفت‌وگوها و گزارش و صحبت با تلفن یکی از صندوق‌های خالی را می‌گیرند و به‌جای آن یک صندوق پر شده از رأی می‌دهند...

- در دانشگاه دانشجویان تدارک تظاهرات صنفی علیه افزایش شهریه را می‌بینند.

- روزنامه توفیق کاریکاتوری کشیده و نوشته بوده است: «رئیس انتخابات در دست

شرکت واحد!»!

### شنبه ۱۳۴۲/۶/۳۰

- صبح ما را به دادگاه بردند. دو سه نفری از وکلا بودند. باز از محاکمه خبری

نیست. رفقای جوان زندان‌قصر نظریاتی برای اطلاع و پیشنهاد ما نوشته و تماماً

---

۱. توبه (۹) / ۱۱۱ : ... و کیست وفادارتر از خدا نسبت به عهدش؟ پس به معامله خویش که به آن دست زده‌اید، شادمان باشید؛ و این است همان کامیابی بزرگ.

خواسته بودند که چون رأی دادگاه مربوط به دفاع ما و حقیقت و عدالت نیست، حرف‌هایمان را بزنییم و محکم بزنییم، دستگاه را بکوئیم و امیدواری و انتظار جوانان و مردم خارج را بدل به یأس نکرده و آبروی نهضت را بالا ببریم.

- شنیده شد ده دوازده روز قبل روزنامه «اکنون میست» لندن مقاله جالبی راجع به خرابی اوضاع ایران و افتضاح انتخابات نوشته است.

- پیام آقایان میلانی و شریعتمداری حُسن استقبال داشته است. چند بار هم خواسته‌اند چاپ کنند یا کرده‌اند و گیر افتاده است.

- آقای مهندس سالور در مراجعت از سفر لبنان و عتبات حکایت از درد دل‌های آقایان نجف می‌کرده است. آنها هم تحت تَضییقات زیاد هستند و دولت عارف کم از دولت ایران نیست.

- تراکت نهضت آزادی در روز دوشنبه ۱۳۴۲/۶/۲۵ به شرح ذیل بوده است (و برای ما معلوم نشد نویسنده و تصمیم‌گیرنده‌های آن چه کسانی بوده‌اند):

#### **دیکتاتور روی محمدعلی شاه را سفید کرد.**

محمدعلی شاه مجلس را به توب بست. دیکتاتور یا سرسپردگانش مجلس را به لجن می‌کشند، مشروطیت را تعطیل و قانون اساسی را لگدمال می‌کنند. به‌اشاره اربابان استعمارگرش آزادی‌خواهان را به گلوله می‌بندد و وطن‌خواهان و مجاهدین اسلامی را به شکنجه‌گاه می‌برد. ساعت ۴ بعدازظهر روز دوشنبه ۲۵ شهریور، حضرات آیات الله میلانی و شریعتمداری در مسجد سلطانی به ملت پیام می‌دهند.

#### **نهضت آزادی ایران**

- در انتخابات اخیر سه افسر شاغل برخلاف قانون و کیل شده‌اند:

از ایلام (پشت کوه لرستان)، سرهنگ کبیری، رئیس سازمان امنیت همدان

از خرم‌آباد، سرلشکر نیکوزاد، فرمانده لشکر خرم‌آباد

از کوه دشت لرستان، سرلشکر بازنشسته همایونی، رئیس سازمان دفاع ملی

- در تبریز که منتهای مقاومت و شهادت را مردم آنجا به‌خرج دادند، سرلشکر پاکروان و نصیری هر دو رفته بودند. قبلاً طیاره‌ای از تهران می‌فرستند و دستور می‌دهند آقای قاضی را بیاورد ولی مردم با جمعیت زیاد فرودگاه را پر می‌کنند و نمی‌گذارند طیاره به زمین بنشیند. بعداً این دو نفر می‌روند و کاری نمی‌توانند بکنند.

- وضع شورای جبهه ملی تق و لُق است. دکتر سنجابی و خلیلی مسافرت رفته‌اند؛ حاجی قاسمیه اصلاً خودش را نشان نمی‌دهد و ظاهراً تعهد سپرده است؛ دکتر صدیقی هم عذر آورده بوده است؛ آقای صالح صریحاً گفته است: ما ناتوانی خود را نشان داده‌ایم، باید کنار برویم و دسته‌ی دیگری بیایند.

### یکشنبه ۱۳۴۲/۶/۳۱

صبح و بعدازظهر خبری نبود. عصر آقای کشاورز صدر به دیدن مان آمد. حمام کماکان بیش از دو سه هفته است که خراب است. گروهان نگهداری عوض شد.

### دوشنبه ۱۳۴۲/۷/۱

صبح بر طبق معمول دسته‌ی سرهنگ‌های دادرسی و بازرسی و سازمان امنیت برای فرمالیته‌ی رسیدگی به زندانیان آمدند و باعث اختلال ملاقات‌ها شدند.

- تبریز مقاومت دلیرانه و عجیبی در انتخابات کرده بوده است؛ سه شبانه روز تمام تا رأی‌گیری تمام فعالیت‌ها و بازار و دکان‌ها حتی بانک‌ها تعطیل بوده است و هر چه استاندار و رئیس بانک و سایرین تلاش کردند کارمندان حاضر به کار نشدند. ۲۰۰۰ رأی هم ریخته نشده است. بعد از رأی‌گیری مخالفت مردم ادامه دارد و شب‌ها آقای قاضی به منبر می‌رود.

- آقایان میلانی و شریعتمداری قصد دارند به حوزه‌های علمی خود برگردند و مانع رکود و اختلال در آنجاها شوند.

- سی و چند نفر زندانیان باقی‌مانده در زندان موقت شهربانی علیه اختلاط با چاقوکش‌ها و زندانی‌های دیگر اعتراض و تهدید به اعتصاب غذا کرده بودند. پنج شش نفر از دانشجویان را مرخص می‌کنند و نه نفر را به قسمت بهداری می‌فرستند. ۲۹ نفر باقی‌مانده از فردا شروع به اعتصاب می‌کنند.

- دانشجویان دانشگاه تهران برای دفاع صنفی خود و پرداختن سالیانه‌ی هزار تومان محکم ایستاده‌اند ولی به لحاظ سیاسی یأس و پراکندگی از دست جبهه [ملی] برقرار است.

- در میان مردم - از مرد و زن - نارضایتی و شکوه از اوضاع و انتخابات زیاد است ولی فشار و خفقان بیشتر.

**سه‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۲**

صبح دکتر سبحانی را برای پرونده‌خوانی به دادگاه بردند، به اتفاق آقایان طالقانی و مهندس سبحانی و حکیمی؛ خبر عمده‌ای نبود و تاریخ محاکمه هم هنوز معلوم نیست. - ظاهراً در بیرون ائتلافی مابین آقایان دکتر امینی، قرنی، مکی، بقایی و حایری‌زاده در کار است و برنامه‌هایی دارند.

- پنج نفر دیگر را باز از قزل‌قلعه بیرون بردند: آقایان انتظاری، جودار، یک دانش‌آموز به نام روشنفکر، یک محکوم یک ساله آقای سادات، و یک کلیمی که ظاهراً یکی از اعلامیه‌های جبهه را چاپ کرده بوده است. گفتند به زندان قصر منتقل می‌شوند (دو روز بعد فهمیدیم روشنفکر را به دارالتأدیب و بقیه را به بند ۴ برده‌اند).

**چهارشنبه ۱۳۴۲/۷/۳**

خبر عمده‌ای اتفاق نیفتاد. آقای سرهنگ مجلی کماکان در زندان و رنجور است. گفتند با آن که پاکروان ایشان را آزاد شده می‌دانسته است، فردوست پرونده را نگاه داشته است.

عصر آقای سرهنگ غفاری آمد و متن دفاعیه خود را خواند. دیروز صبح دکتر قریب به دیدن آمد و با اصرار و علاقه وعده داد که هر ماه دوهزار تومان به حساب من بگذارد.

**اول ماه نهم بازداشت****پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۴**

- صبح برای پرونده‌خوانی به دادگاه رفتیم. آقایان سرهنگ غفاری، رحیمی، علمیه، نجاتی و پگاه و سرتیپ بهارمست آمده بودند.

آقای سرهنگ رحیمی با آقایان میلانی و شریعتمداری و زنجانی ملاقات کرده و شنیده‌اند که آقای میلانی به عده‌ی زیادی از علما دستور داده‌اند به نفع ما اعتراض و تقاضای کارت حضور در دادگاه نمایند. آقای مهندس حامی هم گفته است در شورای دانشگاه در تأیید ماها خیلی صحبت کرده و قصد دارد به دادگاه بیاید، همچنین مگی.

- شنیده شد که یک انبار مهمات در جنوب شهر کشف کرده و ۱۶ افسر را گرفته‌اند، از جمله سرهنگ حمیدی.

۳۷۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

- دادگاه تجدیدنظر «طیب» برخلاف دادگاه بدوی روی موافق و منصف نشان می‌دهد و شهود زیادی آمده و به نفع متهمین شهادت داده‌اند. همچنین دکتر متخصص شکنجه‌ها را تصدیق کرده است. شاید تا ۱۴ مهر هم طول بکشد.

#### جمعه ۱۳۴۲/۷/۵

- در اصفهان هم مانند تبریز مقاومت و مبارزه‌ی مردم خوب بوده است. ظاهراً فقط ۷۰۰ رأی داده‌اند. اعلامیه هم مرتب به نام‌های مختلف منتشر می‌شده است. به پدر دادستان هم خیلی فشار آورده‌اند.  
- شنیده شد شیراز و فارس باز شلوغ است.  
- ظاهراً دکتر امینی و مؤتلفین قصد دارند در روز افتتاح مجلس تظاهراتی بکنند.  
- در تبریز ادعای نامه‌ی علیه ما را چاپ و منتشر کرده‌اند؛ به خارجه هم رفته است.

#### شنبه ۱۳۴۲/۷/۶

آقای شیخ‌الاسلامی، دانشجوی دانشگاه ملی را که چهار ماه است در انفرادی بوده و یک ماه اول آن را در اتاق دربسته و بی‌نور می‌زیسته است به عمومی آوردند. جرم ایشان این است که در روز ۱۱ محرم در مسجد شاه برای مردم نطق کرده و اعلامیه‌ی سوکارنو را خوانده است و عضو جبهه ملی است. فعلاً کارش به دادگاه کشیده است.

#### یکشنبه ۱۳۴۲/۷/۷

- دو نفر را به زندان قصر شهربانی منتقل کردند: حسن اهل خوی، و سیف، کارمند سازمان امنیت.  
- بنا بود به دادگاه برویم ولی ظاهراً وکلای مان نرفته بودند که ما را بخواهند.

#### دوشنبه ۱۳۴۲/۷/۸

- در دانشگاه مقاومت دانشجویان خوب است. جهان‌شاه صالح جرأت نمی‌کند به دانشگاه بیاید؛ احتمال کتک برای او زیاد است. در دانشکده فنی به جفرودی و گنجه‌ای و بهنیا تکلیف ریاست کرده‌اند؛ زیر بار نرفته‌اند و می‌خواهند شورا تعیین کند.  
- آقای مهندس سالور که از عتبات برگشته است می‌گفت: در آنجا هم فشار و سخت‌گیری روی مردم و از جمله روی علما فوق‌العاده زیاد است و نمی‌گذارند

تلگراف به‌خارج بفرستند. در سوریه سخت‌گیری و کنترل و ترس حکومت از انقلاب زیادتر است.

- یک اعلامیه و یک پیام دانشجو ۱۳۴۲/۷/۴ از طرف کمیته دانشجویان جبهه ملی درآمده است. در پیام، تجلیل از چهار نفر (آقایان طالقانی، دکتر سحابی، شیبانی و من) شده است و اعتراض به محاکمه کرده‌اند.

- در کارخانه‌ی خانه‌سازی بانک ساختمان در نارمک پس از آنکه کارگران را وادار به دریافت کارت الکتروال نموده‌اند، یک نفر از وزارت کار آمده کارت‌ها و اوراق را خواسته است. کارگران گفته‌اند: این اوراق و رأی دادن مال ما و محرمانه است. مجدداً روز بعد با مأموریت رسمی آمده و بالاخره از سازمان امنیت تلفن کرده‌اند که کارت‌ها و اوراق را به نماینده‌ی وزارت کار بدهند. از طرف مسئولین کارخانه گفته شده است این قضیه را با خود کارگران یا با هیئت مدیره حل کنید. او هم به هیئت مدیره مراجعه می‌کند و هیئت مدیره دستور می‌دهد اوراق انتخابی را تحویل دهند.

مهندسین را هم روز رأی ریزی مثل سپور ریشه کرده و برده بوده‌اند.  
- رفقای شرکت یاد تعهد کرده‌اند هر ماهه مبلغی به حساب من جهت مخارج من و دکتر سحابی در مدت زندان پردازند. باعث خوشحالی و تشکر ما شده و قرار شد برگردانیم.

- امروز «خانم خوب»<sup>۱</sup> ساعت ۹:۳۰ صبح در حالی که بچه‌ها به ملاقات آمده و هیچ کدام خبر نداشته‌ایم، بدرود حیات گفتند و یک عمر زحمت و خدمت و حرمت را پشت سر گذاشتند. «رحمت‌الله علیها و غفرانه»

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۹

- ساعت ۹:۳۰ عبدالعلی خبر فوت خانم را آورد و بعد رفت دادستان یا سرهنگ بهزادی را ببیند و بگوید که اجازه دهند زندان مرا فردا صبح به مجلس ختم (مسجد شیخ عبدالحسین) ببرد. دادستان صدوقی گفته بوده است فلان کس تقاضایی بنویسد. من البته نمی‌خواستم تقاضا کنم و بعد از ظهر مجدداً عبدل رفت و تقاضایی نوشته بوده است؛ ولی باز گفته بودند خود او باید تقاضا کند...

---

۱. مادر آقای مهندس بازرگان

- نزدیک ساعت ۱۰ به دادگاه رفتیم. آقایان طالقانی، علی بابایی، مهندس سحابی و حکیمی را هم آوردند. در آنجا از وکلای مان آقایان سرتیپ بهارمست، سرهنگ غفاری، سرهنگ نجاتی، سرهنگ خلعتبری آمده بودند. مطالعاتی روی پرونده‌ها و مذاکراتی به عمل آمد.

- بعد از ظهر آقای حاجی غلامحسین از هم زندانیهای ایرانی مقیم عراق آزاد شد.  
- غروب آقای سرهنگ مجللی را به سازمان امنیت بردند. ملاقات با تیمسار پاکروان بود. مشارالیه گفته بود: همه گزارش داده‌اند شما افسر سیاسی ناراحتی هستید! با جبهه ملی همکاری دارید!... من معذرت نمی‌خواهم که شما را هشت ماه زندانی کرده‌ایم ولی دستور می‌دهم فردا صبح آزادتان نمایند. اگر جای من بوده و می‌دیدید مملکت دچار چه انقلابی است شما هم همین کار را می‌کردید.

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۷/۱۰

- امروز مجلس ختم مرحومه خانم بود. با آنکه دیروز بعد از ظهر پسرم به دادستان مراجعه و کتباً تقاضا نموده بود، گفته بودند خودش باید تقاضا بنویسد، امروز صبح که آقای دکتر سحابی از آقای کشاورز صدر خواهش کرد و ایشان به سرتیپ خسروانی رئیس دادرسی مراجعه کرد، باز هم دادستان صدوقی گفته بوده است اگر پسر ایشان تقاضا کند موافقت می‌شود. اخوی هم رفته بودند و موافقت نکرده بودند. خلاصه آنکه حتی حاضر نشد دستور تلفنی به زندان بدهد و من هم درخواستم را به زندان بدهم و بروم. و بالاخره حضورم در ختم میسر نشد.  
- آقای سرهنگ ناصر مجللی بالاخره امروز ظهر آزاد شدند.  
- از بند ۴ به بند ۱ اسباب کشی کردیم، درحالی که در تمام زندان ۱۸ نفر مانده‌اند.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۱۱

- انتقال به بند ۱- که پاکیزه است و مرتب- به همت و سلیقه‌ی دکتر سحابی و زحمات آقای نقوی انجام شد.  
- صبح دادگاه رفتیم. آقایان طالقانی و حکیمی را هم آورده بودند. از وکلای آقایان سرهنگ علمیه، نجاتی، غفاری و سرتیپ شایانفر رسیدند.  
- نطق نمایندگان کارگران، نمونه‌ی قابل توجهی از پرت و پلا و بیهوده‌گویی بود.  
- ملکه‌ی هلند وارد [ایران] شد.



جمعه ۱۳۴۲/۷/۱۲

- روز ملاقات بود و عده‌ی زیادی از خویشان و دوستان و همفکران به تسلیت آمده بودند: آقایان شیرازی، دکتر بنی‌جمالی، آسایش، حاجی مانیان، دکتر صادقی و طاهری و دو دانشجو، قنبری، نجات، شقاقی، انصاری، نعمت‌اللهی، مهندس صدر، پسر آقای حاجی قهرمانی، عباس آقا گیاهی، خلیلی محمود، آقا داداش، اکبر گلپوران، عرب‌زاده‌ها، روحی، رضایی و پسرش، توکلی، قدس، مقدم، دکتر یزدی، دکتر جناب، مهندس کتیرایی، روزنامه فروش چهارراه مخبرالدوله، دو دانشجو، فارسی، پاشا رئیس دبیرستان کمال، رجایی، مهندس حق‌شناس، دادار، و همچنین همشیرگان با شوهرانشان و خانم و دختر اخوان.

- در خارج تصمیم به اعتصاب عمومی فردا تا ظهر به عنوان اعتراض علیه انتخابات و عدم آزادی گرفته شده. جامعه اصناف و بازرگانان تهران تراکتی ریخته و زده‌اند. شورای کارمندان بانک‌ها در اعلامیه‌ی کوچکی خود را شریک در این اعتصاب دانسته و گفته‌اند، در صورتی که تهدیدهایی مانع تعطیل ما شود، ما هم اعتصاب خواهیم کرد. تراکت بدون امضایی دستور مراجع عالی مقام تقلید را ابلاغ نموده. اعلامیه‌ای هم آقای مرعشی نجفی به مضمون زیر بیرون داده است:

بسم الله الرحمن الرحيم،

«اللَّهُمَّ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ - اللَّهُمَّ أَنْصُرِ الْقُرْآنَ - اللَّهُمَّ أَنْصُرِ صَلَاةَ الْكَائِمِينَ»

ملت غیور و مردم مسلمان ایران

به طوری که مستحضرید دولت جابر و قانون شکن همچنان به رفتار ظالمانه‌ی خود ادامه داده و شعارش بی‌اعتنایی به قوانین اسلام و اصول آزادی و انسانیت شده است و با ارتکاب اعمال خلاف قانون و شرع، پیوسته احساسات دینی و ملی مردم مسلمان را به هیجان آورده و سیل نفرت و انزجار عمومی را نسبت به دستگاه بیشتر و شکاف عظیمی بین خود و ملت ایجاد می‌کند و دانسته یا ندانسته مملکت را به پرتگاه نیستی و فنا نزدیک‌تر می‌سازد و چنین تصور می‌کنند که اگر پس از گرفتاری مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله آقای خمینی، دایم‌بقائه، مرجع عالی‌قدر آیت‌الله میلانی، دام‌ظله را در منزلش زندانی کرده و ارتباط معظم‌له را با اجتماع قطع کند، می‌تواند در ثبات و استقامت روحانیت و ملت مسلمان در راه

مبارزه علیه قانون‌شکنی خللی وارد کند؛ زهی تصور باطل؛ زهی خیال محال.

مردم مسلمان با استمداد از مقام ولایت حضرت صاحب‌الامر امام زمان ارواحنا فداه خود را موظف می‌دانند در راه استقرار عدالت اجتماعی کوچک‌ترین سستی و قصوری به خرج نداده و برای تحصیل این هدف مقدس از پای نشینند.

حقیر لازم می‌دانم ضمن اظهار تنفر از این اعمال غیرانسانی برای اعتراض نسبت به مظالم و فجایع بی‌شمار دستگاه حاکمه که منجر به این اوضاع مفتضح و انتخابات رسوا شده است، مردم شریف ایران روز شنبه ۱۶ جمادی‌الاول برابر با ۱۳ مهر ماه از صبح تا ظهر را اعتصاب و تعطیل عمومی بنمایند.

از ساحت قدس ربوبی مسئلت می‌نمایم به حق خاتون محشر، جاده‌ی سادات حضرت صدیقه کبری روحی لهاالفداء که این ایام مصادف با شهادت آن علیا مخدره می‌باشد و دولت بدون اعتنا به‌نوامیس مذهبی جلوگیری از مجالس اقامه‌ی عزای آن بانوی اسلام می‌نماید به عموم مسلمین، فرج عطا فرموده قرآن و اهل قرآن را خرسند و مسرور بنماید.

والسلام علی من اتبع الهدی  
شهاب‌الدین حسینی المرعشی نجفی  
۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۸۳

- یک اعلامیه دیگر ابتکاری عکسی است از آتش زدن بوداییان ویتنام در منظر عام در راه کسب آزادی. بالای آن این شعر:

من نمی‌گویم سمندر باش یا پروانه باش  
چون به فکر سوختن افتاده‌ای جانانه باش

در زیر هم این عبارت: درد در همه‌جای دنیا یکی است و درمان هم یکی: مقاومت و از خود گذشتگی.

- وضع متشنج دانشگاه کماکان برقرار است. [دکتر جهانشاه] صالح جرأت نمی‌کند یا به‌صحنه‌ی دانشگاه بگذارد. [مهندس عبدالله] ریاضی یکی دوبار آمده هو شده است.

شنبه ۱۳/۷/۱۳۴۲

- از دیروز یکی دو سه نفر را از بازاری و قمی و غیره در انفرادی‌ها و پاسدارخانه آورده‌اند، از جمله آقای محمدتقی خاموشی که ظاهراً اعلامیه‌ی علما را پخش می‌کرده است (پسر عمه‌ی حاجی کاظم آقا حاجی طرخانی است).  
- به طوری که امربر اظهار می‌کرد، برای خرید نخ نایلون به بازار رفته بود؛ بازار تعطیل بوده است. در هر دکان یک پاسبان و یک سرباز گذارده‌اند. جلوی بازار هم از پلیس و سرباز شلوغ بوده است.

- در روزنامه «کیهان» پنج‌شنبه و شنبه ۱۹ فقره آگهی‌های تسلیت فراوان علی‌رغم دستگاه، و به مناسبت فوت مرحوم خانم چاپ شده است (کلاس‌های پلی تکنیک و فنی، یک کلاس علوم، انجمن اسلامی مهندسين، شرکت یاد، جامعه اسلامی معلمین شمیران، کمیته بازار جبهه ملی (به اسامی حاجی مانیان، چینی فروشان، شیخ‌زادگان، ترمی، معینی، بهشتی، لباف، صدری، شانسی)، دانشجویان کوی دانشگاه، دانشجویان علوم اداری دانشکده حقوق، عده زیادی از مهندسين، و پسرهای دکتر سبحانی). از طرف سانسور روزنامه «کیهان» هرگونه اشاره و جمله‌های بودار حذف می‌شده است.

#### یک‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۱۴

- افتتاح مجلسین [شورای ملی و سنا].  
- دیروز عصر بالاخره موافقت کردند دکتر سبحانی و مرا به اتفاق استوار اسکندانی به حمام خارج فرستادند. چون بیش از یک ماه است که آب گرم حمام قزل‌قلعه خراب است و هر چه می‌گوییم و می‌گویند تا به حال اقدام به تعمیر آن نشده است.  
- در «کیهان» عصر ۲۱ فقره آگهی تسلیت درآمده بود. از: دو کلاس دانشکده پزشکی، سال دوم شعبه آموزشی دانشسرای عالی، دانشجویان دانشکده حقوق، کمیته جبهه ملی دانشگاه (به اسامی ارفع‌زاده، برلیان، ظریفی، بیات، پارسا، رسولی، رحیمی، ضیایی، مجیدی و تقوی)، شرکت انتشار، سازمان صنفی دانشجویان فنی، دانشجویان معماری هنرهای زیبا، سال سوم طبیعی دانشسرای عالی، دوم ریاضی دانشسرای عالی، رشته فیزیک علوم، برق پلی تکنیک، و اشخاص مختلف (دکتر امیر مرادی، دکتر ممکن، مهندس مصباحی، مهندس محموداحمدزاده، مهندس اکبرطاهری، ابوالفضل مرتاضی، اسدی‌ها، زرین‌خامه، اسمعیل کارور، مهندس قلی‌زاده پاشا، دین‌پرور آقای سیدمحمود طالقانی، احمد لواسانی، حسین طالقانی، و مهندس طاهری).

### دوشنبه ۱۳۴۲/۷/۱۵

- معلوم شد روز شنبه در حدود دو سوم بازار بسته بوده است. کسانی هم گرفته شده‌اند و تیراندازی بدون تلفات هم به عمل آمده است. ولی خیابان‌ها و تاکسی‌ران‌ها که ظاهراً آنها هم اعلامیه‌ی اعتصاب عمومی داده بودند، نتوانسته‌اند تعطیل کنند.

- قرار است هیئت اجرایی‌ی جبهه استعفا دهند که به جای آنها دیگران انتخاب شوند.

- در «کیهان» ۱۵ فقره آگهی تسلیت بود: از دانشجویان و دانشگاه (سوم فیزیک دانشسرای عالی، دانشکده داروسازی، پزشکی و دامپزشکی، سوم شیمی دانشسرای عالی، و کارگاه مکانیک دانشکده فنی)

از مهندسين (شازاد، مشحون، امیرمسعود مصلحی، حجازی‌زاده، حسین طباطبایی، اخوان مسعودی).

از نهضتی‌ها (بانک‌ها: دکتر صابری، عسکری، نجفی، افجه‌ای، عطایی) نخعی، اعظمی، دکتر صادقی؛

بند ۴ قصر: شیانی، انتظاری، حکیمی، ربانی، یعقوبی، جعفری، جودار، مفیدی، آزادی، بهرامی، قالیچه‌چیان، علی‌بابایی، و زیبایی).

از اشخاص (حسین مظفری، عبدالرضا نیک‌بین).

- یک جوان چهارده پانزده ساله‌ای را که روز قبل به پاسدارخانه آورده بودند و ظاهراً نقاش تابلوساز است و دو نفر دیگر آمدند و چندین ساعت تحت بازجوئی قرار دادند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۱۶

- صبح ما را به دادگاه برای دنباله‌ی پرونده‌خوانی بردند. همچنین آقایان طالقانی، مهندس سبحانی، حکیمی، علی‌بابایی. از وکلا آقایان: سرتیپ مسعودی، سرهنگ نجاتی، سرهنگ غفاری و سرهنگ رحیمی آمده بودند. هنوز از شروع محاکمه خبری نبود.

- روز یک‌شنبه آقایان میلانی و شریعتمداری و مرعشی - و شاید علمای سایر شهرستان‌ها - را سازمان امنیت با وسایل خود به محل‌هایشان برگردانده‌اند.

- از زندان قصر در چند روز گذشته آقایان: قاضی، سرکاراتی، جودار و لوی کلیمی چاپخانه‌دار آزاد شده‌اند. آقای رادیا را برای اولین بار و آقای رحیم عطایی را برای چندمین بار به بازپرسی برده‌اند.

- آگهی‌های تسلیت امشب در کیهان ۱۷ فقره.

از دانشجویان (دانشکده پزشکی اصفهان، ۴ کشاورزی، ۳ جغرافیای علمی دانشسرای عالی، ۵ پزشکی، ۲ کشاورزی، دانشکده ادبیات و شیمی علوم). از کانون مهندسين. از مهندسين (عقیلی، جلالی، گوهریان، شارمهد، فاطمی، حسن محمد، ایرج تبرک‌زاده)،

از شیراز آقایان عباسی و هوشنگ کریمی، و از تبریز. آقای علی زرینه‌باف، و اشخاص (آقای شیخ مصطفی رهنما، کاظم اصفهانی و منوچهر دامغانی).

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۷/۱۷

خبر مهمی رخ نداد و شنیده نشد. انفرادی شماره ۱ به کلی خالی از زندانی شده است.

- گفتند دانشگاه امروز صبح آرام نبوده و کامیون‌های پلیس و کماندو در اطراف یا جلوی آن وجود داشته است.

- آگهی‌های تسلیت «کیهان» ۱۲ فقره: از دانشجویان و دانشگاه (دوره دکترای دانشکده حقوق، آزمایشگاه حرارتی دانشکده فنی، رشته علوم اجتماعی دانشکده ادبیات، فارغ التحصیلان راه و ساختمان فنی امسال). از طرف دانشجویان فنی: نراقی، صناعی، غفاری، و معراجی. از مهندسين (شریفیان، خلیلی، تابش، فرامرزی، وثوق، نجات، فرهنگ، ریاحی، معین و پویان). اشخاص (رضا گلپوروران، رضا حاج مهدیقلی، عبدالرضا مانیان، پرویز پویان، احمد هاشمی، احمد خردیار، صادق زمانی) و از گرگان (ابراهیم صالحی، کریم تسلیمی، ناصر جوهری و محمدرضا بصیری).

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۱۸

- نزدیک ظهر آقای نصرت‌الله امینی آمد و خبر آورد که سرتیپ فخر مدرس، دادستان پرونده ما به آقای نجفی قاضی دادگستری گفته است، محاکمه‌ی ما منتفی شده است.

- دو فقره تسلیت در «کیهان»:

از دانشجویان (دانشسرای تعلیمات دینی دختران و پسران و کلاس اول پزشکی)، از انجمن‌های اسلامی مشهد (کانون نشر حقایق اسلامی، انجمن تبلیغات اسلامی، انجمن اسلامی دانشجویان و انجمن اسلامی دانش‌آموزان)، از اشخاص (احمد سلامتیان، دکتر عباس زمانی، جواد کتابی، حسن کتابی، حسن خدابخشیان، تقی اکبریان و کاظم رستمی).

- آگهی تشکر و اعتذار به‌امضای عبدالعلی بازرگان:

«اینجانب مأموریت دارم عرض تشکر پدرم را به‌حضور انور علمای اعلام و آشنایان و دوستان و همکاران محترم ایشان، دانشجویان ارجمند و سروران دیگری که در مجلس ختم مرحوم مادر بزرگ‌ام شرکت فرموده‌اند یا از طریق تسلیت در روزنامه و تلگراف و نامه ابراز هم‌دردی و هم‌فکری نسبت به خانواده‌های مصیبت دیده و پدرم مبذول داشته‌اند تقدیم بدارم و از طرف ایشان عذر تقصیر محرومیت از بازدید را بخواهم.»

#### جمعه ۱۳۴۲/۷/۱۹

- از بچه‌ها که آمده بودند شنیده شد: در دانشکده حقوق رئیس انتصابی دکتر افشار مورد اعتراض و اهانت شدید دانشجویان قرار گرفته خود را مخفی کرده است. - آقای رجایی را به‌دادگاه نظامی قزوین احضار و ابلاغ کرده‌اند و کیل انتخاب کند.

- شب گذشته یک افسر و ۶ مأمور دیگر (از طرف سازمان امنیت) به‌شرکت انتشار رفته، در را از داخل بسته با حضور آقای دین‌پرور و یک دانشجوی به تفتیش پرداخته یک نسخه از هر یک از کتاب‌های من را خواسته و این جلدها را همراه برده‌اند و به آقای دین‌پرور گفته‌اند، امروز برای ادای توضیحات و اطلاعات به‌سازمان امنیت مراجعه کند:

«حکومت جهانی واحد»، «مطهرات در اسلام»، «پراگماتیسم»، «مذهب در اروپا»، «خداپرستی و افکار روز»، «انسان و خدا»، «برنامه انقلاب اسلامی»، «به‌آدم‌ها نه به‌لاغ‌ها». آقایان محمود خلیلی، مهندس جلالی و مهندس ابراهیم گوهریان برای ملاقات و مذاکرات لازم جهت اقدام استخلاص آمده بودند. از طرف دوستان از آقای مهندس ریاضی خواسته شده بوده است که اولاً: برای بالابردن و بهبود وضع مهندسین اقدام کند و ثانیاً: برای استخلاص رفقا. ایشان یکی دو روز قبل ملاقاتی داشته و ضمن ابراز

تشکر از توجه اعلیحضرت به جامعه‌ی مهندسین و اظهار این که آنها طرفدار و خدمت‌گزار نقشه‌های اصلاحی شاهانه می‌باشند؛ شاه هم عنایتی به مهندسین و تأییدی از نظر ریاضی کرده، ولی گفته است، همه این‌طور نیستند؛ مثلاً فلان کس. شکایت و نارضایتی و ناراحتی فراوان ظاهراً ابراز داشته است. ریاضی در جواب گفته است: من چهل سال است با او دوستی و همکاری نزدیک دارم و آدم از او بهتر (؟) پیدا نمی‌شود. خلاصه مذاکرات مفصلی نسبت به بنده شده و ظاهراً توانسته است خیلی از کینه‌ها و سوء تفاهم‌ها را برطرف کند. حال برای آنکه دنباله‌ی اقدام را بگیرد و ترتیب یک مجلس ملاقات را برای نزدیک شدن نظریات طرفین بدهد، این آقایان آمده بودند اطمینان‌هایی از ناحیه‌ی من پیدا کنند.

در ضمن مذاکرات گفته شد، البته نباید به هیچ وجه انتظار این را داشته باشند که توبه‌نامه و غلط‌نامه‌ای بدهم یا از در تملق و تضرع درآیم و حتی تعهد ترک افکار و مبارزات سیاسی را بنمایم.

البته این قسمت اخیر را آنها خیلی قبول نداشتند و استدلال می‌کردند که در شرایط حاضر مبارزه و مقاومت فایده ندارد و مملکت با این برنامه‌های جدی که شاه در نظر گرفته است، احتیاج به آدم‌های حسابی دارد و حیف است که من در زندان باشم، و از این قبیل وعده‌های دلخوش کننده... مذاکرات زیاد به عمل آمد و قرار شد سه‌شنبه بعد از ظهر که خلوت است مجدداً بیایند.

- آقایان علما را که به محل‌های خود برگردانده‌اند (به‌استثنای آقایان خمینی و قمی) مورد استقبال فوق‌العاده‌ی مردم قرار گرفته‌اند؛ حتی آقای شریعتمداری در مسجد اعظم به منبر رفته و مشروح مآووقع را برای مردم بیان کرده‌اند.

شنبه ۱۳۴۲/۷/۲۰

خبر عمده‌ای نشنیدیم.

- آقای شیخ‌الاسلامی برای پرونده‌خوانی به دادگاه رفت و ادعای تقاضای ماده ۷۰ کرده است و نمونه‌ی دلایل بی‌اساس و زورگویی می‌باشد، دید و رونوشت برداشت.

- ۷ فقره تسلیت در «کیهان»: از دانشجویان (فارغ‌التحصیلان زمین‌شناسی علوم، سوم زمین‌شناسی، علوم، معقول و منقول، جهرمی‌های دانشجوی دانشگاه تهران)، از قم دانش‌آموزان قم، اشخاص (دکتر پیمان و دکتر شایورد).

#### یکشنبه ۱۳۴۲/۷/۲۱

- صبح به‌دادگاه رفتیم. همه‌ی رفقا آمده بودند. از وکلا نیز آقایان سرتیپ مسعودی، سرتیپ شایانفر، سرهنگ غفاری، سرهنگ رحیمی، سروان حجازی و دو نفر دیگر که انتظار کشیده و رفته بودند. از تشکیل دادگاه هنوز خبری نبود. از بیرون هم اطلاعاتی نداشتند.

آقایان رادیا و رحیم عطایی و سمعی را مرتب به بازپرسی می‌برند ولی سؤالات کلیات است و معلوم نیست چه قصدی دارند. آقای انتظاری را هم برای آخرین دفاع به بازپرسی برده‌اند.

- ۷ فقره آگهی تسلیت:

از دانشجویان و دانشگاه (دانشکده کشاورزی تبریز، دانشکده پزشکی تبریز، دانشجویان کاشانی دانشگاه تهران و دانشسرای تعلیمات دینی پسران) انجمن‌ها (انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی)؛ اشخاص (آقایان مدنی پور، حاج سیدابراهیم موسوی، حاج احمد صادق، عبدالمجید منزله)؛

مهندسین وزارت اقتصاد: (پروین ورقا، سعید اشکوری، نورالدین بردایی، بازرگانی ذوالقدر، شفیع، تولایی، شهرستانی، اعتمادی، کاظم‌زاده، تقی‌زاده و گرجی).

#### دوشنبه ۱۳۴۲/۷/۲۲

از اخبار شایعه اینکه روز قبل ۲۸ نفر از دانشجویان که دانشگاه از ثبت‌نام‌شان خودداری کرده بود دست به اعتصاب غذا می‌زنند. از دانشکده‌های مختلف برای آنها دسته‌گل می‌آورند و تظاهراتی در چند دانشکده روی می‌دهد. دکتر صالح دستور می‌دهد ۴ نفر آنها را اخراج می‌کنند (یا تحویل زندان و مقامات انتظامی می‌دهند) و بقیه را به خانه‌هایشان می‌فرستد و هتاک‌های خلاف ادب می‌کنند. دانشجویان عصبانی می‌شوند.



بعد از ظهر مهندس ریاضی برای درس دادن به دانشکده فنی می‌آید. بچه‌ها که هنوز تحت تأثیر قضایای صبح بودند او را دوره و از ماشین پیاده کرده، اعتراض به وکیل شدنش می‌کنند و گویا سخت کتک‌اش می‌زنند و او را در وضع خیلی بدی قرار می‌دهند، به طوری که به غلط کردن گفتن و اظهار پشیمانی از قبول وکالت می‌افتد. دکتر یلدا که رسیده بوده است خیلی متوحش می‌شود و به انتظامات تلفن می‌کند، پلیس یا کماندوهای زیادی می‌رسند و ریاضی را نجات می‌دهند.

- حمله‌ی شب جمعه گذشته به شرکت انتشار ظاهراً در نتیجه‌ی تجمع عده‌ی بیست- سی نفری از مشتریان و مراجعین در شرکت و تصور مراقبین این بوده که لابد پخش اعلامیه یا جلسه‌ای از نهضت در کار است. همان افسری که آقای جعفری را دستگیر کرده بود به اتفاق جمعی آمده بوده است. ولی بعد که حاضرین را تفتیش و از اسم‌شان تحقیق می‌کند و بعضی که بسته‌هایی در دست داشته‌اند باز می‌کند و می‌بیند کتاب‌های شرکت انتشار است، آنها را مرخص می‌کنند و حتی به اتاق‌ها سر می‌زنند و می‌بینند دستگاه پلی‌کپی و چیزی وجود ندارد. نمونه‌هایی از کتاب‌ها را می‌برند و آقای دین‌پرور را برای شنبه احضار می‌کنند.

آقای دین‌پرور در شعبه‌ی بازار سازمان امنیت حاضر می‌شود. سرهنگ صدارت از او محترمانه تحقیقاتی می‌کند و تهدیدهایی می‌نماید ولی می‌گوید برای تعیین تکلیف در باره کتاب‌های منتشره دو سه روز دیگر سری به او بزنند.

- امشب قرار است شورای جبهه ملی تشکیل شود و محتملاً استعفای دسته‌جمعی هیئت اجراییه پیش خواهد آمد.

- هشت فقره آگهی تسلیت در «کیهان»:

از دانشجویان ( دانشجویان شیراز، فارغ‌التحصیلان شعبه الکترومکانیک دانشکده فنی)؛

از انجمن‌ها (اسلامی دانشجویان شیراز، تبلیغات اسلامی شیراز، انجمن اسلامی دانش‌آموزان شیراز)؛

از اشخاص (مهندس احتشامی، مهندس دانش‌پژوه، ابوالحسن بنی‌صدر، حسن پارسا، حسن حبیبی، دکتر احمد کتیرایی).

- صبح خبری نشنیدیم و نبود. آقای ابوالفضل قاسمی به ملاقات آمده بود و با حضور آقای دکتر صدری دیداری شد.

- یک یا دو نفر را از دیروز عصر آورده‌اند و چهارپنج بازجو شبانه‌روز اینجا هستند. استتار کامل حکم‌فرما است. حتماً شکنجه و بی‌خوابی و فشار برای گرفتن اقرارها و اطلاعاتی که مورد علاقه دستگاه است در کار می‌باشد.

شب یکی را (که قاعدتاً از همان‌ها باید باشد) به انفرادی ۲ آوردند.

- عصر طبق قرار قبلی با موافقت و محبت آقای ساقی<sup>۱</sup> آقایان خلیلی و ابراهیم گوهریان برای دنباله‌ی مذاکرات وساطت روز جمعه آمدند. آقای مهندس جلالی به واسطه‌ی عزاداری فوت مادرش عذر خواسته بود.

صحبت‌ها طولانی بود؛ آقای خلیلی اصرار داشت متقاعد کند که در اسلام تکلیف حکومت معین نشده است. به علاوه وظیفه شرعی و اخلاقی ایجاب می‌کرده و می‌کند که میدان را خالی نمی‌کردی و از راه‌های عاقلانه همکاری و اجابت دعوت‌های مکرر شاه از طبقه‌ی مهندسین وارد می‌شدی. آقای گوهریان هم با تصدیق به اینکه تقصیر کارند و رفتار و اعمال آنها درست نیست، عقیده داشت که یک دست صدا ندارد و مرد سیاسی نباید این‌طور رک و راست باشد و شما که زور و تشکیلات ندارید بهتر است کنار بنشینید و خود را به خطر نیندازید.

در هر حال مُصِر بودند که یک جلسه ملاقات با شاه، هم رفع تصورات عجیب او و سوء تفاهم‌ها را می‌کند و هم می‌توانی روی مشارالیه تأثیر و دلالت‌ها بنمایی.

البته بحث و جواب زیاد شد و تذکر داده شد که نه شاه با آن قدرت و غروری که دارد حاضر به چنین ملاقات و مذاکره خواهد شد و نه شرط مردی و مصلحت من است که در حال زندانی بودن به میل خود حاضر به مذاکره‌ای بشوم و اصلاً چنین مذاکره و اظهاراتی که به عمل آید ارزش و اعتبار ندارد. اگر برای من این اندازه ارزش و مردی قائل هستند و راست می‌گویند آزادمان بکنند و بعد در خارج از بند و قید و حالت اسارت احضار و مذاکره کنند. البته یقین دارند که من کسی نیستم که اگر گفتند بی‌خود آزادت کرده‌ایم خودم به زندان برنگردم و یا دستگاه دستگاهی نیست که فوراً نتواند همه ماها را باز به زندان بیندازد.

۱. منظور استوار ساقی سرپرست زندان قزل‌قلعه است.

بنابراین با این شرط که اول همه‌ی نهضتی‌ها را آزاد کنند و بعد مسجّل باشد که من نه غلط کردم و نه عرض ندامت خواهیم کرد و نه اهل تملق و تعظیم هستیم و فقط قول می‌دهم تا آنجایی که مربوط به خودم باشد در آن یک هفته ده روز بعد از آزادی تظاهرات و فعالیت ننمایم. اگر میل دارند موافق با مذاکره خواهیم بود و الاً به فرمایش حضرت سیدالشهداء که:

«وَإِنِّي لَأُرِي الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً - وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»<sup>۱</sup>

همین زندان و محاکمه را ترجیح می‌دهم.

- ۴ فقره تسلیت در «کیهان»؛ یکی از دانشجویان دانشگاه اهواز؛ بقیه از اشخاص (آقای دکتر مقدادی از اصفهان، آقایان مهندس مجید آصفی و مهندس رضا آصفی، ماشاءالله کازرونی و دکتر سیدابوطالب مرتضوی).

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۷/۲۴

- دیشب یک نفر را که ظاهر اداری داشته است به انفرادی ما آوردند و صبح برای بازجوئی بردند. محوطه خارج قلعه این دو سه روز قُرق است و ظاهراً آن یک نفری را که عصر دوشنبه ۱۳۴۲/۷/۲۲ در میان چندین بازجوی سازمان آورده بودند دو شب و یک روز است سر پا تحت بازجوئی مداوم قرار داده و نگذاشته‌اند چیزی بخورد و بخوابد! الله اکبر!

- عصر سه نفر از انفرادی‌های ۲ را به عمومی منتقل کردند: آقای خاموشی (عمه‌زاده حاجی کاظم آقا حاجی طرخانی که در موقع تحویل اعلامیه‌های علما سه روز قبل از اعتصاب روز پیش از افتتاح مجلس دستگیر شده بوده است)؛ آقای عباس اربابی، زارع باسواد «لتحری» کاشانی (که می‌گوید روی دشمنی و تهمتِ دامادِ دایی‌اش که بر سر تقسیم و تملک ارثیه و کتک‌کاری‌هایی که بوده است گرفتار شده)؛ و یک کُرد.

- ۴ فقره تسلیت در «کیهان»:

از دانشجویان (ادبیات تبریز، کلاس‌های چهارم و سوم و دوم فنی تبریز)،  
از اشخاص (از گرمسار آقایان مسعود شریعتی و کاظم جعفری) (تا اینجا ۱۲۲ فقره آگهی تسلیت)

۱. از امام حسین (ع):

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۲۵

- صبح به دادگاه رفتیم (با اتوکار)؛ رفقا همه بودند. از وکلا هم آقایان سرتیپ مسعودی و سرتیپ بهارمست. سرهنگ نجاتی، سرهنگ رحیمی، سرهنگ اعتمادزادگان و سروان حجازی آمدند. قبلاً ستوان شاه‌قدمی افسر مأمور انتقال دادگاهی‌ها (به‌جای ستوان یوسفی) گفته بود یک‌شنبه‌ی آینده محاکمه‌تان خواهد بود. در خود دادگاه هم مثل هر دفعه وعده‌ی نامعلوم غیررسمی و غیرصریحی از هفته‌ی آینده دادند. ولی آقای سرتیپ مسعودی هیچ عقیده و اعتمادی به این وعده‌ها نداشت. رفقای زندان‌های شهربانی را باز به بازپرسی برده‌اند ولی نه از محاکمه و نه از آزادی خبری نیست و حال انتظار و تدارک دوطرفه وجود دارد. محسن آقا گفته بود سفیر آمریکا پیش شاه رفته و گفته است محاکمه نکنید. از خارج هم خبرهایی جز کتک خوردن و غلط کردن گفتن ریاضی نیاورده بودند. - ۲ فقره آگهی تسلیت در «کیهان»: از اشخاص (مهندس احتشامی، مهندس خداپرست، مهندس رحمانیان و مهندس سپهری)

### جمعه ۱۳۴۲/۷/۲۶

روز ملاقات بود و وعده‌ی زیادی آمده بودند؛ از جبهه آقایان: حسین صدر، دکتر غنی‌زاده و آقای اللهیار صالح؛ از بازار و مهندسین و شرکت و دانشجویان هم بودند، همچنین آقای باستانی. - در مشهد اخیراً حادثه‌ای و تظاهراتی شده که منجر به قتل ۱ (یا ۳) نفر و مجروح شدن بیش از صد نفر و گرفتن تعدادی از مردم گشته است. آقای هاشمی‌نژاد واعظ در منبر اظهارات و اعتراضات تندی کرده خواسته‌اند او را بگیرند که مخالفت و هیجان به‌عمل آمده است و وقتی داخل ماشین‌اش انداخته‌اند، مردم ماشین را محاصره و روی دست بلند کرده‌اند. مأمورین خود را ناچار دیده‌اند تیراندازی کنند. (این خبر از دو سه نفر شنیده شد). - کتک‌زدن آقای ریاضی در دانشکده‌فنی همه‌جا شایع شده است. گزارش‌ها خیلی متفاوت است ولی آنچه بیشتر تکرار و تأیید شده این است که تحت‌تأثیر و شاید تحریک عده‌ای از اعتصاب‌غذاکنندگان، صبح که در اتاق دکتر یلدا متحصن

شده و اخراج‌شان کرده بودند، وقتی ریاضی برای درس بعد از ظهر به دانشکده می‌آید تظاهر و ابراز تنفرهایی علیه او می‌شود و بعد که ریاضی در اتاق دکتر یلدا بوده است و او را در آنجا کشف می‌کنند، یک عده ظاهراً دویست سیصد نفری که اکثریت آنها از پزشکی و حقوق بوده‌اند، او را با وضع ناهنجاری بیرون کشیده، دسته گل را به سرش می‌کوبند و روی دست گرفته مشت و ضربات فراوان وارد می‌کنند و مانع می‌شوند که دکتر یلدا به خارج تلفن کند. بعد از آنکه خوب کتک می‌زنند، قبل از آن که نظامی‌ها برسند متفرق می‌شوند و از در شمال دانشگاه فرار می‌کنند. گفتند یک ۱۸ نفری را در نظر دارند فردا اخراج کنند.

- آقای شریعتمداری در مراجعت به قم که در مسجد اعظم به منبر رفته‌اند خیلی از صنف خودشان گله کرده و گفته‌اند: بعضی‌ها با ما راه نمی‌آیند و از پشت خنجر می‌زنند. شخصی از پای منبر گفته است: پسر آقای حجت (که ظاهراً جزو مخالفین و کارشکن‌هاست)؛ ولی ایشان اعتراض کرده‌اند که اسم نبرید و من اسم نمی‌برم.

- آقای نجفی مرعشی را با وضع اهانت آمیزی به قم برده و مجبورشان کرده‌اند در کف اتومبیل بخوابند که کسی از بیرون نبیند.

- بیشتر اعضای هیئت اجراییه جبهه حالت کناره‌گیری به خود گرفته‌اند و بالاخره استعفایشان را به شورا داده‌اند (آقای صالح به مناسبت کسالت و عدم توانایی، آقای دکتر صدیقی اصلاً حاضر به صحبت و مذاکره با هیچ کس نمی‌شود و گفته است سیاست را کنار گذارده‌ام. مهندس حق‌شناس تقاضای ۶ ماه مرخصی کرده است. مهندس زیرک‌زاده همین‌طور). امشب قرار است شورای جبهه یک نفر را انتخاب کند و او همکاران خود را انتخاب کند.

- اعلامیه‌های منتشره اخیر:

۱- از آقای سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»<sup>۱</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۳: همگی به [قرآن] رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید...

ملت شرافتمند و با ایمان ایران و جهان: اتحاد و استقامت و ایستادگی شماها در مقابل حکومت سرنیزه، نشان بارزی است از حریت و انزجار از پرچم ظلم و ستم و ابراز تنفر از اعمال غیرانسانی.

دنیای کنونی بر احساسات و مجاهدات و از خودگذشتگی‌های شما ملت مسلمان ایران تحسین می‌کند. امروزه این مملکت برخلاف دیروز آن است، زیرا تمام ملت ایران صف واحد تشکیل داده و هیئت اسلامی با حرارت ایمان خود در مقابل تجاوز به حریم مقدس اسلام شجاعانه مقاومت کرده و قلب آنان را مرتعش ساخته و آمادگی خود را در راه حفظ اصول و مبانی اسلام اعلام و از هیچ نوع ایذاء و شکنجه و حبس و زجر متألم نگشته، در مقابل حوادث روز به روز افروخته‌تر، و به غم‌الیهود و بیگانگان و دشمنان قرآن به چشم حقارت می‌نگرد.

تعطیل روز شنبه ۱۶ جمادی‌الاولی برابر ۱۳ مهرماه به دنیا نشان داد که مردم ایران از مجلس فعلی متنفرند، زیرا مجلس شورا فعلاً به صورت غیرشرعی و قانونی مبطل و مفهوم انتخابات به معنی انتصابات درآمده و منصوبین آن برخلاف مقررات اسلام از فتاوی مراجع تقلید سرپیچی کرده‌اند؛ با چنین وصف از نظر قانونی نیز رسمیت نداشته و الزام‌آور نخواهد بود.

هیئت حاکمه بدانند تهدید و زور و وادار به تفرق نمودن علمای اعلام از تهران به شهرستان‌ها، و از تاریکی شب استفاده نمودن و به زور و جبر به قم و مشهد سوق دادن، موجب سستی و کوچک‌ترین خللی در اراده و اصل مبارزه آنها نخواهد بود، و چنانچه در مدت اقامت چهارماهه‌ی خود در تهران گوشزد نموده‌ام که تا خواسته‌های مشروع روحانیت و ملت عملی نشود، ممکن نیست که مراجع عظام از نشر حقایق خودداری نمایند.

ممالک دنیا و آزاد مردان و ملت مسلمان جهان بدانند: روحانیت و ملت متدین ایران مانع ترقیات مملکت، عمران و آبادی، و رشد افکار عمومی نبوده، بلکه طبق دستورات اسلام پیشرفت و ترقی و تعالی عموم ملت را آرزومند بوده، لکن انقلاب اخیر را برخلاف ترقیات دانسته، و نمی‌تواند جز افساد تفسیر کند.

در قاموس حکومت ایران، لغات و مفاهیم به کلی تغییر کرده، و برخلاف ممالک دنیا اصول معانی خود را از دست داده است. مفهوم ترقی در ایران: زندانی کردن مراجع و رجال و دانشمندان. مفهوم ترقی: سلب اعتبار بازار و فلج کردن اقتصادیات. مفهوم ترقی: بر حجم فحشاء و منکر افزودن، و ممانعت از تهذیب اخلاق و تشکیل مجالس وعظ و تبلیغات مذهبی. مفهوم ترقی: سلب آزادی فکر و احساسات آیات عظام و اساتید محترم دانشگاه و فضلا و طلاب علوم دینی و دانشجویان و کورکردن فهم و دانش و بینش رجال و مردان خیراندیش و روشن ضمیر. آری مملکت ما اکنون با وجود خفقان فعلی و سلب آزادی از کلیه طبقات به صورت زندان عمومی درآمده است.

ملت هشیار و متدین را نمی‌توان از دین و رهبران دینی بازداشت. زیرا معتقدند که دستورات مراجع تقلید حاکم بر مجلس و قوانین آن بوده و خواهد بود.

عالم روحانیت به دنبال اقدامات دینی و مجاهدات و سعی در استخلاص حضرت آیت‌الله خمینی و آیت‌الله قمی دامت برکاتهم از تعقیب هدف مقدس و مشروع خویش خودداری نکرده و به مبارزات خود ادامه خواهد داد. امید است به زودی دست غیبی به داد مظلومیت ملت محروم و ستم‌دیده‌ی ایران رسیده و ملت مسلمان و برادران ایمانی به آمال و آرزوهای خود نایل شوند.

والسلام خیر ختام

شهاب‌الدین الحسینی المرعشی النجفی

## اعلامیه جامعه روحانیت آذربایجان

بسم الله الرحمن الرحيم

در راه تشیید<sup>۱</sup> مبانی اسلام و استقرار حکومت مشروع و قانونی، جامعه روحانیت آذربایجان خود را موظف به اعلام مراتب زیر به تمام جهانیان می‌داند و در راه تنویر افکار عمومی اقدامات دولت را در شئون حساس زندگی ملت یعنی در موضوع مذهب، اقتصاد، فرهنگ و دانشگاه، انتخابات مجلسین، سیاست خارجی، سیاست داخلی حقایق زیر را با کمال صراحت به اطلاع عموم می‌رساند:

۱. «تشیید» به معنای استوار کردن، برافراشتن، بلند کردن.

### ۱- اقدامات دولت در موضوع مذهب:

اصل ۲۷ متمم قانون اساسی تصریح می‌نماید که استقرار هر نوع قانونی در مملکت موقوف است به عدم مخالف آن با موازین شرعیه و تشخیص این امر را اصل ماده ۲ متمم قانون اساسی صریحاً به عهده‌ی مراجع تقلید واگذار و نظریه آنان را مطاع و متبع شناخته است. در برابر دو اصل مذکور که در مورد دفاع از اسلام و حقانیت قوانین اسلامی تنظیم و تدوین گردیده است، اقدامات خلاف قانون دولت عبارت است از: پشتیبانی از اشاعه‌دهندگان مراکز فساد و عاملین خلاف ضرورت اسلام و بی‌اعتنایی به تعلیمات و احکام آسمانی و جلوگیری از اصل امر به معروف و نهی از منکر و ممانعت از انتشار نظریات و اعلامیه‌های مراجع مسلم تقلید، برخلاف اصل ماده ۲۰ متمم قانون اساسی.

### ۲- در موضوع اقتصاد:

دولت که وظیفه داشته و دارد که از لحاظ اقتصادی رفاه ملی را تأمین نماید و از استقلال اقتصادی مملکت دفاع نماید، نه تنها با توسل به سیاست‌های مخرب اقتصادی مانند سیاست دروازه‌های باز و نظایر آن عجز خود را در مسئله‌ی اقتصاد نشان داده، بلکه در اثر همین بی‌کفایتی و بی‌توجهی وضع بازار محتضر و فقدان درآمد عمومی مملکت را تا پرتگاه اضمحلال اقتصادی کشانده است. حالیه وضع طوری شده، که واریت ثروت‌های سرشار و صاحب ذخایر قیمتی نفت و محصولات نفتی است، دست‌گدایی به هر اجنبی می‌گشاید و در انتظار وام‌های خارجی که شوم‌ترین نفوذ سیاسی اجنبی را به دنبال دارد، دقیقه‌شماری می‌کند.

### ۳- در موضوع فرهنگ و دانشگاه:

امروز بر همه مسلم گردیده است که برنامه‌ی فرهنگ و دانشگاه نه جواب‌ده احتیاجات مملکت است و نه با تعالیم اسلامی و حتی نه با برنامه‌های ملل مترقی مطابقت دارد. راه مبارزه با بی‌سوادی نیز اگر در سخن‌پراکنی‌های بی‌هوده دولتی نظر کنیم دولت با مقرر داشتن شهریه و یا به عبارت دیگر با مقرر نمودن مالیات بر تحصیل و در دانشگاه با مقرر کردن مبلغ هنگفت و کمرشکن (۱۰۵۰۰) فرزندان ملتی را که



گفتیم مبتلا به درد خانمان سوز فقر اقتصادی است، از ورود به مدارس و دانشگاه‌ها عملاً ممنوع داشته‌است.

#### ۴- در موضوع انتخابات مجلسین:

بدون شک هیچ یک از اعمال خلاف شرع و قانون دولت به اندازه‌ی دسایس آن در انتخابات افتضاح‌آمیز نبوده است. در حالی که قاطبه‌ی ملت با ابراز کمال انزجار از انتخابات فرمایشی خود را کاملاً کنار کشیده و نقش تماشاچی را ایفا می‌کرد، دولت به نام ملت ستم‌دیده‌ی بی‌دادرس، کاندیداهایی که علناً مخالفت خود را با فتاوی مراجع محترم تقلید نشان دادند، بر ملت تحمیل نمود و آقای نخست‌وزیر بنا به عادت همیشگی در مقابل آرای مأخوذه در تبریز، وکیل اول ۲۲۸۳ رأی، وکیل آخر ۱۲۲۲ رأی «کیهان» شماره ۶۰۴۸ مورخه ۱۳۴۲/۶/۲۸، بالصراحه اعلام نمود که گویا کمی آراء در اثر مصادف شدن انتخابات با فصل خرمین دهقانان و بیلاق کردن ایلات و عشایر بوده («کیهان» شماره ۶۰۴۶ مورخه ۱۳۴۲/۶/۲۶).

ولی اعتصابات عمومی بازارها و اصناف، ابراز تنفرهای طبقات مردم و احکام تحریم مراجع تقلید و بالاخره عدم وجود ایلات و عشایر را در شهر فراموش نموده که از متجاوز از سیصد هزار نفر جمعیت دومین شهر ایران تنها دوهزار و خرده‌ای از ترس توقیف حقوق، انفصال خدمت و اجبار سازمان‌های پلیس رأی داده و در سایر شهرستان‌ها نیز همین قانون اجرا می‌شده؛ ولی معلوم نیست این وکلای بی‌موکل به چه نحو خود را وکیل قاطبه‌ی ملت خواهند نامید؟ به عبارت واضح‌تر دولت در مسئله انتخابات یعنی حیاتی‌ترین مسئله ملت بی‌شرمی را به جایی رسانده که از بر ملا شدن این آمارهای ضد و نقیض در رفراندوم و انتخابات نیز هیچ‌گونه شرمی ندارد. علی‌هذا جهانیان باید بدانند که مصوبات این مجلس از نظر ملت ایران دارای هیچ‌گونه ارزش و اعتباری نبوده و نیست و نیز امضاء کنندگان اعلامیه حقوق بشر بدانند که ملت ستم‌دیده و رشید ایران از این همه همکاری و سکوت آنان کمال انزجار را داشته و دولت‌های بزرگی که در برابر خواسته‌های مردم از افراد ضد‌دینی و ضدملی حمایت می‌کنند با دید تنفر نگریسته و روحانیت نیز از طرف ملت بدین وسیله کمال تنفر خود را اظهار می‌دارد.

#### ۵- در زمینه‌ی سیاست خارجی:

در زمینه‌ی سیاست خارجی معلوم است دولتی که هیچ‌گونه ریشه‌ای حتی در میان ملت خود ندارد چگونه می‌تواند در بین دول دیگر وجهه و اعتباری داشته باشد. محافل بین‌المللی امروزه به مملکت ما به نظر مستعمره‌ای که طلای سیاهش را به رایگان از دست می‌دهد و در عوض فقر و اسارت دریافت می‌دارد نگاه می‌کنند. امروزه همه می‌دانند که بیگانگان صنایع نفتی ما را در ید قدرت خود دارند و در واقع خون و شیره حیاتی ملت ما را بی‌رحمانه می‌کنند. آیا نه این است که دولت مسئول این یغماگری ثروت عظیم ملی است؟ کیست که نداند این انتخابات فرمایشی نیز به همین منظور یعنی تاراج بیشتر ثروت‌های بیکران و عظیم نفتی ما صورت گرفته است؟ کیست که نداند همین مجلسین دوره بیست‌ویکم برای صحنه گذاشتن به قراردادها و تعهدات و اعمال خلاف قانونی که تا امروز صورت گرفته، از طرف دولت خلق نگردیده است؟

#### ۶- در زمینه‌ی سیاست داخلی:

اختناق و فشارها و عدم آزادی بیان و قلم و صدها تضییقات دیگر موضوع‌هایی هستند که ملت مبارز ایران با آنها آشناست و راه مبارزه خود را با این همه ستم‌ها و حق‌کشی‌ها به خوبی می‌شناسند؛ فقط در این مورد مخاطب جامعه روحانیت آذربایجان، ملل مترقی جهان عموماً و ملت‌های مسلمان خصوصاً می‌باشند.

ما با صدای رسا به سمع عامه‌ی جهانیان می‌رسانیم که ملت ستم‌دیده‌ی ایران در زیر این همه فشارها، حبس و تبعیدها، شکنجه‌ها و کشتارها دیگر به ستوه آمده است. مبارزات شجاعانه ملت ایران، تعطیل چهار روز اخیر مردم آذربایجان انعکاسی از صدای ملت ستم‌کشیده است که در زیر ضربات بی‌رحمانه دولت غیرقانونی فعلی به قیمت جان و مال و هستی خود مبارزه می‌کند. ملت ایران امروزه با توجه به فرامین دین مقدس اسلام و علی‌رغم فشارها و حبس‌ها و زجر و شکنجه‌ها که متوجه رهبران دینی و ملی مخصوصاً حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مد ظله و سایر آیات و حجج‌الاسلام و اساتید دانشگاه است، با تمام قوا خود را برای ادب کردن عناصر ناپاکی که به حریم مقدس اسلام و حاکمیت ملی ایران اسانه‌ی ادب نموده‌اند، آماده کرده است و به یمن عنایات خاصه حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه و در تحت لوای آزادی‌بخش

مراجع محترم تقلید تا تحقق تمام آمال دینی و ملی، این نهضت مقدس ادامه خواهد داشت و به‌طور قطع پیروزی نهائی از آن ملت خواهد بود.

دوم مهر ماه ۱۳۴۲

حسن‌الحسینی انگجی - سید محمد بادکوبه‌ای - ابوالقاسم گرگری -  
 احمد اهری - محمدعلی قاضی طباطبایی - سید احمد خسروشاهی - سید  
 مرتضی مستنبط غروی - عبدالله مجتهدی سرابی - عبدالحسین غروی -  
 سید محمدعلی انگجی - جعفر اشراقی - محسن شریانی - محمد غروی  
 توتونچی - محمودالموسوی الخلیجی - عبدالحمید شریانی - سید  
 یوسف الهاشمی - حسن شریعت الانقی - حسن کوگانی - سید مهدی  
 دروازه - سید محسن دهخوارقانی - حسن ناصرزاده - محمد حسین انزابی  
 - والی‌الله اشراقی - سید کاظم شبستری.

از طرف علمای آذرشهر: حسن رسولی - حسین طباطبایی - علیقلی  
 آذرشهری.

از طرف علمای مرند: علی اکبر المرندی - الحاج سید خلیل‌الحسینی.

#### نامه سرگشاده فضلاء و مدرسین حوزه علمیه قم به هیئت دولت

۱۳۴۲/۷/۸

بسمه تعالی

با فرا رسیدن سال تحصیلی بار دیگر فضلاء و محصلین از نقاط مختلف به  
 حوزه علمیه قم مراجعت کرده و آماده شروع به درس و بحث شده‌اند.  
 حوادث سال گذشته و رنج‌ها و ناراحتی‌ها که در نتیجه‌ی مبارزه با بدعت‌ها  
 از طرف دولت متوجه حوزه شد، قربانی‌ها که داد، برخلاف آنچه  
 کوتاه‌فکران تصور می‌کردند کوچک‌ترین تأثیری در اراده‌ی آهنین افراد  
 این حوزه و دانشجویان مکتب جعفری ننموده و همه با عشق و شوق  
 فراوان به مرکز برگشته و برای ادامه تحصیلات و انجام وظائف دینی  
 همچنان آماده شده‌اند. چه آنان خوب می‌دانند و برای ملت ایران نیز  
 روشن است که حوزه علمیه قم سنگر مبارزه رجال دین و حامیان قرآن  
 علیه بی‌دینی و ظلم و استبداد است. آنچه نباید آن را خالی گذاشت  
 حوزه علمیه قم است که آیات عظام و مجتهدین به‌نام و گویندگان و  
 نویسندگان توانا در آغوش خود تربیت کرده و به اجتماع و ایران تحویل  
 داده است. از این حوزه است که کتاب‌های پرارزش منتشر و شبهات  
 بی‌دینان و مغرضان پاسخ می‌دهد؛ از همین حوزه است که گویندگان و

و عاظ محترم در مواقع مقتضی به نقاط مختلف ایران رفته و بدون اینکه باری به دوش مملکت باشند و بودجه‌های سنگین دولت به مصرف حقوق آنها برسد، مردم را از فساد و فحشاء و دزدی و رشوه‌خواری و خیانت که سرچشمه‌ی همه فسادها است، نهی و به‌درستی و پاکی و صحت عمل و حمایت از بیچارگان و کمک به ستم‌دیدگان وامی‌دارند. تاریخ ایران مخصوصاً حوادث اخیر به‌خوبی نشان می‌دهد که روحانیت ایران مخصوصاً حوزه علمیه قم چه نقش مهمی در حفظ استقلال کشور داشت و در تمام مواقعی که نیروهای مملکت دچار تزلزل و ضعف شده بود، روحانیت با تمام قوا در برابر بیگانگان ایستاد. در مواقعی که نیروهای بسیاری از مأمورین خائن و عده‌ای از مالکین و فئودال‌های بزرگ با ایجاد ناراحتی‌ها قهراً عامل نشر کمونیسم بودند نیروی روحانیت یگانه حافظ مملکت بوده، با استفاده از نفوذ معنوی خود، ایران را از این خطر قطعی نجات داد. بنابراین جای تعجب نیست اگر دیده شود که استعمارگران خارجی و مزدوران داخلی آنان به جنگ روحانیت برخاستند زیرا خوب فهمیدند تا روحانیت و حوزه علمیه قم برقرار است نمی‌توانند خواب‌هایی را که برای این ملت دیده‌اند تعبیر نمایند. متأسفانه با همه سوابق و خدمات نامبرده، دولت ایران وضع حوزه علمیه قم را متزلزل و پس از چند حمله بالاخره مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت‌الله خمینی‌ادام‌الله‌ظله را به جرم دفاع از دین و آزادی بازداشت نمود و احساسات ملت مسلمانان ایران را برانگیخت و به‌دنبال آن مسلمانان ایران با اعتصاب‌های بی‌سابقه و تظاهرات کم‌نظیر و فرستادن هزاران طومار و تلگراف آزادی معظم‌له و تأمین هدف‌های روحانیت را خواستار شد. حوزه علمیه قم از بازداشت حضرت آیت‌الله خمینی مدظله سخت ناراحت و چند هزار طلاب در نگرانی شدیدی به‌سر می‌برند و به دولت اخطار می‌کنند که هر چه زودتر باید رفع مزاحمت از معظم‌له بشود و نیز حضرت آیت‌الله محلاتی و حضرت آیت‌الله قمی دامت برکاتهم و سایر افرادی را که در نتیجه‌ی حمایت از دین و آزادی بازداشت شده‌اند آزاد کنند و بیش از این احساسات مسلمانان را جریحه‌دار نسازند. حوزه علمیه قم انتظار دارد هر چه زودتر حضرات آیات آقای میلانی و آقای شریعتمداری و آقای نجفی‌ادام‌الله‌ظله با همراهی حضرت آیت‌الله خمینی مدظله به قم تشریف آورده و به اتفاق حضرت آیت‌الله گلپایگانی‌ادام‌الله‌ظله و سایر

علماء اعلام دامت برکاتهم همچنان به دفاع از حریم مقدس قرآن و دین پیردازند. درود فراوان بر حوزه مقدسه نجف اشرف و علماء مهاجر شهرستانی‌ها و سایر علماء اعلام و ملت غیور ایران که در این نهضت مقدس از هرگونه فداکاری و از خودگذشتگی مضایقه نداشته‌اند. حوزه مقدسه علمیه قم بر خود لازم می‌داند که از مساعی جمیله آنان بدین

وسیله تشکر نماید. به تاریخ یازدهم جمادی الاول ۱۳۸۳

مهدی المشکینی اردبیلی - حسینعلی منتظری نجف آبادی - اسدالله نوراللهی - عبدالرحیم ربانی شیرازی - مهدی الحسنی الروحانی - ابوالقاسم خزعلی - احمد آذری - مهدی الحایری التهرانی - ابراهیم امینی - جعفر سبحانی تبریزی - علی الاحمدی اعیانجی - احمد جنتی - الاحقر صادق خلخالی - میرآقا موسوی زنجانی - محمد مهدی ربانی - سید ابوالفضل میرمحمدی زرنندی - یحیی الانصاری شیرازی - ابوالقاسم مسافری - مجتبی التهرانی - ضیاءالدین الحسینی الاشکوری - علی اصغر مروارید - سید محمدرضا سعیدی خراسانی - الاحقر سیدی - مهدی لاجوردی حسینی - جواد علم الهدی - الاحقر عبدالعلی فرهمی - عبدالعظیم المحصلی - محمدتقی مصباح یزدی - علی اکبر مسعودی - سید محمد ابطحی - الاحقر السید محمد باقرالموسوی - احمد پایانی اردبیلی - محمد آل طه - سید جعفر حسینی - حسین شریعت - محمد مؤمن - محمدرضا توسلی محلاتی - محمد محمدی - سیدهادی خسروشاهی - عباس محفوظی - العبد محسن الخراسانی - یدالله پورهادی - رضا علم الهدی - احمد حسینی - لطفعلی فقیهی - غلامحسین ایزدی - محیی الدین فاضل - علی انتشاری - مهدی شاه آبادی - اسدالله خادمی - حسین ابراهیمی - داوود نوروزی - الاحقر احمد منتظری - سید جعفر شبستری - محمود خادمی - حسنعلی کرباسی - حسنعلی کریمی - عبدالحمید هوشیار - مصطفی زمانی - حسن تهرانی - عباس موسویان - حسین طباطبایی - علی محمدی - حسین هاشمی - عباسعلی ملکی - عبدالحسین معزی تهرانی - هادی معزی تهرانی - حسن گنجی - حسین حجت - موسی محمدی - علی اکبر طاهری - سید علی ابطحی - سید علی احمدی تهرانی - سید حسن اسماعیلیان - علی اکبر مهدی پور تبریزی - رضا استادی و حدود سیصد امضاء دیگر.

نامه سرگشاده و اخطار به بانک بین المللی

جراید خبر تقاضای سیصد میلیون دلار وام توسط زمامداران ایران از بانک بین‌المللی را پخش کردند. ملت ایران به مسئولین این بانک اعلام می‌کند که هیئت حاکمه جبار ایران این وام را با تصویب مجلسی تقاضا می‌کند که تمام اعضای آن از طرف دولت دیکتاتور به سمت و کالت منصوب شده و به هیچ وجه به ملت ایران ارتباطی ندارد.

ما با کمال صراحت اخطار می‌کنیم این پول که به نام مردم ایران گرفته می‌شود به همین زودی به بانک‌های اروپا و آمریکا و اسرائیل و ... به حساب شخصی افراد یا شخص معینی سرازیر می‌شود و یا به صورت گلوله به قلب ملت ایران فرو می‌رود. لذا ملت ایران ابداً مسئولیت چنین وام‌های اختصاصی را نخواهد پذیرفت و بانک بین‌المللی فقط می‌تواند پول خود را از بانک بزرگ خاورمیانه (شاه) مطالبه کند.

#### مسلمانان متحد ایران

در جریانات اخیر ایران دولت آمریکا به جهانیان ثابت نمود که به دروغ دعوی آزادی خواهی می‌نماید و جز هدف‌های استعماری منظوری ندارد. با گلوله‌های آمریکا بود که در ۱۵ خرداد هیئت حاکمه خائن قلوب ملت ایران را هدف قرار داد.

پس از این، شعار ملت ایران این است: مرگ بر آمریکا امپریالیسم جهانی و شوروی کمونیسم بین‌المللی و زمامداران آنها. مجلسی که به دستور بیگانگان، با فشار و تهدید و ارباب پس از کشتار همگانی ملت ایران در ۱۵ خرداد روی کار آمده، نمی‌تواند جز تمایلات استعماری بیگانگان را جلب کند. ملت ایران جداً از چنین مجلسی بیزار و مصوبات و معاضدات آن را بی‌ارزش می‌داند.

#### شنبه ۱۳۴۲/۷/۲۷

- صبح خبر عمده‌ای نبود جز آنکه احمد آقا معروف به انگشتی را گفتند اسباب‌هایش را جمع کند (قاعدتاً منتقل به دادگستری یا دژبانی می‌شود) و به حسن آقا صباغیان (جوان اهل کاشان) اطلاع دادند قرار ضمانتش درست شده است. ولی چون ابلاغ کتبی نیاورده هنوز در زندان مانده است.

- عصر آقای سرهنگ غفاری، وکیل دکتر سبحانی متن لایحه دفاعیه را آورد و اطلاع داد که امروز صبح در دادگاه نامه‌های ابلاغ شروع به محاکمه برای ۲

بعد از ظهر سه‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۳۰ آماده شده بود. بنابراین سه‌شنبه دادگاه ما به‌خواست خدا و ان‌شاءالله به خیر و خدمت شروع خواهد شد.

۲- فقره تسلیت در «کیهان» عصر. از اشخاص: یکی از نقده آقای علی خلخالی و دیگری به امضای آقایان: الاحقر شیخ اسمعیل کلباسی، الاحقر محمدباقر صدیقین، سید محیی‌الدین علامه، حاج آقا حسین غرضی، حاج آقا مهدی برهانی، حاج آقا کریم و حاج آقا حسین خرازی، مرتضی سلامتیان، سید حسن بنکدار، محمد هاشم اعظم، محمد سلامتیان، مرتضی و مصطفی حاجی، مدرّس، علی سلامتیان، سید محمود موسوی، علی لولاکی، رضا حجرالاسودی موحدیان، تابش.

### یک‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۲۸

خبری نشنیدم. حسن صباغیان بالاخره مرخص شد. دکتر بختیار به دیدن مان آمده بود. یک فقره تسلیت در «کیهان» از یک نفر: مهندس هدایت.

### دوشنبه ۱۳۴۲/۷/۲۹

- آقای طالقانی را به بند ۴ زندان قصر و آقایان عطایی و سمیعی و رادیا را به زندان موقت منتقل کردند. و تمام رفقای نهضتی بند ۴ را که گویا ۱۴ نفر می‌شوند در دو اتاق کوچک  $3 \times 2$  جا داده‌اند.

- شورای استادان دانشکده فنی دیروز یا پریروز عصر که انتظار دکتر صالح و مهندس ریاضی را داشته بودند ولی نیامدند، تصمیم گرفتند زیر بار رئیس انتصابی نروند.

- ظهر آقای ساقی نامه‌ای در دست داشت و به ما خبر داد که رسماً نوشته‌اند از روز سه‌شنبه ۳۰ مهرماه به بعد همه روزه ما را ساعت ۲ برای حرکت به دادگاه آماده نمایند. به این ترتیب دادگاه قطعی شد.

- در میان ملاقات کنندگان آقایان مهندس سالور و مهندس حسینی بودند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۷/۳۰

#### اولین جلسه دادگاه

صبح آقایان مهندس جلالی و مهندس ابراهیم گوهریان که دیروز راه‌شان نداده بودند و از سرهنگ مولوی اجازه ملاقات فوق‌العاده داشتند، آمدند و دو سه ساعتی

در اتاق بهداری با حضور آقای دکتر صدری و دکتر ایرملو مذاکرات و تأکیدات و خواهش‌ها کردند. تأکیدشان این بود که در دادگاه عصبانی نشوم و حرفی که وضع را بدتر کند نزنم، تا شاید امکان التیامی باشد. تکلیف می‌کردند که اولاً تعهد کنم در صورت آزادی فعالیت اجتماعی سیاسی نداشته باشم، ثانیاً شرط مذاکره و غیره را آزاد شدن سایر رفقای زندانی قرار ندهم. چون مشکل قضیه خودت هستی و آنها بعد درست می‌شوند.

نسبت به اولی گفتم: اساس حرف و حیات ما همین است و چگونه به‌دست و زبان خودم از چنین حقی صرف‌نظر نمایم؟ ولی آنها می‌توانند عملاً مانع من بشوند و در خانها مأمور بگذارند. نسبت به دومی هم گفتم: چنین انتظاری را نداشته باشند، ولی بدیهی است که وقتی می‌خواهند زندانی را آزاد کنند اختیار با او نیست؛ ولی من شخصاً نمی‌توانم راضی شوم که بدون آنها آزاد شوم.

- دو بعد از ظهر حرکت به‌دادگاه به‌وسیله کمانکار ارسالی لشکر گارد.

جلوی در جنوبی عشرت‌آباد جمعیت نسبتاً زیادی در پیاده‌رو در ساعت ۳:۳۰ در حدود ۳۰۰ نفر دیده می‌شد که بعضی‌ها متوجه ما شدند، ولی گویا بعداً خیلی بیشتر شده بوده‌است.

دادگاه در همان محل دادگاه طیب که دم در ورودی است. در آن موقع نصف سالن از تماشاچی پر شده بود و بعداً به‌کلی پر شد. تماشاچی‌ها غالباً دانشجوی و از خانواده‌ها و دوستان بودند. همچنین عده‌ای از آقایان علما (از جمله آقای حاجی سید صدرالدین جزایری و حایری شرکت انتشار) از جبهه ملی نیز آقایان کشاورز صدر و فروهر آمده بودند.

ما و بلافاصله قبل از ما رفقای زندان قصر را از در بالا وارد کردند. دادگاه وضع رعب‌آوری داشت و در قیافه‌های تماشاچی‌ها اثر آن مشهود بود. زیرا بین دو ردیف صندلی جلو که مخصوص متهمین و وکلای آنها است و ردیف‌های پشت سر که برای تماشاچیان است، یک صف به‌هم‌چسبیده سرباز با تفنگ و سرنیزه به‌دست ایستاده بودند. به‌طوری که یک‌درمیان رو به تماشاچی‌ها و رو به هیئت دادگاه بودند و از همه طرف سرباز و افسر و سرنیزه به چشم می‌خورد!

درست ساعت ۳ اعضای دادگاه و دادستان آمدند. جلسه رسمی شد. متهمین را یک‌یک صدا کردند تا اسم و شهرت و سن و سواد و تابعیت و سایر مشخصات‌شان



را بگویند. آقای طالقانی بر طبق تصمیم قبلی استنکاف کردند و بدون آنکه حادثه‌ای رخ دهد آقای سرتیپ مسعودی وکیل مدافع به جای ایشان پشت میکروفن رفته جواب داد.

بلافاصله سرتیپ زمانی اعلام کرد که قبل از ورود به محاکمه اگر متهمین نسبت به مرور زمان، نقص پرونده یا صلاحیت دادگاه ایراد دارند (بگویند به ترتیب شماره‌های ردیف ادعانه‌ها).

آقای سرتیپ دکتر شایانفر وکیل اول من پشت میکروفن رفت و نسبت به نقص پرونده و صلاحیت دادگاه ایرادهای قانونی ذیل را با لحن شمرد و ملایم ولی مستند اظهار کرد:

۱- عدم اجازهی بازپرس برای حضور وکیل مدافعی که من درخواست کرده بودم در جلسات بازپرسی، علی‌رغم حقی که قانون عمومی می‌دهد و در قانون دادرسی و کیفر ارتش نسخ نشده است.

۲- عدم وجود امر تعقیب در پرونده که بر طبق ماده ۱۳۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش ضروری است و عدم رعایت آن موجب سلب اعتبار تمام پرونده می‌شود (این اقدام در مورد متهمین ۱۵ خرداد که غیرنظامی هستند عمل شده است).

۳- عدم تحقیق از آقای دکتر کریم سنجابی و رسیدگی لازم راجع به اعلامیه مورد استناد دادستان راجع به اعتراض جبهه ملی علیه بازرگان و دوستانش.

۴- سیاسی بودن کامل اتهام و عدم حضور هیئت منصفه بر طبق اصل... متمم قانون اساسی (البته سیاسی بودن جرم را از روی تصمیم کنگره بین‌المللی حقوقدانان منعقد در کپنهاگ تعریف کرد).

۵- توأم شدن عضویت در دادگاه انتظامی قضات ارتش و عضویت در این دادگاه در مورد رئیس دادگاه و دادستان.

بعد از آقای سرتیپ بازنشسته، دکتر شایانفر، آقای سرهنگ عزیزالله امیر رحیمی دومین وکیل من پشت میکروفن ایستاد و با صدای کوبنده و لحن محکم و مسلط خود اظهارات و ایرادها و اعتراضات ذیل را عنوان کرد:

۱- اهمیت فوق‌العاده دادگاه و بی‌سابقه بودن آن از جهت حضور شخصیت روحانی عالی قدر آیت‌الله آقای طالقانی (با قرائت متن تلگراف ابراز تأسف آقایان میلانی و شریعتمداری) و دو نفر از اساتید درجه یک دانشگاه و اعتراض به چنین اهانت.

۲- قانونی نبودن مواد ۸۱ و ۱ استنادی دادستان. اولاً: از جهت عدم اجرای اصل دوم قانون اساسی دائر به عدم حضور علمای طراز اول و ثانیاً: از جهت اینکه بنا به اظهارات شاه مجالس گذشته از طرف ملت نبوده ارباب‌ها و فئودال‌ها تحمیل می‌کردند و انتخابات مربوطه تقلبی بوده است.

۳- بی‌اعتبار بودن پرونده:

اولاً، از جهت اینکه با وجود صراحت قانون، زیر اوراق بازپرسی را بازپرس امضاء کرده و دادیار اصلاً حضور نداشته است؛

ثانیاً، امر تعقیب با آنکه مأمور سازمان امنیت گزارش و کسب اجازه برای ارجاع به دادرسی ارتش کرده است، در پرونده وجود ندارد و این امر تعقیب، ضروری می‌باشد و اختصاص به متهمین نظامی ندارد و اگر بزرگ ارتشتاران پرونده را دیده بودند اجازه تعقیب نمی‌دادند؛

ثالثاً، بازپرس دادرسی ارتش استقلال نداشته در حقیقت مأمور سازمان امنیت بوده است. زیرا دو روز قبل از آنکه پرونده به دادرسی ارتش احاله شود برگ بازداشت متهم را صادر کرده است.

۴- سیاسی بودن اتهام مسلم است و دادرسی ارتش صالح برای آن نمی‌باشد. با استناد به قانون عفو مجرمین غائله‌ی آذربایجان که در آنجا جرم سیاسی را می‌توان استنباط کرد.

نوبت به آقای سرهنگ دکتر علمیه و کیل مدافع اول دکتر سحابی رسید. ایشان از روی نوشته ماشین شده می‌خواند و این نوشته‌ها از روی مطالعه و دقت تهیه شده بود. ایشان در زمینه اینکه امر تعقیب برای ارجاع به دادستانی ضروری است، سوابق و دلایل مفصلی از قوانین قدیم دادگاه‌های نظامی و آیین‌نامه فعلی آورد و در بیان فلسفه و لزوم آن اظهار داشت که غرض مقنن و مقتضی ارتش جلوگیری از تجاوز مقامات فضایی و فرماندهی در مرز یکدیگر است و اگر قرار شود که بدون اطلاع و اجازه فرماندهی متهمی اعم از نظامی و غیرنظامی مورد تعقیب قرار گیرد، به اختیارات و مسئولیت و مصلحت اندیشی فرماندهی لطمه می‌خورد.

سپس وارد موارد نقص پرونده شده، تا دو فقره آن را شرح داد (از جمله انتساب همکاری با توده‌ای‌ها بدون دلیل و مدرک و با وجود شواهد خلاف، استناد اعلامیه به دکتر سنجابی بدون تحقیق از خود ایشان، انتساب صدور نامه به رئیس جمهور هند

به چهار نفر از متهمین در حالی که اینها در زندان بوده‌اند و سه نفرشان عضو هیئت اجرایی هستند و تازه یک نامه ماشین شده بدون امضاء است. دو فقره استفاده از اظهارات و اقدامات آقای دستغیب، در صورتی که خود او اصلاً غیب است؛ اتهام بحث‌های سیاسی در سر کلاس به‌دکتر سبحانی بدون پرسش از دانشجویان یا از دانشگاه؛ انتساب نشریات با حاشیه و بی‌حاشیه و اعلامیه‌های دانشجویان به دکتر سبحانی در صورتی که ایشان استنکاف دارد و مدرک و دلیلی مشعر بر اینکه او در اینها دست داشته است وجود ندارد...

جلسه دادگاه در ساعت ۱۰:۷ دقیقه ختم شد. قبلاً دو تنفس ده دقیقه‌ای داده شده بود.

- یک فقره تسلیت در کیهان به امضای آقایان دیلمی، رسولی، زین‌الدینی، بشارتی، گلدوست، پویان و بهشتی‌زاده)

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۸/۱

ظاهراً دیشب که ما از دادگاه برمی‌گشتیم و دو اتومبیل سواری در محوطه ایستاده و متعلق به بازجوها بود، برای خاطر زندانی انفرادی آقای دکتر ذوالقدری بوده است. ایشان را از سر شب تا امروز ساعت ۹ سرپا بدون خواب و خوراک ایستاده و بازجوئی کرده‌اند!

### دومین جلسه دادگاه

ساعت ۲ بعدازظهر مدتی گذشته بود که ما را صدا کردند. این مرتبه با اتوکار و به‌اتفاق سایر هم محاکمه‌ای‌ها ما را بردند.

در میدان مقابل عشرت‌آباد جمعیتی در حدود ۳۰۰ نفر ایستاده بود که گفتند بعداً به ۷۰۰ نفر رسیده بوده است و خودشان ورقه‌ی نمره نوبت تا ردیف ۲۰۰ را در آن موقع پخش کرده بودند. با دیدن ماشین عده‌ای توجه کردند و کف زدند.

پس از ورود ماشین به لشکر با منظره‌ی غیرمترقبه‌ای رو به‌رو شدیم؛ سالن دادگاه خالی بود و وکلای مان دم در پایین که مخصوص تماشاچیان است جمع شده بودند. ما را یک سره به داخل لشکر به همان آسایشگاه که دفتر دادگاه و سالن پرونده‌خوانی بود بردند.

معلوم شد دادگاه را خالی کرده با دستپاچگی یکی از سالن‌های کوچک را مهیا نموده‌اند. به طوری که فقط دو ردیف صندلی برای ۳۰ نفر تماشاچی جا داشت و امروز کارت ورودی نداده، با پرسیدن اسم و انتساب، افراد خانواده را داخل کرده‌اند. حتی سرتیپ احترامی هم گیج گیجی می‌خورد و خبر از تصمیم و تغییر نداشت. در مختصر مدتی که دادگاه تشکیل شود، با همدیگر و با وکلا شور کرده و تصمیم گرفتیم اعلام نماییم که ما سکوت کرده و وکلا را عزل می‌کنیم. در شروع جلسه بنده اجازه خواسته و گفتم:

بسم الله الرحمن الرحيم

تمام قوانین دنیا و موازین قضایی برای دفاع و تسهیل دفاع و حقوق متهم است و علنی بودن دادگاه یکی از آنها است. ما این تغییر مکان دادگاه را که حتی بعضی از نماینده‌های دادستان نیز اطلاع از آن نداشتند، از سالنی که ۱۸۰ جا برای تماشاچیان داشت به اینجا که فقط دو ردیف صندلی گذاشته‌اند، و آن هم ممکن است به وسیله مأمورین سازمان امنیت اشغال بشود، تضییق حقوق خودمان و عملاً سرّی کردن دادگاه می‌دانیم. بنابراین تصمیم گرفته‌ایم سکوت کنیم و وکلا را عزل می‌نماییم. ما را در زندان گذاشته‌اند، اختیار همه چیزمان را دارند. بنابراین اختیار محاکمه و دفاع و محکومیت‌مان را هم به شما واگذار می‌کنیم.»

آقای سرتیپ زمانی رئیس دادگاه مؤدبانه گفت: چون آن سالن فروشگاه لشگر بود و به علاوه قرار است این تیپ به قزوین منتقل شود مجبور شده‌اند چنین تغییر مکانی بدهند و غیر از اینجا سالن دیگری نداشته‌اند و الاً هیچ‌گونه قصد و غرضی در کار نیست و دادگاه علنی است و آقایان هم آزادانه مثل گذشته مدافعات خود را بنمایند. عزل وکلا نیز طبق ماده‌ای (که قرائت کردند) نمی‌تواند مورد قبول واقع شود. دکتر سبحانی برخاسته در تأیید آن اعتراض گفت: حتی افراد خانواده‌ها را هم راه نداده‌اند و ما یقین داریم خود تیمسار رئیس دادگاه نیز راضی به این عمل نیستند...

دادستان (سرتیپ دکتر فخر مدرس) روی میز زده، اجازه خواست و گفت: من می‌دانم ریاست دادگاه و همه‌ی ما بی‌نظر و طرفدار حقوق متهمین هستیم. گله کرد که چرا من بدون رسیدگی گفته‌ام از مأمورین سازمان امنیت جزو تماشاچی‌ها هستیم. گفت: این محل را برای آنکه در شأن دادگاه باشد، داده‌اند رنگ کرده و

صندلی گذارده‌اند و حالا درخواست دارم تعداد صندلی‌ها را بیشتر کنند که تماشاچی‌های بیشتر بتوانند بیایند...

صحبت‌های متفرقی از طرف دکتر سحابی و دکتر شیبانی شد و بالاخره رئیس دادگاه وعده داد که ترتیبی فراهم خواهد کرد تا به همان محل یا جایی که همان گنجایش را داشته باشد برگردیم.

روی این وعده دکتر سحابی ادب و اتخاذ سند کرده و قرار شد این جلسه را ما ادامه دهیم و حق اعتراض و سکوتمان را برای جلسه بعد محفوظ نگاه داریم. آقای سرهنگ دکتر علمیه برای اتمام اعتراضاتش نسبت به ناقص بودن پرونده پشت سکوی خطابه رفت و مواردی را ذکر کرد. قبلاً نیز نسبت به تصمیم جدید دادگاه و اینکه ملت باید در جریان محاکمه باشد و قضاوت نماید به عمل آورد. نوبت ایراد به صلاحیت دادگاه و به نقص پرونده به آقای سرهنگ غفاری رسید: از روی نوشته‌ی ماشین شده با صدای غرأ و گیرا و لحن مردانه مؤثری می‌خواند. قبلاً قول آقای رئیس دادگاه را راجع به تأمین محل بزرگ‌تر به اتکای شرافت سربازی متذکر شد.

پس از تجلیل و تأیید گفته‌های وکلای قبلی در زمینه‌ی سیاسی بودن جرم و فلسفه اینکه دادگاه‌های نظامی صلاحیت آن‌را ندارند، گفت: چون افسران و سربازان اصولاً از دخالت در سیاست و از ساده‌ترین عمل سیاسی که انتخاب کردن و انتخاب شدن است ممنوع شده‌اند و باید بی‌طرف باشند، پس چطور ممکن است بتوانند در قضایا و یا جرم‌های سیاسی رسیدگی و قضاوت نمایند؟ حفظ محبوبیت ارتش در نزد ملت ایجاب می‌کند که از جنجال‌های سیاسی و اختلافات دولت و ملت برکنار باشند. راجع به ضرورت امر تعقیب نیز گفتند: عمل سازمان امنیت تخطی و توهین به اختیارات و به مقام شاهنشاه است. اما راجع به نقص پرونده اشاره به اتهام دادستان بر اینکه موکل ایشان (دکتر سحابی) و من همکاری با حزب توده داشته‌ایم، استناد به کتاب «اسلام یا کمونیسم» نموده، چند صفحه از آن را خواند و گفت: خوب بود دادستان قبلاً رسیدگی می‌کرد و می‌دید آیا این افراد می‌توانند کمونیست باشند!

بعد از تنفس، آقای سرهنگ خلعتبری وکیل سوم دکتر سحابی به جایگاه مخصوص خطابه رفت. گو اینکه ایشان در همان مطالب و ایرادهای سابقین صحبت می‌کرد. ولی به لحاظ طرز صحبت و تسلط نسبی در کلام و مخصوصاً سابقه و

اطلاعات قضایی و حقوقی که می‌گفت ریشه‌ی سی ساله دارد، بیانش جالب و شامل نکات تازه و برجسته بود.

از جمله مقدمه‌ای در «رویه‌های» غلطی که در دادگاه‌های نظامی متأسفانه معمول شده است و خلاف قانون می‌باشد و باید عدول شود ذکر کرد (مانند سلب حق انتخاب و کیل غیرنظامی و دخالت دادگاه‌های نظامی در جرم‌های سیاسی با تعبیر غلطی که در دادگاه جناب آقای دکتر مصدق کرده‌اند). بنابراین بسیار تأکید و تصریح کرد که مبادا حالا هم یک عمل خلاف قانون دیگری که فوق‌العاده به ضرر ارتش و مصلحت مملکت است، این دادگاه مرتکب شود و آن را «رویه» نماید: عدم امر تعقیب. در صورتی که اگر امر تعقیب سست شود، انضباط و قدرت فرماندهی که اساس ارتش است از بین می‌رود.

در مورد بی‌اعتبار و ناقص بودن پرونده اظهار داشت که اصلاً گزارش‌های مأمورین سازمان امنیت به‌عنوان ضابط نظامی نمی‌تواند اعتبار و ارزش داشته باشد چون ناشناسند و شهادت و مدرک قضایی نمی‌تواند روی شخص ناشناس و خفیه بنا شود. مثلاً اینکه گفته‌اند موکل من در سر درس زمین‌شناسی وارد مباحث سیاسی می‌شده است (و گو اینکه این عمل جرم نیست و حُسن است) ولی مأمور سازمان امنیت از کجا راه پیدا کرده که در دانشگاه برود؟ در کلاسی که مأمور سازمان امنیت نمی‌تواند حضور داشته باشد. اگر از دانشجویان شنیده است، چرا باز پرس از آنها سئوالی نکرده است یا از متصدیان دانشگاه؟

آقای سرهنگ خلعتبری روی این نکته خیلی تکیه کرد که قاضی و حاکم این دادگاه در حقیقت ملت است و آنها باید اطلاع کامل پیدا کنند و حتماً هیئت منصفه که مأمور دولت و تحت تأثیر انضباط نظامی نیست حضور داشته باشد.

در خاتمه دادگاه، تقاضا موافقت شد ساعت ۹ روز یکشنبه ۵ آبان که بعد از ظهر آن سومین جلسه دادگاه است ما را برای شور با و کلایمان به عشرت‌آباد بیاورند.  
- یک فقره آگهی تسلیت در «کیهان» به امضای آقایان ملک قاسمی، عطاری، ملکی، صادقی از تبریز و با ذکر اینکه مردم تبریز متأثر از این مصیبت می‌باشند.

- صبح عباس آقا اربابی جوان زارع کاشانی اهل لاجر که اظهار می‌کرد به اتهام عدم اخذ کارت الکتروال ولی در اثر تفتین داماد عمه‌اش بر سر منازعات مربوط به زمین و ارثیه دستگیر شده بود، و در حال خیلی بی‌تابی و ناراحتی داشت، خوشبختانه آزاد شد.

- روزنامه‌های «کیهان» و «اطلاعات» جریان دادگاه چهارشنبه عصر را با مختصر تفصیل و اشاره به عنوان ایرادها و اعتراض‌های وکلای مدافع درج کرده بودند. البته متن‌ها مثل هم و دارای یک سکنه‌ی عبارتی مشترک بود.  
- یک فقره آگهی تسلیت در «کیهان» از اصفهان (آقایان دکتر کمال علوی و دکتر مرتضی میرمقتدایی).

### جمعه ۱۳۴۲/۸/۳

- آقایان کشاورز صدر و دکتر عابدی را که صبح برای ملاقات آمده بودند راه ندادند. ولی بعد که آقای ساقی رسید، آقای حاجی شبستری زاده را اجازه دادند. برای سایر زندانی‌ها هم خانواده‌ها و دوستان آمده بودند.  
- معلوم شد:

در «کیهان انگلیسی» و «ژورنال دو تهران»، تفصیل ظاهراً بیشتر و عکس‌هایی از دادگاه بوده است. روز چهارشنبه جمعیت خیلی آمده بوده است و پلیس برای متفرق کردن دست به باتوم برده و اشخاص را زده است.  
گفتند در اروپا دانشجویان تظاهرات خوبی علیه محاکمه‌ی ما کرده‌اند.  
در دانشگاه تهران به در و دیوار زده بودند که محاکمه‌ی بازرگان سرّی شد.  
روی هم‌رفته انعکاس محاکمه چه به لحاظ مدافعات و کلا و چه به لحاظ معامله اخیر دستگاه خوب بوده است.

\* \* \*

- رونوشت تلگراف جوابیه ۱۳۴۲/۶/۲۶ آقای طالقانی از دفتر زندان قصر به آقایان میلانی و شریعتمداری به صورت پلی‌کپی الکی در شهر منتشر شده است:

محضر مقدس آیتین معظمین سیدین سندین  
حضرتین میلانی و شریعتمداری ادام‌الله‌ ظلّه.

تلگراف تفقد آن دو مرجع عالی‌قدر جهان شیعه موجب تسلی خاطر مخلص و برادران ایمانی گردید. صبر و ثبات، اخلاص و بصیرت پیشوایان بزرگوار مذهب حقه، فروغ ایمان را در دل‌ها می‌افروزد و غبار شبهات و تبلیغات سوء را از ذهن‌ها می‌برد؛ مردم با ایمان را مصمم‌تر، مرارت‌ها و سختی‌ها را آسان می‌کند.

پیروی از مراجع بزرگ دین که سرمایه‌شان علم و تقوا و طهارت، نظرشان تنها رضای خدا و رسول، هدف‌شان اجرای احکام و عدل الهی، آرزوی‌شان رشد و سعادت و استقلال ملت، سلاح‌شان تأییدات غیبیه می‌باشد، شرعاً و وجداناً بر هر فرد مسلمان و ایرانی به‌خصوص در این فصل تاریخی واجب، مخالفان رشد و سعادت مبعوض پروردگار، مطرود قلوب و محکوم نظام حیات‌اند.

«إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ»<sup>۱</sup>

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَ لَكَ الْعُضْبَى حَتَّى تَرْضَى.»

زندان قصر - سید محمود طالقانی

\* \* \*

اعلامیه‌ی آقای میلانی در مراجعت به مشهد (بعد از ۱۳۴۲/۷/۱۴ که ایشان و آقای شریعتمداری و نجفی را بردند).

بسم الله الرحمن الرحيم

ملت مسلمان ایران، همان‌طور که اطلاع دارید، پس از آنکه متولیان ظلم و جنایت برخلاف تمام قوانین انسانی، خانه‌ی مرا در تهران محاصره کردند و مرا در خانه زندانی ساختند، روز هجدهم این‌ماه به‌طور ناگهانی مجبورم نمودند تا تهران را ترک کنم و حتی یک روز مهلت توقف ندادند تا با زندانیان حکومت جور حضرت مستطاب آیت‌الله خمینی و آیت‌الله قمی ملاقات و تودیع نمایم و اجبارم نمودند به مشهد مقدس مراجعت کنم. گمان می‌کنند با مراجعت کسانی که مهاجر فی سبیل‌الله بوده و به تهران آمده بودند، فتوری در مبارزه شما ملت مسلمان پیدا خواهد شد که با اتکاء به قدرت‌های غیرقانونی ما را مجبور به حرکت ساختند،

۱. بروج (۸۵) / ۱۲: محققاً به قهر گرفتن صاحب اختیارت سهمگین است.



«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ»؛ ولی همان‌طور که مکرراً اعلام داشته و اکنون نیز تکرار می‌کنم مبارزه‌ی موجود در سطحی قرار ندارد که بتوان آن را عقیم نمود و یا با دور و نزدیک کردن افراد فتوری در آن ایجاد کرد. ملتی کارد به استخوان رسیده بر اثر فشار و ظلم و بیدادگری هیئت حاکمه خود، و با ایمان به صحت راهی که می‌رود، مبارزه را علیه حکومت فعلی شروع کرده و تا رسیدن به مقصود و ایجاد یک حکومت مشروع و قانونی طبق وظیفه شرعی از پای نخواهد نشست. ملت مسلمان! من در این سفر آنچه توانستم نصیحت کردم و خیرخواهی نمودم و همه روزه تذکر دادم که ظلم قابل دوام نیست. آدم‌کشی و پرونده‌سازی بقا ندارد. مکرراً گفتم ملت بیچاره و ستم‌کشیده‌ی ایران با کسی سر جنگ ندارد؛ او می‌خواهد بیش از این به او ظلم نکنند؛ بیش از این به حقوق فردی و اجتماعی تجاوز نشود. خواست او یک خواست انسانی و مشروع است. تا هنوز انفجاری پیدا نشده و راه اصلاحی باقی است، حق مردم را به مردم واگذار کنید و حکومت ملت را به خودش بسپارید و با آنکه حجت خدا را بر آنها تمام کردم، نصیحت و موعظت جز ادامه فشار و ظلم حاصل دیگری نداشت. با خدای خود می‌گویم:

«وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»<sup>۲</sup>

ملت مسلمان! در این راه موافق از مخالف و مؤمن از منافق شناخته شد و خداوند حجت خود را بر عموم تمام ساخت

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَتِهِ»<sup>۳</sup>

و من با توجه به اوضاع گذشته و حال یادآور می‌شوم و تأکید می‌کنم که افراد مؤمن و مسلمان برای نیل به مقصود، قبل از هر چیز به تأسیس و ورود در یک شکل وحدت اجتماعی و مذهبی نیاز دارند تا نیروی ایشان را از تفرقه و زوال محافظت کند که «يُدَالِلُ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ». البته

۱. اسراء (۱۷) / ۸۴: بگو: هر کس طبق پای‌بندی‌های خویش عمل می‌کند؛ ...

۲. نوح (۷۱) / ۷: هر گاه آنان را فراخواندم تا ایشان را بیمارزی انگشت در گوش‌های خود فرو بردند و جامعه بر سرکشیدند و [بر لجاجت خود] پای فشردند و سخت تکبر ورزیدند.

۳. انفال (۸) / ۴۲: ... تا هر که [به گمراهی] هلاک شده است یا [به هدایت] زندگی یافته است...

ممکن است اختلافاتی... خدای نخواستہ پیدا شود ولی باید توجه داشت تا هدف مشترک است راه نیز مشترک خواهد بود «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»<sup>۱</sup> یقین بدانید که دشمنان اسلام از هر اختلاف و تفرقه‌ای سوءاستفاده خواهند کرد. همان‌طور که در جریان تحریم انتخابات ملاحظه شد فقط در سایه وحدت و اتفاق بود که غیرقانونی بودن مجلس و انتصابی بودن افراد آن آشکار گردید.

در خاتمه اینجانب از طرف صاحب شریعت علیه‌الصلوة والسلام از تمام کسانی که در این میدان، شہامت به خرج داده و فداکاری نموده‌اند، از روحانیون عالی مقامی که به تهران مهاجرت فرمودند، از علمای بزرگ و رجال اسلامی که ما را در خارج مملکت یاری می‌کنند، از علمایی که در مرکز مملکت و در استان‌های دیگر با بیان حقیقت در مقابل ظلم مقاومت می‌نمایند، از خطبا و وعاظ محترمی که با به خطر انداختن خود وظیفه مقدس امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌دهند، از رجال و شخصیت‌هایی که در راه مبارزه علیه ظلم در زندان‌ها به سر می‌برند، از مسلمان‌هایی که در زندان به جرم اظهار حق شکنجه می‌بینند و بالاخره از هر مسلمان و مؤمنی که در راه دفاع از مصالح امت اسلامی قدمی برمی‌دارند و رنجی تحمل می‌کنند تشکر می‌کنم و تقدیر می‌نمایم و از خدای بزرگ برای عموم نصرت و توفیق می‌طلبم. امید است با توجه و عنایت حضرت بقیة‌الله ارواحنا له‌الفداء هر چه زودتر ملت مسلمان موفق و منصور گردد.

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»<sup>۲</sup>

مشهد - محمد هادی الحسینی المیلانی

شنبه ۱۳۴۲/۸/۴

### شروع دهمین ماه زندان

- صبح به دنبال دو روز گذشته بیرق کوبی و عکس چسبانی و تزئینات جشن ۴آبان را انجام می‌دادند. خبر دیگری نبود.

۱. انفال (۸) / ۴۶: ... و به کشمکش و نزاع بر مخیزید که سست و بددل شوید و مهابت شما از میان برود...

۲. هود (۱۱) / ۸۸: ... توفیقم تنها از جانب خداست؛ بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌آیم.

از ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر سروصدای بلند گو و مقدمات جشن، خواب و استراحت را از ما گرفت و تمام مدت تا ساعت ۸ ما سه نفر (سحابی و شیخ‌الاسلامی و من) خودمان را در اتاق محبوس کردیم و ناظر تعجب‌زده و تأسف‌خورنده‌ی تغییر ماهیت و تملق‌خوانی‌های فریب‌خورده، آقا رضا فرهمندی و حاجی انصاری بودیم. بعد، به امید آزاد شدن، اولی شعار می‌داد و برنامه اعلام می‌کرد و دومی خطابه مفصلی خواند. شرکت‌کنندگان در جشن زندانی‌ها و بعضی از خانواده‌های آنها و خانواده‌های استواران به انضمام سربازان و افسران گروهان نگهبان بودند. سرهنگ جناب هم که در ابتدا خوش آمد و تبریک گفت، حضور داشت. آقایان تقوی و خاموشی از اینکه اکراها ناچار به شرکت در جشن شده بودند خیلی محزون و سرشکسته بودند. شرکت در جشن کسی که آنها را به زندان انداخته است و شنیدن یک خروار تعریف و تملق‌های دروغین که نه گوینده به آن عقیده دارد نه شنونده!

#### یک‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۵

به دنبال جشن دیروز آقای دکتر ذوالقدری را به عمومی آوردند ولی ظاهراً به او سپرده‌اند با ماها تماس نگیرد. به طوری که شنیده شد بازجویی‌ها و فشارهای به ایشان روی سه موضوع: نامه سرگشاده نهضت که به فرانسه ترجمه شده است، ائتلاف جبهه‌ای‌ها و توده‌ای‌ها، و بالاخره نامه‌ای که بعد از قضایای ۱۵ خرداد از اروپا به عبدالناصر نوشته و خواسته‌اند که اظهارات دولت راجع به کمک مالی به علمای ایران را اگر دروغ است تکذیب نماید...  
برای اقرارگیری از ساعت ۹ شب تا ۴ صبح فردایش و با تهدید ۴ ساعته ایشان را روی دو پا و بدون خوراک و خواب و ادرار، مجبور کرده بودند بایستد!

#### سومین جلسه دادگاه

- ساعت ۱۱ گذشته بود که ما را طبق تقاضای قبلی خودمان برای مشاوره با وکلا به دفتر دادگاه بردند. معلوم شد تنها اقدامی که به عمل آمده، انتقال دادگاه از سالن دفتر سابق به باشگاه لشکر در جایی که فقط امکان ۴ ردیف صندلی یعنی ۶۰ تماشاچی را دارد. بنابراین تصمیم گرفته شد کتبا و صریحاً به توضیح محل دادگاه و به عدم درج مشروح مدافعات در روزنامه اعتراض شود و اعلام سکوت کنیم و وکلا را عزل نماییم.  
اعتراض دسته‌جمعی به شرح زیر تهیه و امضا شد:

## بسمه تعالی

به تاریخ یکشنبه ۱۳۴۲/۸/۵

تیمسار ریاست محترم دادگاه عادی ویژه شماره ۱ دادرسی ارتش پیرو اعتراضی که در ابتدای دومین جلسه رسیدگی در تاریخ چهارشنبه ۱۳۴۲/۸/۱ راجع به تغییر محل دادگاه و انتقال آن به اتاقی که فقط دو ردیف صندلی برای سی نفر تماشاچی گذارده بودند به عمل آمد، و عطف به وعده‌ای که فرمودند دستور و تربیتی خواهند داد تا جلسات آینده دادگاه در محل سابق یا جای مناسبی که گنجایش لاقفل ۱۸۰ نفر تماشاچی را داشته باشد، و با توجه به اینکه متأسفانه این وعده به میزان معهود عملی نگردید،

لازم می‌دانیم، بدون آنکه بخواهیم در حسن‌نیت ریاست معظم و اعضای محترم دادگاه تردید نماییم و بلکه تشکر هم از بذل مساعی تیمسار تا حدودی که امکان داشته‌اند داریم، مراتب زیر را به استحضار برسانیم:

۱- اتهام اینجانبان یک اتهام جزئی از نوع جیب‌بری یا شکایت خصوصی که محاکمه آن در اتاق دربسته با حضور معدودی از افراد خانواده به عمل آید نیست؛ اتهامی است سیاسی به معنای وسیع کلمه علیه جمعیتی که با هیئت حاکمه بر سر عدم اجرای قانون اساسی و قوانین جاریه و در زمینه حقوق و منافع ملت ایران اختلاف داشته است.

بنابراین اعم از اینکه به عقیده‌ی دولت یا دادستانی ارتش، ما راه خطا یا راه خدمت در پیش گرفته باشیم، ذی‌نفع اصلی و طرف دعوی ملت ایران است و حاکم و قاضی واقعی او است که باید «کماهو حقه» از جریان محاکمه آگاه شود و قضاوت نماید.

ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز می‌گوید «هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش به وسیله‌ی دادگاه مستقل و بی‌طرفی منصفانه و علناً رسیدگی شود».

۲- این تغییر محل ناگهانی دادگاه از سالنی که گنجایش ۱۸۰ نفر تماشاچی را داشته است (و تازه همان‌جا هم به هیچ‌وجه مناسب با موضوع محاکمه حاضر نبود) به داخل محوطه لشکرگارد، به اتاقی که به زحمت ۳۰ تماشاچی می‌گیرد و راه ندادن مخبرین جراید داخلی و خارجی، حتی روزنامه‌های «کیهان» و «اطلاعات» که در جلسه اول میزی برای آنها اختصاص داده شده بود، جز آنکه حاکی و ناشی از قصد

تضییق بر ما و ممانعت از اشاعه‌ی مدافعات ما و اطلاع افکار عمومی باشد بر هیچ چیز دیگر نمی‌توان آن را حمل کرد؛ زیرا به فرض که سالن سابق به منظور اولیه استفاده فروشگاه لشگر لازم شده باشد، به هیچ وجه مسموع نیست که دستگاه عظیم ارتش شاهنشاهی یک سالن یا سرپوشیده‌ی مناسب دیگری در اختیار نداشته باشد یا نتواند از سالن‌های متعدد شهر (از قبیل آمفی‌تئاترهای دانشگاه و دانشکده افسری، نمایشگاه پارک شهر، باشگاه افسران، تالار فرهنگ، شبستان مسجد سپهسالار و غیره) استفاده نماید.

۳- جریان جلسه اول دادگاه و مدافعات مستند و مدلل وکلای محترم ما و همچنین اعتراضی که در ابتدای جلسه دوم نمودیم در روزنامه‌ها منعکس نگردیده است؛ فقط به صورت متحدالجمال اکتفا به تکرار اسامی ما و اشاره به اینکه دو نفر از وکلا راجع به عدم صلاحیت دادگاه و نقص پرونده صحبت نموده‌اند شده است. بدون آنکه بنویسند چه ایرادی داشته‌اند و چه دلایلی آورده‌اند. جریان جلسه دوم نیز که با مختصر تفصیل به بعضی روزنامه‌ها داده شده بود، بسیار ناقص و نارسا و خالی از استادهای ایراد شده قانونی بود.

بدیهی است جواب و عذر اینکه روزنامه‌ها آزادند و خودشان نخواسته‌اند با تفصیل بیشتری بنویسند قابل قبول نیست. چه علاوه بر آنکه وظیفه و رسم روزنامه‌نگاری در نشر و تشریح چنین اخبار است، نفع مادی و فروش بیشتر آنها نیز چنین اقتضا می‌کند. زیرا توجه مردم نسبت به محاکمه نهضت آزادی ایران که جنبه‌ی سیاسی و مملکتی دارد، به درجات بیشتر از دادگاه‌های نزاع دو همسایه یا دو چاقوکش قهوه‌خانه است که ستون‌هایی به آن اختصاص می‌دهند.

شاهد علاقه‌مندی مردم به اطلاع از جریان دادگاه، جمعیت کثیری است که در میدان مقابل در جنوبی‌ی عشرت‌آباد جمع شده بعضی از آنها از نیم ساعت به ظهر برای تحصیل کارت ورودی نوبت گرفته بودند.

۴- به عقیده‌ی ما بنا به سوابق و تجربیات مکرر، یگانه مانع درج خلاصه مدافعات در جرائد و موجب این استتار دستگاه‌های انتظامی هستند.

از طرف دیگر بنا به آزمایش‌های مکرر و شواهد دیگر نیز یقین داریم اگر افراد داوطلب یا دوستان مان بخواهند خلاصه مذاکرات را تنظیم یا

توزیع نمایند، سازمان امنیت با کنترل شدیدی که روی چاپخانه‌ها دارد مانع چاپ خواهد شد و اگر با پلی‌کپی یا دست‌نسخه‌های معدودی تهیه نمایند، توزیع‌کنندگان را دستگیر و مضروب و محبوس خواهند کرد. کماآنکه در موقع پخش اعلامیه‌های انتخاباتی اخیر و اعلامیه‌های علمای اعلام همین کار را می‌کردند.

۵- با توجه به اینکه ورود مستمعین و ناظرین آزاد را به‌حداقل ممکن (یعنی تا آنجا که مسماعی از علنی‌بودن صوری دادگاه به‌عمل آید) تقلیل داده‌اند و هم مانع درج و انتشار مدافعات ما در روزنامه‌ها و اطلاع عامه مردم ایران شده‌اند، این محاکمه در حقیقت و در عمل محاکمه‌ای است سوری و برخلاف تمام حقوق طبیعی و موازین قضایی.

ضمناً اقراری است از طرف دولت به‌خلاف قانون‌بودن محاکمه‌ی ما و اتهام و رفتاری که وارد کرده است؛ زیرا اگر هیئت حاکمه اعتماد و افتخار به‌عمل خود داشت، از علنی‌بودن دادگاه و افشای مدافعات ما باکی نداشت. محاکمه را به کنج صندوقخانه نمی‌کشاند. بلکه سعی می‌کرد هر چه ممکن است بر ملاً و در منظر و مسمع عام برگزار شود تا اگر ما مقصر هستیم رسوا گردیم.

۶- نظر به مراتب بالا و علاوه بر دلایلی که در دو جلسه گذشته از طرف وکلای مطلع و با شهادت ما اقامه شده است، به این دلیل نیز ما دادگاه حاضر را غیرقانونی و مخالف حقوق مسلم خود می‌دانیم و رسماً اعلام می‌داریم که تا اعاده‌ی دو مطلوب فوق به‌عمل نیاید (یعنی وسعت کافی محل دادگاه و حضور بلامانع تماشاچی‌های غیرمأمور از یک طرف و انتشار مشروح مدافعات - لااقل شبیه به دادگاه باقری - در جراید عمومی یا در اوراقی که خود یا دوستان مان بتوانیم آزادانه چاپ و منتشر نماییم، از طرف دیگر) و تا اجرای کلیه‌ی شرایط و حقوقی که قوانین برای دادرسی و دفاع متهمین سیاسی مقرر داشته‌اند تأمین گردد، سکوت اختیار کرده و دفاعی از خود نخواهیم نمود و آقایان وکلای منتخب را عزل می‌کنیم (بر طبق مواد ۱۹۵ و ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش و با توجه به اینکه هنوز دادرسی شروع نشده و کلیه اقداماتی که به‌عمل آمده، به موجب ماده ۱۰ محاکم جنایی جنبه تشریفاتی داشته‌است).

«حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ»

حاجی سیده محمود طالقانی - دکتر یدالله سبحانی - مهدی بازرگان -  
 مهندس عزت‌الله سبحانی - دکتر عباس شیبانی - احمد علی بابایی -  
 ابوالفضل حکیمی - مهدی جعفری - پرویز عدالت‌منش (که عضو نهضت  
 آزادی ایران نیستم)

\* \* \*

بعد از ظهر هر دو دسته را با هم به وسیله‌ی اتوکار و از در غربی عشرت‌آباد به دادگاه بردند تا با اجتماع دانشجویان و علاقه‌مندان که ظاهراً زیاد هم بوده و هر کدام شاخه گلی به دست گرفته بودند مواجه نشویم.

محل دادگاه قدری بزرگ‌تر ولی فقط دارای چهار ردیف صندلی برای ۶۰ تماشاچی بود. پس از رسمیت دادگاه من اجازه خواستم و شرح فوق را خواندم. اثر ناراحتی در قیافه‌ی رئیس دادگاه ظاهر بود. سروصدایی هم از بعضی وکلای مان بلند شد و تقاضا کردند ده دقیقه تنفس داده شود تا مذاکره بکنیم و آنها تکلیف‌شان را بفهمند.

در جلسه‌ی مشاوره قرار شد آقای سرتیپ مسعودی (وکیل اول آقای طالقانی) که نوبت صحبت‌شان است در زمینه این نامه اعتراضی صحبت بکنند، ولی راجع به نقص پرونده و عدم صلاحیت دادگاه از رئیس دادگاه کسب تکلیف و سؤال نمایند که آیا برای تأمین آن دو شرط قبول می‌دهند یا خیر و اگر قبول گرفتند در این جلسه مدافعات ادامه یابد.

آقای سرتیپ مسعودی بلافاصله اظهار داشتند عزل ماها مشروط است و اگر آقای رئیس دادگاه به درخواست‌های موکلین ترتیب اثر بدهند ما می‌توانیم دفاع کنیم. سرتیپ زمانی هم یک قول مبهم تا حدود امکانات داد.

لایحه دفاعی سرتیپ مسعودی مطالب تازه‌ای نداشت ولی راجع به سیاسی بودن اتهام دو فقره استناد به قوانین صادره از مجلس‌ها و از جمله در مهر ماه ۱۳۲۰ نمود که در آنجا به صراحت چندین ماده از مواد مجازات عمومی و مخصوصاً ماده مقدمین علیه امنیت عمومی را مشمول جرایم سیاسی دانسته‌اند. در نقص پرونده نیز تذکراتی داد و به ماده ۲ قانون اساسی و اینکه اصلاً روحانی حجت‌الاسلام مرجع تقلید مانند آقای طالقانی را نمی‌توان در چنین دادگاه‌هایی محاکمه کرد استناد نمود و علاوه بر تلگراف آقایان میلانی و شریعتمداری یک تلگرافی را هم که به امضای

عده زیادی از روحانیون درجه ۱ بوده و ایشان را حجت‌الاسلام خطاب کرده‌اند قرائت نمود.

بعد از تنفس، آقای سرهنگ نجاتی وکیل دوم آقای طالقانی با قامت رعنا و لحن رسا و گیرا که به نظر صمیمی و خالصانه می‌رسید، از روی نوشته لایحه دفاعی خود را خواند و ظاهراً مستمعین و دادگاه را تحت تأثیر قرار داد. ایشان علاوه بر تجلیل شخصیت آقای طالقانی و دکتر سبحانی و دکتر شیبانی (به‌عنوان فرد ناسیونالیست دانشگاه) و من، و تأیید سیاسی بودن اتهام در زمینه نقص پرونده نسبت به لزوم حفظ سنت امر تعقیب تأکید نمود و ۸ مورد نقص پرونده را تا آنجا که مربوط به شخص موکل ایشان است و حاکی از قصد پرونده‌سازی علیه ایشان می‌باشد با موشکافی شرح داد. بیشتر این نواقص ناشی از دخالت و نقش عمده دستغیب و تا اندازه‌ای احمدی در اتهامات و عدم بازداشت و تحقیق از آنها بود (مسئله دینامیت، چاپ اعلامیه، و چاپ خطبه) و صریحاً گفت اگر مأمور سازمان امنیت بوده است پس تمام پرونده خراب است.

آقای سروان حجازی وکیل سوم آقای طالقانی مدت زیادی وقت دادگاه را گرفت. تنها ایراد تازه و ابتکار ایشان به لحاظ مدافعات این بود که برطبق آیین دادرسی بازپرس می‌بایست کلیه دلایل له و علیه متهم را جمع‌آوری کند و او فقط عنایت به دلایل علیه و محکوم کردن داشته است. بنابراین پرونده در چارچوب قانون راه کمال را نپیموده و ناقص است. به‌علاوه دادستان به‌طوری که خود در ادعانامه می‌گوید چند مورد روی سوءظن و گمان رفته است و این خلاف قرآن و اصول قضایی است.

ولی به‌طور کلی در عین آنکه صحبت‌های ایشان طولانی و تکرار قبلی‌ها و سخنوری بود، تکه‌های جالب و خوشمزه هم داشت. صریحاً به دادرسان و دادستان توصیه می‌کرد شهادت به‌خرج بدهند و نام نیک برای خانواده‌شان بگذارند و این پرونده را برای تکمیل برگردانند و رأی به عدم صلاحیت دادگاه صادر کنند. خصوصاً که نه نظر و نه مصلحت اعلیحضرت در چنین محاکمه‌ای نیست. راجع به سیاسی بودن اتهام هم علاوه از استندهای قانونی، طعنه می‌زد که برای مملکت ما ننگ است اگر بگویند در این چندین سال یک اعتراض و اختلاف سیاسی پیش نیامده است و هیچ جرم سیاسی اتفاق نیفتاده، کسی سرفه‌ای نکرده است! ...



طول کلام و مخصوصاً تملق‌های بی‌مورد ایشان حاضرین را قدری ناراحت کرد.  
- در خارج اعلامیه‌ای به شرح زیر ظاهراً از طرف نهضت آزادی منتشر شده است  
که تماشاچی‌ها داشتند:

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا.» (نساء (۴) / ۹۵)

(خداوند با دادن پاداش بزرگ جهادکنندگان را بر خانه‌نشینان برتری  
بخشیده است.)

سه تا عکس از من و آقای طالقانی و دکتر سحابی با اسامی ما و سایرین  
یک طرف صفحه: حضرت آیت‌الله شریعتمداری و میلانی در تلگرافی که به‌عنوان  
حضرت آیت‌الله طالقانی در شهریور ماه ۱۳۴۲ به زندان قصر مخابره گردید چنین  
مرقوم داشتند: ... متن تلگراف (به یادداشت‌های تاریخ ۱۳۴۲/۶/۲۸ مراجعه شود).  
طرف دیگر: جناب آقای دکتر مصدق در ذیل عکسی که در آبان‌ماه ۱۳۴۱ به  
نهضت آزادی ایران اهدا فرمودند چنین نوشتند:

«به کسانی که وقتی پای مصالح عموم به میان می‌آید، از مصالح خصوصی  
و نظریات شخصی صرف‌نظر می‌نمایند، به کسانی که در سیاست  
مملکت اهل سازش نیستند و تا آنجا که موفق شوند مرد و مردانه  
می‌ایستند و یکدندگی به خرج می‌دهند و باز به کسانی که در راه آزادی  
و استقلال ایران عزیز از همه چیز خود می‌گذرند، این عکس ناقابل اهدا  
می‌شود.»

احمدآباد- آبان‌ماه ۱۳۴۱ دکتر محمد مصدق

در ذیل این دو، متن خود اعلامیه:

نهضت آزادی ایران افتخار دارد که ارزنده‌ترین فرزندان نهضت ملی  
ایران و مجاهدین راه حق و عدالت را که با پیروی از اصول اساسی  
اسلامی و انسانی در برابر مقاصد شوم هیئت حاکمه سدّ و مانع شده‌اند به  
ملت ایران معرفی نماید.

دستگاه ظالم و استبداد، این رادمردان و شاگردان مکتب قرآن را به جرم  
داشتن هدف‌های ذیل به محاکمه کشیده است؛

اصل اول:

۱- احیاء حقوق اساسی ملت ایران با استقرار حکومت قانونی به منظور تعیین حدود اختیارات و مسئولیت‌های قوای مختلف مملکت و برای تأمین حکومت مردم بر مردم.

۲- تفویض قدرت ملی و قانونی حکومت به افرادی که صلاحیت رهبری سیاسی مملکت را در دنیای مرفعی امروز و در ردیف کشورهای بیدار جهان داشته باشند.

#### اصل دوم:

۱- ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی براساس موازین دین مبین اسلام با توجه به مقتضیات سیاسی و فرهنگی عصر حاضر.

۲- تشویق اصل «درستی و تقوی» و مبارزه شدید علیه منہیات و اعتیادات و انتشارات مضرّه.

۳- از بین بردن عوامل نادرستی و فساد خصوصاً مظاهر اتکای به خارجی و طرد جمیع عناصری که سد راه فعالیت‌های مؤثر و اصیل و سریع و اصلاحی هستند یا موجبات تضعیف شخصیت فردی و اجتماعی ایرانی را فراهم می‌سازند.

۴- مبارزه علیه دشمنان سلامت جسمی و فکری و روحی مردم، یعنی غلبه بر ترس و فقر و جهل و عقب‌ماندگی و نفاق ...

«نقل از مرامنامه «نهضت آزادی ایران»

\* \* \*

- یک فقره آگهی تسلیت «کیهان»: از ملایر آقایان مرتضی کتیرایی و نعمت‌الله روشن ضمیر

#### دوشنبه ۱۳۴۲/۸/۶

- روز ملاقات بود ولی به‌وضع خاص و محدود؛ در پشت قلعه به مدت کوتاه. چون از دو شب قبل عده زیادی نزدیک به ۲۰ نفر زندانی جدید به‌طور اسرار آمیزی آورده‌اند و بازجوها و مأمورین شکنجه شب و روز در خدمت و رفت و آمدند. آقای دکتر ذوالقدری را هم بردند و بعد از شکنجه‌های مجدد سخت، برگرداندند و سپس به‌انفرادی انداختند. ظاهراً روی شبکه مخفی شاید از توده‌ای‌های تضادیون و همفکران دکتر ذوالقدری دست گذاشته‌اند و خیلی عجله دارند که زود به نتیجه

برسند. چون شنیده شد آقای سرهنگ مقدم و حتی تیمسار پاکروان هم آمده بوده‌اند!  
... خدا عاقبت‌اش را به خیر کند!

- در «کیهان» عصر و «اطلاعات» اصلاً خبری از جریان اعتراض و دادگاه روز یکشنبه ما نبود.

- در دانشکده علوم دانشجویان اعلامیه اخیر متضمن اسامی و عکس‌های ما را به در و دیوار زده‌اند، و نگهبانان زد و خوردی راه انداختند و آنها را کردند.

- آقای سید مهدی بلیغ به تاریخ ۱۳۴۲/۸/۱ شعری به نام «زندان قصر» به شرح زیر سروده و به آقای طالقانی داده‌اند:

«زندان. Error! Bookmark not defined. قصر»

افکنده روزگار مرا در دژی بلند

همچون حصارِ نای و یا چون دژ سپید

از ارتفاع طعنه زند بر حصارِ نای

سوزد ز غیرتش دژ اسپند چون سپید

چون باروی گلک است و یا قلعه‌ی کلات

برجش بلند چون سیلان است و چون سهند

\* \* \*

بازیچه‌ای است در بر آن حصن نادری

برجش گرفته باروی گلک را به ریشخند

شهری بود کناره‌ی شهری بزرگ‌تر

خلقش مقیداند و مجزی و بندبند

شد سال‌ها که در دل این شهر ساکنم

دیدم هزار چهره معصوم و مستمند

\* \* \*

گردیده پایمالِ فسادِ محیطِ خویش

وز اجتماع دیده بس آزار و بس گزند

بر چهره‌های غمزده و رنجبارشان

افکنده درد سایه و خون‌ها که می‌خورند

آن یک نفر تکه فرشی ربوده است  
از منزل توانگرِ سفاک و آزمند

\* \* \*

وان دیگری ز جهل، خطا رفته راه را  
وی را راه نموده راهنما یا دهنده پند  
یعنی ز دستِ دو عفریت فقر و جهل  
آلوده گشته‌اند و گنه کار و دردمند  
لیکن بود مقابل آن دسته، دسته‌ای  
هرگز گنه نکرده و زندان فتاده‌اند

\* \* \*

اینان که پاکدامن و... مبارزند  
این شعله‌های عشق که رخشان تر از خورند  
اینها همه منادیِ حقّ و عدالت‌اند  
با این گناه گشته گرفتار در کمند  
دیگر از این مقوله مگو مهدی بلیغ  
کوتاه کن که سامع گفتار حق کمند  
به پیشگاه سرباز فداکار و رشید اسلامی، و پیشرو مجاهدان و منادیان راه  
آزادی و اجرای قوانین و شرایع الهی و استقرار عدالت اجتماعی سیدنا و  
مولانا جناب مستطاب آقای سید محمود طالقانی تقدیم گردید.  
سید مهدی بلیغ - اول آبان ماه ۱۳۴۲

\* \* \*

بسم الله الرحمن الرحيم  
به امید خدا و از این پس خاطرات و جریانات زندان را روز به روز یادداشت  
می‌کنم یادگاری خواهد بود که شاید روزی به کار آید.\*

---

\* توضیحی که زنده‌یاد مهندس بازرگان در ابتدای اکثر دفترچه‌های یادداشت‌های زندان، بنا به ملاحظات امنیتی و شرایطی که در آن قرار داشتند، نگاشته‌اند (ب.ف.ب).

### سه‌شنبه ۷ آبانماه ۱۳۴۲

الآن چهار ماه و یازده روز است که در زندان قزل‌قلعه هستیم و چهارمین روز دهمین ماه بازداشت می‌باشد که ابتدا در زندان قصر (از ۱۳۴۱/۱۱/۳) بودیم و ضمناً قریب یک ماه و ده روز از تاریخ ابلاغ محاکمه‌مان می‌گذرد. هم اتاقی‌ها در بند ۱ عمومی زندان قزل‌قلعه عبارتند از: دکتر سحابی، آقا سید حسن نقوی و آقای محمدباقر خاموشی.

\* \* \*

### چهارمین جلسه دادگاه

قبل از ظهر خبر عمده‌ای نبود. ۲ بعدازظهر به دادگاه رفتیم (برای چهارمین جلسه). کلیه‌ی متهمین و وکلا به استثنای آقای سرهنگ پگاهی آمده بودند. در حدود ۸۰ نفر تماشاچی راه داده و میزی برای مخبرین جرائد گذارده بودند ولی به‌جای مخبر یک مأمور ضد اطلاعات (همان شخصی که مراقب آقای مهندس سحابی بود) نشسته بود. به‌دنبال اعتراض دسته‌جمعی جلسه قبلی (یک‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۵) در زمینه‌ی کوچک کردن دادگاه و عدم درج و انتشار مدافعات در روزنامه‌ها و اعلام سکوت خودمان و عزل وکلا، آقای مهندس سحابی که نوبت دفاعش بود، توضیحاتی از روی نوشته در تأیید همین مطالب و اینکه تیمسار بهارمست وکیل معزول می‌باشد، ایراد کرد. آقای سرتیپ زمانی رئیس دادگاه اعتراض نمود که سابقه نداشته است متهم تحمیل محل دادگاه نماید، قانون تعداد تماشاچی‌ها را معین نکرده است، عدم درج در کیهان برای این است که شما می‌خواستید متحدالمال وار نویسند و من دستور دادم مخبرین بیایند. استناد به ماده ۱۹۷ دادرسی و ۱۰ جنایی صحیح نیست و مواد ۱۸۷ و ۱۸۸ حاکم است. شما شاید بخواهید با عزل کردن وکیل‌ها و تعیین مجدد، ده روز فرصت بگیرید و باز همین کار را بکنید و تسلسل و تمدید پیش بیاورید. آقای سرتیپ بهارمست توضیح مفصلی داد که عنوان سرفصل که متضمن رسیدگی و دادرسی است و مواد بعدی آن می‌رساند که دادگاه وارد دادرسی نشده است.

**دادستان:** اینجا را نباید تبدیل به میدان مبارزه کنید؛ طرفین دعوی نباید اخلاص کنند. در دادگاه‌های دیگر هم عزل وکیل مجاز نبوده است، نباید مانع تراشید که قضاوت انجام گیرد. متهم به جای شرمندگی بلند می‌شود و برای دادگاه تکلیف معلوم می‌کند. از دادگاه تقاضا می‌کنم ابلاغ نمایند اگر متهمین امتناع کردند، صورت مجلس شود. بعد به وکلا ابلاغ نمایید که حق انعزال ندارند و باید دفاع کنند. من دادستان و نماینده ملت و دولت هستم و باید پایم را از شدت پایین تر نگذارم، ولی انسان هم هستم و میل دارم حقیقت روشن شود و اگر اشتباهی هست رفع شود.

**آقای سرتیپ بهارمست پس از تنفس:** قبلاً از طرف متهمین سه نکته را تذکر دادند: تشکر از ریاست دادگاه ولی ناراحتی از خارج، انتشار و درج در جرائد، وسعت مکان.

بدون آنکه چنین قراری شده باشد، گفتند؛ حال اگر مرا به‌عنوان وکیل تسخیری می‌دانید، لایحه‌ام را می‌خوانم (آقای مهندس سبحانی و من اعتراض کردیم)، ولی ایشان لایحه‌ی ایراد به‌صلاحیت و نقص پرونده را خواندند: اشعاری از فردوسی؛ حکایت صلوات؛ حرف‌های وازن رئیس دیوانعالی کشور آمریکا و اینکه تمدن آنها مرهون فرهنگ مشرق‌زمین است و قضاوت را از ایران یاد گرفته‌اند؛ قضاوت‌های داریوش و سخت‌گیری بر قضات که رعایت قانون را بنمایند؛ وصیت داریوش که نگذارید اهریمن میان‌تان نزاع بیندازد، و حالا این‌طور شده است و به‌جای آنکه افسران به دفاع کشور پردازند، روحانی جلیل‌القدر به ارشاد و اصلاح مردم پردازد و استادان و جوانان تعلیم نمایند (و دانشکده فنی که یک ثلث دروس‌اش لنگ شده است به‌راه بیفتد) با این سوء تفاهم‌ها دعوا و محاکمه راه انداخته‌اند؛ اگر قانون نباشد، مملکت کن فیکون است؛ در آمریکا همه‌ی محاکمات (به‌استثنای قتل و موارد اعدام) با حضور هیئت منصفه است. حال که ما همه چیز را از آنجا گرفته‌ایم، این یکی را هم لااقل در مورد اتهامات سیاسی از آنها بگیریم؛ این محکمه، محکمه‌ی دین و دانش است؛ و باز اشعاری از فردوسی در تجلیل دین و دانش...

در تنفس، نسبت به‌عمل تیمسار بهارمست اعتراض و قرار شد جز در زمینه‌ی آن نامه صحبت نفرمایند. و بنده خودم، باید جواب ایرادهای رئیس دادگاه و دادستان را

داده، خواهش کنم خودشان شوری بنمایند و راه‌حلی بجویند. ضمناً آقای سرهنگ خلعتبری از نظر قضایی به مسئله‌ی عزل و کلا را روشن کنند. همین‌طور شد و بنده با ملایمت و ادب در جواب آن ایرادها صحبت‌هایی کرده، گفتم اگر به نامه‌ی ما دقت کرده بودید، نمی‌گفتید ما تحمیل محل دادگاه می‌کنیم، یا تعداد تماشاجی را قانون تعیین نکرده، یا قصد تبدیل و کلا و تسلسل و تعطیل دادگاه را داریم؛ بلکه به‌عکس، ما خواسته‌ایم به‌جای دادستان، خدمت به موکلین ایشان کنیم، تا بیایند و مجرم را بشناسند و آگاه از جریان محاکمه بشوند. و الا ما معتقدیم تزییقات از ناحیه‌ی دادگاه نیست و از ناحیه‌ی سازمان امنیت است و در دادگاه هم حاضر می‌شویم و می‌شنویم ولی حق داریم سکوت کنیم و اختیارمان را دست دادگاه ندهیم. خواهش داریم شوری بنمایید و ترتیبی برای خروج از بن‌بست بدهید.

در تنفس آقای رئیس دادگاه مرا خواست و معلوم شد حداکثر کوشش خود را کرده است. ولی بیشتر از این زورش نمی‌رسد و نمی‌تواند دستور دهد که رفع محذور دفاع از روزنامه‌ها بنمایند. ولی اگر ماها چیزهای خلاف مصالح عالیه مملکت بگوییم، اجازه دارد به روزنامه‌ها اجازه درج آنها را بدهد. من هم گفتم بنابراین در جلسه‌ی فردا، وکلای ما حرف نمی‌زنند، تا ببینیم پس فردا شب در روزنامه‌ها چه در می‌آید و بعد تصمیم می‌گیریم.

همین‌طور هم بدون آنکه جریان مذاکرات دو نفری را به‌رفقا و وکلا بگوییم، قرار شد فردا شب خود ما که سکوت را ادامه می‌دهیم، وکلایمان خواهند گفت، حرف‌ها زده شده است و فعلاً عرضی نداریم تا دادستان حرف بزند.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۸/۸

صبح خبری نبود و کماکان بازجوها و امنیتی‌ها در محوطه آمدورفت داشته و روی زندانی‌های جدید استتار کامل برقرار بود.

### پنجمین جلسه دادگاه

طبق قرار دیروز، وقتی رئیس دادگاه به آقای سرهنگ پگاهی وکیل آقای مهندس سحابی تکلیف صحبت کرد، ایشان جواب داد: از طرف موکل معزول شده‌ام و راجع به نقص پرونده و عدم صلاحیت دادگاه نیز به قدر کافی صحبت شده است.

همین‌طور آقای سرهنگ اعتمادزاده، ولی آقای سرهنگ رحیمی وکیل آقای علی‌بابایی توضیحات مفصلی در جواب ایرادهای دادستان و اظهارات خود رئیس دادگاه در زمینه‌ی حق عزل داشتن متهمین تا زمانی که دادگاه وارد دادرسی نشده است، داد تا این مطالب در نواری که مخصوصاً امروز آورده بودند، ضبط شود. آقای صارمی وکیل (شاید آقای حکیمی) برخلاف قرار ما رفت و دلایلی بر حق عزل کردن داد. همچنین آقای سروان حجازی، وکیل آقایان جعفری و عدالت‌منش، از دادگاه خواست تکلیف او را معلوم کند.

قبل از تنفس دوم نوبت به دادستانی رسید و نوار را عوض کردند.

**جواب‌های دادستان:** دادستان اعتراض کرد که چرا وکلای مدافع با آنکه رئیس دادگاه رسماً اظهار کرده است که متهمین حق عزل وکیل ندارند، پافشاری کرده‌اند. کما آنکه من مدعی نیستم که هر چه درباره اتهام و جرم آقایان بگویم دادگاه مکلف به قبول آن است.

در مورد ایراد به صلاحیت دادگاه، از جهت سیاسی بودن جرم و حضور هیئت منصفه، و در مورد نقص پرونده از جهت عدم امر تعقیب، با اشاره به احکام مکرر صادره از شعب دیوان کشور و قرائت چند تای از آنها، توضیح داد که یگانه مرجع صلاحیت‌دار برای جلوگیری از خلافی که احیاناً دادگاه‌های نظامی مرتکب شده باشند، دیوان کشور است و دیوان کشور رأی به صلاحیت دادگاه‌های نظامی در موارد مشابه و با وجود عدم حضور هیئت منصفه و عدم امر تعقیب، صادر کرده است. جلسه برای تنفس تعطیل و موکول به یک‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۱۲ و ضمناً قرار شد ما را عصر شنبه ببرند که با وکلایمان مشورت کنیم.

- اعلامیه کمیته دانشجویان جبهه ملی (که در دادگاه آورده بودند و به ما یک

نسخه رسید):

### ملت شرافتمند ایران

دستگاه حکومتی ایران به بی‌شرمانه‌ترین عمل ممکن دست‌زده است و محاکمه‌ی عده‌ای از رشیدترین و فداکارترین مبارزان نهضت ملی را شروع نموده است. این سند دیگری برای رسوایی هر چه بیشتر خودفروخته‌ها و آبرویافته‌ها است.



توجهی اندک به ادعای پوچ و مسخره‌ای که براساس آن محاکمه صورت می‌گیرد، گواهی بر گفته‌های بالا است. ادعای دادستان ویژه ارتش علیه استادان و دانشجویان عضو نهضت آزادی ایران، سند محکومیت دستگاه حاکمه و اقرار صریح به جرم است نه ادعای. در مقدمه‌ی این «اقرارنامه» دادستان متذکر شده است که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که فعالیت علنی سیاسی امکان نداشت، آقای مهندس بازرگان و همفکران او دست به فعالیت مخفی زدند و تا بهار سال ۱۳۳۹ وضع به همین منوال ادامه داشت (فعالیت علنی سیاسی امکان نداشت) تا اینکه به مناسبت انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی و فرمایشات اعلیحضرت در مورد آزادی انتخابات و امکان شرکت «کلیه دستجات و شخصیت‌ها» (که تا آن تاریخ حق دم‌زدن نداشتند) در این انتخابات، سران و کارگردانان سابق جبهه ملی نیز در صدد برآمدند که به تجدید فعالیت علنی این جبهه پردازند...

به این ترتیب به اقرار صریح وی از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹ یعنی هفت سال امکان هیچ‌گونه فعالیت سیاسی علنی برای کسانی که در سال ۱۳۳۹ جبهه مقدس ملی ایران را دوباره به وجود آوردند- و آقای علم نیز به قانونی بودن فعالیت سیاسی او اقرار نمود- نبوده است. با بیان دیگر در این مدت اصول هشتم که اهالی مملکت ایران را در مقابل قانون متساوی‌الحقوق می‌داند، و نهم که جان و مال و مسکن و شرف افراد را از هر نوع تعرض مصون می‌داند، و دهم که حکم می‌کند اشخاص را نمی‌توان بدون حکم محکمه توقیف کرد، و دوازدهم که جز به حکم قانون هرگونه مجازاتی را محکوم می‌نماید، و چهاردهم که تبعید و نفی بلد خودسرانه افراد ملت را ممنوع می‌دارد، و بیستم که به آزادی مطبوعات حکم می‌کند، و بیست و یکم که تشکیل انجمن‌ها و اجتماعات را آزاد اعلام می‌دارد، و بیست و دوم که سانسور در مراسلات پستی را قلعین می‌کند، و بیست و سوم که افشا یا توقیف مخابرات تلگرافی را اجازه نمی‌دهد، از اصول متمم قانون اساسی و به علت ممنوعیت عمومی از شرکت آزاد در انتخاب نمایندگان، که از جمله «امکان شرکت کلیه دستجات ...» در هفت ساله مورد بحث، مستفاد می‌شود، اصول قانون اساسی در باب انتخابات و حق عموم مردم برای شرکت در انتخابات

تشکیل و تصمیمات مجلسین - تعطیل شده و مواد راجع به حقوق بشر مندرج در اعلامیه حقوقی بشر نقض گردیده است. بنابراین با توجه به اصل هفتم قانون اساسی که اساس مشروطیت را جزاً و کلاً تعطیل بردار نمی‌داند، و ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی که نادیده گرفتن و رعایت نمودن قانون اساسی را در حکم قیام علیه حکومت مشروطه می‌داند، کسانی که به اقرار دادستان ویژه ارتش، از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۹ به این عمل دست زده‌اند، مستحق مجازات اعدام هستند.

در حالی که دادستان نظامی اقرار می‌کند که مدت ۷ سال اصول قانون اساسی و متمم آن نقض شده است چگونه وی به خود اجازه می‌دهد که استادان دانشمند دانشگاه را آن هم در جهانی که ملت‌ها و دولت‌های بزرگ میلیون‌ها خرج تربیت استاد می‌نمایند و دایماً مراقبند که نکنند دولت رقیب دانشمندی را بدزدد، به‌عنوان قیام علیه امنیت کشور به محاکمه دعوت نماید؟

دادستان نظامی به حضرت آیت‌الله طالقانی و آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی نسبت تشبث به بیگانه برای پیش‌برد مقاصد داده است و مردانی را که در مبارزه با اجنبی و اجنبی‌پرستی افتخار ملت ایران‌اند و درست ده سال است به همین جرم دایم در زندان‌های غیرقانونی به سر برده‌اند، و این همه را به عشق راه مصدق و نجات وطن از بدبختی، اسارت را بر خود هموار نموده‌اند، به چنین امری متهم می‌دارد و در این مورد دلیل او، تلگراف تبریک به جمال عبدالناصر به مناسبت اتحاد کشورهای عربی و اظهار امیدواری به رهایی ممالک استعمارزده از قید استعمار است. اما گویا ایشان به مفاد تلگراف توجه نکرده و تنها نسبت به اسم جمال عبدالناصر حساسیت داشته است، و گرنه ناچار باید گفت که دادستان ارتش با رهایی ملل استعمار زده و آزادی ملت‌ها موافق نیست و یا آنکه دادستان مزبور اتحاد کشورهای عربی را جرم می‌داند و تبریک به مجرم را هم جرم و تبریک گوینده را در خور مجازات می‌داند. در این صورت توصیه می‌کنیم که اعضای دولت فعلی را که به شناسایی دو دولت عراق و سوریه - که پیمان اتحاد را امضا نموده‌اند - اقدام کرده‌اند، به محاکمه دعوت نماید چه آنچه آقایان کرده‌اند جنبه‌ی

شخصی و جرم دولت حاضر جنبه‌ی عمومی دارد و نسبت به مصالح مملکتی است.

کسانی که دادستان ویژه ارتش آنها را متهم به دست داشتن در وقایع ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ کرده است، از سوم بهمن ماه ۱۳۴۱ زندانی ممنوع از ملاقات بوده‌اند. در اینجا بر آن نیستیم که در اطراف قیام ضد استبداد و مقدس پانزده خرداد ۱۳۴۲ وارد بحث شویم، اما از شما می‌پرسیم در کجای دنیا ممکن است عده‌ای زندانی را به صیرف اظهار نظر در باب چگونگی یک واقعه و خوب یا بد دانستن آن - انقلاب یا ضدانقلاب شمردن آن - طرفدار یا مخالف بودن آن به محاکمه بخوانند و علیه آنان ادعای نام صادر نمایند؟

آیا آقای دادستان این اندازه بی‌اطلاع از قانون و مقررات قانونی است که نمی‌داند بر فرض هم کسی طرفدار انقلاب باشد و حتی اظهار طرفداری نماید تا وقتی عملی از او در این جهت سر نزده، نمی‌تواند مجرم باشد. خاصه که از قول متهم نوشته است (اگرچه تردید نیست که دادستان عین مطالب آقایان و تمام آن را در ادعای نام خود ذکر نکرده است): «... ولکن از جهات گوناگون ما نمی‌توانیم این گونه تمثیلات باطنی خودمان را برملا کرده و به نام جمعیت و هیئت منتشر کنیم». از هزارها سال پیش تاکنون قصد جرم را جرم ندانسته‌اند. آقای دادستان حق بود زحمت مطالعه به خود می‌داد و تاریخ حقوق جزا را - ولو سطحی - مطالعه می‌کرد تا تمثیلات باطنی را جرم تلقی ننموده و آن را منطبق بر مواد قیام عمومی به ضدیت سلطنت مشروطه نمی‌کرد و آبرو و حیثیت دستگاه قضایی را تا این مقدار نمی‌برد.

عجیب اینجا است که دادستان از قول متهم می‌نویسد: «... پس بر ما است که با نهایت زیرکی و فطانت مقاصد اجتماعی و احیاناً انقلابی خودمان را در لفافه‌های قانون مستتر کنیم و الا ضایعات زیاد و نتیجه صفر خواهد بود». دادستان از این بهتر چه می‌خواهد؟ اگر مقاصد در لفافه‌های قانون مستتر شد، هر انقلابی نیز خواهی نخواهی در کادر قانون خواهد بود. مگر هم اکنون ادعا نمی‌شود که به انقلاب دست زده شده است؟ آیا انقلابی بودن برای یک دسته جرم و برای دسته دیگر افتخار است؟ اگر دادستان نمی‌داند، باید در باب جمعیت‌های سیاسی و

مرامنامه و هدف‌های آنها مطالعه نماید تا بداند که منظور از تشکیل یک جمعیت سیاسی، ایجاد نظم تازه است. وقتی متهم می‌گوید اگر جز در لفافه قانون عمل کنیم ضایعات زیاد و نتیجه صفر خواهد بود، مرتکب جرم نمی‌شود؛ بلکه جرم دانستن این معنی و استنباط جرم نمودن به ضرر متهم و تخلف از حدود وظیفه بازپرسی است.

دادستان ویژه ارتش بیان آقای علی بابایی را تعمیم داده و بیان همه دانسته و آنها را به علت آنچه آقای علی بابایی گفته است، مجرم شناخته است. ظاهراً در دادگاه بلخ هم ظواهر امر را بیش از این رعایت می‌کنند. آقای محترم! بفرض که بیان آقای علی بابایی جرم باشد، مهندس بازرگان چرا مجرم است؟ این از دو حال خارج نیست، یا دادستان آن قدر بی‌اطلاع است که نمی‌داند بشر قرن‌ها است از مرحله‌ی زندگانی قبیله‌ای - که جرم عضو قبیله، جرم قبیله به حساب می‌آمد - گذشته، و امروز تعمیم جرم به صورتی که در ادعای خود نموده است، جرم و بنابراین خود ایشان مجرم و درخور مجازات است. در کجای دنیا به علت جرمی که یک عضو جمعیت مرتکب می‌شود، جمعیتی را به محاکمه می‌کشند؟ آیا به نظر وی می‌توان ملت ایران را به علت جرمی که یکی از افراد آن مرتکب شده است، محاکمه و محکوم نمود؟

در هر حال بفرض محال که مطالب خالی از ربط دادستان ویژه ارتش صحیح باشد و جرمی به وقوع پیوسته باشد، این جرم سیاسی است و باید در حضور هیئت منصفه به آن رسیدگی شود، نه در یک دادگاه نظامی. دانشجویان دانشگاه تهران با درود گرم و فراوان به زندانیان دلیر نهضت ملی، صدای خود را به عنوان اعتراض نسبت به این عمل بی‌شمارانه دستگاه استبداد بلند کرده و خشم و نفرت خود را نسبت به این محاکمه فرمایشی ابراز می‌دارند.

با سلام گرم به مصدق پیشوای زندانی ملت  
و همه مبارزان فداکار نهضت ملی ایران

\* \* \*

- سه فقره آگهی تسلیت در کیهان از مشهد: عده‌ای از اصناف خیابان نادری مشهد، عده‌ای از اصناف بازار مشهد و آقایان غلامحسین مصباح‌الهدی، علم‌الهدی،

محمد کراچیان، محمدحسن حسینی میلانی و به امضای عده‌ای از طبقات مختلف مشهد.

- یکی از کسانی که به‌دادگاه آمده بودند، راجع به‌وضع زندانیان ۱۵ خرداد زندان موقت شهربانی این اظهارات را کرده بود:

از زندانیان ۱۵ خرداد هنوز در حدود پنجاه نفرشان در زندان موقت‌اند و در سه اتاق در بند ۲ به‌سر می‌برند. روزهای اول در حدود پانصد تا ششصد نفر بوده‌اند که در سه بند با کمال ناراحتی به‌سر می‌بردند. شکنجه‌ها و ناراحتی‌ها و اعمال خلاف انسانیت که نسبت به آنها اجرا شده، وقتی تعریف می‌کنند عزاخانه درست می‌شود، و در زندان هم از تعرض مصون نبوده‌اند. صدمات و تلفاتی به آنها وارد شده است. مأمورین از تجاوز به آنها و به خانواده‌هایشان فروگذاری نکرده‌اند! آقای بسته‌نگار دانشجوی حقوق هم ۵ ماه است در بازداشت می‌باشد.

- روزنامه «کیهان عصر»، برخلاف امید و قولی که آقای سرتیپ زمانی داده بود، به حداکثر اختصار برگزار کرده، اصلاً اشاره به اعتراض و نامه ما ننموده بود.

- رادیوهای ملی، قاهره و صوت‌العرب از اعتصاب غذای دانشجویان ایرانی در ۶ شهر آلمان به‌عنوان اعتراض علیه سیاست داخلی و خارجی شاه و زندانی بودن سران جبهه ملی شب قبل صحبت کرده است. رادیو ملی موضوع محاکمه ما را هم گفته است.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۹

یک نفر زندانی، ظاهراً شوfer، به بند ۳ آوردند. وضع سی و چند نفر زندانی‌های مرموز کماکان مستور است.

- عصر آقای سرهنگ صفاری وکیل مدافع به ملاقات آمدند و دفاعی را که در جواب دادستان نوشته بودند برای ما خواندند.

- کیهان امشب پا قدری از اختصار و استتار جلو گذاشته بود ولی حرف‌های اساسی و حساس ما را ننوشته بود. حتی اظهارات دادستان را هم خلاصه کرده و آنجا که می‌شد از کلماتش اعتراضات ما استنباط شود، حذف یا تحریف کرده بود.

### جمعه ۱۳۴۲/۸/۱۰

- روز ملاقات بود و نسبت به هفته‌های گذشته گشایشی مشاهده شد و غیرخانواده‌ها را هم راه دادند. مثل اینکه کار آن سی‌وچند نفر زندانی‌های بیچاره اخیر، از مراحل کشف و فشار و شکنجه و استتار فوق‌العاده خارج شده باشد.
- شنیده شد آیت‌الله خمینی را نیمه آزاد کرده، به‌خانه قبلی نزد خانواده منتقل کرده‌اند. ولی ملاقات عمومی آزاد نیست و قرار است یک‌شنبه به قم برده شوند.
- روحیه و وضع روحانیون، مخصوصاً آقای میلانی، خوب است.
- نامه اعتراضیه ۱۳۴۲/۸/۵ ما که در دادگاه خواندیم پلی‌کپی و منتشر شده است.
- استادان دانشکده فنی با وجود جلسه‌ای که آقای ریاضی در خانه‌اش تشکیل داده و تکلیف کرده است که به‌طور خصوصی نظرشان را نسبت به کاندید ریاست بدهند، تا صالح همان شخص را انتصاب کند، زیر بار نرفته‌اند و گفته‌اند ما باید رسماً رأی بدهیم و اگر می‌خواهند تحمیل کنند تقاضای بازنشستگی خواهیم کرد (البته همگی این مطلب را نگفته‌اند).
- آقای سرهنگ مقدم مدیرکل سازمان امنیت، به قزل‌قلعه آمده برای دکتر سبحانی و من هم پیغام داده بود که آیا کاری داریم یا خیر؟ البته ما هم گفتیم کاری نداریم.
- ترجمه‌ی یک مقاله روزنامه انگلیسی که جنبه‌ی انتقادی سخت نسبت به وضع دولت ایران داشته است گفتند در بازار پخش شده است.

#### شنبه ۱۳۴۲/۸/۱۱

- امروز صبح برخلاف همه‌ی انتظاراتها و احتمال‌ها، طیب و حاجی رضایی بیچاره را تیرباران کردند!!
- بعدازظهر برطبق قرار قبلی برای مشاوره با وکلا به‌دادگاه رفتیم. قبلاً هم روز پنج‌شنبه عصر و جمعه صبح آقایان سرهنگ غفاری و سرتیپ مسعودی و سرهنگ رحیمی به ملاقات ما دو نفر در قزل‌قلعه آمده بودند. همچنین آقای کشاورز صدر. نظر دکتر سبحانی و من - که با آقایان مسعودی و رحیمی نیز توافق شده بود - این بود که ما متهمین کماکان سکوت را ادامه دهیم ولی وکلایمان بعد از اتمام حرف‌های دادستان، از دفاع و جواب‌خودداری نمایند و بگویند متهمین ما را عزل کرده‌اند؛ ما هم عقیده داریم که قانوناً حق این کار را دارند، ولی چون دادگاه هنوز نظر قطعی خود را نداده است، برای آنکه وضع روشن شود می‌خواهیم دادگاه اظهارنظر کند.

در این صورت چنانچه دادگاه گفت آقایان باید دفاع را ادامه دهند، یکی دو نفرشان به جواب حرف‌های دادستان پردازند تا مرحله رسیدگی تمام و رأی دادگاه راجع به صلاحیت و نقص پرونده صادر شود. چنانچه رأی به صلاحیت و عدم نقص داده شود، مجدداً متهمین و وکلا مشورت و اتخاذ تصمیم نماییم.

امروز که آنجا رفتیم، نظر هر هفت نفر رفقا و همچنین آقای سرتیپ مسعودی و سرهنگ پگاهی خلاف ما بود و می‌گفتند جواب‌های به دادستان هیچ اثر و فایده‌ای ندارد و چون دو خواسته‌ی ما هیچ‌کدام انجام نشده است، بنابراین نباید از حرفمان عدول کنیم و با اجازه‌دادن دفاع به وکلا سکوت را بشکنیم. وضع مظلومانه و اعتراض‌آمیزی که گرفته‌ایم، اثرش در خارج خیلی بیشتر از جواب‌های منطقی به دادستان - که درج هم نمی‌شود - می‌باشد.

نظر من هم به این ترتیب متمایل شد ولی علاوه بر دکتر سبحانی، آقای سرهنگ غفاری سخت پافشاری می‌کرد که من باید به دادستان جواب بدهم. آقای نجاتی هم همین عقیده را داشت. ولی می‌گفت مطیع موکلین هستم. جلسه بدون نتیجه‌ی قاطع ختم و قرار شد با دکتر دو نفری صحبت کنیم و سعی شود که ایشان قانع شود. ولی دکتر قانع نشد و عقیده داشت فعلاً چون دادستان حرف‌هایش را زده است، دادگاه به طرف او خواهد رفت و ما هم که مدافعان مان را در دادگاه نگوییم، بیرون هم نخواهیم توانست منتشر کنیم و حق ما ضایع می‌شود. دستگاه را هم بیشتر بر سر لجاج می‌آوریم و خود را از حق مدافعان در ماهیت محروم می‌کنیم.

**یک‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۱۲**

بعد از ظهر به دادگاه رفتیم.

### **ششمین جلسه دادگاه**

تمام جلسه، دادستان صحبت‌هایش را دنبال و تمام کرد.

**در جواب آقای تیمسار شایانفر:** عدم حضور وکیل مدافع در بازپرسی، نقص پرونده نیست. نقص آن است که بدون وکیل آن دادگاه نتواند به کشف حقیقت برسد. به‌علاوه وقتی وکیل دادگستری به دادگاه‌های نظامی راه نداشت، در متفرعات آن هم راه نخواهد داشت. در مورد عضویت رئیس دادگاه و خود او در دادگاه انتظامی اشکالی نیست.

**در جواب آقای سرهنگ رحیمی:** گزارش کسب اجازه عضو سازمان امنیت استدعای صدور امر تعقیب نبوده است. عمل خلاف بازپرس در امضا نکردن اوراق نه عنوان نقص پرونده را دارد، نه عدم صلاحیت دادگاه. بازپرس با بی‌غرضی کارش را انجام داده است. عدم حضور دادیار هم طبق ماده ۱ متمم قانون دادرسی ارتش به تشخیص رئیس دادرسی گذارده شده است (این حرف سفسطه‌ی واضح بود چون در متن و عبارت ماده پرائتزی باز شده است که اگر آن را پس و پیش کنند، حرف دادستان درست درمی‌آید).

**جواب آقای سرهنگ علمیه:** عدم تحقیق از تلگرافخانه نقص پرونده نیست، زیرا راجع به یک‌یک مدارک از متهمین سؤال شده و پاسخ آنها موجود است و در مورد ماهیت به آنها اشاره خواهیم کرد (این حرف دروغ است چون راجع به تلگراف به سران عرب و نامه به رئیس‌جمهور هند و اعلامیه خطاب به افسران و سربازان از هیچ کدام ما سؤال نکرده است).

**جواب سرهنگ خلعتبری:** اگر حکمی از دیوان کشور صادر شد، ضابطین و دادگاه‌ها مادام که خلاف بودن آنها ثابت نشود، بر آن حکم می‌نمایند. قانون نگفته است در مورد جرم‌های سیاسی رعایت تعدد جرم نمی‌شود.

**جواب آقای سرتیپ مسعودی و آقای سرهنگ نجاتی:** پرونده‌سازی علیه موکل من از طرف سازمان امنیت در مدت آزادی صرف‌ادعا است و آقای بازپرس با رعایت حسن‌نیت، متهم را آزاد کرده و بعد با رؤیت مدارک مسلم دستور بازداشت مجدد داده است (اینجا هم سفسطه است. چون ایراد آقای سرهنگ نجاتی به بازپرس نبود، به سازمان امنیت بود). در مورد دست‌غیب هم که بازداشت نشده است، بسیاری کسانی که به‌علتی از علل، مورد تعقیب قرار نگرفته‌اند و این عمل تأثیری در جرم ندارد (این هم باز سفسطه است. چون ایراد راجع به جرم نبود، راجع به نقص پرونده بوده است، که چرا از چنین شخصی که به‌اظهارش تکیه شده است، در بازپرسی تحقیقات نشده و با متهمین مواجهه داده نشده).

به سروان حجازی اعتراض کرد که چرا از بازرگان تجلیل کرده است.

**جواب آقای سرتیپ بهارمست:** اظهارات رئیس دیوان کشور آمریکا در اینجا مفید فایده نیست. رسم ما هم که به بازپرس اختیار داده شده است متهم را به تشخیص خود با قید تعهد یا ضمانت آزاد کند و یا بازداشت نماید، بهتر از رسم آمریکا است.



بعد از ختم جلسه بین متهمین و وکلا مجدداً راجع به قاطعیت و تام‌بودن سکوت مذاکراتی شد خود ما همگی به استثنای دکتر سبحانی، طرفدار سکوت تام (متهمین و وکلا) بودیم ولی در وکلا، آقایان: سرهنگ غفاری و سرهنگ نجاتی و سرهنگ علمیه، طرفدار جواب دادن از طرف وکلا بودند. آقای دکتر بهره‌ور اصلاً سکوت را غلط می‌دانست. آقای سرتیپ مسعودی سخت طرفدار سکوت تام بود؛ ولی همگی از ما می‌خواستند تصمیم قطعی بگیریم و کتباً اعلام نماییم، آنها تبعیت خواهند کرد.

- شب که به قزل‌قلعه برگشتیم، یک آقای معمم سیدی به نام آقای ماجدی را در حیاط دیدیم. ضمن صحبت‌های سر شام می‌گفت چهار روز قبل در اثر حرف‌های اهانت‌آمیز به شاه در یک دکان، و شکایت فوری یک افسر با لباس سیویل، او را به کلانتری و شهربانی بردند و حالا گزارش به اینجا کشیده است. آثار اختلال در وجناتش دیده می‌شد و شاید در حال مستی این حرف‌ها را زده بوده است. سابقاً هم چند روزی در اوایل ماه رمضان در اینجا بوده است.

#### دوشنبه ۱۳۴۲/۸/۱۳

صبح ماجدی آزاد شد، ولی آقای موقر متینی را (از انفرادی) آورده بودند: آقای دکتر عشقی. ظاهراً جزو دسته آقای دکتر ذوالقدری است. این دسته تشکیلات و نقشه‌هایی داشته‌اند و به کلی لو داده شده‌اند و انتظار می‌رود در حدود ۳۰۰ نفری گرفتار شوند.

- آقای شیخ‌الاسلامی قرار شد به اتاق ما بیاید.

- عصر وکلای مدافع دکتر سبحانی آقایان سرهنگ علمیه و سرهنگ غفاری آمدند و در تأیید نظریات‌شان که یا به صورت لایحه و یا دفاع معزول جواب دادستان را بدهند، پافشاری داشتند.

- گفته شد که اعدام طیب و حاجی رضایی ایجاد ناراحتی و نارضایتی زیاد در شهر کرده است.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۱۴

- صبح با دکتر سبحانی راجع به تصمیم و رویه‌ی بعدازظهر در دادگاه و اینکه آیا سکوت مطلق و عام بکنیم (برطبق نظر همه منهای دکتر) و یا ما سکوت را ادامه دهیم ولی وکلا به امر دادگاه و از طرف خودشان دفاع نمایند، مذاکره کردیم و

چون نظر رفقا بر این بود که تشتت و اختلاف رأی نبوده تصمیم واحد گرفته شود، و حتی حاضر بودند اختیار را به یک نفر داده و نظر او را تبعیت کنند، من هم اختیار به دکتر دادم که با توجه به نظریات و دلایل گفته شده هر طور خودش مصلحت می‌داند، تصمیم بگیرد و تمام کند. دکتر سه شق مختلف را (سکوت عام، سکوت ما و آزادی صحبت و کلا، و یا صحبت همگی) را روی کاغذ آورده با قرآن استخاره کرد. شق دوم خوب آمد (آیه سوره یوسف (۱۲) و صحبتی که برادران یوسف در مراجعت اول به پدرشان کرده می‌گویند: کیل کمی گرفته‌ایم، اجازه بده یک مرتبه دیگر برویم، برادر یوسف را هم ببریم و کیل بیشتر بگیریم).<sup>۱</sup>

#### هفتمین جلسه دادگاه

تصمیم اتخاذی صبح، به رفقا و به وکلا ابلاغ شد و با وجود ناراحتی و نارضایتی اکثریت، طبق آن عمل کردیم. وقتی رئیس دادگاه رو به متهمین کرد، هر کدام به نوبت خود گفتیم: چون به شرایط قانونی درخواستی ما ترتیب اثر داده نشده است، سکوت را ادامه می‌دهیم. رئیس دادگاه با لحن نسبتاً تند، به وکلا ابلاغ کرد شما معزول نیستید و باید دفاع کنید.

**آقای شایانفر وکیل اول من:** به امر رئیس دادگاه حرف می‌زنیم. استنادات دادستان راجع به هیئت منصفه و امر تعقیب که به چند فقره آراء صادره از شعب دیوان کشور توسل جسته‌اند، آن آراء ناظر بر دو موضوع فوق نیست. چون از طرف فرجام‌خواهنده ذکر نشده بوده است و ثانیاً حکم یک شعبه، تصمیم قضایی است نه رویه‌ی قضایی، چون از طرف هیئت عمومی صادر نشده است (ماده واحده مجلس در سال ۱۳۳۸). سپس با اشاره به جواب دیوان کشور، بیانیه دکتر باهری وزیر دادگستری در مورد لوایح پیشنهادی و تصریح به اینکه نابسامانی‌ها ناشی از دخالت دو قوه مقننه و مجریه در امور قضایی است، مثال‌هایی از دخالت قوه مقننه (تبرئه‌ی مرحوم خلیل طهماسبی و مصادره اموال قوام‌السلطنه) زد و در مورد دخالت قوه مجریه و محاکم نظامی و صلاحیت‌هایی که به آنها داده شده است نمونه‌هایی آورد و با استدلال خوبی نشان داد که دادگاه‌های نظامی فقط باید در اتهام‌های نظامیان - آن هم در امور صددردن نظامی و جنگی - دخالت کنند.

آقای سرهنگ رحیمی، با صدای غرّاً و شمرده و قیافه‌ی محکمی که به‌خوبی جواب تندخویی و بی‌تریبی امروز رئیس دادگاه را نشان می‌داد، مفصل و مدلل با تسلط و گاهی تمسخر صحبت کرد.

در مورد ماده ۲ قانون اساسی که اجرا نشده است، و بنابراین قوانین ناشیه از مجالس قانونیت ندارد، گفت: اگر این دو ماده ۶۰ و ۱ به توشیح ملوکانه نرسیده بود، آیا آقای دادستان آنها را قانون می‌دانست؟ همین‌طور حال که به تصویب ۵ نفر علمای طراز اول نرسیده است، ماده قانونیت ندارد. به‌علاوه بر طبق اصل ۸۳، تعیین شخص مدعی‌العموم، با تصویب حاکم شرع در عهده پادشاه است. آقای دادستان را کدام حاکم شرع تصویب کرده است؟ سه سؤال را مطرح کرد:

چرا بازپرس اجازه حضور و کیل مدافع را در دوران بازپرسی نداده است؟  
چرا اوراق بازپرسی را امضا نکرده است؟

چرا دادیار در جلسات بازپرسی حاضر نشده و امضایی وجود ندارد؟

برای این است که سازمان امنیت، یعنی ضابط نظامی دخالت بی‌جا کرده و برخلاف قانون و آیین دادرسی، او به بازپرس دستور می‌داده است، و بازداشت و آزاد کردن بازرگان به‌دستور سازمان امنیت صورت گرفته است. بنابراین بازپرس و دادیار خواسته‌اند از مسئولیت این عمل خلاف قانون شانه خالی کنند.  
این همان دخالت قوه مجریه در امور قضایی است.

صحبت دادستان که ماده ۱۳۸ (راجع به امر تعقیب) را در دیوان کشور برده و بعد مسئله سیاسی بودن را درآورده است، سفسطه‌ی قشنگ دانست و گفت، همان‌طور که دیوان کشور رأی یک دادگاه تجدیدنظری را به‌علت اینکه شهود رانخواستہ بوده است شکسته ولی دادگاه تجدیدنظر هم طراز به ایراد شعبه دیوان کشور اعتنا نکرده و بدون خواستن شهود، متهم را باز به اعدام محکوم کرده است. بنابراین آرای شعب دیوان کشور الزام‌آور نیست و این دادگاه هم دکان خیاطی نیست که روی الگو کار کند.

در ابتدای صحبت، ایشان از کلام جلسه قبل رئیس دادگاه که حرف ایشان را قطع کرده و گفته بود این صحبت‌ها را در ماهیت بگویید، اتخاذ سند کرد و گفت

۴۳۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
نظر دادگاه - حتی قبل از صحبت دادستان - اتخاذ شده بوده است و این دادگاه  
ناصالح است.

\* \* \*

- دو نفر از دسته‌ی جدید مربوط به آقای دکتر ذوالقدری را شب به عمومی  
آورده‌اند؛ یکی از آنها خیاط و دیگری کارگر تعمیرگاه است.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۸/۱۵

- طرف ظهر یک نفر دیگر از متهمین پرونده دکتر ذوالقدری را به عمومی آوردند  
که همین امروز گرفته بودند و کنترلر خط ۱۴ شرکت واحد است ولی می‌گوید با  
آنها ارتباطی نداشته و عضو جبهه ملی و مسلمان است؛ آقای سیدتقی شاه‌صاحبی.  
ولی شب که از دادگاه برگشتیم او را به انفرادی برده بودند.

- در دادگاه از تماشاچی‌ها شنیدیم: تظاهرات علیه شاه و له طیب در اطراف  
جنزاهش زیاد بوده و به این دلیل مجدداً از آزاد شده‌های ۱۵ خرداد عده‌ای را  
گرفته‌اند. از جمله برادرزاده یا خواهرزاده طیب. بر سر جنازه‌اش نماز خوانده شده  
است (آقای فومنی) و جمعیت خیلی زیاد بوده است. حتی در قم هم علما ختم  
گذاشته‌اند.

روزنامه «کریسچیان ساینس» شرحی در انتقاد به دولت و شاه و همدردی با ما  
دادگاهی‌ها نوشته بوده است.

### هشتمین جلسه دادگاه

آقای سرهنگ رحیمی به دنبال صحبت‌های دیروز: قبلاً تذکر و تأسف از اینکه علی‌رغم  
وعده رئیس دادگاه، مخبرین اطلاعات و کیهان نیامده‌اند و مانع درج اخبار در  
روزنامه‌ها شده‌اند.

در زمینه‌ی حاکمیت رأی شعب دیوان عالی کشور، نقض شدن مجدد رأی دادگاه  
تجدیدنظر هم‌طراز دادگاه سرتیپ کیهان خدیو را مثال زدند که منجر به نجات از  
اعدام متهم و بازنشسته شدن فوری خود سرهنگ شده است. دیوان کشور اصولاً در  
مورد شکایت‌های واصله نظر می‌دهد. به‌طور کلی درباره جرم سیاسی که باید با

حضور هیئت منصفه باشد، در سال ۱۳۱۰ همزمان با تصویب ماده ۶۰ قانونی از مجلس گذشته است.

در مورد نقص پرونده، تحت تأثیر بودن بازپرس و مسئله‌ی دست‌غیب که اصلاً این یادداشت منتسب به آقای طالقانی چطور وارد پرونده شده است؟ باد آورده است؟ قصه‌ی شاه پریان است؟ چطور یک اوراقی در پرونده زاد و ولد می‌شود و یک اوراقی فوت می‌شود؟

**آقای سرهنگ دکتر علمیه وکیل دکتر سحابی:** تقاضای ضبط صوت از طرف متهمین یا تماشاچیان؛ تقاضای جلوگیری از مطالبه‌ی شناسنامه برای تماشاچی‌ها. در مورد استناد دادستان به آراء شعب دیوان کشور، توضیح داد که نظریات دیوان کشور در امور موضوعی نیست، در امور حکمی و قانونی است. تشخیص جرم با دادگاه‌ها است؛ ولی در جواب ایراد وکلای متهم راجع به سیاسی بودن جرم دادگاه ملزم است استدلال کند و نظر موافق یا مخالف بدهد، در اینصورت دیوان کشور نظر می‌دهد.

در مورد امر تعقیب، بحث مفصلی کرده از جمله گفتند، هیچ قانونی و هیچ رأی دیوان کشور نگفته است که در مورد غیرنظامیان امر تعقیب لازم نیست؛ برعکس، برطبق مواد قانون، هم دادستان ملزم است و هم کلیه‌ی ضابطین نظامی، و به موجب ماده ۱۴۴ بازپرس مجاز نیست قبل از صدور امر تعقیب، متهم را احضار کند. این نقض قانون در شهرستان‌ها نشده است، فقط در تهران در پرونده‌های دادرسی ارتش و آنجا که پای سازمان امنیت در بین بوده است، تخلف شده. در صورتی که قانون ساواک چنین استثنایی نکرده و گفته است آنها هم ضابطین نظامی و دارای همان وظائف و مسئولیت‌ها هستند. مثلاً در پرونده باتری در مورد فروشندگان آلمانی، دادستان چون امر تعقیب صادر نشده بوده است، مانع احضار آنها شده است.

ساواک طبق برگ پرونده، آقای دکتر سحابی را به علت فعالیت مضره دستگیر و زندانی کرده است و هیچ کس چنین حقی به ضابط نمی‌دهد (در این موقع دادستان گفت ماده ۲۴. سرهنگ علمیه ماده ۲۴ را خواند، معلوم شد مربوط به ماده ۲۳ و فقط در مورد بزه‌های مشهود است. جواب خیلی غیرمترقبه و مؤدبانه بود و مثل شلاق به‌دهان دادستان خورد و تماشاچی‌ها خندیدند).

اعتراضات دیگری به اعمال خلاف قانون ساواک کرد که سران جبهه ملی را قبل از فراندوم و برای آنکه در فراندوم تبلیغات نکنند، به میل خود بازداشت کرده، و هر کس را هر وقت می‌خواهد می‌گیرد و تا می‌خواهد نگاه می‌دارد و بعد آزاد می‌کند، بدون آنکه اصلاً به دادرسی مراجعه نماید.

ساواک دستگاه غیرنظامی وابسته به نخست‌وزیری است که زیر بار مقررات نمی‌رود و هر طور می‌خواهد بدون توجه به جرم و مدرک عمل می‌کند. فرماندهی، نظارت و کنترلی روی ساواک ندارد ولی بدنامی آن برای ارتش است و بین ملت و ارتش فاصله می‌اندازد.

- راجع به امر تعقیب، در یک دادگاه دیگری که دانشجوی آزادی را محاکمه می‌کرد، دادستان استناد کرد که چون قانون ساواک وارد بر قانون دادگاه‌های نظامی است، اصلاً احتیاج به امر تعقیب ندارد. در صورتی که ماده ۳ قانون ساواک مأمورین آن را ضابط نظامی به لحاظ وظایف و طرز تعقیب مانند سایرین شناخته است. دادگاه این‌طور رأی داده است چون مطمئن‌اند پرونده از دادرسی ارتش خارج نمی‌شود. اما دادستان حاضر که می‌گوید برای غیرنظامی‌ها امر تعقیب لازم نیست، دایره‌ی خطر این ادعا و خلاف قانون آن وسیع‌تر از ادعای دادستان دادگاه دانشجوی آزادی است.

\* \* \*

- به قزل‌قلعه که برگشتیم، سید محمدتقی شاه‌صاحبی را به انفرادی بردند و دو نفر از عرب‌های زندان باغ‌مهران را آوردند.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۱۶

اوایل صبح طبق معمول گذشت و به‌خودمان تا دادگاه یک‌شنبه، سه روز خیال راحت و ملاقات خانوادگی جمعه را وعده می‌دادیم ولی کمی از ساعت ۹ گذشته بود که آقای ساقی وارد اتاق شده با ناراحتی و صدای ملایم گفت شما باید منتقل شوید... زندان قصر. گفتیم پس ناهاری که روی بار است بخوریم بعد از ظهر برویم. مراجعت کرد و حتی نمره تلفن منزل‌هایمان را گرفت که بگوید بیایند اگر کتاب و کاغذ و زوایدی داریم بدهیم ببرند و ملاقاتی بکنیم. علاوه بر آن، خواستیم که یک حمام خارج هم برویم.

حمام و ناهار و انتقال اسباب‌های زائد و بستن اسباب‌ها و ملاقات و خداحافظی‌ها تمام شده، سه بعدازظهر با آمبولانس و به اتفاق استوار قابلی به اداره زندان شهربانی (زندان موقت) رفتیم و از آنجا بعد از مدتی انتظار و تشریفات، بوسیله ماشین شهربانی به زندان قصر تحویل داده و وارد بند ۴ نزد رفقا شدیم.

## در زندان قصر

### برای دومین بار

پس از پنج ماه و دو روز کم اقامت در قزل‌قلعه، به زندان قصر و به همان بندی که چهار ماه و ۲۳ روز قبل به اتفاق رفقای جبهه اقامت داشتیم، برگشتیم. عمارت و ساختمان مثل سابق است. ولی زندانی‌ها و مأمورین و وضع عمومی عوض شده است. از وجود اشخاص ناجور و دستجات قاچاقچی و هروئینی و قاتلین و همچنین از تنگی و فشار کم‌جایی فوق‌العاده، در زحمت هستیم. مثل سابق از طرف رئیس زندان و افسران هم هیچ‌گونه علاقه و مراجعه‌ای به‌عمل نمی‌آید.

۱۵ نفر از رفقای خودمان یا سابق غیر از نه نفر دادگاه، آقایان: یعقوبی، ربانی، آزادی (دانشجوی دانشسرای عالی)، انتظاری، قالیچه‌چیان، مفیدی (دانشجوی سال سوم پزشکی که در تیر ماه با دستگاه پلی‌کیپی گرفته شده است).

۱۴ نفر از پانزده خردادی‌های منتقله از زندان موقت: آقایان طاهری (برادر و پسر آقا کوچک)، آقای نعمتی (پیراهن‌دوزی صداقت)، هادی جعفری (آموزگار ورامین)، حاجی جعفری (از ورامین)، عباس محکم (آهنگر و لوله‌کش)، علی سلمکی (دانش‌آموز)، شیشه‌گران (کارگر بلورسازی)، کتاب‌نویس (دوچرخه‌ساز)، محمدیان (کاسب ورامینی)، تقی علایی (ورامینی)، اسکویی (شاگرد بزازی) - لباسچی (در ۲۸ مرداد گرفته شده)، گودرزی (تاجر سرای امید)، حسن آقاجانی (قاب‌ساز).

از زندانیان سابق: آقایان سرهنگ قوامی، سرگرد قوانلو، سه برادران چنگیز و جهانگیر و... و حسن کوچک.

سایر زندانی‌ها:

ما پانزده نفر در دو اتاق کوچک ۲×۳ هستیم و چهارده نفر پانزده خردادی‌ها را در یکی از سه اتاق بزرگ ۳×۵ جا داده‌اند و فوق‌العاده در فشار هستیم. ملاقات هم باز از پشت میله است.

این دو دسته با هم انس و همکاری و برنامه‌ای دارند: ۷ صبح صبحانه، ۸ سرود ایران، ۸:۱۵ تا ۹:۳۰ قرائت و تفسیر قرآن، ۱۰ تنفس، ۱۰:۱۵ تا ۱۲ سکوت برای مطالعه، بعد از نماز و نهار ۱۴ تا ۱۶ سکوت برای استراحت، پس از آن مطالعه یا سخنرانی. مغرب نماز جماعت، قبل از شام جلسه اداری امور زندان. ۲۲:۳۰ تا نماز صبح سکوت برای خواب.

### جمعه ۱۳۴۲/۸/۱۷

در زندان قصر، ملاقات روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه است نه جمعه. دیروز هم بعضی از دوستان که خبردار شده بودند، آمدند. ولی چون ملاقات از پشت میله به عمل می‌آید، آقای طالقانی و دکتر سحابی و من اعتراضاً خودداری کردیم و حاضر به ملاقات نشدیم.

برنامه جمعه قبل روزهای دیگر برگزار شد و خبر عمده‌ای جز آشنایی با همدیگر به عمل نیامد.

### شنبه ۱۳۴۲/۸/۱۸

- شب بعد از نماز، سروصدا و خیری شد و دو نفر زندانی جدید آوردند: یکی آقای هاشمی که ظاهراً وکیل عدلیه است و متهم به قاچاق و جعل و نظائر آن می‌باشد و دیگر آقای مهرداد ارفع زاده، عضو شورای جبهه ملی.

**جریان بازداشت و انتقال ارفع زاده از قول خودش:** روز چهارشنبه ۱۵:۸ از طرف سازمان امنیت برای توقیف برادرش بامداد- که دانشجوی است- می‌آیند، و چون برادرش را نمی‌یابند، پدرش را به جای او به سازمان می‌برند. ارفع زاده می‌گوید: ایشان مسافر هستند و کار دارند، مرا ببرید. قبول نمی‌کنند. ولی ارفع زاده همراه پدر به سازمان امنیت می‌رود. سرهنگ مولوی مقداری به او طعنه می‌زند و تندی می‌کند و می‌گوید: با هم بنشینیم بحث کنیم. در بحث اوقاتش تلخ می‌شود و می‌گوید او را ببرند زندانی کنند. در یک اتاق پستویی او را می‌اندازند. بعد می‌گویند (شاید خود مولوی) کتباً تعهد کن به دانشگاه بروی و از جبهه ملی استعفا بدهی. او می‌گوید من دانشجو نیستم و کارت ندارم بنابراین به دانشگاه نمی‌روم ولی توقع دوم شما خیلی عجیب و بی‌ربط است. آنها هم حاضر نمی‌شوند او را به قزل‌قلعه می‌برند و در پاسدارخانه می‌اندازند. سرهنگی که بازجویی می‌کند، قبول می‌نماید که این کار



عمل لغوی است و می‌گوید فردا صبح شما را بیرون می‌آوریم. ارفع‌زاده به‌عنوان اعتراض به این بازداشت لجبازی، اعتصاب غذا می‌نماید. در قزل‌قلعه حاضر نمی‌شوند نامه اعتراضش را رد کنند و می‌گویند، شما زندانی ما نیستید. فقط سربازها گاه‌گاه لیوان آبی به او می‌دهند. بعد از ده شبانه‌روز به زندان موقت شهربانی تحویلش می‌دهند و آنها هم او را به اینجا می‌فرستند.

در ورود ارفع‌زاده تظاهرات دوستانه و تجمعی به‌عمل آمد. او را که حالش هم خوب بود و ماشاءاله خوب مقاومت کرده بود، خواباندیم. بلافاصله نامه‌ای به زندان راجع به اعتصاب غذای خود نوشت. دکتر ستوان‌یکم خواجه کاووسی به‌عیادت‌اش آمد.

\* \* \*

- صبح برطبق قرار قبلی ما را به دفتر دادگاه برای ملاقات بردند. از وکلا آقای سرهنگ رحیمی آمده بود. بعضی از رفقا ملاقاتی با خانواده‌ها کردند. سرتیپ خسروانی رئیس دادرسی ارتش به آقای مگی که برای اخذ کارت ورودی دادگاه مراجعه کرده بود ظاهراً گفته است: دادگاه رأی به نقص پرونده خواهد داد. توصیه کرده بود آقای سرهنگ رحیمی تند حمله نکنند.

\* \* \*

نارضایتی و اعتراض و انزجار مردم (مخصوصاً جنوب شهر) نسبت به اعدام طیب و حاجی‌رضایی زیاد است و خواسته‌اند مجالس هفت برپا کنند، ولی نظامی‌ها و کلانتری‌ها مانع شده‌اند.

#### یکشنبه ۱۳۴۲/۸/۱۹

صبح عده‌ای از جوانان نهضت و پانزده خرداد، در صدد همدردی با ارفع‌زاده و اعلام اعتصاب غذا برآمدند و با ما مشورت نمودند. نظر آقایان طالقانی و دکتر و من این بود که فعلاً اکتفا به مذاکره و اخطار شفاهی با مقامات زندان بنمایند و بعد اگر تا فردا خبری نشد، نامه بنویسند و مهلت هم بدهند.

ساعت ۱۰ دکتر و من با آقای سروان خان‌مرادی رئیس بند راجع به این موضوع و موضوع تنگی جا و لزوم تفکیک زندانی‌های عادی از سیاسی و همچنین مسئله

ملاقات مذاکره کردیم. معلوم شد نامه‌ی ارفع‌زاده و گزارش خود را رد کرده است و گفت با ما فوق هم مذاکره خواهیم کرد.

نسبت به موضوع دوم وعده داد با رئیس زندان آقای سرگرد سیاسی پور مذاکره و سعی نماید نظر ما را بقبولاند یا ایشان را بیاورد تا با خودمان مذاکره نماید.

راجع به مسئله سوّم گفت از حدود اختیار و قدرت ماها خارج و موکول به تصمیم رئیس شهربانی است.

رادیو ملی دیشب مجدداً راجع به دادگاه ما مفصل صحبت کرده و مدت ده دقیقه از سوابق خلع ید و غیره من حرف زده و بعد گفته است که در جمعیت حقوقدانان جهان، دادگاه عشرت‌آباد غیرقانونی شناخته شده و از آزادگان خواسته است اعتراض نمایند.

#### نهمین جلسه دادگاه

اولاً دستگاه ضبط صوتی که برادر آقای علی‌بابایی آورده بود، دم در گفته بودند باید با اجازه رئیس دادگاه باشد. وقتی آقای سرتیپ مسعودی با سرتیپ زمانی صحبت کرد، موافقت نمود.

پس از رسمیت جلسه و پر بودن دادگاه از تماشاچیان - که عده‌ی زیادی از آنها از خانواده‌ها بودند - آقایان سرهنگ علمیه و سرهنگ غفّاری و کلای دکتر سجابی صحبت کردند.

آقای سرهنگ علمیه: (به دنبال مدافعات جلسه قبل) در ابتدای صحبت خواست راجع به نیامدن مخبرین روزنامه‌ها، که لابد می‌دانستند فایده‌ای ندارد و نمی‌گذارند، تذکر و اعتراضی دهد که زنگ رئیس به صدا درآمد و مانع شد.

در مورد دو فقره رأی شعب دیوان کشور که دادستان خواهد بود لازم است پرونده‌ها را بیاورند تا ببینیم اصلاً احتیاج به امر تعقیب داشته است یا نه. و در هر حال دیوان کشور حکم دادگاه تجدیدنظر را نگاه می‌کند، نه کلیه‌ی سوابق و مراحل قبلی، و روی حکم فرجام خواسته و آنچه در آن قید شده است نظر می‌دهد.

اینکه دادستان گفته است هیچ فرماندهی حق ندارد و سابقه ندارد جلوی تعقیب را بگیرد و بنابراین امر تعقیب اثری ندارد صحیح نیست. برای آنکه در سال ۱۳۳۴ بخشنامه‌ای از طرف ستاد ارتش صادر شده و به کلیه فرماندهان تأکید شده است که در صدور امر تعقیب تعلل نمایند. اگر مدارک و دلایل کامل نیست، برگردانند

تکمیل شود. و اگر جرم محرز است، فوری امر تعقیب بدهند و در صورتی که مصلحت بدانند، گزارش به ستاد ارتش بنویسند تا به عرض برسد. راجع به نقص پرونده، من ۱۷ مورد گفتم و دادستان خود را آشنا نکرد و گفت فعلاً در صلاحیت صحبت می‌کنیم. در صورتی که نصّ قانون دادرسی و کیفر ارتش و دستور رئیس دادگاه این است که هر دو مسئله‌ی توأمأ رسیدگی شود. از جمله موارد نقص، تلگراف سران عشایر و اعلامیه سران عشایر و «فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ» است که موکلین در زندان بوده‌اند و این اعلامیه‌ها پُر درآورده توی پرونده آمده‌اند. همچنین نامه‌ی به رئیس‌جمهور هند و کشف اعلامیه‌ی منتشر نشده که صورت مجلس شده است.

راجع به آزاد کردن آقای طالقانی، حتماً قصد پرونده‌سازی و مدرک درست کردن در بین بوده است. زیرا ایشان و موکل من به لحاظ مؤسس و عضو شورای نهضت بودن، در وضع مشابه قرار داشته‌اند. پس چطور است که برای آقای طالقانی موجبات آزادی فراهم شده است، ولی برای آقای دکتر سبحانی نشده است؟ جز آنکه بگوئیم در آن موقع نطفه‌های تشنج در بین علماء و مساجد پدیدار شده بوده است و بعد کسانی که مورد حمایت سازمان برنامه بوده‌اند و گرفتار نشده‌اند، دور و بر فرزند و خانواده آقای طالقانی آمده‌اند، تا آن بهانه‌ها و حیل‌ها را درست کنند، چون در این قسمت تحقیقات نشده است، پرونده ناقص است.

همچنین در مورد اتهام آقای دکتر سبحانی، که سرِ درس بحث‌های سیاسی می‌کرده است، باز رسیدگی نشده و تحقیقات ناقص است و من در عوض، نامه‌ای را که دانشجویان رشته زمین‌شناسی نوشته و در آنجا تجلیل و تصدیق کرده‌اند که استاد چنان شیفته علم و بحث بوده است که ذره‌ای از آن خارج نمی‌شده، تسلیم می‌نمایم. اینک به عوض دادستان، من از آراء دیوان کشور راجع به نقص پرونده استفاده می‌نمایم: احکام  $\frac{۱۰۶۶}{۱۸/۵/۱}$  و ۶ فقره دیگر که به موجب آنها نقص در بازجوئی، موجب نقض حکم است.

اظهار دادستان که دلایل کافی در پرونده و پاسخ متهمین موجود است، در هیچ یک از ۱۷ فقره‌ی ایرادی من صدق نمی‌کند.

تقاضا: اولاً ابطال کیفرخواست نظر به عدم امر تعقیب.

در وهله‌ی دوم، اعلام صدور نقص پرونده و اعاده به نزد بازپرس

در وهله‌ی سوم، دعوت هیئت منصفه

آقای سرهنگ غفاری: معزول هستم ولی به‌امر رئیس و به‌قصد جلوگیری از یک بدعت و خلاف صحبت می‌کنم.

تعریف و توصیف مختصر در فن سفسطه در انطباق کامل با بیانات و طلاقت<sup>۱</sup> کلام دادستان.

در دو چیز توافق با دادستان: عدم اصرار بر ادعانامه و حاکمیت قانون بر همه چیز. مع‌ذلک آراء صادره از شعب دیوان کشور را با نتیجه‌گیری غلط وسیله‌ی نقض قانون اساسی می‌کند. استدلال‌های ضد و نقیض. استدلال دادستان و استفاده از سکوت شعب دیوان کشور در موارد مشابه با دادگاه حاضر به دلایل زیر غلط است:

۱- رأی صادره از شعب، روش قضایی نیست. چون از هیئت عمومی صادر نشده است و تازه نمی‌تواند دافع و رافع قانون اساسی باشد.

۲- دو فقره‌ی قرائت شده فرجام‌خواهی در باره قَلت و شدت محکومیت افراد حزب منحل‌توده است، نه راجع به‌عدم رعایت اصل ۷۲ قانون اساسی و ۱۳۸ آیین دادرسی و کیفر ارتش. اصل ۲۷ می‌گوید شرح و تفسیر قوانین از وظایف مجلس است.

۳- حکم در باره جمعیتی که قانوناً منحل شده است و حق فعالیت ندارد، قابل قیاس با افراد یک جمعیت قانونی طرفدار قانون اساسی نیست و اصلاً احتیاج به گرفتن رأی و نظر از قضات دیوان کشور نداریم. نامه عمومی دیوان کشور به‌وزیر دادگستری که می‌گوید، با دخالت قوای مقننه و مجریه در قضاییه، ملت احساس ناامنی می‌کند، برای ملت صورت وحی‌منزل را دارد و اگر باز هم پا روی قانون بگذارید، ملت بیشتر احساس ناامنی می‌کند و افسران محبوبیت خود را از دست می‌دهند.

اگر دادستان ذکر دادستانی خود را کرده، برای خاطر جمع کردن دادرسان در عمل خلاف قانون است (رأی به عدم نقص پرونده و صلاحیت).

- اینکه ایشان گفتند من کاری به‌سیاسی بودن و نبودن جرم ندارم، از همان نوع سفسطه است و حقوق آقایان را تضییع می‌کند و دادگاه هم ناچار است جواب این مسئله را بدهد. چون جرائم سیاسی از حیث احکام و آثار فرق دارد.

---

۱. طلاقت یعنی: خندان و گشاده شدن، گشاده زبان شدن، فصیح و تیز زبان شدن، گشاده زبان، فصاحت (از فرهنگ عمید).

اما دلیل قطعی سیاسی بودن جرم، مواد قانون انتخاب کنندگان و انتخاب شونده‌گان است (بند ۹ و بند ۱۳ ماده ۱۰) که می‌گوید مقصّرین سیاسی که برضد امنیت یا برضد اساس حکومت ملی قیام کرده‌اند، یعنی ماده «مُقَدِّمین علیه امنیت کشور» که اتهام همین آقایان است. از طرف دیگر دیوان کشور هم گفته است که تعریف نشدن در مورد جرائم قتل و غیره هم هست و باید به عرف مراجعه کرد.

**نقص پرونده:** وکلا ۲۶ فقره اعلام نقص کردند؛ دادستان به دو فقره جواب داد که قانع کننده نبود. اینکه اظهار می‌دارد که عدم اجرای یک ماده قانون، ضرر به جایی نمی‌زند. خیلی باعث تعجب و تأسف است. البته برای به کرسی نشاندن ناحق، باید قانون را کنار گذاشت. ایراد دیگر دادستان که چرا من ضمن دفاع از آقای دکتر سبحانی، تألیفات بازرگان را خوانده‌ام! اتهام تفکیک‌پذیر نیست، و به علاوه چون بازررس می‌بایستی دلایل له و علیه را جمع‌آوری کند و این یکی، یعنی تألیفات و سوابق متهمین می‌بایستی رسیدگی بشود و نشده، نقص تحقیقات است. فعالیت سیاسی آقایان در کادر انجمن‌های اسلامی، فاقد دلیل است؛ نامه رئیس‌جمهور هند فاقد دلیل است. برای تغییر رژیم آیا کاندیدی داشته‌اند یا رژیمی را پیشنهاد کرده‌اند، یا با دسته‌ای سروسری داشته‌اند یا وزرائی؟ چه گزارشی راجع به روابط آنها با کشورهای خارجی داده است؟ اینها مخالف رژیم سلطنت مشروطه بوده‌اند یا دولت‌هایی که دو سال مشروطیت را تعطیل کردند و نخست‌وزیری که گفت، من به رأی مجلس اهمیت نمی‌دهم، یا بستن زبان و قلم مردم که در این دادگاه به چشم می‌خورد (روزنامه ما و فهرست وکلای مدافع)؟ اینها با حکومت کار دارند نه با اعلیحضرت و به اعلیحضرت توهین نمی‌نمایند (نامه سرگشاده و اعلامیه‌های اصیل).

**فهرست مواد رعایت نشده یا نقص:** اصل ۷۲ متمم، مواد ۱۳۷ و ۱۳۸ آیین دادرسی و کیفر ارتش، ماده ۱۳۳ در مورد عدم صورت مجلس، ماده ۱۵۷ دادرسی و کیفر ارتش که بازررس رعایت ننموده؛ ماده ... و عدم امضای اوراق بازررسی، ماده ۱۲۶ قانون دادرسی و کیفر ارتش که سازمان امنیت رعایت نکرده و خودسرانه بازداشت نموده است.

- سنگینی وظیفه دادرسان. و توجه به اینکه شاه سابق با قدرت حکومت، تأمین امنیت کرد ولی خلاف قانون نکرد.

### دوشنبه ۱۳۴۲/۸/۲۰

- بعضی از آقایان ملاقات داشتند و اشخاصی از جمله دکتر حجازی، علایی و جودار آمده بودند.

- ظهر آقای ستوان عربستانی به اتاق ما آمده گفت: می‌خواهیم دو اتاق بزرگ غربی را اختصاص به شما ۳۶ نفر بدهیم. خیلی بحث کردیم و گفتیم در هر اتاقی بیش از ۱۲ نفر نمی‌شود خوابید و خیلی ناراحتی می‌آورد. او تا ۱۳ نفر در هر اتاق هم پایین آمد ولی ما راضی نشدیم.

عصر آقای سروان خان مرادی، دکتر [سحابی] و مرا خواست و گفت، یک بند را خالی کرده‌ایم که زندانی‌های عادی را از اینجا ببریم و فقط ۲۴ نفر در سه اتاق کوچک جا بدهیم. شما ۳۶ نفر هم به علاوه ۳ نفر نظافتچی، اتاق‌های بزرگ غربی را داشته باشید. ضمناً به هیچ وجه بر تعداد زندانی‌های عادی افزوده نخواهد شد و اگر از زندانی‌های جبهه ملی آوردند و نخواستید در اتاق‌ها جا بدهید، می‌توانید از راهرو استفاده کنید. البته ما روی حرف اول کردیم که در هر اتاق ۱۲ نفر بیشتر نباشد، تأکید کردیم و گفتیم در بین ۳۶ نفر که شما به حساب ما می‌گذارید، چند نفر از ما نیستند و نمی‌خواهیم با آنها باشیم. ایشان قول داد آن چند نفر را در ظرف هفته‌ی آینده به جای دیگر منتقل کند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۲۱

- قبل از ظهر نقل و انتقال ما از دو اتاق کوچک و راهرو به سه اتاق بزرگ به عمل آمد. ولی با برو بیا و بگوومگوی فراوان. چون برای زندانی‌های مقیم آن اتاق‌ها ناگوار بود به بندهای دیگر منتقل شوند و حاضر به تخلیه نبودند. بالاخره این طور خاتمه یافت که آنها را در راهرو جا دادند (البته در مذاکرات و تصمیمات ما دخالت نداشتیم) و ما را به انضمام سه نفر نظافت‌چی و ۶ نفر غیرسیاسی ملی در سه اتاق غربی.

### دهمین جلسه دادگاه

تذکر رئیس به وکلای مدافع: رعایت ادب و نزاکت و عدم توهین و افترا به اشخاص و مؤسسات.

**آقای سرهنگ غفاری:** بازپرس جز شخص خود یا دستور دادستان حق بازداشت نداشته است (ماده قانون) و چنین حقی به سازمان امنیت داده نشده است. چطور رئیس دادرسی ارتش این محاکمه را مهم تشخیص نداده است؟! (افراد، موضوع، جرم)

اگر به قول دادستان، صدور امر تعقیب برای حفظ انتظام است حفظ انتظام مملکتی که مهم‌تر است.

مواد ۲۳ مکرر، ۲۴، ۲۵، ۲۶ و ۲۷ قانون دادرسی ارتش نقض شده است. استدعا می‌کنم دستگاه قضایی ارتش را از دست مأمورین ساواک خلاص کنید. موضوع دینامیت را اگر رسیدگی می‌کردید، مباحثین پرونده‌سازی به‌دام می‌افتادند و پی‌جوئی شاید به نفع متهم تمام شد.

**آقای سرهنگ خلعتبری:** آقای دکتر سبحانی مرا عزل کردند و ایراد ایشان این بود که چون دادگاه برخلاف قانون اساسی حالت علنی ندارد، و مطبوعات هم برخلاف ماده ۲۰ قانون اساسی آزاد نبودند (و بین این دو امر از نظر قانونگذار ارتباط هست. چون تمام ملت نمی‌توانند در دادگاه حاضر شوند) و چون استنباط می‌شود که محاکمات به این شکل معنی ندارد، و مدافعات مشت روی سندان کوبیدن است، بنده تمکین کردم و گفتم حقوق شما را مجدداً از دادگاه تقاضا می‌نمایم و اگر ترتیب اثر ندادند، از حضور در دادگاه استنکاف می‌نمایم.

نظر ریاست دادگاه در مورد عدم حق عزل و کلا، با استفاده از ماده قانون جنایی صحیح نیست. چون آن قانون برای محاکم جنایی و مرحله‌ی استینافی است. در صورتی که این دادگاه بدوی است و ماده ۳۱۴ حاکم است. هر فردی وقتی مواجه با عدم آزادی دفاع شد، حق دارد عکس‌العمل نشان دهد. وقتی به حقوق متهم توجه نشد، دادگاه حسب‌الامری است. دادگاه حسب‌الامری هم نمی‌تواند عدالت را رعایت نماید و باید عکس‌العمل نشان داد تا جامعه که قاضی اصل محاکمات سیاسی است، عملی را که لازم می‌داند انجام دهد.

در این موقع رئیس ناراحت شده زنگ زد و اخطار کرد که در حدود صلاحیت صحبت کنید. ملت آزاد است. آقای خلعتبری مقاومت کرد و با خونسردی و حوصله چندین بار تبادل ایراد با رئیس کرده و چنین ادامه داد:

تقاضاهای موکل محترم من این است که چون می‌گوئید روی روزنامه‌ها دخالت ندارید، دادگاه به ایشان گواهی دهد که صورت مدافعات را به نظر منشی دادگاه رسانده و بعد در یکی از روزنامه‌های خارج یا مطابع چاپ نمایند. و ضمناً یا دستگاه ضبط‌صوت حاضر را بدهید از روی آن کپی بردارند، یا خودشان ضبط‌صوت بیاورند. خود من هم تقاضا می‌کنم طبق ماده ۱۶۹ اصول محاکمات، دادگاه قرار تخفیف تأمین صادر نموده، موکل مرا آزاد نمایند، چون ایشان فرار بکن نیستند.

در زمینه تناقض پرونده، از برگ اول تا آخر خراب و خلاف قانون است:

آقای دکتر سبحانی را جلب کرده‌اند، در حالی که در آن موقع نه جرمی ایشان داشته‌اند و نه بازجو، که باید در مدت ۲۴ ساعت بیاید و اتهام را با تفهیم دلائل مربوطه اعلام بنماید، نیامده است. امر تعقیب ندارد و در هر لحظه که تذکر داده می‌شود باید پرونده را متوقف و ابطال نمایند. هرگونه امر تعقیب در پایتخت با شخص پادشاه است، سفسطه‌پذیر هم نیست. دیوان کشور در آن حکم تصریح به این امر نکرده است، بلکه چون در تمام آن احکام، فرجام‌خواهنده دادستان ارتش بوده، و معترض سیاسی بودن اتهام و امر تعقیب نشده، دیوان کشور هم مکلف به اظهارنظر نبوده و نکرده است. دادستان به یک امر منفی استناد کرده‌اند. - برگ‌های بازجویی در حکم اسناد رسمی هستند. سند رسمی بدون امضاء باطل است - اجازه‌ی حضور به وکیل مدافع در ضمن بازپرسی نداده‌اند و حق نداشته‌اند، چون ماده ۲۸۷ این حق را به متهم داده است و ما می‌توانیم از قوانین عمومی استفاده کنیم و حق نداریم از تبصره زیر ماده ۱۱۲ استفاده نکنیم.

**تقاضا:** از اعلیحضرت کسب امر تعقیب خواسته شود، اگر تأیید فرمودند، دادستانی برای احراز مقام خود از حاکم شرع کسب اجازه نمایند. پس از آن پرونده را برای تکمیل برگردانند و بالاخره هیئت منصفه را از دادگستری بخواهند.

در قسمت آخر کیفرخواست به موجب اصل اولویت، وقتی ماده ۲۶ قانون اجازه رعایت تکرار جرم قطعی شده را ندهد، به طریق اولی نسبت به مجازات عملی که هنوز مورد رسیدگی قرار نگرفته است، حق اعمال ماده مربوط به تعدد یا تکرار جرم را دادستان ندارد و اصلاً جرم‌های سیاسی طبعاً دارای تنوع و تعدد است.

ایراد اینکه در پرونده موکل من بیانیه‌هایی وجود دارد که مشارالیه آنها را منسوب به جمعیت خود نمی‌داند، چون این اعلامیه‌ها و استنادها، اسناد غیررسمی هستند و



قابل تکذیب‌اند، همین‌که، موکل من تکذیب کرد، بر عهده‌ی مدعی (دادستان) است که اثبات اصالت کند.

دادستان جرم را از تاریخ تشکیل نهضت آزادی دانسته است. در صورتی که مدارک ارایه شده مربوط به خیلی بعد از تاریخ تأسیس است و تشکیل یک جمعیت با مرامنامه موافق قانون اساسی، جرم نیست و این اظهار کیفرخواست خیلی باعث تعجب است. همچنین اظهار این که پرونده نسبت به سایر اشخاص و کسانی که دستگیر و بازپرسی هم نشده‌اند مفتوح است!

\* \* \*

در دادگاه اعلامیه‌ای به این شرح از طرف تماشاچی‌ها داده شد:  
(به امضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی):

به مناسبت هفتمین روز شهادت جانگداز شهدای عالیقدر اسلام.  
بهشت جاودان پایان زندگی شادروانان «طیب حاج رضایی» و «حاج اسمعیل رضایی» و روسیاهی دنیا و جهنم و عذاب ابدی نصیب جنایت‌کاران و ستم‌گران است.

یک بار دیگر دیو خون‌خوار استبداد سیاه، در راه تأمین منافع شوم خود که انهدام هستی و اساس استقلال ملت مسلمان ایران و محو آثار مقدس شعائر دین خدا است، چنگال از آستین جنایت به در آورد و ریشه‌ی حیات دو فرزند شجاع و از جان گذشته‌ی ملت حقیقی ایران را قطع نمود و با آغاز محاکمه‌ی قلابی و فرمایشی پادگان عشرت‌آباد و تشدید فشار و مضیقه بر شخصیت‌های عالیقدر مذهبی و سیاسی آخرین پرده‌های تزویر و ریا را از چهره منحوس خود برداشته و ماهیت شیطانی خویش را نمایان ساخت.

سیاست‌های خانمان بر بادده و استقلال‌شکن و ضدّ دین بیگانه، تصور می‌نمایند با تقویت نوکران سرسپرده خود و جدال با عقاید و مقدسات و منافع و آزادی ما می‌توانند ملتی را که در راه به دست آوردن آزادی و تأمین استقلال سیاسی خود قیام نموده است سرکوب کنند و با قتل عام و زندان و شکنجه و تیرباران و تشکیل محاکم فرمایشی و تسلط اجابر و اوباش سازمان امنیت بر جان و مال و ناموس و سرنوشت او بر نقشه‌های پلید خویش جامه عمل بپوشانند.

سال‌ها است که به یاری خدای بزرگ و قهار و به‌همت والای فرزندان شجاع اسلام، تمام این نقشه‌ها در کشورهای اسلامی خصوصاً ایران برملا گردیده و برای طراحان و مجریانش حاصلی جز شکست و روسیاهی و ناکامی نداشته است. بگذار عمال بیگانه به‌خاطر ارباب مردم محروم و ستم‌دیده، سینه‌های فرزندان شجاع و دلیر ما را سوراخ سوراخ نموده و مقر آنان را متلاشی کنند. بگذار مردان آزاده‌ای نظیر حجت‌الاسلام طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سحابی استادان محترم و ارزنده دانشگاه و دوستان را در محوطه ترور و وحشت و در زیر سایه سرنیزه به‌دست نظامیان بی‌اراده‌ای که به‌اعتراف خودشان مجری فرمان‌اند، محاکمه و محکوم شوند. بگذار پیشوای عظیم‌الشان اسلام و رهبر شجاع و توانای ملت مسلمان ایران حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی و دیگر پیشوایان بزرگوار و غیور اسلام در زیر فشار نیروی اهریمنی و خون‌خوار، از آزادی محروم و تحت نفرت‌انگیزترین روش‌های پلیسی قرار گیرند. بگذار گودال‌های بیابان‌های اطراف شهر از اجساد فرزندان گرسنه و ستم‌دیده ولی دلیر و قهرمان این ملت پر شود، تا مشعل فروزان عدالت و آزادی استوار گردد.

در سحرگاه شنبه ۱۳۴۲/۸/۱۱ دو تن از دلیرترین فرزندان ایران «طیب حاج‌رضایی» و «حاج اسمعیل رضایی» که با تحمل سخت‌ترین شکنجه‌های طاقت‌فرسا و غیرانسانی حاضر نشده بودند نسبت‌های خلاف حقیقت سازمان امنیت را به روحانیت پی‌بیرند، به جرم علاقه به دین، زیر رگبار و گلوله نوکران خون‌آشام اجانب جان سپردند، اما نام‌شان زینت‌بخش صفحات تاریخ مبارزات ضد بیگانه گردید.

در این هفته موج نفرت عظیمی همراه تاریخی‌ترین اندوه‌های عمومی از کشور ایران برخاست و متعاقب آن حوزه علمیه قم درس خود را تعطیل و برای شادی روح آن بزرگ مردان مجلس تذکر ترتیب داد. اما در تهران حکومت دیکتاتوری با تمام ادعای ثبات سیاسی‌اش، از ترس خشم و نفرت مردم، از برقراری مجالس یادبود آن دو شهید راه انسانیت جلوگیری و بیش از پیش قلوب مردم را جریحه‌دار ساخت.

مردم مسلمان ایران با قلبی داغدار به بازماندگان این دو شهید تسلیت گفته و به خون پاک‌شان قسم یاد می‌کنند که در دفاع از حریم مقدس قرآن و قطع دست عمال بیگانه از پای نشینند و مانند این دو مرد فداکار

هرگز تسلیم اجانب و عمال او نگردند. خدای بزرگ و توجهات  
ولی عصر(ع) پشتیبان ما هستند.

#### هیئت‌های مؤتلفه اسلامی

\* \* \*

- اعلامیه‌ی کتابچه شده‌ای نیز تماشاجیان و وکلای مدافع داشتند به نام متن نامه‌ها  
و تلگراف‌های مراجع عالیقدر تقلید و علمای عظام به حضرت آیت‌الله حاج سید  
محمود طالقانی (زندان قصر):

در صفحه اول بعد از روی جلد، اسامی ۸ نفر «قهرمانان دلیر از نهضت آزادی  
ایران که اکنون در بند گرفتار به محاکمه نظامی کشیده شده‌اند».  
صفحه بعد مقدمه به امضای نهضت آزادی ایران به تاریخ ۱۳۴۲/۸/۱۸:

بسم‌الله الرحمن الرحیم.

نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ به رهبری گروهی از مردان  
مجاهد و فداکار از جمله آقایان آیت‌الله حاج سید محمود طالقانی و  
مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی تشکیل شد و به حکم  
مبادی عالییه دین مبین اسلام و قوانین اساسی ایران و اعلامیه جهانی  
حقوق بشر و منشور ملل متحد، مرامنامه‌ی خود را به خاطر احیاء حقوق  
اساسی ایران با استقرار حکومت قانون به منظور تعیین حدود اختیارات و  
مسئولیت‌های قوای مختلف مملکت برای تأمین حکومت مردم بر مردم  
به ملت ایران عرضه داشت.

مبارزات قاطعانه و پیگیر نهضت آزادی ایران و صراحت بی‌نظیر رهبران  
گرامی‌اش در افشای قانون‌شکنی‌های شاه (به همراهی روحانیت آگاه و  
مبارز و دیگر مردم)، لرزه بر پیکر ناتوان هیأت حاکمه انداخت و تصور  
سیه‌روزی آینده، آنان را به تلاشی مذبحخانه واداشت تا آنجا که امروز  
به خاطر حفظ موجودیت متزلزل خود، شخصیت بزرگ عالم اسلامی  
آیت‌الله‌العظمی خمینی را به بند کشیده‌اند و مراجع عالیقدر دیگر،  
حضرات آیات‌الله میلانی و شریعتمداری و سایرین را مجبور به ترک  
تهران نمودند و تفسیق‌اتی ایجاد کردند، و اکنون رهبران ارجمند نهضت

آزادی ایران را پس از ماه‌ها زندانی کردن، به چنین محاکمه‌ی مفتضح و غیرقانونی کشیده‌اند.

سیاه‌چال زندان‌ها را از انسان‌های مبارز و عدالت‌خواه انباشتند. طبقات مختلف ملت را به جرم آزادی‌خواهی و حق‌طلبی به‌رگیار مسلسل بستند و گروهی از گرامی‌ترین فرزندان نهضت آزادی ایران را به‌خاطر همگامی با جنبش مترقیانه‌ی مراجع تقلید و ملت و پشتیبانی از شعار دکتر محمد مصدق در مبارزه با استعمار و عمالش به‌شکنجه‌گاه‌ها گسیل داشتند. ولی غافل از آنکه ملت از دیرباز دوست را از دشمن و خادم را از خائن بازشناخته است و روزی به حساب دیرین جنایات خائنین رسیدگی خواهد شد. «إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِغُ الْوَعْدِ»<sup>۱</sup> ملت ایران محاکمه‌ی این افراد شریف و ارزنده را به منزله محاکمه‌ی خود می‌داند و در این‌فای حقوق حقه‌ی خود از هیچ کوششی چشم‌پوشی نمی‌کند. پشتیبانی شخصیت‌های ممتاز عالم اسلام از این رادمردان فداکار، نموداری پر ارج از سپاسی است که ملت ایران به پیشگاه جهاد و حق و عدالت تقدیم می‌دارد.

(۱۳۴۲/۸/۱۸ نهضت آزادی ایران)

تلگراف‌ها و نامه‌ها به قرار زیر است:

۱۳۴۲/۶/۲۰	تلگرام حضرات آیات‌الله میلانی و شریعتمداری
۱۳۴۲/۸/۸	نامه حضرت آیت‌الله میلانی از مشهد مقدس
۱۳۴۲/۸/۱۴	نامه حضرت آیت‌الله شریعتمداری از قم
۱۳۴۲/۸/۱۴	جوایبه حضرت آیت‌الله شهاب‌الدین نجفی مرعشی
۱۳۴۲/۸/۱۵	نامه حضرت آیت‌الله حاج سید احمد زنجانی از قم
۱۳۴۲/۸/۱۳	نامه حضرت آیت‌الله حائری و صدر از قم
۱۳۴۲/۸/۱۱	نامه حضرت آیت‌الله سید محمد صادق روحانی از قم

صورت اعلامیه‌ی منطقی محکمی را دارد.

تلگرام شهری مورخ ۱۳۴۲/۶/۷ آقایان حاجی بحرالعلوم، صدرالدین جزائری، سید محیی‌الدین طالقانی، سید محمود ضیاء بحری، محمد هاشمیان رفسنجانی،

۱. فجر (۸۹) / ۱۴: که البته صاحب اختیار تو در کمین است.

محبی‌الدین انواری، غلامحسین انجوی، رضاالموسوی الزنجانی، مرتضی مطهری، سید عیسی جزایری، نصرالله الموسوی بنی‌صدر، محمد حسن جزایری، شیخ مهدی اصفهانی، مرتضی الموسوی علم‌الهدی، محمود الاردکانی، سیدحسین الموسوی، حسین غفاری، محسن موسوی خلخالی، سید مصطفی علم‌الهدی، حسین رسولی، مهدی حایری، سیدجعفر هاشمی، سید نورالدین طاهری، مرتضوی، علی اصغر صالحی کرمانی، سیدحسن خمینی رفسنجانی، سید حبیب‌الله موسوی، فضل‌الله مهدیزاده، رضی‌الدین شیرازی، سید احمد عسر، حاج شیخ جواد فومنی حایری، حاج سید عزالدین حسینی امام جمعه زنجان و سید ابوالفضل موسوی.

جواب تلگرافی آقای طالقانی به آقایان میلانی و شریعتمداری ۱۳۴۲/۶/۲۶

متن نامه آقای آقاسید محمد صادق روحانی:

بسمه جلت اسمائه

جناب مستطاب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمود طالقانی دامت افاضاته. درود و تحیات وافره به حضور عالی و سایر برادران مجاهد، مخصوصاً دانشمند معظم آقای مهندس بازرگان و دانشمند محترم آقای دکتر یدالله سجایی تقدیم، امید است عنایات خاصه اعلیحضرت بقیه‌الله فی الارضین ولی عصر روحی و ارواح‌العالمین له‌الفداء شامل حال شما گردیده و موفقیت پوشالی و لرزان مخالفین دین و استقلال کشور را در هم بکوبید.

چندی قبل در تلگرافی ابراز همدردی و اعلام پشتیبانی نمودم. ولی طبق اطلاعی که اخیراً رسید، تلگراف را نرسانده‌اند. اینک بدین وسیله از مجاهدات و مدافعات شما از قرآن و حریم مقدس دین تقدیر می‌نمایم. خیر محاکمه‌ی شما و همکارانتان که صفات دینی و اجتماعی‌تان بر ملت ایران پوشیده نیست، رسید. مزید بر تأسف و تأثر گردید. زیرا قطع نظر از آنکه اصولاً محاکمه‌ی شما غیرشرعی و غیرقانونی است، و این دادگاه صلاحیت رسیدگی به امور شما را ندارد، در آن دادگاه رعایت ظواهر امور را هم نکرده‌اند. چه آنکه شما را به اتهام خیانت!! به مملکت به محاکمه می‌کشند! بنابر این طرف دعوا ملت ایران است و حاکم و قاضی او است و باید او کماهو حقه از جریان محاکمه آگاه شود و

قضاوت نماید. ولی طبق اخباری که به ما رسیده است، محاکمه‌ی شما در اتاق در بسته، و بدون حضور هیأت منصفه و مردم مسلمان و شرکت خبرنگاران داخلی و خارجی، انجام می‌پذیرد و انتشار مدافعات و کلای شما هم در جراید ممنوع است. فقط در جرایدی که به زبان خارجی و برای خارجیان و به نفع آنان منتشر می‌شود، با عناوین وهن‌آوری با عکس و تفصیلات جریان دادرسی شما را می‌نویسند.

هیأت حاکمه بدانند چنان که خیال کند علی‌رغم احساسات مردم مسلمان ایران و علمای اعلام و مراجع تقلید با به‌زنجیر کشیدن و محاکمه‌ی شما می‌توانند مشعل هدایتی را که در میان نسل جوان و دانشگاه روشن ساخته‌اید خاموش سازد، اشتباه بزرگی نموده و آقایان راه خود ادامه داده و حتماً به پیروزی نایل خواهند شد.

امری که لازم است به آن اشاره شود آن‌که، رأی دادگاه درباره‌ی شما هر چه باشد برای ملت ایران ارزش ندارد و ملت مدت‌ها است که درباره‌ی شما و دولتی که شما را به‌زنجیر کشیده، قضاوت نموده و متن این قضاوت در سینه‌ی تاریخ معاصر ایران محفوظ خواهد ماند. در پایان بار دیگر به نام ملت مسلمان ایران از شما اعلام پشتیبانی نموده و از خدای بزرگ مسألت می‌نماید که شما را در راهی که در پیش گرفته‌اید، موفق و مؤید فرماید. والسلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته.

۱۳۸۳/۲ ج ۱۵

الاحقر محمدصادق الحسینی الروحانی

متن نامه آیت‌الله میلانی: ۱۳۴۲/۸/۸

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمود طالقانی دامت ایامه تسلیم و تحیت فراوان به عرض می‌رسانم. پیوسته حضرتعالی و آقایان دانشمندان محترم آقای مهندس مهدی بازرگان و آقای دکتر یدالله سبحانی و دیگر آقایان برادران دینی را در موقع دعا یادآورم و از پیش آمده‌های گوناگون فوق‌العاده افسرده و متأثرم. شگفت‌آور آنکه هیئت حاکمه درباره‌ی شما آقایان که مفخر این ملت هستند، و مدام در خدمات دینی و اجتماعی سعی بلیغ داشته و با تیت پاک در مصالح امت اسلامی می‌کوشید، به‌جای آنکه تمجید و توقیر نماید، دستگیر می‌کند و به‌زندان می‌برد و اخیراً محاکمه می‌کند.

بلی در این نشأه چنین پیش آمدها سابقه دارد و چنین ابتلائات را اشخاص بزرگ و مردان با ایمان داشته‌اند و البته نشأه دیگری هم هست و محکمه‌ی عدل الهی هم تشکیل خواهد شد و نعم الحکم الله. باری خبر شروع محاکمه شما آقایان رسید و نگرانی و تأثر افزود. چه آنکه جداً نه محاکمه‌ی شما آقایان صحیح است، و نه محکمه صلاحیت آن را دارد و نه پرونده‌ی ساخته شده که در آن حقایق به صورت دیگر درآمده، قابل اعتبار می‌باشد. ندانم کدام ایمان و وجدان می‌تواند در این میانه قضاوت نماید.

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

ایه سبحانه المشتکی و الی ولیه المهدی ارواحنا فداء. نرفع الشکوی

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۸/۲۲

#### یازدهمین جلسه‌ی دادگاه

وکلای مدافع آقای طالقانی، آقایان: سرتیپ مسعودی، سرهنگ نجاتی و مقدمه‌ای سروان حجازی صحبت کردند.

**آقای سرتیپ مسعودی:** تکرار معزول بودن - بازداشت و آزادی متهم به دستور ساواک و برخلاف قانون بوده است (مواد ۱۲۲ تا ۱۳۶ دادرسی ارتش). این که دادستان گفته است: دادگاه حاکم مطلق در سرنوشت پرونده است، صحیح نیست. حاکم مطلق خدا است. به علاوه دادرسی مراحل دارد. مواد ۱، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۴۰، ۴۸ و ۸۳ متمم قانون اساسی، شرع را حاکم و ناظر بر قوانین دانسته و مسلماً تشخیص با مجتهدین است و مقام مجتهدین را فوق نمایندگان مقرر داشته است.

در ۱۳۲۰/۷/۲۵ قانونی به عنوان قانون راجع به عفو و بخشودگی محکومیت‌های سیاسی و عادی گذشت که بند اول آن تشکیل جمعیتی که مرام آن ضدیت با سلطنت مشروطه باشد و قانون ۱۳۲۶/۵/۲۶ عفو مجرمین علیه غائله آذربایجان و ماده

۹ قانون انتخابات. شعبه ۵ دیوان کشور طبق رأی  $\frac{۱۲۴۸}{۱۳۲۰/۹/۱۱}$  نظر داده است که تعریف نشدن جرم سیاسی دلیل نمی‌شود که دادگاه‌ها آن را در نظر نگیرند. رأی بدوی

$\frac{۳۶۶}{۱۳۳۹/۴/۵}$  شعبه ۷ دیوان کشور و رأی  $\frac{۳۶۸}{۱۳۴۰/۳/۳۰}$  دادگاه تجدیدنظر دیوان کشور مصراً اتهام مُقدمین علیه امنیت کشور را سیاسی و از لحاظ اعاده حیثیت مشمول ماده ۵۹ مجازات عمومی دانسته است. راجع به عدم اجرای ماده ۱۳۸ رأی شعبه ۹ تسری

به سایر احکام و موارد ندارد. وظائف دیوان کشور از ماده ۴۳۰ محاکمات جزا تا ۴۷۲ معین شده است و آراء متعددی از شعب مختلف صادر شده که هیئت عمومی نقض کرده است (قانون رویه وحدت قضایی یا به طریقه اصراری). اگر دادستان توانست یک رأی از دیوان کشور ارایه دهد که تعقیب بدون ماده ۱۳۸ را منجزاً تأیید کرده باشد، اعتراض خودم را در مورد ماده ۱۳۸ پس می‌گیرم. جواب دادستان راجع به عدم تناقص عضویت در دادگاه انتظامی صحیح نیست. زیرا قانون دادرسی و کیفر ارتش ۲۴ سال قبل از لایحه قانون دادگاه‌های انتظامی است. ماده ۱ آن لایحه می‌گوید وظیفه دادگاه انتظامی رسیدگی به کلیه عملیات قضایی و اعمال خلاف حیثیت و شئون کارمندان دادگاه‌ها و دادسرا و اهمال و مسامحه در وظایف قانونی است. شما مرئوس ریاست دادستانی هستید، چگونه می‌توانید به تخلف ایشان برسید؟ و از اشخاص دیگر هم نمی‌شود استفاده کرد، چون خلاف اصل قانون است.

پس به طور خلاصه:

الف) عدم صلاحیت دادگاه به لحاظ عدم رعایت اصول مسلم قانون اساسی (۲)، ۷۲، ۷۳، ۷۹ و ۸۳ متمم)

ب) عدم صلاحیت دادگاه به لحاظ عدم اجرای مواد قوانین دادرسی و کیفر ارتش و سایر قوانین مملکتی (۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۷۳ و ۱۰ اصول محاکمات جزا، بدون در نظر گرفتن ۱۴ و ۲۵ آن قانون و مواد ۱۹۵ و ۱۹۷ دکا - عدم اجرای ماده ۱ متمم دکا - توقیف غیرقانونی موکل برخلاف نص صریح قانون).

راجع به نقص پرونده هم تکرار و تأیید سابقین در زمینه دست‌غیب و احمدی شد و اضافه کردند که از پرویز گودرزی فروشنده دینامیت هم تحقیق نشده که در چه تاریخ چه مقدار فروخته است و این دینامیت کجا رفته است.

آقای سرهنگ نجاتی: تذکر معزول بودن به امید ارجاع پرونده به دیوان کشور. سؤال کردم اگر اتهام سیاسی نیست، بفرمایید چیست؟ دادستان نخواسته است خود را درگیر این بحث بیندازد. بنده هم تأسی به ایشان و حکم  $\frac{۱۶۳۲/۲۴}{۱۳۳۸/۸/۲۷}$  شعبه ۵ را می‌خوانم:

«اگر وکیل متهم ادعا کرد که بزه مندرج در این ماده سیاسی است و باید با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود، دادگاه به صرف اینکه در



قانون تعریف نشده است نمی‌تواند به‌اجمال بگذراند. بلکه باید با ذکر دلائل قبول یا رد نماید».

دادستان هم باید استدلال خود را عرضه نماید تا دادگاه تصمیم بگیرد. این دادگاه با همه کوچکی محل، دادگاه بزرگ و تاریخی است و با آنکه روزنامه‌ها چند سطری بیش نمی‌نویسند، معذک مسئله روز است. در خارج روی آن بحث و تفسیر می‌شود.

**نقص پرونده:** برای بازداشت آقای طالقانی زمینه‌سازی شده است. چاپ اعلامیه افسران با تمهید قبلی بوده است. بازپرس با عجله و بدون دقت عمل کرده است و ماده ۱۳۱ را رعایت نکرده است (احضار مطلعین و شهود که خود بشناسد یا متهم معرفی کند). کیفرخواست می‌گوید شخصاً و رأساً در شیراز و تهران موجبات چاپ و نشر اعلامیه را فراهم کرده‌اند. می‌پرسم کی چاپ کرده؟ با چه وسیله و در چه تاریخی؟ پرونده جواب می‌دهد دست‌غیب در شیراز با ماشین پلی‌کپی شخصی و بعد احمدی پخش کرده است. ماده ۱۳۹ انجام نشده است. فعالیت‌های نامرئی و مرموز دست‌غیب و احمدی را با هیچ سرپوشی نمی‌توان پوشاند.

بعد از تنفس، تذکر اینکه از تماشاچی‌ها شناسنامه عکس‌دار می‌خواهند و شغل و آدرس را یادداشت می‌کنند. ما خواستیم مسئله دینامیت را مطرح کنند، چون کارگردان آن دست‌غیب و احمدی بوده‌اند. طرح آن برای توجیه و اثبات پرونده‌سازی بوده است.

من پرافتخارترین و فداکارترین حرفه را داشته‌ام (افسر هواپیمایی). چند بار تالب گور رفته‌ام و اکنون که دفاع از یک مجتهد نامدار را گرفته‌ام، باید حقایق را بگویم. این پرونده ناقص است، ساختگی است، دست‌هایی به‌کار رفته است. پرونده را به بازرسی برگردانید تا بیشتر مستظهر به بی‌نظری و عدالت دادستان و دادرسان شویم. مردم احساس غرور کنند، نسل جوان امیدوار شود من نیز خدا را شاهد می‌گیرم که اگر عرایضم از روی قلب و حقیقت نبود، پس بگیرم. در هر حال، فردا تاریخ در باره شما قضاوت خواهد کرد.

**آقای سروان حجازی:** برای تیمن و تبرک سخنی از رسول اکرم: قضات سه دسته‌اند: یک دسته در بهشت دو دیگر در جهنم (چون من نمی‌خواهم دادرسان محترم را در جهنم خدمتشان برسم، این حدیث را عرض می‌کنم که از حالا تا

جلسه‌ی آینده دادگاه که عرایض را خواهم گفت، روی آن فکر کنند. دسته اول عارف به حق و قضاوت‌کننده به حق؛ دسته دوم حق را بشناسد و جور کند؛ دسته سوم از روی جهالت قضاوت کند.

\* \* \*

در ملاقات‌ها شنیده شد که برادر مفیدی را چون مرتباً به دادگاه ما آمده است، سازمان امنیت احضار و شکنجه کرده است.

- در روزنامه‌های عصر دیده شد: عماد تربتی در مجلس سنا صحبتی راجع به دانشگاه کرده و گفته است هم اکنون دو نفر از استادان به جرم فساد اخلاق در زندان‌اند.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۲۳

پنج‌شنبه در زندان قصر روز حمام و ملاقات است. حمام رفتیم و رفقای دیگر نهضتی و پانزده خردادی ملاقات‌هایی از پشت میله داشتند.

- راجع به حرف‌های دیروز عماد تربتی در مجلس سنا بحث به عمل آمد و قرار شد نامه‌ی اعتراض آمیزی به‌عنوان رئیس مجلس سنا، به امضای دکتر سبحانی و من، بنویسیم و رونوشت برای دکتر صدیق و پرفسور عدل و دکتر شفق، که استادان نماینده در سنا هستند، و همچنین برای شوراهای دانشکده فنی و علوم بنویسیم. نامه‌ای تنظیم شد که در پرونده دادگاه هست.

#### جمعه ۱۳۴۲/۸/۲۴

خبر عمده‌ای نبود و برنامه‌های روزهای عادی برگزار شد.

#### شنبه ۱۳۴۲/۸/۲۵

به دادگاه برای ملاقات رفتیم. اتفاقاً از وکلای مدافع کسی نیامده بود و از ملاقات‌کنندگان هم خبری و مطلبی دستگیر نشد.

در اتاق مجاور مشغول تدارک برای دادگاه بعدازظهر آقای شیخ‌الاسلامی بودند. موقع رفتن ما به دادگاه، رئیس زندان و افسران زیردست، به اتفاق سرهنگ پریور رئیس کل زندان به‌بند ۴ آمده بودند. تصادف و ملاقات و مذاکره‌ای شد. او هم که

در غیاب ما سری به داخل اتاق اول کشیده بود، بلافاصله و بدون احوال‌پرسی و صحبت رفته بود.

### یکشنبه ۱۳۴۲/۸/۲۶

صبح آقایان آزادی و لباسچی را خواستند. به اولی در قرارگاه دژبان گفتند: برای دادگاه تجدیدنظر و کیل انتخاب کند (دادگاه سرتیپ صلاحی عرب)، و از دومی در دادرسی تعهد عدم خروج از حوزه قضایی تهران گرفته قرار آزادی دادند، که عصری هم آزاد شد.

### دوازدهمین جلسه دادگاه

سراسر جلسه را وراجی‌های آقای حجازی گرفت و موجب خستگی و ملالت و قرق‌ما و وکلا و تماشاچی‌ها و حتی دادگاه شد. یک حرف و مطلب تازه‌ای نگفت. بیاناتش شیرین‌کاری‌های دفعه اول را هم نداشت و با تذکار اینکه همه‌ی ما پیرو نیات هستیم، یا خود من هم مأمور سازمان امنیت هستم و اگر خلاف و خیانتی ببینم، گزارش خواهم داد، و تعریف و تمکین‌های بی‌جا نسبت به دادستان و دادرسان، حالت ناراحتی زیاد ایجاد نمود. در اول و قبل از جلسه دادگاه بگوومگویی بین آقای رحیمی و رئیس راجع به کارت ورودی در گرفت.

- در دادگاه اعلامیه‌ی نیمه آبان‌ماه ۱۳۴۲ سازمان دانشجویان جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران، به‌عنوان «رفقا- دوستان دانشجو» دیده شد. در این اعلامیه نسبت به افزایش شهریه و تضییق و تهدیدها و اعمال دکتر جهان‌شاه صالح و به‌راه انداختن دستگاه جاسوسی و پلیسی در دانشگاه و انتصابی کردن رؤسا و همچنین بر زندانی کردن و محاکمه دو تن استادان و آقای طالقانی و دیگر یاران مبارزشان اعتراض شده بود.

- در خارج اقداماتی به‌نفع ما به‌عمل می‌آید: آقای مهندس سالور پیش آقایان ریاضی و قدس‌نخعی هم رفته است، آقای مهندس جفرودی تلاش زیاد می‌کند. آقای کشاورز صدر پس از مذاکرات با آقای صالح، پیش سرهنگ مقدم و سرلشکر پاکروان رفته و از او شنیده است که ما راضی نبودیم و ناراحتیم. و بعد در جواب اینکه آیا آقای صالح پیش شاه بروند و صحبت کنند یا آقای مهندس شریف‌امامی، دومی را توصیه کرده و قرار است جمعی از مهندسين نزد آقای شریف‌امامی بروند. قدس‌نخعی وزیر دربار هم گفته است: من در اولین فرصت اقدام می‌نمایم. دانشجویان

۴۶۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
حتی اعتراضاتی در زمینه حرف‌های عماد تربتی کرده‌اند. نامه شریف‌امامی و  
رونوشت‌ها به آقای سرهنگ غفاری داده شد.

#### دوشنبه ۱۳۴۲/۸/۲۷

روز تعطیل دادگاه و ملاقات بود و چون با اول ماه رجب تصادف داشت، یک  
عده ده پانزده نفری روزه گرفتیم.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۲۸

- رادیولندن دیشب ظاهراً راجع به دادگاه و با ذکر اسامی و تجلیل از ماها،  
انتقادهایی کرده است.  
- قزل‌قلعه از زندانی‌های توده‌ای اخیر و ظاهراً نظامی پر شده است.

#### سیزدهمین جلسه دادگاه

آقای سرتیپ بهارمست: به نام خداوند هر دو جهان، خداوند بخشنده‌ی مهربان.  
در مقدمه اعتراض شدید منطقی مؤثری علیه صحبت‌های عماد تربتی در مجلس  
سنا کرد: چه تهمتی از ناحیه‌ی چه کسی، در چه مقامی؟ به چه جمعیتی! این که آقایان  
خواستار شده‌اند مدافعات‌شان در روزنامه‌ها منعکس شده باشد، برای همین بوده است.  
از دادستان تقاضا می‌کنم خود را به جای آنها گذارده اقدام برای پاسخ شایسته نمایند.  
بیانات ایشان ابتدا روی آرننگ «خدا-شاه-میهن» (با تذکر اینکه پرستش به معنای  
خدا دانستن نیست) رفت. گفت خواست خدا پیدا است: داد و راستی. شاه‌پرستی هم  
این نیست که اجرای قوانین را که به صحه شاه رسیده است، پرپر کنیم (پرنده با بال  
می‌پرد اما اگر پرها را تک‌تک بکنیم نمی‌پرد) و تعداد زیادی از گفتارهای شاه راجع  
به اجرای قوانین و اصلاح دادگستری و عدالت اجتماعی را خواندند (در ۱۳۲۲/۵/۹  
در سلام بعثت، گشایش مجلس ۱۴، سلام عید ۱۳۲۳/۱/۱، نوروز ۱۳۲۸ و میتینگ  
۲۸ مرداد ۱۳۴۰ که گفته بود من بر سیل اخلاق فطری خودم نسبت به کسانی که به  
شخص من فهمیده یا نفهمیده بدی کرده‌اند، کینه بدل نمی‌گیرم). و بعد دو حکایت،  
یکی راجع به خلفای اسلام (ابوجعفر منصور) و دیگری راجع به انوشیروان، نقل از  
روزنامه «فریاد خوزستان» ذکر کرد، که خلیفه و سلطان چطور به استقلال و قدرت  
قضات، حتی علیه خودشان اهمیت می‌دادند.

در مورد میهن هم گفت: مام میهن گریان است وقتی می‌بیند فرزندانش به‌جان هم افتاده‌اند. پس دادستان و دادرسان باید سعی کنند قوانین اجرا شود. در پاسخ به بیانات دادستان، اول راجع به واژه دادستان گفت: سابقاً مدعی‌العموم می‌گفتند و تصور پیشقراول میرغضببان و پافشاری در کیفر بیگناهان. در صورتی که دادستان ستاننده‌ی داد از ریشه دات به‌معنای قانون. موردی از خود گفتند که به‌عنوان دادستان، یک ستوان یک محکوم به اعدام را در دادگاه تجدیدنظر تبرئه و تقاضای نشان کرده است.

جریان این دادگاه در پیش روشنفکران جریان روز است. به‌شهادت انتظار تماشاچی‌ها. شما بفرمایید اگر رئیس دادگاه دستور دهد روزنامه‌ها همه‌ی مطالب را بنویسند، شما تعقیب می‌کنید. من اگر جای شما بودم، نوار مدافعات را می‌دادم در رادیو بگذارند. و حالا همین اقرار دادستان را به دادستانی انتظامی، کافی برای سلب صلاحیت از دادگاه می‌دانم.

در مورد هیئت منصفه گفتند: اساساً در مقام بحث در جرم سیاسی نیستیم. مطلب سر همین جا است. شما باید بکوشید قوانین ۱۰۰ درصد اجرا شود. ما همین را به‌دادگاه انتظامی شکایت می‌کنیم. آیا حزبی درست شده است که برنامه‌اش صدور قالی باشد و نهضت آزادی سیاسی نباشد؟!

آقای دادستان گفته است مگر دادگاه نظامی حق دارد هیئت منصفه را دعوت کند؟ از آن حرف‌ها است. مگر این دادگاه محکمه نیست؟ تابع ایران و تابع قانون اساسی نیست؟ مگر از هیئت منصفه وحشت دارد؟ مگر اصل ۷۹ صراحت ندارد؟ دادستان از مظلومیت بازپرس دفاع کرده است. در صورتی که باید برعکس باشد. زیرا او است که خشت اول این پرونده را کج گذاشته است و از بی‌طرفی خارج شده است.

خشت اول چون نهد پُرسنده کج تا ثریا می‌رود پرونده کج! در ردّ تشخیص مهم نبودن اتهام، پس چرا برای موضوع بی‌اهمیت چندین ماه یک مشت دانشمند را به‌زندان انداخته‌اید؟!

امر تعقیب برای نظامیان مسئله‌ای است انضباطی: وارد نیست. امور انضباطی محاکم مخصوص به خود دارد. امر تعقیب، فلسفه و حکمتی دارد (یک مثال از دوران فرماندهی خودشان در آذربایجان و مثال دیگر از گروهان ترک در جنگ بین‌الملل اول).

از دخالت‌های خلاف قانون ساواک: در برگ ۳۴ به دادستانی دستور می‌دهد موکل را از زندان شهربانی به زندان دژبان بیاورند تا ملاقات بکنند. موکل گفته است: فعالیت متمرکز در نوشتن مقاله و سخنرانی و بحث فلسفی و دینی بوده و مبارزه با افکار ماتریالیست بوده است. چرا باز پرس تحقیق نکرده است؟ همچنین راجع به انجمن اسلامی دانشجویان و فعالیت‌های امثال آقای طالقانی و بازرگان و دکتر سبحانی.

چنان اتهام، به چنین شخصیت‌های ممتاز، رباعی بوعلی سینا را به خاطر می‌آورد: کفر چو منی گزاف و آسان نبود...

ادعای کیفرخواست به پابند نبودن آقایان به اصول اخلاقی بزرگ‌ترین دشنام است! در مورد نامه رئیس جمهور هند که آقای حکیمی گفته: ممکن است این نامه را آقای مهندس سبحانی داده باشد، از هیچ کس دیگر سؤال نکرده‌اند.

**آقای سرهنگ پگاهی:** اختصارگویی دفعه قبل برخلاف بیان آقای دادستان، قلت بضاعت در سخن یا نداشتن مطلب نبود بلکه به علت عزل موکل بود. آقای دادستان که خود را فارغ از طرح سیاسی بودن اتهام می‌دانست و به دادگاه حق نمی‌داد هیئت منصفه را دعوت کند، هیچ دلیل قانونی نیاورد. در صورتی که ماده ۲۸۷ دکا، امر می‌کند که هر جا مواجه با اشکال شدیم، به قانون دادرسی کیفری عمومی مراجعه نماییم. و ایشان اجتهاد مقابل نص و استناد به آراء شعب دیوان کشور کردند. در صورتی که خودشان قبلاً پنبه آن را زده و گفته بودند: حق بود فقط دو شعبه (جزایی و حقوق) می‌داشت و چون تعدد شعب هست، فقط رأی هیئت عمومی حجت است.

آن دو حکم نزدیک‌تر به مقصود را که خواندند (شعبه ۹) <sup>۹۴۳۳</sup>/<sub>۱۳۳۸/۱۲/۲۶</sub>، در اولی چون دادگاه تجدیدنظر راجع به پخش اعلامیه از خود سلب صلاحیت ننموده بود، دادستان تقاضای فرجام کرده بود و دیوان کشور، مابین قاضی و قانون حکم می‌دهد. و گفته بود قرار عدم صلاحیت (موضوع ماده ۵ دادگاه عادی) صحیح نیست. به هیچ وجه ارتباطی با مسئله مطروحه ما نداشت. خوب بود پرونده را می‌آوردند که ببینیم آیا دیوان کشور به موضوعات سیاسی بودن و هیئت منصفه هم رسیدگی کرده است؟ اگر شعبه دیوان کشور تأیید کرده باشد، من اعتراضم را پس می‌گیرم. به شرط آنکه هیئت عمومی رأی داده باشد (در این موقع تبادل صحبت با دادستان شد و دادستان به منشی

دستور داد در صورت مجلس درج کنند). رأی دیگر قرائت شده فرجام‌خواهی از جهت در نظر نگرفتن مسئله‌ی اهانت به شاه از طرف دادگاه تجدیدنظر بوده است. ماده ۵۵۸ آیین دادرسی مدنی، وظیفه دیوان کشور را روشن کرده است: مقصود از رسیدگی فرجامی، تشخیص این است که حکم یا قرار مورد درخواست فرجامی، موافق قانون صادر شده است یا نه.

\* \* \*

از تماشاچیان: آقایان جزایری، اردلان و گیتی‌بین.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۸/۲۹

#### چهاردهمین جلسه دادگاه

**آقای سرهنگ پگاهی** (بقیه): چون همکاران قبلی از طریق نصوص و قوانین جواب دادستان را داده‌اند، من روی کلمات و اظهارات ایشان بحث کردم. به دنبال صحبت‌های دیروز، حال که اختلاف نظر مابین آراء صادره از شعب دیوان کشور وجود دارد، تقاضا می‌کنم دادگاه رسماً از دیوان کشور استفسار کند. با استفاده از جواب دادستان همین دادگاه در محاکمه‌ی مرحوم طیب، که گفته بود: این اتهام سیاسی نیست، چون متهمین چاقوکش و بی‌سوادند؛ بنابراین در محکمه حاضر که خلاف آن است، دیگر آن استدلال صحیح نیست و سیاسی است. در مورد نواقص پرونده:

۱) آقای دادستان در جواب آقای سرهنگ رحیمی گفته است: گزارشی که آقای سرهنگ رحیمی در پرونده‌ی بازرگان ملاحظه کرده‌اند، گزارش بازجو به رئیس ضابطین است و همان فرستادن پرونده به دادسرا، در حکم امر تعقیب است. پس دادستان معتقد به دستور تعقیب هست و آمر تعقیب را رئیس ضابطین می‌داند: دو کار خلاف قانون. فرماندهی ناحیه که نمی‌تواند رئیس ساواک- که یک اداره‌ی غیرنظامی است- باشد.

۲) عدم امضای اوراق بازپرسی. دادستان به جای مجلس، تفسیر قانون نموده و گفته‌اند: این یک تخلف قضایی است و نقص مؤثر نمی‌باشد و حکمی از عدلیه را رایه داده‌اند. در صورتی که دادسرا تخلف را وارد دانسته است. فقط دادگاه قاضی را تنبیه نکرده است، ولی نقص پرونده است. مؤثر بودن یا نبودن، قید و اضافه‌ای

است که آقای دادستان از پیش خود کرده‌اند. اگر قانون‌گذار لازم می‌دانست، می‌گفت (همان‌طور که قانون مدنی در مورد غبن، غبن فاحش را اسم می‌برد و تعریف می‌کند). بنده هم برطبق درخواست کتبی حاضر به وسیله دادگاه، علیه بازپرس اعلام تخلف می‌نمایم.

(۳) مدارک اتهامی استنادی. دادستان در کیفرخواست در مقابل انکار متهمین، به‌جای دلیل محکمه‌پسند، می‌گوید:

«این آقایان برای فرار از کیفر منکر انتساب این اعلامیه‌ها و ... شده‌اند. وقوع جرائم انتسابی محرز است و هیچ یک از دفاعیات نمی‌تواند رافع اتهام باشد.»

خودمانیم این هم شد بینه؟! این آقایان مطالبی را بیان داشته‌اند که خیلی‌ها جرأت بیان آن را نداشته‌اند. تمام محرومیت‌ها را می‌خرند و شدیدترین انتقادات را در نامه سرگشاده کرده‌اند. پس اینها چه ترس از فرار و کیفر دارند؟! اینها خودشان را حاضر کرده‌اند مثل شمع بسوزند و از روشنایی آن شمع، خلقی روشن شود. می‌دانستند که هیئت حاکمه عکس‌العمل خواهد کرد. چرا با کمال بی‌انصافی و بی‌دلیل و تحقیق، این آقایان را دروغ‌گو می‌دانید؟ در هر حال چون درباره‌ی صحت و سقم مدارک اختلاف پیش آمده است، و ادعای دادستان تحقیق لازم دارد، تا زمانی که این تحقیقات به‌عمل نیامده پرونده ناقص است.

برای رفع تشویش دادرسان، از ترس این که آقای دادستان به‌عنوان دادستان دادگاه انتظامی آنها را تعقیب نماید، یک مدرک خلاف‌گویی ایشان را جلوی‌تان می‌گذارم: اعلامیه‌ی مجعول جبهه‌ملی علیه بازرگان و تکذیب خطی آقای دکتر سنجابی در زیر آن ...

یک اعلام تخلف قضایی علیه دادستان تسلیم دادگاه کردند.

بیانات آقای پگاهی با متانت و شیرینی و صمیمیت و تسلط کامل بر کلمات و با به‌کاربردن ابتکارهای شجاعانه، فوق‌العاده حسن اثر در وکلای مدافع و متهمین و تماشاچیان داشت و مسرت و تحسین فوق‌العاده ایجاد کرد.

\* \* \*

از جمله تماشاچیان آقای مهندس سالور و صحبت‌هایی که با مهندس ریاضی و قدس نخعی شده بوده است. نامه مهندس شریف‌امامی تسلیم مشارالیه شده بوده است.



- شنیده شد آقای سید محمدتقی خاموشی از قزل‌قلعه آزاد شده است.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۸/۳۰

روز حمام بود و برگزار شد. خبری در داخل رخ نداد. از خارج هم چیزی نشنیدیم.

### جمعه ۱۳۴۲/۹/۱

بجای شنبه و بنا به ابراز انسانیت سرگرد اسداللهی منشی دادگاه، امروز ما را به دادگاه برای ملاقات با خانواده‌ها بردند تا فرزندانمان را ببینیم؛ همین‌طور هم شد. - خانم گوهریان (به اتفاق خانم‌زاده) آمده بود و اظهار داشت آقای ریاضی دومرتبه منزل ایشان آمده (یا مراجعه کرده) و گفته است: هفته‌ی اخیر هم با اعلیحضرت ملاقات و مذاکره درباره‌ی تو داشته است و شاه (به‌قول ایشان) خیلی ارادت و علاقه به فلان کس دارد ولی لازم است بازرگان خودش را از اطرافی‌ها جدا کند و این قدر به آنها نچسبد، چون اعلیحضرت به او احترام دارد...  
گفتم: مگر آقای طالقانی یا دکتر سحابی اشخاص کوچکی هستند؟  
خانم گوهریان گفت: نه مقصودشان آنها نیستند؛ بازاری‌ها هستند...

در هر حال از طرف ریاضی اصرار و خواهش داشت که ما در دادگاه عصبانی نشویم و حرف‌های تند نزنیم (که گفتم تصمیم به سکوت گرفته‌ایم و هیچ حرفی تا به حال نزده و نخواهیم زد) و بعد هم قول بدهم که اگر آزادم کردند، به دنبال کارهای خانوادگی و زندگی بروم و حالا که فایده‌ای هم ندارد مبارزه را کنار بگذارم. یا لااقل هر چه می‌کنم خودم به تنهایی بکنم و کاری به بازاری‌ها نداشته باشم (گفتم: تعهد سکوت و تعطیل، که برخلاف عقیده و وظیفه است. ولی شاه می‌تواند مأمور بگمارد و مانع شود). در خاتمه خانم گوهریان پرسیدند: پس آقای ریاضی که خیلی علاقه‌مند به محبت و خدمت است، چه بکند؟ گفتم عوض این حرف‌ها، یک‌دفعه بیایند در دادگاه، ببینند ادعای چه افتضاحی است و چه جواب‌های حسابی و کلا می‌دهند. و اگر می‌تواند با شاه حرف بزند، بگوید برای مصلحت خودشان، و جلوگیری از این رسوایی و آبروریزی خودشان، پرونده را به‌عنوان نقص برگردانند...

\* \* \*

بچه‌ها بحمدالله خوب و شاد بودند و مذاکراتی راجع به عقد پیکوک که قرار آن را برای جمعه آینده گذاشته‌اند. با خانم‌زاده و خود پیکوک به عمل آمد. ضمناً چون

خانم گوهریان قصد داشت از ریاضی بخواهد که برای حضور من در مجلس عقد خصوصی اقدام کند، گفتم به این شرط که در مجلس عقد مأمور و افسری همراهم نباشد و اگر اعتماد نیست یا جرأت نمی‌کنند، صرف نظر می‌نمایم. سایر رفقا هم مطلب مهمی در ملاقات نشنیدند.

### شنبه ۱۳۴۲/۹/۲

برنامه‌ها اجرا شد و خبر عمده‌ای شنیده نشد. قتل‌کندی باعث تعجب و تأسف و بحث‌های زیادی شد. آقای لباسچی که دو هفته قبل آزاد شده بود، برای دومین بار امروز ناهار فرستاده بود.

### یکشنبه ۱۳۴۲/۹/۳

#### شروع یازدهمین ماه زندان

- در دادگاه، پیام دانشجوی آبان‌ماه ۱۳۴۲ را به یکی از رفقا دادند؛ چهار صفحه. اعتراض به اخراج دانشجویان و اعزام‌شان به نظام وظیفه. بحث مفصل درباره‌ی تشکیلات جبهه ملی با لحن مؤذبانانه و معقول ولی صریح و انتقادی درباره‌ی انحصارطلبی سیاسی و عدم توجه به نیروها و دستجات دیگر و سستی و تفرقه. بحث در چگونگی فرهنگ استعماری که می‌خواهد جوانان را بنده و سر به زیر پیروراند و در این مدت به لحاظ شهریه و مخارج موانع تراشیده است. کساد بازار به نقل از اکونومیست لندن. تجلیل از سران نهضت آزادی و محاکمه آنها. تجلیل از شیخ‌الاسلامی.

- خانم گوهریان به دنبال مذاکرات روز جمعه ۱۳۴۲/۹/۱، به دادگاه آمده بودند و اظهار داشتند: جریان را با آقای ریاضی صحبت کردیم و ایشان مجدداً به ملاقات آمده و با علاقه و احترام، و حتی گریه در موقع خدا حافظی، اصرار می‌کرد راهی جلوی پایش بگذارید که بتواند بدون آنکه به شرافت شما و آقایان دکتر سبحانی و دوستان بر بخورد، وسیله‌ی آزادی شما را فراهم کند. مثلاً قول بدهید تا وقتی که او رئیس مجلس است، در خارج عملی نکنید. فایده هم که ندارد و ما می‌دانیم چه خرابی‌ها است. در حال ایشان می‌خواهد روز چهارشنبه ۱۳۴۲/۹/۶ که ملاقات دارد، اجازه‌ی ملاقات به اتفاق آقای مهندس شریف‌امامی را بگیرد. خانم گوهریان با تذکار

ناراحتی‌های خانواده، و احتیاج بچه‌ها به سرپرست، اصرار داشت حرف خوبی و قول مفیدی که به شرافت من هم برنخورد، برای اطلاع به ریاضی بدهم. من گفتم در هر حال فعلاً که آنها تعهد و الزامی ندارند، پس مانعی ندارد ملاقات و تبادل نظر شود...

### پانزدهمین جلسه دادگاه

آقای سرهنگ اعتمادزاده (وکیل دکتر شیبانی، از روی نوشته و تندتند می‌خواند):  
 يَدْ اللّٰهَ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ، «دو چیز تیره عقل است، دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی». دفاع با حالت معزولی، ولی به حکم: «كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِّلْمَظْلُومِ عُونًا»، گرچه دانی که نشنوند بگوی، هر چه دانی تو از نصیحت و پند.  
 در مقدمه راجع به ضبط صوت صحبت کرده فهماندند که این دستگاه اگر از طرف ساواک است، بداند که ما نمی‌ترسیم و حرف‌مان را می‌زنیم. در زمینه‌ی لزوم حضور هیئت منصفه، چیزی که علاوه بر اظهارات سایر وکلا گفتند، این بود که دادگاه جنایی استان پنجم در مورد یک کیفرخواست اقدام علیه امنیت، هیئت منصفه را دعوت کرده است و در کلیه‌ی ملل متمدن رسم چنین است. از دلایل سیاسی بودن نیز، علاوه بر آنچه سایرین گفته بودند، سؤال‌های بازجویان از فعالیت‌های سیاسی متهمین بوده است. نهضت آزادی با سلطنت مشروطه‌ی سلطنتی مخالف نبوده بلکه با استبداد و با هیئت حاکمه مخالف بوده است.

ایراد به عمل ضابطین (ساواک) اینکه هیچ‌جا متهم جنایی را فوراً دستگیر و زندانی نمی‌کنند. و اول در تعقیب تأمین دلیل و مدرک برمی‌آیند (حتی مشاور مخصوص کندی را که جاسوس درآمد، پس از آنکه در موقع تبادل کیف، عکس برداشتند، با احترام به بازجویی بردند)؛ در صورتی که دکتر شیبانی را چهار بار بدون جرم مشهود، در خیابان یا در خانه دستگیر کرده‌اند. پرونده را که ساواک باید فوراً نزد مأمور تعقیب قضایی بفرستند، مثل تنباکوی شیرازی نم کرده نزد خود نگاهداشته است.

ایراد به عمل بازپرس: بدون برگ احضاریه عمل شده است. برخلاف ماده ۱۴۹ مدارک اتهام را گوشزد نکرده است. جمع‌آوری دلائل له و علیه نکرده است. برخلاف ماده ۱۵۳ اوراق را امضا نکرده است. دادیار حضور نداشته است پس بازپرس مجرم است (زیرا که جرم عبارت است از خودداری از فعل یا عملی که

۱. از امام علی (ع): برای ظالم، چونان دشمنی باشید و برای مظلوم، یک باری دهنده.

قانون امر یا نهی کرده است) و اگر دادستان جلوگیری نکرده است، پس خود مرتکب تخلف قضایی شده است.

**قرار تأمین:** با آنکه بیم تبانی از بین رفته است، چرا آقایان هنوز در زندان‌اند؟  
**قرار مجرمیت و کیفرخواست:** اولاً تکذیب تمام آنها، مواد و نقص را دادستان جواب نداده و گفته‌اند: نقص چیزی است که مانع کشف حقیقت بشود. پس کسی هم که ۶ انگشت دارد، یا پایش لنگ است، یا چشم‌اش چپ است، نقص ندارد؟!  
**مرحله‌ی بعد خود دادگاه:** صلاحیت ندارد، چون هیئت منصفه نیست و آقایان در دادگاه انتظامی عضویت دارند (در زمان آزموده، دادگاهی که به ریاست سرتیپ اتحادیه تشکیل شده بود، چون رأی مخالف دادستان صادر کرد، منتظر خدمت شد).  
خدای نکرده دادرسان قبلی هم ممکن است تحت تأثیر حسّی تهدید، رأی صادر نمایند، ولی بدانند که در محکمه عدل الهی «الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ»، مقبول نیست.

دادگاه و دادخواه و دادجو و دادرس

جمله بر بادند گر بر دادشان امداد نیست

**آقای سرهنگ بهره‌ور:** هیچ وقت دادگاهی به این اهمیت و ابّهت ندیده‌ام؛ شخصیت و مقام متهمین، اعضای مشکله دادگاه، تعداد و معلومات متهمین، شخصیت دادستان و رئیس دادگاه و بالاخره وکلای مدافع که مایه افتخار ارتش بوده‌اند. پس در هیچ محفل دیگری بهتر از این نمی‌شود بحث کرد و نتیجه‌اش سیاق و سرمشق دادگاه‌های بعدی خواهد شد. با آنکه در خارج درج نمی‌شود، مسلماً مکتوم نخواهد ماند و در تاریخ ثبت خواهد شد. پس حیثیت و آبروی ایران باید محفوظ بماند.

در جواب دادستان که گفت: مدعی و مدعی علیه باید تسلیم دادگاه مرضی الطرفین باشیم؛ نه شما مدعی خصوصی هستید، نه اینها مدعی علیه‌اند که ضرر به کسی زده، حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کرده باشند، نه دادرسان را طرفین به میل خود انتخاب کرده‌اند و نه محل دادگاه در شرایط عادلانه و آزادانه است (اگر در مسجد یا دانشگاه بود، و قضات لباس نظامی نداشتند، از نظر روانی و اطمینان در وضع

بهتری قرار می‌گرفتند).

**درباره‌ی نواقص پرونده:**

۱) اگر بعد از این، امر تعقیب روی پرونده گذارده شود، فایده ندارد و برای گذشته ایجاد اعتبار نمی‌نماید.

۲) پرونده‌ی متشکل نیست؛ ضابطین برخلاف موازین قانونی عمل کرده‌اند (تفحص در خانه بدون اجازه کتبی دادستان، دستگیری متهم در ساعت ۱ بعد از نصف شب در خانه و ایجاد وحشت و ناراحتی برای خانواده؛ در صورتی که روز هم می‌شد. برداشتن یادداشت‌ها و کتاب‌هایی که نه پس داده‌اند و نه در بازپرسی مورد استناد و احتیاج بوده است. صورت جلسه نشده است و قبض رسید نداده‌اند. (نقض اصل ۱۳ یا ۲۳ قانون اساسی و مواد ۲۳ آیین دادرسی کیفری، ۹۴ اصول محاکمات جزا، ۷ و ۱۰۷ د.کا). توقیف متهم که در آن موقع جنحه و جنایتی نداشته و مدرک کیفرخواست نامه‌ای است که بعداً در زندان نوشته‌اند، برخلاف اصل ۱۰ قانون اساسی است. ماده ۱۲۱ اصول محاکمات می‌گوید: مستنطق حق ندارد بدون دلیل جلب کند. اما مأمور ساواک بدون داشتن امر و لوازم مقامی، به خود حق می‌دهد هر موقع شب وارد خانه و لانه‌ی مردم شود و هر قدر می‌خواهد در زندان نگاه دارد؟ سازمان امنیت است یا سازمان وحشت؟! در آمریکا F.B.I حتی گانگسترها و جانی‌ها را با علم به جرم، ولی بدون برگه، حق ندارد جلب کند).  
بازپرس وظایف خود را درست انجام نداده است.

#### دوشنبه ۱۳۴۲/۹/۴

صبح آقای منوچهر آزادی را به دادگاه تجدیدنظر (به ریاست سرتیپ صالحی عرب و دادستانی سرهنگ فروغ) بردند و پس از تبادل صحبت‌های خیلی سرسری و کوتاه، دادرسان به شور رفتند. در ضمن شور، سرهنگی از دادرسان پیش منوچهر آزادی آمده راجع به نمازخوان بودن و مسلمانی او سؤال‌هایی کرد و مطمئن شد که دروغ نمی‌گوید. ولی رأی دادگاه تأیید دادگاه قبلی و حداکثر کیفر، یعنی سه سال حبس درآمد!

\* \* \*

هفت هشت نفری امروز را به‌عنوان روزه مستحبی ماه رجب روزه گرفتیم. ولی نزدیک ظهر جز چند نفری که قصد قرضی کرده بودند، استحباً به‌خواهش دوستان افطار کردیم.

سه‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۵

شانزدهمین جلسه دادگاه

آقای سرهنگ دکتر بهره‌ور (وکیل آقای علی بابایی): بقیه مدافعات:

شروع صحبت با «بِسْمِ اللَّهِ»، «أَفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup>، و «رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»<sup>۲</sup>

به‌عنوان رابعاً و در زمینه وظائف بازپرس، با استفاده از ماده ۴۳ اصول محاکمات جزا که می‌گوید چه موقع بازپرس حق دارد بازپرسی کند، و این حق را ماده ۶۰ در چهار شق بیان می‌کند و یکی از آنها اقرار و اظهار مقصر است. در صورتی که در بازجوئی تازه از او می‌پرسند: شما برای چه دستگیر شده‌اید. و جرم مشهود هم در کار نبوده است. ماده ۲ متمم دکا می‌گوید: گزارش‌های مأمورین بازپرسی باید مدلل و موجه و منضم به مدارک مثبت باشد. در اینجا یک، صدهزارم مفاد این قانون در پرونده عملی نگردیده است. مدارکی که نکیرین (مأمورین مهاجم شبانه) از خانه ایشان برداشته‌اند، چرا بازپرس آنها را نخواست و روی آنها پرسش نکرده است؟ شاید به‌نفع متهم درمی‌آمد. چرا شریک ایشان را ۸۶ روز در زندان نگاه داشته‌اند و بعد گفته‌اند I am sorry چرا منشی تجارتخانه را ده بیست روز برده و آورده و مزاحم شده‌اند؟

آقای احمد علی بابایی را وقتی به زندان انداخته‌اند، به نام احمد بابایی معرفی کرده‌اند و بعد از اطلاعات شهربانی روی اسم احمد بابایی گزارشی در پرونده گذاشته‌اند که می‌گوید: ۲ عدل قند قاچاق از مرز آورده است و سابقه‌ی توده‌ای در فرهنگ مازندران داشته است! و جای دیگر سوابقی از آقای محلوجی در پرونده ایشان گذاشته‌اند. چرا چنین اشتباهات شده و چرا بازپرس آنها را در پرونده باطل نکرده است؟

ماده ۱۲۵ امج<sup>۳</sup> می‌گوید سؤالات تلقینی و انحرافی و اکراه و اجبار ممنوع است و منشور ملل متحد حق آزادی عقیده و بیان و خواستاری نظم مطلوب و رجوع به محاکم ملی صالحه را می‌دهد. مع ذلک هیچ‌یک از این نظریات اجرا نشده و دایماً خواسته‌اند

۱. غافر (۴۰) / ۴۴: ... من کار خود را به خدا واگذار می‌کنم؛ ...

۲. مؤمنون (۲۳) / ۹۷: ... صاحب‌اختیار، از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم.

۳. علامت اختصاری (آئین محاکمات جنایی)

پای اعلیحضرت را (که قانوناً از مسئولیت مبری است) میان بکشند و اظهار عقیده درباره‌ی مملکت را وسیله زندان انداختن بکنند. اینها تقرب نیست، تقلب است.<sup>۱</sup> بزرگ‌ترین ضربت به موکل بنده و سایر آقایان تحریفی است که در قرار مجرمیت و کیفرخواست از نامه ایشان شده، هم قسمت اول «روح کلی این نامه... چنین می‌رساند» را حذف کرده‌اند، و هم بندهای دیگر را، که می‌گوید «جمعیت ما جمعیت قانونی است. و از علما باید پیروی کنیم که دعوت به انقلاب ننموده‌اند»، مسکوت گذاشته‌اند (برخلاف مواد ۱۵۰ و ۱۵۲ دکا معادل ۴۴ و ۴۵ امج).

بزرگ‌ترین لذت من این بود که به مردم فهماندیم در میان افسران بهترین افراد وجود دارند و بهترین خدمت این است که ثابت کنم این آقایان مقصر نیستند، خادم‌اند و طرفدار قانون. آنهایی که با توسعه دادن بی‌جای صلاحیت دادگاه‌های نظامی، ارتش را در چشم مردن میرغضب کردند، سلب آبرو و احترام از ارتش نمودند.

در مورد عدم صلاحیت دادگاه، آقای دکتر بهره‌ور عقیده داشت که اصلاً برای جرم سیاسی برطبق اصول ۷۱ و ۷۲ فا دادگاه نظامی صالح نیستند. به علاوه جرمی واقع نشده است، چون هیچ یک از اعلامیه‌ها و مشاهده‌ها به فرض جرم بودن، صحیح‌الاصاله نیستند.

اگر دادستان می‌گوید جرم سیاسی وجود دارد، ولی انطباق با کیفرخواست ندارد، پس خودش تعریف جرم سیاسی را بکند بینیم و اگر شک و تردید در کار است، به موجب بدیهیات حقوق باید به نفع متهم تعبیر شود.

در هر حال، این پرونده عقلی و شرعی و قانونی و منطقی نبوده و اساسی ندارد. اصولاً جرمی که هیچ مدعی خصوصی نداشته باشد و فقط بنا به ادعا، قاطبه‌ی ملت ایران جریحه‌دار شده باشند، جز جرم سیاسی نمی‌تواند باشد و در این صورت از صلاحیت دادگاه‌های نظامی خارج است.

۱. حدیثی که آقای بهره‌ور به منظور منع ارتباط دادن مطالب به شاه خواند:

قال الله عزوجل، انا خلقت الملوک، وجعلت قلوبهم بیدی، ایما قوم اطاعتی، فجعلت القلوب الملوک علیهم رحمه، و ایما قوم عصونی، فجعلت قلوب الملوک علیهم سخطه، الا لاتشغلوا انفسکم بسب الملوک.

رئیس: چون آقایان شایانفر و سرهنگ رحیمی، برطبق صورت جلسه، به‌عنوان وکیل مدافع آقایان بازرگان و علی‌بابایی صحبت کرده‌اند، بنابر این خطاب به وکیل آقای حکیمی.

آقای سرهنگ صادقی؛ ماده ۱ دکا می‌گوید: رسیدگی به‌نظامیان است که در این دادگاه‌ها به‌عمل می‌آید و قانون‌گذار نظر اولیه‌اش نظامیان بوده است. ماده ۲۳ می‌گوید در معیت هر دیوان عادی، یک دادستان، یک بازپرس و یک منشی باید باشد. این بازپرس کو؟ ماده ۲۴: رؤسای دادگاه‌ها از میان افسران حاضر که صلاحیت این کار را داشته باشند (اخلاقی و البته علمی). اگر دادگاه مطابق روح قانون، صرفاً به‌وظایف نظامی می‌پرداخت، اشکالی نداشت؛ اما وقتی این قدر توسعه دادیم که به‌دعای عمومی و سیاسی می‌پردازیم، لازم است به صلاحیت علمی عنایت خاص کرد.

از بابت سیاسی بودن: در کیفرخواست در مورد متهم ردیف ۱ صحبت از «بی‌ثباتی عقیده سیاسی نامبرده» شده است. پس کیفرخواست سیاسی بودن را قبول دارد. ماده ۱۰۳ انجمن‌های ایالتی و ولایتی، امور سیاسی را تعریف کرده است در مجله «دادگستری»، شماره ۲، سال ۱۳۴۲، جرایم سیاسی را برحسب مصالح مربوط چنین تقسیم‌بندی کرده است: جرائم بر ضد امنیت داخلی، خارجی، مختلط و مرتبط. اگر قانون اساسی نظر بر عدم حضور هیئت منصفه در دادگاه‌های اختصاصی می‌داشت، مانند اصل ۷۲ استثنا می‌کرد و اگر در دکا ذکر از هیئت منصفه نشده، برای این است که قانون‌گذار خواب این را نمی‌دیده است که عرصه این قانون به‌امور سیاسی توسعه پیدا کند. آراء شعب دیوان کشور قیاس مع‌الفارق است. زیرا سیاسی بودن جرم (مانند نظامی بودن یا جزایی بودن) از موارد موضوعی است که دیوان کشور در آن دخالت نمی‌کند و با دادگاه‌ها است.

تناقص پرونده: منزل آقای حکیمی بازرسی شده، ولی صورت جلسه ندارد. بنابراین هیچ یک از آن اوراق منتسب به ایشان نیست. تبصره ذیل ماده ۱۱۲ ادک که می‌گوید وکیل همراه متهم در بازپرسی باشد. اعلامیه حقوق‌دانان عالم (۱۹۶۳) که ایران هم در آن نماینده داشته است، می‌گوید مأمور تحقیق باید متهم را به‌داشتن چنین حقی مستحضر نماید و اگر دلایلی بدون رعایت آن اقامه شود، بلااعتبار خواهد بود.



**عدم اجرای امر تعقیب:** ماده ۷ د.کا: دادستان ارتش پس از وقوع بزهی که تعقیب آن در حدود صلاحیت دادگاه نظامی است، هر گاه قرائن را کافی تشخیص دهد ... تبصره: رعایت ماده ۱۳۸ این قانون در هر حال لازم است.  
ماده ۲ الحاقی کیفرخواست مورد نداشته است. چون تعددّی به وقوع نپیوسته است (مثل اتومبیلی که یک جمع هفت هشت نفری را زیر بگیرد).

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۹/۶

اخباری که در دادگاه از وکلا و تماشاچیان شنیده شد:  
در دانشگاه دو سه نفر از دانشجویان را که تبلیغات یا اقداماتی برای تظاهرات ۱۶ آذر می کرده‌اند، گرفته و اخراج نموده‌اند.  
در فرانسه راجع به دادگاه ما از طرف طرفداران مصاحبه مطبوعاتی مفصل تشکیل داده شده است.

در آلمان اعتصاب غذای سه روزه صحّت داشته است.  
شماره ۱۴ «ایران آزاد»، نشریه ارگان جبهه ملی اروپا، خیلی جالب بوده است؛ نشریه شماره ۱۵ هم درآمده و خوب است.  
دولت درصدد تحیب علما برآمده، به آقای نجفی مرعشی مراجعه کرده و از ایشان جواب رد شنیده است ولی آقای گلپایگانی مساعد بوده است. آقای مهندس شریف‌امامی راجع به ما، با شاه مذاکراتی کرده و جواب رد نشنیده است.

\* \* \*

- آقای فرخ قالیچه‌چیان را به دادگاه بردند و تعیین وکیل خواستند.

### هفدهمین جلسه دادگاه

رسمیت و شروع جلسه قدری طول کشید و در ضمن آقایان شایانفر و رحیمی و غفاری را رئیس دادگاه خواست. قبلاً بین ما روی جریان دیروز، این نگرانی و احتمال پیش آمده بود که می‌خواهند امروز تمام کنند و وارد شور راجع به صلاحیت و نقص پرونده بشوند. بعد از مراجعت آقایان، معلوم شد موافقت کلی شده است که دو نفر از آقایان صحبت کنند. ولی از آقای سرهنگ رحیمی ناراحتی دارند. اما وقتی جلسه تشکیل شد، فقط آقایان شریف‌زاده و سروان حجازی را برای صحبت صدا زد.

آقای سرهنگ شریف‌زاده: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»<sup>۱</sup>، به قومی که نیکی پسندد خدای، دهد قاضی عادل و نیک رأی.

اشاره و تصریح به منعزل بودن؛ ولی چون آش خاله است، عرایضی می‌نمایم. عدم صلاحیت دادگاه: تعریف و تفکیک جرائم عمومی از جرایم سیاسی. قانون مجازات عمومی ضمن بعضی مواد مذکور در فصل اول و دوم، از باب دوم، آنها را تعداد کرده است. استدعا از دادگاه دارم که دادستان در این مقام وارد بشوند و بحث در سیاسی بودن بکنند. عمل دادستان به اینکه می‌گوید من وارد سیاسی بودن یا نبودن جرم نمی‌شوم، مثل زندانبانی است که زندانی به نام حسن را نزد او فرستاده باشند، ولی حسین آمده باشد. و بعد بگوید من به حسن و حسین بودن زندانی کار ندارم، وظیفه‌ام این است که فردی را در زندان بیاندازم. یا فرماندهی که مأمور مرز شرقی باشد، ولی او را به مرز غربی راهنمایی کنند و بگویند، من کاری به مرز شرقی و غربی ندارم. امور قضایی مثل قطار است که حتماً باید روی ریل، یعنی بر خط قانون حرکت کند. آیا دادستان، این دادگاه را از قلمروی قانون خارج می‌دانند؟

مسئله انگور و عنب و اوزوم در این دادگاه تکرار شده است. دادستان کتباً و شفهاً با صراحت یا دلالت تصریح و تأیید به سیاسی بودن اتهام کرده است (بی‌ثباتی عقیده سیاسی بازرگان، عضویت در حزب ایران و صحبت و سخنرانی و کناره‌گیری، داخل شدن در این احزاب را دادستان عقیده سیاسی دانسته تصریح کرده‌اند، تبریک نامه نهضت آزادی ایران برای ائتلافی که برخلاف سیاست ایران است).

موارد نقص برطبق یادداشت آقای جعفری: عضویت مرا در نهضت جرم دانسته‌اند. تبریک به سران اعراب را گفته‌ام من تهیه کرده‌ام ولی نفرستاده‌ام. و اظهار داشته‌ام اعمال من مربوط به دانشجویان است و واحدهای نهضت در کارهای خود استقلال دارند. بدون آنکه از کسی، حتی از خود من تحقیق کنند، تلگراف نشده را جرم دانسته‌اند. باز پرس سؤال کرده است نیت شما چه بوده است؟ در صورتی که این خود انگیزسیون است. مسافرت به شیراز راجع به گفتار عدالت‌منش از من تحقیق نشده است. دست‌غیب را نیاورده‌اند که معلوم شود یک آقای مهدی جعفری عضو راه‌آهن را که توده‌ای است به حساب من گذاشته‌اند.

آقای سروان حجازی (وکیل آقای عدالت‌منش)

۱. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم.

فرمایش حضرت امیر:

«الْعَالَمُ حَدِيقَةٌ سَيَّاحُهَا الشَّرِيعَةُ - وَالشَّرِيعَةُ سُلْطَانٌ تَجِبُ لَهُ الطَّاعَةُ -  
وَالطَّاعَةُ سِيَاسَةٌ يَقُومُ بِهَا الْمَلِكُ - وَالْمَلِكُ رَاعٍ يَعْضُدُهُ الْجَيْشُ - وَ  
الْجَيْشُ أَعْوَانٌ يَكْفُلُهُمُ الْمَالُ - وَالْمَالُ رِزْقٌ يَجْمَعُهُ الرَّعِيَّةُ - وَالرَّعِيَّةُ  
سَوَادٌ يَسْتَعْبِدُهُمُ الْعَدْلُ - وَالْعَدْلُ أُسَاسٌ بِهِ قِيَامُ الْعَالَمِ»<sup>۱</sup>

پس می‌بینید که قضا و عدالت خواهی چه مقام شامخی دارد. شاهنشاه هم مکرر کوشش برای عدالت اجتماعی دارند. عدالت وقتی برقرار می‌شود که قوانین مصوبه اجرا شود. ولی نفس قانون داشتن، تأمین عدالت نمی‌کند. آقای دادستان سعه‌صدر و گذشت زیاد نسبت به قوانین دارند، خوب بود درباره‌ی متهمین هم همین گذشت را می‌داشتند و اصل را بر برائت و طهارت می‌گذاشتند. در این دادگاه اگر استادان محکوم شوند، شما در برابر نسل مملکت مسئول خواهید بود.

شان ساواک این است که بنده عضو (افتخاری) آن باشم. نه امثال دست‌غیب‌ها، که چون در آخر ماه سیصد تومان می‌گیرند و از آنها گزارش می‌خواهند، ناچار باید یک کاری بکنند (حکایت سرلشکر دفتری درباره‌ی رضایی نامی که می‌خواست به‌عنوان مأمور خفیه در دژبان استخدام شود، بعد در رکن ۲ یک سلمانی و شخص دیگری را گیر داده و چند برگ مسئله جبر را به‌عنوان رمز حزب توده معرفی کرده بود).

برای قضاوت هر شخص ترازو و معیار خاص لازم است (زعفران را با ترازو مثقال می‌کشند) و وجه چسبندگی در تحقیقات باید رعایت شود. در مورد آقای عدالت منش: در دوره اول دفاعی از ایشان نکردم، چون قرار به سکوت شد، اما ضرری هم نکردم چون دادستان جواب کلی داد. آش شله‌قلمکاری درست کرده بود که به هر کس دو ملاقه می‌داد. آقای عدالت‌منش به‌لحاظ سطح فکری و علمی در مرتبه‌ی دیگری غیر از هشت نفر دیگر است مانند آنتالیتا هم جور دیگر است و همان خواب‌ها که دادستان آن را ملاک کیفی خواست گرفته است، دلیل نقص عقل ایشان است. هیچ یک از ۸ نفری که اعتراف و افتخار به‌عضویت در

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۷۵، ص: ۸۳

نهضت آزادی کرده‌اند و خود عدالت‌منش، منکر عضویت ایشان می‌باشند. در پرونده آقای جعفری هم مدرکی هست که به‌صراحت حکایت از عدم عضویت عدالت‌منش می‌کند. کیفرخواست کوچک‌ترین دلیل برای عضویت ایشان ندارد. پس به‌لحاظ تاریخ وقوع بزه نارسا است. جوانی ایشان بر پختگی او چربیده است و برای ترقی و شهرت خواسته است با بزرگان پیوند کند.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۷

خبرهایی که رفقا در ملاقاتها شنیدند:

موضوع آزاد شدن آیت‌الله خمینی راست نیست؛ ولی ظاهراً به ایشان مراجعه شده و زیر بار شرایط نرفته‌اند. اخبار جبهه دانشجویان که در آن انتقاد خیلی مؤدبانه و متین از جبهه شده بود، مورد ایراد و تکذیب آقای صالح قرار گرفته است. کمیته دانشجویان دانشگاه اعتراضاً استعفا داده‌اند و به‌جای آنها معاونین اعلامیه تظاهرات ۱۶ آذر را داده‌اند. ریاضی و شریف‌امامی برای مذاکره با شاه درباره‌ی ما، برای فردا وقت گرفته‌اند.

- آقای حسین آقاجانی از زندانی‌های ۱۵ خرداد- که شغلش قاب‌سازی است- امشب آزاد شد.

- آقای رحیم عطایی و عباس سمیعی را رئیس شهربانی ملاقات کرده است (شرح در پنج‌شنبه آینده)

### جمعه ۱۳۴۲/۹/۸

چون شب عید مولود حضرت امیر بود، تدارک جشنی دیده شد. برنامه جشن شامل: قرائت قرآن و سخنرانی و مثنوی و پذیرایی و چند قطعه نمایش بود. ولی سرشب که مدیر زندان (ستوان دوم عربستانی) خبردار شد، مانع گردید. پس از مذاکرات قرار شد به رؤسایش مجدداً تلفن و جلب موافقت کند. ولی فقط با قسمت اول موافقت کرده، علی‌رغم اصرار و استدلال زیاد، نمایش و فکاهی را مخالفت کرده، حتی بعد از پذیرایی، آن‌قدر در اتاق ایستاد تا پرده و تزئینات نمایش را جمع کردند. کلیه‌ی زندانی‌ها دعوت داشتند و قرآن و سخنرانی آقای طالقانی و مثنوی دکتر شبیانی به‌خوبی ولی با ناراحتی درونی و تلخی گذشت و پذیرایی به‌عمل آمد. مدعوین با خاطره‌ی خشمگین از عمل زندانبان متفرق شدند.

ارفع‌زاده به دنبال تلخی‌ها و ناجوری‌ها و تکبیرش، به بهانه‌ی اینکه تدارکات جشن مزاحم من است، قهر کرده و به دالان رفت.

#### شنبه ۱۳۴۲/۹/۹

در دادگاه به ملاقات رفتیم. آقای سرهنگ غفاری هم آمده بودند. آقای رحیم عطایی و سمعی را پیش سرتیپ نصیری برده‌اند و او گفته است، نمی‌دانم چرا ساواک با وجود کسالت شما و اعتراف به اینکه نمی‌توانید در نهضت آزادی فعالیت کنید، حاضر به آزاد کردن نشده است. دکتر حجازی و تاجیک به ملاقات در زندان آمده بودند.

#### یکشنبه ۱۳۴۲/۹/۱۰

- آقای حسین محمدی کاسب و رعیت ورامینی، که بعد از ۱۵ خرداد در گروه چندین هزار نفری مهاجرین به تهران بوده است و دستگیر شده بود، با قرار تضمین ۳۰۰۰ تومان آزاد شد.

- در عوض ده نفر جدید، یکی آقای منوچهر مسعودی دانشجوی کلاس دوم دانشکده حقوق، که روز ۱۳۴۲/۹/۶ در جلوی دانشکده پزشکی شعار ۱۶ آذر می‌نوشته، و فراش‌های دانشگاه گرفته پیش سرهنگ فریبرز و سرتیپ حکیمی برده پس از آن به کلانتری ۷ انتقال داده و قزل‌قلعه رفته بوده است، به اینجا آوردند. عضو حزب ملت ایران است.

دیگری آقای کامبوزیا گویا- که می‌گوید عضو گمرک فرودگاه است- و داستان‌هایی به چاپخانه داده بوده است که نسبت به شاه اشارات مسخره‌آمیز داشته.

#### هجدهمین جلسه دادگاه

آقای سروان حجازی (بقیه): در مورد تاریخ وقوع جرم مربوط به آقای عدالت‌منش قانوناً باید دقیق معلوم شود، نه اردیبهشت ۴۰ که تازه مربوط به ایشان نیست. چون عضویت در نهضت ندارد. از طرف دیگر، کیفرخواست باید نسبت به هر متهم، مستقلاً اقامه دلیل و ادعا کند، نه کلی و دربست. ادعای نامہ گردش کار دارد، ولی دلیل ندارد.

در موضوع ادعای کیفرخواست که آقای عدالت‌منش مینوت اعلامیه را به دست‌غیب داده که به شیراز برسد، قابل قبول نیست چون در تهران وسائل و انواع چاپ خیلی بیشتر است؛ بنابراین این یا دروغ است، یا ایشان دیوانه بوده است. در مورد دینامیت چرا بازپرس چشم روی هم گذاشته و چنین موضوع خطرناکی را تحقیق کافی نکرده است.

اصلاً آن مینوت را نه آقای طالقانی، نه آقای عدالت‌منش نگفته‌اند که داده یا گرفته باشند، و گفته‌ی عدالت‌منش که رفته‌ام آن را برداشته‌ام، قابل تأمل است. در باره صلاحیت: ان‌شاءالله دادرسان عادل و وارد در شئون قضا هستند ولی هیئت منصفه ندارد. در هر حال، این دادگاه بی‌سابقه و مورد توجه تمام مردم ایران و محافل قضایی بین‌المللی است و شما با آبرو و حیثیت ملت ما سروکار دارید. آقای سرهنگ غفاری (وکیل آقای حکیمی): دو اتهام به آقای حکیمی؛ دستگاه پلی‌کیپی و عضویت نهضت آزادی ایران.

شاید همین کلمه آزادی است که جرم حساب شده است (زنگ و اعتراض رئیس)، و الاً دستگاه پلی‌کیپی داشتن برطبق ماده ۱۹ اعلامیه حقوق بشر جرم که نیست، حق هم هست. بازپرس می‌بایستی برای اثبات اختلاف رویه یا مرام، مرامنامه‌ی نهضت را جلوی آقای حکیمی می‌گذاشت و ثابت می‌کرد که خلاف آن عمل نموده‌اند. در مورد نامه هیئت‌اجراییه به رئیس‌جمهور هند، مدارکی نیست و تقریرات آقای حکیمی در بازجویی غیر از آن است که به ایشان نسبت داده‌اند. در بازپرسی هم گفته است: من چنین مینوتی را تا روز بازجویی ندیده بودم و آقایان که می‌گویند در منزل شما بوده است، شاید آقای مهندس سحابی داده باشد. بازپرس بدون تحقیق و مدرک قبول کرده است که ایشان آن را به پست داده است. به فرض که صورت‌مجلسی هم شده بود، تازه امضای هیئت‌اجراییه را ندارد. و برای عطاری خوب است، نه محضر دادگاه. بازپرس گفته‌های آقایان را هم تحریف کرده و انحراف خود را به حساب عدول آنها از مرامنامه جمعیت گذاشته است.

از این پس هم دادستان هر قدر با فصاحت و بلاغت مطالبی بفرمایند، جواب مجدد ایشان را نخواهم داد، چون دلیلی ندارند؛ مگر آنکه چیزهای جدیدی که در پرونده نباشد، بیاورند.

از فرمایشات قابل توجه ریاست دادگاه، تأیید و تکرار این است که بر ما مسلّم می‌باشد آقایان عقیده و ارتباطی با توده‌ای‌ها نداشته‌اند. علت آن این است که «کتاب اسلام یا کمونیسم»<sup>۱</sup> بازرگان را خوانده‌اند و پی به افکار آنها برده‌اند. حالا برای دادستان و دادرسان و هموطنان ثابت می‌کنم که تنها با مرام نهضت آزادی ایران است که می‌توان سدی در برابر کمونیسم بین‌المللی ایجاد کرد؛ با سرنیزه نمی‌توان جلوی فکر را گرفت. مکتب انبیاء هم علی‌رغم دشمنان زورمند با نیروی فکر پیش رفته است. امروزه بشریت با فکر تازه‌ای رو به‌رو شده که ماده‌پرستی یا یک نوع بت‌پرستی است. جمعیت نهضت آزادی، با اشاعه‌ی مرام و رویه‌ی خود می‌تواند جلوی ماتریالیسم را بگیرد. همراه نبودن تألیفات بازرگان با پرونده، نقص آن است. از طرف دیگر، از بعضی اشخاص شنیده می‌شود که این آقایان یک مشت مرتجع Réactionnaire و در جست‌وجوی شهرت و قدرت‌اند. سمپاشی‌هایی شده است که در ذهن دادرسان اثر سوء می‌نماید. و اگر چنین نبود، صحبت افکار شیطنانی نمی‌کردند. برای درک طرز دینداری آنها، مراجعه به کتاب «مرز میان دین و سیاست»<sup>۲</sup> بفرمایید. کتاب «بازی جوانان با سیاست»<sup>۳</sup> را هم بخوانید.

ما و کلای مدافع، منافع مادی نداریم، به حیثیت ارتش علاقه‌مندیم و می‌خواهیم شما مرتکب اشتباهی نشوید. یک کفه‌ی ترازو، ادعای نامه دادستانی بود، کفه‌ی دیگر ما یک مشت مواد اساسی و قوانین جاری گذاردیم. بالای ترازو و مافوق همه‌ی ماها

۱. «اسلام یا کمونیسم» عنوان سخنرانی در اواخر سال ۱۳۳۱ در انجمن اسلامی دانشجویان است که همراه با دو سخنرانی دیگر با نام «از خداپرستی تا خودپرستی» چاپ و منتشر شده و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۷۸ با عنوان «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار به بازار کتاب عرضه شده است (ب.ف.ب).

۲. «مرز میان دین و سیاست» تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است. این اثر نیز از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است (ب.ف.ب).

۳. کتاب «بازی جوانان با سیاست» در مهرماه ۱۳۳۱ به صورت کتابچه، در قطع رقعی توسط کتاب فروشی چهر (مقابل دانشگاه تهران) چاپ و منتشر شده و اکنون از آثار مندرج در جلد چهارم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

خدا است که پاداش به نیکوکاران و کیفر به گناه کاران می‌دهد و آگاه به همه چیز است: «تُعْزُ مِنْ تَشَاءٍ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»<sup>۱</sup>.

امیدوارم دادرسان معترف و مؤمن باشند و خدا و عدالت را از نظر دور ندارند، به راه شرافت و خیر دنیا و آخرت بروند.

در مقابل گفته‌ی دادستان که: استاد و بقال در برابر قانون مساوی‌اند و یک نوع باید رفتار شوند، ما هم تسلیم هستیم. اما باید دید آیا در تمام مراحل این تعقیب کذایی، قانون درباره‌ی آنها رعایت شده است؟ یا چیزی که اینجا وجود ندارد قانون است؟ ما اگر درباره‌ی شخصیت آنها تحقیق می‌کنیم، برای آن است که سزاوار نیست در مورد آنها مجریان قانون این همه قانون‌شکنی کنند. آن دستگاہی که چون از او انتقاد کرده‌اند، آنها را متهم به ضدیت با سلطنت نموده است، در حالی که به صراحت قانون اساسی، حساب پادشاه جدا است. به خدا قسم اگر شما این مدافعات را به عرض شاه نرسانید، نزد خدا و شاه و میهن شرمنده و سرافکننده خواهید بود. باید به عرض برسد و امر تعقیب خواسته شود.

چرا نامه‌ی سرگشاده را که آنها قبول دارند، تحقیق و بحث نکرده‌اید و مبنای قضاوت‌تان قرار نداده‌اید؟ قسمتی از آن را قرائت می‌کنم:

«ما تابع قانون اساسی هستیم و از آن به صورت واحد... تا چه قبول افتد و

چه...»

اگر کسی به زندان بیفتد باید خود او و مردم بدانند که قانون آنها را به زندان انداخته است؛ متأسفانه حالا همه این کارها به دست ارتش انجام می‌شود که تحت فرمان مستقیم شاه است.

در خانه اگر کس است، این همه حرف بس است!

در خاتمه تقاضای تبدیل قرار آقایان را دارم که قبلاً هم درخواست شده بود.

\* \* \*

- از کسانی که به دادگاه آمده بوده‌اند: آقایان حاج طرخانی، کشاورز صدر و مرتاضی.

---

۱. آل‌عمران (۳) / ۲۶: ... هر که را بخواهی، اقتدار بخشی و هر که را بخواهی، ذلیل می‌کنی؛ ...



یک اعلامیه دو صفحه‌ای به تاریخ ۱۳۴۲/۹/۱ که از طرف نهضت آزادی ایران منتشر شده بود، در دادگاه به دست ما رسید. دانشجویان جبهه ملی هم اعلامیه‌ای راجع به ۱۶ آذر داده‌اند.

### اعلامیه کمیته مرکزی دانشجویان نهضت آزادی ایران

۱۳۴۲/۹/۱

مردم مسلمان و مبارز ایران، دشمنی وحشیانه‌ی هیئت حاکمه با نهضت آزادی ایران و یورش نیمه‌شب بعد از ۱۵ خرداد به خوابگاه‌های امیرآباد. تأسیس نهضت در اردیبهشت ۴۰ و اعلام مسلمانی و مصدقی بودن، دادن تشکیلات اصولی و رهبری فکری به مبارزات آزادی‌خواهانه. هدف نخست نهضت آزادی استقرار حکومت ملی و قانونی متکی بر نیروهای انسانی و سپس اجرای هدف‌ها و برنامه‌های مترقیانه می‌باشد. افتخار متوجه کردن گروهی از مردم شریف به این اصول و گروه مؤمن از جان گذشته. بنابراین دستگاه دیکتاتوری که برگزیده‌ی استعمارگر است، وحشت دارد و اقدامات مذبحانه می‌کند. اگر هیئت حاکمه خیال کند با جعل و شکنجه‌ی افراد آن را تضعیف کند، ولی قادر به محو اصول فکری و مبانی عقیدتی او نخواهد بود و هر روز اوج می‌گیرد و عاقبت الامر رسالت خود را به انجام می‌رساند. تشکیل دادگاه فرمایشی، ممانعت از نشر اخبار آن و تهدید و کلای مدافع و سرّی بودن عملی دادگاه، اعلام سکوت متهمین و جواب بی‌پا و سکوت دادستان در مقابل ۲۶ فقره نقص پرونده.

ادامه‌ی مبارزات داخلی و نشان دادن نارضاقتی‌ها موجب تزلزل علت وجودی جهانی دستگاه مزدور خواهد شد. چه اکنون کوشش بسیار می‌نماید تا خود را در جهان صاحب مکتب و تیر خیرخواهانه معرفی نماید. تشکر از دوستان خارج کشور از تظاهرات و اجتماعات مکرر در اروپا و آمریکا و در سازمان ملل متحد و مراجع بین‌المللی. سکوت غیرمنطقی سبب تثبیت دستگاه فاسد می‌شود. کشتار مردم حق‌طلب ویتنام جنوبی حکومت‌های نگاه‌دارنده‌ی دیکتاتوری را مجبور به تعویض دیکتاتور کرد.

اکنون در ایران استعمار نو با تکیه به سرنیزه به ترمیم آسیب‌های ناشی از مانورهای پرداخته است که برای فریب جهانیان انجام داده بود: فرستادن

فئودال‌ها و بورژواها به سنا و سازمان امنیتی‌های مسلوب‌الاختیار به مجلس برای تصویب لوایح و استقراض‌ها و قراردادهای و روی کار آوردن دزدها و بله قربان‌گوها.

هنوز حضرت آیت‌الله خمینی در زندان‌های شاه است و اعضای نهضت با سرنوشت نامعلوم و با شکنجه‌های طاقت‌فرسا زندانی هستند؛ اعزام دوستان دانشجو به سربازخانه‌ها. ولی ما سکوت نمی‌کنیم. جان برکف با ایمان به هدف و عقاید انسانی، از پای نمی‌ایستیم. همگامی با نیروهای اصیل و رهبران شریف‌مذهبی برای به‌هم‌کوبیدن دژهای دیکتاتوری. نهضت ادامه دارد. درود به ارکان آزادی و عدالت‌خواهی: خمینی و مصدق. درود بر دادگامی‌ها. درود به دانشجویان سربازخانه‌رفته.

کمیته مرکزی دانشجویان نهضت آزادی ایران - ۱۳۴۲/۹/۱

\* \* \*

### شانزده آذر

#### شورانگیزترین حماسه‌های نسل جوان ایران گرامی باد

ده سال می‌گذرد. سه مرد اندیشمند که با نامردمی و بداندیشی در پیکار بودند. شانزده آذر در عین آنکه خاطره انگیزترین روزهای دانشجویی ما است، ملالت‌بارترین روزهای دانشجو به‌شمار می‌آید. دانشگاه به‌دستور دشمنان نهضت محاصره شد. دناات بزرگ بی‌مقدمه نبود و برنامه‌ای است برای درهم‌شکستن دانشگاه تهران. از این سنگر دانشجویان به ندای آزادی مصدق‌بزرگ پاسخ می‌دهند. مصمم بودند سربازان مصدق‌بزرگ را از پای درآورند تا دیگر کسی از آزادی دم نزنند و به این ترتیب ۱۶ آذر به وجود آمد: حماسه قهرمانی جاویدان نسل جوان... پس از آن تلاش فراوان برای محیط خفقان، اما اشتباه و بالاخره در ۱۶ آذر ۱۳۳۹ با شرکت همه‌ی دانشجویان دانشگاه در مراسم تجدید عهد با شهیدان خویش. اکنون سه سال از آن تجدید عهد می‌گذرد و دستگاه زبون‌تر است و دانشجویان صاحبان واقعی دانشگاه مدافع آزادی هستند و حق پیروز خواهد شد.

خاطره‌ی عزیزان را در آستانه سالگرد ۱۶ آذر و آن سه نفر را گرامی می‌داریم و پیمان می‌بندیم و عهد می‌کنیم بر سر آرمان و عقیده‌ای که آنان سر باختند، دلاورانه مانند ایشان سربازیم و نام مصدق را نگهداریم.

گرامی باد خاطره ۱۶ آذر، درود به مصدق بزرگ، برقرار باد پیوند  
ناگستنی دانشجویان ایران در سراسر جهان علیه استبداد و استعمار، و  
در راه تحقق ایرانی آزاد و آباد.

### سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران

#### دوشنبه ۱۳۴۲/۹/۱۱

روز ملاقات زندانیان دیگر بود. آقای نعمتی شنیده است که سرهنگ شاه حیدری  
وضع اش را- چون از طرف عده‌ای از علما توصیه می‌شود- سخت تر کرده است.  
- شب، جلسه‌ی اطلاعات عمومی و سؤال‌های جغرافیایی و تاریخی به سرپرستی  
دکتر سحابی داشتیم.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۱۲

یک روز است که بارندگی متناوب وجود دارد و بارندگی و خیس‌ی، دست و  
پاگیر شده است.  
- بعد از ظهر دادگاه نداشتیم، چون قرار به رژه بوده است.  
- از چند روز قبل به این طرف، بین رفقای دادگاهی بحث و تصمیم گرفته شد که  
اگر دادگاه رأی به صلاحیت و عدم نقص پرونده داد، نامه‌ی مجددی تسلیم دادگاه  
کرده سکوت خود و وکلا را اعلام نماییم.

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۹/۱۳

خبر عمده‌ای نبود. بارندگی متناوب ادامه دارد و بعد از ظهر تبدیل به برف سنگینی  
شد و قطع گردید.

#### نوزدهمین جلسه دادگاه

آقای سرتیپ شایانفر: از نواقص و تخلف‌های پرونده در مورد آقای علی بابایی،  
سئوالی است که از اداره اطلاعات شهربانی با اسم عوضی (احمد بابایی) شده؛  
اطلاعات غلط عجیبی رسیده (قاچاق دو عدل قماش و سابقه دانش‌آموزی و  
آموزگاری توده‌ای و پخش اعلامیه در مازندران و دستگیری در تپ گرگان)؛ در  
صورتی که می‌بایست بر طبق ماده ۵۶ قانون مجازات عمومی، از قسمت سَجَل جزایی  
اداره مرکزی فنی دادگستری یا دادسرای محل صدور شناسنامه می‌شده است و آقای

علی‌بابایی برطبق چند فقره تلگرام‌های متبادله به اداره کل جنگلبانی، در آن موقع در تهران تجارت داشته است.

تحقیقات درباره‌ی نامه خصوصی در ایام زندان ایشان با استنتاج غلط بوده است و برخلاف نظر ایشان تعبیر شده است. بعد هم در بازپرسی بازرگان، بازپرس نظریات ایشان را تذکر نداده است و قسمت اول و آخر عبارت را حذف کرده، از «لااله الا الله»، فقط «لااله» را نشان داده است. در صورتی که می‌بایستی برای کشف حقیقت کوشا باشد و برطبق آیین دادرسی کیفری (۲۲۵۲) سئوالات تلقینی نباشند و اغفال نکرده باشند.

نقصی که به همه مربوط می‌شود: استدلال و انطباق دادن جرم به چند ماده که هر کدام سیاسی و ممنوع است (برطبق قاعده‌ی اولویت. ماده ۸۱ هم به کلیه‌ی متهمین وارد نیست و دلایل ارایه نداده‌اند.

**موضوع دیگر:** تاریخ و محل وقوع جرم، تاریخ تشکیل نهضت آزادی. اما مدارک استنادی همگی بعد از اردیبهشت ۱۳۴۰ است. نقص پرونده و کیفرخواست است. اگر منظور جرم مستمر باشد، باز صحیح نیست. چون جرم مستمر، مثل سرقت برق و آب و استعمال نشانهای غیرقانونی است. نهضت آزادی با مرامنامه قانونی و علنی تشکیل شده بود و از فعالیت‌های آن دستگاه‌های انتظامی اطلاع داشته و جلوگیری نکرده‌اند و در پرونده اعلامیه‌هایی هست که دادستان متعرض نشده و جرم ندانسته است. در صورتی که برگ‌های اصیل بوده‌اند.

به‌طور کلی اعلامیه‌های صادره سه قسمت است:

(۱) معجول‌ها که مربوط نیست و تحقیق درست نشده است (ضمناً کیفرخواست ضدّ و نقیض‌ها دارد. از جمله در مورد خطبه‌ی حضرت سیدالشهداء: صفحه ۱۵ آقای طالقانی شخصاً و رأساً؛ در صفحه ۹ تعلق به نهضت؛ در صفحه ۱۱ مستقلاً بازرگان. عضویت بازرگان در حزب ایران، بدون مدرک و دلیل، و دکتر سحابی در انجمن اسلامی مهندسین، بی‌دلیل و بی‌دقت است. سال تأسیس نهضت مقاومت ملی در اول و آخر کیفرخواست متفاوت است).

(۲) جنبه‌ی خصوصی دارد. مثل اعلامیه تبریک، اعلامیه‌های دانشجویان، با حاشیه و بی‌حاشیه که ارتباط به شورا و هیئت اجراییه نداشته و مورد تأییدشان نیست. بازپرس به دنبال تحقیق و رسیدگی به اساسنامه نهضت نکرده است. دانشجویان هم

اگر اهانت کرده و تند بوده‌اند ناراحتی‌ها داشته‌اند؛ به‌علاوه مورد تأیید شورا و هیئت اجراییه نبوده و نیست، می‌بایستی از مسئولین آنها تحقیقات بشود. البته کمیته دانشجویان وجودش مفید بوده است، زیرا رهبران متدین‌اند و در سخنرانی‌ها آنها را از انحراف و پیوستن به توده‌ای‌ها جلوگیری می‌کرده‌اند. اینها کسانی هستند که نفت را ملی کرده‌اند و دستگاه تصفیه بزرگ آبادان را بازرگان به کار انداخته است.

۳) نشریات اصیل (نامه سرگشاده مرداد ۱۳۴۰، مرامنامه و اساسنامه، اعلامیه ۱۳۴۰/۴/۱۰، اعلامیه مربوط به فرمان ۱۳۴۰/۸/۲۴). در این نوشته‌ها انتقاد از دستگاه هیئت حاکمه کرده‌اند و دادستان آنها را جرم ندانسته و ندیده گرفته است. روی اعلامیه‌های دیگر آنها را متهم به مخالفت با مقام سلطنت کرده‌اند.

**آقای سرهنگ رحیمی** (وکیل دیگر آقای علی‌بابایی). چند نکته‌ی قبلی: آقای دادستان از ما خواهش کرده است در کشف حقیقت با او کمک کنیم؛ من هم خواهش می‌کنم هر جا در صحبت‌هایم و مواد قانون خلاف دیدند، فقط مداد روی میز بزنند من تسلیم می‌شوم. و تقاضای جدی دارم ما را بدون جواب نگذارند. (صید از پی صیاد دویدن مزه دارد).

البته گفته‌های ما و پاسخ دادستان به هر تقدیر به‌اطلاع مردم خواهد رسید.  
**نکته‌ی دوم:** در خارج استندهای به‌فرمایشات علی(ع) را از مرتجع بودن می‌دانند، ولی ما و کلای مدافع و متهمین مسلمانیم و اگر علاقه‌مندی ما به اسلام عیب است، به‌این عیب افتخار می‌کنیم.

**نکته‌ی سوم:** برای رفع توهم از گفته‌های تیمسار شایانفر و اینکه نگویند آقایان انتشارات انتسابی را مطلقاً تکذیب می‌کنند؛ افتخار این آقایان در این اجتماع تعدادی اعلامیه است و نظریات صحیح آنها. ولی اینها دو قسم است و یکی از نواقص بزرگ پرونده می‌باشد. بازپرسی می‌بایستی تفکیک می‌کرد. به‌آنچه در دوران بازداشت آقایان صادر شده است و آنچه در دوران آزادی. مسئولیت اولی‌ها به‌هیچ‌وجه با آقایان حاضر نیست (مثل اینکه تیمسار زمانی رئیس دانشگاه نظامی به‌مرخصی یا مسافرت بروند). اعلامیه‌های دوران آزادی هم بنا به‌رسم احزاب، بعضی‌ها که در شورا و کمیته اجرایی طرح شود، مربوط به‌مؤسسين و رهبران است؛ ولی در داخل حزب برابر مرامنامه، دستجاتی که اختیاراتی داشته‌اند، مسئول‌اند. فعلاً موقع بحث در موافقت آقایان با آن اعلامیه‌ها نیست؛ مسئولیت قضایی مطرح است. این عدم

تفکیک نقص پرونده‌ی است؛ چون دادگاه که نمی‌تواند شیر یا خط بکند. اما دفاع از جمعیت و شخص موکل:

همکاران محترم، دادستان گرامی و محترم، ولی کیفرخواست را از اول تا آخر بی‌ارزش و بی‌معنی دانستند. ولی در یک مورد خدمت بزرگ و شجاعت قابل تقدیس به‌خرج داده‌اند: آنجا که گفته‌اند بازرگان و همفکران و طرفداران چون محروم از فعالیت علنی بودند، تشکیل جلسات مذهبی دادند و در سال ۱۳۳۹ که به‌امر اعلیحضرت فعالیت در انتخابات آزاد شد، جبهه ملی را تشکیل دادند. حال با توجه به اینکه بعد از سال ۱۳۳۹ هم آزادی نبوده است، چون اعلیحضرت دو دوره انتخابات را منحل کردند، این بیان دادستان نه تنها اعتراف جالب به‌نفع آقایان است، بلکه یک سند تاریخی مهم است. اعتراف به اینکه قبل از سال ۱۳۳۹ امکان فعالیت برای آقایان و برای مردم نبود تا اعلیحضرت اجازه آن را داده‌اند. در صورتی که آزادی از اول می‌بایستی بوده باشد. آقایان هم که در تمام اعلامیه‌ها همین را می‌گفته‌اند؛ اختلافی با دادستان نیست. اعتراف دادستان نشان می‌دهد ایرانی ذاتاً درست است. اثر تاریخی و سیاسی این اظهار یک مقام رسمی دادستانی نماینده‌ی دولت و بزرگ ارتشتاران فوق‌العاده است! حال که جرمی واقع شده است (سلب آزادی) دادستان باید بگویند مسئولین کی‌ها بوده‌اند.

**نقص دیگر پرونده:** مدت‌ها است ما در جنگ خارجی شرکت نکرده‌ایم و به‌لحاظ نظامی افسران ما به افتخاری نرسیده‌اند، ولی رهبران سیاسی و قهرمانانی داشته‌ایم که در جنگ بزرگ با خارجی، یعنی برای ملی شدن نفت - که خوشبختانه تحت حمایت و تأیید شاهنشاه بوده است - به‌رهبری جناب آقای دکتر محمد مصدق علیه امپریالیزم، مهندس بازرگان و این آقایان شرکت کرده‌اند و با وجود کشتی «مریشس» و هنگ چتر باز انگلیسی، دوش به‌دوش می‌جنگیدند. بازرگان رئیس هیئت مدیره خلع‌ید بوده است. شاهنشاه در پیامی که برای دادگاه جناب آقای دکتر مصدق فرستادند، تأیید کردند که ملی شدن نفت باید در نظر گرفته شود. حال آیا باز پرس به رعایت ماده ۱۵۷ برای این مردان قهرمان، آیا سوابق خدمت و افتخارات‌شان را در نظر گرفته است؟ آقای دکتر مصدق تنها نبوده است. بازرگان مرد دمدمی جاه‌طلب نیست؛ نتیجه‌ی اقدامات آنها چند برابر کردن عایدات مملکت بوده است. متأسفم که ذیل این کیفرخواست را دوست من فخرمدرّس امضا کرده است.

اعلامیه دیگر ۱۳۳۹/۱۰/۱۱ به امضای دکتر کریم سنجابی و اعلامیه جبهه ملی را که مخدوش بودن اعلامیه استنادی دادستان را نشان می‌دهد، تقدیم دادگاه می‌نمایم.

\* \* \*

- معلوم شد آقایان ریاضی و شریف‌امامی، روز جمعه پیش شاه رفته بودند ولی آنقدر نسبت به آقای مهندس ابراهیم گوهریان متغیر بوده است که مصلحت صحبت ندیده‌اند.

آقای ابراهیم گوهریان را از شش هفت روز پیش به زندان موقت و مجرد انداخته‌اند. ظاهراً مربوط به شکایتی می‌باشد که دکتر پیراسته با استفاده از پرونده و اطلاعات مقاطعه‌کاری ایشان علیه شهردار تهران کرده است.

- دانشجویان ایرانی آلمان اقدامات و اعتراضات زیاد راجع به جریان دادگاه ما کرده و به در و دیوار شهرهای آلمان چسبانده‌اند. در آمریکا هم گویا اقدامات دسته‌جمعی و مهمی شده است.

- آقای رحیم عطایی را پنج‌شنبه‌ی گذشته رئیس شهربانی خواسته بوده است و ایشان هم یادداشتی مشعر بر داشتن کسالت و ممنوعیت از فعالیت‌های سیاسی به‌دستور پزشکان معالج و علاقه به حفظ جان خود نوشته به رئیس شهربانی داده‌اند. ولی چون وزیر دادگستری دکتر باهری آمده بوده است، دنباله‌ی مذاکره با ایشان و پذیرفتن آقای سمعی منتفی شده است.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۱۴

روز حمام بود و انجام شد. بعد هم رفقای دیگر ملاقات داشتند. آنچه در ملاقات‌ها شنیدند:

در دانشگاه جنب و جوش برای ۱۶ آذر وجود دارد و تراکت زیاد ریخته شده است. از طرف دیگر، سه نفر دانشجویان: زرکشوری، نراقی و .... را به‌بازرسی خواسته‌اند.

آقای قاضی واعظ شجاع و متحرک تبریز را ظاهراً گرفته به تهران آورده‌اند و دو روز است مردم بازارها را بسته‌اند. ضمناً در این اواخر در منابر اعتراض و تظاهرات مخالف دستگاه و موافق دادگاه ما زیاد بوده است.

جوان فعال ارزنده‌ای به نام آقای احمد شهاب را که می‌گویند مؤمن با حرارتی است، و در جریانات قبل از ۱۵ خرداد و بعد از ۱۵ خرداد فعالیت داشته است، دیروز در بازار گرفته‌اند و احتمال آزار زیاد در باره‌اش می‌رود.

### جمعه ۱۳۴۲/۹/۱۵

آقای قاضی حسینی دانشجوی حقوق و زندانی سابق که می‌گویند جوان متدین، باشهامت و ارزنده‌ای است، امروز برای همه‌ی سی نفرمان ناهار فرستاده بود.

### شنبه ۱۳۴۲/۹/۱۶

به‌دادگاه برای ملاقات رفتیم. منتهی خیلی دیر. علت تأخیر را گفتند چون دادگاه دیگری داشتند که نفرات آن‌را می‌بایست ببرند (نوری، ..... و عباس زاغی) و به‌علاوه نفرات تیپ برای تمرین رژه ۲۱ آذر به جلالیه رفته‌اند، سرباز کم داشتند. آنچه در ملاقات شنیده شد:

بسته بودن بازار و خیابان‌های تبریز و حالت اعتراض علیه دستگیری عده‌ای از طلاب (و شاید آقای قاضی واعظ) ادامه دارد.

بازپرس دیوان کیفر نقیبه شهردار را مطلع و قویاً اظهار کرده بوده است، ولی او اعتنایی نمی‌کند تا آنکه گزارش و کسب تکلیف به وزیر دادگستری و نخست‌وزیر و شاه و وزیر کشور سیر می‌کند و خیلی ناراحت می‌شوند که از یک طرف جرمی کرده است و از طرف دیگر گرداننده‌ی کنگره و انتخابات بوده است. ناچار راضی به‌جلب و بازپرسی می‌شوند و بعدازظهر پیش بازپرس می‌رود (روز بعد در دادگاه از آقای امینی شنیدیم که چک مهندس گوهریان برای مقبره مرحوم مهندس ابراهیمی بوده و به‌دست شهردار داده نشده بوده است ولی در هر حال شهردار برکنار شده یا می‌شود).

آقای دکتر مصدق یک قابلمه پنیر تازه‌ی لذیذ برای رفقای زندانی به منزل فرستاده بودند که روز بعد سر ناهار همراه با نان و گردو مصرف و مورد توجه و تشکر فراوان شد و برکتی داشت.

### یکشنبه ۱۳۴۲/۹/۱۷



- صبح به مناسبت ۱۶ آذر قبل از خواندن دسته‌جمعی سرود، یک دقیقه سکوت به یاد سه نفر دانشجویان مقتول داده و شرح مختصری در تذکر و تجلیل این روز خوانده شد.

- آقای ارفع‌زاده جوان عضو شورای جبهه که روز ۱۳۴۲/۸/۱۵ بازداشت و روز ۱۳۴۲/۸/۱۸ به این زندان آورده شده بود، امروز ظهر به زندان قزل‌قلعه منتقل گردید. مشایعت و احترام و مسرت به عمل آمد. در موقع عبور از در میله‌ای گفت:

«من یک سرباز نهضت ملی ایران هستم و تا پیروزی از پای نخواهیم نشست؛ نه از این زندان‌شان می‌ترسم و نه از آن زندان‌شان.»

ایشان در اقامت میان ما- که اکثراً نهضتی و ۱۵ خردادی و نمازخوان هستیم- ابراز ناراحتی و نارضایتی و ناسازگاری‌های نامطلوبی نشان داده بود، که باعث تأسف و تعجب عموم و شرمندگی چند نفر افراد جبهه‌ای شده بود. عصر روز قبل و شب تا اندازه‌ای رفع کدورت به عمل آمد.

- شب که از دادگاه برمی‌گشتیم، آقای تقی‌علایی، برزگر فهمیده و معقول و رامینی آزاد شد.

اخباری که در دادگاه شنیدیم:

- تظاهرات ۱۶ آذر دانشگاه، علی‌رغم تهدیدات و تدارکات مدت‌ها قبل دستگاه، با موفقیت انجام شده است. قبل از ساعت ۳۰:۸ دانشجویان حاضر در مقابل دانشکده فنی اجتماع کرده از آنجا به دور محوطه راه افتاده‌اند و با آنکه از طرف افراد طرفدار آقای دکتر خنجی مخالفت و ممنوعیت از دادن شعار به عمل آمده بوده است، شعارهایی علیه دیکتاتوری و تجلیل از آقای دکتر مصدق و اعتراض علیه دادگاه ما داده و لوحه‌هایی بالا کرده بودند. در مراجعت به جلوی دانشکده فنی، سخنرانی‌هایی شروع می‌شود. ولی هفت هشت کامیون سرباز می‌ریزند و شش هفت نفری را می‌گیرند و می‌برند و می‌زنند. سایرین متفرق و کلاس‌ها که تشکیل هم نشده بوده است، تا آخر روز (یا شاید تا ظهر) تعطیل می‌گردد. در پلی‌تکنیک چون پیش‌بینی و ممانعتی نشده بوده است، تظاهرات و تعطیل کلاس‌ها باشکوه‌تر بوده است. یک شب یا دو شب قبل از ۱۶ آذر، کمیته‌ی جبهه ملی دانشگاه را دستگیر کرده بودند و کمیته‌ای که رهبری آن روز را به عهده گرفته است. گفتند ۴ نفر خنجی و سه نفر

باندی بوده است و اینها به نقل قول از آقای صالح سعی فراوان در سکوت و سمبل کردن تظاهرات داشته‌اند.

- سفارت کبرای ایران در آلمان از دولت آلمان می‌خواهد سه نفر دانشجوی ایرانی را که اخیراً در تظاهرات علیه جریان دادگاه ما فعالیت کرده بودند، اخراج نماید. ولی سفارتخانه‌های اندونزی و مصر و الجزایر اطلاع می‌دهند که حاضرند آنها را تبعه‌ی خود بدانند.

- آقای نصرت‌الله امینی به دادگاه آمده بود.

### بیستمین جلسه دادگاه

#### و رأی بر صلاحیت

آقای سرهنگ رحیمی (بقیه مدافعات مربوط به آقای علی بابایی): تذکر نظریه آقای سرهنگ علمیه راجع به عدم تعقیب غیرنظامی‌های پرونده باطری به علت عدم امر تعقیب و یک بام و دو هوا بودن کار.

علی‌رغم تبلیغات رسمی و فرمایشات ملوکانه دایر به آزادی و امنیت و عدالت، این پرونده نشان می‌دهد که ساواک بزرگ‌ترین عامل سلب امنیت است. برگ‌های پرونده اول آقای علی بابایی مربوط به ۳۰ تیر ۱۳۴۰ را یک‌یک ورق زده تا معلوم نبودن بازجو، بی‌اطلاعی او از اتهام، عدم وجود مدرک و دلیل جرم، عدم احضار متهم از طرف بازپرس، و ندیده قرار بازداشت صادر کردن، و صدور رأی به امید بازداشت از طرف دادگاه بدون بازپرسی قبلی و تحقیق، و بعد دستور آزادی بی‌مقدمه و دلیل متهم از طرف ساواک، و اطاعت بازپرس را ارایه داده، به عدم تأمینی که برای هرکس در این مملکت از دست ساواک وجود دارد شدیداً اعتراض کردند. یک بچه‌ی دو ساله با گنجشک این‌طور که ساواک با یک فرد ایرانی انسان بازی کرده می‌گیرد و رها می‌کند، عمل نکرده است و همه‌ی بدبینی‌ها و نارضایتی‌های مردم از ساواک است. با ارایه و استناد به برگ آخری پرونده که مربوط به شخص دیگری به نام تقی محلوجی است، حمله‌ی شدیدی به دادسرا و بازپرس و دادستان نموده گفتند هنوز افرادی مثل من در این مملکت هستند که از آزادی و شرافت و ملیت دفاع می‌نمایند.

نسبت به پرونده‌ی دوم که مربوط به زندان اخیر است نیز موارد تخلف را که مو به مو مانند اولی است، و برخلاف انسانیت شبانه به منزل ایشان ریخته‌اند، و اوراق

اشتباهی که بازپرس توجه نکرده و مربوط به یک فرد توده‌ای قاچاقچی قند به نام احمد بابایی است، در پرونده ایشان گذارده‌اند، مجدداً استعجاب و اعتراض و ایراد شدید کردند.

در خاتمه خلاصه‌ی ایرادهای به صلاحیت و نقص پرونده را یادآور شدند.  
دادستان: تأسف از جریان مذاکرات و سوءاستفاده‌های وکلا از صبر و حوصله و حلم دادگاه - خلاصه کردن بیانات مختلف آنها که گاهی با تحریف و تصغیر و تکبیر باشائبه و بی شائبه در لفافه و ظواهر عوام‌فریبانه بوده است، به سه قسمت خلاصه کرد:

۱- پرونده امر تعقیب ندارد،

۲- لزوم هیئت منصفه،

۳- موارد نقص پرونده.

و گفت قبلاً در اطراف هر سه موضوع توضیح داده‌ام و چون حرف‌های آنها تکرار مکرر است و اگر بخواهم وارد جزء جزء شوم مستمسکی برای ۲۰ جلسه بحث دیگر خواهد بود، بنابراین چیزی اضافه نمی‌کنم. «رفتن به شور از ساعت ۴:۳۰ تا ۷:۳۰»

### قرار صلاحیت و عدم نقص

پاسخ لازم از طرف دادستان داده شد. هیئت دادرسان به اتفاق آراء چنین نظر دادند:

#### الف) ایراد به صلاحیت دادگاه:

استناد به اصل ۷۹ وارد نیست. چون اصل ۸۷ می‌گوید محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه تأسیس می‌شود، احکامی که تا به حال بدون حضور هیئت منصفه صادر شده، از طرف دیوان کشور ابرام گردیده است، عضویت در دادگاه انتظامی منع نشده است.

#### ب) نقص پرونده:

۱) امر تعقیب موضوع ماده ۱۳۸ در باره غیرنظامی‌ها لازم نیست، دیوان کشور با توجه به محتویات کل پرونده ایراد نگرفته است.

۲) از جهت عدم تحقیق از بعضی افراد یا مراجع و جلب کارشناس با توجه به تحقیقات از خود متهمین و امکان استفاده از ماده ۱۹۸ در خود دادگاه اشکالی نیست.

۳) عدم حضور دایار و عدم امضای بازپرس نقص تحقیقات نیست و با توجه به مدافعات دادستان وارد به نظر نمی‌رسد.

۴) خرید دینامیت مورد بحث کیفرخواست نیست.  
۵) عدم رعایت مقررات ربطی به نقص پرونده ندارد.  
۶) تبدیل و تخفیف قرار متهمین چون جرم مهم و جنایی است، مقدور نمی‌باشد.  
رأی دادگاه با آنکه از ابتدا امیدی به شهادت و شخصیت دادرسان نبود، برای ما و مخصوصاً وکلا و تماشاچیان خیلی غیرمترقبه و ناراحت کننده بود. در قیافه‌ی رئیس دادگاه و منشی و اعضا نیز ناراحتی و گرفتگی دیده می‌شد.  
قبلاً با پیش‌بینی چنین رأیی، ما تصمیم به اعلام ادامه سکوت و تسلیم‌نامه اعتراضیه کرده، آنها را حاضر و امضا نموده بودیم، ولی چون دیروقت بود و تنفس داده شد، موکول به سه‌شنبه گردید.

#### دوشنبه ۱۳۴۲/۹/۱۸

بعضی از آزادشدگان ورامینی و بازاری و دانشجو به ملاقات رفقای‌شان آمده بودند. آقای لباسچی مقداری ترشی و لبو آورده بود.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۱۹

آقای شیشه‌گران کارگر بلورسازی بازداشت شده و فوق‌العاده شکنجه دیده‌ی ۱۵ خرداد، امروز آزاد شد. آنچه در دادگاه شنیده شد:  
اعتصاب بازار و هیجان‌های تبریز به شدت ادامه دارد و ده پانزده نفری را به قزل‌قلعه آورده‌اند. رادیوملی یا رادیو پیک ایران گفته است شاپورها از اوضاع نگران‌اند و اسباب‌های خود را جمع‌آوری می‌کنند. رادیو پیک ایران نامه‌ای را که استادان پاریس به عنوان اعتراض علیه محاکمه و قصد اعدام به شاه و سفیر کبیر ایران نوشته‌اند منتشر می‌کرد.

#### بیست و یکمین جلسه دادگاه

(قرائت کیفرخواست و صحبت‌های دادستان)

#### کیفرخواست

کیفرخواست یک ساعت طول کشید. سرگرد اسداللهی منشی، با غلط‌ها و اشتباهات فراوان خنده‌آور آن را می‌خواند.

#### امتناع متهمین از جواب

رئیس رو به یک یک ما کرده پرسید: به گناه خود اعتراف دارید؟ گفتم: جواب در شرحی است که اگر اجازه فرمایید بخوانم. گفتم: به موقع اش، ولی فعلاً آره یا نه. جواب همگی معذرت از جواب یا عرضی نمی‌کنم بود.

**دادستان:** توضیح و تکرار حرف‌هایی که در مقدمه‌ی بیانات خود در جلسه‌ی پنجم و ششم زده بود (خصوصت شخصی با متهمین ندارم، گناهم نیست که آقایان را نشناخته باشم، بازپرس نمی‌تواند ۵ سال متهم را در زندان نگاه دارد تا تحقیقات کامل بکند، کیفرخواست من از روی اوراق بازپرسی است، دادگاه را تحریک نمی‌کنم و از برائت متهمین خشنود می‌شوم). مقداری گله و گذشت از بی‌لطفی بعضی و کلای مدافع (سرهنگ رحیمی که گفته بود دادستان عاجز است جواب بدهد و به بعضی مقامات اهانت کرده بود، ایرادگیری راجع به اشتباه بازپرس و اداره اطلاعات شهربانی در مورد احمد بابایی به جای احمد علی بابایی، اعلام تخلف سرهنگ پگاهی به عدم امضای اوراق بازپرسی از طرف بازپرس در صورتی که امضا شده است، و این امضا را بعداً کرده‌اند). دلجوئی و احترام به متهمین و دعوت دوستانه به اینکه خودمان بیاییم و از نیات خود بگوئیم و دفاع کنیم و آزادی کامل برای صحبت. از جمله اشاره به استادی و افتخار خلع‌ید و نقش داشتن در سیاست و عدم امکان فرض جهل برای من کرد. از جمله بیاناتش اینکه: در این پرونده صحبت بر سر عقیده و فکر و نیت است. عمل خارجی واقع نشده است، چیز محسوسی نیست. فقط شخص متهم است که به‌بهترین وضع می‌تواند بی‌تقصیری خود را ظاهر کند. در موضوع عدم انتشار اخبار دادگاه در روزنامه‌ها، گفتم: گفتم که رئیس دادگاه دخالت و حق دخالتی ندارد. دادگاه باطری و صحبت‌های نمایندگان سنا را هم نمی‌نویسند.

\* \* \*

از جمله کسانی که به‌دادگاه آمده بودند، آقای لباسچی و آقای دکتر عالی. چهارشنبه چون تمرین رژه ۲۱ آذر داشتند، جلسه آینده به یک‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۲۴ موکول شد.

چهارشنبه ۱۳۴۲/۹/۲۰

مطلب و خبر مهمی نبود. بحث و جلسه راجع به تصمیم در جلسه دادگاه و تنظیم نامه اعلام سکوت داشتیم. این روزها رئیس زندان ما آقای سرگرد تیموری به جای سروان خانمرادی شد و عربستانی مدیر رفت.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۲۱

آنچه در ملاقات‌های زندانیان دیگر شنیده شد:

آقای رجایی، دبیر دبیرستان کمال را که قبلاً در قزوین به جرم همراه داشتن اعلامیه‌های نهضت دستگیر و زندانی و آزاد ولی دادگاهی شده بود، به ۷۰ روز زندان محکوم کرده‌اند.

آقای احمد شهاب (به یادداشت پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۱۴) قرار است با ضمانت ۱۲۰۰۰ تومان قبالة آزاد شود.

آقای سید عبدالکریم هاشمی نژاد واعظ مشهد امکان ملاقات پیدا کرده است. یک اعلامیه دو صفحه‌ای از طرف نهضت راجع به جریانات تبریز و دادگاه منتشر شده است.

برطبق رادیو پیک ایران، روزنامه «اومانیته» مقاله‌ای راجع به دادگاه ما داشته است و روزنامه «لوموند» نامه‌های اعتراضی C.C.T و C.T.C و C.N.R.S (مرکز تحقیقات علمی فرانسه) را که از طریق سفارت کبرای ایران به شاه نوشته‌اند و گفته‌اند شما که داعیه دموکراسی و آزادی دارید چرا استادان و دانشجویان و روشنفکران را از زندان‌ها آزاد نمی‌کنید و می‌خواهید در محاکمه‌ی در بسته اعدام‌شان بکنید درج کرده بوده است. نمایندگان اتحادیه‌های دانشجویی ۳۲ کشور اروپایی و آمریکایی و آفریقایی و آسیایی نیز ابراز هم‌دردی با ما و اعتراض به دادگاه کرده‌اند.

### جمعه ۱۳۴۲/۹/۲۲

در ملاقات‌ها شنیده شد که کمیته دانشجویان جبهه ملی، نامه استعفا برای شورا فرستاده و در آن به هم‌دردی و در مورد نهضت هم اعتراض کرده است. آقایان منصوری و دواچی - که درست هم شناختیم - دسته گل و پرتقال آورده بودند.

- شب به مناسبت مبعث حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله‌وسلم جشن خصوصی گرفتیم. برنامه‌ی آن قرآن با ترجمه، اشعار مثنوی، سخنرانی یک ساعته‌ی من (تبلیغ رسول اکرم)<sup>۱</sup>، پذیرایی و اشعار و شوخی بود.

- بعداً شنیدیم که برطبق دو بار اعلان در روزنامه، جشن انجمن اسلامی مهندسین هم در مسجد حاجی حسن با موفقیت برگزار شده. آقایان کتیرایی و شکیب‌نیا صحبت کرده و آقای دکتر... اشعار خوانده است. منتهی قیافه‌ها گرفته و در خاطرشان از گرفتاری ما پژمرده بوده‌اند.

### شنبه ۱۳۴۲/۹/۲۳

روز مبعث بود و به ملاقات رفتیم (در عشرت‌آباد). دیر ما را بردند ولی از اقوام و دوستان عده‌ی زیادی آمده بودند. آنچه شنیده شد:

دکتر حجازی در عروسی خودش به هم‌دردی و به مناسبت زندان و دادگاه ما، اجازه نداده است موسیقی و طرب باشد. اخوی آیت‌الله خمینی را که به‌عنوان شاهد به بازپرسی خواسته بوده‌اند، راجع به ملاقات و روابط آقای احمد طباطبایی با آیت‌الله بوده است و ایشان اظهار بی‌اطلاعی کرده است.

آقای مرعشی‌نجفی در باره حوادث آذربایجان، و بازرگانان و اصناف تهران اعلامیه‌ای در صفحه واحد به شرح ذیل داده‌اند:

ملت مسلمان و متدین ایران، اکنون قریب یک سال است علم روحانیت به طرق مختلفه آنچه را که صلاح ملت و مملکت بوده صریحاً بیان و مصادر امور و هیئت حاکمه را به عواقب وخیمه و توالی فاسده‌ی این اعمال ضد‌دینی و غیرانسانی واقف نموده، متأسفانه اولیاء امور در صدد انصراف از اعمال غیرمشروع نشده بلکه با ایجاد تشنج در نقاط مختلفه، دانسته و یا ندانسته مملکت را به پرتگاه سقوط و بدبختی می‌کشاند. هنوز حادثه اسفناک گرفتاری حضرت آیت‌الله خمینی و آیت‌الله قمی دامت برکاتهما از یاد مردم نرفته و در مرکز تحت مراقبت شدید به سر می‌برند، غائله‌ی مشهد را ایجاد و در طول این جریانات عجیب به

۱. این سخنرانی با نام «تبلیغ پیامبر» تدوین و تفصیل یافت و در همان سال ۱۳۴۲ چاپ و منتشر گردید و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت(۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

محاکمات رجال و اساتید محترم دانشگاه اقدام و صفحات تاریخ را لکه‌دار می‌نمایند، باز هم اکتفا نکرده چند روزی است که عده‌ای از علمای اعلام و خطبای کرام آذربایجان دامت برکاتهم را به جرم حق‌گویی و پشتیبانی از عالم اسلام دستگیر و به تهران اعزام نموده‌اند. حقیر از غائله‌ی اخیر آذربایجان شدیداً متأثر و به جهت این پیش‌آمد ناگوار حوزه‌ی درس را روز شنبه تعطیل و روز مبارک مبعث، عید بزرگ اسلامی را جلوس نخواهم نمود. از آقایان تجار و اصناف محترم تهران و شهرستان‌ها که در طی این جریانات سوء با برادران دینی آذربایجان اظهار همدردی می‌نمایند فوق‌العاده متشکر و به مقام ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب روحی له‌الفداء التجاء نموده و از خداوند جلیل در رفع این گرفتاری‌ها استمداد می‌نمایم. و ما توفیقی الا بالله

۲۲ رجب ۱۳۸۳

شهاب‌الدین الحسینی المرعشی النجفی

\* \* \*

### بازرگانان و اصناف تهران، عملیات ضد مذهبی

#### و خلاف انسانیت هیئت حاکمه را تقبیح می‌کنند

هفته گذشته هم‌زمان با تظاهرات و نطق‌های سرپا دروغ مربوط به روز حقوق بشر، جنایت دیگری توسط عمال استعمار انجام گردید. روحانیون عالی‌مقام و مبارز آذربایجان حضرات حجج اسلام آقای قاضی، آقای خسروشاهی، آقای دروازه‌ای و آقایان ناصرزاده و اهری و انزابی و بکایی و بخشایشی و آقازادگان بنابی را به جرم حق‌گویی شبانه روده و به زندان فرستاده‌اند. مردم مسلمان و غیور تبریز برای پشتیبانی از روحانیت تعطیل عمومی نموده و با اعتصاب چند روزه‌ی خود به این اعمال ننگین پاسخ گفته‌اند ولی حکومت دیکتاتوری که دائماً از حقوق بشر دم می‌زند!! با توسل به سرنیزه و یورش نظامی و انواع اذیت و آزار و خفقان و سانسور شدید، پس از چهار روز تعطیل، مردم را مجبور به ترک اعتصاب نموده و در تهران هم در روز شنبه ۱۶ آذر دانشجویان دانشگاه تهران را مورد حمله مسلحانه پلیس قرار داده است. و اکنون گروه زیادی از تجار و کسبه تبریز و دانشجویان دانشگاه به جرم



علاقه به مذهب و حقوق انسانی در زندان‌ها بسر می‌برند و پرونده‌سازی علیه ایشان در جریان است.

هیئت حاکمهی فاسد و ستمگر با این‌که از وحشی‌گری‌های سابق در حادثه‌ی مدرسه فیضیه و توقیف مرجع عالی‌قدر و آیات عظام و روحانیون و کشتار مردم مسلمان بی‌دفاع در تهران و شیراز و مشهد و شهید کردن طیب و حاج اسماعیل و ادامه‌ی توقیف پیشوای ایشان و مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی و محاکمه‌ی رهبران متدین و شرافتمند و حق‌طلب نهضت آزادی و توقیف واعظ محترم و شجاع آقای هاشمی‌نژاد در مشهد و اختناق و سانسور شدید، جز رسوایی جهانی و کینه و نفرت شدید ملت سودی نبرده است، باز با این اعمال جنون‌آمیز به خیال خود قدرت‌نمایی می‌کند. ولی مسلم است که بیش از پیش سقوط حتمی خود را نزدیک می‌سازد.

بازرگانان و اصناف تهران تنفر شدید خود را نسبت به این اعمال ضد بشری حکومت اظهار نموده و با برادران مسلمان و غیور آذربایجان ابراز همدردی می‌نمایند.

درود به علمای مجاهد آذربایجان، درود به مسلمانان غیور و مبارز آذربایجان، درود به مسلمانانی که در راه انجام وظایف انسانی و مسلمانانی از زجر و شکنجه و تیرباران شدن باک ندارند. خدای بزرگ یار و مددکار مسلمانان حق‌طلب است.

### بازرگانان و اصناف تهران

#### یکشنبه ۱۳۴۲/۹/۲۴

بعد از پنج روز فترت، امروز روز دادگاه بود و حدس‌های مختلف می‌زدیم. جلسه کردیم و بحث کردیم که اگر احمدی و دستغیب و امثال او را به‌عنوان شاهد بیاورند چه بگوییم و اگر دادستان حرف‌هایش را تمام کند و نوبت به ما برسد، چه کنیم. قرار شد اگر شهودی آوردند و از ما سؤال کردند، چون ممکن است جواب به سؤالات، به بحث و دفاع بکشد، از اول سکوت خواهیم کرد و اگر به متهم ردیف ۱ تکلیف دفاع کرد، من بلند شده مقدمه‌ی مشروحی در دلایل سکوت صحبت کنم و بعد آن نامه‌ی تأیید سکوت کلی را که به‌امضای همه رسیده است بخوانم و بدهم.

### بیست و دومین جلسه دادگاه

دادستان (بقیه): مختصری تکرار و خلاصه تذکرات دفعه قبل و اینکه برطبق قانون، پس از بازجویی و بازپرسی، اگر دادستان با عقیده‌ی بازپرس موافق بود، ادعای نامی می‌دهد و اگر دادستان پرونده را برگرداند مسئول است. مسئله‌ی تکمیل یا عدم تکمیل تحقیقات امری است نظری، خاصه که قانون جلوی آن را نگرفته است. وقتی اعلامیه‌ها و نوشته‌های خطی را دیدم، به‌نظرم تحقیقات جدید لازم نبود. در برگ‌های پرونده تردید و تصور جعل نکردم چون بعضی از آنها را آقایان تصدیق کرده‌اند و بعضی‌ها از روی قیاس و قرینه با هم شبیه، و معلوم بود که از یک منشاء است و همگی مانند همدیگر مردم را علیه حکومت تحریر می‌کند و مصداق ماده‌ی (۱) مقدمین علیه امنیت است. تکذیب نکردن آقایان از اعلامیه‌های نامناسب، بهانه‌ی مقبول نیست. زیرا مخالفت با حکومت نبوده است، استقبال هم می‌شد. راجع به تکذیب‌نامه‌ی آقای دکتر سنجابی و ادعای جعلی بودن آن اعلامیه جبهه علیه سران نهضت مقاومت ملی، چون در صورت مجلس کنگره جبهه ملی اختلاف و مناقشاتی بین جبهه و نهضت آزادی بوده پس آن اعلامیه هم به‌نظر درست می‌آمده است. اعلامیه‌های مربوط به سران عشایر فارس هم وحدت مضمون و وحدت حروف داشته و تعداد زیاد در نزد نهضتی‌ها بوده است.

بازرگان: بعد از تنفس اول، من پشت تریبون رفتم و مقدمه ۱۴ صفحه‌ای را شروع کرده دو ثلث آن را در دو جلسه صحبت کردم. خلاصه‌اش بحث در این بود که اصولاً دفاع بکنیم یا نکنیم؟ دفاع یک متهم روی سه منظور یا به سه صورت می‌تواند باشد:

۱- اطلاع و ارتباط با افکار عمومی و استفاده از پشتیبانی و تبلیغ آنها (برای ما وجود ندارد، چون اولاً دادگاه خانوادگی و خصوصی است، ثانیاً روزنامه‌ها با وجود اهمیت موضوع محاکمه، - اهمیتی که مجتمع علاقه‌مندان تهرانی و توجه و اعتراض‌های سندیکاهای کارگری و دانشجویان و دانشمندان فرانسه و اروپا شاهد آن است - ممنوع از درج می‌باشد).

۲- تمهید دلیل و مدرک و تأثیر روی قاضی (این هم برای ما وجود ندارد، چون با قراری که علی‌رغم همه‌ی استدلال‌ها و مدارک و کلای مدافع صادر گردید، ثابت شد فایده ندارد. به‌علاوه بر مبنای چه چیزی ما از خود دفاع کنیم. این پرونده که

پایه‌ی درست و اساسی ندارد و اگر می‌گویند و کیفرخواست دادستان خواسته‌اند از عقاید و نیت‌مان صحبت کنیم...

\* \* \*

آنچه از وکلای مدافع و اشخاص در دادگاه شنیده و گرفته شد: اعلامیه به نام نهضت آزادی ایران راجع به آذربایجان و ترجمه‌ی اعلامیه آیت‌الله خوئی از نجف و چاپ‌شده‌ی نامه‌ای که قرار بود در ۱۳۴۲/۹/۱۹ به دادگاه بدهیم، با اضافاتی در اول و آخر.

#### آفرینندگان مشروطه بر ضد استعمار به پا خاستند

رگ‌های غیرتی که نیم قرن پیش جوی خونی گلرنگ جاری ساخت تا نهال آزادی و مشروطیت برومند و سرسبز گردد، بار دیگر خون مقدس‌اش بجوشید و در آذربایجان جنبش مقاومتی بر ضد دیکتاتور و استعمار حامی او برپا کرد.

همان مشت درشتی که دیروز از آستین ستارخان‌ها به درآمد و کاخ استبداد محمدعلیشاهی را برهم زد، امروز در آذربایجان گرامی گره شد و بر سینه‌ی اهریمن دیکتاتور فرومایه‌ترین نوکر امپریالیسم انگلیس کوبید.

چند روز است که آذربایجان آزاده و استبدادشکن، جنبش مقاومت ضد استعماری ملت ما را گرم کرده و علمای مجاهدش با نطق‌های مذهبی، و مردم شجاعش با اعتصاب چهار روزه، قهر مقدس‌شان را علیه دیکتاتور و به‌عنوان اعتراض به مظالم و بی‌دینی استعمار انگلیس ابراز داشته‌اند.

از آذربایجانیان دلیر و وطن‌پرستی که در تاریخ میهن ما سپر پولادین تجاوزات عثمانی و روسیه‌تزاری و بلشویسم استالین بوده‌اند، همین‌گونه سزا است. آذربایجانیان ضد اجنبی، همان‌ها که رژیم محمدعلیشاه عامل روسیه‌تزاری را سرنگون کردند و غلام‌یحیی مارشال افتخاری ارتش سرخ و بلشویک‌های تجزیه‌طلب و خائنین را از خاک وطن راندند، انتظار می‌رفت که سیلی مرگ بر صورت سیاه دیکتاتور ژنرال افتخاری ارتش انگلیس بنوازند. شنبه ۱۶ آذر ماه آذربایجان دژ دین و ملت،

چهارمین روز اعتصاب خود را می‌گذرانید و همان‌وقت دانشگاه تهران سنگر آزادی‌خواهان و قم مقدس پایگاه معنویت در اعتصابی پیروزمند بسر می‌برد و در دانشگاه رضوی مشهد و دیگر شهرهای ایران تظاهرات بود. جهانیان دیدند که ملت چگونه یکپارچه و هماهنگ به بزرگداشت شهدای نهضت ملی ایران و اعتراض و پیکار علیه استبداد، قانون‌شکنی، بی‌دینی و دست‌نشاندهی هیئت حاکمه برخاست. جلادان دیکتاتور بیش از سی تن از روحانیون جلیل‌القدر را دستگیر ساختند و شنبه ۱۶ آذر ماه اعتصابیون تبریز را با تانک و گلوله مورد تجاوز چنگیزی قرار دادند. در تهران نیز بیش از ۵۰ تن از دانشجویان را زندانی کردند. حضرت آیت‌الله‌العظمی سید محمدعلی قاضی و حضرات حجج اسلام آقایان سید احمد خسروشاهی و دروازه‌ای اینک در پادگان عشرت‌آباد زندانی هستند و حضرات حجج اسلام آقایان انزلی، وحدت، اهری و برادران بنایی مراغه‌ای که از اجله‌ی علما و مجاهدین راه حق می‌باشند در لشکر تبریز محبوس‌اند.

هیأت حاکمه به دستور اربابانش دسته‌دسته از رهبران ملی ما را که در میدان مبارزه رشادت و بصیرت و ایمانشان را ثابت کرده‌اند، تسلیم دژخیمان می‌کند. دکتر محمد مصدق پیشوای نهضت ملی ایران، حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی مقتدای شیعیان، سران عالی‌قدر نهضت آزادی ایران و علمای ارجمند و دانشجویان مبارزمان محبوس و از خدمت به دین و ملت محروم‌اند.

هم‌کیشان، آزادی‌خواهان، حق‌طلبان.

رهبری نهضت آزادی ایران از شما دعوت می‌کند صفوف‌تان را منظم‌تر ساخته و جهادی همه‌جانبه، پیگیر، آتشین و بی‌امان بر ضد دیکتاتور و استعمار پیش گیرید. اتحاد، تشکل و نظم توأم با ایمان و بصیرت، ما را به پیروزی می‌رساند.

#### نهضت آزادی ایران

(این اعلامیه برای ما به کلی بی‌سابقه و از آن بی‌اطلاع بودیم، و نفهمیدیم کی و کی نوشته است).

\* \* \*

- متن پیام تاریخی پیشوای عالیقدر و زعیم مجاهد حوزه علمیه نجف اشرف حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای حاجی سیدابوالقاسم خوئی مدظله‌العالی پیرامون جریان روز در ایران.

علمای عالی‌قدر ایران در جریان روز از نیروی فشرده‌ی روحانیت در نجف اشرف و زعیم مجاهدش علامه آیت‌الله خوئی دام‌ظله کمک‌طلبیدند. آیت‌الله در این پیام شکننده‌ی خود به علمای ایران و ملت آن لزوم مبارزه علیه ستم‌گران را ستوده و خود نیز در جبهه‌ی این مبارزه مقدس موضع گرفته‌اند.

### بسم الله الرحمن الرحيم

«وَالَّذِينَ يَبْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»<sup>۱</sup>

روحانیون عالیقدر، رنج‌ها و ناراحتی‌هایی را که ملت مجاهد ایران در وضع حاضر طبق اظهار شما تحمل می‌کند، برای من سخت ناگوار است. حقا در جهان امروز ما دیگر به هیچ‌وجه این‌گونه جرایم زشتی که شاه ایران و هیأت حاکمه‌ی آن برای جنگ با دین و رجال دینی و ملت شریف ایران مرتکب می‌شود، قابل تحمل نیست. دیگر دشمنی آنها با مقدسات اسلامی و کوششی که برای نابود کردن روحانیت با ستم‌گری و حيله‌بازی به کار می‌برند، جز ایجاد وحشت و اضطراب عمومی ثمره‌ای ندارد. تنها مردم را به این سؤال می‌اندازد که آیا مسیر این ملت و یا پیشوایان روحانی آن به دست این یاغیان ستم‌گر به کجا منتهی می‌شود. هیچ‌گونه گواهی بر خیانت این گروه آشکارتر از طرد آن عده از قوانین مملکتی که با مصالح‌شان سازگار نیست، و خیانت نسبت به مبادی دین مقدس اسلام در دست نمی‌باشد. اینان وفاداری نسبت به اسلام را تعهد کرده‌اند تا بتوانند در یک ملت مسلمانی که قوانین آن بر شالوده‌های جاویدان اسلامی بنا شده است، حکومت کنند. گذشته‌ی هیأت حاکمه با ننگ و عار مشخص می‌شود چنان‌که امتیاز این حکومت در وضع

۱. رعد (۱۳) / ۲۵: و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و روابط (نیگوی خویشاوندی) را که خدا به برقراری آن فرمان داده است، می‌گسلند و در زمین تبه‌کاری می‌کنند، مورد نفرین [خدا و مردم] هستند و دشواری آخرت را [در انتظار] دارند.

حاضر فضیحت و رسوایی‌هایی است که یک نمونه‌ی آن را در کوباندن مراکز دینی و علمی و افتخاری که از این عمل شجاعت مآبانه خود به خرج می‌دهند، مشاهده می‌کنیم. حقا که باید ملت ایران مدال فاتحین را بر سینه‌ی این جنایت‌کاران نصب کند که موفق شدند تا این اندازه مراکز علمی را به خون و آتش کشند. این همه گستاخی‌ها و تجاوزاتی را که هیأت حاکمه نسبت به طلاب بیگناه و مبارز ما روا داشت، نمونه‌ی آشکاری از انحطاط وضع در ایران و سلب آزادی و الغای کلیه‌ی قیود اخلاقی و انسانی است. خیلی مضحک و در عین حال جای تأسف است که این گروه طاغی به شدت دم از عدالت و اصلاح بزنند و برای دین و میهن اظهار دلسوزی کنند، ولی در همان وقت زیر سایه حکومت سیاه‌شان احدی جرأت اظهار عقیده و جانب‌داری از حقوق و مصالح عمومی نداشته باشد. باز در همان وقت که روزنامه‌های مزدور با کمال آزادی نیرنگ‌ها و دسایس دستگاه را به‌عنوان قدم‌های اصلاحی می‌پروراند، رجال دینی نتوانند از روی افکار و آراء خود برای خیر و صلاح مردم پرده بردارند. بدتر از این وضع، رفتاری است که حکومت جبار نسبت به تلگراف‌ها و نامه‌های مردم به علما مرتکب می‌شود. کنترل و مصادره‌ی امانت‌های مردم را کوچک‌ترین منافاتی با مبادی آزادی و حقوق بشری در دنیا به حساب نمی‌آورد! آیا از این بیشتر هم ممکن است آراء و افکار و آزادی‌های ملتی را در فشار و مضیقه قرار داد؟ آیا چنین حکومت سیاهی دیگر می‌تواند در فکر آسایش و رفاه ملت و تأمین نیازمندی‌های مردم باشد؟

مردم ایران به هیچ کس اجازه نمی‌دهند زیر پرده‌ی شعارهای ملی و اصلاحی به کوباندن ملت بپردازد. آیا ممکن است این دستگاه معنی اصلاح را بفهمد تا بتواند به آن عمل کند؟ تجاوزات مکرر دستگاه حاکمه بدون هیچ‌گونه مجوز قانونی مشت آنها را در دشمنی با ملت در دنیا باز می‌کند و تدریجاً حکومت سیاه آنها بزرگ‌ترین لکه‌ی ننگ و عار را برای ملت ایران به‌بار می‌آورد.

کشتارهای وحشیانه‌ای که در قم و تبریز و تهران به‌عمل آمد، قلوب مردم جهان را در تمام اقطار عالم جریحه‌دار کرد و بدان‌وسیله یک صفحه‌ی ننگین دیگری بر پرونده‌ی جرایم بی‌حساب خود افزودند.

در عراق مجالس سوگواری که به همین مناسبت برپا شد، برادران عراقی آنها سخت بر آنها گریستند و خون‌ریزی‌های وحشیانه‌ی مردم بی‌گناه را سخت محکوم کردند و خواستار تعقیب قاتلان و مجازات شدید محرکان و فرماندهان آنها شدند.

ما نیز می‌دانیم که شجاعت ملت ایران و سلامت ادراکش به همین زودی او را از تسلیم در برابر این ستم‌گران حفظ خواهد کرد و موفق خواهد شد با نیروهای روحی سرشاری که در اختیار دارد، کلیه‌ی مخاطراتی را که دشمنان برای او پیش‌بینی کرده‌اند خنثی و بی‌اثر سازد. آیا سزاوار است ملت ایران سرنوشت کشور و دین خود را به‌دست چند نفر از دشمنانش بسپارد؟ و آیا شایسته است که در قلب کشور ایران برای بیگانه پایگاه درست کنند؟ و پس از آنکه دوست کوچکی بر شالوده دشمنی با مسلمانان به‌وجود آوردند، منطقه نفوذ بزرگ‌تری به‌دست آنها داد؟ آیا شایسته است که چند نفر از افراد منحرف با مقدسات یک ملت بازی کنند؟ آیا بجا است که یک نفر مزدور یهودی به‌اعلی‌درجه مقام ثروت برسد و قدرت‌اش به بزرگ‌ترین دستگاه تبلیغاتی کشور و اکثر شرکت‌ها که برای مصالح دولت اسرائیل کار می‌کنند، بسط یابد؟

این وظیفه‌ی ما است که از هیأت حاکمه ایران بپرسیم آیا در تمام کشورهای جهان کشوری را پیدا خواهید کرد که دستگاه تبلیغاتی‌اش در اختیار یک نفر یهودی متوطن که خود را از فرزندان ملت نمی‌داند، باشد تا هر چه می‌خواهد برخلاف مصالح کشور انجام دهد؟

ما ملت ایران را که ایمان به مقدسات خود دارند، دعوت می‌کنیم با دشمنان دین و وطن به‌طریق مقتضی بدون اخلال و اغتشاش، که دشمنان از آن استفاده کنند، بجنگند و برعهده‌ی علمای عالی‌قدر است که مسلمانان را در وظیفه‌ای مقدس که در پیش دارند، رهبری کنند که «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»<sup>۱</sup>. رجال مجاهد ما پیوسته درخت اسلام را با خون‌های پاک خود آبیاری کرده‌اند و نشاط آن را بازیافتند. هم اکنون از تشنگی و پژمردگی

۱. حدیث نبوی، به نقل از نهج‌الحق و کشف‌الصدق: هر گاه بدعت‌ها در میان امت من شیوع یابد، عالم باید علمش را آشکار کند، اگر کسی چنین نکند، نفرین خداوند بر او است.

احساس شکایت می‌کند. من افتخار می‌کنم که خون ناچیز خود را به‌عنوان قربانی در راه حفظ دین و قرآن و نابودی ستم‌کاران تقدیم کنم. زیرا زندگی با فشار ستم‌گران و دشمنان اسلام برای من چیزی جز مرگ یا بدتر از مرگ نیست.

امروز در این جهاد مقدس بار سنگینی به‌عهده‌ی مردم ایران و در طبیعت آن شخصیت‌های مذهبی نهاده شده است که امید است در عمل و ادای آن کوتاهی نکنند. برای ملت ایران تنها وقتی پیروزی میسر است که اطراف علمای عالیقدر خود را رها نکنند و در زیر پرچم آنها و به رهبری آنها مجتمع شوند. شایسته است ملت ایران درس فداکاری و مواجهه با دشمن را از ملت‌های مسلمان عربی که در مبارزه بر آنها سبقت گرفته و به آرمان‌های استقلال‌طلبی خود و زندگی آزاد و با شخصیت خود رسیده‌اند بیاموزند.

آقایان علمای اعلام، پیوسته در راه اعتلای کلمه ملت مسلمان ایران و بلند کردن بانگ مظلومیت و استغاثه آنان در برابر افکار عمومی جهانیان کوشش کرده و می‌کنیم. به‌زودی جهان اسلام و عرب بلکه تمام دنیا، به حقیقت رنج‌های ملت مجاهد ایران واقف خواهد شد و به‌زودی دنیا به‌عنوان عکس‌العمل تجاوزات و فشارها و گستاخی‌های هیأت حاکمه آنان را محکوم خواهد کرد.

با این حال اگر هیأت حاکمه از سیاست شوم خود بازنگردند، امرشان به‌زودی بر ملت ایران روشن خواهد شد و با ادامه‌ی جرایم و تعدیات سابقه‌ی خود، صفحات تاریخ گذشته‌ی آنها را که پر از ننگ و عار و آلودگی چهل سال است در برابر جهانیان منتشر می‌سازیم و در آن وقت است که علما، آخرین سخن خود را در حق‌شان خواهند گفت. به‌زودی ثمره‌ی رنج‌های ما را در راه نجات ملت ایران از زنجیرهای ظلم و طغیان، به‌خواست خدا و با ایمان و درایت مسلمانان نسبت به‌خطری که هستی آنان را تهدید می‌کند مشاهده خواهید کرد و به‌زودی مجاهدات پیوسته ما به‌قطع ریشه‌ی مفسدین در ایران و قطع ید حکومتی که به مقدسات الهی دست‌درازی کند و به‌زور بر اموال و نفوس مسلمانان اعمال قدرت نماید، منتهی خواهد شد.

«نجف اشرف - ابوالقاسم خوئی»



مقاله‌ی بالا ضمیمه مصاحبه حضرات آیت‌اله خوئی با یکی از رجال ایرانی که (در ۳۲ صفحه) به عربی چاپ شده بود، ترجمه‌اش در بیش از چهارهزار نسخه چاپ و منتشر گردید.

\* \* \*

اعلامیه‌ی مبارزین آذربایجان که در دادگاه به بعضی از دوستان داده شده است:

«وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>  
(سست مگیرید، محزون نشوید، بالاترین امت‌ها هستید اگر واقعاً مؤمن باشید.)

روز پنج‌شنبه ۲۵ رجب روز تاریخی، روز تجلی حق و باطل است؛ روزی که هفتمین رهبر شیعیان جهان به‌دست غاصبین حکومت اسلامی شربت شهادت نوشید و با کمال افتخار گوشه‌های زندان را بر سکوت در مقابل زورگویان و افسارگسیختگان ترجیح داد.  
عجبا ۱۲۰۰ سال بعد، تاریخ از نو تکرار می‌شود، فرزند برومند آن بزرگوار، مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی، آیت‌الله آقای سید محمود طالقانی، آیت‌الله آقای قمی، حضرات حجج‌الاسلام والمسلمین آقای قاضی طباطبایی، آقای خسروشاهی، آقای دروازه‌ای، استادان مجاهد مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و سایر مبارزین راه مصالح ملت اسلامی، به دست هارون زمان به‌جرم عدالت‌خواهی به‌زنجیر کشیده می‌شوند.  
سزاوار است که استقامت و شهادت این فرزند علی‌بن‌ابیطالب درس بزرگی برای افراد مسلمین جهان باشد و برای کوبیدن پایگاه‌های داخلی و خارجی استعمار صفوف خود را متشکل‌تر و منظم‌تر نمایند.  
مبارزین آذربایجان

دوشنبه ۱۳۴۲/۹/۲۵

در ملاقات‌ها چیز عمده‌ای نشنیده‌اند. برای بحث قبل از نامه‌ی سکوت، بحث و تصویب و تجدیدنظر شد.

سه‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۲۶

بیست و سومین جلسه دادگاه

### تنفس و شور قلبی با وکلا

وکلا نگرانی از صحبت‌های پرریوز داشتند که ممکن است ایراد بگیرند وارد دفاع و ماهیت شده‌ام. برطبق بحث و مشورت قرار شد با حذف قسمت‌هایی که قابل تعبیر و تعمیم به دفاع باشد، روی دلایل سکوت صحبت بنمایم و نامه را بخوانم و بدهم. بازگان: توجیه و رفع توهین از سرهنگ بهزادی و تمجید از سرهنگ مقدم؛ خلاصه از صحبت‌های پرریوز. ادامه‌ی صحبت به‌طریق زیر:

ما حاضریم از نیت و باطن مان صحبت کنیم و اثبات بی‌گناهی بنمایم، اما این دو راه دارد؛ یکی بیان ما (و لازمه‌ی آن قبول شما و راست‌گو دانستن ما و پس گرفتن آن همه تهمت‌های اخلاقی است که زده‌اید) و دیگر مراجعه به سوابق و اعمال آن (و این را شما بهتر از ما می‌توانید با مراجعه به آشنایان و همکاران ما و تحقیق در خارج بنمایید). اما منظور و عامل سوم که موجب دفاع می‌شود، اجرای مقررات و انجام تشریفات و ظواهر است. همان‌طور که در سایر شئون ما این رسم برقرار است و به اسم اکتفا می‌شود (کاخ دادگستری، کاخ سنا، انتخابات، مطبوعات، ارتش، مشروطیت و قانون اساسی، دادگاه همه چی تمام) بدون آنکه معنی و واقعیت داشته باشد. اتفاقاً هدف و عمل و خدمات ما در مخالفت با این رویه بوده است و ما می‌خواهیم حرف تحویل بدهیم و حرف تحویل بگیریم. ریش و قیچی را دست خود شما می‌دهیم. شما اثبات کنید که صالح و عادل هستید؛ اما با عمل، نه با حرف:

بزرگی سراسر به گفتار نیست که صد گفته چون نیم کردار نیست

بدانید که ممکن است شما ما را محکوم کنید و نگذارید جریده‌های تهران اخبار

دادگاه را بنویسند، اما:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده‌ی عالم دوام ما

سپس برای آنکه مطالب خلاصه و قطعی باشد، نامه ۷ ماده‌ای مورخ ۱۳۴۲/۹/۱۹ به امضای کلیه‌ی متهمین را قرائت و تسلیم کردم (این نامه با اختلاف اینکه دادگاه را در آنجا حسب‌الامری نوشته ولی غیرمستقل است و آقای طالقانی امضا نکرده‌اند و آقای عدالت‌منش هم نوشته است عضو نهضت آزادی ایران نیستم، در اعلامیه صفحه ۸۲ نقل شده است).<sup>۱</sup>

**رئیس دادگاه:** اعلامیه‌ی چاپ شده‌ی متضمن نامه فوق را به‌دست گرفته از من پرسید: آیا نهضت آزادی ایران داده است؟ اطلاع دارید یا خیر؟ معذرت خواسته گفتم: با آنکه توضیح و دلیل دارم ناچار سکوت می‌کنم.

**گفت:** معلوم می‌شود بیانات شما خلاف حقیقت است و این که می‌گفتید چون در زندان بوده‌ایم آن اعلامیه‌ها را ما نداده‌ایم، درست نیست.

**سؤال از دکتر سحابی:** جناب عالی که از مؤسسين هستيد، و بیانات بازرگان و نامه قرائت شده را شنیده‌اید، آیا این اعلامیه با اطلاع شما بوده است یا بدون اطلاع شما؟  
**دکتر سحابی:** از امضا کنندگان آن شرح هستیم و بنابراین درباره‌ی کیفرخواست و موارد مطروحه در دادگاه هیچ عرضی نمی‌کنم. از وکلای خود هم خواهش می‌کنم در دفاع من چیزی نفرمایند. اما من باب ادب راجع به این سؤال: تاریخ نامه ۱۳۴۲/۹/۱۹ است، از آن روزی است که از ما راجع به اعتراف به گناه سؤال فرمودید و عرض کردم اجازه فرمایید آن نامه را بازرگان بخواند، اجازه فرمودید.

زعم این می‌رفت اجازه داده نشود قرائت شود. مسبوق هستید که وضع ما در این یک ماه و نیم جریان دادگاه با سابق خیلی فرق دارد. ارتباط نداشتیم و نداریم. حالا در دادگاه تماس با وکلا، مشورت با آنها، تماس با خانواده‌ها امکان هست و ما اطلاع داریم. ما واسطه نبوده‌ایم و نمی‌دانیم چگونه از طرف نهضت آزادی منتشر شده است، ولی با خارج تماس نداریم و با اطلاع ما نبوده است.

**آقای سرتیپ شایانفر:** ماده ۱۹۷ مقرر می‌دارد؛ پس از آن رئیس دادگاه به متهم یا وکیل اجازه می‌دهد به دفاع بپردازد. بنابر این اجباری نیست که هم متهم هم وکیل به دفاع بپردازند. ولی برای تمکین به دستور ریاست، وکلای مدافع پشت این تریبون آمده آنچه لازم بوده است به‌عرض رسانده‌اند. سه مرتبه خود اینجانب در اطراف نقص پرونده و عدم صلاحیت صحبت کرده‌ام و قسمتی از آن را به ماهیت اختصاص

۱. صفحه ۸۲ متن اصلی و صفحه ۵۱۰ این مجموعه‌ی آثار.

۵۰۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
دادم و راجع به اینکه اعلامیه‌های حاضر از ناحیه‌ی موکلین نیست و کیفرخواست  
آنها را جرم دانسته. حالا هم مفاد کیفرخواست و موارد استنادی مورد تکذیب  
اینجانب است و خود را از بحث مجدد بی‌نیاز می‌دانم. استدعا دارم با مراجعه  
به صورت جلسات مربوطه و دلایل مربوط به ردّ اتهامات، حکم برائت موکلین اینجانب  
را صادر نمایند و دیگر هم عرضی ندارم.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۹/۲۷

قضیه‌ی انتشار قبل از وقتِ نامه‌ی اعلام سکوت ما به دادگاه، و همچنین اعلامیه‌ی  
منتسبه به نهضت راجع به آذربایجان، تحت عنوان «آفرینندگان مشروطه برضد  
استعمار به‌پاخاستند» بعضی از رفقا را از جهت بی‌انضباطی و تندروی‌های افراد خیلی  
ناراحت و نگران و آشفته کرده بود، و جلسه داشتیم؛ معذک تصمیم بر سکوت  
تأیید شد. در دادگاه روز قبل هم خانواده‌ها و بعضی تماشاچی‌ها مضطرب و نگران  
شده بودند. در صورتی که چیز مهمی نبود و به‌خواست خدا به‌سود ما برگشت.

\* \* \*

- در قم یک نشریه‌ی پلی‌کپی شده‌ی ۶ صفحه‌ای به‌نام «بعثت» نشریه‌ی داخلی  
حوزه علمیه قم» به‌تاریخ ۱۳۴۲/۹/۲۳ در آمده است که خیلی آزادی‌خواهانه و  
مبارزانه است.

مندرجات آن: بعثت همگانی (سرمقاله)، نهضت حوزه (تاریخچه‌ی تحول و جنبش  
اخیر روحانیت که در نتیجه فشار و فساد دستگاه پدیدار شده است)، بررسی امکان  
سازش (رد کردن هرگونه سازش با خفقان حاضر و یا وجود این همه زندانی)، علم  
گفت (امیدواری به‌خاموش شدن مسئله مذهب در آینده‌ی نزدیک)، نکته‌ها، ما هیأت  
حاکمه را استیضاح می‌کنیم، سیاست از دین جدا نیست، یک روایت، و اخبار.

\* \* \*

- اعلامیه نهضت متضمن نامه ۱۳۴۲/۹/۱۹ تسلیمی ما به دادگاه :

بسمه تعالی

به تاریخ نوزدهم آذرماه ۱۳۴۲

### ریاست محترم دادگاه عادی ویژه شماره یک دادرسی ارتش

اینک که دادگاه با اعلام صلاحیت خود و عدم نقص پرونده، پس از بیست جلسه بحث و دفاع، از مرحله رسیدگی وارد مرحله دادرسی و ماهیت شده‌است و به ما تکلیف دفاع می‌فرماید، مراتب زیر را به استحضار دادگاه محترم می‌رسانیم:

۱- حمد و سپاس به پیشگاه خدایی که احکم الحاکمین و اسرع الحاسبین است؛ خدایی که به ما ایمان به حق و عشق خدمت به خلق عطا فرمود، ما را در پیش مردم و در ضمیر و وجدان مان سربلند و سرافراز داشته است. نتیجه‌ی محاکمه هر چه باشد، خود را مشمول «هَلْ تَرِضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»<sup>۱</sup> (برای ما آیا انتظاری جز یکی از دو خوبی را دارید؟) می‌دانیم؛ اگر تبرئه شویم از بند رسته‌ایم و اگر محکوم مان کنید، مکتب مان تقویت و تأیید بیشتر خواهد شد. در این صورت چون فدای در راه حق و عقیده شده‌ایم، «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجَهَادٌ»<sup>۲</sup> را درک کرده، رضای سبحان و آرامش وجدان را خریداریم.

۲- به طوری که به خاطر دارند، اینجانبان در سومین جلسه دادگاه با قرائت و تقدیم نامه‌ی مورخ ۱۳۴۲/۸/۵ نسبت به تغییر و تضییق محل دادگاه و مخالفتی که دستگاه‌های انتظامی از درج و انتشار مذاکرات دادگاه در روزنامه‌ها و نشریات آزاد می‌نمایند، اعتراض کردیم و چون محاکمه را عملاً سری و شرایط محاکمه را غیرقانونی دیدیم، اعلام سکوت کردیم و آقایان و کلاهی مدافع خود را عزل نمودیم.

۳- بنا به وعده‌ی ریاست محترم دادگاه، موقع ایرادهای فوق، آقایان و کلاهی منتخب به‌عنوان وکیل مدافع دو جلسه به صحبت خود ادامه دادند. ولی متأسفانه سلب ممانعت از روزنامه‌ها به عمل نیامد و فقط دادگاه به محلی که کمتر از نصف محل اولیه گنجایش دارد، منتقل گردید. پس از آن آقایان و کلاهی مدافع برای تمکین به دستور ریاست دادگاه و با تذکر اینکه منعزل بوده، از پیش خود صحبت می‌کنند، به جواب اظهارات تیمسار دادستان پرداختند. در جلسات بعدی از طریق بعضی از آقایان و کلاهی محترم تقاضا شد که چون جمعیت کثیر

۱. توبه (۹) / ۵۲.

۲. از امام حسین (ع): به درستی که زندگی، عقیده داشتن و جهاد کردن در راه آن است.

علاقه‌مندان به اطلاع از محاکمه موفق به دریافت کارت ورودی نمی‌شوند، در روزنامه‌ها نیز اخبار دادگاه را مجاز نیستند درج کنند- و آنچه گاه‌گاه می‌نوشتند، تاریخ و ساعت شروع و ختم دادگاه با نام رئیس و دادستان و وکلایی بود که صحبت می‌کردند، و همان خبر مختصر نیز از جلسه چهاردهم به بعد قطع شده است- اجازه فرمایند اولاً خود ما یا تماشاچی‌ها دستگاه ضبط صوتی آورده به کار اندازیم یا لااقل از نوارهای دستگاه ضبط صوت دادگاه کپی برداریم تا مردم بتوانند مدافعات را بشنوند. ثانیاً در هر جلسه خلاصه‌ای از مذاکرات جلسه‌ی قبل تقدیم ریاست محترم شود تا پس از مطالعه و تصدیق منشی دادگاه دو کلمه‌ای بالای صفحه مرقوم فرمایند که انتشار آن از نظر قانونی اشکال ندارد و این مجوز و امکانی برای انتشار آن در خارج باشد.

متأسفانه به این دو تقاضای قانونی نیز ترتیب اثر داده نشد و معلوم گردید ریاست محترم دادگاه با وجود حسن نیت، آزادی عمل ندارند و کسانی که حکومت و اختیار کار در دست‌شان می‌باشد، به هیچ وجه نمی‌خواهند عامه‌ی مردم از جریان این محاکمه و حق‌کشی‌ها و خلاف‌کاری‌های عجیبی که سازمان امنیت و دادرسی ارتش مرتکب شده‌اند، مطلع گردند؛ و الا چه دلیل داشت که با چنین اصرار و فشار، علی‌رغم تمام موازین حقوقی و قانونی سرپوش روی محاکمه بگذارند و حتی از تقاضاکنندگان کارت ورودی، مطالبه‌ی شناسنامه عکس‌دار نمایند و نام و نشان آنها را ثبت کرده موجبات ناراحتی و تهدید را فراهم آورند.

۴- آقایان وکلای منتخب با بیاناتی که سراسر متکی به اصول قانون اساسی و قوانین مصوبه و دلایل منطقی محکم و بدیهیات مسلم بود، عدم صلاحیت دادگاه را ثابت کردند (از جهت سیاسی بودن اتهام و نبودن هیأت منصفه، عدم صلاحیت برای محاکمه‌ی یک شخصیت روحانی طراز اول حجت‌الاسلام و همچنین عضویت تیمسار رئیس این دادگاه در دادگاه عالی انتظامی قضات ارتش و غیره) و بیش از سی فقره موارد نقص و تخلف‌های آشکار پرونده را تشریح نموده، نقص و بی‌اعتباری پرونده را مسجل ساختند (از قبیل فقدان امر تعقیب، عدم تحقیق از اشخاص، یا اسنادی که نقش اساسی در اتهام‌های وارده دارد، رعایت نشدن دستورهای صریح قانونی در تشکیل پرونده، غرض‌ورزی

و تحریف و پرونده‌سازی به‌جای بی‌طرفی در بازپرسی، تخلف‌ها و تجاوزهای آشکار و مکرر سازمان امنیت از حدود و اختیارات و وظایف نظامی و جهات عدیده‌ی دیگر) و کلیه‌ی توضیحات تیمسار دادستان را رد کرده مصرأً خواستار جواب صریح به تک‌تک ایرادهای قانونی خود شدند. ولی تیمسار دادستان نخواستند یا نتوانستند جوابی بدهند و چیزی بر گفته‌های سابق خود نیفزودند. مع‌ذلک دادگاه بدون توجه به ایرادهای موجه و استدلال‌های متقن آقایان وکلای مدافع و با تکرار دلایل رد شده‌ی آقای دادستان، رأی به صلاحیت خویش و عدم نقص پرونده دادند.

۵- به‌نظر ما نه تنها موجباتی که در دومین جلسه، غیرعلنی بودن و غیرقانونی بودن دادگاه را ثابت می‌کرد ادامه یافته و تأیید شده است، بلکه با آزمایش و اتمام حجتی که به‌عمل آمد و قراری که صادر فرمودند، بر ما محقق گردید که دادگاه استقلال رأی ندارد یا عامل مؤثر در آن چیزی غیر از حق و منطق می‌باشد.

۶- ما نه اهل تمنا و تضرع و تملق هستیم، نه تطمیع و تهدید و تشبث؛ بلکه یگانه اسلحه‌ی ما و آنچه در شأن دادگاه است، حق و قانون و منطق است؛ متأسفانه چنین اسلحه‌ای در این صحنه کارگر نگردید.

اینک با آنکه روی کیفرخواست گفتنی زیاد داریم، و کلیه‌ی موارد اتهام را تکذیب کرده، برای رد آنها دلایل فراوان است، با وضعی که مشاهده کردیم، کوچک‌ترین فایده‌ای در دفاع از خود نمی‌بینیم. البته برای هر قاضی بی‌طرف آن‌قدر شواهد بر مخدوش بودن مدارک در پرونده و کیفرخواست وجود دارد که خود می‌تواند با توجه به نمونه‌هایی که در مدافعات مرحله‌ی قبلی ارایه گردید، قضاوت صحیح بنماید و نیازی به دفاع ما در مرحله دادرسی نیست. بنابراین بیش از پیش مصمم گردیدیم از این پس نیز مهر سکوت از لب برنداریم. بحث و دفاع وقتی نه با اطلاع و قضاوت ملت که صاحب اصلی دعوی است برسد و نه تأثیری در دادگاه داشته باشد، چه نتیجه‌ای دارد؟

برای ما که هدفی جز حق و قانون نداریم، آنجا که این اصول را نبینیم، سکوت و محکومیت را از هر کلام و مقام رساتر و سزاوارتر می‌شناسیم.

۷- آقایان وکلای منتخب منعزل که حداکثر دانش و بینش و کوشش خود را توأم با شهامت و شرافت در مرحله‌ی اولی دادگاه به‌ظهور رساندند، و الحق صفحه‌ی درخشانی در تاریخ محاکمات نظامی ایران و افتخاری برای افسران ارتش به یادگار گزاردند، یقیناً مانند ما فکر می‌کنند. آنها نیز بدون آنکه قصد تمرد از قوانین و مقررات دادگاه را داشته باشند، چون هرگونه بحث و دفاع را بیهوده و اتلاف وقت می‌دانند، صحبتی نخواهند فرمود. مضافاً به اینکه شرعاً و اخلاقاً وکیل و مأذون از طرف ما نیستند که دفاعی بنمایند.

\* \* \*

بنا به مراتب بالا، ما و وکلای مدافع محترم، تحقیق و دفاع و تشخیص و تصمیم و حکم را یک سره به خود آقایان واگذار می‌کنیم. البته افکار ملت ایران و مردم جهان روی این پرونده و رأی شما قضاوت خواهند کرد و محکمه‌ی عدل الهی در مرحله‌ی نهایی حق را بحق‌دار خواهد داد.

«حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»<sup>۱</sup>

سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت‌اله سبحانی، دکتر عباس شیبانی، احمد علی‌بابایی، ابوالفضل حکیمی، محمد مهدی جعفری، پرویز عدالت‌منش (که عضو نهضت آزادی نیستیم).

\* \* \*

### بیست و چهارمین جلسه دادگاه

آقای سرهنگ رحیمی: مسئله‌ی بسیار بسیار مهمی را می‌خواهم فاش کنم. در جلسه‌ی قبل آقای رئیس یک اعلامیه‌ی «سوراخ‌دار» به تماشاجی‌ها نشان دادند که در خیابان‌ها به این صورت منتشر نمی‌شود و اجازه ندادند وکلای مدافع که متوجه نکاتی هستند جواب بدهند و حالا به نام عدالت و قانون استدعا می‌کنم معلوم نمایند چه کسی این اعلامیه را داده است؟ چرا با آنکه ایشان رئیس دادگاهی هستند که نهضت

۱. دعا: خدا ما را کافی است و نیکو کار گزار، نیکو کارساز و یابوری است.



آزادی ایران را به اتهام اقدام علیه امنیت و اهانت به سلطنت محاکمه می‌نماید، و آقای جعفری را به جرم پخش اعلامیه نهضت در توقیف نگاهداشته‌اند، این شخص را رها کرده‌اند؟ تقاضا از دادرسی ارتش دارم ناشر و کسی را که اعلامیه به دست تیمسار داده است، در این دادگاه حاضر نمایند تا حقیقت برای ملت روشن شود. برطبق ماده ۲۰۰، رسیدگی و دادرسی وقتی امر مهمی باقی مانده باشد که کشف گردد، ممکن است منقطع شود. هیچ امر مهمی مهم‌تر از این نیست. شاید ناشر آن دستغیب باشد. اگر این شخص حاضر نشود، بنده به نام قانون و عدالت رئیس دادگاه را متهم می‌کنم.

مطلب دوم؛ تیمسار ریاست دادگاه به صورتی که برازنده‌ی دادستان بود، فرمودند:  
«اعلامیه مزبور به‌طور کلی مفاد آن با لایحه تقدیمی خودتان که ان‌شاءالله به دادگاه دادید برابر است. پس معلوم می‌شود حرف‌های شما خلاف حقیقت است، چون با این ترتیب معلوم می‌شود که اعلامیه‌های دیگر را هم که قبول ندارید، صحیح است.»

بسیار تعجب کردم و ایشان مواد ۳۶ آیین دادرسی کیفری و ۳۷ دادرسی و کیفر ارتش، رئیس دادگاه با صحیح گفتن به کیفرخواست قبل از رفتن به شور نقض کرده‌اند.

بعد از دیدن اعلامیه‌ی سوراخ‌دار گفتم نکند از کارتن اداری برداشته شده و اداره‌ای در اختیار تیمسار گزارده است. پرخاش کردن علیه این نه نفر از بهترین فرزندان کشور اشتباه ایشان است. با آل علی هر که درافتاد ورافتاد!  
مطلب سوم: اصلاً چرا عصبانی بودند که این منتشر شده است. شاید خود ایشان هم موافق انتشار مسایل در خارج نبوده‌اند. در مورد ادعای یا به قول آقای بازرگان فحش‌نامه، آنچه باید گفته شود، گفته شد تا معرفی دستغیب ثانی عرضی ندارم.  
رئیس اخطار کرد که برطبق ماده ۱۰ قانون محاکمات جنایی، عزل مسموع نیست. جناب عالی به نام قانون دفاع فرمایید.

**آقای سرهنگ علمیه:** موضوع ردّ دادرسی باید قبل از دفاع تکلیف آن معلوم شود. تیمسار ریاست مدارک جرم را تأیید کرده‌اند و از حالا حکم محکومیت را صادر کرده‌اند و صلاحیت دادرسی را از دست داده‌اند (برطبق ماده ۲۰۵ د.ک.). موارد ردّ دادرسی حق متهمین است.

**آقای سرهنگ غفاری:** قبلاً عرایض مفصل در مورد صلاحیت و رد صلاحیت کرده‌ام؛ حالا با وضع جدید رو به رو شده‌ایم. هر کسی حق دارد بگوید حکم دادگاه قبلاً نوشته شده است؛ دیگر جای گفت‌وگو و دفاع باقی نمی‌ماند.

اما راجع به این اعلامیه، مبنای پرونده بر همین اعلامیه‌ها است. فردا بلکه چند اعلامیه‌ی دیگر به امضای نهضت بدهند، مربوط به این آقایان نیست. ما از اول راجع به این موضوع اعتراض داشتیم. به فرض محال هم که این اعلامیه را آقایان قبلاً منتشر کرده باشند، گناهی نیست، عصبانیت ندارد. اینها اصرار دارند ملت ایران پی به بی‌گناهی آنها ببرد، توسل به هر وسیله مشروع است.

**آقای سرتیپ مسعودی:** تا تکلیف سکوت دادگاه که صراحتاً اظهار نظر نسبت به مجرمیت کرده‌اند، روشن نشود دفاعی نمی‌توانم بکنم.

**آقای سرهنگ نجاتی:** مسئله تعیین تکلیف روز دادرسی با اظهارات دیروز، تا تعیین نشود عرضی ندارم.

**آقای سروان حجازی:** ملزم هستیم هم رعایت منویات موکلین و هم امتثال امر ریاست دادگاه و انجام وظیفه‌ی قانونی، حکایت صیاد و گنجشک در سرما (لا باس علیک من الرجل). استنباط من از بیانات تیمسار ریاست دادگاه با آن حدت و شدت همکاران نبود و توهم پیدا شده است (اعتراض و همه‌مه). اما آقای دادستان با بیانات‌شان مرا تحت تأثیر گذاشتند ولی بعد خلاف آن معلوم شد. پنبه‌ی این پرونده را زده‌ایم و برای همه مسلم شد که ناقص است. آنچه قبول دارند، قبول دارند و آنچه قبول ندارند با هیچ سریشی نمی‌چسبد؛ سوء تفاهم و سوء ظن است. بیش از این، هیچ طرف مستعد شنیدن عرایض نیست. براثت موکلین را می‌خواهم.

سؤالات رئیس از متهمین (آقایان مهندس سحابی، شیبانی، علی‌بابایی، حکیمی، جعفری و عدالت‌منش) پس از خواندن نامه ۷ ماده‌ای و اعلامیه نهضت.

آیا شما آن نامه را امضا کرده‌اید؟ بلی.

آن یکی مورد تأییدتان هست؟ سکوت.

**آقای سرهنگ پگاهی:** مقداری دفاع از خودشان راجع به این که دادستان گفته بود با اعلام تخلف بازپرس سوءنیت داشته‌اند و توضیح اینکه می‌خواستم آبرو و نام ارتش حفظ شود. اگر ایراد گرفتم، برای اینکه قاضی تحقیق به سازمان امنیت بگوید

یادداشت‌های زندان \_\_\_\_\_ ۵۱۵

بنشین سر جایت. بدانند که کیفرخواست کذب محض است. ساواک کار خود را به دست مأمورین مثل دستغیب ندهد.

توضیح راجع به دو نامه که به دستور رئیس خوانده شد و اختلافات مختصر که مابین آنها وجود دارد.

اما راجع به دفاع موکل؛ وضعی پیش آمده است که تیمسار را ناراحت کرده است. ایراد و استنباط قضایی آقای سرهنگ رحیمی صحیح بوده است. وقتی ادعای ردّ قاضی شد، در دادگاه‌های عادی خود قضات تصمیم می‌گیرند ولی در دادگاه‌های نظامی گزارش به مقامی که امر تشکیل دیوان حزب داده است.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۹/۲۸

ملاقات رفقای زندانی بود. آنچه شنیدند:

- آقایان: قاضی، خسروشاهی، دروازه‌ای و بقیه در قزل‌قلعه‌اند. آقای قاضی انفرادی است.

- در قم آقای شریعتمداری روی منبر نسبت به عمل آقای نجفی مرعشی که اعلامیه راجع به دستگیری علمای تبریز داده و عید مبعث را تحریم کرده بودند، اعتراض کرده است.

- در جشن ورزشی دانشگاه، دانشجویان صالح را هو کرده‌اند.

### جمعه ۱۳۴۲/۹/۲۹

شب گذشته به مناسبت تصادف با میلاد حضرت سیدالشهداء، مجلس تفسیر سخنرانی و پذیرایی گرفته شد.

### شنبه ۱۳۴۲/۹/۳۰

به دادگاه برای ملاقات رفتیم. نوید از هر دفعه ماشاءالله بیشتر خنده و جیغ و یغ می‌کرد و به سر و صورتم ور می‌رفت؛ خیلی کیف کردم!

گفتند کسی که به‌دیدار آقای صدر رفته بوده است توقیف‌اش کرده‌اند. آقای محجوب هم آمده بود و می‌گفت جزء اول تفسیر قرآن آقای طالقانی تمام شده است و طالب زیاد دارد. برای چاپ «مسئله وحی» و سایر کتاب‌های من، چاپخانه‌ها راه دست‌شان نیست و از سازمان امنیت می‌ترسند.

- شب، به مناسبت شب یلدا، اجتماع میوه و شیرینی و آجیل و شوخی تشکیل دادیم.

\* \* \*

از یکشنبه ۱۳۴۲/۱۰/۱ تا سه‌شنبه ۱۳۴۲/۱۱/۲۹

هیچ یادداشتی در دست نیست

\* \* \*

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا»<sup>۱</sup>

در محیط بسته و محدود زندان و بی‌خبر و بی‌اثر نسبت به خارج هستیم. واردات و صادرات وجودی و مشاهدات و مسموعات آنقدر کم است که می‌توان آنها را ثبت و یادداشت کرد. خصوصاً که دادگاه تجدید نظر هم در پیش و هزاران پیش‌آمد و حوادث در انتظار است. بنابراین به‌امید خدا روزه‌روز خاطرات و وقایع زندان و اطلاعات و نظریاتم را در این صفحات می‌نویسم. روزی شاید به کاری آید.

[بازرگان]

۱۳۴۲/۱۱/۳۰

یک سال و ۲۷ روز است که در بازداشت می‌باشم. در زندان شماره ۴ قصر (که مجدداً از قزل‌قلعه به اینجا منتقل شده‌ایم). هم‌زندانیان دیگر ۱۸ نفر سیاسی ملی (۸ نفر نهضتی + یک نفر فروهری + یک نفر بقایی + دو نفر جبهه‌ای غیرحزبی و بقیه ۱۵ خردادی) و در حدود ۲۰ نفر زندانیان عادی قتل و اختلاس و قاچاق و هروئین هستند. ما نوزده نفر ملی با پنج شش نفر دیگر در سه اتاق بزرگ شمالی هستیم و سایرین در سه اتاق کوچک و دالان. رئیس زندان آقای سروان غفاری است. برنامه و تشکیلاتی داریم و دسته‌جمعی زندگی می‌کنیم. هر روز به نوبت دو نفر مسئول غذا و نظافت‌اند. یک مسئول کل امکانات آقای علی‌بابایی، یک شهردار مراقب حیاط آقای مسعودی، هفته‌ای یک‌بار جلسه عمومی، سه بار تفسیر، یک‌بار بحث اجتماعی، یک یا دو بار اطلاعات عمومی. مخارج به وسیله‌ی صندوق عمومی با پرداخت آزاد مخفی تأمین می‌شود. عصرها ورزش دسته‌جمعی، و ظهر و شب نماز جماعت داریم.

چهارشنبه ۱۳۴۲/۱۱/۳۰

برای پرونده‌خوانی و ملاقات با وکلای مدافع و خانواده‌ها برطبق قرار قبلی، هفته‌ای دو روز ما را به محل دادگاه به عشرت‌آباد بردند.

---

۱. لقمان (۳۱) / ۳۴: ... هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد...

برای تعیین مدّت پرونده‌خوانی، وکلای مدافع عقیده نداشتند اقدام و تعیین مهلت شود ولی برای مشورت‌های عمومی و تصمیم‌های مربوط به مدافعات و جریان دادگاه، قبول کردند سه نفر از میان خودشان به عنوان نماینده تعیین کنند.

مطالب و اطلاعاتی که از وکلا و ملاقات کنندگان شنیده شد:

- هیأت اجراییه جدید جبهه ملی بعد از شش ماه رکود و اختلاف، آقایان: صالح و سنجابی و حسینی و امیرعلایی انتخاب شده‌اند.

- در ماه رمضان و مخصوصاً روز جمعه‌ی آخر آن، اجتماع و تظاهرات در مساجد و مخصوصاً مسجد جمعه خیلی خوب بوده، شش هفت نفر از مأمورین ساواک و از جمله «سلیمانی» معاون سازمان امنیت بازار را کتک فراوان زده‌اند.

- شهرت عدم مراجعت فعلی شاه و نخست‌وزیری ابتهاج.

- اعلامیه‌ای به امضای «نهضت مبارزین اسلامی» در یک صفحه پلی‌کپی شده، با شماره ۲، بدون تاریخ منتشر شده بوده‌است که در آن ترجمه مقاله ۱۲ دسامبر روزنامه «لوموند» تحت عنوان «اقدامات جبهه ملی به مبارزات علمای آزادی‌خواه پیوند می‌یابد» درج شده‌است. در این مقاله تحولات اخیر روحانیت و تمایل آنها مخصوصاً جناح روشنفکر آزادی‌خواهش را به طرف مبارزات ملی و دموکراسی شرح داده و گفته‌است نهضت آزادی ایران نقش حساسی در پیوند آنها با جبهه ملی داشته و در ایران نسبت به اقدامات شاه، اعتراض زیاد وجود دارد.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱

- آقای منوچهر مسعودی شب گذشته با قرار التزام که بعد از یک جلسه بازپرسی از او گرفته‌اند مرخص شد و تشریفات خداحافظی و بدرقه و نطق مبارزه‌ای هنگام خروج به عمل آمد.

- در ملاقات‌های رفقای زندانی، کسی نقل کرده بود که در محضر آیت الله شریعتمداری تلگراف آزادی و عزیمت آقای خمینی را در قم دیده (یا شنیده) است.

#### جمعه ۱۳۴۲/۱۲/۲

خبر مهمی نبود؛ بعد از ماه رمضان سرود «ای ایران» ساعت ۸ صبح در حیاط برقرار شد.

### شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۳

خبر مهمی نبود. سیزده ماه از بازداشت می‌گذرد.

### یکشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۴

در ملاقات امروز دادگاه، عده زیادی آمده بودند، از جمله آقایان حاجی‌طرخانی و شبستری‌زاده از بازار، مهندس قلی‌زاده و حسین آقا هاشمی و آقا سید ابراهیم و مشهدی ابراهیم و چند نفر دیگر از مسجد هدایت، شش هفت دانشجوی عضو گروه «پان‌ایران‌سیم» و غالباً از دانشکده حقوق به رهبری آقای مسعودی، دکتر بهروز و دکتر خرسند و خانم حبیبی از دانشکده علوم، دکتر قریب و دکتر قانع بصیری و عده زیاد دیگری با شیرینی و میوه و گل و هدایای دیگر.

شایعه نخست‌وزیری منصور و همچنین ابتهاج منتفی شده است و راجع به علت تأخیر مراجعت شاه و سکوت فعلی روزنامه‌ها و رادیوی ایران، کسی اطلاع درست و صحیحی ندارد، زیرا همه‌ی اختیارات و تصمیمات و اطلاعات در وجود خودش متمرکز شده‌است.

اخبار واصله‌ی مختلف و مطمئن، مسئله‌ی تظاهرات مخالف در اتریش را تأیید می‌نماید و در روزنامه‌های اروپا خیلی روی آن تبلیغ شده‌است. گفتند شاه در یک قماری ۴۵ میلیون مارک باخته‌است.

دیروز مجلس ختمی برای مرحوم آقاسید مهدی قوام‌زاده در مسجد ارک برگزار شده که سران جبهه‌ملی حضور داشته‌اند و صدر بلاغی محکم و تند صحبت کرده است.

سرلشگر «مقبلی» که تصادفاً یکی از آقایان وکلای مدافع او را سوار ماشین خود کرده بوده، گفته‌است تظاهرات ضد شاه در اروپا تماماً نتیجه رأی دادگاه بوده‌است. اظهارات نارضایتی به وضع ایران - که شنیده شده بود «مک نامارا» وزیر دفاع آمریکا رسماً اعتراض کرده است - و روزنامه کیهان با درج قسمت اخیر آن، عکس حقیقت را وانمود کرده بود، معلوم شد که واقعیت و قطعیت داشته‌است.

### دوشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۵

- روز ملاقات رفقای زندانی از پشت میله بود. آقای نعمتی جعبه‌ای نان برنجی از طرف خود و بسته‌ای محتوی ۵ جفت جعبه‌ی کارت اسم، به نام علی بابایی، شبیانی،

مهندس سبحانی، دکتر سبحانی و آقای طالقانی و من از طرف آقای ناصر کلاری به‌عنوان هدیه آورده بود که تشکر شد.

- یک اعلامیه‌ی چهار صفحه‌ای مفصل از طرف باشگاه مهرگان (آقای درخشش) منتشر شده‌است که مطلب اصلی و ترجیح‌بند آن، اضافه حقوق معلمان و جواب به نخست‌وزیر است که گفته بود: «اضافه حقوق معلمان سبب کسر بودجه شده است.» ولی ضمن آن اعتراض‌های فراوان به عدم آزادی قلم و بیان و حیف و میل‌های وزارت فرهنگ و مخارج زاید و دزدی‌های دولت‌ها شده‌است.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۶

- برای رئیس زندان دو افسر کشیک معین و مأمور شده‌اند: ستوان دوم منوچهر آزادی و ستوان دوم...

- دیروز مؤتمنی دانشجوی دانشکده ادبیات که آزاد شده است (بعد از ۱۶ آذر)، به ملاقات آمده بود ولی آقایان: قنادیان، برلیان، نراقی و مقدس‌زاده و یک نفر دیگر از انتقالی‌های از زندان موقت، هنوز در بازداشت‌اند. ضیایی دانشجوی دانشکده فنی و حاجی سیدجوادی هم هنوز آزاد نشده‌اند.

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۷

- برای پرونده خوانی و ملاقات به عشرت‌آباد رفتیم.

- عده زیادی از دوستان و بازاری‌ها، دانشجویان و علما و دو نفر از تبریز (بیش از صد نفر) به دیدار آمدند. دو نفر از تبریز که در همان‌جا زندانی و اخیراً آزاد شده‌اند، آقایان شیخ جلیلی اسنقی و شیخ مرادی بودند. ولی آقای مرادی ظاهراً طلبه در تهران است. آقای احمدزاده هم از مشهد آمده بود.

- گفته شد که در مشهد سرلشگر «پاکروان» و سرلشگر «کیا» به دیدن آقای میلانی رفته‌اند و چندین نفر از قول پاکروان نقل کرده‌اند که به آقای خمینی گفته‌است: «فکری بکنید که این‌طور مردم تشنه خون اعلیحضرت نباشند».

- آقای فروهر برای تشکیل یک کمیته از احزاب و نمایندگان علما و بازار و دانشگاه که جای جبهه را بگیرد از ما دعوت می‌کرد.

۵۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
- موقعی که وکلا رفته بودند، منشی دادگاه خیر آورد که محاکمه از روز یکشنبه  
۱۳۴۲/۱۲/۱۱ شروع خواهد شد و ابلاغ برای وکلا فرستادند. ما هم پیغام فرستادیم  
اقدامی نمایند که عقب بیفتند.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۸

- با اقدامی که به همت و جدیت آقای «جبار علی‌بابایی» اخوی زحمتکش و  
علاقه‌مند و ارزنده‌ی آقای احمد علی‌بابایی، از طرف وکلا به عمل آمد، دادگاه به  
چهارشنبه افتاد و قرار است از روز شنبه هر روز برای پرونده‌خوانی برویم.  
- دیروز پیشخدمت شرکت انتشار هم آمده و اجازه تجدید چاپ کتاب‌های: «انسان  
و خدا»، «خودجوشی»، «از خودپرستی تا خداپرستی» و «اسلام جوان» را می‌گرفت.  
فروش و رونق کتاب‌های آقای طالقانی و من در اثر محکومیت ما و جنبش عمومی  
مردم و علما، به حمدالله خیلی خوب شده است. در تبریز «مرز میان دین و سیاست» را  
دو سه بار چاپ کرده‌اند. «مذهب در اروپا» را هم برای بار دوم.  
- باز هم دیروز شنیدیم برای سقف مسجد جامع نارمک بانی پیدا شده و  
ساخته‌اند.

- یکی از ملاقات‌کنندگان که عضو سازمان بیمه‌های اجتماعی است، می‌گفت  
چندی پیش برای تدارک مسافرت شاه به ایتالیا، ارسنجانی مجلسی در سفارت ایران  
از تجار و اتباع ایران تشکیل داد. درباره‌ی شش ماده و خدمات و اصلاحات شاه،  
صحبت و زمینه‌سازی استقبال را می‌کرده است. آقای پورسرتیپ عضو وزارت  
خارج که در مأموریت یا مسافرت بوده و حضور داشته‌است، اظهارات و ایراداتی به  
آن گفته‌ها می‌نماید. این «فضولی» سبب می‌شود که پورسرتیپ را در اختیار  
کارگزینی بگذارند و احضارش نمایند و چند شب قبل در حالی که دیر وقت از  
خیابان‌های پشت دانشگاه می‌گذشته و تنها بوده است، سه ناشناس گردن کلفت به او  
حمله می‌کنند و با پنجه بکس و وسایل دیگر، شدیداً مضروب و مجروحش  
می‌نمایند که به احتمال قوی مرتبط به قضیه‌ی فوق و دستور بوده است. اتفاقاً دکتری  
از آن جا رد می‌شود، آن سه نفر فرار می‌کنند و دکتر او را بلند کرده به بیمارستان  
سازمان بیمه‌های اجتماعی منتقل می‌نماید. البته جراحات و ضربات وارده به سر



شدید بوده، به طوری که ناچار می‌شوند روز بعد او را به بیمارستان نجمیه ببرند و کاسه سرش را بردارند و عمل جراحی مفصل انجام می‌شود. حالش فعلاً وخیم است.

### جمعه ۱۳۴۲/۱۲/۹

باز هم افراد تازه‌ای زندانی عادی اضافه کرده‌اند. سخت‌گیری جدید نیز این بوده است که ورود نخ نایلون (برای کیسه بافتن و کمر بند) را به زندان ممنوع کرده‌اند.

- امشب رادیو ایران خبر استقبال و تظاهرات دانشجویان ایرانی و ایتالیایی روم را به نفع شاه و شعارهای اصلاح‌طلبی را پخش می‌کرد ولی «پیک ایران» از تظاهرات ۱۵۰۰ دانشجوی و کارگر و روشنفکران «فلورانس» علیه شاه (با شعارهای: ایران بلی، شاه نه و جلاد عیاشی بس است)، به نقل از روزنامه Unita و تظاهرات احزاب کمونیست و سوسیالیست و انجمن‌های دانش‌آموزان و دانشگاه در روم اطلاع می‌داد.

- رادیو ایران از اتمام برنامه و مراجعت شاه به ایران حرفی نمی‌زد.

### شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱۰

برای پرونده‌خوانی صبح زود به دادگاه رفتیم؛ غالب و کلا بودند. رئیس دادگاه آنها را به وسیله‌ی آجودان تپ احضار کرد؛ آقایان اعتراض و استنکاف کردند که اگر ایشان کاری دارند اینجا به دادگاه بیایند. بعد از یک ساعتی آقای ستوان شاه‌قدمی مأمور انتظامات که ما را به دادگاه می‌برد و می‌آورد، آمد و گفت تیمسار خواهش کرده‌اند برای چای خوردن تشریف بیاورید. در این فاصله منشی دادگاه هم آمده و اطلاع داده بود که دادگاه فردا تشکیل می‌شود. آقایان رفتند و در مراجعت گفتند رئیس دادگاه بسیار ملایم و مؤدب بوده و قبول کرد دادگاه چهارشنبه تشکیل شود. مذاکراتی راجع به پرونده‌ها و کیفیت دفاع و تقسیم مدافعات به عمل آمد.

### یکشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱۱

اول وقت برای پرونده‌خوانی و ملاقات به دادگاه رفتیم. عده‌ی ملاقات‌کنندگان نسبتاً زیاد بود. از جمله آقای حاج سید صدرالدین جزایری، بهشتی، فروهر، دانشپور، دکتر عالی، طیبی (داماد آقای شبستری)، عده‌ای از بازار و دانشجویان و غیره.

مطالبی که شنیده شد:

- آقای سیدعبدالرضا حجازی آزاد شده‌است و رفتار سازمان امنیت با ایشان بد نبوده‌است. آقای موحدیان هم که تنها شخص زندانی شده به مناسبت انتشار اخبار دادگاه بوده، در نیمه دوم ماه رمضان آزاد شده‌است.

- در اتریش قبل از ورود شاه، سفارت ایران احتیاطاً تمام گذرنامه‌های دانشجویان را خواسته و جمع‌آوری کرده و به پلیس داده (یا خواسته‌است بدهد) و تهدید کرده که آنها را به ایران برخواهد گرداند. ولی سفارت «مصر» فوری به دانشجویان ابلاغ کرده که حاضر است گذرنامه مصری بدهد. سفارتخانه هم دیده افتضاح می‌شود، آنها را برگردانده‌است.

- روز پنج‌شنبه عده‌ای از کارشناسان روسی به اداره کل سیلوه‌ها رفته و گفته‌اند ما آمده‌ایم دستورات شما و مشخصات سیلوهایی را که می‌خواهید، بگیریم و بسازیم. در همین لحظات عده‌ای کارشناس آمریکایی هم به همان اداره مراجعه کرده و گفته‌اند برطبق درخواست چند سال قبل دولت ایران ما آمده‌ایم سیلوه‌های ایران را به بهای ارزان‌تر از سایرین بسازیم...

- قضیه‌ی حمله سه چهار نفر و مضروب کردن شدید آقای پورسرتیپ، از طرف همسایه‌ی دیوار به دیوار خانه‌ی ایشان تأیید شد؛ ایشان هنوز در اغما است.

- در شمال کشور، بنیاد پهلوی دست به فروش مهمانخانه و املاک گذاشته‌است. - امشب رادیو «پیک ایران» راجع به تشکیل دادگاه تجدیدنظر، و تجلیل از نهضت آزادی ایران و تأییدی که حزب توده داشته است، و آمادگی آنها و لزوم همکاری احزاب ملی در مبارزه با دیکتاتوری و برای خاطر آزادی صحبت مفصل کرد.

- آقای اسکویی آزاد شد؛ حالا ۱۷ نفریم. موقع خداحافظی برطبق معمول شعر و شادی و روبوسی به عمل آمد و دم در نطقی ساده ولی بامعنی و مردانه ایراد کرد. بعد سر تفتیش اسباب‌ها خیلی معطل‌اش کردند. ظاهراً راجع به تظاهرات و نطق نیز صورت مجلس کرده به نگاهبانی زندان فرستاده‌اند.

### دوشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱۲

صبح ساعت ۸ باز به دادگاه رفتیم. نصف بیشتر و کلاً آمده بودند و مشغول پرونده‌خوانی و تبادل نظریات راجع به دادگاه شدیم. یک مرتبه حادثه‌ای پیش آمد که ظاهراً به نفع ما تمام شد. جعفری و عدالت‌منش مشغول رونوشت برداری از

اعلامیه‌ی بهمن ۴۱ نهضت از پرونده‌ی جعفری بودند و کاغذ کپی گزارده بودند. منشی دادگاه آقای سرهنگ دوم «آریا»، به تحریک سرگرد «صفاوردی» شیطان دادرسی ارتش، می‌آید با خشونت آن‌را می‌گیرد و پاره می‌کند که چراکپی می‌کنید؟ و آقایان هم مقاومت کرده و داد و بیداد می‌کنند؛ و کلا جمع می‌شوند و اعتراض می‌نمایند. سربازها به‌داخل می‌ریزند، و کلا هم به‌استناد اینکه منشی دادگاه مانع خواندن و یادداشت برداشتن از روی پرونده شده‌است، و در این شرایط دفاع کردن برای آنها میسر نیست، استعفانامه می‌نویسند و به دفتر دادگاه می‌دهند و می‌روند... بعداً صفاوردی با تظاهر به اینکه از طرف رئیس دادگاه آمده‌است و عمل منشی کار خوبی نبوده‌است، می‌گوید مجبورند برای شما وکیل تسخیری تعیین نمایند... ولی آقایان جعفری و عدالت‌منش و علی‌بابایی که برای ارایه‌ی جراحات وارده به‌دست عدالت‌منش پیش رئیس دادگاه می‌روند، از او می‌شنوند که نمی‌تواند استعفای و کلا را بپذیرد و وکیل تسخیری هم مورد ندارد.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱۳

قدری دیر به‌دادگاه رفتیم. و کلا‌ی مدافع مستعفی نیامده بودند و سایرین هم اتفاقاً عمل استعفای آنها را تأیید نمی‌کردند و می‌گفتند استعفا فقط در صورت عذر موجه قابل پذیرش است و در این مورد فقط حق اعتراض داشته‌اند. از طرف دیگر رئیس دادگاه در زیر استعفانامه نوشته بود: «به آقایان ابلاغ شود که استعفایشان پذیرفته نیست و فردا ساعت ۹ دادگاه تشکیل می‌شود». ضمناً آقای سرهنگ غفاری روز قبل، پیش رئیس دادگاه رفته استعفایش را تبدیل به اعتراض کرده بود، به‌طوری‌که فردا برای دادگاه امکان تشکیل هست و همه‌ی متهمین وکیل دارند. با این اوضاع و احوال بالاخره آقای سرهنگ خلعتبری رفته مذاکره و گله کرد. رئیس دادگاه هم خواهش کرد از طرف ایشان از آقایان مستعفی دعوت کنند فردا صبح بیایند تا دل‌جویی به عمل آید.

#### چهارشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱۴

##### اولین جلسه دادگاه تجدید نظر

نزدیک ساعت ۹ رسیدیم. سالن قبلاً از ۷۵ نفر تماشاچی پر شده بود (از علماء: آقایان مطهری و شبستری و چند نفر دیگر، دانشجویان، خانواده‌ها، دوستان، محلاتی‌ها

و بازاری‌ها). تشکیل دادگاه ساعت ۳۰:۹ رئیس و دادرسان قیافه‌های تازه، مؤدب‌تر و ملایم‌تر از دادگاه قبلی و سخت‌گیری و ارفاق در حدود دادگاه قبلی.

پس از تذکرها و قانونی و پرسش و ثبت اسم و شغل متهمین و قرائت مقدمه، صورت مجلس اعتراضات راجع به مرور زمان، نقص پرونده و صلاحیت، شروع شد. برطبق قرار و شور و قرائت و تصویب قبلی رفقا، شروع مدافعات از طرف من شد و در مدت یک ساعت لایحه تنظیمی قبلی را که مقدمه و چهار عنوان (مرور زمان، نقص پرونده، علت شکستن سکوت و عدم صلاحیت) داشت، خطاب‌ه‌وار صحبت کردم. منظور این بود که در اولین برخورد، ما قیافه‌ی مصمم و معترض خود را نشان دهیم و آنها را تحت تأثیر بگیریم، نهضت را معرفی کنیم و برنامه و خط‌مشی به‌دست و کلا بدهیم.

**آقای سرهنگ غفاری:** بعد از بسم‌الله و تقاضای از خدا که خلاف حقیقت نگویم، اعلام اینکه پرونده از اول تا آخر طبق ماده ۱۳۸ باطل است، کیفرخواست بی‌پایه و غیرواقع و رأی دادگاه بدوی که می‌گوید متهمین و وکلا دفاع کردند، دروغ است. اتهام غلط، شمه‌ای ارشاد دادرسان به انتخاب راه رستگاری و حقیقت‌جویی و بیان اینکه من جز اعتلای نام ارتش و کشور و شاهنشاه را نمی‌خواهم. پیشنهاد کردند با دادستان به مواجهه بحث شود. ایرادهایی هم به ساواک گرفتند.

**آقای سرهنگ پگاهی:** دادگاه را اولاً برای رسیدگی استینافی به مسئله صالح ندانستند. چون دادگاه بدوی باطل بوده‌است:

۱- اعلام رد دادرسی شده‌است (بند ۴ ماده ۳۷ دکا - اول ماده ۲۰۵ - دادگاه‌های نظامی دکا) و از آن ساعت دادگاه از قانونیت افتاده‌است.

۲- متهمین عزل وکیل کرده‌اند. رئیس استناد به ماده ۱۰ دادگاه‌های جنایی کرد ولی طبق ماده ۱۹۵ دکا و ۱۹۷، دادگاه وارد مرحله رسیدگی نشده بوده است. چون پرونده باید در سه مرحله رسیدگی شود و رسیدگی بدایتی<sup>۱</sup> نشده. شما به فرض هم که بر طبق قانون عمل کنید، از درجه اعتبار ساقط است.

ثانیاً از جهت خود این دادگاه، عدم حضور هیأت منصفه. قانون ما جرم سیاسی را تعریف نکرده ولی شناخته‌است (۲۶ قانون جزا، ۵۴ جزا، ۵۵ و ۵۹ و ۸ استرداد

---

۱. «بدایت» به معنای آغاز و اول چیزی، اول کار.

مجرمین، ۳۱ مطبوعات، حکم  $\frac{۱۶۳۲/۲۴}{۲۸/۸/۲۷}$  شعبه ۲ دیوان عالی جنایی، کمیسیون علمای حقوق در کپنهاگ ۱۹۲۵ در تعریف جرم سیاسی).

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱۵

#### روز حمام و ملاقات

- آقای اسکویی به ملاقات آمده بود، معلوم شد در آن شب به واسطه‌ی شعار و تظاهرات خداحافظی، صورت مجلس کرده او را به اطلاعات شهربانی فرستاده‌اند و از آنجا زیر آگاهی و بعد قزل‌قلعه و بالاخره بازپرسی عشرت‌آباد و ۳ بعدازظهر بالاخره مرخص شده‌است.

- آقایان میثمی و عبودیت را اسکویی در قزل‌قلعه دیده و حالشان خوب بوده است.

- پیش‌بین دانشجوی داروسازی که در اعتصاب ۱۳۴۲/۱۰/۲۵ بازداشت شده بود، اخیراً آزاد شده است.

### جمعه ۱۳۴۲/۱۲/۱۶

صبح ملاقات، دادگاه رفتیم. عده زیادی بازاری و دانشجو و خانواده و دوستان خیابان اسلامبولی آمده بودند.

یکی از آنها این اعلامیه را که به امضای نهضت مبارزین اسلامی است آورده بود (شماره ۳، بها ۱/۵ ریال - چاپی و یک نسخه هم پلی‌کپی). هنوز برای ما ماهیت این جمعیت یا شخص، معلوم نیست:

به‌نام خدا

«قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَسةً أَهْلِهَا أُذُنًا  
وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»<sup>۱</sup>

(گفت شاهان چون به‌دیاری وارد شوند، آنجا را فاسد می‌کنند و مردمان گرامی را به خاک مذلت می‌نشانند و از این‌گونه کارها انجام می‌دهند)  
شاه به شکنجه‌گاه وارد می‌شود.

دانشجویان عزیز و دلیر ایرانی به همراهی دانشجویان مبارز کشورهای اسلامی عربی و دانشجویان ضد استعمار کوبا، از شاهنشاه (شاه شاهان) در مسافرت اخیرش به اروپا استقبال پرشکوهی به عمل آوردند!!! در وین پایتخت اتریش با شعارهای مرگ بر دیکتاتور، درود به رهبران مذهبی، درود به سران نهضت آزادی ایران، به سراغ اتومبیل او رفتند و نفرت و انزجار خود را با پرتاب تخم‌مرغ گندیده و زباله خیابان ابراز داشتند. در فرودگاه فلورانس ایتالیا، به مجرد پیاده شدن از هواپیما، با شعار دور شو خائن، دور شو دیکتاتور، دور شو دزد، به سویس هجوم بردند تا به عجله به اتومبیلش پناه برد. در دیگر شهرها همه جا با موج کینه و نفرت ایرانیان رو به رو شد. به طوری که مردم اروپا به ماهیت ضد ملی او و سلطنت‌اش آشکارا پی بردند. پس از بدمستی‌ها، سرسره‌ها، قمارها، شبی به اپرای معروف وین که قیمت بلیط لژ آن معادل ۳۴۰۰۰۰ ریال است رفت. در صندلی مجاور او ظاهراً به‌طور تصادف «چارلز براونینگ» عضو برجسته «اینلیجنس سرویس» انگلستان نشسته بود. در لحظاتی که همه سرگرم تماشای صحنه تأثر بودند، آن دو صحنه‌ی تأثر سیاست میهن ما را ترتیب می‌دادند. او به‌شاه چنین اظهار داشت:

«درست است که تو به‌عنوان مهره‌ی اول دستگاه حاکمه‌ی ایران هرز و خراب شده‌ای و با دور انداختن تو بحران سیاسی که گریبان‌گیر دوستان ما در ایران است فرو خواهد نشست، اما این کار را نه به‌خاطر تو، بلکه از بیم جابه‌جا کردن مهره‌ها نمی‌کنیم و در آخرین بررسی‌ها مصمم شدیم که با بازگشت تو موافقت کنیم. هرگاه بحران اقتصادی و کسر بودجه و ورشکستگی بیش از این شدت یافت، عده‌ی دیگری را به منزله‌ی سپر بلای تو یکی دو سال مصدر کار می‌کنیم تا با گرفتن کمک‌های نقدی از دول ذی‌علاقه به‌وضع اسفناک اقتصاد هیأت حاکمه پایان دهد.»

شاه روز یک‌شنبه ۱۱ اسفند ۱۳۴۲ درحالی که بیش از پیش به‌اربابان انگلیسی‌اش پشت‌گرم است، وارد ایران، شکنجه‌گاه آزادی‌خواهان و حق‌طلبان می‌شود. جلاد استعمار با همان قیافه‌ی کربه و دست‌های به‌خون آلوده‌اش به‌شکنجه‌گاه قهرمانان دین و ملت قدم می‌گذارد. احتمال می‌رود که درست در همان روز ورودش، دادگاه حسب‌الامری

تجدید نظر سران نهضت آزادی ایران نخستین جلسه‌اش را تشکیل دهد. دیکتاتور دست‌نشانده با کینه‌ای که از تظاهرات هیجان‌انگیز و ضد دیکتاتوری دانشجویان ایرانی مقیم اروپا به دل گرفته است، و با اعلام نظر قطعی اینتلیجنت سرویس و با سادیس مژمن خود، نسبت به آزادی‌خواهان و مسلمانان ضد استعمار خشونت بیشتری نشان خواهد داد. میهن مقدس ما در ماه‌های آینده شاهد صحنه‌های وحشتناک سفاکی و بی‌رحمی جلادان اجنبی خواهد بود.

هم‌کیشان شجاع و آزادی‌خواهان پرشور

بیایید با آگاهی بیشتر خود را برای خنثی کردن نقشه‌های شوم استعمارگران آماده سازیم. متحد و متشکل شویم. به قهر خود و به عدم شرکت در برنامه‌های خائنانه و مزورانه‌ی هیأت حاکمه‌ی مزدور ادامه دهیم. مبارزه‌ی منفی و مقاومت مداوم ما در برابر خواسته‌های استعمار و عمالش، سرانجام دستگاه حاکمه را آنچنان سست و لرزان می‌کند که با آخرین تکان و جنبش ملت فرو خواهد ریخت.

نهضت مبارزین اسلامی

همچنین ترجمه‌ی خبر روزنامه «الجمهوریه»، چاپ بغداد، شماره ۱۲، فوریه ۱۹۶۴ (۱۳۴۲/۱۱/۲۳) به دست یکی از رفقا داده شد:

دانشجویان ایرانی به ضد شاه در ایتالیا میتینگ دادند.

پلیس میتینگ دهندگان را که می‌خواستند وارد هتل محل اقامت شاه شوند متفرق کرد.

شاه ایران هنگامی که شب گذشته به فلورانس وارد شد، با تظاهرات اعتراضات شدید مورد استقبال قرار گرفت... این اقدامات را دانشجویان ایرانی ساکن شمال ایتالیا ترتیب داده بودند. دانشجویان مزبور که صدای شعار آنها بر ضد شاه بلند شده بود، پلاکاردهایی در دست داشتند که روی آنها نوشته شده بود: «شاه آدم‌کش» و از این قبیل شعارها و ضمناً به مسافرت‌های متعدد شاه به خارج ایران اعتراض شده بود. شاه در یک ماشین مرسدس وارد فلورانس شد و خودش آن را می‌راند و ملکه فرح دیبا با او نبود. مشارالیها در شهر لیسدم در اتریش مانده‌است تا به بازی اسکی ادامه دهد و احتمال می‌رود که وی ده روز در آنجا بماند و قرار است که شاه ایران چند روزی در شهر مونت کاتین بماند برای معالجه

که تحت نظر دکتر اتریشی کارل فلینجر به عمل خواهد آمد و یکی از همراهان شاه گفت وی بیماری جسمی ندارد ولیکن از بیماری اضطراب و اعصاب ناراحت است. وی افزود به تیروئید باز نخواهد گشت و مستقیماً از ایتالیا به ایران خواهد رفت.

\* \* \*

شب راجع به دادگاه جلسه داشتیم و آقای دکتر سبحانی فوق‌العاده از اعلامیه‌های نهضت مبارزین اسلامی که معلوم نیست چه کسانی در آن دست داشته‌اند و ممکن است به حساب ما گذاشته شود، بسیار عصبانی بود. همه‌ی رفقا عقیده داشتند که به نحوی در دادگاه یا در خارج، رفع اتهام از این قبیل چیزها - که ممکن است بعداً هم درآید - بشود.

#### شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱۷

دومین جلسه‌ی دادگاه تجدیدنظر، ساعت ۹ تا ۱۲:۳۰، در سه نشست

تمام امروز آقای سرهنگ پگاهی وکیل دوم من صحبت کردند. بسیار مستدل و مستند و مطبوع. ایراد سوم به صلاحیت از نظر عدم حضور هیأت منصفه بود. علاوه بر نظریه‌ی کنگره کپنهاگ در تعریف جرم سیاسی، در قوانین خودمان نیز صریحاً تعریف جرم سیاسی و تطبیق با مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور یعنی با مورد اتهام کیفرخواست وجود دارد: بند ۹ ماده ۱۰، و بند ۱۰ ماده ۱۳ قانون انتخابات مصوب ۱۳۲۹ در شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان. یک حکم هم از دیوان کشور (شعبه ۵) در نقض رأی دادگاه جنایی استان ۵ در مورد اعضای حزب منحل توده صادر شده و صریحاً گفته‌است همان‌طور که قتل و سرقت هم در قوانین ما تعریف نشده‌است و روی مفهوم لغوی و عرف عام و خاص می‌روند، در این مورد هم می‌بایستی دادگاه و دادستان آن را در نظر می‌گرفتند (حکم  $\frac{۱۲۴۸}{۲۸/۸/۱۲}$  پرونده شماره ۲۴/۱۶۳۲)

اگر بگویند رویه‌ی دادگاه‌های نظامی چنین بوده است، صحیح نیست چون رویه وقتی است که هیأت عمومی دیوان کشور رأی بدهد (برطبق ماده واحد مصوب مجلس سال ۱۳۳۸ به‌عنوان وحدت قضایی).



اگر بگویند قانون دادرسی و کیفر ارتش در این زمینه ساکت می‌باشد و دادگاه‌های اختصاصی تشریفات خاص دارد، جوابش را ماده ۲۸۷ دکا داده‌است (در برابر اشکالات و موارد پیش‌بینی نشده مطابق مقررات آیین دادرسی کیفری عمل شود و قانون آیین دادرسی کیفری کراراً و صراحتاً هیأت منصفه را ذکر کرده است)

### قسمت دوم، نواقص پرونده و نقص تحقیقات

اهم آنها عدم اجرای ماده ۱۳۸ دکا، یعنی نداشتن امر تعقیب است و ماده ۱۳۷. ماده دیگری که به کمک این ماده می‌آید، ۷ دکا با تبصره آن است. اگر اجرا نشود اشکالاتی پیش خواهد آمد. از جمله ماده ۱۷۰ دکا و تکیه‌ای که قانون‌گزار به صلاحیت و اختیارات فرماندهان نظامی کرده‌است (۱۳۹ و ۱۴۰ دکا). اشکال دیگر ردّ دادرسی است که اتفاقاً پیش‌آمد و گفته‌است در موارد رد بازپرسی، دادستان و دادرس باید به مقامی که امر تعقیب صادر کرده‌است گزارش شود. در این پرونده که امر تعقیب وجود نداشت، به کدام مقام ارجاع شد؟

روش دادستانی ارتش در این مورد کوسه و ریش‌پهن بوده است. درباره‌ی متهمین ۱۵ خرداد که همگی غیرنظامی هستند امر تعقیب صادر شده‌است و در دادگاه باتری، دادستانی ارتش در جواب یکی از وکلا که گفته‌است چرا فروشندگان معامله را جلب نکرده‌اند، گفته است: آلمانی هستند و امر تعقیب درباره‌ی آنها صادر نشده است!

بنده برطبق مستندات و به‌نام یک خدمت‌گزار قدیمی شاهنشاه و ارتش و به منظور اعتلای ارتش، این عمل دادستانی ارتش را موجب تردید و تأمل مردم می‌بینم. از نواقص دیگر پرونده که مربوط به خود موکل است، عدم توجه بازپرس و عدم اجرای تبصره ذیل ماده ۱۱۲ آیین دادرسی کیفری یعنی ترتیب اثر ندادن به تقاضای موکل به‌لحاظ احضار و همراهی وکیل مدافع مشارالیه در جریان بازپرسی می‌باشد. نقص دیگر، عدم امضای ذیل کلیه اوراق بازپرسی از طرف بازپرس، علی‌رغم تصریح ماده ۱۵۳ دکا و تأیید و تأکید مواد ۱۵۴ و ۱۴۳ تا ۱۴۹ می‌باشد. پرونده را نزد رئیس دادگاه بردند که ایشان ملاحظه کنند امضا نشده است و تأمین دلیل باشد.

از ۳۲ مورد نقص یک مورد که مربوط به موکل و آقای حکیمی می‌شود، نامه به عنوان رئیس‌جمهور هند است که آقای حکیمی در موقع بازجویی اظهار بی‌اطلاعی از آن کرده‌است و بازجوها برخلاف مقررات مواد ۱۰۳ ارک و ۱۲۵ دکا، نه صورت

۵۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
مجلس و شماره‌گذاری کرده‌است و نه به‌امضای کسی رسانده است. قاضی تحقیق  
موظف بوده است نسبت به سندیت این مدرک رسیدگی و لااقل از ساواک پرسش  
کند. و در هر حال پرونده ناقص است.

همچنین بازپرس در مورد استنادی که برطبق یک اعلامیه جعلی نسبت به  
بازرگان شده است و نویسنده‌ی ادعایی آن سند، کتباً و صریحاً آن را تکذیب نموده  
است، و در موقع انتشار نیز اعلامیه‌ی دیگری در آن زمینه منتشر نموده‌اند، تحقیق  
نکرده است.

### یکشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱۸

چند روز است به‌وسیله‌ی بنا و عمله‌ای که از زندان‌های دیگر منتقل کرده‌اند، و  
به‌خرج زندانی‌های عادی، مشغول تعمیر و تغییر حوض وسط حیاط هستند؛ اما آجر  
و مصالح این کار- که زندان به‌عهده گرفته بوده است- شب‌ها از مصالح مقاطعه‌کار  
محوطه عمومی زندان دزدی و آورده می‌شود. یعنی شهربانی عده‌ای را به‌جرم قاچاق  
و دزدی به زندان انداخته‌است ولی خودش از مقاطعه‌کار خود آجر دزدی می‌کند!

### دوشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۱۹

#### سومین جلسه دادگاه تجدیدنظر

۸:۴۵ صبح با حضور ۸۰ نفر. تماشاچیان، اکثریت دانشجویان، از جمله جبهه‌ای‌ها  
(مؤتمنی، اصائلو، نعمت) و تعداد قابل توجهی از علما و معممین (از جمله آقایان:  
جزایری و فومنی و سیدعبدالرضا حجازی که آزاد شده است).

**آقای سرهنگ پگاهی:** قبلاً نامه‌ای که یک ناشناس به او رسانده و اعتراض  
کرده است که چرا در جلسه قبل، شهدای ۱۵ خرداد را چاقوکش و آشوب‌گر  
گفته‌است، معذرت و توضیح اینکه فراموش کرده‌است بگوید «به زعم دادستان».  
استفاده از این نامه و اخطار به دادرسان که ملت ایران مراقب کوچک‌ترین جریانات  
دادگاه است و اگر دادرسان رأی خلاف بدهند چه محکومیت و عکس‌العملی در  
میان ملت خواهند داشت!

دنباله و اتمام دو نکته‌ی جلسه قبل راجع به نواقص پرونده (مینوت نامه خطاب به  
رئیس جمهور هند و اعلامیه‌ی مجعول دکتر سنجابی) و اعتراض به اینکه چرا قاضی

تحقیق نسبت به او را قی که به عنوان مدارک مستقیم جرم، علیه موکل در کیفرخواست آورده، تحقیق نکرده است. قرائت و تسلیم نامه‌ی امضا شده‌ی وکلای مدافع راجع به تبدیل قرار و آزادی متهمین.

آقای سرهنگ رحیمی: قبلاً تمسخر اینکه باز جای خبرنگاران خالی است و تعجب اینکه روزنامه‌ها عکس و تفصیل «سعداله» قاتل «فلور» فاحشه را منتشر می‌کنند، ولی از این دادگاه که مورد علاقه چندین هزار دانشجوی دانشگاه است، چیزی نمی‌نویسند، در حالی که ما حاضریم به نرخ آگهی پول آن را بدهیم (نامه‌ای را که متهمین امضا کرده و از روزنامه «کیهان» خواسته بودیم عین لایحه دفاعی روز اول دادگاه بازرگان را با دریافت حق درج، منتشر سازد، به دادستان دادند. بعداً دادستان خواهش کرد بالای نامه شرحی به عنوان دادستان کل بنویسیم و از او خواهش کنیم به روزنامه «کیهان» برساند).

به شکنجه‌های وارده به مهندس عبودیت و قول نظامی دادستان قبلی گریزی زده، توضیح دادند اگر مخبرین روزنامه‌ها نمی‌آیند، برای آن است که از منقل برقی می‌ترسند.

دادستان با عصبانیت و التماس ایراد گرفت، چرا وکیل مدافع برای خود تبلیغات می‌کند و کار کوچکی را بزرگ کرده اذهان این دانش‌آموزان را که ساده هستند مشوب می‌کند!...

ایراد به صلاحیت دادگاه تجدیدنظر از جهت ویژه بودن، و مانند قبلی انحصار به لشکر گارد داشتن، و مخصوصاً از این بابت که دادرس علی‌البدل فعلی آقای سرهنگ صانعی معاون فرمانده تیپ نادری یعنی معاون سرتیپ خزاعی دادرس قبلی است که حالا باید بر طبق ماده (۲۰۳) نسبت به اعلام اتهامی که بر آن دادگاه شده است و نسبت به قرار و رأی که آنها صادر کرده‌اند رسیدگی نماید (دادستان برخاست جوابی داد و قدری هو کرد).

در تأیید و توضیح نامه درخواست تبدیل قرار و آزادی ما، اظهار تعجب از اینکه آقایان عطایی و سمیعی با وجود مؤسس و هم‌جرم بودن و زندانی بودن به دست همان بازپرس، با قرار دو هزار تومان آزاد شده‌اند، در حالی که سایر مؤسسين به ده سال و افراد عادی به ۶ سال و ۴ سال محکوم شده‌اند. پس قرار بر عداوت بوده است

۵۳۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
نه عدالت. و من حاضرم یک میلیون تومان تضمین بدهم که این آقایان آزاد و در دادگاه حاضر شوند.

**ایراد و نکته‌گیری به دادگاه:** از شعارهایی که به دیوار چسبانده‌اند و خلاف ماده ۲۰۳ دکا و موجب آبروریزی دادگاه در انظار و توهم اینکه دادگاه فرمایشی است، شعار «در قضاوت خدا، قانون، شاه و عدالت حکم فرما است» این شعار را که دادگاه را از صلاحیت می‌اندازد، باید از اینجا بردارند.

**ورود به اصل مطلب:** پرونده حاضر روی اتهامات به آیت‌الله طالقانی بنا شده است. اتهامات به آقای طالقانی روی آقای عدالت‌منش می‌گردد. اظهارات آقای عدالت‌منش هم با شکنجه گرفته شده است و ننگ دادرسی ارتش است. ارائه‌ی صفحه ۳ پرونده عدالت‌منش که در جواب بازپرس راجع به علت تناقض‌گویی ایشان سؤال می‌کند، آقای عدالت‌منش می‌نویسد:

*«در موقع این تحقیقات مرا تحت فشار قرار داده‌اند که بگویم مینوت اعلامیه را از آقای سید محمود طالقانی گرفته به دستور ایشان چاپ کرده‌ام.»*

قرائت نامه آقای عدالت‌منش در شرح فشارها و شکنجه‌های دلخراشی که بازجویان سازمان امنیت (زمانی و سیاحتگر) به سر ایشان آورده‌اند.  
**مطالبی که از تماشاجی‌های دادگاه شنیده شد:** در موقع بازداشت تقریباً یک ماهه آقای سیدعبدالرضا حجازی در قزل‌قلعه، یک بار سرهنگ مولوی آمده با ایشان مفصلاً صحبت و فحاشی کرده است، در حالی که آقای مرتضی جزائری در اتاق مجاور بوده است و در مواقع بازجوئی‌ها و شکنجه‌های سایرین نیز می‌شنیده و کمابیش می‌دیده است... بعد از ماه رمضان و چند روز بعد از آزاد شدن سایر منبری‌ها، ایشان را پیش مولوی می‌برند که باز تهدید و بدگویی می‌کند. ولی سرلشگر پاکروان با ادب و ظاهراً انسانیت رفتار کرده می‌گوید به ما هر چه می‌خواهید بگویید ولی به بالا حرفی نزنید.

**سه‌شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۲۰**

امروز به مناسبت وفات یا شهادت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام و تصادف با سال فجایع وارده به طلاب مدرسه فیضیه قم، در ساعت ۱۰ صبح مجلس فاتحه و تذکر داخلی در زندان داشتیم که عده‌ای از زندانیان عادی هم شرکت

کردند. آقای طالقانی در زمینه ورود اسلام به ایران و پذیرش تشیع و قیام ابومسلم خراسانی و نقش رهبری حضرت صادق و رفتاری که با طلاب مکتب جعفری شده است صحبت جامع و مؤثری ایراد کردند.

رادیو پیک ایران می‌گفت روزنامه (Le Monde) متن نامه‌ی شکایت و شکنجه‌های آقای مهندس حسن عبودیت را درج کرده است، و مدتی راجع به اعمال وحشیانه‌ی سازمان امنیت صحبت کرد.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۲۱

#### چهارمین جلسه دادگاه تجدیدنظر

شروع ساعت ۹، ولی در عشرت‌آباد را از ساعت ۲۰ : ۸ بستند و تماشاچیان زیادی برگشتند. دو ردیف صندلی خالی بود.

شعار «در این دادگاه خدا، قانون، شاه، عدالت حکمفرما است» را برداشته بودند. آقای سرهنگ رحیمی (وکیل مدافع بازرگان)؛ قرائت بقیه‌ی نامه‌ی شکنجه‌های آقای عدالت‌منش: ۴۵ روز توقیف در مستراح و اظهار بعدی پدر و برادر که دیده‌اند زیر بغل ایشان را می‌گرفته‌اند و ناله‌های شبانه‌اش را می‌شنیده‌اند و بازجویی مجدد و تهدیدهای زمانی و سیاحتگر و شکنجه، رفتن با دست‌بند به بازپرسی شعبه ۷. اگر مرا هم شکنجه می‌دادند، علیه آیت‌الله شهادت می‌دادم. به علاوه، به صرف اظهار اینکه سیاحتگر برای بازپرس، به قتل وارطان اقرار کرده است، و حالا برای دادگاه تکلیف قانونی در تحقیق و رسیدگی است.

اعلام ردّ دادرسی به رئیس دادگاه گذشته و تسلیم دو برگ نامه راجع به قرائت مجدد نوار ضبط صوت و یادداشت کردن آن دو برگ در پشت صورت جلسه دادگاه و نبودن آن دو برگ که جنبه‌ی سند قضایی دارد در پرونده.

چون وکلا به دلیل ردّ دادرسی و معزول بودن دفاع نکردند، حکم دادگاه گذشته غیرقانونی است. چون برطبق مواد ۱۰ دکا و ۱۹۴ و ۱۹۵ عزل وکلا قبل از ورود به دادرسی بوده است. محاکمه، حکایت شیر بی یال و دم بوده است، چون نه رییس داشته، نه وکیل مدافع، نه مخبر روزنامه.

دلیل دیگر برای غیرقانونی بودن دادگاه: عدم تصویب قوانین مصوبه مجلس از طرف علمای طراز اول.

- مقام سلطنت مورد احترام همه ما است و قانون، مجازات ۱ تا ۳ سال برای اهانت به سلطنت معین کرده است. اما همین قانون یک ماده دیگر هم دارد و آن ماده ۱۷ قانون مطبوعات است که می‌گوید اهانت کنندگان به شخص اول روحانیت و مراجع مسلم تقلید، از ۱ تا ۳ سال حبس تأدیبی محکوم می‌شوند. یعنی هم‌تراز با مقام سلطنت. آن وقت شما مرجع مسلم تقلید را زندانی کرده‌اید! در صورتی که برای مقام سلطنت فقط در قوانین مالی حق ردّ مشروط قایل شده است، ولی برای روحانیت برطبق اصل ۲ حق ردّ مطلق. امیدوارم استفسار نکنند که اگر مجتهدی خلاف کرد، تکلیف چیست؟ اصل را بر این می‌گذاریم که دو مقام مورد احترام اند و پیش‌بینی خلاف نشده است.

- مسئله‌ی دیگر، مهم بودن و نبودن جرم است. برای آزاد نکردن آقایان گفتند: «چون جرم جنایی و مهم است»؛ ولی برای عدم حضور دادیار در جلسات بازپرسی گفتند چون مهم تشخیص نداده‌اند.

- تبعیت بازپرس و دادرسی ارتش از ساواک ضابط نظامی؛ ابتدای پرونده بازرگان با دو برگ بازرجویی و یک نامه ساواک، دایر به تقاضای بازداشت ایشان، و بلافاصله اجرای امر از طرف بازپرس، بدون بازپرسی و حتی دیدن متهم! بعد هم پرونده هنوز به دادرسی نرفته، قرار تأیید بازداشت صادر شده است. دادرسی ارتش شعبه‌ی ساواک بوده است. پس بازپرس و دادستان آزاد نبوده‌اند و به همین دلیل اوراق را امضا نکرده‌اند.

- علت عدم امر تعقیب این است که می‌دانسته‌اند اعلیحضرت با بازداشت آیت‌الله و کسانی که افتخار خلع ید دارند موافقت نمی‌فرمودند.

- راجع به عدم صلاحیت دادگاه؛ اگر دادستان اصل ۲ را قبول نکنند به مردم حق می‌دهند اصول دیگر را هم قبول و عمل نکنند.

- مجدداً راجع به نقص تحقیقات؛ ماده ۱۳۴ می‌گوید پس از صدور امر تعقیب، متهم را احضار می‌نمایند. ماده ۱۴۹ می‌گوید: احضار شده، شخصاً حاضر شده، بازپرس از او بازپرسی و سؤالات می‌نماید. بعداً برابر ماده ۱۶۶ اگر لازم دانست او را بازداشت می‌کند.

- ایراد دیگر اعلامیه‌های دسته شده است که تقاضا کردم پرونده برگردد به بازرسی و بازپرسی آنها را دسته‌بندی کرده، آنچه در غیاب و خارج از مسؤولیت

آقایان صادر شده‌است، و آنچه مربوط به غیرنهیست است، تفکیک کند تا بشود قضاوت صحیح کرد.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۲۲

امروز فرخ قالیچه‌چیان را به دادگاه تجدیدنظر، به ریاست «سرتیپ صلاحی عرب» و دادستانی سرهنگ «معین» بردند و در مدت کمتر از یک ساعت، تمام مراحل صلاحیت و رسیدگی و دادرسی و شور و دفاع و آخرین دفاع را تمام و به سه سال حبس دادگاه بدوی محکوم کردند! ... اشد مجازات توهین به مقام سلطنت بدون آن که سابقه‌ی محکومیت و غیره داشته باشد.

### جمعه ۱۳۴۲/۱۲/۲۳

برای ملاقات با وکلا و خانواده‌ها و دوستان به دادگاه رفتیم؛ عده‌ی زیادی آمده بودند.

- «پیام دانشجو» مورخ اسفند ۱۳۴۲ در آمده، انتقاد معقول و شدید از نظریه «صبر و انتظار» جبهه ملی کرده و قبلاً گفته‌است: «مردم میهن ما بیش از پیش به این نتیجه رسیده‌اند که تنها راه نجات آنها از منجلاب ظلم و فقر و فساد و جهل، توجه به افکار آزادی‌خواهانه و تقویت نیروهای اصیل ملی و گروه‌هایی است که فضیلت و تقوا اساس کار ایشان است.» یک بحث انتقادی: «نگاهی به کارنامه‌ی سیاه هیأت حاکمه» و یک بحث و تجلیل از «محاكمه‌ی سران جمعیت نهضت آزادی ایران».

- در روز ۱۳۴۲/۱۲/۲۰ که قصد فاتحه‌خوانی و تظاهراتی به مناسبت وفات حضرت امام جعفر صادق(ع) و فاجعه‌ی پارسال مدرسه فیضیه داشته‌اند، در قم کلیه‌ی مدرسین و علمای موجه را در خانه‌هایشان نگاهداشته، در مدرسه فیضیه و مساجد را بسته بوده‌اند. ولی چند فقره نشریه و اعلامیه منتشر شده‌است. از جمله به امضای «مجمع روحانیون مجاهد» تحت عنوان: «دام اسارت یا فراندوم قلابی و غیرقانونی ۶ بهمن» و یک اعلامیه‌ی مفصل‌تر و مدلل‌تر و محکم‌تر، و به امضای جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی «به مناسبت سالروز فاجعه خونین مدرسه فیضیه» به شرح زیر:

«درود و افتخار جاویدان بر ارواح پاک رادمردانی که در راه اضمحلال رژیم فاسد و جنایتکار حاکمه به دست جلادان گارد شاهی و آدم‌کشان چترباز و کماندو و پلیس شربت شهادت نوشیدند.

یک سال پیش در چنین روزهایی دستگاه حاکم‌هی جنایت‌کار ایران به خاطر جلوگیری از سقوط و رسوایی روزافزون خود مرکز روحانیت عالم تشیع و قلب فرماندهی معنوی روحی و فکری ملت مسلمان ایران را هدف حمله جنون آسا و بی‌رحمانه‌ی خویش قرار داد.

حکومت پوشالی شاه که می‌دید ندای آسمانی رهبران روحانی ملت اسلام، آخرین افراد بی‌خبر از دسائس شوم و اجنبی‌پرستانه را بیدار نموده و می‌رود که اساس شیطنانی حکومت او درهم ریخته شود، تنها راه چاره و یگانه طریق بقاء خود را در توسل به گلوله و سرنیزه دیده، حمله‌ی وحشیانه و جنایت‌کارانه‌ی خویش را علیه مقدس‌ترین و پاک‌ترین مراکز علمی و معنوی عالم اسلام آغاز کرد.

آدم‌کشان گارد شاهی، به رهبری جلادان خون‌آشام و ضدخدا و لامذهب سازمان اختناق (به اصطلاح امنیت) در حالی که هزاران تن دانشجویان علوم دینی و مردم بی‌پناه در مقدس‌ترین مراکز علمی و مذهبی به انجام فرایض مذهبی مشغول بودند، با آتش و آهن بر سرشان ریخته، با جاری کردن سیل خون و کشتار دسته‌جمعی و تخریب آن دانشگاه مذهبی نقاب از چهره مخوف و کثیف خود برگرفته، ماهیت فرعون‌ی خویش را آنچنان که بود به جهانیان نشان دادند.

پس از فاجعه‌ی حمله به دانشگاه و پس از آن فاجعه‌ی خونین مدرسه فیضیه - که در آن پاک‌ترین خون‌های جوانان شریف و محصل علوم دینی بر زمین ریخت - حکومت دست‌نشانده‌ی اجنبی که باطن کثیف خود را به جهانیان نشان داده بود، دیگر خود را مقتید به رعایت هیچ اصلی ندانسته، مانند گرگ خون‌خواری هر روز بر جان و مال و ناموس و شرف و حیثیت ایرانی شیخون تازه‌ای زد.

از آن روز که چنگال خونین این گرگ خون‌آشام از زیر پوست نرم و لطیف و فریبنده‌ی تظاهر به اسلام‌دوستی و آزادی‌خواهی درآمد، هر روز تیات شوم و جنایت‌کارانه‌اش آشکارتر و هر ساعت خیانت و رسوایی تازه به بار آورده‌است.



در این یک سال سایه‌ی شوم و وحشتناک سازمان جاسوسی سازمان امنیت بر زوایای زندگی مردم سایه‌افکن شده و خواب راحت و آسایش و امنیت را از اکثریت ملت سلب کرده و به کوچک‌ترین بهانه مردم را از زندگی ساقط و روانه سیاه‌چال‌های قرون وسطایی می‌نماید. پس از فاجعه‌ی خونین (فیضیه) و در همین سال سیاه مردم از اقامه‌ی مجالس عزای پیشوایان دین ممنوع و در برابر اعتراض به توقیف پیشوای بزرگ روحانی خود حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی به رگبار مسلسل بسته شدند.

در این سال سیاه مشنوم قانون اساسی ایران که حکومت دست‌نشانده‌ی اجنبی به دستاویز آن بر این ملت حکومت می‌کند، به ننگین‌ترین وضعی از هر سو پایمال و لگدکوب امیال فرعون‌ی شاه و دار و دسته‌ی جنایت‌پیشه‌اش گردید. عمال سازمان امنیت و دزدان و گردانندگان قمارخانه‌ها و محافل عیش و عشرت و رقص‌خانه‌ها، بنام وکیل ملت عالی‌ترین مقامات ملی را غصب و اوامر ملت بر باد ده ارباب خون‌آشام و بیگانه‌پرست خود را (به شکل قانون!) درآورده تیشه بر ریشه‌ی بنیان هستی این ملت زدند.

در این یک سال شومی که از آن فاجعه‌ی جگرسوز و شکستن بزرگ‌ترین و نخستین سنگر مقاومت علیه امیال ضد ملی شاه می‌گذرد، خون هزاران مسلمان مظلوم ایرانی در پای بت آتش‌پرست و جهودپرور اجامر و اوباش و به خاطر بر پا ماندن او، بر خاک ریخته شد و ده‌ها هزار خانواده بی‌پناه ایرانی داغ‌دار و سوگوار عزیزان بی‌گناه خود شدند. درحالی که عموم طبقات - به استثنای طبقه‌ی اقلیت فاسد حاکم - در فقر و فاقه و تنگدستی و افلاس دست و پا زده، مملکت در آخرین مراحل سقوط اقتصادی به ننگین‌ترین وضع مالی دچار گردیده است. سردهسته‌ی دزدان و آدم‌کشان ثمره‌ی میلیارد‌ها چپاولی را که از اشک چشم و خون جگر یتیمان و بیوه زنان گرد آورده، در پای میز قمارخانه‌های شهرهای اروپا به دلقک‌هایی نظیر خود، باخته و تتمه‌ی آن را نثار عشوه‌ی فواحش دوره‌گرد می‌کند.

غارث‌گران اموال عمومی و کثیف‌ترین اراذل پست و نانجیب، دزدها و جاسوس‌ها و آدم‌کش‌ها، خوش و آزاد بر مسند وزارت و وکالت و

سفارت تکیه زده، درحالی‌که عناصر آزاده و پاکدامن و شریف و دانشمند، روحانیون روشنفکر و شجاع و دانشگاهیان مبارز و دلیر، گرفتار غل و زنجیر رژیم استبداد و ملعبه‌ی محاکم مسخره و فرمایشی نظامی می‌باشند. ظلم و جنایت و رسوایی و حق‌کشی و فقر و افلاس و ورشکستگی نه آن چنان است که بتوان در این مختصرها گنجانند. اوضاع امروز ایران فلک‌زده پس از انقراض رژیم در تاریخ‌ها منعکس خواهد شد.

امروز ما فقط به‌خاطر تجلیل از روح پرفتح شهدای مظلوم مدرسه اسلامی فیضیه و بزرگ‌داشت خاطره‌ی فداکاری آن عزیزان و دعوت عموم برادران به شرکت در مراسم تجلیل از روح پاک آنان و اقامه مجالس سوگواری، خود را موظف به انتشار این چند سطر دیدیم و بدین مناسبت لازم بود نگاهی بسیار کوتاه به آنچه در این سال سیاه گذشت و می‌گذرد، بیندازیم. اکنون که با هزاران مشقت می‌توانیم چند کلمه سخن بگوییم مانند یک فریضه حتمی، بر خود واجب می‌دانیم چند نکته را به اختصار یادآور شویم.

همه‌ی ممالک جهان و همه‌ی مسئولان امور ملت‌های دنیا بدانند که عقد هر نوع قرارداد و پیمان با رژیم کنونی ایران که به ضرب زور و سرنیزه، کلیه‌ی قوانین اساسی این مملکت را پایمال نموده و به قیمت کشتار دسته‌جمعی و راه انداختن رفراندوم قلبی، خود را بر سرنوشت ملت مسلط نموده، کمترین و کوچک‌ترین ارزشی نداشته، هر نوع تصمیمی که سران این رژیم بگیرند و هر عهدنامه و قرارداد قانونی که از این مجالس فرمایشی بگذرد، از نظر ملت ایران فاقد ارزش و اعتبار قانونی است و ملت ایران هیچ‌گونه تعهدی برای اجرای بعدی آن ندارد.

زیرا امروز کلیه‌ی آزادی‌های فردی و اجتماعی و آزادی قلم و آزادی بیان و حتی آزادی فکر از همه‌ی طبقات ملت به‌دست قداره‌بند‌های گارد شاهی و افراد پلیس مخفی سلب شده و کوچک‌ترین دخالت افراد در امور اجتماعی و حتی مذهبی، با خنجر گروهی چترباز و کماندو و پلیس مواجه می‌شود. نمونه‌ی کوچک تنفر و انزجار ملت از این رژیم، حمله‌ی جانانه دانشجویان شجاع و مسلمان ایرانی مقیم اروپا، به شاه و مضروب و مصدوم نمودن او می‌باشد.

زیرا امروز همه‌ی پیشوایان عالی‌قدر روحانی و فکری و سیاسی ملت در زیر فشار غل و زنجیر و در سیاه‌چال‌های زندان بسر برده و هیچ‌کس حق هیچ‌گونه اظهارنظری ندارد.

ملل و دول جهان نباید دولت آمریکا را که محبوبیت، آبرو و اعتبار و حیثیت خود را در حمایت از این رژیم پوسیده و تحمیلی بر باد داده‌است، سرمشق قرار داده و رژیم فعلی حاکم ایران را یک رژیم قانونی بدانند در غیر این صورت آنان به همان بلایی که آمریکای بدبخت در آسیا و به‌خصوص در این مرز و بوم بدان دچار شد گرفتار می‌شوند. دنیا بدانند که تمام راه‌های آشتی بین ملت و این رژیم پوشالی مسدود شده و به‌زودی به یاری خدای بزرگ جهان، جنایت‌کارانی که به نام این ملت محروم و فلک‌زده بر او حکومت می‌کنند، به سزای جنایات خود خواهند رسید.

هم امروز و فردا دوران سیاه لگدکوب نمودن قوانین آسمانی، حبس و زنجیر و شکنجه‌ی احرار و آزادگان، قتل‌عام و غارت اموال عمومی، تسلط ارادل و اوباش بر سرنوشت ملت، ترک‌تازی دلقک‌های بی سر و پا، سرآمده همه‌ی آنان به کیفر جنایات سیاه‌شان در آتش قهر و غضب الهی که به‌صورت قیامی عظیم و همه‌جانبه تجلی خواهد کرد سوخته، سرزمین مقدس ما از لوٹ وجود اشرار و جلادان پاک خواهد شد.

دروود و تعظیم بر روان پاک دلاوران جانبازی که در راه اضمحلال دستگاه غاصب و ضدّ دین حاکمه جان فدا نمودند و می‌نمایند. سلام بر ارواح مطهر قربانیانی که به‌امر شاه و به‌دست جلادان گارد شاهی گروه چترباز، کماندو پلیس و آدم‌کشان ساواک شربت شهادت نوشیدند.

افتخار جاودان بر جانبازان از خود گذشته‌ای که در راه مبارزه با دشمنان دین حق و برقراری آیین پاک محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم و برافراشته داشتن پرچم پیروز اسلام به مقام عالی شهادت نائل شدند. مرگ و نفرین ابدی بر آدم‌کشان و دشمنان اسلام و ملت مسلمان ایران. نابود باد رژیم دیکتاتوری فاسد و جنایتکار شاه.

جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی

۵۴۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

- جبهه ملی چهار عضو جدید وارد شورا کرده است: آقایان دکتر غنی‌زاده، نصرت‌الله امینی، ادیب برومند و انگجی. ضمناً به فعالیت تشکیلاتی مجدد پرداخته‌اند.  
- عین خطابه‌ی عید فطر آیت‌الله شریعتمداری در قم به چاپ رسیده‌است که از جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی بسیار آموزنده و ارزنده‌است.

شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۲۴

### پنجمین جلسه دادگاه تجدیدنظر

قرار بود ساعت ۳۰: ۸ تشکیل شود و قبلاً جلوی کارت ورود گرفته شد و سالن پر نشد. از طلاب زیاد بودند، بازاری کم بود. آقایان خلیلی و فروهر هم از جبهه ملی آمده بودند. به جای شعار مورد اعتراض، شعار کاملی برطبق عبارت قانون (در قضاوت باید خدا، قانون، شاه و عدالت را مدنظر داشت) گذارده بودند.

آقای سرهنگ رحیمی (وکیل مدافع بازرگان): یادآوری تقاضای رفع بازداشت، و تذکر بیانات شاه دایر به عدالت اجتماعی و نه انفرادی.

یادآوری و گله از نرساندن نامه‌ی روزنامه کیهان (جواب رئیس و دادستان که نامه و لایحه را به دادرسی ارتش فرستادیم). ایراد آقای سرهنگ رحیمی بر این که منظور دادرسی ارتش نبود، بلکه شنیدن مردم بود. تقاضای مجدد برای تعقیب قضیه و درج در روزنامه.

- دنباله‌ی صحبت گذشته که نهضت آزادی ایران تمام اعلامیه‌هایی را که بر طبق مقررات و اساسنامه به امضای کمیته اجرایی رسیده‌است جزو افتخارات خود می‌داند. ولی اعلامیه‌ها تفکیک نشده و باید پرونده به دادرسی برگردد.

- باید تحقیق شود که مینوت نامه‌ی مربوط به رئیس جمهور هند به خط کیست و از کجا وارد پرونده شده‌است؟ کرامات و چشم‌پندی که نمی‌شود!  
(دادستان اعتراض و تظاهر به دیانت کرد و ضمناً گفت، عین نامه‌ی خطی موجود است).

آن نامه اگر به خط آقایان است تقاضای کارشناس می‌کنم. (طبق ماده ۱۹۸)  
تقاضا دارم نامه‌ی اعلیحضرت به دادگاه جناب آقای دکتر مصدق، در مورد ملی شدن نفت، ضمیمه‌ی پرونده آقایان شود.

- در مورد سیاسی بودن پرونده، آقایان مخالف طرز عمل هیأت حاکمه بوده‌اند. حق این است که برای مخالف، آزادی قائل شوند. و الاً برای موافقین و شاعران که در تمام اعصار آزادی بوده است. در انگلستان رهبر حزب کارگر با خروشچف صحبت می‌کند و برتراند راسل راجع به بی‌طرفی ویتنام تلگراف می‌کند، اما آنها را به قصر قاجار نمی‌فرستند.

حال کدام ماده قانون دادرسی است که بگوید هیأت منصفین نباید حضور داشته باشند؟ چرا مثل ماده ۱۰۰ کیفری مراجعه به آیین دادرسی نمی‌فرمایید که ترتیب دعوت هیأت منصفه را می‌گوید؟

\* \* \*

**آقای سرهنگ علمیه** (وکیل مدافع آقای دکتر سحابی): از دو نظر دادگاه را صالح نمی‌دانم؛ از جهت دادگاه بدوی و از جهت عدم حضور هیأت منصفه.  
 ۱- دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند بدایتاً به هیچ موضوعی رسیدگی نماید (ماده ۲۲۹ دکا و ۳۴۵ نظیر آن در دک). به اتهام‌های تازه هم نمی‌تواند رسیدگی کند. همچنین اگر دادگاه عادی رعایت تشریفات لازم را نکند، رأی اش «کان لم یکن» است. در آن دادگاه وکلای مدافع به علل قانونی دفاع نکردند و رأی صادره که می‌گوید: پس از استماع مدافعات متهمین و وکلا، صحیح نیست، وکلای مدافع درباره‌ی ردّ دادرسی صحبت کردند.

نحوه‌ی ادامه‌ی دادرسی و تعیین تکلیف قاضی مردود شده در دادگستری و در دادگاه‌های نظامی فرق دارد. دادرس دادگاه نظامی مسلوب الاختیار است، ولی قضات دادگستری دارای استقلال و مزایای خاص‌اند. بنابراین شخصاً اتخاذ تصمیم می‌نمایند و به‌جای دادرس ردشده، دادرس دیگر را قانون معین کرده است (ماده ۳۳۴). اما در دادگاه‌های نظامی، آمر تعقیب، دادرس جانشین را تعیین می‌نماید. پس در اینجا حل موضوع بی‌نهایت ساده بوده‌است. ولی تیمسار زمانی به منظور سهیم شدن در امر خیر محکومیت نهضت آزادی ایران، به صندلی خود چسبیدند.

اما مرجع تظلم، در صورت تخلف قاضی ردشده کجا است؟ در دادگاه‌های عادی رئیس نزدیک‌ترین دادگاه رتبه مافوق. در دادگاه‌های نظامی چون ماده ۲۰۵ دکا نگفته است که حکم یا نظر فرمانده قطعی است، باید بر طبق ماده ۲۸۷ به آدک

مراجعه کرد. و چون دادگاه عادی به لحاظ رسیدگی در درجه‌ای معادل با دادگاه شهرستان است و دادگاه استان مشابه با دادگاه تجدیدنظر، پس رئیس نزدیک‌ترین دادگاه تجدیدنظر باید رسیدگی نماید. ولی ماده ۱۶ اصول محاکمات جنایی تناقص با دکا می‌آورد، چون در آنجا حکم دادگاه جنایی قطعی است. پس باید ابتدا مراتب به فرمانده واحد گزارش شود تا اگر شکایتی از ناحیه‌ی متهمین رسید، به یکی از دادگاه‌های تجدیدنظر ارجاع شود. یک راه‌حل دیگر - که خالی از ایراد نیست - رسیدگی به کلیه‌ی اعتراضات مرحله‌ی بدوی اعم از نقص و صلاحیت و ردّ دادرسی، در دادگاه تجدیدنظر است. بنابراین ما از رویه و تصمیم تیمسار زمانی رئیس دادگاه فعلی شکایت می‌نماییم. دو دادرسی دیگر هم بدون شنیدن مدافعات حکم صادر نموده‌اند.

۲- عدم حضور هیأت منصفه: سراسر کیفرخواست حکایت از فعالیت‌های سیاسی متهمین است، دادستان اعتراض بر سیاسی نبودن جرم ننمود، دادگاه بدوی نیز در صدور قرار صلاحیت خود، استناد به اصل ۸۷ مقرر برای عدم احتیاج به حضور هیأت منصفه کرده‌است. پس کلیتاً سیاسی بودن اتهام را وارد دانسته‌اند. پس کافی است راجع به لزوم هیأت منصفه بحث کنیم.

استنباط دادگاه بدوی از اصل ۸۷ دایر بر عدم لزوم حضور هیأت منصفه صحیح نیست. زیرا اصل ۸۷، اصل ۷۹ را نقض نکرده‌است. همان‌طور که قوانین دادگاه‌های اختصاصی، اصل علنی بودن محاکمات یا مدلل و موجه بودن احکام را که اصل ۷۸ گفته‌است، یا اصل ۱۰ را نقض نکرده و نمی‌کنند. بنابراین اصول قا و مقا با کمال قدرت باید اجرا شود. مقصود از اصل ۸۷، همین وضع قوانین دکا است، که بر طبق ماده ۲۸۷ خود مقرر داشته‌است، در موارد مسکوت به آدک مراجعه شود. از جمله برای حضور هیأت منصفه، ماده ۱۹ فصل ۶ تعیین تکلیف می‌نماید. در سال ۱۳۱۸ که دکا وضع شد، به هیچ‌وجه در نظر نبود که جرائم سیاسی در دادگاه‌های نظامی رسیدگی شود. و بنابراین نیازی به اشاره کردن به هیأت منصفه نبود. و احتیاطاً ماده ۲۸۷ را گذاشتند. حال که بر طبق قانون ۱۳۲۸، ساواک قرار است به جرم‌های سیاسی کسانی رسیدگی نماید که موظف‌اند در سیاست دخالت ننمایند، اگر هیأت منصفه وجود نداشته باشد، اصل ۷۹ عملاً نقض شده‌است. بررسی مقا نشان می‌دهد که واضعین در نظر داشته‌اند حتماً به جرائم سیاسی با حضور هیأت منصفه رسیدگی

شود، زیرا اصل ۷۲ که می‌گوید: منازعات سیاسی مربوط به محاکم عدلیه است، مگر در مواردی که قانون استثنا نماید. اصل ۷۹ که بعد از آن آمده، با علم به این بوده است. علتش هم این است که مجرمین سیاسی دستخوش امیال و اغراض قضات تابع دولت نشوند و هیأت منصفه که وابسته به دولت نیست، رأی دهد. در دادگاه‌های نظامی که قضات فاقد استقلال‌اند، و هرآن، به حکم فرماندهی مافوق، قابل تغییر و نقل و انتقال استخدامی و ترفیع و عدم ترفیع هستند، شرکت هیأت منصفه ضروری‌تر است.

**ردّ دلیل دوم دادگاه بدوی:** دادستان و دادگاه که تکیه به آرای شعب دیوان کشور کرده‌اند، به وظایف دیوان کشور آشنا نبوده و نمی‌دانسته‌اند که وارد ماهیت نمی‌شود. مقصود از تشخیص فرجامی این است که حکم، موافق قانون صادر شده‌است یا نه. رسیدگی موضوعی حق ندارد دیوان کشور بماند. تشخیص اینکه عمل منتسبه جرم بوده یا نبوده (مثلاً قتل عمد یا غیرعمد و خیانت در امانت، یا اختلاس، یا کلاهبرداری، جرم جزایی یا مدنی) اینها تماماً جزو عناصر موضوعی دعواست و تشخیص آن با دادگاه است. ولی اگر دادگاه رعایت انطباق حکم را با مواد قانون ننماید، دیوان کشور ایراد می‌گیرد. تشخیص سیاسی بودن جرم و حضور هیأت منصفه دو موضوع مختلف است. عدم تشخیص سیاسی بودن که در صلاحیت دادگاه است، باعث صدور چنان آرای شده‌است. همچنین اگر دادگاه در رأی خود استدلال غیرمنطقی در سیاسی بودن جرم نماید، دیوان کشور می‌تواند ایراد بگیرد. دادستان سابق نتوانست حتی یک رأی پیدا کند که در آن ذکر سیاسی بودن یا نبودن جرم شده باشد.

عرایض بنده مورد تأیید دیوان کشور هم هست، چون در یک رأی که آقای سرهنگ پگاهی قرائت کردند، گفته‌است تشخیص سیاسی بودن و نبودن جرم از وظایف دادگاه است.

- رادیو پیک ایران مجدداً راجع به دادگاه و اسامی ما صحبت کرده و می‌گفت: باید آزاد شوند. ضمناً در جواب سخنان شاه برای نمایندگان کارگران، که توده‌ای‌ها را ستون پنجم خوانده بود، اعتراض و استدلال می‌کرد. سه روزنامه ایتالیایی معروف را ذکر کرد که شرح تظاهرات فلورانس علیه شاه و کشیده شدن مسئله به مجلس و دادگاه را شرح می‌داد.

یکشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۲۵

خبر عمده‌ای نبود.

دوشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۲۶

### نشستین جلسه دادگاه تجدیدنظر

شروع جلسه ساعت ۳۰:۹. چون در را بعد از ساعت ۳۰:۸ مجدداً باز کردند، دادگاه پر شد.

آقای سرهنگ علمیه (وکیل مدافع آقای دکتر سبحانی): بقیه‌ی صحبت‌های دیروز، و در زمینه نقص تحقیقات؛ دو نوع ایراد: ۱- نقص تحقیقات ۲- عدم امر تعقیب که مهم‌تر از اولی و سبب بی‌اعتباری پرونده است.

عدم امر تعقیب: در دادگاه قبلی بحث مفصل راجع به فلسفه و سابقه‌ی امر تعقیب کردم و چون دادگاه عدم وجود امر تعقیب در این پرونده را تأیید کرده و گفته است امر تعقیب مربوط به غیرنظامی‌ها نمی‌شود، فقط در ردّ این قسمت باید صحبت شود. آقای سرهنگ پگاهی به‌خوبی اثبات کردند، هیچ یک از تشریفات مواد ۱۲۲ تا ۱۳۷ در مورد پرونده حاضر انجام نشده‌است. ساواک به‌حدود اختیارات فرماندهی تجاوز کرده‌است. وقتی حقوق فرماندهی را زیر پا بگذارند، حقوق مظلومین و سایرین در این مملکت چه می‌شود! نمونه‌ی آن دستگیری و بازداشت موکل من می‌باشد که به‌هیچ‌وجه در حین ارتکاب جرم مشهود نبود است (۱۳۶ دکا و ۱۲۳ و ۲۱ امج). در پرونده هیچ‌گونه گزارش و مدرکی هم از ضابطین دیده نمی‌شود که دستور بازداشت روی آن صادر شده باشد. در پرونده‌ی اولیه ایشان (مربوط به بازداشت تیر ماه ۱۳۴۰) می‌بینیم که ضابط می‌پرسد چرا شما را دستگیر کرده‌اند؟! و بعد در برابر استفسار و استعجاب آقای دکتر می‌گوید: متهم‌اید «با فعالیت‌های خود عده‌ای را وادار به تحریک عمومی و به خطر انداختن استقلال و آرامش مملکت» کرده‌اید. نه این اتهام مدرکی دارد و نه این عبارات عنوان قانونی. به این ترتیب هرکس را هر روز می‌شود در این مملکت گرفت و حبس کرد! بعداً که بازپرس برخلاف ماده ۱۳۷ و روی اوراق چاپی قرار بازداشت صادر می‌نماید، عنوان «اقدام علیه امنیت» روی آن می‌گذارد. جناب آقای دادستان، آیا صدور چنین قراری درست بوده‌است؟ آیا قبل از ۱۳۴۰/۴/۲۹ استقلال کشور به خطر افتاده بوده‌است؟



اقدام برضد امنیت مملکت موضوع مواد ۶۹ تا ۷۹ مبحث دوم جنحه و جنایت و تحریرص به مسلح شدن است. اگر اقدام علیه سلطنت مشروطه از اول عنوان نشده است پس منع پیگرد علیه امنیت کجا است؟ این نقص پرونده است.

بازپرس علت بازداشت را بیم تبانی می‌گوید و امر را جنایی نمی‌دانسته است، بازپرسی هم نمی‌کند. بعد به دستور ساواک که ضابط نظامی است، قرار تبدیل صادر می‌کند. در نتیجه یک استاد محبوب بدون تقصیر زندانی و افکار عمومی طبقه روشنفکر که می‌دانستند ایشان اقدامی علیه امنیت کشور نمی‌کنند، بر علیه دولت برانگیخته می‌شود! آیا این امر خیانت نیست؟ اگر بر طبق ماده ۱۳۸ گزارش می‌دادند و تقاضای امر تعقیب می‌کردند این طور نمی‌شد.

در دادگاه بدوی تشریح کردم که تا قبل از قانون تأسیس ساواک، هیچ پرونده‌ای چه برای نظامی و چه غیرنظامی نبود که امر تعقیب نداشته باشد. بعد از آن قانون، آنچه در شهرستان‌ها عمل شده و می‌شود، امر تعقیب دارد. در تهران نیز دادگاه‌های لشکر گارد نیز مثلاً در مورد آقایان شیخ‌الاسلامی و محسن طاهری، تیمسار اویسی امر تعقیب صادر کرده است. فقط دادستانی کل و دادرسی ارتش است که به یادگار رفاقت آزموده و بختیار، و برای درهم کوبیدن اختیارات فرماندهان، یک رویه‌ی استثنایی خلاف قانون پیش گرفته‌اند و لازم است دادگاه حاضر شهادت به خرج دهد و رد کند.

اظهار عقیده‌ی دادستان بدوی که صدور امر تعقیب برای غیر نظامی‌ها لازم نیست، عقیده‌ی دادستانی نیست. زیرا در جایی که مصلحت خود دیده‌اند، امر تعقیب برای غیرنظامیان را ضروری عنوان کرده‌اند (مثلاً در دادگاه باتری در مورد فروشنده‌گان آلمانی).

اما استناد دادگاه بدوی به احکام صادره از شعب دیوان کشور، جوابش را آقای پگاهی دادند. اگر در احکام فرجام خواسته قید شده بود که صدور امر تعقیب لازم نیست، و دیوان کشور آن را الزام کرده بود، بنده تسلیم می‌شدم. ولی دادستان بدوی نتوانست یا نخواست پرونده را برای این منظور ارایه دهد و دو رأیی را که نمونه آورد، در اولی حتماً امر تعقیب وجود دارد (چون مربوط به تیپ جهرم و خارج از مرکز است)، و در دومی اگر نباشد، یا مربوط به زمان قبل از تصویب قانون ساواک است، و یا ساواک روی آن عمل کرده است.

۱- **نواقص تحقیقات:** دادستان قبول کرده است که مرامنامه‌ی جمعیت، اجرای قانون اساسی است و برای اثبات اینکه عمل و رویه آنها ضدیت با سلطنت بوده است، به هزار زحمت یک مدرک - خطبه‌ی سیدالشهداء - را آورده است ولی تحقیق نشده است که سوم شعبان، تاریخ آن اعلامیه کدام سال است؟ کجا و به دست کی چاپ شده است؟ و تازه اگر به فرض این عمل شخصی حضرت آیت‌الله طالقانی باشد، ارتباط آن با جمعیت و با موکل من چگونه است؟ ساواک از چه کسی این برگ را گرفته است؟ چرا پرونده‌سازی شده است؟ اگر قرار باشد دستگاه چنین عمل کند، فاتحه ملت را باید خواند.

۲- **نقص تحقیقات از نظر ارتکاب جرم اهانت:** جرم ماده ۸۱ جرم فردی است نه جمعیتی. و اگر دادستان مدعی است که دستور صدور اوراق را مؤسسين داده‌اند، باید تحقیق شود. از اوراق مورد استنادی رأی دادگاه بدوی نشریه شماره ۹ (برگ ۱۷۵ پرونده بازرگان) که نشریه داخلی است، و از دانشجویان ایرانی خارج نقل قولی شده است و نشریه شماره ۷ مورخ ۱۳۴۲/۱/۱۸ که بی جهت و به منظور مشوب ساختن ذهن دادرسان در پرونده بازرگان گذارده‌اند، و اعلامیه «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ» که مقارن اردیبهشت ۴۱ می‌شود، در زمان زندانی بودن بدون ملاقات موکل من بوده است و تحقیق نشده است که چگونه ایشان در تهیه و انتشار آن دست داشته‌اند.

در مورد دومین برگ مورد استناد رأی، یعنی اعلامیه خطاب به افسران، چون آیت‌الله طالقانی گفته‌اند ایشان آن اعلامیه را به کسی نداده‌اند و دست‌غیب‌ها در این کار دست داشته‌اند. اگر دست‌غیب مأمور ساواک نبوده، چرا دستگیر نشده و تحقیقات از او در پرونده وجود ندارد؟ اگر مأمور ساواک بوده، چطور یک مأمور دولتی مبادرت به چاپ اعلامیه می‌نماید؟ چرا از احمدی مأمور در فرودگاه پرسش و تحقیق به عمل نیامده است؟ از افسرانی که کیفرخواست می‌گویند اعلامیه برای شان فرستاده شده است چرا نپرسیده و واقعیت این عمل را ثابت نکرده‌اند؟ (آقای سرهنگ علمیه گفت: از تیمسار قره‌باغی که نامشان در لیست افسرانی که اعلامیه جهت آنها فرستاده شده است، وجود دارد سؤال می‌کنیم. آیا چنین اعلامیه‌ای را دریافت فرموده‌اند؟ - خیر. به بنده نرسیده است. - تشکر آقایان علمیه و رحیمی).

موضوع مورد استناد دیگر، نشریه «با حاشیه و بی حاشیه» که ارتباط و استناد آن مورد تکذیب بازرگان و موکل من بوده است. رأی دادگاه بدوی، تکیه به اظهارات

در بازپرسی آقای دکتر شبیانی و آقای دکتر سحابی کرده‌است. اولاً: اظهارات و اقرار جوان احساساتی پرشهامتی مثل آقای دکتر شبیانی، که گفته است مسئولیت آنچه از طرف نهضت آزادی ایران منتشر شده و بشود، به‌عهده می‌گیرم، ارزش قضایی ندارد و تناقضاتی هم در گفته‌های ایشان راجع به تهیه‌کنندگان و ناشرین «با حاشیه و بی‌حاشیه» وجود دارد که تحقیقات بیشتر را ایجاب می‌نموده است. اما در آنجا که دادرسان دادگاه بدوی در رأی خود استناد به اظهارات آقای دکتر سحابی کرده‌اند، آنها تحریف عبارت کرده و بر طبق ماده ۱۰۴ مجازات عمومی به عنوان جاعلین اسناد رسمی، مجرم و قابل تعقیب می‌باشند. زیرا آقای دکتر سحابی طبق برگ ۲۴ پرونده نوشته بوده‌اند: «شعبه نشریات، یکی از شعب نهضت آزادی ایران است. مسئول آن جزو هیأت اجرایی است» و اعضای هیأت اجرایی را قبلاً به‌استحضار رسانده‌ام (آقایان بازرگان و نزیه و شبیانی و رادنی) حال درست تطبیق نمی‌کنم که مسئول آقای نزیه است یا آقای رادنی، در صورتی که رأی دادگاه بدوی می‌نویسد: «با توجه به اظهارات آقای دکتر سحابی که می‌گوید شعبه نشریات نهضت آزادی ایران به مسئولیت آقایان بازرگان و نزیه و شبیانی و رادنی است.»

آخرین موضوع استنادی، اعلامیه تهیه شده در زندان توسط آقای مهندس سحابی و آقای علی‌بابایی است و دادستان مدعی است که متن اعلامیه از ائاثیه آقای دکتر سحابی کشف شده است. اگر چنین است، صورت مجلس مزبور یا لااقل گزارش و نحوه کشف آن کجا است؟

\* \* \*

- از تماشاچیان دادگاه یکی آقای «شجونی» واعظ رشتی که ماه رمضان پارسال با علمای دیگر در قزل‌قلعه بوده است و در ماه رمضان امسال به‌واسطه‌ی اعتراضات راجع به بازداشت آیت‌الله خمینی و دادگاه ما در مساجد، مجدداً زندانی (باشگاه سلطنت‌آباد) و در اواخر آزاد شده بود، می‌گفت: اهانت و اذیت این دفعه در کار نبوده است. حتی به بعضی از آقایان پیشنهاد مقررری و پول هم شده بود، ولی هیچ کدام زیر بار نرفتند. بعد از مرخصی با آیت‌الله خمینی ملاقات کرده‌اند و ایشان را با روحیه‌ی قوی و پرخاش جو دیده‌اند.

\* \* \*

### سه‌شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۲۷

طرف ظهر آقایان هادی و حاجی حسن جعفری را به بازپرسی عشرت‌آباد خواستند. ما انتظار داشتیم برای تبدیل قرار است، ولی برگشتند و معلوم شد برای ملاقات و تحت فشار خانواده بوده‌است. برای تبدیل قرار متعذر شده‌اند که چون یک نفر دیگر، حاجی حسن مقدس، فراری است، تا او را نگیریم، شما را نمی‌توانیم آزاد کنیم. حتی علی پلنگ دره‌ای آمده و گفته بوده‌است که هر مبلغ و هر قباله‌ای بخواهید من حاضرم بدهم.

رادیو پیک ایران می‌گفت به دستور سفارتخانه‌های ایران در اتریش و ایتالیا، نسبت به دانشجویانی که در تظاهرات ضد شاه شرکت کرده بودند، فشار فوق‌العاده وارد شده، آنها را امر به اخراج کرده‌اند تا در ایران محاکمه و زندانی شوند. این رادیو از اولیای دانشجویان و از همه‌ی سازمان‌های دانشجویی دعوت می‌کرد که مانع شوند و به سازمان‌های بین‌المللی شکایت کنند.

### چهارشنبه ۱۳۴۲/۱۲/۲۸

روز خانه‌تکانی بود و رفقا اتاق‌ها را تخلیه کرده، اثاث‌ها را به حیاط آوردند و به شست‌وشو و جارو پرداختند.

#### آنچه در دادگاه شنیدیم

شماره ۳ و ۴ نشریه بعثت مورخ ۲۵ اسفند بیرون آمده است. از طرف منصور نخست‌وزیر، بر شاه فشار آورده می‌شود که چون لازمی توفیق دولت در برنامه‌ها، جلب اعتماد و همکاری مردم است، و باید قدمی به طرف آنها برداشته شود، لازم است آقای خمینی و دادگاهی‌ها آزاد شوند. مخالفت عمده در کار ما، از ناحیه‌ی اسرائیلی‌های سازمان برنامه و سیاست قاهره‌ی دولت اسرائیل روی دولت و دربار، خیلی بیشتر است تا از ناحیه‌ی خود شاه.

#### هفتمین جلسه دادگاه تجدیدنظر

آقای سرهنگ علمیه (وکیل آقای دکتر سحابی): مدارکی که اثر مستقیم در اثبات جرم نداشته، ولی برای مشوب کردن ذهن دادرسان آورده شده است دارای نواقصی است. از جمله:

۱- شروع کلام از حزب توده شده‌است. چه دلیل و مدرک بر همکاری؟

۲- فعالیت‌های در لوای انجمن‌های اسلامی، آیا جرم است یا حُسن؟ اگر جرم است مدرک؟

۳- نامه انتسابی به آقای دکتر سنجابی علیه بازرگان و عدم تحقیق.

۴- تحریک دانشجویان از طرف موکل من. توضیح و دلیل؟

۵- گزارش ساواک مربوط به فعالیت انجمن اسلامی مهندسین. عدم تحقیق عضویت، از انجمن مزبور.

۶- بحث سیاسی در ضمن تدریس جزوه زمین‌شناسی، دلیل؟ خلاف آن، نامه‌ی دانشجویان.

۷- رهبری جنجال دانشجویان تهران و تبریز **Error! Bookmark**

**not defined.** و عضویت شورای دانشگاه؛ توضیح و دلیل؟

مدارکی که اثر مستقیم داشته است:

۱- تلگراف به سران کشورهای عربی، تحقیق از تلگرافخانه.

۲- اعلامیه‌ی منتسب به آقای شهبازی؛ مستند است؟ چه دلیلی که از طرف نهضت بوده است؟ تحقیقات؟

۳- اعلامیه تحت عنوان «سران عشایر فارس». تناقض مابین قسمت مربوطه به آقای جعفری و آقای عدالت‌منش در باره تهیه‌کننده‌ی آن و عدم تحقیق و مواجهه‌ی دست‌غیب.

۴- نامه به امضای چهار نفر خطاب به رئیس‌جمهور هند، جاعل از سمت امضاکنندگان در نهضت بی‌اطلاع بوده است. آقایان زندانی بوده‌اند. آقای حکیمی هم اظهار بی‌اطلاعی. صورت مجلس؟ نامه خطی که قبلاً ارایه شده است.

۵- اعلامیه‌های دانشجویان را موکل من مربوط به خود ندانسته است. می‌بایستی از دانشجویان و مسئولان تحقیق بشود.

خلاصه آنکه با تجزیه و تحلیل پرونده حتی یک مدرک کامل قابل استناد و کشف حقیقت وجود ندارد. در پایان چون دادگاه از افسران متدین تشکیل شده است، یک سطر از نامه علی علیه‌السلام به مالک اشتر درباره‌ی نقص پرونده و جمع‌آوری دلایل، می‌خوانم:

«و أَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَبَهُمْ تَبْرُماً بِمُرَاجَعَةِ  
الْخِصْمِ وَأَصْبِرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ»

(درخواستن دلیل از طرفین اصرار ورزد و از مراجعه به طرفین دعوی  
دلتنگ و خسته نشود و در کشف حقیقت بسیار شکيبا باشد).

#### فهرست و ترتیب تقاضاها:

- ۱- ابطال کلیه‌ی مراحل پرونده با توجه به ماده ۱۳۸؛
- ۲- ارجاع دعوی به دادگاه عادی ذی صلاحیت؛
- ۳- صدور قرار تکمیل تحقیقات؛
- ۴- دعوت هیأت منصفه.

\* \* \*

آقای دکتر سجایی: وکیل ارجمند با همه‌ی موشکافی، مواد ۴۴ امج و ۱۵۷ دکا را که باید دلائل له و علیه جمع آوری شود، تذکر ندادند. سراسر کیفرخواست اتهامات به هم بافته به ضرر متهمان، ایجاد این احساس که متهمین در عمر خود جز با شر و فساد، با چیز دیگری سروکار نداشته‌اند. حال خودتان را قبل و بعد از شنیدن صحبت‌های اینجا در نظر بگیرید. بنابراین با شناساندن آیه‌الله طالقانی و این جوانان، زدودن آثار سوء امکان‌پذیر است. و اما از جهت نقص پرونده و عدم تحقیق درباره‌ی سوابق متهمین، درباره‌ی خودم حرفی نمی‌زنم که حمل بر ریا و خودستایی شود. و چون پرونده‌ها به هم مربوط است، شاهد مثال راجع به نقص پرونده یکی از دوستان می‌آورم که تناسب با امروز و فردا دارد: ۲۹ اسفند قانون ملی شدن نفت، قهرمان و خدمت‌گزار وطن جناب آقای دکتر مصدق، مشکل‌تر از تصویب قانون فوق خلع‌ید، اداره تأسیسات نفت، اخراج انگلیس‌ها، به‌راه انداختن پلنت ۷۰۰ و دستگاه روغن، بدون آنکه خونی ریخته شود و نفت قطع شود، با مدیریت و فداکاری کسی که به‌عنوان متهم ردیف یک در اینجا آورده شده‌است (و با کمک فلاح و ریاحی و دکتر رضائی). مایوس شدن انگلیس‌ها و دست‌به‌محاصره دریایی زدن و انداختن ایران به این روز (تذکرات رئیس راجع به ماهیت نزاع و اعتلای ایران- حرف‌های دادستان راجع به مرهون بودن ملی شدن نفت به شخص شاه).

**آقای سرهنگ خلعتبری** (وکیل مدافع دوم آقای دکتر سبحانی): در مورد صلاحیت دادگاه، ایراد از نظر شکلی و شخصی ندارم و دادگاه را برای رسیدگی به قرارهای خلاف قانون دادگاه نخستین و از اثر انداختن آن، صالح می‌دانم، ولی حق تجدیدنظر ماهوی را ندارند، زیرا محاکمه‌ی بدوی به‌عمل نیامده است و دعوی مطروحه مرحله‌ی نخستین را طی نکرده است. دادگاه بدوی به‌این امور رسیدگی نکرده است: ۱- ماده ۱۳۸ و ذکر این که امر تعقیب برای غیرنظامی‌ها لازم نیست. اگر دادستان نصّ قانونی بر این اسناد دارند، بیاورند.

۲- بزه انتسابی سیاسی است. به‌اعتبار عضو حزب بودن متهمین و سوابق سیاسی، موضوع تعقیب که انتقادهای به هیأت حاکمه است و اینکه موکلین می‌گویند بر طبق اصول ۱۱ و ۲۸ و ۲۹ و ۵۱ قانون اساسی و ۴۴ و ۴۵ متمم، وزراء مسئول‌اند، اعلیحضرت غیرمسئول.

عدم رعایت اصل ۷۹، از موارد نقص دادگاه نخستین است. استدلال دادگاه به احکام دیوان کشور که متعرض سیاسی بودن نشده، صحیح نیست؛ چون اجتهاد در مقابل نص وارد نیست؛ حتی اگر قانون هم وجود داشته باشد. حال که دکا اصلاً نص ندارد.

دادگاه نخستین به حریم قوانین عادی هم تجاوز کرده است: اعلام کرد دادگاه علنی است. ما گفتیم باید در مطبوعات منعکس شود و موکلین حق دارند از کلیه‌ی وسایل تبلیغاتی استفاده نمایند. ریاست دادگاه متعذر شدند که روزنامه‌ها آزادند. ما برای احراز این معنی تقاضا کردیم صورت مجلس مذاکرات را منشی گواهی کند و ایشان اجازه دهند ما منتشر کنیم، اجازه ندادند. معلوم شد تأمین آزادی صرفاً ادعا است. عدم رعایت اصول و قوانین، محکمه‌ی نخستین را از حالت قانونی انداخته است. تقاضا داریم خط بطلان روی قرار آن دادگاه بکشید.

مورد دیگر، مجرمیت اعضای دادگاه به‌طور کلی است: وقتی اعلام ردّ قاضی شد، طبق ماده ۲۰۵ باید گزارش برود پیش فرماندهی که امر تعقیب داده است. ثانیاً، قرار صادر نکرده و به منشی گفتند، بنویس من صالحم. آن دادگاه توجه داشتند که باید قرار صادر شود، ولی دیدند اگر این کار را بکنند، ما شکایت می‌کردیم و دفاع را منتظر می‌گذاشتیم تا به مقام آمر بفرستند. در حالی که پرونده آمر تعقیب نداشت و نمی‌خواستند پیش اعلیحضرت برود و مورد بازخواست واقع شوند.

- دادگاه یک ساعت زودتر تنفس داده و قرار شد در یک هفته تعطیلات عید نوروز سه مرتبه برای ملاقات به دادگاه بیاییم: ۲ فروردین برای خانواده‌ها و ۴ فروردین برای دوستان و ۷ فروردین برای وکلای مدافع.

- از کسانی که به دادگاه آمده بودند: دکتر بختیار و فروهر و سیف و خسروشاهی و باستانی و فروهر دانشجوی پزشکی مشهد.

- بعد از جلسه، رئیس آقای دکتر سبحانی را خواست و راجع به مذاکرات ایشان و جوابی که دادستان مجبور شده بود بگوید؛ گله کرد و وعده داد در ماهیت بگذارد حرف‌های لازم را بزنیم. ضمناً از لای کلمات ایشان پرید که شما اظهار ندامتی هم که نکردید تا...

- در تبریز روحیه و مقاومت مردم خوب است و مانع جشن‌های ۶ بهمن شده‌اند.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۲/۱۲/۲۹

امروز یک نفر رفت و یک نفر آمد:

۱- آقای حاجی حسن جعفری از زندانی‌های ۱۵ خرداد و رامینی که وضع بازپرسی و پرونده‌اش زمانی وخیم شده و احتمال ده سال حبس می‌رفت، در اثر حسن‌نیت و طینت و اقدامات بازپرس، سرهنگ شاه حیدری و شهادت‌هایی که به ورامین رفته و جمع‌آوری کرده، برایش تبدیل قرار به ۳۰۰۰۰ تومان صادر کرده و قبلاً به خانواده‌اش قول داده بود، پدرشان شب عید پیش آنها خواهد بود. طرف عصر آزاد شد.

حاجی حسن، مردِ مقدّس، محترم، زحمت‌کش، با خلوص و ارزنده‌ای بود.

۲- آقای شیخ مصطفی رهنما را نزدیک غروب آوردند. ایشان دو روز قبل چون در سینما سانترال که برای دیدن فیلم لورنس دعوت داشت، موقع سرود ملی پا نشده بود. یک افسر ضدّ اطلاعات او را می‌خواهد و کشیده می‌زند و به لشکر باغشاه می‌برد. در آنجا محتویات کیفش را می‌گردند، مقداری اعلامیه به‌امضای ده نفر از علما علیه اسرائیل و نشریه شانزده صفحه‌ای خطبه عید فطر آقای شریعتمداری و یک عکس تخت لرزان شاه، ارسالی از اتریش صورت‌مجلس می‌کنند. پس از سیر مفصل به کلانتری‌ها و اطلاعات شهربانی (بازجویی توسط سرگرد خطایی) و قزل‌قلعه و دادرسی ارتش (بازپرسی و قرار بازداشت توسط بهزادی) و زندان موقت، بالاخره به اینجا راهنمایی‌اش کردند.



## جمعه ۱۳۴۲/۱۲/۳۰

روز آخر سال است و همه به فکر تدارک عیداند. در زندان هم از صبح نظافت کاری و جنب و جوشی دیده می‌شد. حوض تعمیر شده (با مصالح کش رفته از مقاطعه کاران) و رنگ مالی شده‌ی فواره‌دار را آب انداختند. آب صاف آبی رنگ با موج ملایم گرد و غبار هوا و سیمان در کف آن رسوب سفید رنگی خوابانده و وسیله شده بود که قاسم آقا کرمی، از زندانیان عادی، ابتکاری به‌خرج داده، با سر چوبی به خط درشت در کف حوض بنویسد: «عید شما مبارک باد».

تحویل واقعی سال در ساعت ۵:۲۰ بعد از ظهر به‌عمل می‌آمد. از صبح صحبت شد مانند پارسال جشنی بگیریم و مراسمی برگزار کنیم. نظر دکتر سحابی بر این بود که در حیاط باشد. دیدیم زندانیان عادی هم به این فکر افتاده و در ایوان حیاط بساط فرش و سفره و شیرینی و گل و میوه پهن کرده‌اند. دو مجلس در حیاط صورت خوبی نمی‌توانست داشته باشد. پیشنهاد کردیم یک مجلس کنیم. آنها هم که قصد داشتند در ساعت تحویل و موقع خواندن دعا در مجلس ما باشند، از این نظر حسن استقبال کردند. بساط ما آن طرف ایوان در امتداد بساط آنها انداخته شد، ولی مخلوط نشستیم. آقای دکتر سحابی افتتاح مراسم کرد: آیه نور و بعد پنج بار دعای: «یا مُقَلِّبِ الْقُلُوبِ». پس از آن دیده‌بوسی متقابل همه‌گانی، حتی با نظافت‌چی‌ها و پاسبان‌ها. افسر نگهبان هم در مجلس ما آمده بود. آقای طالقانی به‌هر نفر یک سکه صاحب‌الزمان زرد عیدی می‌دادند. توزیع چای و تعارف میوه و شیرینی. خطبه‌ی آقای طالقانی راجع به عید نوروز از نظر اسلام و توجه به تحول کامل افکار و اخلاق که مسموع و شاید پذیرفته شد. مجدداً میوه و شیرینی و بالاخره چند قطعه رقص و آوازهای تفریحی ابتکاری که خنده و شادی زیادی ایجاد کرد و مجلس، با صفا و خوشی خاتمه یافت.

\* \* \*

از صندوق عمومی و به‌دست آقای مهندس سحابی (هیأت سه نفری) در حدود ۳۳۰ تومان عیدی پخش شد (پاسبانان و نظافت‌چی‌ها هر کدام ۱۰۰ ریال)

## سال ۱۳۴۳

شنبه ۱۳۴۳/۱/۱

کمابیش صفا و سرور عید و روز اول سال، به اقتضای هوای نیمه آفتابی و ملایم

۵۵۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

آشکار بود، خصوصاً که شب قبل به ابتکار دکتر سحابی و سرگرد قوانلو، با پادرمیدانی آقای طالقانی، مجلس آشتی‌کنانی در اتاق ما، مابین آقای چنگیز رضوان (برادر جهانگیر رضوان تبعید شده) و آقایان قاسم آقا و حسن کوچکه به عمل آمد که بسیار به جا بود.

از مطالب و تلفات مهم، گم شدن چاقوی من، یار وفادار ۳۷ ساله، یادگار سال ماقبل آخر تحصیل در فرانسه در دوران استاژ (کارآموزی: stage)، هم‌سفر و انیس گردش‌ها و زندان‌ها، مورد استفاده و علاقه‌ی زندانی‌ها بود!

### یکشنبه ۱۳۴۳/۱/۲

صبح برای ملاقات با خانواده‌ها به عشرت‌آباد رفتیم. عده زیادی در حدود ۳۰۰ نفر آمده بودند و مجلس گرم و خوشی داشتیم. می‌آمدند و بعد از مدتی می‌رفتند تا سایرین را اجازه ورود بدهند. سربازها و مأمورین تعجب کرده بودند. غیر از خانواده‌ها، معدودی از دوستان نیز بودند. برای ناهار از طرف خانواده‌های شیانی و علی‌بابایی و طالقانی، قبلاً تدارک ناهار دیده شده بود و ما را به اصرار نگاهداشتند. در سالن باشگاه درجه‌داران، میزها و صندلی‌ها را چیدند و روی زمین پتو و سفره پهن کردند. یک ناهار دسته‌جمعی با خاطره خوشی خورده شد...

\* \* \*

- طرف عصر که در اتاق نشسته بودیم، سر و صدا پیچید، طاهری را دارند در «زیر هشت» می‌زنند! به آن طرف هجوم شد. بر سر اشکال‌تراشی‌ها و معطلی که برای ملاقات کنندگان پیش آمده و آقای طاهری عصبانی شده بود، افسر نگهبان هم که رشتی است، تندی و تهدیدی کرده و کار به دعوا کشیده بود. میانه را صلح دادیم. ولی چون افسر نگهبان بعد از دست دادن و روبوسی گفته بود گزارش خواهیم داد رفقا هم اصرار داشتند طاهری شکایتی بنویسد و آنها شهادت دادند.

### دوشنبه ۱۳۴۳/۱/۳

#### ورود به پانزدهمین ماه بازداشت

افسر نگهبان چون جریان مناقشه با آقای طاهری را گزارش داده بود، رئیس زندان آقای سروان غفاری، آقای طاهری را خواسته بازجویی مفصل کتبی به عمل

آورد و بعد گفت، اسباب‌هایتان را جمع کنید که به زندان موقت بروید. ما از این طرز عمل و رفتار خیلی بدمان آمد و تعجب کردیم. آقایان طالقانی و علی‌بابایی رفتند به‌طور کلی صحبت و اعتراض کردند. ولی باز عصر دیدیم آقای گودرزی را هم برای بازجوئی خواسته است و خیال دارد سه نفری را از این زندان منتقل کند (آقایان عباس محکم و طاهری و گودرزی). عصر مجدداً آقایان: علی‌بابایی و مهندس سبحانی رفتند و قضیه ظاهراً به صلح خاتمه یافت.

شب پیک ایران ترجمه و خلاصه مقالات روزنامه «لوموند» را تقریباً به‌شرح ذیل پخش می‌کرد: عنوان مقاله: «ایران ده سال بعد از مصدق».

تمام کوشش‌های شاه برای کشتن افراد احزاب مترقی و به زندان انداختن آنها برای انعقاد قرارداد کنسرسیوم و پیوستن به پیمان سنتو بوده است. تنها عده‌ی معدودی از روحانیون کوتاه‌فکر که بسیار اندک هستند، طرفدار شاه هستند و این طرفداری هم نتیجه‌ی عدم درک آنان از تیات شاه است که حتی به‌ضرر خودشان هم هست. حادثه ۱۵ خرداد نخست از تهران شروع شد و بعد در قم و مشهد و شیراز و کاشان توسعه یافت و تا سه روز ادامه داشت و پس از پخش اخبار آن، تجار و کارگران و دانشجویان و روشنفکران خود به‌خود به آن پیوستند. دستگاه کوشید این جنبش را یک جنبش ارتجاعی بنامد، ولی شعارها همه سیاسی و ضد سلطنتی بود. مردم سعی می‌کردند که ادارات دولتی را تصرف کنند، ولی گارد سلطنتی که یک واحد ممتاز است، مثل سال ۱۹۵۲ در قاهره، با کوشش‌های زیاد مردم را کوبیدند.

قربانی‌های این حادثه به‌قول روزنامه‌های تهران چند صد نفر و به‌قول منابع مطلع از ۱ تا ۹ هزار نفر بوده است... اسداله علم که کاملاً وفادار به دربار بود، قسمت دوم اصلاحات ارضی در زمان او به‌دست فراموشی سپرده شد... در دست راست شاه، ملاکان و ملایان موقوفه‌خوار هستند و در دست چپ، بورژوازی‌های کوچک شهرها، کارگران، دانشجویان و روشنفکران و تا اندازه‌ای دهقانان هستند...

نویسنده‌ی مقاله با یکی از دانشجویان مصاحبه‌ای به عمل آورده و آن دانشجو گفته است:

«بزرگ‌ترین خصم رژیم موجود، بدبینی است. ملت ایران از این اصلاحات از بالا، زیاد دیده‌است. مبارزه با فساد و بی‌سوادی در برنامه‌ی

تمام دولت‌ها بوده، ولی نتیجه‌ای گرفته نشده است.»  
برای این که ما انقلاب سفید را باور کنیم، باید بدانیم که لویی شانزدهم می‌توانست برنامه ... را اجرا کند. انتخاب مجلسین که سه ماه بعد از حادثه ۱۵ خرداد شروع شد، نشانه‌ی بی‌تفاوتی مردم از این حادثه بود. بیش از ۱/۵ میلیون نفر به پای صندوق رفتند و حال آنکه تعداد کسانی که می‌توانند در رأی شرکت کنند، ۱۱ میلیون نفر هستند. مخالفین دولت دارای روزنامه و آزادی برای بیان نظریات خود نیستند.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱/۴

برای ملاقات با دوستان به محل دادگاه رفتیم. جمعیت فوق‌العاده‌ای جمع شده و به تدریج می‌آمدند، متجاوز از هزار نفر؛ با آنکه اعلان و تبلیغ علنی نشده و غالب دوستان و مردم بی‌اطلاع بودند. بیش از ۵۰ درصد از کاسب‌ها و افراد متفرقه و غیرخصوصی بودند. از جبهه ملی آقایان: دکتر آذر و دکتر صدیقی و مانیان و شاه‌حسینی و دکتر متین‌دفتری و تعداد قابل ملاحظه‌ای «مردم ایران»ی‌ها و باندها آمده بودند. از حزب ایران هیچ کس نبود. از علما: آقایان حاجی سیدابوالفضل زنجانی و حاجی سیدصدرالدین جزائری، مطهری، انواری، خسروشاهی، سبزواری، اخوان آقای طالقانی، پسر آقای کمره‌ای و بعضی طلاب.

از دوستان دانشگاهی آقایان: دکتر عابدی، مهندس انتظام، مهندس قاسمی، قیاض و دکتر عبدالمجید قریب. دانشجویان نهضتی، معدودی غیر نهضتی و بیست سی نفر از کسبه و جوانان شمیران با معرفی آقای زمانی.

برای عبور دادن جمعیت ترتیبی داده شد که ۲۰ نفر ۲۰ نفر، می‌آمدند دیده‌بوسی و دیدار به عمل می‌آمد و می‌رفتند تا دسته‌ی دیگر بیایند. در هر حال ابراز علاقه و عواطف فوق‌العاده بود. آنقدر شیرینی و گل آورده بودند که تمام را به سربازان و افراد عشرت‌آباد دادیم.

\* \* \*

آنچه شنیده و دیده شد:

- نامه‌ای که سابقاً در ۱۳۴۲/۱۰/۲۷ هیأت اجراییه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران، به‌عنوان کمیته مرکزی نهضت آزادی ایران نوشته است:

خبیر محکومیت رهبران و مبارزان آن سازمان مبارز در دادگاه فرمایشی نظامی، موجب اندوه همه‌ی مبارزان راه نهضت ملی ایران گردیده است. اما شک نیست که این‌گونه محکومیت‌ها و فشارها، مبارزان را از مبارزه در راه هدف‌های عالی خویش باز نتواند داشت و سرانجام هدف‌های جنبش ملی ما به تحقق خواهد پیوست.

نیروهای مترقی ملت ایران، قدر مبارزانی را که در سخت‌ترین شرایط از کوشش و مبارزه باز نایستادند، می‌شناسد و آنان را در پایمردی و شجاعت سرمشق خویش قرار خواهند داد. هیچ استبدادی ابدی نیست و دستگاه حاکم فاسد و مستبد ایران نیز، دیر یا زود در اثر مبارزه نیروهای مترقی ملت ایران از میان خواهد رفت. درود گرم و صمیمانه ما را بپذیرید.»

- اصل تلگراف آیت‌الله خوئی از نجف به‌عنوان منصور نخست‌وزیر که روزهای آخر سال در رادیو و روزنامه‌ها جواب آن را منتشر کرده بودند :

جناب آقای حسنعلی منصور نخست‌وزیر محترم- تهران.

دولت سابق به یک رشته اعمال اقدام نمود که تاریخ و ملت مسلمان ایران نتایج تلخ آن را هرگز فراموش نخواهد نمود. اهانت به دین و مقدسات مذهب و علماء و روحانیون و فشار بر ملت در رأس برنامه بود. تذکرات ما مؤثر نشد و نتایج آن که اهم آنها بدبینی و تفرق ملت از دولت بود، بر جنابعالی مخفی نیست. امیدواریم جنابعالی اشتباهات را تدارک و الغای قوانین مخالف اسلام را در رأس برنامه خود قرار دهید و آزادی ملت و حضرت آیت‌الله خمینی و آیت‌الله قمی را پیشنهاد می‌نماییم.

ابوالقاسم الموسوی الخوئی

- تراکت سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران به مناسبت ۲۹ اسفند:

درود بر مصدق قهرمان زندانی ملی کردن صنعت نفت.

«... ملل شرق بیدار شده‌اند و زنجیرهای استعماری را یکی بعد از دیگری از دست و پای خود برمی‌دارند... ما به‌خاطر یک معامله تجاری و کم و زیاد کردن عایدات خود، نفت را ملی نکرده‌ایم. استقلال ما در صورت ادامه‌ی عملیات کمپانی سابق برای همیشه خدشه‌دار بود...»

(از نطق دکتر محمد مصدق در دانشگاه قاهره شنبه ۲ آذر ۱۳۳۰)  
دانشجویان خاطره ۲۹ اسفند [۱۳۲۹] روز تاریخی ملی شدن نفت را  
گرامی می‌دارند و تا پای جان برای به‌دست آوردن استقلال از دست  
رفته ملت ایران علیه استعمار و استبداد مبارزه خواهند کرد.  
سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران

- جبهه ملی «اخبار جبهه» را در چهار صفحه متوسط با کاغذ و چاپ خوب، با  
عناوین زیر بیرون داده است:

جبهه ملی در برابر توطئه‌های عناصر ضد ملت بیدار و هوشیار به مبارزات  
خود ادامه می‌دهد؛

راه و روش مبارزه و اصالت جبهه ملی ایران؛

خاطره روز پرافتخار ۲۹ اسفند را زنده نگه داریم؛

تفسیری بر تغییر دولت؛

جبهه ملی ایران شدیداً اعتراض می‌کند (به محاکمه ماها)

و شعار ذیل صفحه اول که ضمناً خلاصه و مفهومی از تمام نشریه است:

«در مبارزات جبهه ملی برای تأمین آزادی‌ها و حقوق ملت ایران، علنی

بودن و قانونی بودن سازمان‌ها و مبارزات ما دو سنگر اساسی است که

آن را از دست نخواهیم داد.»

حملات به حزب توده و به هیأت حاکمه بدون تصریح و مدرک مشخص به عمل  
آمده است و اشاره به حسن روابط با کلیه کشورهای جهان بر اساس تساوی در  
احترام و حقوق شده است.

در قم روز عید نوروز نشریه‌ی محکم و تندی با امضای «حوزه علمیه قم» منتشر  
شده و شش هفت نفری را همان‌جا گرفته‌اند.

- آقای دکتر ذوالقدری که در قزل‌قلعه هم‌زندان بودیم، و ظاهراً به‌عنوان یکی از  
رهبران کمیته انقلاب توده‌ای‌ها، اقرارها و اطلاعاتی در زیر شکنجه گرفته بودند و  
روزی که ما از آنجا به قصر منتقل می‌شدیم حال زاری داشت، بعداً نیز مورد فشار و  
شکنجه‌های فراوان قرار گرفته است و حالا دو دست یا یکی از دستهایش از کار  
افتاده است. سرتیپ قرنی را هم گفتند مثل دوک لاغر و ضعیف شده است. دکتر  
بهشتی از همان دسته کمیته انقلاب که در دو روز آخر اقامت‌مان در قزل‌قلعه دیده

بودیم، و خیلی بیم‌ناک از شکنجه بود، گفتند جاسوس و عامل خودشان شده (یا بوده است).

- دو شماره از «ایران آزاد» اروپا درآمده است که ظاهراً فوق‌العاده تند می‌باشد.

\* \* \*

شب به بازدید عید یک اتاق دیگر از زندانیان عادی رفتیم (اتاق آقایان مشهدی باقر، بلیغ، هاشمی و پسرش، حسین عطار و حسین آقا). دیشب و پریشب هم به اتاق آقای سرگرد قوانلو و آقای سرهنگ قوامی و هم اتاقی‌هایشان رفته بودیم.

#### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱/۵

خبر مهمی نبود. شب به بازدید عید «دالانی‌ها» پیش بابا رفتیم.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱/۶

روز حمام و ملاقات رفقای دیگر بود ولی خبر عمده‌ای نشنیدیم. حاجی حسن جعفری با یکی از پسرهایش و مقدار زیادی ماست و پنیر و نان به دیدار آمده بود.

#### جمعه ۱۳۴۳/۱/۷

برای ملاقات و صرف ناهار با وکلا به دادگاه رفتیم ولی عده‌ای از آشناها و دوستان هم آمده بودند. از جمله آقای شریعتی از مشهد. همچنین آقای دکتر صادقی دانشجوی پزشکی در بُن از اروپا. وضع مشهد نسبت به نهضت می‌گویند فوق‌العاده خوب است. در اروپا نیز سازمان‌های دانشجویی ایرانی همه جا هست و با سازمان‌های دانشجویی دیگر همکاری دارند. قضایای اتریش را فقط تا آنجا که عده‌ای از دانشجویان به مقابل هتل رفتند و تظاهرات معقولانه کردند و دستگیر و سپس آزاد شدند، تأیید می‌کرد.

دو شماره روزنامه «ایران آزاد» را بعضی از واردین آورده بودند. در این شماره‌ها عکس‌های روزنامه‌های اتریش و ایتالیا و ترجمه‌ی مقالات آنها که تظاهرات ضد شاه را شرح داده بود، دیده می‌شد. از طرف دانشجویان و احزاب و دستجات ایتالیا نیز اعتراض و همکاری فوق‌العاده بوده است.

ملاقات و ناهار با وکلا (چلوکباب خوب با زحمات آقای رادینا) به خوشی برگزار شد.

شنبه ۱۳۴۳/۱/۸

هشتمین جلسه دادگاه

آقای سرهنگ خلعتبری (وکیل مدافع آقای دکتر سحابی به دنبال جلسه هفتم): نظر به این که متهمین ایرادهای قانونی و انتقاد نقض اصول قانون اساسی داشته‌اند، محاکمه سیاسی است و محاکمه سیاسی را دادگاه‌های نظامی صالح برای رسیدگی نیستند. زیرا بر طبق اصل ۱۱ قانون اساسی هیچ کس را نمی‌توان از محکمه‌ای که صلاحیت رسیدگی به دعوی او را دارد، به محکمه‌ی دیگر فرستاد. اصل ۸۷ متمم قانون اساسی که مورد استناد دادگاه نخست قرار گرفته است، می‌گوید محاکم نظامی بر طبق قانون خاص تشکیل می‌شود. اما محاکم نظامی برای رسیدگی به اتهامات نظامیان است و دلیل آن ماده ۱ دکا می‌باشد: ... رسیدگی به بزه‌کاری‌های منتسب به نظامیان بر طبق این قانون در دادگاه‌های نظامی به عمل می‌آید. در همه دنیا هم این طور است و حتی حصر به تکالیف نظامی آنها دارد. پیش‌بینی دعوت هیأت منصفه ضرورت نداشته است. در سال ۱۳۲۲ قانونی وضع شد که جرایم عمومی افسران هم در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود. همچنین مواد ۱۹۰ تا ۱۹۵ آیین دادرسی کیفری می‌رساند که واضعین قانون اساسی و قوانین عمومی نظر نداشته‌اند که محاکم نظامی به جرایم غیرنظامیان رسیدگی کند. اگر مجلسین در قانون تأسیس سازمان امنیت گفته‌اند: مشمولین ماده ۱ در صلاحیت دادگاه‌های نظامی است، عمل خلاف اصول قانون اساسی و غیرمعتبر است (مانند قانون مصادره اموال قوام). به علاوه مجوز اینکه محکمه نظامی نباید اصول و نظامات مربوط به دادرسی محوّه را رعایت نماید و هیأت منصفه را دعوت نکند کجا است؟ «اذن در شیئی»، «اذن در لوازم» آن نیز هست.

اما عدم رعایت ماده ۱۳۸: استناد دادگاه نخست به احکام شُعب دیوان کشور با وجود نصّ صریح ماده ۱۳۸ و مخصوصاً تبصره صریح ماده ۷ که می‌گوید: رعایت ماده ۱۳۸ در هر حال لازم است بی‌جا است. استناد به ماده ۱۰۰ در قرار صادره نیز غیر مربوط به این مسئله است. چون ماده ۱۰۰ از صلاحیت محلی صحبت می‌کند. بنابراین تقاضای نقض قرار دادگاه نخست و احاله به یک دادگاه بدوی با صلاحیت دارم.



**آقای سرهنگ غفاری** (وکیل دیگر آقای سبحانی): تبریک سال نو و امیدواری اینکه با تغییر دولت جدید، که گفته‌است دولت حاضر مسئولیت اداره‌ی امور مملکت - و بنابراین این دادگاه - را به عهده می‌گیرد، و اعلیحضرت رهبری می‌فرمایند، اثراتش در این دادگاه تاریخی و بی‌نظیر و در سرنوشت آینده مملکت ظاهر شود. راجع به عدم امر تعقیب به قدر کافی صحبت شده‌است. از دادستان خواهش می‌کنم جواب قانع‌کننده بدهند. دولتی که می‌تواند در یک جلسه مجلس، ۶۰۰ لایحه را به تصویب برساند، چطور نمی‌تواند سه نفر هیأت منصفه را دعوت کند؟ مهم‌ترین نقص پرونده، عدم جمع‌آوری سوابق خدمات موکل من از طرف بازپرس است. نامه‌ای که در جلسات قبل مطرح و تقدیم شد، موضوع انتشار بیانات در دادگاه بود تا این استادان، فرزندان مملکت و پیشوای جلیل‌القدر که به چنین اتهام عظیم منتسب شده‌اند، بتوانند دفاع‌شان را به مردم برسانند. جراید تشنه‌ی این دادگاه هستند. مردم باید بفهمند که ما یوازه‌گویی می‌کنیم، یا کیفرخواست سراپا یوازه‌است.

**آقای سرهنگ نجاتی** (وکیل مدافع آقای طالقانی): تأیید نظریه آقایان پگاهی و علمیه و خلعتبری در بطلان دادگاه بدوی بعد از اعلام رد دادرسی. علاوه بر آن، رئیس از بی‌طرفی خارج شد. دادستان از اظهارنظر و جواب صریح امتناع کرد و دفاع در دادگاه به عمل نیامد. هیچ دادگاهی بدین شکل یک‌طرفه و بی‌پروا قضاوت نکرده‌است! متهم هر قدر گناهش سنگین باشد، در دادگاه بی‌طرف سکوت نخواهد کرد. ولی حس کرد که دادستان و قاضی در یک صف‌اند. آقایان در همان روز اول تأسیس نهضت آزادی، پیش‌بینی چنین دورانی را کرده بودند (قسمتی از نطق افتتاحیه بازرگان را خواندند که ما می‌دانیم و متوجه‌ایم که امروز قدم در راه خطیر و مسئولیت بس سنگین گذاشته‌ایم تا اگر جبران غفلت نشود...) ولی چاره را در سکوت دیدند. پرونده از برگ اول، حکایت از عدم مقررات و قانون می‌نماید. وظیفه‌ی شما دادرسان شهامت در تشخیص حق از باطل است.

تقاضا از دادستان که پاسخ صریح به سئوالات ذیل بدهد:

- ۱- تقصیرات سیاسی مندرج در قانون اساسی کدام است؟
- ۲- به کدام دسته می‌شود گفت جمعیت سیاسی، و نهضت آزادی ایران سیاسی هست یا نه؟ و اگر نیست، چرا؟

مراد از اصل ۷۹ متمم قانون اساسی چیست و مورد اجرای آن را مثل بزنید.

**نقص تحقیقات و نقص پرونده:** درباره‌ی ماده ۱۳۸ مشروحاً صحبت شده است. دادگاه بدوی راجع به موارد دیگرِ نقص قرار، صادر کرده بود که با توجه به اقرارهای متهمین، تحقیق و جلب کارشناس غیرلازم است و اگر مورد نیاز باشد، برطبق ماده ۱۹۸ عمل خواهد شد. ما در این پرونده با سه دستگاه ماشین پلی کپی سر و کار داریم که یکی ضبط شده ولی از دو دستگاه دیگر نه خودش را دیدیم و نه صاحب‌اش را. دست‌اش در تهیه‌ی مدرک و دلیل علیه موکل ام به‌خوبی دیده می‌شود ولی خودش غایب است. عجب آن‌که نامش دست‌غیب است. فعالیت دست‌غیب هم‌زمان با آزادی موقت موکل بنده در خرداد ۴۲ آغاز می‌شود و با استفاده از سادگی پسر آیت‌الله و اغفال حیرت‌آور او، دینامیت برای معدن شیراز می‌خرند و در منزل ایشان می‌گذارند تا صورت مجلسی و پرونده‌ای درست شود. ولی آیت‌الله طالقانی در منزل و در تهران نیستند و این نقشه نمی‌گیرد. بازپرس نه دست‌غیب را احضار می‌کند نه احمدی دلال و نه فروشنده دینامیت را، تا کشف حقیقت به‌عمل آید و نقشه فاش شود. ما راجع به این قضیه‌ی دینامیت بحث داریم. برای اثبات اینکه همان دو نفر دست‌غیب و احمدی، در اعلامیه خطاب به افسران نقش داشته‌اند. از دادستان می‌پرسیم کی این اعلامیه را در چه تاریخ و با چه وسیله چاپ کرده و چه کسانی آن را منتشر ساخته‌اند؟ چرا از احمدی که پرونده او را شریک جرم آقای عدالت‌منش در نشر اعلامیه می‌داند، تحقیق نشده است. در صورتی که ماده ۱۳۹ دکا می‌گوید: بازپرس باید اشخاصی را که ضمن شکایت اسم برده شده است، یا متهم ذکر کند احضار نماید. بازپرس مدعی است که دست‌غیب چاپ و احمدی منتشر کرده است. ولی از آنها پرسش نمی‌کند و از تیمساران هم نمی‌پرسد که چنین اعلامیه‌ای آیا به آنها رسیده است. دادرسان محترم چگونه می‌توانید در این پرونده که همه‌ی اقدامات برای جمع‌آوری دلیل علیه موکل من شده است قضاوت نمایید؟

از آقای دادستان می‌خواهم توضیح راجع به دینامیت بدهند.

به‌طور اجمال موارد نقص و لزوم کشف حقیقت به قرار ذیل است:

۱- دست‌غیب متن اعلامیه را از چه کسی گرفته، کجا و به‌چه وسیله چاپ شده

و به‌چه کسی تحویل داده شده است؟

۲- منظور دست‌غیب و احمدی از خرید دینامیت چه بوده است؟

۳- احمدی از چه کسی اعلامیه را تحویل گرفته است؟

۴- پرسش از افسران تحویل گیرنده‌ی اعلامیه و پاکت‌های ممه‌ور چون به نظر بنده از این اعلامیه‌ها همان یک نسخه پرونده چاپ شده است.

۵- از کجا این اعلامیه داخل پرونده شده است؟

۶- ضبط ماشین دست‌غیب و گواهی کارشناس.

مسئله دیگر وضع آیت‌الله و مسئله روحانیت که در تمام کشورها و رژیم‌ها محترم است. و لاقلاً باید در حدود قضاوت و نمایندگان مجلس مصونیت داشته باشند.

این دادگاه با همه کوچکی و کمی تماشاچیان، دادگاه بزرگ تاریخی است و دنیا متوجه آن است. داوری بفرمایید آنچنان که تاریخ در باره شهادت و قضاوت شما یاد کند.

- وکلای دیگر آقای طالقانی غایب بودند و نوبت به آقای مهندس سبحانی رسید.  
آقای سرهنگ پگاهی (وکیل مدافع آقای مهندس سبحانی): یادآوری و مطالبه‌ی جواب تقاضای تبدیل قرار برطبق ماده ۱۶۹ آذک. تذکر و تلخیص ایرادات گذشته:

۱- ردّ دادرسی و عدم رسیدگی بدایتاً،

۲- حضور هیأت منصفه،

۳- عدم امر تعقیب،

۴- عدم توجه بازپرس به تقاضای بازگان برای حضور و کیل مدافع در بازپرسی.

کسانی که در دادگاه آمده بودند و چیزهایی که شنیده و دیده شد:

- آقایان: شریعتی، ابوذر بیدار کورائیمی روحانی جوان اردبیل، دانش روحانی جوان معلم مدرسه علامه، عده‌ای از طلاب قم، دانشجویان یا دانش‌آموزان ناشناس فراوان.

- اعلامیه‌ای دو سه روز اخیر از تلگراف عده‌ای از آقایان مدرسین حوزه علمیه قم به دولت به شرح زیر منتشر شده است:

جناب آقای منصور نخست‌وزیر ایران

(رونوشت حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مدظله، رونوشت

آیت‌الله قمی دامت برکاته).

در دولت سابق تجاوزهایی به حریم مقدس دین و قانون اساسی کشور و اصول دموکراسی و ساحت قدسی روحانیت انجام گرفت به طوری که قاطبه ملت از آن متنفر و منزجر شدند. کشتارهای وحشیانه، شکنجه‌های قرون وسطایی و سلب آزادی قلم و بیان و پر کردن زندان‌ها از افراد

آزاده ملت نشان داد که گویا دولت سابق از اصول دموکراسی جز خون‌ریزی و زندانی‌کردن و ایجاد خفقان عمومی چیزی فرا نگرفته است. آقای منصور، در عصری که ملت‌های استعمارزده بندهای اسارت و استبداد را پاره می‌کنند، نمی‌توان مردم رشید و آزاده ایران را به‌زنجیر کشیده و نیروی عظیم احساسات مذهبی و ملی ایشان را نادیده گرفت و با وعده‌های پوچ و سیاستِ دفع‌الوقت سرگرم نمود.

آقای نخست‌وزیر، ملت مسلمان ایران، به‌خصوص جامعه روحانیت، دیگر تاب تحمل زندانی بودن مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی و آیت‌الله قمی و حجت‌الاسلام طالقانی را ندارند و با بی‌صبری هر چه تمام‌تر منتظر خلاصی ایشان هستند.

اگر بنا است در دولت شما به‌خواسته‌های ملی توجهی شود، باید همه‌ی زندانیان آزاد و تصویب‌نامه‌های ضدّ دینی که به حکم قانون اساسی رسمیت ندارد ملغی، و اصول ضدّ انسانی و آزادی‌کش متروک، و به‌وضع رقت بار اقتصاد مملکت رسیدگی شود. در خاتمه پیروزی نهایی ملت رشید ایران و ترقی و تعالی میهن عزیز را تحت رهبری زمامداران لایق و دیندار از پروردگار متعال خواستاریم.

ابوالفضل النجفی الخونساری - محمد تقی مصباح - حسینعلی منتظری -  
ربانی شیرازی هاشمی - اسدالله نوراللهی - سید مهدی حسینی  
لاجوردی - محمد موحدی لنکرانی - حسین نوری - علی اصغر  
مروارید - علی مشکینی - ابوالقاسم خزعلی - نعمت‌الله صالحی  
نجف‌آبادی - مهدی الحائری التهرانی - ناصر مکارم - جعفر سبحانی -  
عباس محفوظی - علی دوانی - سید حسین طاهری خرم‌آبادی - محمد  
محمدی - احمد پاتایی اردبیلی - عبدالجواد اصفهانی - علی قدوسی -  
عبدالعظیم محصلی - هاشم تقدیری - محمد محمدی - علی احمدی -  
السید کاظم الحسینی - الاحقر محمد تقی ستوده - الاحقر مصطفی  
اعتمادی - میرآقا موسوی زنجانی - محمد مهدی ربانی - ابوالفضل  
علمایی سرابی - غلامحسین عابدی - حسین شب‌زنده‌دار - محمد علی  
گرامی - غلامرضا صلواتی - رفسنجانی - احمد آذری قمی -  
مهدی‌الحسینی الروحانی - بهاء‌الدین العراقی - علی حیدری - محمد  
حقی - احمد صابری همدانی - علی اکبر مسعودی - سید موسی شبیر  
زنجانی - علی حجتی - عبدالله جوادی - الشیخ محمد همدانی؛ (۴۸ نفر).

**یکشنبه ۱۳۴۳/۱/۹**

قضیه و خبر مهمی پیش نیامد.

\* \* \*

**از دوشنبه ۱۳۴۳/۱/۱۰ تا دوشنبه ۱۳۴۳/۱۰/۷**

**هیچ یادداشتی در اختیار نمی‌باشد**

\* \* \*

بسم الله الرحمن الرحيم

از امروز که سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۸ است و یک سال و یازده ماه و پنج روز از زندانم می‌گذرد، اقدام به تحریر یادداشت‌های روزانه می‌نمایم، هم سرگرمی است و هم یادگاری؛ باشد که به خواست خدا مفید فایده‌ای واقع شود.

\* \* \*

فعالاً سی و یک نفر زندانیان سیاسی در زندان شماره ۴ قصر هستیم که به اتفاق سی و چهار نفر زندانیان عادی زندگی می‌کنیم. سی و یک نفر ما، نه نفر دانشجویان جبهه ملی هستند که فعالاً در محاکمه در دادگاه شماره ۳ دادرسی ارتش (به ریاست سرهنگ احمد بهرون) می‌باشند. هشت نفر نهضتی‌های محکوم شده ده سال تا چهار سال هستیم. سه نفر آقایان رادیا و بسته‌نگار و مفیدی در دادگاه اول هر کدام سه سال گرفته‌اند. عده‌ای هم پانزده خرداد مثل آقایان: طاهری و وکیلی، و عده‌ای جبهه ملی مثل آقایان: گودرزی، اسکویی، قالیچه‌چیان، دو نفر آقایان جمعیت سوسیالیست‌های ایران (صفا و عاقلی‌زاده). از این عده بیست نفری روزه خواهند گرفت. محل اقامت ما در سه اتاق تقریباً ۷×۵ متری رو به جنوب است. رئیس زندان شماره ۴ آقای سروان اردلان.

**سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۸**

امروز دادگاه نه نفر دانشجویان (آقایان نراقی، برلیان، قنادیان، ضیایی، معراجی، مهدوی، مقدس‌زاده، یوسفی و حاجی سیدجوادی) در دژبانی شروع گردید. و کلاً عبارتند از آقایان: سرتیپ شایانفر، سرهنگ رستگار و سرهنگ خلعتبری (مخصوص برلیان). دادستان آقای سرهنگ معیری است. دادگاه بدون تماشاچی تشکیل شد ولی

رئیس وعده داد پدر و مادرها حق داشته باشند از فردا حضور یابند؛ هر کدام می‌خواهند بروند از دادرسی کارت بگیرند.

آقای شایانفر روی هیئت منصفه صحبت کرده است. سرهنگ بهره‌ور هم خوب و سرهنگ خلعتبری و سرهنگ رستگار مختصر. نراقی راجع به عدم حضور تماشاچی صحبت کرده و گفته است شما که می‌گویید ما خائن هستیم، بگذارید دانشجویان دیگر و پدر و مادرهایمان بیایند خیانت‌های ما را ببینند. برلیان در زمینه‌ی غیرقانونی بودن قوانین و از جمله قانون واگذاری محاکمات سیاسی مشمول بند ۱ به دادگاه‌های نظامی صحبت و به بیانات شاه که مجلس‌های گذشته تحمیلی فتوادل‌ها بودند، استناد کرد. دادستان سیاسی بودن جرم را تأیید کرد ولی گفت در دادگاه‌های سیاسی موضوع ندارد. فلسفه‌ی امر تعقیب را هم لزوم اطلاع فرمانده مربوطه از جهت تأمین جانشین افسر مورد تعقیب دانست. پس از دادستان آقای بهره‌ور بسیار عالی و با حرارت استدلال کرد. آقای رستگار به استناد صورت‌مجلس‌های مجلس ۱۳۲۰ و کتب حقوق خیلی خوب در باره لزوم هیئت منصفه صحبت کرد.

\* \* \*

در دادگاه شنیدند (از وکلا) که قرار مجرمیت هر چهار نفر وکلای مدافع زندانی ما (آقایان سرهنگ رحیمی، سرتیپ مسعودی، سرهنگ غفاری، سرهنگ علمیه) به اتهام توهین به مقام سلطنت و اقدام علیه امنیت صادر شده و همین روزها به دادگاه می‌روند.

#### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۰/۹

دومین جلسه دادگاه در مرحله صلاحیت، یک بعد از ظهر تشکیل شد. از وکلا آقای سرهنگ رستگار و از متهمین آقایان برلیان و مقدس‌زاده در جواب دادستان صحبت کردند. آقای برلیان نامه‌ای درباره لزوم هیئت منصفه خواند و تحویل دادگاه داد. آقای مقدس‌زاده هم که لایحه مفصلی تهیه کرده بود، بنا به اشاره همکاران خارج، و اصرار رئیس به اختصار برگزارنده، با اشاره به ماده ۱۴۳ دکا و با تذکر شکنجه و فشارهای سرهنگ سیاحتگر و بازجویان و اهانتی که به مادر ایشان کرده بودند، از عدم صلاحیت دادگاه و نقص پرونده صحبت کرد. آقایان ضیایی و یوسفی و حاجی سیدجوادی

تأیید مطالب و کلا را نمودند. دادگاه نیم ساعت به شور رفت و به اتفاق آراء قرار صادر کرد که خودمان را صالح می‌دانیم و نقص مؤثری در پرونده وجود ندارد.

\* \* \*

شنیدند که سرهنگ بهزادی رئیس سابق آگاهی را که چندروز است برای محاکمه گرفته‌اند، از خانه‌اش ۳ میلیون تومان اجناس مسروقه درآورده‌اند.

\* \* \*

رادیو پیک خبر تشکیل کنگره جهانی ۷ میلیون نفری دانشجویان و اعتراضات آنها را نسبت به تبعید آقای خمینی و حبس دانشجویان و استادان و نامه‌هایی که به سازمان ملل متحد و به ایران نوشته‌اند، منتشر ساخت.

\* \* \*

از هفته‌های قبل به این طرف، در دادگاه و در ملاقات‌ها و پرونده‌خوانی‌ها، رفقا شنیده‌اند که اخیراً اعلامیه‌هایی از طرف مردم اصفهان، بازاری‌ها و اصناف و علما و مجاهدین شیراز منتشر شده است. همچنین نشریه اول سال دوم دانشجویان حوزه علمیه قم یعنی «بعثت» (آذر ۱۳۴۳) درآمده است:

در «بعثت» از تبعید حضرت آیت‌الله خمینی و قضیه‌ی کمک‌های آمریکا صحبت و شدیداً اعتراض شده است. جریان مذاکرات جلسه مهرماه مجلس که مصونیت مستشاران نظامی آمریکا تصویب شده بود و نطق‌های مخالفت و اعتراض‌های شدید بعضی از وکلا (از قبیل رامبد، سرتیپ‌پور، بهبودی، صادق احمدی و فخر طباطبایی و غیره) و اصرار و جمله عجیب منصور را بیرون آورده بود. حملاتی به مجله «خواندنی‌ها» داشته است و در ضمن، اخبار محاکمه نه نفر دانشجویان و سه نفر آقایان مفیدی و بسته‌نگار و رادیا در دادگاه‌های در بسته نظامی را ذکر کرده بوده است.

اعلامیه مردم اصفهان در دو صفحه پلی‌کپی (...)<sup>۱</sup> دولت صرفه‌جو، لحن و شیوه‌ی اصفهانی نکته‌سنج اقتصادی و در عین حال محکم علیه اظهارات منصور و اقدامات اخیر روی بنزین و نفت و ادعای جهاد دینی علی‌رغم تبعید مراجع بزرگ دینی.

---

۱. متأسفانه در متن اصلی یک کلمه خوانده نشد (ب.ف.ب).

اعلامیه سازمان مجاهدین اسلام شیراز هم پلی‌کپی و اعتراض علیه لایحه‌ی کاپیتولاسیون و بازداشت و تبعید علماء، علمای بزرگ شیراز از قبیل آقای محلاتی، آقاسید عبدالحسین دستغیب، طاهری و غیره هم در تأیید و تجلیل آقای خمینی و اعتراض به تبعید ایشان، اعلامیه‌ای داده‌اند.

اعلامیه‌ی بازرگانان و اصناف را که مربوط به اجتماع روز ۲۱ آذر ۱۳۴۳ در مسجد حاجی سید عزیزالله است، یک نسخه آورده بودند به شرح ذیل:

### قطع نامه اجتماع با شکوه اصناف و بازرگانان و پیشه‌وران تهران

در عصر ۱۳۴۳/۹/۲۱ در مسجد حاج سیدعزیزالله

تجاوزات پی‌درپی هیئت حاکمه جسور و گستاخ ایران به حریم دین و ملت، کاسه صبر عموم طبقات مردم را لبریز کرده است. تبعید حضرت آیت‌الله خمینی مرجع عالیقدر شیعه و زبان گویای روحانیت و ملت، تجدید قانون قرون وسطایی کاپیتولاسیون و اعطای مصونیت سیاسی و قضایی به مستشاران آمریکایی، محاکمات فرمایشی محاکم نظامی و اعدام و تبعید و زندانی کردن کسانی که گناه اصلی‌شان قیام علیه استبداد و پایمال کردن آزادی‌های فردی و اجتماعی است، سانسور شدید مطبوعات و مداحی‌های دروغین دستگاه‌های تبلیغاتی، به‌وجودآوردن مجالس ساختگی قانون‌گزاری و گماردن نوکران بی‌شخصیت خودفروخته به‌مقام وزارت و نخست‌وزیری، فشار طاقت‌فرسای سازمان ترور و وحشت ضد امنیت، سپردن جان و ناموس ملت به‌دست دژخیمان خون‌آشام در سراسر کشور، وارد کردن آخرین ضربه‌های شکننده بر پیکر لرزان اقتصاد کشور با گران کردن بی‌تناسب بنزین و نفت، جلوگیری از هر نوع اظهارنظر با سیستم تهدید و ارباب، شکستن غیرقانونی اعتصاب بازاریان با تهدید و دیوار کشیدن جلوی چند مغازه، شکستن اعتصاب منظم تاکسی‌رانان با تهدید و ارباب به اخذ گواهینامه و شماره و پروانه، اینها همه دلایل قاطعی بر خفقان طاقت‌فرسایی است که ملت ایران اکنون با آن دست به‌گریبان است.

ما چنین تشخیص داده‌ایم که باید با تشکیل اجتماعات منظم و اظهارنظرهای صریح با حفظ امنیت و آرامش این حقایق را بازگو کنیم و برای بستن سرچشمه‌های فساد از راه‌های قانونی بکوشیم؛ زیرا اگر



ملت از کوشش‌های قانونی مأیوس شد خود به خود به راه‌های دیگری کشیده می‌شود که سرانجامش معلوم نیست.

اصناف و بازرگانان و پیشه‌وران تهران با استفاده از حق الهی و قانونی برای انجام وظیفه‌ی دینی و ملی خود و برای پیدا کردن راه حلی به‌منظور سامان بخشیدن به این هرج و مرج عمومی که همه چیز ملت ایران را به‌معرض خطر درآورده است، این قطعنامه را صادر می‌کنند، تا افکار برادران مسلمان را به این مسایل حیاتی متوجه و در برابر هیئت حاکمه فاسد اتمام حجت کرده باشند.

ما اعلام می‌کنیم که ملت مسلمان ایران خواستار تحقق مسایل زیر است:

۱- مراجعت زعیم عالیقدر شیعه حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی به قم و جبران تجاوزات ضدانسانی که نسبت به حوزه‌های علمی و دینی شده.

۲- از بین رفتن سیستم حکومت فردی و روی کار آمدن یک حکومت ملی بر مبنای قانون اساسی.

۳- تامین آزادی‌های فردی و اجتماعی.

۴- شروع کلیه‌ی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی لازم با استفاده از قوانین مذهبی و کسب نظر از مراجع تقلیدی.

۵- سروسامان دادن به وضع ورشکسته‌ی اقتصاد عمومی که تنها با استفاده از طرح‌های متناسب و با شرایط اجتماعی ایران و کمک و همکاری عموم یا اکثریت ملت ایران میسر است: آری از ملت ناراضی انتظار جهاد ملی داشتن دیوانگی است.

۶- آزاد کردن علماء و وعاظ و اساتید محترم دانشگاه و مردان مسلمان و مبارز دیگر که به جرم حق‌گویی زندانی شده‌اند.

۷- به‌طور کلی ساختن ایران نوین بر اساس عدالت اجتماعی اسلام و اتخاذ رویه‌ی اجتماعی پسندیده‌ای که می‌تواند هماهنگی عمیق و ریشه‌دار و همه‌جانبه را میان دولت و روحانیت و ملت و به‌طور کلی همه‌ی مردمی که در این مرز و بوم زندگی می‌کنند، به‌وجود آورد.

پیروز و جاوید باد رستاخیز ملت ایران به رهبری مراجع عالیقدر تقلید.

\* \* \*

### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۱۰

خبر مهمی نبود. نه نفر دانشجویان را برای سومین جلسه به دادگاه بردند و ظهر برگشتند. ادعای خوانده شد. از متهمین هویت و قبول یا عدم قبول اتهام را سؤال کردند. مختصر صحبت نراقی. دفاعیات نسبتاً مدلل ولی یکنواخت آقای سرتیپ شایانفر و آقای سرهنگ بهره‌ور.

### جمعه ۱۳۴۳/۱۰/۱۱

طرف غروب آتش‌سوزی در شیروانی ساختمان زندان ۴ ظاهر شد و مدتی تردید بود که آیا حریق است یا دود بخاری‌های ذغال‌سنگی که در اثر شکستن دودکش داخل شیروانی را پر کرده و از دهانه‌ها بیرون می‌زند. وقتی حریق حتمی شد، ما به داخل حیاط اسباب‌کشی کردیم و مأمورین زندان و مأمورین آتش‌نشانی رسیدند و به داخل شیروانی رفتند و آب پاشیدند. مقداری از سقف‌ها خیس شد. چهار ساعتی در حیاط در محاصره سرما و تاریکی و بی‌تکلیفی و نگران از ادامه‌ی این وضعیت تا صبح بودیم. رؤسای زندان و حتی رئیس شهربانی آمده بودند. [آتش] خاموش شد. اسباب‌های متفرق و غبارآلود را حوالی ساعت ۹ به اتاق‌ها برگرداندیم. از نو جارو کردیم و فرش پهن کردیم و کتاب و اسباب‌ها را چیدیم...

### شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۱۲

چهارمین جلسه دادگاه دانشجویان، دفاع خوب آقای سرهنگ خلعتبری، نامه‌ی سکوت آقای برلیان، دفاع مدلل و مفصل سرهنگ رستگار، و موکول کردن صحبت متهمین به بعد از دادستان. این متن نامه‌ی آقای برلیان است که برای سکوت کردن در دادگاه، در جلسه ۱۳۴۳/۱۰/۱۲ خوانده شد.

#### آقایان اعضا محترم دادگاه

من آرزو می‌کنم که روح قانون حاکم بر این دادگاه شود و سبب گردد که حقیقت بتواند رخ نموده و بر باطل پیروز شود. به همین دلیل کوشش نمودم آن موازین قانونی را که دلیل بر عدم صلاحیت این دادگاه است، بیان نمایم. وکیل مدافع محترم من نیز آن مواد قانونی را که در مورد این دادگاه رعایت نشده است متذکر شدند و توصیف و تشریح نمودند. اما متأسفانه هیچ یک از این مطالب مورد توجه دادگاه

قرار نگرفت و دادگاه به صلاحیت خود رأی داد و این مطالب مغشوش درهم و بی‌مایه را به‌عنوان یک پرونده‌ی قابل رسیدگی به رسمیت شناخت. گرچه هر یک از این دلایل به تنهایی می‌توانست سبب نقض و بازگشت پرونده به دادگاهی صالح باشد، اما این امر اتفاق نیفتاد. آقایان محترم، دانشجویی که به عوض آن که پشت میز کلاس درس بنشیند، چون زبان اعتراض به‌اعمال خلاف قانون گشوده پشت میز محاکمه ایستاده است. دانشجویی که در اینجا ایستاده، جرم و جنایتی که مرتکب شده این است که دانشجوی است و به‌دلیل دانشجو بودن می‌فهمد و آنچه اعمال خلاف قانون، خلاف اصول دموکراسی، خلاف اصول انسانی است، بیان می‌دارد و جرم بزرگ‌تری که مرتکب شده آن است که بدان‌ها اعتراض می‌کند و این امر از نظر تشکیل دهندگان این پرونده گناهی است غیرقابل بخشایش و مستوجب پاداشی گران و سنگین. آقایان محترم: من عضو حزب ملت ایران هستم. تنها سازمان متشکل ناسیونالیست‌های ایران و بیشتر از ۹ سال است که در این حزب عضویت دارم. در اینجا نه فرصت هست و نه شاید نیاز بدان که به‌تاریخچه مبارزات ناسیونالیست‌های ایران یا حزب ملت ایران به‌تنهایی بپردازم. همچنین بحث اینکه چه نیرنگ‌هایی برای از هم پاشیدن ناسیونالیست‌ها و چه برنامه‌های وسیع جهت (...) <sup>۱</sup> نشدن و نابود کردن ناسیونالیزم اصیل این سرزمین اجرا شده و اجرا می‌شود نیز در اینجا آورده نخواهد شد. ذکر این مسئله کافی است که حزب ملت ایران از آغاز نهضت ملی ایران به‌رهبری جناب آقای دکتر مصدق، آموزگار خردمند نهضت ملی - که همیشه احترام عمیق و قلبی ما با او است - همواره آن را یاری نموده است. از سال ۱۳۳۹ که جبهه ملی ایران فعالیت مجدد خود را آغاز کرده بدان دلیل که جبهه ملی ایران را (...) اصیل نهضت ملی ایران و دربرگیرنده‌ی همه نیروهای ملی ملت ایران برای نیل به‌هدف‌های آن می‌شناختیم بدان لحاظ ما صمیمانه جبهه ملی ایران را تأیید کردیم و در راه نیل به‌هدف‌های آن صادقانه کوشش فراوان داشتیم. همین بس که هم‌اکنون آقای داریوش فروهر، دبیر حزب ملت ایران و درخشان‌ترین چهره ناسیونالیست‌های ایران در زندان بسر می‌برد. ما بدان دلیل به

۱. در متن اصلی جای یک کلمه سفید گذاشته شده است (ب.ف.ب).

عضویت جبهه ملی ایران در آمدیم که جبهه ملی ایران اعلام می‌کرد حقوق ملت را که قانون اساسی برای او شناخته و اعلامیه جهانی حقوق بشر آن را تأیید می‌کند، به ملت ایران برگردانید. انتخابات آزاد اولین شرط آزادی ملت ایران در راه آینده خویش است و اگر به‌طور آزاد و با رأی حقیقی ملت انجام نشود دموکراسی از کشور ما رخت برمی‌بندد. آزاد اندیشیدن و آزاد بیان کردن اندیشه از حقوق یک انسان است. این حق از ما سلب شده؛ ما می‌خواهیم از این حقوق برخوردار شویم. آقایان؛ این اعتقاد ما است که ملت ایران نیاز به خوشبخت زیستن و سرفراز زیستن دارد. به همین دلیل ملت ما نیاز به آزاد زیستن دارد. ملتی می‌تواند خوشبخت زندگی کند که از آزادی به مفهوم واقعی آن برخوردار باشد. اگر از ملتی آزادی او را سلب کنند برای آن ملت هیچ باقی نمی‌ماند. تنها با برقراری آزادی‌های مندرج در قانون، آزادی‌های فردی و اجتماعی، آزادی اندیشه و گفتار، با احترام به حقوق انسانی است که ملت ایران می‌تواند راه‌های متناسب برای نیل به خوشبختی خود برگزیند.

آقایان محترم؛ نگاهی به جریانات سیاسی سال‌های اخیر میهن ما به خوبی آشکار می‌کند که در هر فرصت برای کوبیدن و خاموش کردن این نظرات و اندیشه‌ها که در میان ملت ایران به‌طور اعم و در میان جوانان و دانشجویانش به‌گونه‌ی ویژه ریشه‌هایی عمیق دارد، از هیچ عملی فروگذار نشده است. و هر زمان برای از میان برداشتن این اندیشه‌ها شیوه‌های خاص انتخاب شده است. در ۱۶ آذرماه ۱۳۳۲ دانشجویان بدان دلیل به گلوله بسته شدند که دارای چنین اندیشه‌ها و نظراتی بودند. ۱۶ آذر در حقیقت شهادت ۳ تن از فرزندان این سرزمین است که در سر کلاس درس گلوله باران شدند و باز علت اینکه در چهار ساله اخیر نیز دانشجویان بارها به زندان افتادند و بارها در سر کلاس درس و پشت میز آزمایشگاه، در کتابخانه یا صحن دانشکده مضروب و مجروح شدند، چیزی جز داشتن این اندیشه‌ها نیست.

در این زمان برنامه‌ی خاموش کردن و از میان برداشتن این اندیشه‌ها به‌گونه‌ی اخراج دسته‌جمعی دانشجویان از دانشگاه، گسیل داشتن دانشجویان به سربازخانه‌ها و به‌کاربردن خدمت مقدس سربازی به‌عنوان تنبیه و مجازات و گرفتن شهریه‌های گزاف و محاکمه‌ی دانشجویان

تعجلی می‌کند. بنابراین وقتی برطبق یک برنامه‌ی منظم برای مرعوب کردن و مأیوس کردن دانشجویان از شرکت در جریانات سیاسی کشورشان محاکمه‌ی عده‌ای دانشجو باید انجام شود. و از هم اکنون می‌توان دریافت که محکومیت محسوسی را باید انتظار کشید... مشخصاً نیازی به دفاع باقی نمی‌ماند. گذشته از آنکه وقتی به قوانین اساسی مملکت توجه نمی‌شود، حضور هیئت منصفه و وجود امر تعقیب که نص صریح قانون است، مورد نظر قرار نمی‌گیرد، دیگر چه نیاز که من مدتی نیز پیرامون گزارش‌های مخدوش و بی‌پایه که تنها مدارک آقای دادستان برای این ادعای نامعناست به بحث پردازم. من درحالی‌که آماده هستم در یک دادگاه صالح از تمام نظرات و اعمال سازمان‌های سیاسی که عضو آن بوده‌ام، دفاع کنم، در چنین دادگاهی کلمه‌ای از خود دفاع نکرده و سکوت می‌نمایم.

اما ذکر این نکته ضروریست که هیچ یک از این برنامه‌ها و شیوه‌ها ملت ایران را و جوانان و دانشجویانش را از کوشش برای نیل بدان چه گفتیم، یعنی به دست آوردن حقوق قانونی خویش، باز نخواهد داشت. پیش از اینکه به سخنان خود پایان دهم، مطالبی دارم برای دانشجویان به عنوان دانشجویی ساده.

نسل ما باید آینده ایران را بسازد. نسل ما باید نیازهای ملتش را پاسخ گو باشد. نسل ما باید برای یک زندگی پرشکوه بر زمین خدایی ایران، سرشار از غرور، فداکاری، راستی با هدف خوشبختی ملت ایران کوشش نماید. ما باید همیشه با شرف و غرور انسانی زندگی کنیم. ما باید انسان زندگی کنیم. در شرایط فترت پایداری تنها راه برای ایفای آن وظایفی است که ما در قبال نهضت ملی ایران به عهده داریم. باید اجراکنندگان آن مأموریت عظیم تاریخی باشیم که برای ملت ایران آزادی و نیرومندی به ارمغان می‌آورد. برای پایان یافتن مصائب کنونی ملت ایران یک نسل باید همه سختی‌ها را تحمل نماید و من معتقدم آن نسل ماست.

این مهم نیست که در راه ملت ایران و سرزمین ایران، آرزوها و هستی هزارها جوان چون من فدا شود. مهم اینست که ملت، بر زمین مادری خویش آزاد، نیرومند، نیک‌بخت زندگی کند. با ستایش میهن‌ام سخنانم را پایان می‌دهم.

می‌ستایمت پرشور  
ای زمین جاویدان  
ای زمان دیرآهنگ  
سرزمین من ایران<sup>۱</sup>

\* \* \*

### یکشنبه ۱۳/۱۰/۱۳۴۳

جلسه پنجم دادگاه دانشجویان جبهه، بعدازظهر تشکیل شد و دادستان صحبت کرد. مقدمه زیادی با استفاده از ادعانامه سابق ما، حملات علیه جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی و شخص من، و اینکه اینها بودند که ۱۵ خرداد را راه انداختند. طعنه به دانشجویان که خودشان را نماینده ملت ایران می‌دانند، در صورتی که ملت ایران شاه‌پرست است و به‌شما نمایندگی نداده است و آلت دست شما نخواهد شد. تعطیل دانشگاه جرم نیست، ولی اینها می‌خواستند بلوا و آشوب برپا کنند. به همان دلیل که ۱۶ آذر امسال با آبرومندی برگزار شد. با اشاره به عدم شرکت دانشجویان در مراسم نیایش زندان گفت، چاقوکشان شاه‌دوست که زندان خود را تمام می‌کنند، به‌لحاظ حیثیت و شاه‌پرستی، به‌این دانشجویان ترجیح دارند. درباره‌ی مدافعات و کلا گفت: ماجرای عمروعاص است و قرآن، آقایان ایراد به ادعانامه گرفتند که اول و آخر آن با هم نمی‌خواند. در صورتی که من خودم ادعانامه‌ی ناطقم. جرم لازم نیست که شخص در آن شرکت داشته باشد، اثرات اعلامیه‌های جبهه ملی کافی است جرم حساب شود. نطق تهیه شده برای ۱۶ آذر را خواند و گفت: هر مسلمان در سلطنت مشروطه شاه‌پرست می‌باشد. ریختن مأمورین ساواک در خانه متهمین، که وکلا ایراد گرفتند، منع قانونی ندارد؛ حتماً اجازه‌ی کلی داشته‌اند.

\* \* \*

از تماشاچیان دادگاه انتشار مجله جدیدی از قم به‌نام انتقام، با شعار «إِنَّا مِنْ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ»<sup>۲</sup> که در ۱۵ شعبان امسال (۱۶ آذر ۱۳۴۳) به‌صورت پلی‌کپی

۱. این نامه به‌خط دانشجوی آزاده، آقای برلیان، در دفترچه یادداشت‌های روزانه مرحوم مهندس بازرگان و به تقاضای ایشان نوشته شده است (ب.ف.ب).

۲. سجده (۳۲) / ۲۲: مسلماً ما از بزه‌کاران انتقام می‌گیریم.

درآمده است و در زمینه‌ی بحث می‌باشد، شنیدند و دیدند. نشریه، جنبه‌ی سیاسی - ملی ضد استبدادی و نسبتاً قوی داشته است. مقالات آن راجع به انقلاب سفید و اصلاحات کابینه سازندگی و اخبار بوده است. در اخبار آن از تظاهرات دانشجویان ایرانی اتریش و اعتراض «برتراند راسل» نسبت به تبعید آقای خمینی و اجتماع بزرگ جمعه ۲۰ آذر در مسجد فیضیه و اعلامیه‌های اصناف تهران و مردم قم در تاریخ ۲۱ آذر صحبت کرده است. شعار آخر آن: پیوند ملت با روحانیت.

- یک نسخه اعلامیه کمیته دانشجویان نهضت آزادی ایران راجع به ۱۶ آذر را هم

دیده بودند:

#### بسمه تعالی

«پیکار کنید؛ بگذارید به جای لکه‌ی مذلت، دامن کفن شما آغشته به خون باشد  
و پیکار کنید که مرگ شرافتمندانه هزار بار از زندگی ننگین ستوده‌تر است»  
(علی علیه السلام).

«در راه نجات ایران باید قربانی داد» (شاد روان دکتر سید حسین فاطمی)  
تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی ملل جهان گواه صادقی بر تأثیر شگرف و عظیم نیروی جوانان در هدایت و پیروزی نهضت‌های استقلال‌طلبانه است. فداکاری نیروی عظیم جوانان، خصلت بارز جنبش‌های ضد استعماری کنونی سراسر آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را نشان می‌دهد. پیشقراولی نیروی جوان را دانشجوی جوان به عهده دارد. این دانشجویان هستند که بنا به خصلت جوانی و روشن‌بینی که در درک حقایق دارند، همه‌جا بر علیه استعمار و دیکتاتوری قیام و طغیان می‌نمایند. غارت‌گران بین‌المللی به دنبال شناخت همین نیرو است که در کشورهای نظیر کشور ما، برای ادامه‌ی غارت‌گری منابع و ذخایر عظیم زیرزمینی کشورمان، قبل از هر چیز به خلع سلاح اخلاقی و نیروی معنوی جوانان می‌شتابند. آنها خوب دریافته‌اند که افکار سالم افکاری که از قید اعتیادات و غرایز مضر و فساد و تباهی به دور باشند، تن به استعمار و استثمار و دیکتاتوری نمی‌دهند. اصولاً کرم استعمار همیشه در لجنزار جهل فکری و فساد اخلاقی رشد و نمو می‌یابد؛ این همان عاملی است که ما تحت عنوان استعمار فکری، خطرات و عواقب خانمان‌سوز آن را بارها متذکر شده‌ایم.

اگر می‌بینید عوامل داخلی استعمار عضو کثیفی چون جهان‌شاه صالح را به ریاست دانشگاه منصوب می‌نمایند،  
اگر می‌بینید گروه‌گروه دانشجویان را به زندان‌ها می‌فرستند و یا از دانشگاه اخراج نموده به سربازخانه‌ها گسیل می‌دارند،  
اگر می‌بینید صد نفر جوان دیپلمه به عنوان مأمور به اصطلاح انتظامی برای سرکوبی دانشجویان استخدام می‌نمایند،  
اگر می‌بینید از ورود دانشجویان رنج کشیده و لایق، یا تحمیل شهریه‌های گزاف و کارهای پلیسی جلوگیری می‌نمایند،  
اگر می‌بینید توسط عوامل پلید خود دانشجویان را به محافل و مجالس رقص و خوش‌گذرانی شبانه می‌کشانند،  
اگر می‌بینید مسلک‌های منحرف‌کننده با پشتیبانی هیأت حاکمه در دانشگاه تبلیغ می‌شود،  
همه و همه برای این است که در سایه محیط خفقان و وحشت حتی فکر مبارزه را از سر ما به در برند.

#### دانشجویان عزیز

اکنون کشور ما یکی از بحرانی‌ترین دوران‌های تاریخ پرحادثه خود را می‌گذراند. در لحظات تعیین‌کننده که بشرهای رنج‌دیده و کارد به استخوان رسیده‌ی وطن، به دنبال قیام استعمارشکن مراجع عالیقدر و مجاهد تقلید، به صحنه‌ی مبارزه شتافته‌اند، امپریالیسم قوی پنجه‌ی انگلیس و آمریکا، با همه‌ی تضاد و اختلافی که بر سر تقسیم ذخایر و منابع ارضی ما دارند، در کوبیدن نهضت آزادی‌بخش و استعمارشکن ملت ایران متحد و متفق شده‌اند. در شرایطی که در سیستان و بلوچستان مردم از هسته‌ی خرما و علف‌های بیابان تغذیه می‌کنند، و در آذربایجان انبار غله ایران، مردم با قحطی دست به گریبانند، امپریالیسم آمریکا دو بیست میلیون دلار به هیأت حاکمه ضد ملی ایران کمک نظامی می‌کند.  
ما علی‌رغم تبلیغات پوچ هیأت حاکمه، به دنیا اعلام می‌داریم که کشور ما در خطر هیچ نوع تجاوزی نیست و این کمک‌ها صرفاً به خاطر کوبیدن نهضت ملی ایران و احیائاً تبدیل کشور ما به پایگاه تجاوز علیه جنبش‌های ضد استعماری سایر کشورها است. در شرایطی که مرجع مجاهد عالم تشیع حضرت آیت‌الله العظمی خمینی بدون هیچ مجوز قانونی در تبعید به سر



می‌برند و پیشوای ملت و مظهر مبارزات ضداستعماری شرق جناب آقای دکتر محمد مصدق را در بند کشیده‌اند و رهبران ما حضرت آیت‌الله طالقانی و استادان ارجمند دانشگاه آقایان مهندس مهدی بازرگان و دکتر یداله سبحانی و سایر همفکران دلیر ما آقایان دکتر شبیانی، مهندس سبحانی، احمد علی بابایی، مهدی جعفری و ابوالفضل حکیمی را به زندان‌های طویل‌المدت محکوم نموده‌اند، مستشاران خارجی از همه‌ی مصنوعیت‌های سیاسی و قضایی برخوردار می‌شوند.

برادران عزیز

نهضتی که ما برای آزادی و استقلال ایران بنیان‌گزارده‌ایم، پدیده‌ای است متکی بر اعتقاد به مبانی عالی اسلام و فداکاری و از خودگذشتگی ملت ایران. بدون وابستگی و چشم‌داشت از دول دیگر. تحولات اخیر دنیا نشان داد که چگونه دول بزرگ به خاطر منافع اقتصادی خویش در مسایل جهانی بدون در نظر گرفتن دول دیگر سازش و معامله می‌نمایند. در شرایطی که کاخ کرملین محل پذیرایی از دشمنان ملت، و رادیوهای رژیم استعمارگر شوروی، بلندگوی هیأت حاکمه ضد ملی ایران می‌شود، اعتقاد ما بر نهضت ملی ایران و راه مصدق بیش از پیش فزونی می‌یابد و علی‌رغم آنچه که گفته‌اند مصدقی‌ها از توده‌ای‌ها خطرناک‌ترند، ما با اعتقاد به مبانی عالی اسلام، به مبارزه‌ی خود در راه آزادی و استقلال ایران با سرسختی هر چه بیشتر ادامه می‌دهیم.

در شرایطی که کشور ایران بر اثر اقدام ناشیانه دولت مزدور، در قحطی غله و مواد غذایی به سر می‌برد، گران کردن مواد نفتی که موجب گرانی سرسام‌آور کلیه‌ی هزینه‌های زندگی گردید، مورد تنفر شدید مردم ایران قرار گرفته است.

ما ضمن تأیید و تقدیر از اعتصاب رانندگان باشهامت تاکسی، در روز شنبه هفتم آذرماه جاری و با تذکر حدیث شریف «مَنْ عَدَرَ ظَالِمًا بَطَلِمَهُ سَطَّ اللَّهُ عَلَيْهِ»<sup>۱</sup> کلیه‌ی طبقات مردم را به مبارزه منفی علیه هیأت حاکمه غاصب ایران دعوت می‌کنیم.

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۷۲، ص: ۳۷۲، حدیث:

در مبارزه منفی بیم اتلاف قوا نیست، ولی امید سقوط جباران و خون‌خواران قطعی است. مبارزه کنید تا تبعید شده‌ی گرامی و عزیز ما حضرت آیت‌الله العظمی خمینی را به وطن برگردانند.

پیکار کنید تا زندانی بزرگ خاور زمین دکتر محمد مصدق و سایر زندانیان عزیز ملت را آزاد کنند. هیأت حاکمه فاسد باید بداند ما تا تحصیل آزادی از دست رفته پیکار خواهیم کرد. ما یقین داریم شما دانشجویان عزیز در این لحظات حساس از تاریخ مبارزات ملت ایران مسئولیت خود را در پیشبرد نهضت ملی از یاد نبرده‌اید و در آستانه فرا رسیدن ۱۶ آذر سالگرد سه تن شهید به خون خفته دانشگاه: قندچی، بزرگ‌نیا و شریعت‌رضوی، برای ایفای این رسالت تاریخی خود قیام نموده و اعلام اتحاد و اتفاق بنمایید. یگانگی و یکپارچگی ما مشت محکمی بر دهان هیأت حاکمه مزدور و عنصر کثیفی چون جهان‌شاه صالح می‌باشد.

رژیم دیکتاتوری بداند اگر سرداران در بندند، سربازان را سودای مبارزه در سر است.

پیروز باشد همبستگی دانشجویان دانشگاه سنگر مبارزات ضد استعمار. درود به روان قندچی، بزرگ‌نیا و شریعت‌رضوی، شهدای راه آزادی ایران.

درود به دانشجویان زندانی و به سربازی رفته‌ی دانشگاه

کمیته دانشجویان نهضت آزادی ایران

اعتصاب درخشان رانندگان تاکسی در سراسر کشور نمونه‌ی بارزی از خشم و نفرت توده‌ی مردم نسبت به رژیم دیکتاتوری و طلیعه‌ی پیروزی ملت رنج‌دیده ایران است.

\* \* \*

از آقای آیت‌الله قمی هم اعلامیه‌ای که به تاریخ ۶ شعبان ۱۳۸۴ در مشهد منتشر ساخته‌اند، آورده بودند:

ملت مسلمان ایران. همه می‌دانید که دستگاه جبار و هیئت حاکمه ایران در تعقیب جنایات چندساله‌ی خود، در این دو ماه اخیر چه جنایات و حوادث ناگوار دیگری به وجود آورده و چه ضرباتی بر پیکر قرآن

مجید و اسلام و استقلال مملکت وارد آورده است. همه می‌دانید یکی از مراجع بزرگ تقلید، حضرت آیت‌الله خمینی را که از حق شرعی و قانونی خود استفاده کرده و از خیانت‌های هیئت حاکمه پرده برمی‌داشت، به‌خارج ایران تبعید کردند... آیت‌الله خمینی تبعید شدند زیرا عموم ملت را از خیانت بزرگی که اولیاء امور مرتکب شده بودند و می‌خواستند مستور و زیر پرده به‌مانند، آگاه ساخت... هر مستشار آمریکایی می‌تواند هر عمل غیرقانونی و هر جنایتی را که بخواهد در ایران انجام دهد و هیچ مقامی حق اعتراض یا محاکمه آنها را ندارد... آیا سزاوار است و کلاسی که ادعا می‌کنند برای خدمت به‌وطن و ملت گام برمی‌دارند، لایحه‌ای را که نمی‌دانند چیست... تصویب کنند... و سند رقیبت و اسارت ملت مسلمان ایران را تصویب و امضا کردند... در کشوری که مراجع عالی‌قدر دینی که حتی به‌حکم قانون اساسی فوق قوه مقننه‌اند، برای بیان سخنان منطقی و قانونی خود... دارای مصونیت نباشند، در کشوری که هیچ‌گونه آزادی در حدود قانون برای طبقات بیدار و رجال علمی و افراد زنده و متفکر کشور در دفاع از حقوق دینی و قانونی خود و ملت ایران وجود ندارد، در چنین کشوری مجلسین تحمیلی بنا به پیشنهاد دولت به مستشاران آمریکایی، در برابر هرگونه خیانت و تجاوزی که اراده کنند، مصونیت بدهد. هر چند باید گفت از دولت و نمایندگان که فرمایشی و تحمیلی باشند، جز این انتظار نمی‌توان داشت، مجلسینی که... عمل دولت را در گرفتن ۲۰۰ میلیون دلار وام آمریکا در برابر سود بسیار سنگین با استقبال تصویب نمود.

... مردم دنیا باید بدانند که این چنین مجلسین نه تنها مورد حمایت ملت نیست، و این‌گونه مصوبات و لوایح آن از نظر مردم ایران از درجه ارزش و اعتبار ساقط است... رفتاری که دولت و مجلسین فرمایشی نسبت به‌ملت مسلمان ایران می‌کنند کمتر از رفتار دولت‌های بیگانه با اسرای جنگی نیست. در این ایام سخت زمستان با وجود هزینه‌های کمرشکن زندگی و نبودن کار به‌حد کافی در کشور و رکود و حشمت‌بار بازار و مراکز اقتصاد و... به‌جای آنکه دولت و مجلسین در صدد تأمین آسایش و رفع نگرانی‌های اقتصادی و پایین آوردن هزینه زندگی و تولید منابع درآمد برای ملت باشند، روز به‌روز با بالابردن کالاهایی که مورد احتیاج عموم و در اختیار

آنها است، و وضع مالیات‌های سنگین، دردی بر دردهای بی‌درمان دیگر این ملت... افزوده و یک قدم او را بر پرتگاه سقوط و نیستی نزدیک‌تر می‌سازد. اینها همان جنایاتی که برای اجرای آنها استعمار مجبور شد آیه‌الله خمینی را به خارج کشور تبعید کنند و مراجع بزرگ دینی را در منازلشان محصور و زندانی نمایند و روابط آنها را با مردم قطع سازند و خفقان در کشور ایجاد نمایند... این خفقان مرگبار در پناه حکومت سرنیزه، خود بهترین دلیل و اعتراف است بر تجاوز و ستم‌گری و قانون‌شکنی و خیانت آنان... و از همه عجیب‌تر آنکه با این همه ناپاکی و آلودگی، باز به نویسندگان مزدور و جراید جیره‌خوار خود دستور می‌دهند تا به روحانیت اهانت کنند. مسبب حوادث جان‌گداز پانزده‌خرداد و بعضی حوادث ناگوار دیگر را روحانیت بداند ولی مردم مسلمان به‌خوبی چهره‌های حقیقی کشتار کنندگان عمومی و مسبب این حوادث را می‌شناسد... خداوند منتقم در کمینگاه آنها است (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ)'.<sup>۱</sup> ما ضمن دعوت عموم مردم به استمداد و عرض حاجت از پیشگاه حضرت احدیت جل شأنه، و توسل به مقام ولایت حضرت ولی عصر... از همه طبقات انتظار داریم که با حفظ کمال آرامش و نظم از طریق قانون برای لغو این لوایح استعماری که با حیثیت و آبرو و استقلال و آزادی و اقتصاد ملت مسلمان ایران غیرقابل سازش است، با تمام قوا بکوشند تا بدین وسیله حداقل وظیفه مذهبی و ملی خود را انجام و دین خود را به این کشور اسلامی ادا کرده باشند...

حسن طباطبایی قمی

\* \* \*

دوشنبه ۱۴/۱۰/۱۳۴۳

آنچه در ملاقات‌های امروز شنیدند:

آقا مصطفی خمینی را که آزاد کرده بودند، به بهانه‌ی آمد و رفت زیاد مردم به منزل ایشان، مجدداً گرفته به قزل‌قلعه یا به ترکیه فرستاده‌اند. - آقای آقاجنفی مرعشی اعلامیه‌ی خیلی محکم سختی صادر کرده‌اند.

۱. فجر (۸۹) / ۱۴: که البته صاحب‌اختیار تو در کمین نشسته است.

ماهنامه «سوسیالیسم اروپا»، آذر ۱۳۴۳، اعلامیه آقای خمینی (سند بردگی) را منتشر و از ایشان تجلیل کرده است. از ملاقات‌کنندگان امروز: آقایان مهندس سالور، حاجی طرخانی و حاجی شبستری زاده.

امشب شب اول ماه رمضان است؛ ۲۵ نفر از رفقا برای سحر پا شدند. شش نفر فقط روزه‌نگیر داریم که دو نفرشان معذور شرعی هستند. برنامه ماه رمضان، غیر از کلاس‌ها و درس خصوصی و تعطیل سخنرانی‌های شبانه، روزها بین دو نماز صحبت آقای طالقانی است. برای افطارها صورتی تنظیم و داوطلبان از میان رفقای زندانی و رفقای خارج تعیین کرده‌اند که غذا از خارج می‌آورند. غذای سحر را حسین آقا می‌پزد. جلسه ششم دادگاه دانشجویان جبهه ملی تشکیل شد و وکلا جواب‌های منطقی و تعرض آمیز به دادستان دادند. مخصوصاً سرتیپ شایانفر خیلی خوب دفاع و حمله کرده است.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۱۵

جلسه هفتم دادگاه سرهنگ بهروان، از صبح تا ۳:۰۰: ۲ بعدازظهر تشکیل بوده، دانشجویان برای اولین و آخرین بار به دفاع پرداختند: آقایان نراقی و معراجی. و سکوت برلیان. مدافعات معراجی مدلل و طعنه‌آمیز و خوب بود ولی حملات از حدود دادستان بالاتر نرفته است.

حادثه و نزاع نامطبوع کوچکی بعدازظهر در سر کلاس دو سه نفری دکتر سبحانی، بین آقای محسن طاهری و اسکویی در گرفت که بیشتر تقصیر (مخصوصاً در مراحل خشونت و ضرب و شکستن دندان) تقصیر آقای طاهری بود. ایشان موقتاً از حضور در سفره عمومی و نماز جماعت ممنوع شد و بعد از عذرخواهی و جلب رضایت اسکویی و تغییر اتاق وارد جمع گردید.

#### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۰/۱۶

هشتمین جلسه دانشجویان تشکیل شد و آقایان مقدس‌زاده، قنادیان، ضیایی، مهدوی و یوسفی هر کدام بیست سی دقیقه‌ای صحبت کردند. دفاعیات، ردّ اتهامات وارده و بیرون زدن تناقض‌های ادعانامه و بیشتر در اطراف این دعوی کیفرخواست

بوده است که عضویت در جبهه ملی و شرکت در مراسم ۱۶ آذر دانشگاه را جرم شناخته است یا نسبت تحریک به بلوا و آشوب داده؛ در صورتی که چنین چیزی وجود نداشته است. ضمناً حملاتی به دادستان کرده‌اند.

شنیدند که در قزل‌قلعه مرتب از علمای بازداشتی می‌آورند، در مجلس سنای آمریکا راجع به ۱۲۰ میلیون دلار سوءاستفاده‌های شاه ایران از کمک‌های آمریکا به ایران صحبت و به دولت‌شان اعتراض شده است.

رادیو پیک امشب خبر تظاهرات و اعتصاب غذا و استخلاص دانشجویان ایرانی مقیم اتریش را می‌داد. می‌گفت اتابکی وزیر مختار ایران که به دانشگاه «گراتس» رفته بوده است، مورد ابراز تنفر و احساسات شدید دانشجویان قرار می‌گیرد. پلیس اتریش بنا به فشار سفارت ایران، هشت دانشجوی ایرانی و یک اتریشی را توقیف می‌کند. آنها دست به اعتصاب غذا و دانشجویان اتریشی و ایرانی و عرب دست به اعتراض و تظاهرات علیه عمل پلیس می‌زنند. پس از چهار روز اعتصاب غذا، همگی آزاد می‌شوند. فعلاً سفارت ایران فشار می‌آورد آنها را تحویل بگیرد.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۱۷

- نه نفر دانشجویان برای آخرین جلسه به دادگاه رفتند (نهمین جلسه). بعد از یک دفاع ده دقیقه‌ای حاجی سیدجوادی، برای شور رفتن تنفس داده شد. دو ساعت شور. رأی: آقای یوسفی ۱۲ ماه محکومیت، بقیه ۱۳ ماه. یعنی درست همان اندازه که زندان کشیده‌اند. در رأی ذکری از جرم بودن عضویت جبهه ملی نشده است. فقط گفته‌اند در دانشگاه اخلال می‌کرده‌اند، منزل رضا قنادیان اجتماع تشکیل داده و در صدد تحریک مردم و آشوب بوده‌اند. مشمول شق دوم ماده ۶۹ دِکا شده‌اند.

خوشحالی فراوان رفقا و ماچ و بوسه از دانشجویان در مراجعت!

- آقای برلیان بعد از دو سال متارکه، نمازخوان و روزه گیر شد.

- دو نفر از قزل‌قلعه به اینجا منتقل کردند: آقای بهرام نمازی عضو حزب ملت ایران و آقای احمدی، دوست آقای نمازی که در منزل مشارالیه یک دستگاه پلی‌کپی (بدون مدارک و اوراق) گیر آورده‌اند و چون آقای نمازی به منزل ایشان می‌رفته است، او را هم به هوای مدرک‌یابی علیه آقای فروهر بازداشت می‌نمایند. این آقایان در تاریخ ۲۶ و ۱۳۴۳/۶/۲۸ دستگیر شده‌اند و هر کدام دو سه جلسه بازجوئی داشته‌اند.

- دیروز عصر به دنبال اعتدال هوا، ابرهای پشمکی در آسمان پیدا شد و طرف غروب پوشش CS ها کامل شد. امروز صبح ابرها به صورت سفره‌ای متصل، تحول یافته بودند. ساعت ۸ که به حمام می‌رفتیم، در مغرب SN ظاهر شده بود. هنوز از حمام بیرون نیامده بودیم که زمین را برف پوشاند! تحول هوا کاملاً کلاسیک ولی سرعت آن عجیب بود.

- آقایان موحدیان و میثمی و عبودیت را به دادگاه ۱ دادرسی ارتش دعوت کرده‌اند.

- ملاقاتی‌های امروز: آقایان مهندس طاهری، سرشار، حسین آقا، باستانی، موحدیان.  
- کانون مهندسین، به دستور ساواک، به رفقای انجمن اسلامی مهندسین ابلاغ کرده است در آنجا جلسه تشکیل ندهند.

- روزنامه «اطلاعات» امروز در سرمقاله خود تحت عنوان: «ایران و مصر» ضمن گزارش تاریخچه علاقه‌مندی و خدمات و همکاری دولت و شاه ایران نسبت به مصر در جریان کانال سوئز، در آخر مقاله به عنوان آخرین مدرک از «هدیه ایران» صحبت کرده چنین گفته است:

*«به این ترتیب با مساعی و عواطف دوستانه ایران و کشورهای آزادی‌خواه دیگر جهان، بحران مصر مرتفع شد و خطر گذشت و پس از آن ملت ایران برای نشان دادن احساسات دوستانه خود هدیه‌ای نیز برای ملت مصر فرستاد.»*

روزنامه «الاهرام» در این باره در شماره مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۵۷ خود می‌نویسد:  
*«هدیه ملت ایران که به مناسبت پیروزی «پرت سعید» بر تجاوز استعمارگران به مردم این شهر اهدا شده که عبارت است از یک قطعه قالی ایرانی به مصر وارد شد.»*

مجله «روز الیوسف» نیز در شماره مورخ ۲۲ دسامبر می‌نویسد:  
*«طبق دستور وزیر شئون اجتماعی، قرار شده است قالی مزبور در یک مزایده علنی در معرض فروش گذارده شود و بهای آن به نفع اهالی پرت سعید تخصیص داده شود...»*

خوشمزه است که این قالیچه را نهضت مقاومت ملی داده بود و در آن زمان دولت، آقای دکتر شیبانی را که در دانشگاه تظاهراتی به افتخار پیروزی پرت سعید راه

۵۸۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
انداخته بود، از دانشگاه تهران اخراج کرد. روزنامه کیهان هم اشاره به این قالیچه به نام  
هدیه ملت ایران داشت.

### جمعه ۱۳۴۳/۱۰/۱۸

خبر مهمی نبود.

### شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۱۹

رفقای جوان دانشجو انتظار ابلاغ آزادی خود و مراسم خداحافظی را دارند. سه  
نفرشان را برای ملاقات بردند: آقایان نراقی، معراجی، قنادیان. آنها از پیش دادستان  
کل ارتش آمده بودند. دادستان گفته است: اگر تقاضای تجدیدنظر کنند آزاد  
نخواهند شد. برای آزاد شدن نامه‌ای تنظیم کرده بود که آقایان امضا کنند و طبق آن  
اظهار داشته که اگر دادستان تقاضای تجدیدنظر نکند آنها هم اعتراض و تقاضای  
تجدیدنظر نمی‌نمایند.

### یکشنبه ۱۳۴۳/۱۰/۲۰

دانشجویان آزاد نشدند. بهانه این بود که آقای سرهنگ خلعتبری چون در جلسه  
آخر غایب بود، هنوز صورت جلسه دادگاه را امضا نکرده است.

### دوشنبه ۱۳۴۳/۱۰/۲۱

ساعت ۱۰ امروز جناح سرد پیش آمد و هوا بعد از پنج روز که با برف شروع  
شده و به‌طور متناوب می‌گرفت و باز می‌شد و باران‌های هشت نه ساعته داده و آخر  
سر با برف مخلوط شده بود، قطع گردید.  
سقف آشپزخانه جدیدالبناء تمام آب‌ها را به‌خود می‌گرفت و این چند روزه وضع  
وحشتناکی داشت.

- آنچه در ملاقات‌ها شنیده شد: شماره ماه رمضان «بعثت» درآمده و بسیار خوب  
بوده است. یک شماره دیگر از «انتقام» بیرون آمده است. جواب آقای میلانی به ۴۰  
نفر طلاب حوزه علمیه قم چاپ و منتشر شده و جالب بوده است.

- از ملاقاتی‌ها: آقای کشاورز صدر، سمندری، متحدین، عدالت‌منش.

- پرونده نه نفری را رئیس دادگاه به‌مسئولیت خود بدون امضای آقای سرهنگ  
خلعتبری وکیل مدافع، بنا به فشار پدران دانشجویان، بالاخره به دادستانی فرستاده



است. ولی دادستان گفته است دو سه روز به من مهلت دهید. چنین حدس زده و شنیده شده است که باید گزارش و کسب اجازه نماید!

#### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۲۲

- پدر آقای معراجی تلفن کرد. دادستان گفته است تا شنبه یک‌شنبه درست می‌شود.

- طرف عصر دو نفر دیگر را قزل‌قلعه به اینجا آوردند: آقایان مروارید و فهیم که معمم و از اهل منبراند.

آقای مروارید را در شب ۱۵ شعبان، که در مسجد صاحب‌الزمان مقابل پستی کولا در مقابل جمعیت فوق‌العاده‌ای، صحبت گرم مؤثری نموده، و صریحاً از آقای خمینی تجلیل کرده بوده است، دستگیر نمودند. آقای فهیم که اهل کرمان و طلبه قم است در روز اجتماع در مسجد اعظم (یا فیضیه) که آقای نجفی مرعشی صحبت کرده بوده، و مأمورین یک نفر را گرفته بودند، ایشان به مأمور اعتراض کرده بوده است. این آقایان را در اتاق (۱) جا دادیم و آقای آزادی به اتاق (۳) رفت.

#### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۰/۲۳

- سه نفر آقایان: رادنیای، مفیدی و بسته‌نگار را برای ابلاغ دادگاه تجدیدنظر و تعیین وکیل به دژبانی بردند. تقاضای ده روز مهلت برای تعیین وکیل شد.  
- دو نفر آقایان: نمازی و احمدی را برای بازپرسی به دادرسی ارتش بردند.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۲۴

- امروز به حمام زندان نرفتیم؛ گفتند تحت تعمیر است.  
- پدر آقای اصلانی از دشت مغان یک حلب پنیر مخصوص برای آقای طالقانی جمع‌آوری کرده بود، در تبریز یا در ضمن راه دچار سکنه می‌شود. در همان حال با تعجیل وصیت می‌کند این پنیر را به آقای طالقانی برسانند و بعد فوت می‌کند!  
- آقای یوسف اردلان دانشجوی آزاد شده‌ی چندی قبل، که برای ملاقات رفقاییش آمده بود، چون ظاهراً یک «پیام دانشجوی» در جیبش داشته است، دم در او را می‌گیرند و تحویل قزل‌قلعه می‌دهند! ظاهراً شاملو کوچک را هم از دم در گرفته‌اند.

- عصر آقای اعتمادزاده واعظ را از قزل‌قلعه به اینجا آوردند. ایشان را به مناسبت سخنرانی در اجتماع ۲۱ آذر گذشته که بنا به دعوت اصناف بازار در مسجد حاجی سید عزیزالله تشکیل شده بود، در تاریخ ۱۳۴۳/۱۰/۷ در اولین شبی که از اختفا به منزل برگشته بود، دستگیر نمودند. سروان محمدی و سرگرد حنایی با یک عده پاسبان، مأمور این کار بودند و ایشان را شبانه تا مدت ۱۲ ساعت زیر بازجویی قرار دادند. آقای اعتمادزاده در آن مجلس به منبر رفته پس از افتتاح جلسه، نامه‌ی چاپ‌شده‌ی آقای خمینی را قرائت کرده است و بعد با سه بار صحیح است گرفتن از جمعیت، چند موضوع را مطرح کرده بوده است، از جمله بازگشت و آزادی آیت‌الله خمینی، آزادی علما و استادان از زندان‌ها، اجرای قانون اساسی و غیره.

- به طوری که آقای اعتمادزاده می‌گفت، دانشجویان توقیف شده ۱۶ آذر ماه، یعنی آقایان پوریا، جمشید، شکیب، ثاقب‌فر و دونفر دیگر کماکان در قزل‌قلعه هستند.

#### جمعه ۱۳۴۳/۱۰/۲۵

دیشب در مجلس هفتگی شب جمعه که زندانیان عادی هم شرکت می‌کنند، آقای مروارید منبر رفت و در زمینه‌ی آیات دفاعی اسلام صحبت کرد که جالب و قابل استفاده بود.

#### شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۲۶

از مرخصی دانشجویان باز خبر و دستوری نیامده است. فقط از منزل نراقی که تلفنی سؤال کردند جواب رسید: دوشنبه حتمی است.

- آقای وکیلی را برای آخرین جلسه پرونده خوانی بردند.

- دادگاه تجدیدنظر حاجی‌علی نوری به ریاست صلاحی عرب حکم اعدام آن بیچاره‌ی بیگناه را تأیید کرده است! در میان ۱۵ خردادی‌ها که کارشان به محاکمه کشید، این شخص را بیش از هر کس شکنجه داده‌اند. نظرشان چنین بوده است که او بگوید از خارجی‌ها برای بلوا پول گرفته است. به علاوه چون صاحب مال و منال فراوان است و میلیون‌ها تومان اموالش را دادگاه برای جبران خسارت‌های ادعایی به نفع دولت تصاحب کرده است، شاید نظر مداخل و رشوه‌ای هم در کار بوده است.

- بنا به مراجعه‌ی دوستان خارج، آقای دکتر مروستی برای معاینه‌ی گوش آقای بسته‌نگار که نزدیک به کری می‌باشد، به بهداری زندان آمد. دواپی داد ولی گفت باید به بیمارستان بیاید تا با اسباب و وسایل معاینه شود.

### یکشنبه ۱۳۴۳/۱۰/۲۷

صبح هنوز از خواب بعد از سحر برنخاسته بودیم که سروصدای مژده‌ی آزادی دانشجویان، آنها و ما را بیدار کرد. رئیس زندان خبر آورده بود که آقایان لباس بپوشند و اسباب‌هایشان را جمع کنند. خوشحالی و مراسم خداحافظی با بوسه و تبریک و توصیه رواج کامل داشت! مع‌ذلک سه ساعتی طول کشید تا دستور رسمی و ورقه آزادی آنها به زندان رسید. روحیه‌ی خوبی داشتند و اظهار و اطمینان به ادامه‌ی مبارزه می‌کردند و می‌دادند. ظهر با بدرقه‌ی صلوات و شعر و کف‌زدن‌ها از در زندان بیرون رفتند. چیزی نگذشته بود که شایع شد آنها را در ماشینی نشانده یک راست به اطلاعات شهربانی برده‌اند! خیلی ناراحت و نگران حال آنها شدیم!...  
آزاد شدگان عبارتند از: آقایان نراقی، برلیان، معراجی، ضیایی، یوسفی، قنادیان، حاجی سیدجوادی، مقدس‌زاده، مهدوی.

### دوشنبه ۱۳۴۳/۱۰/۲۸

ماه رمضان امسال وضع خیلی دایرتری از سال‌های قبل دارد؛ اولاً اکثریت روزه بگیرند. حتی عده‌ی زیادی از زندانیان عادی در نمازهای جماعت و صحبت‌های بعد از نماز ظهر شرکت می‌کنند و هر شبی چند نفرشان به افطار دعوت می‌شوند؛ ثانیاً برطبق برنامه‌ای که آقای حکیمی و رفقا ترتیب داده‌اند، هر روز از منزل یکی از ماها یا از منازل دوستان افطاری می‌آورند و غذای سحر را هم خودمان تهیه کرده از غذای زندان مصرف نمی‌شود. افطارهایی که از بیرون می‌رسد، مخصوصاً وقتی دوستان خارج می‌دهند، آنقدر متنوع و فراوان است که نمی‌دانیم چه بکنیم. و تا به حال یکی دو بار برای رفقای زندان شماره ۳ (دکتر عالی) فرستاده‌ایم. شیرینی و میوه هم آنقدر می‌رسد که هر شب به پاسبان‌ها و به زندانی‌های عادی و گاهی به خارج زندان خودمان می‌فرستیم و باز از مصرف کردن آنها عاجز می‌شویم.  
- آقای یوسفی و بعد از او آقای حاجی سیدجوادی به ملاقات آمدند. معلوم شد فقط این دو نفر آزاد شدند. بقیه را با کمال ناجوانمردی در همان روز به سربازخانه

۵۸۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

(باغشاه) تحویل داده‌اند. در حالی که کسانشان را قبلاً فریب داده و گفته بودند دوشنبه آزاد خواهند شد. در بین ۷ نفر، دو نفرشان معافی نظام وظیفه دارند (نراقی و ضیایی)، مع ذلک آنها را هم به سربازخانه فرستاده‌اند. حاجی سیدجوادی در آن روز به سراغشان رفته ائاثیه‌شان را گرفته به منازل رسانده و نزدیک نصف شب برای‌شان غذا برده بوده است. دانشجویان جبهه ظاهراً اعلامیه‌ای داده‌اند.

- در ملاقات‌های امروز شنیده شد که از منبری‌های ماه رمضان آقایان: محلاتی، صالحی، شجاعی، واعظی، کریمی و همین امروز آقای جواد حجتی کرمانی را گرفته‌اند.

- از ملاقات‌کنندگان امروز: آقایان باستانی، مهندس صالحی و مهندس صرافیان، کشاورز صدر، هوشنگ انواری، مولایی، برقی، و عده زیادی از بازار و غیره. امشب به مناسبت میلاد حضرت مجتبی علیه‌السلام، جشن بی‌ریایی بعد از افطار گرفته شد و آقای مروارید صحبت کرد.

- رادیو پیک ایران می‌گفت، عشایر فارس به دو کامیون ارتشی حمله کرده سه افسر و عده‌ای سرباز را کشته و کامیون‌ها و اسلحه‌ها را تصرف کرده‌اند.

**سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۰/۲۹**

خبر مهمی نبود.

**چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۰/۳۰**

برای دکتر سحابی یک مقدار کارت و کاغذ کریسمس از دانمارک از اعضای جمعیتی به نام Amnistic رسیده بود. در آنها به‌عنوان زندانی بودن ایشان، ابراز همدردی و وعده‌ی هرگونه خدمت داده شده بود.

**پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۱**

در ملاقات‌های امروز شنیده شد:

نخست‌وزیر در مجلس تیرخورده است. آقای حجتی کرمانی را آزاد کرده‌اند. آقای طاهری را که در مسجد جمعه، در مجلس نماز آقای جعفری منبر رفته بوده است، سرهنگ طاهری معاون پلیس تهران با یک دسته پلیس مسلح مسلسل به‌دست

می‌آیند دستگیر می‌کنند. سرهنگ با بلندگو ابلاغ می‌کند که کمیسیون تشخیص دستور داده است چون مطالب سیاسی گفته‌اید (آیه «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»<sup>۱</sup> را عنوان کرده بوده است) باید توقیف شوید. مردم می‌گویند باشد. بعد از منبر شعار می‌دهند دست استبداد کوتاه. ولی ایشان را می‌برند. بلافاصله آقای جعفری خودش به منبر می‌رود.

شماره‌ی دوم «انتقام» منتشر شده است.

آقایان نراقی و ضیایی را به مهرآباد، معراجی را به بیمارستان شماره ۲ و بقیه را به لشکر باغ‌شاه برده‌اند.

### جمعه ۱۳۴۳/۱۱/۲

خبر مهمی نبود. دیشب در افطار به واسطه‌ی خوردن حلیم همگی دچار مسمومیت و ناراحتی تا صبح شدیم. شعار سرود شده توسط آقای صفا در وصف حلیم:

#### حلیم نامه

ماجرای حلیم بر خوانا	ای خردمند عاقل و دانا
بل به سستی بند تنبانا	نه به زیبایی کلام عبید

\*

روزه‌داران همه خرامانا	شامگاهان به موقع افطارا
حاضر از بهر خوردن نانا	بر سر سفره شاد بنشینند
دیگ‌های پلو به میدانا	نان که شوخی است، من چه عرض کنم
گشت داخل حلیم جوشانا	از قضای فلک در این هنگام
یک وجب روغنش اضافانا	چه حلیمی؟ حلیم خوشرنگی
کس ندیده به هیچ دکانا	چه حلیمی؟ که خلق گفتندی
یک سره آمده به زندانا	یا تو گفتی که از خزانه غیب
نیشخندش به لب نمایانا	الغرض حضرت حسین آقا
تا کند خدمتی به مردانا	بر سر سفره مستقر گردید
باز پُر شد به حکم جوعانا	ظرف پر گشت و پُر بشد خالی

۱. مانده (۵) / ۵۱: ... یهودیان و مسیحیان را دوست نزدیک خود مگیرید.

گر چه طعم حلیم ترشان بود  
 خلق گفتند ترشی‌اش نیک است  
 اشکم است آنکه سخت می‌بندد  
 آخر ای جان حلیم ترش که دید؟  
 بار الها ببخش این مردم  
 چونکه خوردند آن حلیم عظیم  
 میوه‌ای نیز میل فرمودند  
 چون شکم سیر شد پس از این کار  
 کای خدای رحیم و بی‌همتا  
 برکتی ده در این سرای سپنج

\*

ساعتی بعد روزه‌خواران نیز  
 حمله سوی حلیم بردندی  
 اکل کردند و شرب فرمودند

\*

الغرض چند ساعتی بگذشت  
 همگان یک به یک بخوابیدند  
 بی‌خبر زانکه آن حلیم عظیم  
 پیش از آنی که شام گردد روز  
 پیش از آنی که طاهری گوید  
 خواب از چشم بندیان پرید  
 زانکه اندر نواحی اشکم  
 آن یکی از اتاق بیرون جست  
 وان دگر مخفیانه بیرون شد  
 نیم ساعت نشد که جمله خلق  
 سه مکان ضرور بیش نبود  
 جنگ مغلوبه شد در آن گوشه

و این همی بود بس عجیبانا  
 آب لیمو است یا که سرکانا  
 راه چشم و دماغ انسانا  
 شکر تلخ و برف جوشانانا؟  
 که ندانند ره ز چاهانانا  
 پلوی چربناک و مرغانا  
 پرتقالی و بعد موزانانا  
 روبه درگاه حق نهادانانا  
 رحمتی کن به خلق زندانانا  
 به حلیم و حلیم سازانانا

همچو جنگی بروز میدانا  
 هر یکی قاشقی به دستانا  
 مثل اشخاص روزه دارانانا

عاقبت گشت وقت خوابانا  
 فارغ از فکر برف و بارانانا  
 کار خود می‌کند به تنبانانا  
 یا شود موقع نمازانانا  
 چون خروس سحر اذنانانا  
 جمله گشتند بس هراسانانا  
 دردهایی به شد نمایانانا  
 دست بر معده‌اش فشارانانا  
 تا رساند یدی به آبانا  
 در حیاط آمدند نالانانا  
 سی نفر مشتری ویلانانا  
 زخمی از هر طرف فراوانانا

تاجر و سوسیالیست و شیخانا	پیر و برنا و ترک و تهرانی
تا رسد نوبتی به آنانا	جملگی در حیاط جان کنند
هر یکی چند بار رزمانا	الغرض اندر آن مکان حقیر
جان ز تنها برفت ای جانا	عاقبت صبح گشت لیک به شب
که بدندی درون زندانا	از میان جماعت بندی
زنده ماندند شاد و خدانا	پنج مرد غیور ضد حلیم
که شود داستان به دورانا	یک تن از پنج تن بگفت این شعر
طبع شاعر بشد روانانا	چون که آن روز بهر همدردی

\*

به جناب حلیم سازانا	ای صبا از من این پیام برسان
یا خلایی فرست جو فانا	یا حلیمی دگر به ما تو مده

\* \* \*

**شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۳****شروع سال سوم زندان**

امروز مصادف با ضربت خوردن حضرت امیر علیه السلام است. دیشب علاوه بر مجلس بعد از نماز عشاء که عادی‌ها هم می‌آیند، ساعت ۳ بعد از نیمه شب هم احیاء و قرآن سرگیری داشتیم.

**یکشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۴**

خبر مهمی نبود.

**دوشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۵**

در ملاقات‌ها شنیده شد: آقایان هاشمی نژاد، شجونی، محمدجواد حجتی، جعفری امام جماعت مسجد جمعه، سید عبدالرضا حجازی و همچنین آقاسیدهادی خسروشاهی امام جماعت جوادیه را گرفته‌اند.

برای وکلای مدافع ما رئیس دادرسی ارتش نامه‌ای نوشته است که عمل آقایان در معرفی همدیگر به عنوان وکیل علی‌الاصول صحیح نیست. آقای سرتیپ مسعودی

تسلیم شده و سرتیپ کمال را به‌عنوان وکیل معرفی کرده است. ولی آقایان سرهنگ رحیمی و سرهنگ غفاری جواب مفصلی داده گفته‌اند خوشوقتیم که از «اصول» در اینجا نام برده می‌شود و بعد یک سلسله اعتراض‌های «اصولی» کرده، در آخر هم گفته‌اند وکلای ما علی‌الاصول همان‌ها هستند که گفته‌ایم.

- یک عده‌ی سی و یک نفری از اهل منبر و بازاری را که اخیراً دستگیر کرده‌اند امروز به زندان شماره (۳) آورده‌اند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۶

آقایان رادیا و مفیدی و بسته‌نگار را پس از سرآمدن مهلت ده روزه برای تعیین وکیل، به دادگاه سرتیپ مروستی بردند. آنها آقایان سرهنگ نجاتی، سرهنگ پگاهی و سرهنگ بزرگمهر را معرفی کردند. رئیس دادگاه پس از گزارش و کسب دستور تلفنی (قاعدتاً از دادرسی ارتش) با ملایمت و خجالت می‌گوید: نمی‌توانیم این آقایان را قبول کنیم، از روی لیست انتخاب فرمایید. آنها استنکاف می‌نمایند. می‌گوید اجازه فرمایید و خودتان بگوئید یا من خودم بهترین وکلای لیست را که مایل باشید تسخیری برایتان تعیین نمایم. می‌گویند وکلای ما همان‌ها هستند. قرار می‌شود کتباً ابلاغ نماید.

\* \* \*

امروز عصر پنج‌نفر آقایان ذیل را از قزل‌قلعه به اینجا منتقل کردند: شجونی، مقدسیان، محمدجواد حجتی، نورالدینی و خلیلیان. چهار نفر اول منبری هستند و در ایام اخیر احیاء بعد از تیر خوردن منصور، دعا برای آقای خمینی و آزادی زندانیان کرده اظهارات گوشه‌دار راجع به جریان‌های روز کرده و مستمع فراوان داشته‌اند. کلانتری‌ها یا افسران عقب‌شان فرستاده تعهد خواسته‌اند که اسم صریح از آقای خمینی و ذکری از آمریکا و دولت و غیره نبرند. آقایان قبول نکرده‌اند، دنبالشان مأمور گذارده‌اند و بالاخره هر کدام را از یک جا دستگیر کرده‌اند. خلیلیان جوان پرشور علاقه‌مند بی‌آلایش شاگرد بار فروش است که پای منبر فلسفی شعار داده و بعد با مأمورین درافتاده، پلیسی را زده است.



همگی با روحیه‌ی بسیار خوب‌اند و از استقبال عجیب مردم و جوانان اداری و محصل از مساجد و منابر صحبت می‌کنند. همچنین از خوشحالی مردم نسبت به تیر خوردن منصور.

#### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۷

افطاری را آقای گلپروان فرستاده بود.

امروز صبح پدر دکتر شیانی و همچنین آقای شیخ جواد فومنی امام جماعت خیابان خراسان، و مرد دلیر متقی مؤثر روحانی جنوب شهر مرحوم شدند. شب مجلس ختمی برای هر دو نفر دایر کردیم. زندانیان عادی هم آمده بودند و آقای مروارید منبر رفت.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۸

ظهر امروز سی و یک نفر آقایان روحانی و بازاری را که ۳۰:۱۱ به زندان (۳) آورده بودند، با ماشین بردند (ظاهراً به زندان موقت) آنچه در ملاقات‌ها شنیده شد: - آقای نراقی از سربازی معاف و آزاد شده است. احتمال دارد ضیایی هم مرخص شود.

- از مرحوم آفاشیخ جواد فومنی تشییع جنازه عجیبی شده است که در مقابل تشییع جنازه دستوری و دولتی منصور، جلوه‌گر بوده است. می‌گویند ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت بوده است تا حضرت عبدالعظیم روی دوش برده‌اند. - آقای ناصحی واعظ مسجد لاله‌زار را هم گرفته‌اند.

#### جمعه ۱۳۴۳/۱۱/۹ تا یک‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۱۱

خبر مهمی نبود.

#### دوشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۱۲

در ملاقات‌ها شنیدند که روز پنج‌شنبه آقای شیخ‌الطایفه را که از اهل منبر است گرفته‌اند. یک عده جوان‌های بازار و محلات را نیز به جرم همدستی با محمد بخارایی گرفته‌اند: آقایان عسگری، سیدمهدی لاجوردی، مهدی عراقی، حسین تن‌ساز، رحیم خانیان، احمد شهاب. گفتند که از تبریز و شیراز بیست سی نفر از معممین و متدینین را آورده‌اند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۱۳ (روز آخر ماه رمضان)

دادگاه تجدیدنظر آقای و کیلی امروز شروع و راجع به صلاحیت صحبت شد. رئیس دادگاه به‌جای سرتیپ مبصر که رئیس شهربانی شده است، سرتیپ یحیوی عضو دوم و بدجنس دیگر دادگاه است. و کیل و کیلی آقای آرمین.

### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۱۴ (اول شوال)

عید فطر بود و مراسم خوبی داشتیم: تردید و ایرادگیری‌های رؤیت هلال با رسیدن شیرینی‌ها و تبریک عید امینی (نصرت‌الله) مرتفع شد. دیده‌بوسی و شیرینی و صبحانه. تهلیل‌های مخصوص عید، چند دور حیاط پشت سر آقای طالقانی و ملحق شدن زندانیان عادی و سیاسی غیر روزه بگیر با شور و نشاط مخصوص، نماز عید در دو اتاق و قرائت اذکار قنوت توسط مفیدی، خطبه آقای طالقانی راجع به اجتماع با استفاده و اختتام به‌دعای حضرت سجاد در روز عید که خیلی گیرا و حال‌آور بود و با ذکر و دعا‌های آقای مروارید حُسن ختام و ان‌شاءالله حسن استماع یافت. نشستن در اتاق و پذیرایی از رفقای سیاسی و عادی تا ظهر.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۱۵

- جلسه دوم دادگاه تجدیدنظر آقای و کیلی

- آنچه در ملاقات‌ها شنیدند و گفتند:

آقای خسروشاهی امام جماعت آزاد شده است. آقایان زنگاله و احمدی از منبری‌های گرگان که نوار آقای خمینی را گذارده بودند دادگاهی شده‌اند. در ادعانامه آقای داریوش فروهر و آقای نمازی «ملت ایران»، ظاهراً ماده ۷۹ را گرفته‌اند. از بازار و هیئت‌های مذهبی شصت هفتاد نفر دستگیر شده‌اند (به‌بهانه‌ی قتل منصور).

### جمعه ۱۳۴۳/۱۱/۱۶

- شب مجمع عمومی داخلی زندان برای تجدید انتخاب چهار نفر اعضای غیرثابت هیئت مدیره داشتیم و چون آقایان حکیمی و علی‌بابایی اصرار در عدم انتخاب و قصد استراحت داشتند، آقایان مهندس سبحانی، مروارید، شیانی و صفا انتخاب شدند.

**شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۱۷**

آقایان گودرزی و اسکوئی (از این زندان)، محکم (از زندان شماره ۱) و کتابنویس (از خارج) را پس از ماه‌ها گذشتن بعد از یک سال به دادگاه بردند. رئیس دادگاه سرتیپ ایمانی، دادستان سرهنگ اسلامی که ایراد داشته است چرا شق ۲ ماده ۷۰ و کیفر را سبک گرفته‌اند. قرار شد جلسه مقدماتی دادگاه تشکیل دهند و بعد خبر کنند.

- به طوری که شنیدند در زندان موقت قریب ۶۰۰ نفر از علما و بازاری‌ها را به دنبال قتل منصور آورده و دو یا سه بند را برای‌شان خالی کرده‌اند.

**یکشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۱۸**

اولین بازجویی سازمان امنیت از آقای علی خلیلیان (جوان میدانی با استعداد پرشوری که روز سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۶ به اتفاق آقایان شجونی و سایرین، از قزل‌قلعه به اینجا آوردند و در اثر شعار دادن پای منبر فلسفی در ماه رمضان دستگیر شده بوده است) در دفتر افسر نگهبان توسط سروان کوچصفهانی انجام شد: از اول ورود قم در ۱۳ سالگی از قم به تهران شرح بده، منظورت از مسافرت سابق به مصر و ملاقات عبدالناصر چه بوده، در کرمان بعد از آزادی از زندان اول چرا اعلامیه پخش می‌کردی، به چه منظور نوارهای خمینی را این طرف و آن طرف می‌بردی و مردم را در خانه خواهرت جمع می‌کردی، کدام یک از روحانیون به تو اعلامیه می‌داده‌اند، با اللهیار صالح قبل از ۱۵ خرداد به چه منظور ملاقات کردی، مشهد منزل آقای میلانی چرا رفتی، پارسال در بازار اعلامیه‌های نهضت آزادی را با دوچرخه چرا پخش می‌کردی، اخیراً چرا تو را در تهران گرفته‌اند و چرا شعار صلوات در مسجد دادی، آیا اسم خمینی را آوردی، مأمور را چرا زدی، پنجه‌بوکس چرا در جیب‌ات بود، در انجمن‌های مذهبی و احزاب کجا عضویت داری، حاجی بابا و مکتب توحید را می‌شناسی، در سوریه با سعید حسون چه روابط داشتی؟ ... - یک سره انکار و ابهام! ...

- سومین جلسه تجدیدنظر آقای وکیلی: دادستان علیه نقص و عدم صلاحیت دوبار صحبت کرد، آقای سرهنگ آرمین وکیل مدافع خوب دفاع کرد. مع‌ذلک دادگاه رأی به صلاحیت داد.

- آنچه در آنجا شنیدند: در قم در مسجد امام ختمی برای آقای روحانی بوده است. در پایان ختم و شب‌های بعد مردم به دور مسجد و سپس در خیابان‌ها راه افتاده شعارهای خمینی داده‌اند. آقای حائری در شب احیاء ذکر و تجلیل از آقای طالقانی و اعتراض به دستگاہ کرده است. منزل آقای میلانی در مشهد از ایام احیاء به این طرف تحت مراقبت و ممانعت تشکیل جلسات است. آقای قمی که خیلی خوب راه افتاده، هفت ماه است در محاصره پلیس می‌باشد. علمایی که در دادگاه‌های مشهد محکوم شده بودند (آقایان کنی و غیره) در تجدیدنظر تبرئه شدند.

### دوشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۱۹

خبر مهمی نبود و در ملاقات‌ها چیزی شنیده نشد.

### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۲۰

چهارمین جلسه دادگاه آقای و کیلی، ماهیت و مدافعات آقای آرمین.

### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۲۱

آقایان رادنی و مفیدی و بسته‌نگار را برای ابلاغ و کلای تسخیری به دادگاه بردند: شاهقلی برای رادنی، آرمین برای مفیدی، صالحی برای بسته‌نگار. آقایان نامه زیر راجع به عدم ممانعت تماشاچی را تسلیم کردند:

۱۳۴۳/۱۱/۲۱

ریاست محترم دادگاه تجدیدنظر عادی شماره ۲

اداره دادرسی ارتش

محترماً، همان‌طور که پرونده ما حاکی است، در دادگاه بدوی عادی شماره ۱ که چندی قبل برای رسیدگی به اتهام ما تشکیل گردید، علاوه بر عدم رعایت اصول قانون دادرسی و کیفرارتش مبنی بر حق انتخاب وکیل مدافع از طرف متهم و مطالعه پرونده و ایرادات دیگر، با وجود تذکرات متعدد در مورد رعایت ماده ۱۹۲ قانون دادرسی و کیفرارتش و نص صریح قوانین اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، برای حضور تماشاچیان علاوه بر ممانعت از ورود آنان، دادستان مرتکب تحریف حقیقت شده دادگاه را علنی دانسته، در حالی که در هیچ یک از جلسات

حتی یک نفر تماشاچی هم به دادگاه راه ندادند و دادگاه به‌طور سری تشکیل شد.

خواهشمند است دستور فرمایید لاقلاً برای رعایت ماده ۱۹۲ در مورد علنی بودن دادگاه ترتیبی اتخاذ شود که تماشاچیان بتوانند برای اطلاع از اتهامات منتسبه به‌ما که بیش از همه به‌حقوق اساسی ملت ایران بستگی دارد، در دادگاه حضور یابند. البته دادگاه در انجام این مهم کوتاهی نکرده دستورات لازم در مورد عدم ممانعت از ورود تماشاچی صادر خواهند فرمود.

عباس رادنی، سید مصطفی مفیدی، محمد بسته‌نگار

- آقایان مقدسیان و نورالدینی (اهل منبر) را برای اولین بازپرسی و آخرین دفاع به‌دادرسی ارتش بردند. اتهام اقدام علیه امنیت بوده و سؤالات: چرا شما را دستگیر کردند؟ جریان دستگیری را شرح دهید، مطالب منبرتان را بیان کنید، آقای خمینی را آیا اسم بردید، به‌دولت ایراد گرفتید، وارد سیاست شدید، در چه جمعیت سیاسی عضویت دارید، و از این قبیل حرف‌ها بوده است.

- آنچه در دادگاه و دادرسی شنیده‌اند: همه‌ی قزل‌قلعه‌ای‌ها غیر از آقای گل‌سرخ‌ی به‌زندان موقت شهربانی (قرنطینه) منتقل شده‌اند و وضع بسیار ناراحت و کثیفی دارند. از دانشجویان ۱۶ آذر سه نفر آقایان منوچهری، ابراهیمی و حکیمی آزاد شده‌اند.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۲۲

- آقای وکیلی برای دادگاه رفت و دفاع کرد.

- آقایان حجتی و فهیم را برای بازپرسی بردند و فقط نوبت به آقای فهیم رسید. چون از زندان موقت هم پنج نفر از آقایان منبری را آورده بودند، سؤالات و مدافعات عادی بوده است.

- در زندان موقت ۶۱ نفر از معممین که به‌مناسبت ماه رمضان و جریان‌های بعد از قتل منصور دستگیر شده‌اند، به‌سر می‌برند و بسیار وضع ناراحت و تنگ دارند. دو بند را هم برای بازداشت شدگان غیر معمم خالی کرده و اختصاص داده‌اند.

- از بازدیدکنندگان روحانی امروز آقایان: منتظری، مولایی، جعفری رودسری، توسلی، حجتی، طیبی و عده‌ای از مدرسین و طلاب و ائمه‌جماعت.

**جمعه ۱۳۴۳/۱۱/۲۳**

خبر مهمی نبود.

**شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۲۴**

- آقایان حجتی و اعتمادزاده به بازپرسی رفتند. سئوالات در زمینه‌ی حرف‌هایی که بالای منبر زده‌اند و چه مقصودی داشته‌اند.

- آقایان رادنیای، مفیدی، بسته‌نگار برای پرونده خوانی به دادگاه.

- از علما جمعاً ۳۶ نفر بازداشت در موقت می‌باشند. فقط یک نفر آقای گل‌سرخ‌چی که در قزل‌قلعه است، متهم به ارتباط یا اداره تروریست‌ها می‌باشد و نامه‌ای که از کاشان برای ایشان رسیده بوده از جیب‌اش گرفته‌اند. آقای احمد شهاب را مفصل کتک زده‌اند.

- آقای حجتی در آخرین دفاع بازپرسی خود چنین نوشته است: مطلبی که محتاج به دفاع باشد ندارم، خواهشمندم به سرهنگ طاهری توصیه نمایید آبروی پلیس را نبرد و توهین به اشخاص ننماید. در خاتمه توفیق و سلامتی همه مردم و مملکت ایران را در پناه اسلام و قرآن و ائمه‌اطهار و آیت‌الله خمینی را خواستارم.

**یک‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۲۵**

خبر مهمی نبود.

**دوشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۲۶**

از روحانیونی که برای ملاقات رفقاییشان آمده بودند. آقایان: آذری، حکیمی‌ها، خامنه‌ای. برای ما آقایان احمدزاده، مهندس هسته‌ای، مهندس طاهری کوچک.

**سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۲۷**

- آقای مروارید را برای اولین و آخرین دفاع به بازپرسی بردند.

- سه نفر آقایان رادنیای، بسته‌نگار و مفیدی برای پرونده‌خوانی رفتند.

- دادگاه هشت نفری دکتر عالی، مجتبی مفیدی، برادران حمسی و غیره شروع شد و در مرحله صلاحیت است.

**چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۱/۲۸**

- آقای شجونی را برای بازپرسی و آخرین دفاع بردند.  
- در تعقیب نامه‌ی ملاقات با رئیس اداره کل زندان اقدام شد. اتفاقاً همین روز توری آورده بودند به نرده‌های اتاق ملاقات نصب نمایند و عملی را که چندین بار اعتراض کرده عقب‌انداخته بودیم، به‌عنوان اینکه به‌منظور زندانیان عادی و جلوگیری از رد کردن هروئین است، از سر گرفتند. دکتر سبحانی و من در اتاق افسر کشیک در حال مذاکره با معاون زندان آقای سرگرد خانمرادی بودیم. آقای طالقانی و رفقا هم در حیاط به اعتراض و ممانعت از نصب توری پرداختند. بالاخره قرار شد تا فردا که رئیس اداره کل زندان می‌آید و می‌خواهیم ملاقات و مذاکره کنیم، این عمل عقب بیفتد.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۱/۲۹

ساعت ۱۰ در اتاق رئیس دایره‌ی زندان و بدون حضور مشارالیه و معاونش ملاقات از آقای سرهنگ پریور رئیس اداره کل زندان‌ها به‌وسیله دکتر سبحانی و من، به نمایندگی از طرف سایرین و به دعوت خود ایشان به‌عمل آمد. ملاقات و مذاکره محترمانه و با لحن مساعد و دوستانه از ناحیه ایشان. راجع به اصل مطلب و خواسته‌ی ما که تفکیک از زندانیان عادی است، ضمن تأیید نظریه ما و تکرار اشکال جا، امیدواری داد اگر ساختمان بزرگ قلعه حصار تحویل داده نشد، ملی‌ها و افسران ارشد زندانی را به محل کارگاه انتقال خواهند داد. ضمناً در عرض یک هفته عده‌ای از زندانیان عادی را که نامناسب و مزاحم‌اند، به زندان دیگر ببرند. در مورد جیره‌ی نقدی به‌جای غذای قبلی عمومی، قول مساعد داد و برای ملاقات حضوری ابراز علاقه نمود. توری هم قرار شد مسکوت بماند.

#### جمعه ۱۳۴۳/۱۱/۳۰ تا یک‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲

خبر مهمی نبود.

#### دوشنبه ۱۳۴۳/۱۲/۳

ملاقات بود. اما جمعیت زیادی نیامده بودند و خبر عمده‌ای شنیده نشد.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۴

خبر مهمی نبود.

### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۲/۵

آقای و کیلی به دادگاه تجدیدنظر رفت و خودش صحبت کرد.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۶

- آقای اردلان دانشجو را که برای همراه داشتن اعلامیه گرفته بودند، از قزل‌قلعه به اینجا آوردند.

- در ملاقات‌های امروز شنیدند حاجی علی‌نوری متهم بی‌تقصیر ۱۵ خرداد، محکوم به اعدام، که برای خاطر پول‌هایش او را شکنجه‌های غیرقابل تصور داده و نتوانسته بودند اقراری بگیرند، به حبس ابد بخشیده شده و حالا در زندان شماره ۱ است.

هفت نفر دانشجویان ۱۶ آذر، در روز ۱۵ بهمن مقاومت مردانه‌ای در برابر تکلیف شرکت در مراسم نیایش نشان داده‌اند و عمل آنها به سایر زندانی‌های قزل‌قلعه سرایت کرده هیچ‌کدام در نیایش حاضر نشده‌اند.

- بعد از رئیس سازمان امنیت شدن نصیری و سرکشی که به قزل‌قلعه به زندانیان مجرد کرده و بدویراه گفته است، وضع قزل‌قلعه و مزایای سابق آنجا خیلی خراب شده است.

- داریوش فروهر آنجا است و به اتهام تحریک دانشجویان، فقط دو بازپرسی داشته است.

- علمای نجف: آقای خوئی تلگرافی به‌عنوان هویدا نخست‌وزیر مخابره کرده که منتشر شده است. در این تلگراف با لحن صریح و تند نصیحت و اعتراض کرده و خواسته‌اند دولت با الغاء نفوذ صهیونیست و قوانین خلاف اسلام و با برگرداندن آقای خمینی قلوب مسلمانان جهان را مسرور سازد.

- عده‌ای از فضلالی نجف و محصلین مدرسه بروجردی، نامه‌ای به مجلس ترکیه نوشته و گفته‌اند:

«چرا آقای خمینی تحت محدودیت است؟ مگر دولت ترکیه قوه‌ی

مجریه دولت ایران است؟ با مهمان مگر چنین رفتار می‌کنند؟ تمام ملت

ایران از دولت سنت ناراضی‌اند، واسطه‌ی اصلاح و سبب آزادی آقای

خمینی بشوید.» ۱۳۸۴/۲/۲۵ هـ ق

این نامه در ایران پلی‌کپی و منتشر شده است.



- علماء بغداد و کاظمین تلگراف به رئیس جمهور ترکیه نموده نوشته‌اند، آقای خمینی از بزرگ‌ترین علمای شیعه است؛ مسلمانان جهان چشم به راه خبر سلامتی ایشان هستند و انتظار احترام دارند.

- برای برگزاری مراسم سوگواری رحلت حضرت صادق(ع) و تجلیل از روحانیت و ابراز نفرت نسبت به عمل ناجوانمردانه‌ی سه سال قبل در مدرسه فیضیه، از مردم به مسجد حاجی ابوالفتح دعوت شده است.

- اولین جلسه دادگاه تجدیدنظر آقایان رادینا، مفیدی و بسته‌نگار به ریاست سرلشگر مروستی تشکیل شد. مختصری و کلای تسخیری تحمیلی صحبت کردند. بعد خود آقای رادینا در ردّ صلاحیت و نقص پرونده شروع به دفاع نمود. تماشاچی انحصار به چند نفر از خانواده آقای رادینا داشته است و اشخاصی را که به دادرسی و به دفتر دادگاه برای حضور مراجعه کرده بودند اجازه ندادند.

- عده‌ای از فضلالی موجّه و خوش نام نامه‌ی سرگشاده‌ای با امضاء به عنوان هویدا انتشار داده‌اند که به شرح زیر است:

نامه سرگشاده جمعی از حجج اسلام و فضلالی حوزه علمیه قم به آقای هویدا

رونوشت دیوان عالی کشور

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۴۳/۱۱/۲۹

جناب آقای نخست‌وزیر،

متأسفانه در سال‌های اخیر اقداماتی برخلاف قوانین اسلام و قانون اساسی در این کشور مذهبی انجام یافته که موجبات ناراحتی عموم طبقات را فراهم آورده و فاصله‌ی عمیقی بین ملت و هیأت حاکمه ایجاد کرده است، ملت و هیأت حاکمه که باید متفقاً در پیشرفت و عظمت دین و تعالی کشور بکوشند و با اعتماد و حسن اطمینان به یکدیگر در زمینه‌ی واحدی فعالیت کنند، با کمال تأسف هر دولتی که روی کار آمده، به جای اینکه به این اختلاف خاتمه دهد، آن را شدیدتر و احساسات ملت را علیه هیأت حاکمه برافروخته‌تر نموده است. ما نمی‌دانیم متصدیان امور چه فکر می‌کنند و در نظر دارند این مملکت را به کجا بکشانند. آیا در این مملکت (به اصطلاح دینی و مشروطه) مردم

حق هیچ‌گونه اظهارنظر در سرنوشت خود باید نداشته باشند؟ خفقان، محدودیت، سانسور، تفتیش عقاید از یک طرف، شکست اقتصادیات و تصاعد هزینه کمرشکن زندگی از طرف دیگر، ملت را از پای درآورده و اگر کسی از وضع موجود اظهار نارضایتی کند، سیاه‌چال زندان و سپس حکم دادستانی ارتش زندگی تیره‌ی او را تیره‌تر نماید. آخر در کدام گوشه جهان تا این حد فشار، اختناق، حبس، زجر، شکنجه و ترور افکار بر مردم حکومت می‌کند؟! در کدام کشور مراجع و زعمای دینی، سخنگویان مذهبی، روشنفکران، اساتید دانشگاه، تجار و اصناف، و بالاخره طبقات متفکر و فعال کشور حق اظهارنظر در شئون اجتماعی خود ندارند، در جهان امروز کجا معمول است عده‌ای مطلق‌العنان حاکم مطلق بر جان و مال و ناموس مردم باشند و کسی حق فریاد و تظلم نداشته باشد؟ در کدام گوشه دنیا سابقه دارد که یک مرجع دینی و زعیم فداکار ملی با داشتن مصونیت و صلاحیت قانونی که از کشور خود دفاع می‌کند و می‌گوید نباید بیگانگان با اتکاء به مصونیت مطلق، بر مال و جان و ناموس مردم تسلط داشته باشند او را به اتهام ناجوانمردانه «قیام علیه مصالح کشور و تمامیت ارضی» تبعید و در مملکت دیگری زندانی و ممنوع‌الملاقات نمایند؟ آیا این قسم حکومت در بین ملل نیمه‌وحشی آن هم در دوران حکومت فردی از پست‌ترین حکومت‌ها شمرده نمی‌شده است؟

آقای هویدا شما سری به زندان‌ها بزنید و پرسید این اصناف مختلف زندانی: علما، وعاظ، اساتید دانشگاه و دانشجویان، تجار و اصناف به چه جرمی مدّت‌ها در زندان به سر می‌برند؟ آیا جز دفاع از حریم قرآن و عظمت کشور و تظلم از خفقان و دیکتاتوری جرمی داشته‌اند؟ آیا اگر کسی گفت نباید اسلام و قرآن مورد تهاجم واقع شود، کشور در چنگ بیگانگان افتد، ثروت‌های سرشار مملکت بی‌غما رود، اختناق و فشار بر مردم حکومت کند، دولت‌ها در تأمین خواسته‌های مردم باید کوشش نمایند، و بالاخره اگر کسی خواست با استفاده از حق قانونی خود در شئون کشورش اظهارنظر نماید، باید در سیاه‌چال زندان زندگی کند و با محرومیت‌های همه‌جانبه دست به‌گریبان باشد؟ ما برای حفظ مصالح عالیه اسلام و کشور عزیز جداً می‌خواهیم به منظور پایان دادن به وضع

خطرناک موجود و رفع اختناق و رفاه حال عامه مردم فکری کنید و به خواسته‌های مردم ترتیب اثر دهید. طبقات مختلف کشور بالخصوص علمای اعلام و بالانحص حوزه علمیه قم که مرکز هدایت و پرورش کشور است منتظرند که هر چه زودتر به وضع موجود خاتمه داده شود و مخصوصاً در اسرع اوقات رهبر شیعیان مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی مدظله علی رؤس المسلمین را به قم عودت داده و سایر علما و دانشمندان، اساتید محترم دانشگاه و دانشجویان و اصناف، تجار و متدینین را از زندان آزاد نموده و پیش از این نسبت به احساسات پاک و گرم مردم بی‌اعتنایی نشود.

موسی زنجانی، ابوالفضل النجفی الخونساری، علی قدیری اصفهانی، سید علی خامنه‌ای، محمد محمدی، حسینعلی منتظری، علی قدوسی، اکبر هاشمی، ابراهیم امینی، احمد آذری قمی، محمدعلی گرامی، محمد علامی، یحیی انصاری شیرازی، ابوالقاسم خزعلی، مهدی فیض، عبدالعظیم محصلی، علی المشکینی، الاحقر عبدالرحیم الربانی الشیرازی، سید یوسف حسینی تبریزی، سید هادی خسروشاهی، سید ابوالفضل میرمحمدی، حسین حقانی، الاحقر سید مهدی حسینی لاجوردی، صادق خلخالی، ابوالقاسم مسافری، عباس محفوظی، هاشم تقدیری، علی احمدی، محمد حسین مسجد جامعی، علی اکبر مسعودی، محمد موحدی لنکرانی، اسماعیل صدر، احمد جنتی، احمد امامی، میرآقا موسوی زنجانی، یداله پورهاشمی، محمد یزدی، نعمت‌اله صالحی نجف‌آبادی، مصطفی اعتمادی، سید موسی شبیری زنجانی، مهدی الحسینی الروحانی، محمد حسین الحسینی اللنگرودی، محمد حقی، محمدباقر حسینی، محمدباقر احمدپایانی، عبدالله جوادی، محمدرضا توسلی، محمدتقی صدیقین، شیخ محمدالهمدانی، محمدتقی مصباح یزدی، حسین نوری، حسین شب‌زنده‌دار، علی دوانی، علی اکبر موسوی.

امضا کنندگان تماماً از فضلا و مدرسین یا طلاب مسن قم هستند و موجّه و مبارز می‌باشند. مخصوصاً آقایان خامنه‌ای، هاشمی، منتظری، مشکینی، ربانی، خسروشاهی، یزدی‌ها، مسعودی. چهار نفرشان را بعد از این امضاء گرفته‌اند: آقایان اکبر هاشمی، یحیی انصاری شیرازی، ربانی شیرازی، خلخالی.

\* \* \*

- ماهنامه «سوسیالیسم» شماره ۱۲ بهمن ۴۳ در اروپا درآمده است. نامه‌ی اعلام سکوت برلیان در دادگاه نظامی را چاپ کرده است. مقاله‌ای راجع به مرگ منصور داشته و گفته است، دستگاه نباید از این عمل تعجب کند و یقیناً با ادامه‌ی طرز رفتار گذشته دنبال خواهد داشت. بعد ترور فردی را محکوم کرده ولی گفته است به صورت فردی غلط است و اگر در ضمن برنامه و اعمال یک تشکیلات انقلابی عمومی باشد، برای ایجاد ارباب خوب است. مقاله ۲۹ ژانویه مجله «تریبون» ارگان جناح چپ حزب کارگر انگلستان که وضع بد ایران و دیکتاتوری پلیس شاه و رفتار او را با فرهنگیان و دانشجویان و دروغی بودن اصلاحات ارضی را نشان داده، ترجمه کرده است، صورتی از زندانیان سیاسی زندان‌های ۴ و ۳ قزل‌قلعه داده است.

#### جمعه ۱۳۴۳/۱۲/۷

«پیک ایران» از قول یونایتدپرس خبر تظاهرات دانشجویان ایرانی را در وین علیه شاه پخش کرد. تظاهرات ظاهراً طولانی و تند بود و پلیس هم نتوانسته است مانع شود.

#### شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۸

خبر مهمی نبود.

#### یکشنبه ۱۳۴۳/۱۲/۹

- دومین جلسه دادگاه آقایان رادینا، مفیدی، بسته‌نگار به‌استماع بقیه ایرادات رادینا پرداخت.

- مسجد حاجی ابوالفتح که از مردم برای مجلس سوگواری رحلت حضرت صادق(ع) و یادبود شهدای مدرسه فیضیه قم دعوت شده بود، پلیس قبلاً در آن را بسته است. در مسجد مرحوم فومنی یک نفر صحبت کرده است. در قم نیز قبلاً در مسجد امام و مدرسه فیضیه را بسته‌اند. مردم در مسجد بالاسر اجتماع کرده خطیبی با عمامه مبدل صحبت‌های خیلی داغ کرده مردم در صحن دور زده و شعارهای تند برای بازگشت آقای خمینی و علیه دستگاه داده‌اند. بعد وارد میدان آستانه شده آنجا هم شعارهایی داده‌اند که پلیس با گاز اشک‌آور و باتوم آنها را متفرق کرده است.

#### دوشنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۰

ملاقات‌ها عادی بود.

### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۱

- روز دادگاه سه نفری بود. ولی به واسطه‌ی مراجعه بسته‌نگار به بهداری و معاینه‌ی او توسط آقایان دکتر آذر و دکتر قائمیان که از خارج خواسته شده بودند، دادگاه دیگر تشکیل نشد. آقای دکتر آذر برخلاف انتظار مبلغ صدتومان حق‌القدم را که داده بودند دریافت کرده است!

- دادگاه هشت نفر آقای دکتر عالی و سایرین، آخرین جلسه و شور کرده چنین رأی داد:

آقای مجتبی مفیدی ۳ سال.  
آقایان دکتر عالی، شاملو و برادران حمسی ۲ سال.  
آقایان مقدس‌پور، نیل‌روشان و ضرابی ۱ سال.

### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۲

- چهارمین جلسه دادگاه مرحله صلاحیت سه نفری، خاتمه‌ی ایرادها و استدلال‌های مفصل و مدلل آقای رادینا.  
- دستگیری آقایان ابوالفضل توکلی، مهدی شفیق، تربتی و یوسفی، ظاهراً در جریان مسجد حاجی ابوالفتح یا قم.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۳

اخیراً از بازاری‌های فعال، ۱۷ نفر را گرفته‌اند و از علمای امضاکننده‌ی نامه سرگشاده چهار نفر را.

### جمعه ۱۳۴۳/۱۲/۱۴

خبر مهمی نبود.

### شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۵

جلسه‌ی دادگاه سه نفری خاتمه‌ی ایرادهای آقایان مفیدی و بسته‌نگار به صلاحیت؛ جواب دادستان و سفسطه‌هایش، دفاع مختصر و کلا، و جواب‌های آقای رادینا.

### یک‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۶

جلسه‌ی دادگاه سه نفری؛ دنباله‌ی جواب‌های آقای رادینا.

### دوشنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۷

- جلسه‌ی دادگاه سه نفری، رأی به صلاحیت پس از سه ساعت شور (!) علی‌رغم همه‌ی ایرادهای قانونی، ورود به ماهیت و اظهارات دادستان به استناد نامه‌ی انتسابی به نهضت آزادی به‌عنوان رئیس جمهور هند.

- سه اعلامیه به‌دنبال اعلامیه ۵۵ امضایی فضلالی قم در آمده است: مردم اصفهان، طلاب کرمانی مقیم قم، طلاب مشهدی مقیم قم.

- ۴۰ نفر از بازاری‌ها را در این چند روزه گرفته‌اند. می‌گویند برای پیش‌گیری از تظاهراتی است که شاید برای آقای خمینی در استخلاص و مراجعت قریب‌الوقوع‌شان رخ دهد.

- آقای بخارایی ضارب قاتل منصور و یازده نفر دیگر از آن دسته، در اتاق‌های انفرادی بند ۷ زندان موقت تحت مراقبت شدید کماندوها هستند. دوازده نفر در طبقه پایین با هم‌اند، یک نفر در بالا مجرد است و دو نفر در جای دیگر.

### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۸

آقایان رادنیای، مفیدی و بسته‌نگار به‌دادگاه رفتند. برطبق مذاکرات و قرار قبلی وقتی به آنها اعلام دفاع شد، آقای رادنیای نامه ذیل را که به‌امضای سه نفر بود به‌شرح زیر قرائت و تسلیم دادگاه کرد و بعد که رئیس دادگاه دید نه و کلاً حضور دارند و نه دادستان آماده صحبت است و غافلگیر شده بودند، جلسه را تنفس داد:

#### اعلام سکوت

#### سه نفر از افراد نهضت آزادی ایران در دادگاه نظامی

#### بسمه تعالی

سخن را به‌نام پروردگار یکتایی آغاز می‌کنیم که بر همه‌ی اعمال بندگانش ناظر و با حکمت کامل خویش نظام جامعه بشری را بر قانون و عدالت بنا نهاده است... در همه حال دل بر نعمت و حکمت او بسته و در این آشوب زمانه و فساد و جامعه و دنیای ظلم و زور رو به‌سوی او می‌آوریم و از درگاهش قدرت ایمان و ثبات و پایداری در راه‌اعلای کلمه حق و استقرار حکومت عدل و آزادگی طلب می‌کنیم و با اعتقاد به‌اینکه تحمل رنج و محرومیت در این راه ضامن سعادت و پیروزی است، همان‌طور که تمام انبیاء و اولیاء و پاکان و شهیدان راه حق کردند

و به سعادت دنیا و آخرت نائل گردیدند ما نیز از این طریق راه می‌سپریم.

دادگاه محترم تجدیدنظر عادی شماره ۲ دادرسی ارتش روزی که از طرف این دادگاه برای تعیین وکیل مدافع احضار شدیم، انتظار داشتیم که برخلاف دادگاه بدوی که بدون رعایت هیچ یک از اصول و تشریفات قانونی و رسیدگی واقعی مبادرت به صدور رأی غیرقانونی خود نمود، این دادگاه با رعایت اصول قانونی رسیدگی به پرونده اتهامی را شروع نماید. ولی به‌زودی واقعیت برخلاف انتظار ما درآمد؛ بدین معنی که دادگاه از قبول وکلای مدافع انتخابی ما سر باز زد و ما را در اولین برخورد با تخلف آشکار اصول و مقررات قوانین مملکتی مواجه نمود.

از آنجا که داشتن وکیل مدافع از عناصر اولیه تشکیل دادگاه‌ها و از بدیهی‌ترین و ضروری‌ترین آنها است، نبودن وکیل مدافع فلسفه‌ی وجودی دادگاه را نفی می‌کند، و از آنجا که دفاع از متهم و روشن شدن حقایق در دادگاه قسمت مهمی به‌وسیله‌ی وکیل مدافع انجام می‌شود و وکیل مدافع به‌علت احاطه و تسلطی که بر قوانین و مقررات دارد، در این راه منشاء اثر مهمی خواهد بود، و از آنجا که نصوص قوانین مملکتی انجام این مهم را در مرحله اول به‌عهده‌ی وکیل مدافع انتخابی گذارده که هم خود دلگرم باشد و هم مورد اعتماد و قبول متهم قرار گیرد، تا متهم و وکیل بتوانند با کوشش و دقت مشترکاً در روشن کردن حقایق اقدام کنند، و چون دادگاه، وکلای مدافع انتخابی ما را بدون هیچ‌گونه عذر موجه و دلیل منطقی یا قانونی رد کرد و با این عمل به نقض آشکار قوانین مربوطه مبادرت ورزید و در عین حال نشان داد که هیچ‌گونه علاقه‌ای به روشن شدن حقیقت ندارد.

به این موضوع باید عمیقاً توجه شود. در حالی که قانون‌گزار انتخاب وکیل مدافع را از حقوق مسلم و بدیهی متهم قرار داده است و تعیین وکیل تسخیری را فقط در مورد خودداری یا عدم توانایی متهم از انتخاب وکیل تجویز کرده است و در جایی که وکلای مدافع انتخابی از افسران شرافتمند ارتش و سابقه‌دار در امور قضایی دادگاه‌های نظامی

بوده‌اند، عدم پذیرش آنها نقض ماده ۱۸۲ قانون دادرسی و کیفری ارتش و پایمال کردن حق طبیعی و ابتدایی متهم به‌شمار می‌رود. از طرف دیگر با توجه به اصل ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر و اصل ۷۶ متمم قانون اساسی ایران و ماده ۳۲۷ آیین دادرسی کیفری و ماده ۲۴۱ محاکم صلحیه و ماده ۱۹۳ دادرسی ارتش، دادگاه می‌بایستی در شرایط کاملاً علنی تشکیل شود و از آنجا که اتهام وارده بر ما، یک اتهام کاملاً سیاسی و بیش از همه مربوط به حقوق اساسی ملت ایران است و قاضی و شاهد واقعی آن ملت ایران می‌باشد و او است که بالاخره باید بفهمد که اعمال در راه صحیح و در جهت سعادت او بوده است یا خیر و آحاد ملت حق ورود و حضور در جلسات دادگاه را داشته باشند و این دادگاه به‌هیچ‌وجه جنبه‌ی خانوادگی و خصوصی ندارد، ولی با وجود درخواست‌های مکرر کتبی و شفاهی مبنی بر ایجاد تسهیلاتی در جهت ورود علاقه‌مندان به شرکت در جلسات دادگاه، هیچ‌گونه اقدامی در این زمینه به‌عمل نیامد، سهل است که از ورود کسانی هم که با وجود تضییقات و خطرات به اداره دادرسی ارتش مراجعه کرده بودند تا کارت ورودی دریافت کنند، جلوگیری شد و شرکت در دادگاه را خاص چند تن از افراد فامیل دانستند به‌طوری‌که دادگاه هم علنی باشد و هم سری. علنی بدین معنی که به‌هرحال چند نفر از افراد خانواده در دادگاه حاضرند در حالی که واقعاً و عملاً دادگاه سری است و از حضور توده‌ی مردم، یعنی کسانی که باید بدون غرض و از روی بی‌طرفی روی اعمال و عقاید ما قضاوت کنند، در دادگاه خبری نیست.

همچنین پس از شروع دادگاه در طی جلسات متوالی همان وکلای تسخیری هم که دادگاه برخلاف قانون برای ما تعیین کرده بود، در دادگاه حضور نداشتند و صورت جلسات به‌خلاف واقع حکایت از حضور آنها نمی‌کرد.

بالاخره با وجود تذکراتی که در موارد بالا مکرراً و به‌طور مفصل در دادگاه بیان شد و با اینکه خواست‌های قانونی ما در موارد مزبور رعایت نگردید، معذکک برای روشن شدن حقیقت و اتمام حجت، مفصلاً در مورد عدم صلاحیت دادگاه، لزوم حضور هیأت منصفه، نقص پرونده و عدم رعایت اصول قانونی در تشکیل آن و پرونده‌سازی و گزارش



پردازای سازمان امنیت، مطالبی در چهار جلسه بیان کردیم و در پاسخ سرکار دادستان هم که بدون جواب واقعی به اعتراضات ما مطالبی بیان داشتند، در جلسات ۵ و ۶ و ۷ دادگاه به ایرادهای قانونی و نقص‌های فاحشی که در پرونده وجود دارد توجه نکرده، رأی به صلاحیت خود و عدم نقص پرونده داد. یعنی همان‌طور که از ابتدا از راه قانونی و اصولی منحرف شده بود، در اینجا نیز توجهی به مطالب قانونی و مستلزم ما نکرده در قرار خود کوچک‌ترین اشاره استدلالی به قوانین جاریه کشور ننمود و تنها با ذکر یک جمله خط بطلان بر تمام مواد و شواهد قانونی ما کشید.

با آن مقدمه و این نتیجه و آن شروع دادگاه و این طرز کار، بر ما واضح و مسلم گردیده است که دادگاه به هیچ وجه میل ندارد خود را در کادر قوانین محدود کرده راه قانونی را بپیماید و چنانکه گوئی مأمور به محکوم کردن ما با تشریفات ظاهری دادگاه می‌باشد.

در چنین شرایطی نه جایی برای دفاع باقی است و نه محلی جهت روشن شدن حقیقت و تیرنه‌ی ساحت‌اندیشه و رفتار ما از خطا و اعمال خلاف قانون به چشم می‌خورد.

با اینکه دلایل بی‌شمار بر صحت و حقانیت راه و عقیده‌های خود و مرام و رویه نهضت آزادی ایران در دست داریم، مع‌ذالک به دلایلی که در فوق گفته شد از این جلسه تا ختم دادرسی خود را بلا دفاع دانسته اعلام سکوت می‌نماییم.

«فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِيْمًا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.» (طه (۲۰) / ۷۲)

(هر کاری که دلت می‌خواهد درباره ما بکن، بدون شک حکمرانی تو تنها در این دو روزه دنیایی است.)

عباس رادنیایا - سیدمصطفی مفیدی - محمد بسته‌نگار

جلسه هشتم - سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۸

\* \* \*

- صبح رئیس کل شهربانی تیمسار مبصر بدون خبر قبلی به زندان قصر آمده پس از بازدید زندان (۲) و دارالتأدیب، ساعت ۳۰:۸ به اینجا وارد شد. در حالی که رئیس و معاون اداره کل زندان و دایره زندان قصر و رئیس زندان ۴ و عده دیگر به دنبال

۶۱۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه» آمدند. یک سرکشی و نگاهی هم به یکی از اتاق‌های ما کرد، سری تکان داد و رد شد. ولی سخنی ردوبدل نشد.

- روزنامه «بعثت» به تاریخ ۳۰ شوال (۱۳۴۳/۱۲/۱۳) در آمده است. در آن مقاله‌ی مفصلی راجع به یورش دو سال قبل به مدرسه فیضیه، تجلیل از آقای خمینی و خواستن بازگشت ایشان، صورت اسامی بازداشت شدگان در طی ماه رمضان، جواب مدلل و طعنه آمیز به اعلامیه آقای به اصطلاح آیت الله کتانی بر ضد ناصر، جواب به جواب مجله «خواندنی‌ها» و غیره داشته است ولی راجع به قضیه‌ی بخارایی صحبتی نکرده است.

#### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۲/۱۹

سه نفری را به دادگاه بردند. ولی به علت عدم حضور و کلا یا نرسیدن دستور و تعیین تکلیف از طرف ساواک، دادگاه تشکیل نشد.  
- روز گذشته ما نامه‌ای (با امضای آقایان مهندس سبحانی و صفا) به رئیس دایره زندان نوشته راجع به آوردن هشت زندانی قاچاقچی جدید که برخلاف وعده و دستور رئیس اداره کل زندان‌ها بوده است، اعتراض کردیم.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۰

- دادگاه سه نفری با سکوت متهمین تشکیل شد. دادستان نیم ساعت صحبت کرد. اعلامیه‌های نهضت را که به عقیده‌ی او ضد شاه است، خواند. عضویت آقای رادنی را در هیئت اجراییه یادآوری کرد و گفت، ایشان و اعلیحضرت همسال‌اند؛ اما اعلیحضرت در اثر فداکاری‌ها پیر شده است! سرهنگ آرمین دفاع مستدلی کرد. سرهنگ صالحی هم نیم ساعت صحبت کرد.  
- آقای اعتمادزاده را به دادرسی بردند و در برابر پنج هزار تومان تضمین تعهدی آزاد کردند.

- از ملاقات کنندگان امروز: آقایان مهندس قاسمی، دکتر بنی جمالی. از روحانیون آقایان امینی، مولایی، هسته‌ای، نصرالدینی، عمید زنجانی، جلالی و غیره.

\* \* \*

بسم الله الرحمن الرحيم

از این تاریخ به امید خدا روز به روز یادداشت وقایع و مشاهدات و مسموعات زندان خود و دوستان را برای یادگاری و حفظ خاطرات می‌نویسم.  
امروز [پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۰] دو سال و یک ماه و هفده روز از زندان اخیرم (۱۳۴۱/۱۱/۳) می‌گذرد.

در زندان شماره (۴) قصر با ۲۹ زندانی سیاسی دیگر هستم. این عده ۳۰ نفری عبارت‌اند از آقایان:

۸ نفر محکوم شدگان دادگاه نهضت آزادی، طالقانی، دکتر سحابی، شبیانی، مهندس سحابی، ابوالفضل حکیمی، احمد علی‌بابایی، مهدی جعفری و خودم.

۱ نفر محکوم شده قبلی نهضت آزادی به اتهام توهین: منوچهر آزادی، دانشجو.  
۳ نفر محکوم شده دادگاه بدوی نهضت آزادی: عباس رادنیای، مصطفی مفیدی و محمد بسته‌نگار.

۱ نفر محکوم شده جبهه ملی: فرخ قالیچه‌چیان.

۲ نفر محکوم شده در جریان محاکمه جبهه ملی: عبدالمجید گودرزی‌پور و اسکویی.

۱ نفر دستگیر شده جبهه ملی: یوسف اردلان.

۲ نفر محکوم شدگان سوسیالیست‌های ایران: منوچهر صفا و عاقلی زاده.

۲ نفر دستگیر شده ملت ایران: بهرام نمازی و احمدی (ظاهراً غیر عضو).

۱ نفر محکوم شده ۱۵ خرداد: محسن طاهری.

۱ نفر محکوم شده اتهام سرلشکر قرنی: خباز باشی.

۶ نفر دستگیر شدگان وعاظ: علی اصغر مروارید، شجونی، حجتی، فهیم، مقدسیان و نورالدینی.

۱ نفر از دستگیر شدگان ماه رمضان: خلیلیان.

غیر از ما در همین حدود زندانیان عادی (محکومین قتل و مواد مخدره و غیره) نیز در بند ما هستند.

جمعه ۲۱ اسفند ۱۳۴۳

۶۱۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

آقای بهرام نمازی دانشجوی پلی‌تکنیک که سال‌ها است ترک نماز و خدا را کرده بود، امروز تصمیم به نماز خواندن گرفت. همچنین فرخ قالیچه‌چیان که سال قبل در صف جماعت می‌آمد ولی تعطیل کرده بود.

#### شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۲

آخرین جلسه دادگاه تجدیدنظر آقایان: رادنی، مفیدی و بسته‌نگار (به‌ریاست سرتیپ مروستی و دادستانی سرهنگ خواجه نوری) که ده جلسه طول کشید، رأی خود را صادر کرد:

آقای رادنی متهم ردیف ۱، ۲ سال به عوض ۳ سال دادگاه بدوی.

آقای مفیدی متهم ردیف ۲، ۵ سال به عوض ۳ سال دادگاه بدوی.

آقای بسته‌نگار متهم ردیف ۳، ۴ سال به عوض ۳ سال دادگاه بدوی.

علت شکستن رأی دادگاه بدوی و این اختلاف‌گذاری، قیافه جدی و بیان صریح و شجاعانه‌ای بوده است که بسته‌نگار و مخصوصاً مفیدی گرفته بوده‌اند و با آنکه آقای رادنی هم ضعیف و پشیمانی و تملق به‌هیچ‌وجه نشان نداده و مستدل صحبت کرده بوده است، مع‌ذکک خواسته‌اند شهادت و جسارت را تنبیه شدید بنمایند. شب به‌افتخار آقایان مجلس جشن و تفریحی از طرف رفقا برگزار شد. مفیدی قبلاً هم پیش‌بینی می‌کرد شدت عمل به‌خرج بدهند ولی خود را آماده و خواستار چنین وضع کرده می‌گفت: باید نهضتی بودن و مکتب خودمان را با شدت و افتخار اعلام کنیم و از امثال مصدق و خمینی، ولو در دادگاه درسته، تجلیل کنیم. البته آقایان در مرحله‌ی ماهیت اعلام سکوت نموده بودند.

#### یک‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۳

به‌مناسبت شب میلاد حضرت رضا علیه‌السلام، مجلس جشن و تجلیل با حضور زندانیان عادی تشکیل دادیم و آقای مروارید صحبت کرد. آقایان اردلان و نمازی هم اشعاری (اشعار نو) خواندند.

#### دوشنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۴

آنچه در ملاقات شنیدند: دو شب قبل در قم در مسجد امام، مجلس تذکر سال مرحوم روحانی بود. تظاهرات و شعارهای تند در تجلیل آیت‌الله خمینی و اعتراض

به دستگاه داده‌اند. پلیس به داخل مسجد حمله کرده، طلاب را مضروب ساخته و چهار نفر را در مسجد، یا بعداً، بازداشت کرده‌اند: آقایان حیدریان، نویدی، جعفری و خسروشاهی.

از روحانیونی که به ملاقات آمده بودند: آقایان حائری، داماد مرحوم حاجی سیدمصطفی ایروانی، صبوری، یاسینی، باهنر و غیره.

### سه‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۵

آقای خلیلیان را به دادرسی خواستند. معلوم شد برای رسیدگی و بازپرسی به شکایتی بوده است که ایشان بعد از دستگیری علیه افسر مأمور دستگیری خود کرده است. افسر او را ضمن بازجویی کتک زیاد زده، بیهوش کرده، پرده‌ی گوش را پاره کرده، به طوری که چند روز دچار گیجی و تب بوده است. در بازپرسی با محبت و ظاهر قانونی از او سؤال کرده شاهد و مدرک خواستند. او هم نوشته دکتر بهداری زندان و نسخه‌ها و داروها را به عنوان مدرک ذکر کرده و گفته است: آقایان حاجتی و شجونی و کلیه‌ی زندانیان موقت قزل‌قلعه او را به حال زار دیده بودند.

### چهارشنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۶

امروز به ابتکار نمازی و همت عاقلی‌زاده و همکاری مفیدی و جعفری، یک روزنامه فکاهی دستی داخلی، به اسم «ندای بند» درآمد. انتقادهای نمکین و شوخی‌های تفریحی خوبی دارد. اقدام مفیدی برای سرگرمی و ورزیده شدن زندانیان است. - به مناسبت نزدیکی عید، خانه‌تکانی کردیم. اسباب‌ها را از اتاق‌ها به حیاط آورده، عده‌ای از رفقای زحمتکش خدمت‌گزار، اتاق‌ها را جارو و شست‌وشو و در و پنجره‌ها را صابونی کردند.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۷

روز ملاقات معمولی هفتگی بود. برای ملاقات ایام عید، که معمول همه جای زندان، و سال قبل خودمان هم این بود که سه چهار روز اضافه ملاقات از پشت میله اجازه دهند، و امسال نیز چنین صحبت و نیمه‌قراری شده بود رئیس زندان (از قول رئیس اداره زندان و با رساندن مطلب به رئیس شهربانی) گفت برای ما سیاسی‌ها چنین موافقتی نشده است! جلسه هفت نفری تشکیل دادیم و تصمیم گرفتیم ما هم

۶۱۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

اصلاً از ملاقات عید و روز دوشنبه معمولی صرف نظر بکنیم و نامه‌ی اعتراضی برای رئیس شهربانی بفرستیم.

از طرف دیگر، در مذاکره شفاهی که در خارج با آقای سرهنگ فریور، رئیس اداره کل زندان، طبق وعده خودش به عمل آمده، انتظار می‌رفت دستور دهد خانواده‌های ما سه نفر (آقای طالقانی و دکتر و من) ملاقات حضوری در تعطیلات عید بکنیم، معذرت خواسته و چنین فهمیده شده است که فشار و سخت‌گیری از بالاتر است.

- در ملاقات‌ها شنیدند وضع آقای خمینی در ترکیه خوب شده، وزراء و رؤسا به دیدن ایشان می‌آیند و حتی به همراه خود به مهمانی و گردش می‌برند.

#### جمعه ۱۳۴۳/۱۲/۲۸

- امروز پاک‌نویس و شکل‌های کتاب «باد و باران در قرآن» را به شکر خدا تمام کردم.

- شب به مناسبت ۲۹ اسفند و روز تصویب قانون ملی شدن نفت، مجلس جشن و صحبت داخلی تشکیل شد. آقای مهندس سبحانی افتتاح جلسه، آقای صفا بحث تحلیلی و تاریخی، آقای مفیدی شعر آرش.

- مقدار زیادی شیرینی و میوه از خانواده‌ها و دوستان برای ما به‌طور عادی و به‌مناسبت شب عید رسید. چند جعبه به زندانیان دیگر و پاره‌ای افراد و خانواده‌های مستحق خارج توزیع کردیم. ضمناً سه جعبه میوه و شیرینی برای دانشجو «شجاع» که در زندان مجرد است، آماده کردیم ولی مقامات زندان اجازه ندادند برای مشارالیه برده شود. آقای شجاع دانشجوی حقوق که به قید کفیل قبلاً آزاد شده بود، اخیراً به بازپرسی احضار شده ولی ظاهراً در گفت و شنود با سروان آیرم شعبه ۷ دادرسی ارتش، شهادت و صراحت به خرج داده، او هم لجاجت کرده دستور توقیف بدون ملاقات و مجرد او را صادر و روانه‌ی قصرش کرده است. حالا او مدتی است در مجرد در وضع بسیار ناراحتی می‌باشد.

#### شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۹

عده‌ای از رفقای دانشجو، برای اعتراض به مخالفت ارسالی شیرینی جهت شجاع، و اقدام تغییر وضع او، پیش رئیس زندان رفتند که وسیله ملاقات و مذاکره با رئیس

دایره‌ی زندان باشد. مشارالیه با همدردی و همفکری تمام، ایشان را پذیرفته به دفتر تلفن می‌کنند. آقای سیاسی‌پور می‌گوید: مادر او ملاقاتش کرده است و شیرینی دادن از یک زندان به زندان دیگر صورتِ خوشی ندارد!... دو ساعت بعد سرگرد خانمرادی معاون دایره زندان، یکی از دانشجویان را می‌خواهد، آقای نمازی می‌رود (و این عمل در نتیجه اقدام و وساطت آقای سروان شهرام رئیس زندان خودمان شد). سرگرد توضیح می‌دهد که اختیار با ما نیست و به دستور بازپرس دادرسی ارتش، ایشان به مجرد فرستاده و ممنوع‌الملاقات شده است. نمازی اعتراض می‌کند که اولاً آن بازپرس به آمریکا رفته و اینجا نیست؛ ثانیاً زندان مجرد قصر، زندان تنبیهی است و نباید بیش از ۱۵ روز طول بکشد، مشاجره‌ای در می‌گیرد و بعد آقای سرگرد خانمرادی نرم می‌شود. به دادرسی ارتش تلفن می‌کند، رئیس شعبه ۷ (سرهنگ بهزادی) نبوده است، آقای شهرام واسط می‌شود و بالاخره موافقت می‌کنند شیرینی و کتاب و لباس برای شجاع بفرستند، اما کتاب را بعداً برمی‌گردانند. بعد از ظهر خبر رسید که شجاع را از مجرد در آورده، به زندان (۳) که توده‌ای‌ها و هشت نفر از ملی‌ها هستند، فرستادند.

\* \* \*

امشب ساعت ۳۰: ۲۳ تحویل سال است. مراسم هفت‌سین و شیرینی و شادی در اتاق وسط جور کردند و برگزار شد.

\* \* \*

صبح نامه‌ای به امضای زندانیان سیاسی (منهای ما سه نفر که اصلاً از ملاقات امتناع داشته‌ایم) به شرح ذیل امضا و تسلیم دفتر زندان شد.

مقام ریاست شهربانی کل کشور ۱۳۴۳/۱۲/۲۹

امسال برخلاف معمول سال‌های گذشته، در مورد ملاقات از پشت میله با خانواده‌ها در ایام عید، و برخلاف ترتیبی که در باره کلیه زندانیان قصر رعایت شده است، و برخلاف قرار و وعده‌ای که چهار روز قبل گذاشته بودند، در آخرین لحظات به ما زندانیان سیاسی اطلاع دادند که طبق دستور، خانواده‌ها یا پدر و مادرهای ما از چنین گشایش و امکان دو روز دیدار اضافی در ایام نوروز باستانی ممنوع‌اند. چنین تغییر تصمیم

و دستور جز آنکه از ناحیه ریاست کل باشد، قابل تصور نیست.  
اینک که چنین رفتارهای استثنایی غیرانسانی و غیرقانونی در باره ما  
مجری می‌دارند، ما هم از ملاقات عید صرف نظر می‌نماییم.

### یکشنبه ۱۳۴۴/۱/۱

روز اول سال است و هوا دو سه روزی است از سرما و سوز برگشته و ملایم و  
مفرح شده است. محوطه شن فرش با صحن وسط آن که رفقا درست کرده‌اند، و  
چمن‌ها تماماً سرسبز شده است. طراوات خاصی در زیر آفتاب روشن نوروزی و در  
میان گل‌های میخک و لاله و نرگس و سیکلمه - که خویشان و دوستان فرستاده‌اند -  
پیدا کرده است.

همگی لباس‌های خارج زندان پوشیده منظم و پاکیزه شده‌اند.  
تمام روز به دیده بوسی و دید و بازدید عید برگزار شد. اتاق سوم را پتو فرش و  
سفیدپوش و مرتب کرده، شیرینی و میوه فراوانی، که چندین برابر احتیاج و امکان  
مصرفمان از خارج رسیده است، آماده کردیم.  
قبل از ظهر رفقای خودمان و سایر زندانیان و پاسبانان و آقای ستوان یکم شهرام،  
دسته‌دسته به عید دیدنی آمدند. بعد از ظهر هم ما در سه دسته به اتاق‌های زندانیان  
عادی (آقایان: حسن کوچیکه، بلیغ، اباذری، آقارحمت) رفتیم.  
برای ملاقات، کسانی که آمده بودند، از دم در برگردانده و کارت را موکول به  
فردا کرده‌اند.

آقای طالقانی به نمایندگی از طرف خود و سایرین، به هریک از پاسبانان و استواران  
(جمعاً ۲۰ نفر) ده تومان عیدی دادند و یک جعبه شیرینی هم برای هر کدام فرستادیم.

### دوشنبه ۱۳۴۴/۱/۲

صبح هوای خوبی بود. به حرکت در حیاط و صحبت در اتاق یا مطالعه و گردش  
برگزار شد. آقایان سرگرد خانمرادی و سروان غفاری به دیدن آمدند.  
بعد از ساعت ۱۱ طبق معمول هفتگی، ملاقاتی‌ها آمدند و کارت‌هایشان را  
آوردند. بنا به تصمیم قبلی، قدری صبر کردیم تا تعداد آنها در اتاق ملاقات زیاد  
شود. آقای علی‌بابایی رفت و جریان را شرح داد که چگونه رفتار استثنایی اهانت‌آمیز  
با ما کردند و ما هم تصمیم گرفتیم اصلاً از ملاقات خودداری کنیم!... بعد از آن



کارت‌های ملاقات را هرکس در ظهرش می‌نوشت به واسطه‌ی تضيیقات استثنایی و ظلمی که شده است، ما از ملاقات خودداری داریم. تعداد صد نفری آمده بودند و همه با ناراحتی و نفرین بر گشتند. همین‌طور بعد از ظهر.

### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۳

#### ورود به سومین ماه سومین سال زندان

رفقای که قبل از عید به‌دادگاه یا ملاقات رفته بودند، شنیدند نشریه «پیام دانشجوی» متعلق به سازمان دانشجویان جبهه ملی، در بهمن ماه و اسفندماه درآمده است. در شماره بهمن ماه ترور منصور را تجزیه و تحلیل کرده آن را نتیجه‌ی خفقان آزادی و تقصیر هیأت حاکمه دانسته ولی گفته است ترورهای فردی خارج از مبارزه‌های عمومی فایده ندارد، اصول هدف و وظائف سازمان دانشجویان جبهه ملی را که اتحاد و تشکل کلیه دانشجویان طرفدار و مبارز در راه آزادی و استقلال کشور است و همچنین دفاع از منافع صنفی دانشجویان بیان کرده است. در یک مقاله دیگر جواب به رجزخوانی‌های دولت در عقد قراردادهای نفت و وصول عواید جدید داده ثابت کرده است که به «اوپک» و به ایران خیانت نموده و عملاً عواید ایران را کم کرده‌اند. صورت زندانی‌ها و محکومین ماه را هم داده است. نامه اخیر دکتر مصدق نخست‌وزیر راجع به تکذیب تصویب مصونیت مستشاران آمریکایی را درج کرده است.

در شماره اسفند، مقاله‌ی مستدل و مفصل مستندی راجع به ملی شدن نفت نوشته است، مقاله‌ای از «لوموند» راجع به کارهای آمریکایی‌ها در ویتنام ترجمه کرده. اسامی محکوم‌شدگان و زندانی‌های دانشجوی و همچنین خبر انتشار نامه‌ی امضادار علما و تظاهرات مساجد قم و تهران راجع به واقعه‌ی مدرسه فیضیه را داده است.

\* \* \*

هوا امروز یک سره بارانی بود و در اتاق‌ها به خواندن و حرف زدن و خوابیدن اشتغال داشتیم.

غروب، پیک ایران می‌گفت آیت‌الله خمینی تحویل مقامات ساواک شده است.

### چهارشنبه ۱۳۴۴/۱/۴

خبر مهمی نبود. مقدار زیادی شیرینی که رسیده بود، قسمتی را برای زندانیان مریض

۶۱۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
بهداری و روانی فرستادیم. به‌طور کلی این هفته برنامه‌های درس و سخنرانی و تفسیر  
و منبر تعطیل است.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۵

روز ملاقات بود ولی خودداری از ملاقاتِ ایام عید را ادامه دادیم. کارت ملاقات  
صادر می‌کردند و پشت آنها می‌نوشتیم نظر به تزییقات استثنایی امسال، صرف‌نظر  
کردیم. ملاقات‌کنندگان بیشتر از خانواده‌ها و دوستان جبهه‌ای بودند.  
بعدازظهر مراسم بازدید عیدی که به‌قصد شوخی و تفریح گردن آقای علی‌بابایی  
گذاشته بودند، به‌فکر و خرج ایشان تبدیل به مراسم پذیرایی عمومی در حیاط، با  
حضور همه‌ی رفقای سیاسی و زندانیان عادی برگزار شد و ضمن افتتاح محوطه‌ی  
چمن و صرف شیر کاکائو و شیرینی و ساندویچ، اشعار و صحبت‌هایی هم گفته شد.

### جمعه ۱۳۴۴/۱/۶ تا یک‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۸

خبر مهمی نبود.

### دوشنبه ۱۳۴۴/۱/۹

چون اعتصاب ملاقات ایام عید به‌سر آمده بود، امروز طبق معمول سابق،  
ملاقات‌ها به‌عمل آمد ولی سخت‌گیری ممانعت دیدار اطفال کوچک ادامه داشت و  
رد کردن یادداشت و کتاب دستی را هم ظاهراً منع کرده‌اند.  
آنچه در ملاقات‌ها شنیده شد:

- از بازداشت‌شدگان جریان اخیر تظاهرات قم، شش هفت نفر آزاد شده‌اند و از  
آن جمله آقای خسروشاهی در شب عید. ۲۸ نفر روحانیون بازداشتی در قرنطینه‌ی  
زندان موقت به‌اجازه‌ی دادستان ارتش امکان ملاقات حضوری با خانواده‌های خود  
پیدا کرده و غذا برای‌شان می‌برند. آقای هاشمی، جوان معمم متحرک ارزنده را که  
گرفته بودند، شکنجه و کتک فراوان به او وارد ساخته و گفته‌اند ایشان حامل فتوای  
آقای میلانی درباره‌ی ترور منصور برای بخارایی و یارانش بوده است.  
- تظاهرات روز عید در مدرسه فیضیه و صحن حضرت معصومه، به‌دنبال منبر  
آقای آقاجفی، فوق‌العاده و تعداد مجروحین حملات پلیس خیلی زیاد بوده است.

- در سلام نوروز، آقای سروری رئیس دیوان کشور، از طرف خود و قضات به شاه تبریک گفته است. شاه پرخاش کرده که از طرف خودت بگو، ولی از طرف آنهایی که به مجلس تذکر الموتی می‌روند و معلوم می‌شود با هدف‌های ما مخالف‌اند، تبریک مگو!

### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۱۰ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۱۲

سه‌شنبه خبری نبود.

چهارشنبه به آقای خلیلیان گفتند اسباب‌هایش را جمع کند و چون قبلاً در آخرین روز بازپرسی در دادرسی ارتش، پرسیده بودند که چرا هنوز به قزل‌قلعه نرفته است، معلوم بود که انتقال به قزل‌قلعه در کار است. روحیه‌ی او با وجود خطرات و احتمالات فراوانی که در این پیش‌آمد می‌رود، خوب بود. ولی ما همگی خیلی متأثر و متوحش بودیم و مراسم خداحافظی با ناراحتی و اضطراب درونی انجام شد! خلیلیان در ماه رمضان، اسفندماه گذشته، سبک تر شده بود).

پنج‌شنبه از آقای نورالدینی که بین روحانیون از همه کم‌اثرتر و ساده‌تر و به‌زعم دستگاه کم‌گناه‌تر است، دو نفر مأمور ساواک در اتاق افسر کشیک یک تعهدنامه‌ی ساده‌ای که علیه مصالح مملکت اقدام ننماید، گرفتند و این نشانه‌ی دستور آزادی نزدیک ایشان است.

در ملاقات‌ها مطالب مهمی نبود.

### جمعه ۱۳۴۴/۱/۱۳

روز سیزده عید بود. برخلاف پیش‌بینی و اعلامیه اداره کل هواشناسی، هوا یک‌سره آفتاب شد و آنچه می‌بایستی بیارد، شب قبل ریخت. فقط باد و نسبتاً سرما می‌وزید. یگانه مراسمی که ما انجام دادیم سفره‌ی کاهو سرکنگبین عصر بود.

سر شب، رادیو پیک ایران اعلامیه‌ی امضادار اعتراضیه‌ی مدرسین و علمای قم علیه تبعید آقای خمینی را مطرح و از نبودن آزادی در ایران صحبت می‌کرد. در یک بحث دیگر خبر از شکست فاحش یکی از توطئه‌های شاه داد: حکم تبرئه‌ی دادگاه‌های فرانسه راجع به آقای موسوی اصفهانی (پسر مرحوم آقاسید ابوالحسن اصفهانی و از همکاران سابق دربار) که از طرف ساواک اقامه جعل و کلاهبرداری علیه او در دادگاه پاریس شده و قصد تحویل گرفتن و شکنجه دادن او را داشته‌اند.

۶۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
وکیل مدافع حملات شدید به دولت ایران نموده، به قول پیک، پرده از مظالم شاه  
ایران برداشته است و دانشجویان و ایرانیان نیز تظاهراتی در این زمینه کرده‌اند.  
امشب به مناسبت تصادف با شهادت حضرت جواد (ع) مجلس مصیبت و تذکری  
(به جای مجلس وعظ هفتگی عمومی شب جمعه) با حضور زندانیان عادی داشتیم و  
آقای مقدسیان صحبت کرد.

**شنبه ۱۳۴۴/۱/۱۴**

خبر مهمی نبود.

**یکشنبه ۱۳۴۴/۱/۱۵**

آقایان گودرزی و اسکویی (و محکم) را برای دادگاه بدوی به عشرت‌آباد بردند.  
رئیس دادگاه سرهنگ ایمانی. دادستان سرهنگ اسلامی. برای اسکویی، دادستان  
ماده ۷۹ را که ۱۱ روز تا سه ماه است، منطبق دانسته و برای سایرین ماده ۷۲ ولی  
رئیس دادگاه مدعی دادستان بوده اختلافی در گرفته است.  
آقای نورالدینی آزاد شد (بعد از ... روز)  
آقای سرگرد تیموری رئیس زندان (۳) که مدتی رئیس زندان (۴) هم بود، برای  
دیدار عید آمد.

**دوشنبه ۱۳۴۴/۱/۱۶**

آقای نورالدینی به ملاقات آمد و یک کله‌قند و چای آورده بود. با ایشان ۱۷ نفر  
دیگر از علما که در زندان موقت بوده‌اند، آزاد شده‌اند و حالا ده نفر باقی مانده‌اند.  
شنیده شد که در شهر، آقای آرامش اعلامیه‌ی غیرمترقبه و بسیار تندی پخش  
کرده که عنوان آن «ملت جمهوری می‌خواهد» بوده است. مشارالیه و سه نفر دیگر  
توقیف شده‌اند.

**سه‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۱۷**

دومین جلسه دادگاه سه نفری.  
در شماره فروردین ماه «نامه سوسیالیست‌های اروپا» مقاله خوبی راجع به یمن و  
تجزیه و تحلیل‌های ایران بوده است.

**چهارشنبه ۱۳۴۴/۱/۱۸**

خبر مهمی نبود.

**پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۱۹**

سومین جلسه دادگاه سه نفری. و کلا حرف زدند: سرتیپ شایانفر در دفاع محکم - سرهنگ بهزاد افشار در دفاع گودرزی و کتابنویس، و سروان... در دفاع اسکوئی. ملاقات آمدگان امروز: دکتر عابدی، مهندس خلیلی، احمدزاده، عده‌ای از حزب سوسیالیست ایران، طبق معمول برای رفقای هم‌حزبی خود، و از معّمین آقای معزالدینی و اباذر بیدار... .

**جمعه ۱۳۴۴/۱/۲۰**

تمام امروز ما، در جلسه ۷ نفری مسئول و مدیر امور اجتماع، صرف رسیدگی به اختلاف نظر و شکایات آقایان مفیدی و وکیلی علیه یکدیگر راجع به برخوردها و پاره‌ای ناراحتی‌ها شد و بالاخره رأی صادر و به‌طرفین ابلاغ کردیم.

**شنبه ۱۳۴۴/۱/۲۱**

جلسه عمومی داخلی زندانیان سیاسی برای تجدید انتخابات هیئت مدیره تشکیل شد و به‌واسطه‌ی مشاجراتی تعطیل گردید. حادثه تیراندازی در کاخ مرمر.

**یک‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۲۲**

چهارمین جلسه دادگاه چهار نفری (گودرزی، اسکویی، محکم، کتابنویس )

**دوشنبه ۱۳۴۴/۱/۲۳**

پنجمین جلسه دادگاه چهار نفری. از جمله ملاقات آمدگان: حاجی شهبستری‌زاده، حاجی طرخانی، احمدزاده، و از روحانیون آقایان: مولایی، جعفری، سلطانی. شب تجزیه تحلیل پیک ایران راجع به رفیق نیمه‌راه روحانی عالی‌قدر (آقای شریعتمداری).

### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۲۴

عیدقربان. مراسم نماز عید و جشن و خطبه مؤثر آقای طالقانی با حضور زندانیان عادی.

### چهارشنبه ۱۳۴۴/۱/۲۵

ششمین و آخرین جلسه محاکمه و صدور رأی چهار نفری، برطبق ماده ۷۰: آقای عبدالحمید گودرزی ۳ سال تبعید آزاد در بنادر جنوب، با احتساب زندان فعلی، برطبق شق ۳ ماده ۷۰  
آقای اسکوئی ۵ سال زندان مجرد، با احتساب زندان فعلی، برطبق شق ۲ ماده ۷۰  
آقای کتابنویس ۳ سال تبعید آزاد در خارج تهران، با احتساب زندان فعلی، برطبق شق ۳ ماده ۷۰  
آقای عباس محکم ۴ سال تبعید آزاد به بنادر جنوب، با احتساب زندان فعلی، برطبق شق ۳ ماده ۷۰  
شدت محکومیت اسکویی به واسطه این بوده است که با (انقلاب) ۶ ماده‌ای مخالفت داشته و بنابراین مخالف قانون و سلطنت بوده است و اعلامیه‌های روحانیون و جبهه ملی را پخش می‌کرده است. بنابراین عامل بلوای ۱۵ خرداد بوده است. اسکوئی تقاضای تجدیدنظر کرد.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۲۶

از ملاقاتی‌های امروز آقایان: آسایش، انصاری و جعفری معمم، صالحی و مصلحی و صرافیان از مهندسين، اصانلو و مهشید از دانشجویان، ثقفی دانشیار ماشین‌های کشاورزی دانشکده کشاورزی و همچنین خانم فروهر.

### جمعه ۱۳۴۴/۱/۲۷ - شنبه ۱۳۴۴/۱/۲۸

خبر مهمی نبود.

### یکشنبه ۱۳۴۴/۱/۲۹

شخصی را که دارای سن متوسط، قد بلند و نسبتاً لاغر و قیافه‌ی ظاهراً کاسب یا صاحب حرفه و شهرستانی است، به‌عنوان سیاسی در زندان آورده‌اند و حالت

سکوت و بله‌ی دارد (یا به‌خود گرفته است). به‌طوری که اسمش را هم نمی‌داند (یا نمی‌گوید) و گفته شده است که زیر شکنجه مشاعر خود را از دست داده است. آثار دست‌بند قبانی روی میچ‌ها و سیاهی کشیده‌شدن ناخن‌ها در زیر ناخن‌ها در او دیده می‌شود.

### دوشنبه ۱۳۴۴/۱/۳۰

قرار چاپ کتاب «باد و باران در قرآن» به‌وسیله «دارالفکر» قم با آقای حاجی شیخ علی اصغر مروارید گزارده شد. ۱۵ درصد از کتاب‌ها به‌انضمام کلیشه‌ها را به‌من بدهند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۳۱

عصر، زندانی سیاسی تازه‌ای به‌نام آقای میرنظام را از قزل‌قلعه به‌اینجا منتقل کردند. مشارالیه آموزگار طرفدار درخشش و خارج از جبهه ملی است و ظاهراً دخالت در اعلامیه اخیری که به‌نفع او و اعتراض به قصد محاکمه‌اش منتشر شده داشته است. بازداشت در اداره فرهنگ تهران. اتهام: پخش اعلامیه، شغل: دبیر دبیرستان حافظ. امشب به‌مناسبت شب عید غدیر مجلس جشن عمومی گرفتیم. برنامه: قرائت قرآن با ترجمه، معرفی نهج‌البلاغه توسط آقای حجتی، مثنوی توسط شیبانی، منبر آقای مروارید در باره عید غدیر، اشعار مدیحه توسط آقای مقدسیان.

### چهارشنبه ۱۳۴۴/۲/۱

پذیرایی دید و بازدید عید غدیر. پذیرایی به شیرینی با کیک بسیار بزرگ اهدایی آقای منصور بازرگان به‌مناسبت عید.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۲

بعضی از ملاقات‌آمدگان: آقایان زهتاب، خلیل ملکی، شایان، عبدالصمد، شیرازی، رفسنجانی، شاه‌حسینی، هاشمی، مهندس کتیرایی، عده‌ای از شمیران، قمی‌زاده و شاملو.

- آقای اردلان را به‌دادرسی بردند و برخلاف انتظار ما، که قاعدتاً باید برای تضمین گرفتن و آزادی باشد، او را دادگاهی کرده‌اند (به‌جرم در جیب داشتن اعلامیه علما در موقع آمدن برای ملاقات به زندان) و ماده ۷۹ را شامل او کرده‌اند.

۶۲۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

- راهنمای جلد دوم «آموزش قرآن» را که تهیه کرده بودم، به منزل فرستادم تا به شرکت انتشار بدهند.

**جمعه ۱۳۴۴/۲/۳**

**شروع چهارمین ماه سومین سال زندان**

**شنبه ۱۳۴۴/۲/۴ تا دوشنبه ۱۳۴۴/۲/۶**

دو روز شنبه و یکشنبه خبر عمده‌ای نبود.

در ملاقات دوشنبه خبر عمده‌ای رفقا نشنیدند جز آنکه آقای شریعتمداری در مسجد اعظم قم (روز عید غدیر ظاهراً) صحبت مفصلی در تجلیل و دفاع از آقای خمینی کرده و تظاهرات سنگینی به عمل آمده است. ولی اشاره‌ای به ترور منصور و سوء قصد علیه شاه نکرده، در عوض حمله و جواب به رادیو پیک، در دفاع از خود، که می‌گویند حُسن تأثیر نداشته است.

- ظاهراً پنج شش نفر از دانشجویان فارغ‌التحصیل خارجه به محض ورود به فرودگاه دستگیر شده‌اند.

- ملاقاتی‌ها: از جمله آقایان کنی (معمّم مبارز که اخیراً آزاد شده است)، مولایی، سرهنگ نجاتی و باستانی .

**سه‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۷**

- آقای میرنظام را برای بازپرسی به دادرسی ارتش بردند. بازپرسی مفصل چند ساعته، تجاهل و طفره‌ی مشارالیه، تصمیم به عدم سخت‌گیری، قرار التزام ۲۰ هزار تومان، آزاد شدن سرشب.

**چهارشنبه ۱۳۴۴/۲/۸**

- رفقای هیئت مدیره (علی بابایی، حکیمی و عاقلی‌زاده) با رئیس زندان مذاکره و جلب موافقت کردند که ما سه نفر (طالقانی، دکتر سحابی و من) برای دیدار خانواده، ساعت مخصوص فوق‌العاده از ۳۰:۵ تا ۶ بعدازظهر روزهای ملاقات از پشت میله‌ها داشته باشیم. قرار شد این امتیاز انحصاری بنده روی نوبت به کلیه رفقای زندان تعمیم داده شود.



۱۳ - نفر آقایان روحانیون امروز برای محاکمه به دادگاه برده شدند: آقایان (یک نفر امام جماعت و بقیه واعظ منبری): آقایان غلامحسین جعفری (امام مسجد جمعه که همیشه مردانه طرفدار و عاظم مبارز بوده و در دادگاه ما هم آمده بود و علناً اعلام می کرد ما پیرو و طرفدار شما هستیم و رویه‌ی ما رویه‌ی شما است و توفیق شما را از خدا می‌خواهیم).

آقایان احمد کافی، آقایان شیخ مهدی ربائی املشی، آقایان سید هاشم شجاعی، آقایان شیخ عباس واعظی، آقایان عبدالرحیم کنی، آقایان شیخ فضل‌الله محلاتی، آقایان آقاسید مهدی موحد و پنج نفر هم‌زندان خودمان (آقایان مروارید، حجتی، شجونی، فهیم و مقدسیان). دادگاه شماره ۲ عادی. رئیس سرهنگ محمود آریانزاد. ماده ۷۹.

آقای واعظی به نمایندگی از طرف سایرین گفته است: ما قبول جرم نداریم. جز ترویج دین نکرده‌ایم. دادگاه را به رسمیت نمی‌شناسیم. اسیر دست شما هستیم. نه مدت و مهلت می‌خواهیم، و نه وکیل می‌گیریم، نه اقدامی می‌کنیم. خودتان می‌دانید. رئیس دادگاه، آقایان: سرهنگ شاهقلی، اللهیاری، معتمد و رستگار را به‌عنوان وکلای تسخیری برای آنها تعیین کرد.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۹

از ملاقات آمدگان آقایان: شبستری‌زاده، حاجی سیدحسن جزائری که غالباً از طرف خود و وکالتاً از طرف آقای حاجی سید صدرالدین جزائری می‌آید، پشتش، عده‌ی زیادی از بازاری‌ها و طلاب برای علما.

#### جمعه ۱۳۴۴/۲/۱۰

خبر مهمی نبود.

#### شنبه ۱۳۴۴/۲/۱۱

پنج نفر آقایان واعظ را برای پرونده‌خوانی به دادگاه بردند. چون روز پنج‌شنبه آقای فهیم اعتراض به تعیین سرهنگ شاهقلی بهایی به وکالت تسخیری آقایان کرده بود، او را رئیس دادگاه با سرتیپ جاویدان عوض کرد.

نظر اکثریت آقایان بر دفاع و صحبت است. در صورتی که با علنی نبودن دادگاه و بی‌فایده بودن دفاع، مصلحت و قدرت در سکوت بود. در دادگاه، آن دسته ۱۳ نفری بخارایی را از دور دیده بودند روحیه بسیار خوب و خندان داشته‌اند.

### یکشنبه ۱۳۴۴/۲/۱۲

پنج نفری را برای پرونده‌خوانی به دادگاه بردند. شروع دادگاه چهارشنبه

۱۳۴۴/۲/۱۵

در آنجا شنیدند که سی نفر از علما، و از جمله آقای میرزا احمد آشتیانی، نامه‌ای به شاه نوشته و پیشنهاد کرده‌اند در آستانه‌ی مسافرت و برای حفظ و سلامت خود، متهمین ۱۳ نفری را ببخشند. روحیه‌ی متهمین قتل منصور بسیار خوب است. در دادگاه نوار وصیت بخارایی را گذارده‌اند. خیلی استادانه و دانشمندانه و شجاعانه صحبت کرده و گفته است چون از طرف دستگاه به روحانیت اهانت شده و کاپیتولاسیون را تصویب کرده‌اند و از طرف دیگر مبارزه منفی به نتیجه نرسیده است، بنابراین ابتدا تصمیم به کشتن شاه و سرلشگر ایادی و غیره گرفتیم، ولی بعداً توافق روی منصور شد! مهدی عراقی نیز گفته است اسلحه‌ی من یادگاری مرحوم نواب صفوی بوده است.

- عصر خلیلیان را که به قزل‌قلعه برده بردند، مجدداً برگرداندند. در آنجا دو جلسه بازجوئی مفصل و دو شلاق‌خوری داشته که هنوز زخم‌های آن باقی است (و به‌دکتر انواری نشان داد و پانسمان می‌کنند). در بازجوئی‌ها شرح کامل فعالیت‌های خود و نظریاتی را که راجع به جبهه ملی و آقایان صالح و مصدق و خمینی داشته، گفته است. در قزل‌قلعه دستگیر شدگان هیئت مؤتلفه، یعنی بازاری‌ها، دیگر نیستند و به زندان دژبان منتقل شده‌اند (۱۵ نفر آقای توکلیان و سایرین). اخیراً ۷+۵ نفر متهمین مربوط به تیراندازی کاخ را آورده‌اند و شکنجه و شلاق شدید داده‌اند. به‌طوری که دو نفر از آنها علی قول سرباز پاس‌بخش، جنازه‌شان را برگردانده‌اند. آقای هاشمی (معمم و مبارز مبتکر مکتب تشیع و مترجم کتاب اسرائیل) را به عمومی آورده‌اند و سلامت است. ولی شکنجه فوق‌العاده و مکرر به او داده‌اند تا به پرونده بخارایی‌ها بچسبانند و تلافی کتاب «اسرائیل» را در آورند. قوزک پایش هنوز معیوب است.

**دوشنبه ۱۳۴۴/۲/۱۳**

در ملاقات‌های امروز شنیده شد: آقای قائمی از علمای موجه آبادان که مرد مؤثری است، ضمناً مورد احترام دستگاه هم می‌باشد، پیش نصیری رفته و راجع به جریان‌های اخیر و آزاد کردن محکومین به قتل منصور صحبت کرده است. نصیری خود و شاه را خیلی متغیر نشان داده و گفته است: اعلیحضرت در خانه خود هم امنیت ندارند. آقای قائمی گفته است، شما که خود را طرفدار اسلام معرفی می‌کنید، در مقابل یک قتل، یک نفر باید کشته شود. به علاوه اگر به حرف‌های علما، عمل کرده بودید، این‌طور نمی‌شد. حالا هم بیایید شش ماه به خواسته‌های علما ترتیب اثر بدهید، کار درست خواهد شد.

و عاظ را برای ماه محرم سه دسته کرده‌اند: ممنوع المنبر، مشروط و مجاز. البته کلیه مبارزین شرافتمند و طرفداران آقای خمینی جزو دسته اول‌اند. در زیارت حج در مکه، مجالس دعا برای آزادی آقای خمینی و رفع گرفتاری مسلمان‌های ایران دایر بوده و اعلامیه‌ی زیاد پخش شده است.

**سه‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۱۴ - چهارشنبه ۱۳۴۴/۲/۱۵**

سه‌شنبه پنج نفر آقایان و عاظ برای اولین جلسه‌ی پرونده‌خوانی به دادگاه رفتند. چهارشنبه خبر مهمی نبود.

**پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۱۶**

عده‌ای از کرمان به ملاقات آقایان حاجتی و فهیم آمده بودند و گفتند: از طرف سازمان حمله به کتابخانه «دین و فرهنگ» که یک مؤسسه‌ی فرهنگی و دینی مورد علاقه‌ی جوانان است، شده، کتابهای دینی و غیردرسی را برداشته‌اند و مدیر آن، آقای مشارزاده، را به بهانه‌ی اینکه آنجا کانون تولید و تحریک جوانان روشنفکر شده است توقیف نموده‌اند.

امشب با منبر آقای شجونی افتتاح مجالس وعظ و روضه محرم به عمل آمد.

**جمعه ۱۳۴۴/۲/۱۷**

- پنج نفر آقایان معّمین دادگاهی را به زندان موقت نزد هشت نفر رفقاییشان منتقل کردند. تأسف و تظاهرات صمیمانه زیاد بود. ظاهراً خود آقای مقدّسیان به

رئیس دادگاه گفته بوده است که ما باید پیش هم باشیم. آنها را بیاورید به قصر، یا ما را پیش آنها ببرید.

در موقع رفتن آقایان، مشایعت در دالان و شعار «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»<sup>۱</sup>، «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»<sup>۲</sup>، با تظاهرات، صلوات داده می‌شد. خلیلیان هم گفت برای سلامتی و پیروزی مسلمانان صلوات بفرستند. ولی مأمورین زندان به دستور گروهبان مؤمنی گزارش دادند که که خلیلیان به نفع نهضت آزادی ایران شعار داده است!

- عصر مجلس ده روزه محرم از پنجم تا پانزدهم به سخنرانی آقای طالقانی و با حضور زندانیان عادی شروع شد. مجموع صحبت روی منازل حضرت سیدالشهداء از مدینه به مکه و از مکه به کربلا، با برخوردها و خطبه‌هایی که به عمل آمده و استنتاج‌های تاریخی و عقیدتی می‌باشد.

#### شنبه ۱۳۴۴/۲/۱۸

- خلیلیان را برای تعیین و کیل به دادگاه بردند. ۵ روز مهلت، ماده ۷۹  
- شب پیک ایران نطق مفصل و تند و صریح دکتر شایگان در کنگره ۱۵ بهمن [۱۳۴۳] دانشجویان آمریکا را منتشر می‌کرد. در این نطق از آقای خمینی و از آقای بخارایی هم صحبت و تجلیل شده بود.

#### یکشنبه ۱۳۴۴/۲/۱۹

خبر مهمی نبود.

#### دوشنبه ۱۳۴۴/۲/۲۰

دادگاه ۱۳ نفر آقایان اهل منبر، امروز صبح تشکیل و اعلام رسمیت شده و بلافاصله رئیس گفته است: آقایان به قید ۵۰۰۰ تومان التزام عدم خروج از حوزه قضایی تهران آزاد می‌شوند و جلسه دادگاه در تاریخ ۱۳۴۴/۳/۲ خواهد بود!

بعد از جلسه به‌طور خصوصی ولی علنی گفته است: چون آیت‌الله حکیم توسط آقای پیراسته، سفیر کبیر ایران در عراق، از حضور اعلیحضرت تقاضای آزادی آقایان را کرده است، ما هم این کار را کردیم. این خبر را اول دفعه آقای فهیم

۱. صف (۶۱) / ۱۳: ... یاری [از جانب] خداست و پیروزی نزدیک؛ ...

۲. فتح (۴۸) / ۱: بی‌گمان پیروزی آشکاری را [در سفر حُدیبیه] برای تو مقدر کردیم.

بلافاصله بعد از خروج از دادگاه برای ما آورد. سیاست دستگاه آرام کردن علما و آوانس دادن به آقای حکیم برای پیش بردن سایر کارهایشان است.  
- آقای نورالدینی در منبرسرای جواهری، خیلی صریح و تند صحبت کرده و نام برده است.

### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۲۱

#### تاسوعا

ادامه‌ی مجلس عصرانه آقای طالقانی و گرم شدن آن به مناسبت تاسوعا.

### چهارشنبه ۱۳۴۴/۲/۲۲

#### عاشورا

دسته و عزاداری در همه‌ی زندان‌ها و با شور و خلوص در زندان خودمان. دو پُسته شدن و در زندان ماندنِ مأمورین. مجلس عصر و زیارت عاشورای صبح، خیلی با اخلاص و جلال بود.

- رادیو ملی شب بحث مفصل راجع به حفظ جان جوانان ایران، تجلیل از متهمین در تیراندازی کاخ، خبر کشته شدن نیکخواه در زیر شکنجه مأمورین شهربانی (هفته قبل این خبر کم و بیش رسیده بود، که تصادفاً خبرگزاری‌های خارجی فهمیده و فوری تلگراف کرده‌اند) و شکنجه‌های شدید نسبت به سایرین. صحبت از نامه اعتراضیه ۵۰ نفر نمایندگان مجلس عوام انگلستان به سفیر کبیر ایران، راجع به شکنجه و رفتار با متهمین سیاسی درس خوانده در انگلستان، تظاهرات دانشجویان ایرانی اروپا و خواستار شدن رفع شکنجه از متهمین و علنی بودن محاکمه آنها.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۲۳

خلیلیان را به دادگاه برای تعیین و کیل بردند و سرهنگ آرمین را انتخاب کرد. سه نفر دانشجویان ۱۶ آذر (ثاقب‌فر، شکیب، ارسلان پوریا) را دادگاهی و مشمول ماده ۷۹ جُنحه (حداکثر ۳ سال) کرده‌اند.  
ملاقات‌های امروز: آقایان زند (زندانی جبهه‌ای سابق)، مهشید، قنادیان، یوسفی، مقدسیان، حجّتی، فهیم، بشارزاده و عده‌ی دیگری از کرمان، هاشمی و آقاسید ابراهیم خیاط، که در مسجد هدایت به جای آقای طالقانی نماز می‌خواند، و به خاطر عکس آقای خمینی دو سه روز به اداره اطلاعات شهربانی برده بودند.

۶۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

در این چند روزه ایام عاشورا، تظاهرات مهمی در دسته‌ها و مساجد رخ نداده است. فقط شب عاشورا یک دسته ۲۰۰ نفری دانشجویی نوحه‌ها و شعارهای تندی، که اسم آقای خمینی و بازرگان در آن بوده، در خیابان‌های مرکزی شهر راه افتاده بودند. نتیجه‌ی عمده‌ای نگرفتند ولی گیر هم نیفتادند. در شب تاسوعا در مسجد شیخ عبدالحسین، بعد از منبر فلسفی، مردم شعارهای خمینی داده‌اند. در مسجد نظام‌آباد سه نفر از آقایان منبری‌ها را دستگیر کرده‌اند.

عصر یک زندانی تازه، آقای محمد شمس، جوان شاگرد بارفروش میدان و ساکن دولاب را آورده‌اند. مشارالیه پنج روز قبل به وسیله‌ی موتورسیکلت و با همراهی یک دوست‌اش، که فعلاً فراری است، چندین هزار تراکت مذهبی - سیاسی در خیابان‌های شهر پخش می‌کرده است. مدتی تعقیب و بالاخره دستگیر می‌شود. در کلانتری ۶ او را با باتون فلک می‌کنند و متوالیاً می‌زنند. به طوری که تا صبح تحت آزار بوده است. در اداره اطلاعات سرگرد خطایی مجدداً شکنجه با دست‌بند قبانی می‌دهد تا بالاخره نام همکاری را می‌گوید.

#### جمعه ۱۳۴۴/۲/۲۴

صبح ساعت ۳:۱۰ به مناسبت تصادف با ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲)، مراسم عمومی مخصوص زندانیان سیاسی، در اتاق برای آموزش طلبی و یادبود تشکیل دادیم. آیاتی از قرآن تلاوت شد و بنا به مأموریت، من نیم‌ساعت صحبتی کردم و پس از آن آقای نمازی اشعار نو راجع به کاوه خواند.

#### شنبه ۱۳۴۴/۲/۲۵

اردلان را برای پرونده‌خوانی به دادگاه بردند. ایراد کیفرخواست این است که چرا در جیبش اعلامیه بوده است! و استدلال می‌کنند که چون مدتی در زندان با جبهه‌ای‌ها و نهضتی‌ها به سر برده، پس حتماً از آنها شده است!...

#### یکشنبه ۱۳۴۴/۲/۲۶

خبر مهمی نبود.

#### دوشنبه ۱۳۴۴/۲/۲۷

ملاقاتی‌ها: آقایان میرمحمدصادقی، مهندس معین‌فر، واثقی، مروارید، موحدیان، مهدیقلی، دکتر پیمان، باستانی، پورقبادی، یعقوبی و عده زیادی از اصفهان و از بازار.

آقای حکیم تلگرافی به‌عنوان آقای آشتیانی زده و اعمال دستگاه را شدیداً تقبیح و تهدید کرده‌اند.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۲۸

رادیوهای لندن و قاهره گفتند تظاهرات مهمی از طرف دانشجویان ایرانی علیه شاه در فرودگاه نیویورک، موقعی که برای اقامت یکی دو روزه خصوصی، در سر راه آرژانتین به کانادا پیاده می‌شده است، به‌عمل آمده.

#### چهارشنبه ۱۳۴۴/۲/۲۹

آقای اردلان دانشجو را به دادگاه بردند و در یک جلسه، تمام مراحل طی و منتهی به دو ماه محکومیت شد. طبق ماده ۷۹، رئیس دادگاه: تاج‌الدینی. عصر آزاد شد.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۲/۳۰

در ملاقات پنج‌شنبه عده زیادی از بازاری‌ها و میدانی‌ها (از جمله آقایان کریمی، حاجی نصیری، کمیلی و علایی) با میوه و شیرینی فراوان آمده بودند. همچنین ۱۳ نفر آقایان علمای دادگاهی با بعضی از دوستان‌شان (آقایان جعفری، جمارانی پدر و پسر، کنی، محلاتی، قریشی، حجتی، لواسانی و مقدسیان).

#### جمعه ۱۳۴۴/۲/۳۱

خبر مهمی نبود. «پیک ایران» مقاله ۱۱ مه «آزورور» و «تریبون» را راجع به اعتراض شکنجه و اتهام مهندس فارغ‌التحصیل انگلستان را خواند.

#### شنبه ۱۳۴۴/۳/۱

خلیلیان را به دادگاه بردند. یک‌روزه، تمام شد. با وجود دفاع‌های معترضان و معترفانه‌اش، او را فقط به سه ماه محکوم کردند. خیلی ما خوشحال شدیم.  
- دادگاه ۱۳ نفر آقایان علما، باز به‌عقب افتاده است: ۲ ربیع‌الاول

۶۳۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

- عصر آقای محمد صادق قاضی طباطبایی را که در ۱۳۴۳/۱۲/۱۲، به جرم نشر و پخش «انتقام»، در خیابان دستگیر شده بود، از قزل‌قلعه منتقل کردند. آقای قاضی طباطبایی جوان سی‌ساله‌ای است. فرزند آقای قاضی طباطبایی قم که (پسر عموی آقاسید محمدحسین طباطبایی) عضو دفتر اسناد رسمی. دارای سوابق علاقه‌مندی و فعالیت مذهبی سیاسی، شخصی مؤدب، متین، خونسرد، خوش‌جنس و ظاهراً فهمیده و محکم.

بنا به اظهار ایشان، در قزل‌قلعه آقایان هاشمی و فروهر در عمومی بودند و در انفرادی‌ها یک‌عده از هیئت‌های مؤتلفه، که در پرونده بخارایی دستگیر شده‌اند (حاجی بابا، حاجی مصدقی، حاجی تجریشی، دانشپور، باقری، لاجوردی‌ها، فتوگرافی، متین، سید محمود حسینی، عبدالله تربتی، اکبر قرآیان و حاجی عباس نوشاد) با روحیه‌ی خوب. آقای هاشمی را شکنجه‌های طولانی و سخت داده‌اند، بهانه‌شان باطناً ترجمه کتاب «اسرائیل» با مقدمه‌ی تند و محققانه آن و همچنین قصد چسباندن یک روحانی به پرونده بخارایی بوده، که پس از آنکه از آقای انواری مدارک و اقرار گرفته‌اند، او را کنار گذارده‌اند. با وجود شکنجه شدید و معیوب نمودن قوزک پا، روحیه فوق‌العاده خوب دارد.

**یک‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۲**

خبر مهمی نبود.

**دوشنبه ۱۳۴۴/۳/۳**

**شروع پنجمین ماه سومین سال**

ملاقات‌ها مفصل بود ولی خبر مهمی شنیده نشد.

**سه‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۴ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۶**

سه‌شنبه و چهارشنبه خبر مهمی نبود.

پنج‌شنبه ملاقات‌ها مفصل و هدایای زیاد از نوبر گران‌قیمت میوه. حتی یک نفر، آقای رضاخانی، مقداری کاغذ سفید به‌عنوان هدیه برای آقای طالقانی آورده بود.



آقای فهیم که به ملاقات می‌آمده است، از دم در توقیف شده است. حامل رونوشت استفتاییه یک عده از طلاب و علمای قم از آقای میلانی راجع به قاتلین منصور بوده است.

#### جمعه ۱۳۴۴/۳/۷

عصر «پیک ایران» با پیش‌بینی و دعوت قبلی از دوسه روز پیش، عین نوار آخرین منبر آقای خمینی را گذاشته بود و مردم زیادی در ایران آماده استماع آن بودند. علاوه بر آن، نامه اعتراضیه شدید کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به‌عنوان دبیرخانه سازمان را خواند. این نامه بعد از تبعید آقای خمینی نوشته و در آن گفته شده بود که عمل دولت ایران برخلاف قانون اساسی خودشان بوده است و عمل دولت ترکیه، که بدون محکومیت قانونی، یک شخص تبعیدی را قبول کرده است، برخلاف منشور ملل متحد است و در ایران کلیه رهبران مذهبی در حبس و محدودیت می‌باشند و باید اقدام به عمل آید.

#### شنبه ۱۳۴۴/۳/۸

خبر مهمی نبود.

#### یکشنبه ۱۳۴۴/۳/۹

«پیک ایران» می‌گفت دانشجویان ایرانی در شهرهای رُم، مونیخ، بروکسل، اشتوتگارت و غیره تظاهرات پرشوری علیه عملیات و اختناق‌های دولت راه انداخته‌اند و این اتحادیه‌ها و اتحادیه دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا، اعلامیه‌هایی صادر و نامه‌هایی به سازمان ملل متحد و کمیسیون بهداشت جهانی نوشته و خواسته‌اند که نمایندگان از صلیب سرخ برای رسیدگی به وضع زندانیان سیاسی به ایران بروند، از متهمین، محاکمه علنی به عمل آید و به‌وکلائیشان تأمین داده شود که تعقیب نخواهند شد.

#### دوشنبه ۱۳۴۴/۳/۱۰

ملاقاتی‌های امروز: آقایان نورالدینی و مروارید و چند معمم دیگر، عده زیادی از جوانان بازاری تبریز که برای ملاقات آمده بودند، میرمحمدصادقی، خلیلیان.

«پیک ایران» می‌گفت تظاهرات نیویورک فوق‌العاده و مستمر بوده، شاه را مستأصل کرده‌اند. برای اینکه بعد از فرودگاه به هتل رفته و در مقابل هتل تظاهرات نموده و منتظرش ایستاده‌اند تا به کاباره رفته و در آنجا مشایعت‌اش کرده‌اند و باز به هتل برگشته‌اند. و این تظاهرات در تلویزیون آمریکا نمایش داده شده است. یک حرکت پیاده‌روی مفصل در لوس‌آنجلس شده است. در بروکسل نیز تظاهرات و اعتصاب غذا و پشتیبانی بعضی از دانشمندان از ایرانیان به عمل آمده است.

### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۱۱ و چهارشنبه ۳۴۴۲/۳/۱۲

- پیک ایران و رادیو دهلی راجع به حکم اعدام شش نفر همکاران بخارایی و تظاهرات آمریکا و اروپا صحبت کردند.  
- آقای قاضی طباطبایی را برای تعیین وکیل به دادگاه بردند. ایشان هم پنج روز مهلت قانونی را تقاضا کرد.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۱۳

ملاقاتی‌های امروز: از دانشگاهیان آقایان: دکتر عابدی، مهندس معتمدی، پروفیسور تقی فاطمی، دکتر بهفروز، دکتر توسلی. از علما آقایان مرندي، قرشی، جمارانی، مروارید، شجونی. از متفرقه آقایان: دکتر صادقی شیراز، حاجی شبستری‌زاده، رحیم عطایی، عرب‌زاده و عده‌ای از شمیران و بازار.

آنچه شنیده شد: در مردم تأثر و تحرک خصوصی فوق‌العاده در اثر حکم اعدام شش نفر بخارایی‌ها پیدا شده، عده‌ای از طلاب قم در گروه‌های بیست سی نفری در منازل آقایان: نجفی، شریعتمداری و گلپایگانی متحصن شده‌اند. اعلامیه‌هایی نیز ظاهراً منتشر شده است، ولی علمای طراز اول عقیده دارند که اگر اقدام و اعتراضی بنمایند، دولت لج می‌کند و وضع آنها بدتر می‌شود(!)

جان گرفتن از دو نفر محکومین به اعدام: سه چهار روز قبل آقایان خاقانی و نوری که از محکوم شدگان به‌ناحق ۱۵ خرداد و شکنجه دیده‌های عجیب می‌باشند، و خاقانی را یک بار قبل از محاکمه، من باب ارباب، برای گرفتن پول‌هایش و اقرار، به میدان تیر برده به‌چوب بسته و تیر هم در کرده بودند، از زندان شماره (۱) قصر منتقل به عشرت‌آباد می‌نمایند. این بیچاره‌ها تمام شب را در اضطراب تمام و انتظار تیرباران صبحانه، به نماز و بیداری می‌گذرانند و نیمه جان می‌شوند. ولی صبح بدون

آنکه بگویند چرا چنین کاری کرده‌اند، آنها را پیش دادستان کل ارتش می‌برند و به زندان قصر برمی‌گردانند. وضع قلب و روحیه‌ی آنها به قدری خراب شده بوده است که هر دو در بهداری بستری می‌باشند!

### جمعه ۱۳۴۴/۳/۱۴ تا یکشنبه ۱۳۴۴/۳/۱۶

خبر مهمی نبود.

### دوشنبه ۱۳۴۴/۳/۱۷

از ملاقاتی‌های امروز آقایان: مولانا، صالحی، کنی (با یک صندوق توت‌کن)، مروارید، حاجتی از علما، مهندس سالور، حاجی‌طرخانی، شبستری‌زاده، هاشمی از دوستان، کریمی از شیراز، غیائی از کازرون.

- آقای فهیم را تحت فشار و شکنجه سخت قرار داده‌اند که بگوید چه کسانی استفتاء کرده‌اند. صبح شهرت داشت که زیر شکنجه فوت کرده است! بعد محقق شد که شکنجه شدید بوده، ولی خوشبختانه زنده است.

برای بخشش محکومین به اعدام ۶ نفری، بعضی از علمای طراز اول تهران با مراجعه‌ی شفاهی به دربار تقاضا کرده‌اند، ولی با بی‌اعتنایی جواب خشک داده شده است که خلاف شرع و خلاف قانون است.

محکومین قتل منصور، از امروز صبح پیش یکدیگر آورده شده و ملاقات خانوادگی داده‌اند. روحیه و نشاطشان بسیار قوی است. نامه‌ای که نیک‌نژاد قبلاً برای مادرش رد کرده بوده است، می‌گویند منتشر شده و در آنجا اظهار اشتیاق و افتخار به شهادت کرده است.

در منازل مراجع تقلید قم، که عده‌ای از طلاب به خاطر نجات محکومین به اعدام بست نشسته بودند، ظاهراً رئیس شهربانی و رئیس سازمان امنیت قم آمده به آنها و به صاحب‌خانه‌ها تکلیف ترک تحصن کرده‌اند. آقایان شریعتمداری و گلپایگانی به طلاب توصیه نموده‌اند که برای حفظ آبرو خوب است بروند. ولی آقای مرعشی مقاومت کرده و جواب سخت داده است. تا آنکه طلبه‌ای از تهران از آقای آقاشیخ محمد تقی عاملی نامه‌ای برای ایشان می‌برند، که چون ما مشغول اقدام و امیدوار هستیم، خوب است از این قبیل کارها که سبب عدم توفیق ما خواهد شد، صرف نظر

۶۳۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

شود (!). گفتند که در منزل آقای نجفی کار به بحث و مشاجره و سپس به اعزام کماندو و محاصره می‌کشد.

استفتاییه‌ای که از آقایان مراجع مقیم مشهد راجع به محکومین منصور به عمل آمده بود، آقای قمی جواب قاطع داده است. ولی آقای میلانی متعذر شده‌اند که ملایم است.

دادگاه وکلای ما هنوز در مرحله صلاحیت است. سرهنگ علمی ۶ جلسه صحبت کرده است. دادستان فخرایی گفته بوده است اگر سرهنگ رحیمی در دادگاه نهضت نمی‌گفت: شعار شاه و قانون و عدالت را پایین بیاورند، بخارایی هم نمی‌گفت: عکس شاه را پایین بیاورند! سپس از کاپیتولاسیون دفاع کرده و گفته است: ما باید به دوستان مان چنین امتیازاتی بدهیم.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۱۸

آقای قاضی را برای تعیین وکیل به دادرسی ارتش بردند و آقای سرتیپ شایانفر را وکیل تسخیری تعیین کردند. کیفرخواست، اتهام اقدام علیه امنیت داخلی مملکت، به دلیل پخش اوراق مضره (مجله «انتقام») و عدم تشریک مساعی در معرفی افرادی که همکاری داشته‌اند. بزه از درجه جُنحه منطبق با قسمت اخیر ماده ۷۹، وقوع بزه ۱۳۴۳/۱۲/۱۲، رئیس دادگاه سرهنگ مسعود انصاری.

بنابر آنچه ایشان شنیده است، بخارایی و سایرین و حتی انواری، در دادگاه با کمال شهامت و صراحت گفته‌اند: ما غیر از منصور، قصد قتل عده زیادی از وزرا و رؤسا و خود شاه را داشته‌ایم و بدانید که با کشتن ما قضیه تمام نمی‌شود و خواهید دید.

اعتراض کرده‌اند که چرا عکس این دیو را بالا سر دادگاه گذاشته‌اند. در بازپرسی از بخارایی محرک عمل او را پرسیده‌اند، گفته است: روح مذهبی - روح مذهبی از کجا در تو پیدا شده است؟ - از مطالعه‌ی کتاب‌های بازرگان.

#### چهارشنبه ۱۳۴۴/۳/۱۹

خبر مهمی نبود.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۲۰

از ملاقاتی‌های امروز: آقایان آقاسید حسن جزایری، مهندس معین فر، اشکان، برومند، دکتر ممکن، شجونی.

- ظاهراً آقای صالح عده‌ای از جبهه‌ای‌های بازار را خواسته و گفته است: ما همیشه می‌گفته‌ایم که با مساعد نبودن اوضاع و شرایط باید صبر و سکوت پیشه گرفت، ولی بعضی جوانان افراطی، تندروی می‌کردند که شکست خوردند و معلوم شد حق با ما بوده است. حالا «هوا خوب است» و ما جمعیت «قانونی علنی» هستیم و شرایط فعالیت حالا فراهم شده است.

- از طرف علما برای نجات ۶ نفر، خیلی اقدامات و مراجعات شده است و آقای میلانی ظاهراً عمل تهدیدآمیز تند کرده است.

- نامه‌ای به شرح ذیل در تعقیب اعتراض‌های سابق برای رئیس اداره کل زندان (آقای سرهنگ فرنود) به امضای کلیه رفقای سیاسی (به‌استثنای ما سه نفر) فرستاده شد:

#### ریاست محترم اداره کل زندان شهربانی

جناب سرهنگ یقیناً به‌خاطر دارند که در تاریخ ۱۳۴۳/۱۱/۲۹ به دفتر زندان قصر تشریف آوردند و با عده‌ای از سران و نمایندگان ما زندانیان سیاسی شماره (۴) ملاقات فرمودند و با توجه و تأیید ضمنی شکایات قبلی (نامه‌های ۶/۲۳، ۹/۲۱ و ۱۳۴۳/۱۱/۲۴) و مذاکرات حضوری، صریحاً وعده یا دستور فرمودند که:

اولاً ترتیب تفکیک زندانیان سیاسی از زندانیان عادی، حداکثر تا آخر اردیبهشت ماه داده شود،

ثانیاً تا تأمین محل مناسب، اقدام به انتقال تدریجی و تقلیل زندانیان عادی قبلی بشود و در هر حال افراد جدیدی وارد نشوند.

ثالثاً غذای زندانیان سیاسی شماره (۴) مانند شماره (۳) به‌صورت جیره نقدی تحویل شود.

اینکه کمال تأسف است که نه تنها وعده‌های فوق هنوز عملی نشده است، بلکه هر چند روز زندانیان عادی تازه‌ای که هیچ‌گونه تناسب با ما ندارند، وارد و بر جمعیت این زندان افزوده می‌شود و ما در شرایط بسیار ناراحت و نامطلوب قرار داریم.

با توجه به مشکلات و اعتراضاتی که در نامه‌ها و مذاکرات قبلی اظهار شده است، و با توجه به اینکه آن جناب بیش از ما بایستی برای اثبات

شخصیت و احترام شرافت افسری خود علاقه‌مند به انجام قول و قرار  
که گذارده‌اند باشند، انتظار برقرار شدن آنها و رفع تضییقات موجود را  
داریم.

جمعه ۱۳۴۴/۳/۲۱

خبر مهمی نبود. عصر مجمع عمومی گزارش دو ماهه هیئت مدیره داخلی.

شنبه ۱۳۴۴/۳/۲۲

از سال گذشته عده زیادی از رفقا در موقع حیاط‌خوابی، تخت‌خواب آورده و  
بعداً در انبار گذاشته بودند و اخیراً بیرون آوردند. برای شش نفر دیگر تخت‌خواب  
لازم بود. ولی زندان اجازه نداد و گفتند سرگرد سیاسی پور دستور داده است. هیئت  
مدیره بعد از مذاکرات با آقای ستوان و عدم موافقت مشارالیه، بالاخره امروز نامه‌ای  
به شرح ذیل به زندان داده شد:

ریاست محترم زندان شماره (۴)

به‌طوری‌که مسبقاً، چند نفری از دوستان ما مدتی است تقاضای  
آوردن تخت‌خواب کرده‌اند و این تقاضا بدان جهت است که فصل  
خوابیدن در حیاط شروع شده و با وجود رطوبت در سطح زمین و  
ابتلای بعضی به‌پاره‌ای بیماری‌ها و سایر اشکالات، استفاده از تخت  
ضروری و مخصوصاً برای اشخاصی که مدت نسبتاً زیادی است که در  
زندان به‌سر می‌برند و در آینده نیز بایستی مدتی طولانی در زندان  
بمانند. متأسفانه با مراجعات مکرر و تشریح و توضیح پی‌درپی و در  
مقابل تبعیضات مستمری که درباره‌ی ما اعمال می‌شود، بدین  
درخواست هم ترتیب اثری ندادند. چون برای دوستانی که هم اکنون  
روی تخت‌خواب می‌خوابند، بسیار ناگوار است درحالی‌که سایرین از  
داشتن تخت محروم‌اند، آنان روی تخت‌خواب استراحت کنند. لذا ترجیح  
می‌دهند که آنان نیز از تخت چشم پوشیده روی زمین بخوابند. بدیهی  
است یا در زندان شماره (۴) تخت مجاز است، که در این صورت  
مسئولان مربوطه با آوردن ۶ تخت‌خواب کسری برای ما موافقت  
خواهند فرمود، و یا غیر مجاز است و ممنوع، که در این صورت هم  
بهتر است هیچ‌گونه تبعیضی نشده و همگی یکسان باشیم، بنابر این

جمعی که دارای تخت هستند، امروز تخت‌هایشان را جمع کرده به انبار تحویل دادند. با تقدیم احترام

- آقای محمد شمس را به زندان موقت منتقل کردند. نگرانی و ناراحتی زیاد ما از احتمال فشار و شکنجه مجدد برای معرفی کسی که تراکت‌ها را داده بوده است.  
- انتخاب هیئت مدیره چهار نفری: آقایان مهندس سحابی، حکیمی، عاقلی زاده و جعفری.

### یکشنبه ۱۳۴۴/۳/۲۳

خبر مهمی نبود.

### دوشنبه ۱۳۴۴/۳/۲۴

- ملاقاتی‌های امروز: از جمله آقایان مقدسیان، اعتمادزاده، پسر آقا شیخ عباسعلی اسلامی، آقا شیخ غلامرضا محلاتی، از روحانیون؛ تختی از ورزشکاران؛ خرمشادی، علیجانی، صادقی، عرب زاده و دو برادر احمدزاده، از دوستان؛ و همچنین داوود مشکی جوان هفده هجده ساله پسر مهدی بانشاط محکوم چندین فقره دزدی. آنچه شنیده شد:

- سه نفر متهمین پخش اخبار خلاصه دادگاه نهضت، تبرئه شدند: آقایان مهندس عبودیت، موحدیان و مهندس میثمی.

- اقدامات و مذاکرات و جنب و جوش‌های خصوصی از طرف مردم و علما برای نجات ۶ نفر اعدامی‌ها به عمل آمده است و وعده‌های دلخوش‌کننده و خام‌کننده زیاد داده شده است.

- یک اعلامیه تهدیدآمیز با امضای فدائیان اسلام منتشر شده است.

\* \* \*

پیک ایران خبر از تظاهرات و نامه‌ها و اعتصاب غذاهای دانشجویان ایرانی و محلی در آلمان و کالیفرنیا و ایتالیا و فرانسه در زمینه‌ی دفاع از زندانیان سیاسی ایران می‌داد. به دوگل و جانسون نامه‌هایی دایر به دروغ بودن جواب‌های دولت ایران درباره‌ی عدم شکنجه متهمین نوشته‌اند. دانشجویان ایرانی و آلمانی نامه‌ای به دولت آلمان برای اخراج مأمورین ساواک که کارشان جاسوسی است نوشته‌اند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۲۵

- آقای قاضی طباطبایی به دادگاه رفت. سه ماه محکومیت.
- پیک، باز صحبت از تظاهرات و اعتراض‌های کتبی دانشجویان اروپا می‌کرد.
- کمیته‌ای از دانشمندان آلمانی برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران تشکیل شده است. دفتر بین‌المللی دفاع از حقوق که مرکزش در فرانسه است، اعتراضی صادر کرده است. از روزنامه «آبزور» مقاله جالبی به تاریخ ۳۰ مه خواند.
- پیرو مذاکرات و نامه اعتراض دوستان راجع به تختخواب، اداره زندان عکس‌العمل نشان داده و تختخواب‌های زندانیان عادی را نیز جمع کردند.

### چهارشنبه ۱۳۴۴/۳/۲۶

- خبر تیرباران ۴ نفر از ۶ نفر محکومین به اعدام، سیزده نفر متهمین قتل منصور، نزدیک ظهر از رادیو پخش شد! بهت و تأثر و تنفر فوق‌العاده. تأیید شقاوت دستگاه و خامی و فریب‌خواری و سستی مردم و روحانیون. سر شب مجلس ختم و تلاوت قرآن.
- دو نفر تخفیف یافتگان به ابد و ۷ نفر دیگر به زندان شماره ۱ منتقل شده‌اند و فعلاً در اتاق افسر کشیک می‌باشند.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۳/۲۷

- از ملاقات‌کنندگان امروز: آقایان آسایش، کریمی از میدانی‌ها با مقداری میوه، آقای مولانا، آقای انصاری برادر زن ابراری و پسرش که به جستجوی دیدار پدرش آمده بودند. آقای فدایی فر از لاروس
- تصمیم جدید زندان: مطالبه‌ی شناسنامه از ملاقاتی‌ها! عده‌ای برگشتند.
- آنچه شنیده شد: آقا شیخ غلامحسین جعفری یک مجلس ختم و دعا در مسجد جمعه برای چهار نفر مقتولین گذارده بوده است که چون به‌طور خصوصی به مردم اطلاع داده‌اند، جمعیت مختصری داشته است. برادر مرندی، که معمم است، در مسجد دروازه غار اعلان ختم کرده است، ولی مانع شده‌اند. عده زیادی از مردم این دو روزه به «مسگرآباد» می‌روند و سر قبرها که به‌طور متفرق و بدون نشان است، می‌ایستند. انتظار اعلان ختم به امضای آقایان خوانساری، آملی، آشتیانی.
- ایپکچی را به دارالتأدیب بردند.



**جمعه ۱۳۴۴/۳/۲۸**

هشت نفر رفقای بخارایی را در بندهای زندان (۱) پخش کردند.

**شنبه ۱۳۴۴/۳/۲۹**

ساعت ۱۰:۳۰ مجلس جشن و افتخار برای روز خلع ید. آقای صفا در زمینه کارتل‌ها و کنسرسیوم‌ها صحبت کرد و اشاراتی به علت تعطیل پالایشگاه نمود. شب به مناسبت شب اربعین، مجلس سخنرانی و تذکر در حیاط با مشارکت عادی‌ها و صحبت آقای طالقانی.

**یکشنبه ۱۳۴۴/۳/۳۰**

خبر مهمی نبود. از عادی‌ها آقایان: حاجی قدرت و حاجی عبدالرحمن به درخواست خودشان به داخله منتقل شدند.

**دوشنبه ۱۳۴۴/۳/۳۱**

ملاقاتی در اثر مطالبه‌ی شناسنامه خیلی کم شده بود. غیر خانواده‌ای دو نفر از طلاب مشهدی آمده بودند. آنچه شنیده شد:

آقای فهیم زنده است. ولی مریض و بسیار ناراحت از شکنجه‌ها. در تعقیب آقایان مروارید و برادران حجتی و عده‌ی دیگری از علما به عنوان محرکین تحصن هستند. آقایان حاجی بابا و میرحسینی آزاد شده‌اند.

در تبریز، در مسجد بزرگ شهیدی مجلس ختم عمومی و علنی برای چهار نفر شهیدان اخیر گذارده شده، آقای انزابی منبر رفته است. در قم در منزل آقای آقاسید صادق روحانی و در منازل دیگری، روز اربعین مجلس تذکر با صراحت به نام، جهت چهار نفر شهداء گذارده‌اند.

در زندان، ما هم مجلس قرآن شب هفت دایر کردیم و دکتر شیبانی بانی شد. حلوا پختند و به همه‌ی زندانیان دادند.

- رادیو پیک خبر ادامه تظاهرات دانشجویان اروپا را می‌داد. در مونیخ پلیس مانع شده است و دانشجویان چند نفر از مأمورین ساواک را که عکس‌گیری می‌کرده‌اند،

ظاهراً زده‌اند. و چون از تظاهر ممنوع شده‌اند مجلس مصاحبه با روزنامه‌نگاران تشکیل داده‌اند. روزنامه‌های ایتالیا نیز شرح فجایع ایران را داده‌اند. با آنکه محکومیت سه ماهه‌ی آقای قاضی سرآمده است و در ورقه نوشته بوده است که تجدیدنظر نمی‌خواهد، با آنکه ۶ روز گذشته است، ابلاغ آزادی نفرستاده‌اند و کسی که از طرف ایشان به دادگاه و دادرسی مراجعه کرده، جواب سربالا شنیده است!

### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۱

صحبت تعویض رئیس زندان و موافقت با تقاضای مرخصی که اخیراً به‌عنوان اعتراض و خلاصی از مداخله‌ها و رفتار شاق داده بود، می‌باشد و می‌گویند سروان چنگیزی رئیس سابق زندان اراک خواهد آمد.

رادیو پیک متن نامه مفصلی را که به‌مناسبت مسافرت شاه به روسیه، ایرانیان مهاجر مقیم مسکو، به‌وسیله‌ی برژنف و کاسیگین به شاه، و رونوشت به مجلس و نخست‌وزیر ایران داده‌اند، می‌خواند. در این نامه تقاضای اعتراض‌آمیز آزادی زندانیان سیاسی و خودداری از تضییقات و فشارهایی که به افراد و افکار به‌عمل می‌آید، شده است و همچنین اجازه‌ی مراجعت آنها به‌وطن با تضمین عدم مزاحمت.

### چهارشنبه ۱۳۴۴/۴/۲

واقعه‌ی تازه‌ای رخ نداد.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۳

#### ششمین ماه سومین سال

در ملاقات امروز نسبت به دو ملاقات گذشته، نسبتاً جمعیت بیشتری آمده بودند. ولی بعد از ظهر که شناسنامه خواستند، عده‌ای برگشتند.

از کسانی که آمده بودند: آقایان آقاسید محمد حسن جزائری، آل اسحق، حجتی، باهنر، زمانی و ارشادی تجریش، سلطانی، کشفی.

آنچه شنیده شد: آقای انواری (آقا شیخ محیی‌الدین، از محکومین پرونده مرحوم بخارایی) را به‌بند ۴ زندان (۲)، که مخصوص اداری‌ها و افسرها است، برده‌اند و از ملاقات خودداری دارد. برای ایپکچی که در دارالتأدیب است، میوه بردند، زندان قبول نکرد.

- در روز هفت، جمعیت زائرین چهار نفر شهید در مسگر آباد، فوق‌العاده بوده و مانع شده‌اند. عده زیادی به خانه‌هایشان رفته‌اند. شور و هیجان و تأثر خیلی زیاد بوده است.

#### جمعه ۱۳۴۴/۴/۴

واقعه قابل ذکری پیش نیامد.

#### شنبه ۱۳۴۴/۴/۵

شب آقای قاضی را که ۱۲ روز است بی‌جهت، و بعد از رأی سه ماه محکومیت سرآمده دادگاه، در زندان نگاه داشته بودند، آزاد کردند. در موقع عبور از نرده‌های «زیر هشت» و در جواب تظاهرات صلوات و اشعار شوخ رقفا، ضمن اظهار تشکر گفت: قسم به شهیدان راه حق، من از راهی که پیش گرفته‌ام باز نخواهم گشت.

- امروز کافه فروشگاه زندان را که به زندانی عادی، آقای رحیم اجاره داده بودند، و ظاهراً او حساب و باج پس نمی‌داده و حاضر به تحویل دادن هم نبود، و به این جهت به ۱۵ روز زندان مجرد محکوم‌اش کرده بودند، به‌وسیله‌ی مأمورین تحویل گرفتند و بستند.

#### یک‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۶

بعد از نماز عشاء به‌مناسبت شب قتل حضرت مجتبی علیه‌السلام، مجلسی در حیاط داشتیم. آقای طالقانی صحبت کردند و عده‌ای از عادی‌ها حضور داشتند.

#### دوشنبه ۱۳۴۴/۴/۷

به‌مناسبت تعطیل و تضادف با قتل حضرت امام حسن علیه‌السلام، ملاقاتی، خیلی زیاد آمده بودند (شله‌زرد هم خیلی رسید). از علما و طلاب آقایان: انصاری (از نجف) و طیبی شبستری؛ از دوستان آقایان: مهندس طاهری، دکتر یزدی، دکتر حایری، احمد هاشمی؛ از زندانیان سابق آقایان خلیلیان، حاجی سیدجوادی، ضیایی، یوسفی، امیرحسینی؛ از مسجدی‌ها آقایان: احمد صادق و حاجی سیدابراهیم.

- اعلامیه‌ای در تهران با امضای دانشجویان دینی حوزه تهران منتشر شده ضمن تجلیل از چهار نفر شهیدان تیرباران شده، مردم را به مجلس تذکر آنها، به مسجد حاجی ابوالفتح برای امروز دعوت کرده بودند. ولی پلیس مانع شده و در را بسته

است. اعلامیه‌ی مفصلی با امضای انجمن مبلغین و وعاظ اصفهان، چاپ و منتشر شده و رسماً آن چهار نفر را ستوده و اعتراض سخت به دولت و آمریکایی‌ها کرده، تبعید آیت‌الله خمینی و زندانی کردنِ علما و اساتید و دانشجویان و بازاری‌ها و تسلط آمریکا و اسرائیل را متذکر شده، به مردم هشدار داده و دعوت کرده است که نباید غفلت کنند و ترس نداشته باشند.

- وقتی دو نفر آقایان مهدی عراقی و هاشم امامی مشمول یک درجه تخفیف شدند، از آنها تشکرنامه خواسته‌اند، ولی امتناع کرده و نداده‌اند.

شب تیرباران نگذاشته بودند چهار نفر را از عصر از آنها جدا کنند. تا ساعت ۴ صبح با هم بوده نماز و حالی داشته‌اند و بسیار روحیه خوب بوده است. ظاهراً علت انتقال آقا شیخ محیی‌الدین انواری از زندان (۱) به زندان (۲)، برای توجه زندانیان به ایشان و تشکیل نماز جماعت بوده است.

- آقای شمس که چندی قبل از اینجا به زندان موقت منتقل شده بود، ظاهراً حالش خوب است و بازپرسی می‌شود.

- مسافری که از آمریکا آمده بود می‌گفت: در سانفرانسیسکو دانشجویان ایرانی، که قریب ۳۰۰۰ نفر هستند، تشکیلات و فعالیت خوب دارند. دو سه نشریه منتشر می‌نمایند و خیلی ملی و داغ‌اند (جناح نهضتی جبهه ملی). به طوری که عکس نه نفری ما در دادگاه را در اتاق‌هایشان زده‌اند. ولی ارتباط و اطلاع‌شان از ایران ضعیف است.

- مراجع تقلید در جریانات اخیر ساکت و بی‌اثر بوده‌اند. علت آن را عدم هماهنگی و اختلاف فیما بین می‌دانند. در هر حال، تأثیر روحی و انزجار زیاد در علاقه‌مندان و جوانان فعال متدین کرده است.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۸

رادیو پیک خبر از یک میتینگ ده هزار نفری ایرانیان مقیم آذربایجان شوروی و قطعنامه‌ای که دائر به آزاد کردن زندانیان و انحلال ساواک و آزادی مطبوعات و اجازه تضمین شده مراجعت خودشان به ایران صادر کرده‌اند، می‌داد. همچنین یک اعلامیه‌ی مشابهی از ایرانیان مقیم مجارستان که به مناسبت دعوت و اقامت شاه در روسیه صادر کرده‌اند.

اعلامیه‌ی یک ماه قبل «آرامش» را که خیلی تند و صریح بوده، علیه شاه و له جمهوریت بحث کرده است، می‌خواند.

#### چهارشنبه ۱۳۴۴/۴/۹

بیک ایران خبر از تظاهرات پرهیجان دامنه‌دار ۳۰۰ نفر دانشجویان ایرانی مقیم «وین» در روز دوشنبه اخیر می‌داد. همچنین در اینسبورگ و گراتس، تظاهرات با همکاری دانشجویان اتریشی بوده است. شعار آنها آزادکردن زندانیان سیاسی و اجازه ملاقات دادن به کمیته‌های کشورهای خارج بوده است.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۱۰

امروز ملاقاتی زیاد داشتیم و از جمله عده زیادی از کسبه خیابان و بازار که امروز به ملاقات آقای انواری و دیروز به ملاقات هفت نفری رفته بودند و از روحیه‌ی خوب آنها تعریف می‌کردند. عده‌ای از مسجدی‌ها (آقایان جوادآقا، اکبرآقا)، از آشنایان (آقای شبستری‌زاده، حاجی سید غلامرضا سعیدی، محمدی) و از آزاد شده‌ها (نراقی، قاضی و خلیلیان).

عصر دو نفر جدید از دسته آرامش، از قزل‌قلعه، آوردند: آقای دکتر معصومیان، که ۵۰ روز پیش گرفته شده بوده است، و آقای فتحی (۳۰ روز قبل). دلیل: نشر اعلامیه بعد از بازداشت آرامش در معرفی و دفاع ایشان (اعلامیه‌های ایرانیان). اتهام: اقدام علیه امنیت. بازجوئی و بازپرسی خفیف. ضمن سؤال از روابطشان با دستجات، و از جمله نهضت. رفتار در قزل‌قلعه ملایم. دکتر معصومیان در اتاق دفتر و آقای فتحی در عمومی. از شکنجه شدید و ناله‌های جانخراش آقای فهیم اطلاع داشتند.

دکتر معصومیان مهندس دانشکده فنی و دکتر در مهندسی شیمی (یا نفت) از فرانسه، عضو وزارت کشور و فعالیت در شرکت خصوصی. سابقاً توده‌ای سخت، سال‌های اخیر همکاری با آرامش.

بیک ایران از قول خبرگزاری‌های خارجی، دریافت ۷۰ میلیون مارک رشوه شاه از کمپانی‌های آلمانی برای واگذاری پالایشگاه تهران و نفت فلات قاره یا جنوب ایران.

- فعالیت‌های آقای آرامش (بنا به اظهارات آقای معصومیان) در این اواخر چنین

بوده است:

تشکیل کمیته علیه «ناصر»، برای دفاع از خوزستان و آگهی در روزنامه، که ظاهراً در نزد هیچ طرف (دولت و ملت) توفیقی نداشت.

انتشار چند نسخه دستی از کتاب «اسرار زیر پرده ۲۳ ساله اخیر» با یک مقدمه خیلی تند علیه حکومت استبدادی و شخص محمدرضا شاه (با ذکر اینکه ایران یک زندانی است برای ۲۲ میلیون نفر و یک زندانبان دارد به نام شاه)

توقیف شدن از طرف ساواک در ۱۶ بهمن ۱۳۴۳ به دنبال این کتاب و بعد اعتصاب غذا و وساطت سفیر کبیر آمریکا و آزادی.

نامه سرگشاده به «جانسون»، دائر به اینکه ژنرال «هولمز» مرتباً از اسراییل و انگلستان و شاه ماهیانه می گرفته و گزارش‌های خلاف واقع به شما می داده است.

اقدام به صدور و پخش اعلامیه کمیته جمهوری خواهان، بعد از واقعه تیراندازی

۲۱ فروردین، و توقیف مجدد فعلی.

- آقای معصومیان انگیزه مشارالیه را وطن پرستی و شهادت اخلاقی و شدت ناراحتی از اوضاع مملکت و ناامیدی از جبهه ملی و تعجیل در پیش افتادن و دست زدن به کاری که به حکم اوضاع و احوال باید پیش آید، می داند. در عین اینکه او را صددرصد ملی و مستقل و منفک و مخالف سیاست‌های خارجی معرفی می کند، ارتباط و اطلاعات و همچنین حمایتی که از او می شده است را مخفی نمی دارد و همچنین رفتار ملایم و ملاحظه کارانه که با خودشان می شود.

#### جمعه ۱۳۴۴/۴/۱۱

سرشب به دنبال رادیو پیک، رادیو ملی نیز متن کامل اعلامیه آرامش را که با امضای خود و از طرف کمیته جمهوری خواهان منتشر کرده است، خواند. اعلامیه مفصل مستدل و خیلی صریح و کوبنده است. می گوید شاه تمام اصول قوانین اساسی و حقوق ملت را زیر پا گذاشته و به ساحت دین مقدس اسلام جسارت ورزیده، بهائیت و صهیونیسم را بر مسلمانان مسلط کرده. مردم در قبال کسی که به پیمان مشروطیت وفادار نمانده است، دیگر تعهدی ندارند.

#### شنبه ۱۳۴۴/۴/۱۲ و یکشنبه ۱۳۴۴/۴/۱۳

خبر مهمی نبود.

## دوشنبه ۱۳۴۴/۴/۱۴

- گفتند که سه روز است آرامش برای سومین بار اعتصاب غذا کرده است. سرگرد رئیس بهداری پیش او می‌رود و علت و منظور را می‌پرسد. پرخاش می‌کند که شما را به رسمیت نمی‌شناسم! بروید به آن «موسی چومبه سواد کوهی» بگوئید شرش را از سر ۲۰ میلیون مردم کوتاه کند!...

- از دستگیر شدگان هیئت مؤتلفه که در قزل‌قلعه و عشرت‌آباد بودند، هشت نفر به زندان (۳) قصر منتقل شده‌اند (از جمله حاجی توکلی، حاجی محتشمی، تربتی، غضنفری).

و یازده نفر آزاد شده‌اند (از جمله: حاجی مرتضی تجریشی، حاج عباس نوشاد، میرفندرسکی، لاجوردی، باقری، کاتوزیان، پورخلیلی، معماریان، استادی، میرحسینی، حاجی حسن پوربختیار).

- ملاقاتی کم داشتیم: از علما آقایان: مروارید، شجونی، معزالدینی و چند نفر طلبه‌های طالقانی؛ از آزاد شدگان آقای قاضی؛ از دوستان دکتر آشتیانی و محمدی.

\* \* \*

- پیک ایران می‌گفت در چکسلواکی، دانشجویان ایران وابسته به کنفدراسیون بین‌المللی، تظاهرات زیادی به منظور انحلال دادگاه‌های نظامی و انتقال محاکمات به دادگاه‌های دادگستری، آزادی زندانیان سیاسی، حضور خبرنگاران و حضور هیئت منصفه در دادگاه و تعهد مخارج اعزام یک قاضی عالی‌رتبه بین‌المللی به ایران برای رسیدگی به وضع محاکمات سیاسی دادگاه‌های نظامی، داشته‌اند.

کمیته دانشجویان ایران در وین نیز تعهد خرج مسافرت یکی از قضات را کرده است و اعلامیه‌ی مفصلی در تشریح و تجلیل زندانیان سیاسی ایران با ذکر نام از آقای خمینی، ماها، سوسیالیست‌ها، منچستری‌ها صادر کرده است.

دفتر مرکزی کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان، نامه به تمام شعبه‌ها فرستاده و توصیه کرده است هر قدر می‌توانند، نسبت به رفتار دولت ایران با زندانیان سیاسی اعتراض و قضایا را به شخصیت‌های بین‌المللی اعلام نمایند. ضمناً خرج مسافرت یک قاضی عالی‌رتبه را تعهد کرده است.

## سه‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۱۵

واقعه عمده‌ای رخ نداد.

#### چهارشنبه ۱۳۴۴/۴/۱۶

- خانم آقای علی‌بابایی و مادر و کسان ایشان به دادستان ارتش مراجعه و اجازه و دستور ملاقات حضوری ایشان را گرفته بودند (مادر علی‌بابایی سخت مریض و ناامید است). به دفتر نگهبان می‌آیند ولی سرگرد سیاسی‌پور رئیس زندان اجازه ملاقات حضوری نمی‌دهد!

- در بهداری، تصادفاً آقای طالقانی با آقای آرامش در اتاق دندانساز پیش هم قرار می‌گیرند و پس از معرفی متقابل، سلام و احوالپرسی مبادله می‌نمایند. سرگرد رضوی رئیس بهداری با سرگرد سیاسی‌پور می‌آیند آرامش را از آن اتاق می‌برند. بعد آقای انواری می‌آید، همین معامله با ایشان شده. آقای طالقانی با برآشفستگی تمام، به سیاسی‌پور می‌پزند و اعتراض می‌کنند آیا مقررات زندان این است که دو نفر محکوم نتوانند احوال‌پرسی کنند؟! اگر هست نشان بدهید.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۱۷

ملاقات امروز به لحاظ جمعیت متوسط بود و عده‌ای هم از پیش آقای انواری برمی‌گشتند یا قصد آنجا را داشتند. بعضی اسامی: آقایان میرمحمد صادقی، ققیهی، مولایی، آقاسید محمد حسن جزائری، که مشتری تقریباً هر هفته است، مروارید، محلاتی، آقا فضل‌الله، نورالدینی، احمد آقا هاشمی و برزگر.

آقای هاشمی مترجم کتاب «اسرائیل» که مورد شکنجه‌ی فوق‌العاده در قزل‌قلعه شده بود و پایش هنوز معیوب است، یک شنبه‌ی گذشته آزاد شده است و حکایت کرده است که آقای فهیم وضع درستی ندارد؛ یک گوش و یک چشم او در اثر ضربات و شکنجه‌ها ناقص شده است.

در بیرون، شایعات راجع به آزادی قریب‌الوقوع ماها و برگرداندن آقای خمینی مختصر قوتی گرفته است. دو نفر طرفداران آرامش با اقداماتی که برای آنها به عمل آمده و امیدآوری‌هایی که داده‌اند خود را خیلی نزدیک به آزاد شدن می‌بینند. در عراق عرب مراجع تقلید و علمای شیعه از اوضاع ایران روی هم رفته بی‌اطلاع و بی‌علاقه‌اند و تمام افکارشان صرفاً مبارزه با عارف روی اتحاد با مصر است. البته بعید نیست سیاست و سفارت ایران برای انصراف آنها از علمای ایران، و مخالفتشان



با اتحاد با عبدالناصر، بی‌دخالت در این وضع نباشد و به همین دلیل آوانس‌هایی به آقای حکیم داده است (از جمله آزاد کردن موقت ۱۳ نفر و غاظ).  
از طرف جبهه ملی سوم یک اعلامیه‌ی ابراز وجود و تجزیه و تحلیل ۲ صفحه‌ای درآمده است.

### جمعه ۱۳۴۴/۴/۱۸

واقعه‌ی عمده‌ای رخ نداد.

### شنبه ۱۳۴۴/۴/۱۹

مدتی است سطح انضباط و ذوق و علاقه در جمع هم‌بندان سیاسی پایین آمده، گلایه‌ها و قهرها و اعتراضات زیاد شده است. علاوه بر آنکه در اجتماع غیرمتجانس که متضمن چهره‌های گوناگونی به لحاظ مسلک و مذهب و سن و شغل و سلیقه است، و اصولاً محیط زندان در هر کس ایجاد فشار (tension) و بی‌حوصلگی و عصبانیت می‌کند، احتمال و امکان مناقشات و اختلافات زیاد است. ولی چون ما از ابتدا قائل به تشکیل اجتماع منظم واحد منضبطی شده و قیود و وظایف و اطاعت‌هایی را مقرر داشته بودیم، تحمل این وضع برای همه آسان نیست.  
اول دفعه از چهار پنج ماه پیش، آقای (x) بنای بهانه‌گیری و ناسازگاری و تلخی و توهین را گذاشت و هر لحظه تهدید به درخواست انتقال از زندان می‌کرد و تغییر اتاق می‌داد و به پروپای هیئت مدیره‌ها و مسئولین می‌پیچید. تا آنکه بالاخره به بهانه‌ی اینکه ما نهضتی‌ها از عهده‌ی اداره اینجا برنیامده‌ایم، و به ایشان توهین و حقوق‌شان پایمال شده است، خود را از جمع خارج کرده کتباً تقاضا نمود به او اجازه داده شود به لحاظ خرج و غذا با ما همراه باشد و اصرار عجیبی داشت که جواب هم کتباً داده شود و مثل اینکه قصد پرونده‌سازی داشت. ضمناً از حرکات و شوخی‌های رفقا بین همدیگر ناراضی و معترض بود که سلب حیثیت از جمع می‌نماید. در صورتی که نمی‌شود زندان را از هر جهت به صورت قفس درآورد.  
اخیراً سروصدای آقای (xx)، که جوان تندخوی از خودراضی و پرتوقع نجوشی است (البته پاک، متدین، جدی، فداکار و ارزنده می‌باشد) خیلی زیاد شده. او هم

۱. اسامی به دلیل حفظ حرمت اشخاص توسط بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان حذف، و علائم (x)، (xx)، ... جای‌گزین شده است (ب.ف.ب.).

۶۵۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

که خود از عناصر خودسر غیرمطیع است، ما را به عدم اداره متهم می‌کند. در صورتی که آلت اجرایی و وسیله‌ی عمل ما چیزی جز همان احترام و اطاعت افراد و حسن‌نیت آنها نمی‌تواند باشد. چند شب قبل که سر سفره عده‌ای از جوان‌ها به‌طور شوخی خرده نان به هم پرتاب می‌کردند، گستاخانه برخاسته به حمله‌ی لفظی و حتی دستی به عده‌ای پرداخت و بی‌احترامی‌هایی کرد.

البته سماجت در بعضی شوخی‌های مزاحم، عده‌ای را از کوره درمی‌آورد و امشب (×××) که مورد اصابت (یا شاید مجاورت) ته‌خیاری که پرتاب کرده بودند، قرار گرفت، یک مرتبه یک‌مشت ریگ به همه پاشید و باز جنجال راه افتاد... متأسفانه به‌دست خودمان عدم رشد و عدم لیاقت برای دموکراسی را ثابت می‌کنیم، زیرا روح دوستی و گذشت و سازش و اطاعت، کم؛ و طعنه و خرده‌گیری و دلسرد کردن مسئولین زیاد است. خدا عاقبت‌مان را خیر کند!

#### یکشنبه ۱۳۴۴/۴/۲۰

آقایان نمازی حزب ملت ایران و احمدی را برای آخرین دفاع، به شعبه ۷ بازپرسی دادرسی ارتش بردند. اتهام آقای نمازی این است که چندین بار بازداشت شده، ولی متنبه نگشته‌است. آقای احمدی هم در خانه‌اش ماشین پلی‌کپی (بدون اوراق و اعلامیه) و مقداری تیشه و تبر بوده‌است.

#### دوشنبه ۱۳۴۴/۴/۲۱

##### ۲۵ درصد زندان گذشت!

ملاقاتی‌های امروز: پسر آقای محلاتی، آیت‌الله شیرازی برای سلام و احوال‌پرسی و خداحافظی و اعتذار از طرف ایشان، آقایان باهنر و برقی از روحانیون، قاضی و عدالت‌منش و قهرمانی و کتاب‌نویس از زندانیان سابق، امیرحسینی از زندانیان بازاری، حاجی زاهدی از دوستان.

آنچه شنیده شد:

اعلامیه اول جبهه ملی سوم که در دو صفحه بوده، خیلی خوب پخش شده است. امضا، جبهه ملی سوم؛ انشاء، شباهت به سوسیالیست‌ها؛ لحن، متوسط، اعتراض به اوضاع به‌لحاظ اختناق و سلب آزادی و پایمال شدن حقوق اساسی، اعدام و تبعید و

زندان استادان و روحانیون و دانشجویان و بازاری‌ها و وکلای متهمین با ذکر نام آقای خمینی، بدون رو به‌رو شدن با مقصر اصلی؛ استناد و استشهاد به سمینار اخیر دانشگاه هاروارد آمریکا که وضع خراب اجتماعی ایران را تشریح کرده است، افتضاحات اقتصادی و غیره، عدم اجرا و تبعیضات زیاد اصلاحات ارضی، توطئه انقلاب سفید، افزایش دائمی واردات و بودجه دولتی...

دو اعلامیه تا به حال از طرف «جاما» (جبهه آزادی‌بخش ملی ایران) که خیلی تند و محکم بوده ولی منشاء آن مجهول است در آمده.

آقای میلانی در اواخر ماه صفر، در مسجد گوهرشاد منبر رفته، باحضور جمعیت فوق‌العاده زیاد، دادِ مظلومیت مردم و روحانیون و اعتراض‌های صریح و تند به دستگاه را بلند کرده‌اند.

دادگاه وکلای نهضت آزادی، کماکان در مرحله‌ی صلاحیت به دفع‌الوقت می‌گذرانند.

۱۲ نفر از ۱۳ نفر روحانیون و وعاظ که دادگاه‌شان به شنبه ۱۳۴۴/۴/۱۹ موکول شده بود، مجدداً تا یک‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۲۷ تمدید شد؛ چون آقای فهیم نبوده است. دادگاه تجدید نظر دکتر عالی و حمسی و بقیه قرار است از فردا شروع شود. با آنکه دو نفر از آنها مدت یک سال محکومیت دادگاه بدوی‌شان سرآمده بوده است، دستگاه حاضر به مرخص کردن‌شان نشده است!

\* \* \*

اخیراً چون از طرف بعضی از دوستان نزدیک و دور، ایراد و اعتراض‌های بهانه‌جویانه‌ای نسبت به طرز اداره‌ی ما در مورد جمع زندانیان شده بود، (از قبیل (×) که می‌گفت با آنکه نهضتی‌ها اکثریت دارند، شما اینجا را مطابق میل نهضت - در واقع میل ایشان - نمی‌گردانید، و (××) که می‌گفت از شما رهبران، که فکر می‌کردم مملکت را می‌خواهید و می‌توانید اداره کنید، انتظار خیلی بهتر را داشتم... و آقای (×××) که از شوخی بعضی رفقا عصبانی شده، یک مشت ریگ بر سفره پرانده بود می‌گفت حق داشتم این کار را بکنم، چون شما بد اداره کرده‌اید...). در حالی که ما نه داعیه‌ی حکومت و سلطه و اجرای نظریات نهضت آزادی را داشته‌ایم، و نه وظیفه‌ای برای خود، جز ریش‌سفیدی در پاره‌ای اختلافات و حفظ آرامش و

آسایش عمومی زندانیان بر طبق احتیاجات و نظریات اکثریت خودشان قایل بودیم؛ سه نفری (یعنی آقایان طالقانی و دکتر سحابی و من) تصمیم گرفتیم از عضویت ثابت هیئت هفت نفری استعفا دهیم و همه را آزاد بگذاریم، اولاً تصمیم بگیرند آیا قایل به زندگی دسته‌جمعی و حاضر به تعهدات و تبعات آن هستند یا نه؟ و بعد برای اداره‌ی جمع هر بار خودشان مسئولین را انتخاب کنند و ماها در نظر بعضی‌ها حالت تحمیلی یا تعهدات حزبی نداشته باشیم. بعد از نماز مغرب و عشاء، همه‌ی رفقا به مجمع عمومی فوق‌العاده دعوت شدند و آقای طالقانی بعد از مقدماتی، استعفای ما را ابلاغ کردند. قرار شد چهار نفر منتخبین فعلاً وظایف اداره را ادامه دهند تا شب شنبه مجمع عمومی برای تصمیم یا اصلاح اساسنامه تشکیل شود.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۲۲

خبر رسید که شش نفر از محکومین قتل منصور، که در بندهای مختلف زندان (۱) در میان چاقوکشان و قاتل‌ها و غیره پخش شده‌اند، و در وضع نامطلوب می‌باشند، نامه به دادستان فرستاده و نسبت به اینکه زندانیان سیاسی را در میان زندانیان عادی قرار داده‌اند، اعتراض و اعتصاب غذا کرده‌اند.

- پیک ایران خبر توقیف دو نفر از اعضای کمیته‌ی جمهوری خواهان آقای آرامش را اطلاع داد و ضمناً «پیام دانشجوی ۱۵ خرداد» را که در دانشگاه تهران منتشر می‌شود، خواند.

#### چهارشنبه ۱۳۴۴/۴/۲۳

واقعه‌ای نبود.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۲۴

ملاقات‌های امروز، غیر از خویشان و نزدیکان، عده‌ای از علما و همچنین کسبه و بازاری‌های بودند. از علما آقایان شجونی و مقدسیان و اعتمادزاده رفقای سابق زندان و دیگر آقایان مولایی، قیومی پیش‌نماز مسجدسیمان، خوئی، آقاشیخ اسماعیل محلاتی و غیره. آنچه شنیده شد:

هشت نفر محکومین به قتل منصور، تصمیم قطعی به اعتصاب غذا از فردا، انتشار خبر در بازار و احتمال پخش نامه آنها.

دیروز اعلامیه دوّمی از جبهه ملی سوم منتشر شده است: نامه‌ی سرگشاده به‌عنوان «اوتانت» در تشریح وضع خفقان آزادی و پایمال شدن حقوق اساسی در ایران و خرابی انقلاب دروغی و در پایان تقاضای اعزام یک هیئت رسمی برای مشاهده و رسیدگی محلی.

- آقای داریوش فروهر امروز از قزل‌قلعه به زندان ۳ منتقل شد.

### جمعه ۱۳۴۴/۴/۲۵

واقعه‌ی مهم خارجی نبود، جز آنکه بیش از پیش یقین حاصل می‌شد هفت نفر زندان (۱)، امروز اعتصاب غذا را شروع می‌کنند یا کرده‌اند. بین رفقا بحث‌های فراوان راجع به عکس‌العمل و اقدام ما و رهبری احيانی اعتصاب بود.

### شنبه ۱۳۴۴/۴/۲۶

جلساتی و یک جلسه‌ی نهایی به‌عمل آمده به همه گفته شد هرکس وضع خود را روشن کند که آیا فعلاً و اصلاً قصد ندارد در مسئله اعتصاب زندانیان سیاسی زندان یک عکس‌العمل نشان دهد یا حاضر به اقدام و همدردی هست؟ و در صورت اخیر، آیا تا حدود اعتصاب هم حاضر است پیش رود؟ یک نفر پیغام داده بود من تابع جمع هستم و ۱۴ نفر خود را اصولاً موافق اقدام و اعتراض تا سرحد اعتصاب نشان داده، یک هیئت سه نفری را برای اداره و تشخیص و تصمیم و دستور انتخاب نمودند: علی‌بابایی، دکتر شیبانی، حکیمی.

- شب مجلس شربت و شعر و قرآن و سخنرانی و چای، به‌مناسبت جشن میلاد حضرت رسول اکرم (۱۷ ربیع‌الاول) داشتیم.

### یک‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۲۷

یک نامه‌ی همدردی و اعتراضیه‌ای به‌شرح زیر به‌امضای ۱۲ نفر حوالی ساعت ۱۱ تسلیم رئیس زندان (۴) شد:

*ریاست محترم اداره کل زندان*

*به‌طوری‌که اطلاع دارید جمعی از برادران مسلمان ما را که به‌اتهام اقدام علیه امنیت مملکت محکوم به حبس‌های طولیل‌المدت کرده‌اند، بین زندانیان عادی مرتکب قتل و چاقوکشی و دزدی و غیره به‌طور متفرق در جاهای نامناسب زندانی کرده‌اند. همچنان‌که این مسئله، یعنی تفکیک*

زندانیان سیاسی از عادی و رفتار شایسته، خواست ما نیز بوده است، و مکرر در این مورد نامه نوشته‌ایم و تلویحاً مورد تأیید و وعده‌ی مقامات مسئول قرار گرفته، ولی به آن عمل نکرده‌اند. لازمه و شأن زندانی سیاسی ایجاب می‌کند که نسبت به او رفتار دیگری، غیر از زندانی عادی که به خاطر اغراض شخصی محکوم شده است، به عمل آید. اکنون که این غده برای احقاق حق خود مجبور به اعتصاب غذا شده‌اند، مصراً خواهان آن هستیم که اقدامی به عمل آید تا آنها را از زندانیان عادی مجزا کرده و در جای مناسبی، که شأن آنها باشد، یک جا گرد آورید.

در خاتمه انتظار داریم هر چه زودتر به این تقاضای ساده و قانونی ترتیب اثر سریع داده و از اعطای کوچک‌ترین حقی، که در تمام دنیا به زندانیان سیاسی می‌دهند، دریغ نمایند و موجب بروز مشکلات و پیچیدگی‌های تأسف آور بعدی و اتلاف جان عده‌ای که به دست شما سپرده شده است، نگردید و ما را از این التهاب و نگرانی شدید بیرون آورید. باعث تشکر است که هر چه زودتر از نتیجه‌ی اقدام مساعد خودتان، ما را مطلع گردانید.

عزت‌الله سبحانی، عباس شیبانی، احمد علی بابایی، محمد بسته‌نگار، دکتر سبحانی، مهدی بازرگان، ابوالفضل حکیمی، سید محسن طاهری، مصطفی مفیدی، ابوالقاسم و کیلی، محمد مهدی جعفری و گودرزی.

\* \* \*

- ظاهراً چند نفر از اعتصابیون را به بهداری آورده و بر گردانده‌اند و یک نفرشان را بستری کرده‌اند.

- آخر وقت خبر رسید یک ساعت قبل آقای سرهنگ مهدوی معاون اداره کل زندان‌ها آمده با اعتصابیون صحبت کرده و گفته چون آقای سرهنگ فریور رئیس اداره نیست، شما ده روز به من مهلت بدهید، با آمدن ایشان قول می‌دهم درست کنم (قسم روی قرآن خورده است) و آنها اعتصاب را شکسته‌اند (خبر مشکوک).

\* \* \*

دادگاه تجدید نظر دکتر عالی و هفت نفر دیگر، رأی دادگاه قبلی را با اختلاف

جزئی، تبدیل دو سال زندان حمسی به یک سال تأیید کرد:  
مجتبی مفیدی ۳ سال؛ دکتر عالی، شاملو، حمسی ۲ سال؛ ضرابی، نیلفروشان،  
حاجی مقدس‌پور و حمسی کوچک ۱ سال.  
غروب سروصدای کف‌زدن و بدرقه آزادی چهار نفر یک ساله‌ها از زندان (۳)  
به گوش می‌رسید.

### دوشنبه ۱۳۴۴/۴/۲۸

نظر به فوت خانم ضیاءالسلطنه عیال آقای دکتر مصدق، که خبر و تسلیت آن در  
روزنامه‌های دیشب درج شده بود، یک مجلس ختم ساده و عمومی ساعت ۹:۳۰  
صبح در حیاط گزارده شد. عده‌ای از عادی‌ها هم آمدند. تک‌تک به صدای بلند  
قرآن می‌خواندند و آخر سر، سوره الرحمن و برچیدن مجلس با دعا‌های خیلی  
مناسب و مؤثر آقای طالقانی برای آن مرحومه و کلیه مبارزین و مجاهدین و ذکر  
خیری از خود دکتر مصدق.

\* \* \*

جمعیت ملاقاتی متوسط بود. از جمله آقایان: مروارید و قاضی از زندانیان آزاد  
شده و رضا حمسی که دیروز از زندان (۳) مرخص شده بود، معزالدینی، غفوری،  
باهر از علماء، مهندس معین‌فر و حاجی شبستری‌زاده از رفقا، رضاخانی، خبر از  
وقایع و پیش‌آمدهای تازه می‌دادند. از اعتصاب ما می‌پرسیدند و از جریان بعدی  
اعتصاب هفت نفری بی‌اطلاع بودند.

\* \* \*

ساعت ۱۰ طبق قرار قبلی هیئت مدیره اعتصاب، گروه پنج نفری اول، اعتصاب  
غذای خود را شروع کردند: آقایان شیبانی، جعفری، طاهری، مفیدی و بسته‌نگار؛ و  
ساعت ۱۱:۳۰ نامه‌ی اعلام اعتصاب را که به‌عنوان رئیس شهربانی بود تسلیم رئیس  
زندان (۴) آقای سروان شهرام کردند. ایشان اظهار داشت آنها از دیروز اعتصاب  
خود را شکسته و غذا خورده‌اند و اگر موافق باشید، نامه‌ی دیروز را که رئیس زندان  
قصر در ذیل آن نوشته است اعتصاب را شکسته‌اند و منتفی شده، مسترد کنیم. رفقای  
هیئت مدیره قبول نکرده و گفتند آن نامه به جریان بیفتد، و حالا هم برای برگشت از

اعتصاب، لازم است یکی از ما با آنها یا یکی از آنها با ما ملاقات کند و اطمینان مستقیم حاصل شود. چون مقامات زندان قصر موافقت با ملاقات نکردند، نامه‌ی اعلام اعتصاب تسلیم و اعتصاب تثبیت شد.

از ملاقاتی‌ها خواستیم با مراجعه به خانواده‌های اعتصابیون زندان شماره (۱)، ما را مطلع نمایند. احتمال داده می‌شد همگی شکسته باشند. از جمله آقای انواری که از صحبت‌های صبح ایشان در بهداری معلوم شد مخالف بوده و شرکت نکرده است. ساعت ۶:۳۰ آقای سرگرد خانمرادی معاون زندان قصر، آقای شیانی را خواست و بعد از مذاکرات زیاد و امتناع شیانی، حاضر شد ملاقات بدهد آقای کلافچی را که یکی از اعتصابیون است، آوردند و با شیانی مذاکره و مبادله‌ی اطلاعات به عمل آمد. ساعت ۷ رفا در اتاق ما جمع شدند، هیئت مدیره به پنج نفر گروه اول ابلاغ افطار کرد و اعتصاب بعد از ۹ ساعت شکسته شد. به حمدالله با وجود مشکلات و مناقشات اول و نگرانی‌های زیاد، جریان، تشکیلاتی پیدا کرد و آبرومندانه پایان یافت.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۲۹

دادگاه و کلای ما هنوز در مرحله‌ی صلاحیت است و یک روز در میان پنج دقیقه تشکیل می‌شود. ظاهراً دادرسی ارتش نه مدرکی دارد و نه میلی که آقایان را محکوم و یک بی‌آبرویی علاوه نماید؛ اما سازمان امنیت مصر است که محکوم شوند.

\* \* \*

- پیک ایران مقاله‌ی مفصل و جدیدی از روزنامه Nation را دو شب است درباره‌ی دزدی‌های دربار، طبق مدارک خیرخان پخش می‌کند. سازمان خیرخان در سال ۱۹۵۱ درست شد.

#### چهارشنبه ۱۳۴۴/۴/۳۰

به مناسبت سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۱، مراسمی به عمل آمد: در موقع سرود، خطابه‌ی کوتاه یادبود توسط آقای حکیمی و یک دقیقه اعلام سکوت. ساعت ۱۰ مجلس داخلی متضمن افتتاح و اعلام برنامه به وسیله‌ی جعفری، شعر نو توسط نمازی، سرود سی تیر به وسیله عاقلی‌زاده، فرخ، نمازی، مفیدی، پذیرایی شربت، سخنرانی مختصر بازرگان، نیایش توسط جعفری، پذیرایی چای.



### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۴/۳۱

- آقای آرامش ظاهراً از اعتصاب غذا بیرون آمده است.  
- ملاقاتی‌های امروز؛ از جمله آقایان: مروارید، حجتی، آقا شیخ اسمعیل محلاتی، مولایی از علماء؛ حاجی سید غلامرضا سعیدی، محمدی، احمد هاشمی، قهرمانی از دوستان؛ برادر آقای مهدی عراقی و عده زیادی از دوستان آنها با پیغام تشکر رفقایشان از همدردی و اعتراض ما و اعتصاب غذا؛ کاظم، همکار و دوست شمس که اخیراً آزاد شده است.  
- دادگاه و کلای نظامی ما بالاخره قرار صلاحیت و عدم نقص پرونده صادر کرده است.  
- دادگاه علما، به‌عنوان تکمیل پرونده‌ی آقای فهیم، مجدداً یک ماه تمدید شده است.

### جمعه ۱۳۴۴/۵/۱

شب مجمع عمومی فوق‌العاده‌ی تمدیدشده‌ای که در قبال استعفای ما سه عضو ثابت هیئت هفت نفری مورد پیدا کرده بود داشتیم. در مقابل سؤال اینکه چه کسانی مایل‌اند زندگی و حساب جداگانه داشته باشند و چه کسانی، با توجه به ضرورت اطاعت و انضباط کامل و به منظور حسن اداره امور زندگی و تأمین نظم و آسایش و آرامش و حفظ حیثیت عمومی، علاقه‌مند زندگی مشترک منضبط می‌باشند، همگی قسمت دوم را تأیید کردند و بعد با کسب آراء تصویب شد که چهار نفر منتخبین سابق هیئت هفت نفری، با ادامه‌ی وظایف قبلی اقدام به مذاکره و اخذ تماس و جمع‌آوری نظریات راجع به اصلاحات اساسنامه نموده، در مجمع عمومی فوق‌العاده مطرح شود.

### شنبه ۱۳۴۴/۵/۲

خبر مهمی نبود.

### یک‌شنبه ۱۳۴۴/۵/۳

در روزنامه عصر خبر فوت پدر آقای عاقلی‌زاده را خواندیم و در یک مجلس نیمه عمومی دوستانه به ایشان اطلاع داده و تسلیت گفته شد.

### دوشنبه ۱۳۴۴/۵/۴

ملاقاتی خیلی زیاد نبود. آنچه شنیده شد:

خلیلیان را که از منزل برادر مهدی عراقی خارج می‌شده و حامل مقداری اعلامیه‌های چهلم مرحوم بخارایی و دوستانش و اعلامیه‌ی آیت‌الله قمی بوده است، گرفته‌اند.

اعلامیه‌ی چهلم و اعلامیه‌ی آقای قمی، چاپی و با متن و منطق محکم بوده و ظاهراً خوب منتشر شده است. اعلامیه‌ی آقای قمی تاریخ آن مقارن روزهای بعد از تیرباران چهار نفر است و خیلی مدلل و محکم و با صراحت اعتراض به دستگاه است (اعمال خلاف و دشمنی با اسلام، اطاعت از استعمار، میدان‌دادن به عمال صهیونیسم، سلب آزادی و حقوقان، زندان، تبعید و غیره).

اعلامیه‌ی چهلم از شهامت و صراحت‌های آن مردان و عظمت روحی آنان و همچنین از سرّی بودن دادگاه و خلاف قانون‌های دستگاه صحبت کرده است. اخیراً قرار است آقایان فتحی و معصومیان محاکمه شوند.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۵/۵ - چهارشنبه ۱۳۴۴/۵/۶

غروب چهارشنبه آقای فهیم را از زندان موقت اینجا آوردند. ایشان در تاریخ ۱۳۴۴/۳/۶ که پس از آزادی به قصد ملاقات ما آمده و اتفاقاً در جیب‌اش مینوت استفتایی‌ای از علما راجع به محکومین به اعدام مربوط به قتل منصور وجود داشت، بازداشت شده بود. علاوه بر آن مینوت دستی (که گفته است طلبه‌ی ناشناسی در دکان بستنی فروشی دم زندان به من داد و رفت) یک کاغذ به‌عنوان دوستش، که در آلمان است، و یک تفسیر نیمه‌تمام سوره «الفجر» همراه داشته است.

قبلاً سرگرد خطایی در اداره اطلاعات شهربانی او را با تهدید و تطمیع بازجویی می‌نماید و تحویل ساواک می‌دهد. در قزل‌قلعه از روز دوم، بازجویی‌ها شروع می‌شود. با حداکثر ارباب و اهانت و آزار و پافشاری در تحمیل اقرار، بازجویی‌های شش‌هفت‌ساعته. ضربات دایم با شلاق کابلی چند لای گره‌دار به تمام بدن و سر و صورت. تا آنجا که محل سالم در بدن و در سرش باقی نمانده نمی‌توانسته است روی صندلی بنشیند و پاهایش را با پارچه‌ی عمامه به پایه‌های صندلی می‌بسته‌اند، دو شبانه روز محرومیت از غذا، از ساعت ۳:۳۰ صبح تا ۸ منتظر نگاه داشتن برای بازجویی و مانع از نشستن و ایستادن شدن، گرفتن صورت و باز نگاه داشتن و

مواجه کردن چشم‌ها به خورشید برای چندین دقیقه، سیلی و کف دستی‌های سرهنگ مولوی، سئوالات و ایرادهای عجیب و غریب از قبیل اینکه چرا به ملاقات دکتر شیبانی و آقای طالقانی رفته‌ای و چه روابط و نظری نسبت به نهضت آزادی داری، هزار تومان پول که در جیب هست، حتماً می‌خواسته‌ای اعلامیه چاپ کنی، چه دلیل داری که در کاغذت نوشته‌ای مراسلات را سانسور می‌کنند؟ مدرکات برای اثبات فشار و آزار در مملکت چیست؟!

خوشبختانه با نیروی صبر و تقوا و فضل‌الهی و علی‌رغم ضعف و لاجونی که دارد، همه‌ی ضربات و صدمات کشنده را تحمل کرده یک کلمه از آنچه روز اول گفته بوده برنگشته است و هیچ‌کس را صورت نداده است! دیروز یک جلسه‌ی بازپرسی به وسیله‌ی ستوان آیرم داشته و به زحمت توانسته است در آنجا اشاره‌ای به شکنجه و فشار بازجوئی بکند.

اخیراً چهار نفر را به جرم پخش اعلامیه‌های چهلم محکومین منصور به قزل‌قلعه برده‌اند که اسم دو نفرشان، محمود عراقی (برادر مهدی عراقی) و رحمانیان را شنیده است.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۵/۷

ملاقاتی‌ها: آقایان قاضی، احمد هاشمی، مروارید، مهندس قلی‌زاده، احمد زاهدی، خانم فروهر، و جمعی از کسبه‌ی بازار و خیابان.  
- لای یک پاکت میوه که به نام آقای عاقلی‌زاده آورده بودند، ظاهراً اعلامیه‌ای را مأمورین پیدا کرده بودند. و چون دهنده‌ی میوه رفته بود، اول دامن آقای قاضی را گرفتند. و بعد خود آن شخص را، گویا دم در پیدا کردند. آقای نجفی بوده است.

#### جمعه ۱۳۴۴/۵/۸

عصر به‌مناسبت فوت آقای سیدکاظم قرشی که در اثر سرطان در این هفته درگذشته است، مجلس ختمی دایر کردیم. آقای فهیم ایشان را که هم‌حجره بوده‌اند، به این شرح معرفی نمود:

سیدکاظم قرشی خمینی، همشهری و همفکر طرفدار آقای خمینی، جوان فعال مبارز مفید، در ضمن مابین اهل‌منبر و سایر روحانیون همکاری و صمیمیت برقرار کرده و نیرویی به‌وجود آورده بوده است. در مدرسه و در حوزه قم روی طلاب

۶۶۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
تأثیرگذاری زیاد داشته، کتاب‌های مفید و آموزنده را بخش، و طلاب را تشویق به خواندن  
و بحث روی آنها می‌نموده است. بازداشت و محاکمه و محکومیت سه ماهه‌اش به  
واسطه‌ی منبر تندى بوده که در خمین صحبت کرده و بعد در قم دستگیرش نمودند.

#### شنبه ۱۳۴۴/۵/۹ - یکشنبه ۱۳۴۴/۵/۱۰

ساعت ۹:۳۰ جلسه مجمع عمومی داخلی زندانیان سیاسی، برای اصلاحات  
اساسنامه. قرار شد به‌جای هیئت هفت نفری سابق (با سه عضو ثابت) یک هیئت پنج  
نفری صددرصد انتخابی باشد، مجمع عمومی هرماه یک‌بار تشکیل شود و برای  
انتخاب در هیئت مدیره، سه ماه سابقه‌ی زندگی در این جمع لازم باشد. بر سر شرایط  
پذیرش در جمع، بحث در گرفت و عده‌ای عقیده داشتند چون این قضیه ایجاد  
اختلاف و اشکال می‌کند، مسکوت بماند. انتخابات به‌عمل آمد و آقایان حکیمی،  
مهندس سبحانی، جعفری، طاهری و صفا انتخاب شدند. ولی چون آقای طالقانی، در اثر  
اظهارات آقای صفا دایر به اینکه فقط کمونیست‌ها خدانشناس نیستند، و ما  
سوسیالیست‌ها کمونیست منهای مسکو هستیم، تکلیف شخصی خود را عدم معاشرت  
با آنها دانسته تنها غذا می‌خورند، اصل مسئله‌ی اجتماع و هم‌خرجی و وحدت متزلزل  
است...

#### دوشنبه ۱۳۴۴/۵/۱۱

در ملاقات امروز جمعیت متوسط بود. از جمله ملاقاتی‌ها، آقایان حسن جعفری  
زندانی سابق، باستانی، دکتر مهندس آشتیانی، صادقی، علی‌پور، برادر و پسر مرحوم  
حیات داوودی، ثقفی دانشکده کشاورزی.  
دادگاه و کلای نظامی ما که وارد ماهیت شده، باز هم به‌دفع‌الوقت می‌گذراند و  
هر جلسه با ده، پانزده دقیقه برگزار می‌شود.  
- آقای نجفی را که پنج‌شنبه گرفته بودند، اطلاعات شهربانی بعد از دو روز  
مرخص کرده است.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۵/۱۲ - چهارشنبه ۱۳۴۴/۵/۱۳

آقایان فتحی و معصومیان (طرفداران آرامش) را به‌دادگاه بردند. همچنین آقای  
آرامش را از بهداری. دادگاه سرهنگ بهرون. ماده ۶۰، ۳ تا ۱۰ سال. آرامش باز

رویه‌ی پرخاش و تحقیر داشته گفته است، من یک کلمه بازجویی و بازپرسی پس نداده‌ام. حالا هم رژیم و دادگاه شما را تماماً به‌دستور آمریکایی‌ها می‌دانم و قبول ندارم. زنش (خواهر شریف‌امامی) را به‌دلیل اینکه رفته است اروپا مانع اقدام پسرشان بشود، طلاق داده است. پنج روز مهلت برای تعیین و کیل داده شد.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۵/۱۴

ملاقات نسبتاً مفصل بود. به‌مناسبت شیاع مرض شبه وبا، ورود میوه به زندان ممنوع شده بود.

در ملاقات شنیده شد که تشییع جنازه و تجلیل از مرحوم قرشی و مجالس فاتحه او فوق‌العاده بوده است. در تهران جمعیت زیادی جنازه را تشییع می‌کردند و بعد که در مسجد می‌گذارند، پلیس در مسجد را می‌بندد و مردم را با باتوم مضروب و متفرق می‌سازد. از معمّین چند نفر را می‌گیرد که مردم فشار می‌آورند و پس می‌گیرند. در قم در مسجد اعظم و مسجد امام و مجالس دیگر، ازدحام و صحبت‌های تند زیاد به‌عمل آمده است. در خمین یک روز تعطیل عمومی کرده و دسته‌ی بزرگی برای استقبال جنازه به قم می‌آید. در آرامگاه ابو‌حسین دفن می‌کنند.

ملاقاتی‌ها: آقایان مهندس باستانی، صادقی، قهرمانی، عده‌ی زیادی کسبه و بازاری و دو دانش‌آموز خوانساری و حاجی ملاحاجی، حاجی سیدجوادی و جمعی از زندانیان سابق، محلاتی، مولایی، شیرازی، سعید چهل‌ستونی، محدث‌زاده و چند نفر دیگر از علما.

- در روزنامه اطلاعات عصر، خبر امکان عفو و یک درجه بخشودگی عده زیادی از زندانیان سیاسی به‌مناسبت ۲۸ مرداد و سال ۲۵ سلطنت.

### جمعه ۱۳۴۴/۵/۱۵

شب پیک ایران سخنرانی پروفیسور «تایلر یانگ» استاد دانشگاه پرینستون را که در سمینار دانشگاه هاروارد، ماه آوریل گذشته، راجع به مسایل ایران تشکیل شده و ایراد کرده بوده است، پخش و تفسیر می‌کرد. سمینار را ظاهراً وزارت خارجه‌ی آمریکا برپا کرده بوده است. سخنرانی تایلر یانگ خیلی مفصّل و مدّلل و در زمینه‌ی اثبات این بوده است که سیاست آمریکا در ایران بعد از مصدق، سبب زوال آبرو و حیثیت آمریکا در میان ملت ایران و صددرصد به‌ضرر آمریکا بوده است، شاه ایران

با حمایت آمریکا، دیکتاتوری شدید فردی در ایران برقرار کرده و کلیه طبقات را علیه دولت برانگیخته، وضع غیرمتعادل و ناپایداری به وجود آورده است. اگر نگوییم ساعات یا روزهای عمر او شمرده شده است، ولی سال‌های سلطنت او شمرده شده. دولت آمریکا باید این وضع را عوض کند. یک ایران بی‌طرف، خیلی بیشتر به سود غرب است، تا تحمیل ضدکمونیسم. بزرگ‌ترین خبط ما همان کاپیتولاسیون مصونیت مأمورین نظامی و ۲۰۰ میلیون دلار قرضه برای تسلیحات ارتشی که فقط برای سرکوبی ملت است.

### شنبه ۱۳۴۴/۵/۱۶

به مناسبت فوت حاجی سیدرضا فیروز آبادی، مجلس ختمی طرف عصر دایر کردیم که عده‌ای از عادی‌ها و همچنین بعضی جداشدگان از خودمان هم شرکت کردند و در پایان آقای رادنیاشمه‌ای از خاطرات خود و خصال آن مرحوم بیان کرد.

### یکشنبه ۱۳۴۴/۵/۱۷ - دوشنبه ۱۳۴۴/۵/۱۸

روز یکشنبه ۱۳۴۴/۵/۱۷ دادگاه سرتیپ تاج‌الدینی، مأمور محاکمه چهار نفر از وکلای ما، رأی دستوری خود را صادر کرد: آقایان تیمسار مسعودی، سرهنگ غفاری و سرهنگ علمیه، هر یک دو سال (با رعایت ماده ۴۵ و به استناد عیال و اولاد داشتن بجای ۳ سال) و آقای سرهنگ رحیمی ۱۰ ماه.

محکومیت خفیف‌تر سرهنگ رحیمی باعث تعجب و خلاف انتظار هرکس می‌باشد و ظاهراً دستگاه خواسته است سوءظن همکاری با خود را روی او وصله بزند و بدنام و مشکوک‌اش کند. کماآنکه سه نفر رفقاییش دلخور و ناراحت شده‌اند. - از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان میرمحمد صادقی، سه چهار نفر طلاب طالقانی، صالحی کرمانی، دکتر ممکن، افجه‌ای و دکتر صابری و ابتهاج و دو نفر دیگر از بانکی‌ها، دکتر تهرانی و چند نفر دیگر از سوسیالیست‌ها، مسعودی و چند نفر دیگر از ملت ایران، رضایی، قنبری.

\* \* \*

پیرو جلسات و پاره‌ای اعتراضات و اختلافات مربوط به زندگی دسته‌جمعی، بالاخره طرحی به شرح زیر از طرف رفقای نهضتی تهیه گردید و همگی به‌استثنای دو

نفر سوسیالیست‌ها (آقایان صفا و عاقلی‌زاده) و کسانی که قبلاً جدا شده بودند (رادنیا، آزادی، خبازباشی)، و شرطی که دو نفر حزب ملت ایرانی‌ها (آقایان نمازی و احمدی) گذاشتند، همگی امضا کردند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۴/۵/۱۹ و چهارشنبه ۱۳۴۴/۵/۲۰

سه‌شنبه شب رادیو پیک اعلامیه‌ی اول جبهه ملی سوم را به تمامه خواند و بعد اعلامیه‌ی کمیته اروپایی جبهه ملی که در آلمان منتشر شده است. این اعلامیه خیلی صریح و تند بوده، از آقای خمینی و نهضتی‌ها و وکلای مدافع و همچنین از ناصرخان قشقایی تجلیل کرده، از فجایع ارتش در شیراز صحبت کرده است.

- آقایان فتحی و معصومیان را برای پرونده‌خوانی بردند. سرهنگ خلعتبری و کیل معصومیان و سرهنگ رستگار و کیل فتحی، سرتیپ شایانفر را هم و کیل تسخیری برای آقای آرامش تعیین کرده‌اند.

- سه نفر از هیئت مؤتلفه (آقایان حاجی مهدی احمد، دلیلی و تربتی) را به قید ضمانت آزاد کرده‌اند. آقای شیخ مصطفی رهنما را برای تعیین و کیل به دادرسی برده بودند.

### پنج‌شنبه ۱۳۴۴/۵/۲۱

پاک‌نویس کتاب «پدیده‌های جوئی» را که نتیجه متجاوز از ۲ سال کار زندان است، به منظور رسیدگی به شرایط و اقدامات چاپ به منزل فرستادم.

\* \* \*

ملاقاتی‌های امروز: آقایان مهندس طاهری، شبستری‌زاده، صادقی، نیکومرام، آقاسید ابراهیم، برادران موسوی و عده دیگری از علاقه‌مندان آقای طالقانی؛ حجتی، قاضی، شمس، قهرمانی از زندانیان سابق، خلیل ملکی، برادر و پسر مرحوم حیات‌داوودی، آقای قمی برادرزاده آقای قمی مشهد و یک معمم دیگر، مسعودی و چند نفر حزب ملت ایرانی و سوسیالیست‌ها.

آنچه شنیده شد:

خلیلیان آزاد شده است، سه نفر دیگر از هیئت مؤتلفه (آقایان محتشم، غضنفری و بادامچی) با قید ضمانت امروز مرخص شدند. شایع بوده است که آقای قمی مشهد را

۶۶۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

می‌خواسته‌اند بعد از انتشار آن اعلامیه‌ی صریح محکم (در یادداشت ۱۳۴۴/۴/۵ اشاره شده است) تبعید نمایند. ولی عده‌ی زیادی - که بعضی هم از تهران رفته بودند - خانه‌ی ایشان را به قصد ممانعت از تجاوز، محاصره می‌نمایند. تا آنکه دستگاه به‌وسیله‌ی آقای میلانی اطمینان می‌دهد.

سومین اعلامیه‌ی «جاما» درآمده و در آن راجع به شرایط مبارزه و مخصوصاً ضرورت عمل انقلابی با مشارکت و پیوستگی کلیه‌ی دستجات و افراد، و فریب نخوردن از ماماشات‌ها و وعده‌های اصلاحات بحث شده است. در اروپا کمیته‌ها و دستجات ملی‌یون تحت تشکیلات واحدی که ظاهراً سوسیالیست‌ها نفوذی دارند، درآمده وحدت پیدا کرده‌اند.

#### جمعه ۱۳۴۴/۵/۲۲

روز گذشته چون بنا به تقاضا و دعوت بعضی از زندانیان عادی، آقایان سرهنگ قوامی و سرگرد قوانلو، هم‌زندان سابق، از زندان (۲) به زندان ما مهمان آمدند، با رئیس زندان مذاکره و موافقت شد که شب و روز شنبه هم بمانند و ما آنها را و سایر زندانیان عادی را برای ناهار دعوت کردیم. ولی سرشب از زندان شماره (۲) عقب آنها آمدند و معلوم شد نسبت به موافقت قبلی، مخالفت و عدول حاصل شده است. ما معذک مهمانی عمومی را فسخ نکردیم. حتی برای آن دونفر هم غذا فرستادیم. در زمین والیبال سفره پهن کردیم و مجلس ناهار دوستانه و نسبتاً باشکوه و گرمی از ۷۰ نفر زندانیان مقیم زندان (۴) با چلوکبابی که به بیرون سفارش داده بودیم و خربزه و هندوانه‌ای که روز ملاقات برایمان رسیده بود، و بستنی که از میدان شاهپور خریدیم، برگزار شد. فقط آقایان رادنی و آزادی و خبازباشی که از جمع سابق خودمان بودند، امتناع و تلخی کردند.

#### شنبه ۱۳۴۴/۵/۲۳ و یکشنبه ۱۳۴۴/۵/۲۴

بعد از ناهار، سروکله‌ی آقای شیخ مصطفی رهنما، که چند ماه قبل برای هفت هشتمین بار، به دنبال یک نزاع اعتراضی لفظی در اتوبوس خط واحد (به قول خودش) و در حالی که بسته‌ای از اعلامیه‌های خودشان را زیر بغل داشته، دستگیر و در قزل‌قلعه زندانی و اخیراً دادگاهی شده است، پیدا شد.

پنج نفر دیگر آخرین افراد متهمین تیراندازی ۲۱ فروردین کاخ (آقایان منصوری مقدم، حسن شریف، پورکاشانی، پرویز نیکخواه و شیروانلو، روز قبل هم آقای احمد



کامرانی) را همراه او آورده‌اند که به زندان (۳) فرستادند. سه نفر از دانشجویان دانشگاه که به مناسبت «پیام دانشجو» گرفته شده بودند، در قزل‌قلعه‌اند (آقایان مصطفی ملاذ، بهمن پورشریعتی و بیژن جزنی). همچنین آقایان رضا حمسی که هفته قبل پس از آزادی گرفته شده است، و سیدحسن دورچه‌ای، پسر عمومی مرحوم نواب صفوی.\*

\* \* \*

بسم الله الرحمن الرحيم

از این تاریخ که جمعه ۱۳۴۶/۱/۲۵ است به یادداشت کردن وقایع خصوصی و قابل ثبت زندانم می‌پردازم. باشد که یادگاری بماند.

\* \* \*

در زندان شماره ۴ قصر پنجمین سال محکومیت غیرقانونی و خلاف حق خود را می‌گذرانم. در حدود ۳۲ نفر دیگر زندانی سیاسی ملی و مذهبی و همین تعداد زندانی سیاسی توده‌ای در اینجا هستند که دو گروه تشکیل داده‌ایم، با روابط نسبتاً صمیمانه و محترمانه.

در گروه ملی هشت نفر از نهضت آزادی هستیم (آقایان: طالقانی، شیانی، علی‌بابایی، مصطفی و مجتبی مفیدی، محمد بسته‌نگار، رضا حمسی و من)، یکی از جبهه ملی، یک نفر پانزده خرداد (طاهری)، یک نفر از حزب مردم ایران (آقای دکتر پیمان)، ۵ نفر بازاری همراه آقای علوی طالقانی متهم به فعالیت پخش اعلامیه له آقای خمینی (آقایان علوی طالقانی، مولایی، بنکدار، موسی‌خانی، استاد و سلیمی) و عده‌ای طلبه

---

\* زنده‌یاد مهندس بازرگان، یادداشت‌های روزانه خود در زندان شاه را در دفترچه‌های ۴۰ برگی آن زمان که معمول استفاده دانش‌آموزان بود، می‌نوشتند و با پایان یافتن صفحات هر دفترچه آن را توسط اعضای خانواده که به ملاقاتشان می‌آمدند، به خارج زندان و به منزل منتقل می‌کردند. تعدادی از این دفترچه‌ها پس از انقلاب اسلامی ایران از دسترس خارج شده و کوشش‌های بنیاد برای بازیابی آنها بی‌نتیجه بوده است. چند دفترچه نیز که مربوط به دوران تبعید از زندان قصر به زندان برازجان می‌باشد و از لحاظ مشروح بودن و تنوع و فراوانی مطالب مورد توجه و مؤلف فقیه بوده است، پس از بازگشت از برازجان و در زندان قصر به یکی از زندانیان سیاسی که در دوران محکومیت او پایان یافته و مرخص شده بود سپرده می‌شود تا به خانواده‌ی ایشان تحویل شود. متأسفانه امانت‌دار از تحویل آنها به خانواده‌ی مهندس بازرگان خودداری کرده و همان زمان امکان بازپس‌گیری آنها هرگز فراهم نگردیده است. بنابراین و باکمال تأسف، هیچ یادداشت روزانه‌ای از نوشته‌های مورخ دوشنبه ۱۳۴۴/۵/۲۵ لغایت پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۱/۲۴ در این دوران از زندان زنده‌یاد مهندس بازرگان در اختیار نیست (ب.ف.ب).

و میدانی پانزده خرداد و متفرقه (آقایان حجتی، منتظری، علی عدالت‌منش، شاهمیری، حاجی جعفری، محمد آقا باقریان، شمشاد، خاقانی، حاجی رضایی، غفوری و غیره) گروه محکومین توده‌ای از یک‌دسته افسران بازگشته از برازجان تشکیل می‌شوند (آقایان واثق، کی‌منش، رضا شلتوکی، حجری، باقرزاده، واهب‌زاده، فروتن، عمویی، مشکوری، ذوالقدر و زرندی) چند نفر غیر افسر بازگشته از برازجان (آقایان اسماعیل سراجی، بنی‌طرفی و برادران) و عده زیادی انتقال‌یافتگان از زندان (۳) (آقایان حکمت‌جو، خاوری، اذانی، معتمدیان، عزیز فلاحی، مجید مؤید، بغدادی، اذانی و اصلان)، به‌انضمام دسته‌ی عراقی‌ها (آقایان مهندس عادل، مالکی، سعید، حمدان، احمدی).

#### جمعه ۱۳۴۶/۱/۲۵

به افتخار پایان زندان و مرخصی آقای دکتر پیمان یک نهار عمومی با حضور کلیه زندانیان به دعوت آقای طالقانی و من داده شد. در پایان غذا من مختصر صحبتی در توصیف و تجلیل ایشان کردم (توجه به علوم اجتماعی و مبارزه به‌خاطر مردم با وجود دکتر و متخصص دندان‌پزشک بودن، قبول استدلال منطقی با وجود اهل بحث بودن و نظر سیاسی داشتن، قهر نکردن در همکاری‌های داخلی و قبول مسئولیت با وجود اهل عقیده بودن). ایشان در تشکر از محبت‌ها و حسن رفتار دوستان بحث جامعی در زمینه چگونگی سقوط اشخاص در پرتگاه‌های فساد یا فرار از وظایف اجتماعی و سیاسی نموده، تصمیم خود را دایر به ادامه راه ملت دلیر تأیید نمود.

#### شنبه ۱۳۴۶/۱/۲۶ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۱/۲۸

ظهر شنبه ابلاغ مرخصی دکتر پیمان رسید و طبق معمول مراسم خداحافظی با دیده‌بوسی و اشعار حماسی و فکاهی تا دم در به عمل آمد. ضمناً شعارهای تند غیرمجازی از طرف آقایان عدالت‌منش و رضا حمسی داده شد.

ملاقات‌های غیرخانوادگی دوشنبه عبارت بودند از: آقایان دکتر پیمان، دکتر سبحانی، دکتر سامی، سرهنگ رحیمی، صادق، حاجی شبستری‌زاده، فیروز آبادی، حاجی صادق، حاجی اسمعیل مصباح از بابل‌سر.

روز چهارم مرحوم دکتر مصدق جمعیتی مابین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر شامل جبهه ملی‌ها و تعدادی جوانان دانشگاهی و دو معمم (آقایان شجونی و زیارتی) به

احمدآباد رفته بودند. از منبر رفتن و ذکر مصیبت آقای نهانندی و آقای شجونی ممانعت به عمل آمده است (بنا به اصرار آقایان صالح و امینی و خود دکتر غلامحسین مصدق). قوای انتظامی فراوان بوده‌اند و ظاهراً یک اتوبوس حامل مسافری را از ابتدای جاده کرج برگردانده‌اند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۱/۲۹ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۱/۳۱

از روز هشتم محرم یعنی چهارشنبه ۱۳۴۶/۱/۳۰ مجلس تذکر و مصیبت ما در زندان شروع شد. سخنران آقای طالقانی هستند و سه چهار نفری از توده‌ای‌ها نیز شرکت می‌کنند. شب عاشورا بعد از شام نوحه و سینه‌زنی در اتاق و بعد سه دور، دور حیاط انجام شد. با این اشعار:

گفت عزیز فاطمه	نیست ز مرگ واهمه
تا که به تن توان بود	زیر ستم نمی‌روم
ننگ و حیات ذلت است	عزت و مرگ لذت است
من ز یزید بی‌حیا	ظلم و ستم نمی‌کشم

از ملاقاتی‌های روز پنج‌شنبه: آقایان اسدی، رشیدی، عباسیان، اشکان، طالاری، دکتر پیمان، دکتر مرشد، اسلامی، شفیق، لاجوردی، آقای شیخ عباس مرندی، آقای شیخ فتح‌الله شهاب و عده‌ای از اهل دزاشیب.

مجالس تهران روی هم رفته خوب است، مخصوصاً حسینیه ارشاد. شجونی و مروارید هم در مجالس صحبت می‌کنند.

### جمعه ۱۳۴۶/۲/۱ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۲/۴

روز عاشورا (جمعه) صبح زیارت عاشورای دسته‌جمعی در حیاط انجام شد، و بعد سینه‌زنی در اتاق. در مجلس عصر قبل از آقای طالقانی من صحبت کردم. شب باز عزاداری در اتاق.

روزیک‌شنبه آخرین جلسه‌ی پنج روزه‌ی محرم انجام گردید و به مناسبت ۱۲ محرم فاتحه و تجلیل و تذکر برای شهدای آن روز و یادی از آقای خمینی به عمل آمد.

عصر آقای علی کنی آموزگار بیست و پنج شش ساله، نوه مرحوم حاجی ملاعلی کنی را آوردند. مشارالیه را چند روز قبل که دنبال دسته‌های عاشورا در بازار بوده و می‌گوید تراکتی از زمین جمع می‌کرده است، چند نفر از افراد بنی فاطمه می‌گیرند و

مضروب و تحویل پلیس می‌نمایند. در آنجا بازجوئی و شکنجه و بعد تحویل قزل‌قلعه شده است. در این تراکت‌ها اعتراض به مجلس مؤسسان و علیه دیکتاتوری و نایب‌السلطنگی زن بوده است.

در قزل‌قلعه بیش از ۱۹ نفر هستند. پدر آقای طاهری را هم که در دسته‌ها بوده است گرفته و یک روز در قزل‌قلعه نگاه داشته‌اند. ظاهراً برای پخش اعلامیه‌های اعتراضی از گهواره حضرت علی‌اصغر استفاده شده است.

از ملاقاتی‌های دوشنبه، آقایان: دکتر سحابی، دکتر سامی، عاقلی زاده، صفا، آقاسیدحسن و امتیازی از دوستان منتظری، فولادی، برادران ابراهیمی.

آقای مولایی را به بازپرسی دادرسی ارتش بردند، مربوط به گزارشی بوده است که پاسبان ازغنده در موقع مرخص شدن آقایان شفیق و توکلی داده است. جرم انتسابی آقای مولایی این است که گفته است: «برای برقراری پرچم لاله‌الاله برفراز کاخ‌های ظلم و ستم صلوات بفرستید».

#### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۲/۵ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۲/۷

روز سه‌شنبه یک زندانی سیاسی به نام سیدمهدی حسینی از اهل تبریز را از زندان انتقال دادند. برای انتقال به زندان سیاسی‌ها چون به تقاضا و اعتراض ترتیب اثر نداده بودند، اعتصاب غذا کرده است و پس از ۴ روز حاضر شدند به اینجا بیاورند. جریان اتهام و بازداشتش چنین بوده است: دو سال قبل عده‌ای پلیس در حجره‌ی او آمده و اعتراض می‌کنند چرا یک تابلوی چاپی عبارت نهج‌البلاغه «حق‌الولاية علی‌الرعیه» را نصب کرده است. او مقاومت می‌کند و بر نمی‌دارد، به کلانتری احضارش می‌کنند نمی‌رود. عکس ملکه را به او می‌دهند به جای عکس‌های آقایان خمینی و شریعتمداری بکوبد نمی‌کوبد. هفت نفر پلیس او را دستگیر می‌نمایند. شکایت به رئیس شهربانی می‌کند، به سازمان امنیت تبریز تحویل اش می‌دهند. با ۱۰۰۰۰ تومان ضمانت آزاد می‌شود. سال بعد که تقاضای گذرنامه برای حج می‌نماید امتناع می‌شود. بنابراین کتباً تقاضای رسیدگی به پرونده‌اش و رفع منع و محذور را می‌نماید. دادگاه تشکیل می‌شود و او را به ۶ ماه محکوم می‌نمایند بدون آنکه بازداشت شود و تقاضای فرجام می‌دهد به تهران مسافرت کرده و برای شکایت علیه پرونده‌سازی‌هایی که ضد او شده به دادرسی ارتش مراجعه می‌نماید. در آنجا به او ابلاغ می‌نمایند که

تقاضای فرجامش پذیرفته نشده است و باید زندانی شود. از همان جا به زندان قصر اعزام می‌شود. دادگاه اول در تبریز او را به ۶ ماه محکوم کرده بوده است. روز چهارشنبه آقای بنکدار را به بازپرسی برای شعاری که طبق گزارش پاسبان در موقع مرخصی شفیق و رفقا داده و گفته است؛ برای سلامتی آیت‌الله خمینی صلوات بفرستید، بردند و قرار تضمین ۲۰۰۰ تومان دادند. آقای نجات را که به دادگاه برده بودند با سه ماه محکومیت و خوشحالی تمام برگشت. البته ضعف و بیچارگی زیاد در این مدت نشان داده است و در آنجا هم نامه‌ای به عنوان ساواک نوشته است تا آنکه بازپرس تصدیق کرده است که من احساس کردم ایشان متوجه به عمل خبط خود شده است. از ملاقاتی‌های روز پنج‌شنبه: آقایان دکتر سحابی، مهندس تمدن، طلایی از نجف‌آباد، مهندس طاهری، حاج صادق، و کیلی، صلاح‌مندی، آزادی، توکلی.

#### جمعه ۱۳۴۶/۲/۸ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۲/۱۱

شنبه آقای مولایی را به بازپرسی بردند. یک‌شنبه نهار داخلی به افتخار سه نفر مرخص شوندگان (مهندس سحابی، حکیمی و جعفری) از طرف بنکدار، عدالت‌منش، مفیدی، حمسی، بسته‌نگار و بازرگان؛ تبادل نطق بنکدار و حکیمی و بعد اسکویی. دوشنبه سومین بازپرسی آقای مولایی و قرار ۲۰۰۰۰ تومان تضمین. بردن نجات به دادرسی ارتش برای مذاکره با رئیس دادرسی و وعده‌ی مرخصی فوری پس از اطمینان از انصراف تقاضای تجدیدنظر. از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان غیوری، شریعتی، دکتر سحابی، مهندس کاشف و خانم‌اش، نجف‌آبادی‌ها، مسعودی، رادنی، رضایی.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۲/۱۲ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۲/۱۴

سه‌شنبه زندانی تازه وارد: یک نفر زندانی عادی ظاهراً بازاری محترم به نام آقای نیک‌نژاد که از زندان (۲) انتقال دادند. از تجار رشتی‌الاصل تهران و از مقدسین متحرک است که همراه مرحوم کاشانی و آقای خوانساری بوده است. مدعی دعوی ایشان دیوان کیفر راجع به یک معامله‌ی عمده‌ی چای با یک خریدار از دولت می‌باشد. نسبت به این عمل که یک زندانی عادی را اینجا آورده‌اند اعتراض اصولی

۶۷۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»

به آقای سرگرد کوه‌رنگی کردیم و ایشان قول داد دیگر زندانی عادی نیاورند. ولی ما راجع به برگرداندن دو زندانی عادی قبلی هم پافشاری کردیم. شب یک مجلس تودیع عمومی با سه نفر مرخص شوندگان بعد از ۴ سال زندان یعنی آقایان مهندس سحابی و حکیمی و جعفری منعقد شد و با شیر کاکائو و شیرینی پذیرایی به عمل آمد. ۲۰ دقیقه من در توصیف و تودیع آنها صحبت کردم (مقام خاصّ واسط که در جمع ما در رابطه‌ی جوان‌ها و مسن‌ها و صنوف مختلف داشته و کلید مشکل‌گشای کارها و زحمات جمع از هر جهت بوده‌اند و بنابراین صمیمیت و احترام خاصی که پیش همه داشته‌اند. محکومیت و زندان برای اینها که تازه وارد شغل و زندگی شده بوده‌اند، شدیدتر از ما و دیگران بوده و وضع نهال کف‌برشته را داشتند ولی حالا که بیرون می‌روند حتماً مورد استقبال و علاقه مردم خواهند بود. آینده‌ی مبهم مثل پرش در تاریکی خواهند داشت ولی چون عشق و اتکاء به خدا دارند حتماً حفظ و موفق خواهند شد). آقای مهندس سحابی جواب تشکر، و تأسف از ترک رفقا را داد، و آقای جعفری اشعاری از ناصر خسرو دهلوی خواند.

\* \* \*

#### چهارشنبه ۱۳۴۶/۲/۱۳

#### ورود به پنجمین ماه پنجمین سال

روز چهارشنبه نزدیک ظهر ابلاغ مرخصی سه نفری آمد و بعد از مشایعت و مراسم بدون شعار سیاسی رفتند. ظاهراً فرهنگ اصفهان به مدارس آنجا بخشنامه کرده است کتاب‌های من و چند کتاب دیگر را صورت بدهند و از کتابخانه‌هایشان خارج کنند.

#### پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۲/۱۴

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان حکیمی، سحابی، جعفری، عاقلی‌زاده، صفا، و کیلی، شایان، شیخ شریف‌زاده، طالاری، واثقی، هاشمی، باستانی، آقا شیخ فضل‌الله محلاتی، شالچی، بهفروزی، آقا شیخ غلامرضا کنی، باهنر و آقا شیخ محمد مهدی موحدی (کرمانی).

#### جمعه ۱۳۴۶/۲/۱۵ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۲/۱۸

در دانشگاه به مناسبت اعتراض و امتناع دانشجویان از پرداخت قسط حقوق، هیاهو و اغتشاش فوق‌العاده‌ای رخ داده که دامنه‌ی تقریباً عمومی داشته و منجر به اعتصاب و تعطیل شده است. سی‌چهل نفر را گرفته و به زندان موقت فرستاده‌اند. از روز شنبه اجازه ملاقات آقایان منتظری و آقاشیخ غلامحسین جعفری را در قزل‌قلعه دادند.

از ملاقاتی‌های روز دوشنبه: آقایان نوراللهی (منبری کرمان)، اسدی، کتابی، اکبری، دکتر سبحانی، نجات، فهیم (که راه ندادند)، زاد عیسی و ابراهیمی.

### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۲/۱۹ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۲/۲۱

روز پنج‌شنبه به دستور آقای سروان اخوان و به تلافی شکایتی که آقای حکیمی علیه ایشان نموده بود، اجازه‌ی ملاقات به ایشان ندادند و سختگیری‌های تازه‌ای برای رد کردن پول و شیرینی. قدری داد و بیداد به عمل آمد و رفقا مصمم به اعتصاب ملاقات بودند. آقای مهندس سبحانی را پیش آقای کوهرنکی فرستادیم. گله و شکایت به عمل آمد و ایشان با تأیید اینکه سخت‌گیری آقای اخوان به جا نبوده است رفع ممنوعیت کردند.

از ملاقاتی‌های امروز: آقایان مهندس سبحانی، دکتر پیمان، اخوان بابایی و سرحدآبادی از آزادشدگان زندان (۲) (ملل اسلامی)، رحیم عطایی و طالاری.

### جمعه ۲/۲۲ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۲/۲۵

جمعه شب حال آقای خاقانی در اثر صدمات مستمر جسمی و روحی داخلی و خارجی زندان مغشوش شده به پرت و پلاگویی افتاد. خیلی نگران شدیم. موافقت کردند به آقای حکیمی تلفن شود که ایشان شبانه پیش آقای دکتر سامی رفته خواهش کند فردا اول وقت برای معاینه و مداوا بیاید. خوشبختانه تا صبح قدری آرامش پیدا شد. آقای دکتر سامی قرص و آمپول‌هایی داد و می‌گفت: سابقه داشته و قبلاً اعلام خطر کرده بوده است.

روز یک‌شنبه آقای کنی را به دادرسی بردند و عصر بعد از بیست و چند روز بازداشت آزاد گردید.

دوشنبه با وجود مذاکرات و دستور آن روز هنوز اجازه‌ی رد کردن شیرینی و پول برای بچه‌ها را نداده بودند و محتاج به تذکر و مطالبه شد.

۶۷۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
از ملاقاتی‌ها: آقایان حکیمی، حاج صادق، حاجی شبستری زاده و مهندس وجدانی.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۲/۲۶ تا یک‌شنبه ۱۳۴۶/۲/۳۱

خبر عمده‌ای نبود. روز پنج‌شنبه هم ملاقات غیر خانوادگی. خبر از آقای سرهنگ رحیمی نداشتیم.

#### دوشنبه ۱۳۴۶/۳/۱ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۳/۴

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان دکتر پیمان، حکیمی، دکتر سبحانی، توانا، فدایی فر و عباس فر از شاگردان سابق دانشسرای تعلیمات دینی، نقیب‌پور (از کرمان)، متحدین. آقای دکتر پیمان برای گرفتن کار و ادامه‌ی شغل مطالعاتی خود در مؤسسه علوم اجتماعی ناچار شده است قبلاً به ساواک مراجعه نماید و مصاحبه‌ای بدهد تا اجازه صادر شود. افسر مصاحبه‌کننده گفته بوده است ما می‌دانیم که شما از عقیده‌تان برنگشته‌اید، مخالف رژیم هستید و فعالیت می‌کنید. پشیمان هستیم که شما را آزاد کرده‌ایم، اجازه شغل نخواهیم داد و مجدداً خواهیم گرفت! ...

چهارشنبه، شرفیان

ناهار به افتخار آقایان سعادت (از اعراب کمونیست) و صدرایی (از متهمین توده‌ای) که دوران محکومیت‌شان نزدیک به آخر است دادیم.

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان سطوتی، قیومی، صلاح‌مندی، برادران تقوی، خلیلی، منتظری نجف‌آبادی، لاهیجی، کنی، حاج محمدحسین فرشچی، توکلی، حاجی فقیهی، شریعتمداری (مرویی)، مهندس سبحانی و شالچی.

#### جمعه ۱۳۴۶/۳/۵ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۳/۱۱

از ملاقاتی‌های روز دوشنبه: آقایان فهیم، خسروشاهی، ربّانی املشی، آقا شیخ محمدعلی زنجانی، صادقی، حکیمی، مسعودی.

آقای خسروشاهی با اجازه‌ی دولت به ملاقات آقای آقاسید صادق روحانی که از قم به زابل تبعید شده‌اند رفته بوده است.

سه‌شنبه عصر رادیویک تظاهرات مردم و دانشجویان را در «بُن» و بسیج ۱۳۰۰۰ پلیس را پخش می‌کرده. ظاهراً روسای دادگاه‌های نظامی نیز در التزام رکاب رفته‌اند.



آقایان مولایی و بنکدار را برای تعیین وکیل در قبال گزارش زندان راجع به دادن شعار به دادرسی بردند.

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان دکتر پیمان، اسلامی، مهندس سبحانی، شیخ مصطفی رهنما، فرج قالیچه‌چیان، صفا، دیباجی و موسوی از ائمه‌ی جماعت، اللهیاری، برادر فلسفی، جعفری و افجه‌ای

جمعه ۱۳۴۶/۳/۱۲

ورود به ششمین ماه سال پنجم

\* \* \*

شنبه ۱۳۴۶/۳/۱۳ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۳/۱۸

رادیو پیک از قول خبرگزاری‌های رویتر و آسوشیتدپرس و غیره گزارش‌هایی از تظاهرات شدید دانشجویان ایرانی و آلمانی برلن غربی در مقابل اپرا و شهرداری با پرتاب گوجه‌فرنگی و تخم‌مرغ و پخش تراکت و شعارهایی مانند دموکراسی برای ایران و رفع دیکتاتوری می‌داد و اضافه می‌کرد که دولت فدرال و وکلای مجلس علیه پلیس آلمان که به دستور ساواک ایران تضيیقات شدید و تدارکات به عمل آورده است، اعتراض کرده‌اند. پلیس آلمان و مأمورین ساواک به تظاهرکنندگان ایرانی و آلمانی حمله کرده، کتک زده‌اند و یک دانشجوی آلمانی زیر ضربات پلیس کشته شده است.

یک‌شنبه یک مجلس فاتحه قرآن‌خوانی برای آمرزش شهدای ۱۵ خرداد داشتیم و آقای حجتی صحبت کرد.

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان دکتر سبحانی، خسروشاهی، فارسی، رجایی، صدری، حکیمی، جعفری، عاقلی‌زاده و حمسی.

رادیوپیک و رادیولندن تظاهرات آلمان غربی را بی‌سابقه و فوق‌العاده پرسروصدا گفته‌اند و در یک نمایشگاه نقاشی پلاکاردها بالارفته، زد و خورد در گرفته، و نمایش به هم خورده است.

دانشگاه تهران به پشتیبانی اعتصاب دانشگاه تبریز (علیه افساط شهریه و بدرفتاری متصدیان) به هم ریخته است؛ انتخابات را به هم زده‌اند، در و پنجره‌ها را شکسته‌اند و تعطیل شده است.

سه‌شنبه آقای شریفیان را به دادرسی بردند و وکیل تسخیری گرفت. پنج‌شنبه عصر نامه‌ای به امضای نیمی از رفقا به‌عنوان رئیس دادرسی ارتش فرستاده شد که در آن در زمینه‌ی گزارش اتهامی به آقایان مولایی و بنکدار و تشکیل دادگاه اعتراض به عمل آمده و گفته شده بود که انتظار تبریته آنها و بازخواست و محکومیت گزارش‌دهندگان پرونده‌ساز را داریم. از ملاقاتی‌ها: آقایان لاجوردی، آقا شیخ فضل‌الله محلاتی، هاشمی، مهندس سبحانی، جعفری، فهیم، پیمان و طلبه‌های دوست منتظری. عصر از طرف حسین آقا توسکی (آشپز) به افتخار سال مراجعت ما از برازجان مجلس جشن و پذیرایی داده شد.

در این چند روزه در بسیاری از منابر مساجد تهران و مخصوصاً قم برای پیروزی اعراب و علیه اسراییل درخواست دعا و ابراز احساسات شده است و از طرف دستگاه عده‌ای دستگیر شده‌اند. از جمله آقای غروی که بنا بوده است در مسجد ارك صحبت کند و درحالی که از سفرای ممالک اسلامی نیز دعوت به عمل آمده بود، مردم با در بسته‌ی مسجد رو به‌رو می‌شوند. دو سه هزار نفری دسته‌جمعی تا خیابان ناصریه [ناصر خسرو] می‌روند در آنجا می‌نشینند و آقای غروی دعا می‌کند و مردم آمین می‌گویند. ایشان و عده‌ای را که شعار داده بودند در جیب می‌گذارند و می‌برند. قضایای جنگ اعراب و اسراییل و آتش بس، رفقای زندان را نیز تحت تأثیر و تأثر قرار داده است. عده‌ای می‌خواستند ده روز اعتصاب غذا یا هفت روز اعلام عزا کنند ولی مانع شدیم.

### جمعه ۱۳۴۶/۳/۱۹ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۳/۲۵

دوشنبه؛ بنا به پیشنهاد و پیش‌قدمی عده‌ای از رفقا تصمیم گرفته شد پنج روز حال عزا برای شهدای مسلمان عرب بگیریم: از بازی رفتن و تلویزیون دیدن خودداری کنیم، روزهای ملاقات نوار سیاه ببندیم و شب‌ها جلسات بحث و بررسی در اطراف جنگ گذشته داشته باشیم. زندانی‌های توده‌ای فقط با قسمت اخیر اعلام همکاری کردند. علاوه بر آن قرار شد نامه‌ای به رئیس زندان نوشته خواهش کنیم پول مختصری را که معادل یک ماه جیره زندان است و ضمیمه می‌کنیم، از طرف ما به سفارت عراق بفرستند و بگویند: حاضریم از خون خود نیز برای مجروحین جنگ بدهیم.

از ملاقاتی‌ها: آقایان حکیم، حاج شیخ غلامرضا کنی، مسعودی، طالاری، ذوقی تبار، و کیلی، حمسی، رضایی، باستانی و چند نفر از ائمه جماعت تهران. عصر دو زندانی تازه وارد از قزل‌قلعه آوردند: آقایان محمد قائمی و محسن قائمی که برادر و آموزگار اهل قزوین‌اند. می‌گویند روز چهارشنبه که بنا بوده است در مسجد ارک مجلس دعا به نفع اعراب مسلمان دایر شود و ممانعت به عمل آمده است، ایشان هم با سیل جمعیت به خیابان ناصرخسرو آمده‌اند و در دعا شرکت کرده‌اند و با آنکه هیچ‌گونه شعار صلوات هم نمی‌داده‌اند چون ریش دارند و جلب سوءظن می‌کردند، دستگیرشان نموده و به شهربانی برده‌اند؛ سپس زندان موقت و قزل‌قلعه، با مراحل بازجو، و بازپرسی.

شب بنا به ابتکار و دعوت گروه حکمت‌جو و اینها، و برای سه‌جلسه مهندس عادل در زمینه تشکیل اسرائیل و تحولات اجتماعی و سیاسی اعراب سخنرانی شروع کرد.

\* \* \*

سه‌شنبه دادگاه شریفیان و حکم ۳ سال محکومیت او به‌استناد یک نامه‌ی خصوصی او که پستخانه سانسور و نگاهداری کرده بوده است و در این نامه شعری که قابل تعبیر به اهانت نسبت به شخص اول مملکت است وجود داشته.

چهارشنبه شب یکی از دستگیرشدگان اخیر را از قزل‌قلعه به‌اینجا انتقال دادند: آقای خاتم (خیاطان)، شغل داروساز، ذوق شعری و مختصر فعالیت اجتماعی، ایام عید قربان و مجلس روضه‌خوانی در منزل آقای خمینی در قم شرکت داشته و شعاری داده و شعری خوانده است که پس از ۱۱ روز آزاد می‌شود ولی مجدداً که در ایام عاشورا به قم رفته بوده است به‌اتهام همدستی با دسته‌ای که پخش اعلامیه می‌کرده‌اند دستگیر شده است. یک جوان ۱۵ ساله دانش‌آموز به‌نام حسین‌زاده نیز همراه او از قزل‌قلعه آورده‌اند که به دارالتأدیب فرستادند.

بنابر آنچه از دانشجویان قزل‌قلعه شنیده‌اند در دانشگاه تبریز ده نفر کشته شده‌اند و اعتصاب ادامه دارد. در دانشگاه تهران دانشکده‌های ادبیات و هنرهای زیبا و حقوق (به‌استثنای رشته اقتصاد) امتحانات را که تعطیل شده بود می‌گذرانند، ولی پزشکی نامنظم است، شعبه‌ی ریاضی علوم خودداری کرده است و فنی یک‌سره در حال اعتصاب و امتناع از امتحان می‌باشد.

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه ۲۵ خردادماه: آقایان لیبی، اسدی، بردبار، مرزبان، جعفری، شیخ جعفری و آقای مشفق امام جماعت جانشین آقای علوی و عده‌ای از طلاب مدرسه مروی.

عصر دو نفر دیگر از دستگیرشدگان ایام عاشورا را از قزل‌قلعه آوردند:  
(۱) آقای اسدالله ابراهیمی برادر ابراهیمی‌های پارسال که ظاهراً تراکت‌هایی را ماشین‌نویسی کرده است.

(۲) آقای کاتوزیان دانش‌آموز سال سوم دبیرستان علامه که با عده‌ی دیگری از جوانان در شب عاشورا در مسجد شیخ عبدالحسین به اتهام قصد شعاردادن دستگیر شده‌اند.

نامه‌ی اهدای خون و نفری ۳۲ تومان برای برادران مسلمان عرب بامضای ۲۱ نفر به دفتر زندان داده شد.

#### جمعه ۱۳۴۶/۳/۲۶ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۳/۲۹

عصر شنبه دو نفر دیگر از هم‌پرونده‌های خاتم و کاتوزیان و ابراهیمی را از قزل‌قلعه آوردند:

(۱) آقایان رفیعی کارگر کارخانه چیت‌سازی تهران و ساکن کوی سیمان.  
(۲) آقای حاجی کاظمی کاسب حجره‌دار بازار و اهل قزوین.  
اتهام این دسته تشکیل جلسات شش‌هفت نفری و پخش اعلامیه‌های ضد‌مجلس سنا، ضد‌دیکتاتوری و ضد‌اسرائیل با طرفداری از آقای خمینی است که در ایام عاشورا ریخته شده است.

عصر یک‌شنبه باز دو نفر دیگر از آن دسته:

(۱) آقای امیرحسینی از طرفداران مرحوم کاشانی و بقایی‌چی با سابقه‌ی طولانی فعالیت‌های مبارزه‌ای و ۸ بار زندان.

(۲) آقای بخشی کارگر چیت‌سازی تهران.

از طرف آقای نجفی مرعشی در قم حسابی برای کمک به شهدای مسلمان عرب در بانک صادرات باز شده است.

دوشنبه ۲۹ خرداد ماه به مناسبت تصادف با روز خلع ید از شرکت نفت، مجلس پذیرایی عصرانه و جشنی بعد از ملاقات منعقد گردید و من از خاطرات خلع ید صحبت کردم. خاتم هم شعری گفت.

از ملاقاتی‌ها: آقایان حکیمی، جعفری، مهندس سبحانی، حاجی طرخانی، شبستری زاده، اتفاق، پوربختیاری، باستانی، لیبی پدر و پسر و مادر و بچه کوچک‌ها، عاقلی زاده، صفا، غیوری، خلیلی، واثقی و نجات.

### سه شنبه ۱۳۴۶/۳/۳۰ تا پنج شنبه ۱۳۴۶/۴/۱

سه شنبه آقایان مولایی و بنکدار را به دادگاه بردند. آقای سرتیپ مؤمنی رئیس دادگاه بنای تندی و تهدید شدید را گذارده و گفته است: هنوز تنبیه نشده‌اید و صلوات می‌فرستید! با همین صلوات‌ها ۱۵ خرداد را درست کردید! برای آنها ماده ۶۹ (تحریک مردم به مسلح شدن علیه دولت) را گرفته‌اند.

عصر دو نفر دیگر از دسته هم پرونده‌های امیر حسینی و خاتم را آوردند:

(۱) آقای الهی (آبشاری) طلبه‌ی تازه‌وارد به قم، فرزند مداح به اتهام اینکه سایرین که برای پخش اعلامیه به قم رفته بوده‌اند، نهار در حجره‌ی ایشان غذا خورده‌اند.

(۲) حسین توکل، دانشجوی رشته اقتصاد دانشکده حقوق.

چهارشنبه دومین جلسه دادگاه آقایان مولایی و بنکدار و دفاعیات مولایی در شکایت از پرونده‌سازی‌های پلیس و ایجاد عصبانیت و نارضایتی در اثر عدم رسیدگی به اشکالات و کسالت و کارها. حکم دادگاه سه ماه محکومیت برای هر کدام. عصر جلسه عمومی در حیاط به دعوت و هزینه‌ی دسته افسران و توده‌ای‌ها به منظور یک ساعت و نیم سخنرانی من برای اتمام «خاطرات خلع ید».

پنج‌شنبه ملاقات با ازدحام به خاطر مراجعه‌ی خانواده‌های تازه واردها و قدیمی‌ها. از جمله ملاقات‌کنندگان، آقایان: دکتر پیمان، جعفری، حمسی، حاجی صادق، حسنی و انصاری اراکی اهل منبر، رئیسی دانشجوی کشاورزی شیراز، شجونی، اعتمادزاده، دکتر عالی، کنی، مطهری، رادنی، رزمجو و شاملو.

### جمعه ۱۳۴۶/۴/۲ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۴/۵

روز شنبه جوان دانش‌آموز (حسین زاده) هم پرونده‌ی امیر حسینی و رفقا را از دارالتأدیب به زندان ۴ منتقل کردند؛ جوان معقول و خیلی مقدس و محبوب است.

یکشنبه برادران قائمی را به دادرسی برای آخرین بازپرسی بردند. مدرک اتهام گزارش پاسبان است که اقدام علیه امنیت کرده‌اند و اقدام علیه امنیت آنها، دادن شعار علیه اسرائیل است.

دوشنبه ملاقاتی‌های غیرخانوادگی، آقایان: حکیمی، جعفری، مرزبان، اسدی، منصور آزاد از دبیران برازجان، دکتر سبحانی، سرهنگ رحیمی، مهندس سالور، حاجی صادق و شالچی.

در بازار تهران اعلامیه‌های تحریم معاملات با یهودی‌ها و عمال اسرائیل که از طرف آقایان خمینی و میلانی و نجفی مرعشی صادر شده‌است، می‌گویند تأثیر محسوس کرده است.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۴/۶ تا شنبه ۱۳۴۶/۴/۱۰

ملاقاتی‌های روز پنج‌شنبه ۸ تیرماه: آقایان جعفری، حکیمی، مسعودی، اسدی، ابطحی آبادان، دکتر پیمان، آقاسید ابراهیم و عده‌ای از طلاب و علمای نجف آباد. به طوری که در روزنامه‌ها نوشته‌اند عده‌ای با چاپخانه‌شان که قصد پخش اعلامیه‌های اخیر آقای خمینی را داشته‌اند، دستگیر شده‌اند و از جمله آقای ناطق‌نوری از طلاب منبری.

روز جمعه ناهار داخلی به افتخار سه نفر مرخص شونده‌گان (آقایان مجتبی مفیدی، سلیمی، اسکویی) داشتیم و عصر پذیرایی عمومی به عصرانه از طرف هیئت مدیره برای تودیع با مفیدی. سخنرانی مختصر آقای علی‌بابایی، جواب مجتبی مفیدی و خوشمزگی طاهری.

شنبه ساعت ۱۱ صبح مرخص شدن مجتبی مفیدی با مراسم خداحافظی و شعار صلوات برای سرباز نهضت ملی ایران.

#### یکشنبه ۱۳۴۶/۴/۱۱ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۴/۱۲

##### ورود به هفتمین ماه سال پنجم

آقای منتظری که شنیده بود پدرش در قزل‌قلعه برای اعتراض علیه بی‌تکلیفی و عدم رسیدگی و دادگاه اعتصاب غذا کرده است، روز جمعه گذشته نامه‌ای به زندان نوشته و اعلام قصد اعتصاب غذا کرده بود ولی روز یکشنبه به دستور آقای کوهرنگی ارتباط تلفنی با پدر ایشان برقرار و اطلاع می‌دهند که اعتصاب نکرده‌اند.

دوشنبه منتظری پس از ملاقات با دامادشان که شخصاً به ملاقات آقای منتظری پدر در قزل‌قلعه رفته و اطلاع آورده بود که چون قرار دادگاه ایشان را گذاشته‌اند، از اعتصاب غذا صرف نظر کرده‌اند، اعتصابش را شکست. از ملاقاتی‌ها: آقایان مهندس سحابی، جعفری، حکیمی، فرخ قالیچه‌چیان، و کیلی، عاقلی‌زاده و صفا.

### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۴/۱۳ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۴/۱۵

سه‌شنبه آقای حاج سید صدرالدین به ملاقات آمده بودند و مدت کافی و طولانی در اتاق افسر نگهبان با اکثر رفقا ملاقات و مذاکره به عمل آمد. چهارشنبه نزدیک ظهر خبر کردند که آقایان حکمت‌جو، معتمدی و خاوری باید به قزل‌قلعه منتقل شوند. احتمال داده می‌شد برای تحقیقات در زمینه‌ی نامه‌ای باشد که دسته‌ی آنها به عنوان نخست‌وزیر راجع به قضایای اسراییل نوشته‌اند و رادیو پیک خوانده است. ولی بعد از جمع‌آوری اثاث و خداحافظی و خروج از بند اطلاع حاصل شد که تبعید در کار است؛ زیرا که آقای گاگیگ را بلافاصله خواستند و از زندان (۳)، مهندس پیروزی هم هست. محل تبعیدشان، هر کدام به یک جا است (برازجان، بندرعباس، ایرانشهر، زابل، خرم‌آباد). موقع خداحافظی صحبت‌های احساساتی و با شهادتی دم در کردند و صریحاً تأیید می‌نمودند که سرباز حزب توده و همیشه دوستدار و مبارز برای ملت ایران هستند. از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان مجتبی مفیدی، حکیمی، احمد زاهدی، غیوری، توکلی و باستانی.

### جمعه ۱۳۴۶/۴/۱۶ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۴/۱۹

شنبه عصر دعوت عمومی به مجلس تودیع آقایان سلیمی و اسکویی با نطق آقای حاجتی، جواب معقول و مطبوع آن دو و یک چشمه فکاهی آقای طاهری، و یک‌شنبه ساعت ۱۰ صبح سلیمی پس از ۹ ماه زندان مرخص شد. از ملاقاتی‌های دوشنبه که روی هم‌رفته خلوت بوده است: آقایان سلیمی، دکتر سحابی، جعفری، حکیمی، با سه نفر از دانشجویان پلی‌تکنیک آقایان حسینیان، غفرانی و شمس، یک دانشجوی فوق لیسانس علوم و حدادی.

آقای نیک‌نژاد زندانی عادی تجارت‌پیشه که قبلاً به آوردن ایشان اعتراض کرده و به خودش توضیح داده بودیم که غرض مخالفت شخصی نیست، بلکه اصولاً و بنا به تجربه‌ی تلخ گذشته قرار بوده است غیر از زندانی سیاسی در اینجا کسی نیاید. در این مدت گذشته با وجود حفظ روابط محترمانه و تا حدودی دوستانه از دو طرف، رفتار خوبی نداشته است و نسبت به سیاسی‌ها توهین می‌کرده است. از دو روز قبل به آقای منتظری که مدافع خاص ایشان و مخالف کنار گذاردنش از جمع است اخطار کرده بود که چون بعد از مرخص شدن دو نفر اخیر نوبت ایشان است که از حیاط و دالان به داخل اتاق بیاید، لازم است جایی به ایشان بدهیم. البته به لحاظ ما که آمدن زندانی عادی برخلاف قرار قبلی و قول رئیس زندان است و عضو دسته ما نمی‌باشد، نه تنها وظیفه‌ی جا دادن نداریم بلکه مخالف ورودشان به داخل اتاق خودمان هستیم. آقای نیک‌نژاد اثاث خود را در اتاق می‌برد سر جای آقای خاتم که تازه وارد است می‌گذارد. تذکرات دوستانه فایده نمی‌بخشد. در هیئت مدیره موضوع مورد بحث طولانی قرار گرفته، طبق نظر اکثریت قرار می‌شود قبلاً به رئیس زندان (آقای سروان اخوان) گفته شود که به او اخطار نماید خودش این کار را بکند و اگر نتیجه حاصل نشد با حضور و شهادت پلیس خودمان اثاثش را برداشته در دالان بگذاریم. همین کار می‌شود. آقای نیک‌نژاد جرأت برگرداندن اثاث را نمی‌کند ولی ظاهراً با حسن تفاهم و تشویق افسر نگهبان شکایت کتبی می‌نماید و صورت مجلسی تنظیم می‌شود. شاید هم اگر شب آقای خاتم را در اتاق نخواستیم بودیم شبانه اثاثش را برمی‌گرداند.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۴/۲۰ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۴/۲۶

اول وقت سه‌شنبه بنا به پیشنهاد دوستان کارتی برای آقای سرگرد کوهرنگی فرستاده خواهش کردم فوری سری به ما بزنند. رفتار نامطلوب و تحریک‌کننده‌ی آقای نیک‌نژاد (مخصوصاً تهمت‌زنی‌ها و کنجکاوی‌های مفسده‌آمیزی که درباره‌ی چند نفر افراد جوان ما داشته است) و عمل بی‌جای روز گذشته‌اش را تشریح کردم. آقای طالقانی هم که در مذاکرات وارد شدند مراتب و شکایات را تأیید کردند. از آقای کوهرنگی خواستیم پیرو قول و قرار گذشته، ایشان را هر چه زودتر از زندان (۴) ببرد. معلوم شد آقای کوهرنگی کاملاً با سوابق ناسازگاری و اخلاق کاری او



آشنا است و حضوراً او را سخت ملامت نمود و قرار شد حداکثر تا یک هفته ترتیب انتقالش را بدهند.

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان مجتهدی شبستری (مکتب اسلام)، غیوری، حاجی سیدغلامرضا سعیدی، جعفری، خلیلی، شیخ‌زادگان، حاجی صدر، لباف و بازاری‌های دیگر جبهه ملی.

عصر آقای اسکویی که بلا تکلیف مانده و دستور مرخصی‌اش نمی‌آمد، با مراجعه آقای حکیمی به سرهنگ بهزادی (معاون دادستان) کارش به جریان افتاده بود و بالاخره مرخص شد.

شنیدیم که اداره‌ی زندان بنا به فشار خارج از خودشان، تصمیم دارند به زندانی‌هایی که مرخص می‌شوند اجازه ملاقات به ما ندهند.

پسر آیت‌الله خمینی، جوان ۲۲ ساله را که از نزد پدر به ایران مراجعت می‌کرده است در سرحد دستگیر کرده‌اند و حالا ۲۰ روز است که در قزل‌قلعه می‌باشد.

به آقای حاجی سیدرضا زنجانی تکلیف شده است که از تهران خارج شوند. روز جمعه آقای امینی (نصرت‌الله) به اتفاق آقای حسن صدر به ملاقات حضوری آمدند.

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان دکتر سبحانی، حکیمی و احمد هاشمی. زندانی تازه انتقالی از قزل‌قلعه: آقای مرادی اهل خمین و کارمند جزء فرهنگ، اتهام اخلال‌گری از طریق امر به معروف و نهی از منکر به شاگردان مدارس که حجاب و حیا داشته باشند و کاسب‌ها که معامله با یهودی‌ها نکنند. مدرک جرم، عکس آقای خمینی و چند اعلامیه‌ی سابق الانتشار از ایشان.

#### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۴/۲۷ تا شنبه ۱۳۴۶/۴/۳۱

سه‌شنبه آقای غنی بلوریان از کردهای متهم به توده‌ای و تجزیه‌طلب بودن را که در برازجان بود و آشنا شده بودیم به تهران منتقل کردند و جزو دسته آقایان مجید مؤید و اسمعیل سراجی قرار گرفت.

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان محتشمی، امید و قائمی دانشجویان آبادان، سرحدی زاده، حمسی، مجتبی مفیدی، سرهنگ رحیمی، محمدی و مهندس سبحانی.

عصر روز جمعه به مناسبت تصادف با ۳۰ تیر و برای آمرزش شهدای آن روز مجلس تذکر و فاتحه‌ای با حضور عموم منعقد گردید و آقای طالقانی هم صحبت کردند. شب برای تجدید دوران چهار ماهه هیئت مدیره، مجمع عمومی تشکیل گردید و آقایان شیبانی، مولایی، حاجی جعفری و مفیدی و من انتخاب شدیم. روز شنبه آقای شرفیان را برای دادگاه تجدیدنظر بردند که سرهنگ خلعتبری را به عنوان وکیل تعیین کرده بود و با یک سال اختلاف نسبت به دادگاه بدوی به دو سال محکوم شد.

آقای شهاب بوداغلو از زندان (۳)، امروز مهمان ما بود. آقای کاتوزیان جوان دانش آموز هم‌پرونده‌ی خاتم و امیرحسینی و سایرین را با تبدیل قرار مرخص کردند.

#### یکشنبه ۱۳۴۶/۵/۱ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۵/۵

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان واثقی، مهرانی (دانشجوی پزشکی اهل کرمان)، مشارزاده، حکیمی، جعفری و اسدی.

گفتند که دو سه هفته قبل آقای جناب‌زاده را که در مجلسی سخنرانی داشته و علیه اسرائیل حملاتی کرده بوده است؛ بعداً چند نفر ناشناس شدیداً مضروب می‌نمایند. سازمان امنیت ایشان را می‌خواهد و سپهد نصیری سخت تویخ‌اش می‌کند و می‌گوید: در سه موضوع کسی حق مداخله ندارد: شاه، اسرائیل، آمریکا. عصر مجلس تودیع عمومی با آقای حسینی کاسب اهل تبریز که به چهار ماه محکوم شده بوده است.

سه‌شنبه انتقال از زندان ۳ و ورود آقای رضا گائینی (از ملل اسلامی) که قبلاً نیز چندی با ما بود.

چهارشنبه، آزادی جوان دانش آموز حسین‌زاده (هم‌پرونده‌ی خاتم و امیرحسینی) با تبدیل قرار.

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان مفیدی، آخوندی (پسر)، کاتوزیان (پدر و پسر)، آقا سید ابراهیم، غیوری، شالچیان و لاجوردی.

#### جمعه ۱۳۴۶/۵/۶ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۵/۱۲

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان و کیلی، موحدیان، صالحی، سید محمدصادقی و دو نفر از خرمشهر.

**سه شنبه ۱۳۴۶/۵/۱۰**

**ورود به هشتمین ماه سال پنجم**

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان حکیمی، مهندس سبحانی، امینی (از فضلی قم)، مصطفی زمانی، مانیان و مهندس پویان.  
غروب، انتقال نیک‌نژاد و به احتمال قوی آزاد شدن‌اش.

**جمعه ۱۳۴۶/۵/۱۳ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۵/۲۳**

یک‌شنبه ۱۵ مرداد ماه آقای سروان اسدی به جای آقای سروان اخوان رئیس زندان (۴) شد.

از آقای دکتر ضرابی خواهش شده بود برای معاینه‌ی بعد از عمل چشم آقای دانشیان (از زندانی‌های توده‌ای)، مراجعه نمایند. ایشان آمد و از قبول حق‌العمل و حق‌المعاینه خودداری کرد.

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان دکتر سبحانی، حکیمی، سید عبدالرضا حجازی و دکتر عالی.

چهارشنبه آقایان بنکدار و مولایی را به دادگاه تجدیدنظر بردند: ۲ سال به جای ۳ ماه!

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان شبستری زاده، دعایی و شیرازی و یک نفر دیگر، حمسی، اسدی، طالاری، صلاح‌مندی، صادق، حاجی صادق و میرمحمدصادقی (آموزگار اصفهان).

یک‌شنبه ۲۲ مرداد ماه انتقال آقای مصطفی برقی از قزل‌قلعه (هم‌پرونده‌ی آقایان نراقی و ناطق و الهی) که اخیراً در روزنامه‌ها نوشته بودند: صاحب چاپخانه بزرگمهر، واقع در خیابان بوذرجمهری را - که اعلامیه تحریم اسراییل آیت‌الله خمینی را چاپ کرده است - دستگیر و ماشین آلاتش را تاراج کرده‌اند.

روز دوشنبه دو مهمان از بند (۹) زندان داخله که هم‌پرونده‌های آقایان حاجی جعفری و حاجی رضایی و از ۱۵ خرداد‌ی‌ها هستند داشتیم؛ آقایان حاجی اکبر قربانی و حاجی علی احمدی.

از ملاقاتی‌های امروز: آقایان توفیق و مشارزاده (از کرمان)، مقدم (دانشجو)، کاتوزیان، قنبری، هاشمی، حکیمی، اسلامی (که راه ندادند)، مفیدی، افجه‌ای و دکتر صابری از بانک، فولادی و حسینی از راه آهن، صالحی از دبیران خرمشهر و عده زیادی از کسبه‌ی شمیران.

انتقال آقای مهدی اخلاقی از زندان قزل‌قلعه. ۵۱ روز قبل ایشان را به اتفاق آقایان ناطق و الهی و چند نفر دیگر که در خانه آقای الهی برای پاکت‌گذاری و پخش اعلامیه‌ی چاپ شده آقای خمینی و آقای میلانی علیه اسرائیل بوده، یا می‌رفته‌اند و مأمورین ساواک به‌علت مجاورت آنجا با محلّ یک جشن توجه نموده بوده‌اند، دستگیر کرده و تحویل شهربانی داده‌اند.

در قزل‌قلعه آقای آقاشیخ غلامحسین جعفری امام جماعت با شهامت آزاد شده است. دانشجویان را هم که سی‌چهل نفر بوده و اعتصاب غذا کرده بودند، منهای سه چهار نفر آزاد کرده‌اند (توقیف‌شان به‌دنبال اعتراض و هیاهوی اخیر دانشگاه علیه اقساط شهریه بوده است).

#### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۵/۲۴ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۵/۲۶

سه‌شنبه انتقال آقایان حاجی اکبر قربانی و حاجی علی احمدی، مهمانان ۱۵ خرداد دی‌روزمان از زندان (۱) عادی‌ها به اینجا.

انتقال آقای ناطق نوری از قزل‌قلعه. منبری جوان طلبه‌ی قم به‌اتهام ارتباط با آقای خمینی و دخالت در چاپ اعلامیه، شکنجه و شلاق زیاد در بازجویی.

چهارشنبه انتقال آخرین نفر گروه فوق یعنی آقای حاجی الهی از قزل‌قلعه. دی‌روز آقای احمد مصطفوی پسر آقای خمینی را (که سه‌چهار روز قبل به دروغ در روزنامه نوشته بوده‌اند، چون قاچاقی به عراق رفته بوده است مأمورین عراقی دستگیر و تحویل مأمورین ایران داده‌اند) آزاد کردند.

احتمال دارد آقایان منتظری و درّچه‌ای را هم به‌زودی آزاد کنند و اگر آقای منتظری تعهد می‌کرد که به قم نرود، تا به حال آزاد شده بود. آقای درّچه‌ای طلبه‌ی ۲۶ ساله‌ی اصفهانی در قم است که همراه آقای منتظری از عراق می‌آمده و در آبادان دستگیر شده و حامل نامه‌هایی از آقای خمینی بوده است که علی‌رغم فشار و شکنجه فراوان حاضر نشده است گیرنده‌های آن نامه‌ها را لو بدهد.

\* \* \*

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان آقا شیخ حسینعلی منتظری (که همین امروز آزاد شده است)، خامنه‌ای (از فضیلت مبارز که اخیراً در مشهد آزاد شده است)، مروارید، غیوری، خلیلی، دکتر ممکن، مهندس طاهری معدن، عباس مقدم، آقاسید ابراهیم، شالچی، یکی از طلاب منبری اهل خلخال، اژه‌ای و صلاح‌مندی.

به‌مناسبت ۲۸ مرداد، در سال جاری تعداد آزادشوندگان فوق‌العاده ضعیف است (حواله به ۴ آبان می‌دهند). مثلاً در زندان داخله روی ۳۰۰۰ نفر فقط ۵ نفر را مرخص کرده‌اند.

از زندان ما آقای شاهمیری که فقط ۳ ماه به آخر محکومیت سه‌ساله‌اش مانده است، امروز آزاد شد.

#### جمعه ۱۳۴۶/۵/۲۷ تا سه‌شنبه ۱۳۴۶/۵/۳۱

از ملاقاتی‌های سه‌شنبه: آقایان دکتر قریب، دکتر سبحانی و دکتر انوری.

#### چهارشنبه ۱۳۴۶/۶/۱ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۶/۶

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه دوم شهریور ماه: آقایان سیف‌الله کبیریان و یک نفر دیگر از شاهی، بنی‌هاشمی، احمد هاشمی، اسدی، مرزبان، مروارید، خلیلی، حسین حاجی فتحعلی، خامنه‌ای مشهد، موحدیان اصفهانی، حکیمی، مفیدی، فهیم و کاتوزیان.

دوشنبه ششم شهریور ماه آقای بسته‌نگار را به‌داسرای تهران برای بازپرسی در پرونده‌سازی که با شکایت آقای ستوان کاکاوند علیه او درست شده بود بردند. بسته‌نگار جریان موقوفه را (قضیه‌ی فحش و جرح آقای حسین شیرزاد به آقای طاهری که منجر به اعتراض و اصرار ما بر انتقال مشارالیه از این زندان گردید و آقای سروان اخوان علی‌رغم ما دستور داده بود او را مجدداً به‌داخل بیاورند و کار به تجمع رفقا در پشت میله‌ها شده و بسته‌نگار در حال عصبانیت کشیده‌ای به آقای ستوان کاکاوند زده بود و ایشان برخلاف حقیقت برای خود گواهی جراحی و ضرورت بستری شدن از بهداری شهربانی تحصیل کرده و قصدش این بوده است که واقعه را جنبه‌ی جنایی بدهد و چند سال زندان برای بسته‌نگار درست کند) برای بازپرس شرح می‌دهد و بازپرس با قرار التزام اخلاقی به مبلغ ۲۰۰۰ تومان او را آزاد می‌نماید.

### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۶/۷ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۶/۹

ورود به نهمین ماه پنجمین سال

در قم مدرسه فیضیه را به بهانه‌ی انجام تعمیرات بسته‌اند، عکس آقای خمینی را از کتابخانه پایین کشیده‌اند. ظاهراً نماز جماعت‌ها اعتراضاً تعطیل شده است. از ملاقاتی‌ها: آقایان مهندس صرافیان، وکیلی، غیوری، شجونی، سعیدی، دکتر سامی، دکتر شریعتمداری، دعایی، مهندس سبحانی، حق‌پناه، حسنی (از علمای شیراز)، توکلی، حاجی احمد زاهدی و واثقی.

### جمعه ۱۳۴۶/۶/۱۰ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۶/۱۶

یک‌شنبه ۱۲ شهریورماه دسته‌ی هشت نفری از (آقایان امیرحسینی، خاتم، رفیعی، الهی‌آبشاری، رحیم حاجی کاظمی، بخشی و ابراهیمی) را برای تعیین وکیل به دادگاه بردند.

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان بکایی (از تبریز)، دروازه‌ای، دکتر سبحانی، فرخ قالیچه‌چیان، حاجی صادق، آقای امامی و عده‌ی دیگری از اعضای مکتب هدایت (جلسه بحث و انتقادهای مذهبی)، اسکویی، مفیدی.

چهارشنبه ۱۵ شهریور ماه بنا به دعوت آقای علی‌بابایی بالاخره موافقت کردند یک عده از هم‌زندانان عادی سابق (آقایان بابا تیرانداز، حاجی قدرت، محمودآقا نریمانی، قاسم آقا انگورانی، حاجی نعمت و محمدحسن پسرخوانده قاسم آقا) به زندان ما بیایند و نهار و شام مهمان‌مان باشند، اجازه دادند برای خوابیدن هم ماندند. پنج‌شنبه ۱۶ شهریور: مهمانان را امروز هم نگاه داشتیم؛ نهار چلوکباب از بیرون سفارش دادیم و شام ساندویچ.

از ملاقاتی‌ها: آقایان حکیمی، حسنی، غیوری، اسدی، مرزبان و پسرش، شهاب، جوادآقا و آقاسید ابراهیم و چاپچی و عده‌ای دیگر از مسجد اسلامبول.

راديو پیک ایران قسمت‌های چندی از دو اعلامیه‌ی خیلی مفصل از آیت‌الله خمینی را که می‌گفت با پست برایش رسیده است امشب می‌خواند. این اعلامیه‌ها همان است که چاپخانه و ناشرین مربوطه را قبل از پخش توقیف کرده بودند. اولی خطاب به آقای هویدا نخست‌وزیر است و دومی خطاب به فضلا و طلاب حوزه‌های علمیه.

در اولی، کارهای ضداسلام و ضدمکتب و ضدآزادی دولت در ظرف این چند ساله برشمرده و اعتراض شده است. در دومی از دانشجویان علوم قدیم و جدید و از علما و خطبا دعوت شده است که تسلیم نشوند و دست از مقاومت و مبارزه برندارند. روی هم رفته از تنظیم و تدوین اعلامیه‌ها نسبت به سابق، ترقی محسوس نشان می‌داد ولی معذک تکرار و تفصیل‌های زائد فراوان و استناد و استدلال کم داشت. از آزادی و استقلال خیلی صحبت شده است و نسبت به شاه و اعمال شاه صراحتی نداشت.

#### جمعه ۱۳۴۶/۶/۱۷ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۶/۲۳

شنبه ۱۸ شهریور ماه جوان دانش آموز (حسین زاده) را که سابقاً با تبدیل قرار آزاد و مجدداً دستگیر و بنا به اصرار آقای ستوان کاکاوند به دارالتأدیب فرستاده شده بود، در نتیجه‌ی اعتراض و اعتصاب غذا به زندان (۴) آوردند. علت بازداشت مجدد او نامه‌های تندی بوده است که برای رفقای اینجا (از جمله شریفیان و توکلی) فرستاده و در آنجا صحبت از خفقان و روزهای ننگین تاریخی کرده و ظاهراً آقای کاکاوند آن‌ها را خوانده و گزارش کرده بوده است.

در اصفهان عده‌ای دستگیر شده‌اند زیرا درصدد پخش یا چاپ اعلامیه آقای بهبهانی ملای اهواز راجع به جنگ اسرائیل و اعراب بوده‌اند. از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان سرهنگ مجللی، هسته‌ای، کنی. از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان شفیق، سرهنگ رحیمی، مهندس طاهری، دکتر حائری، قمی زاده، مهندس قلی‌زاده، شاهنگیان، لاجوردی و مهندس سبحانی.

#### جمعه ۱۳۴۶/۶/۲۴ تا پنج‌شنبه ۱۳۴۶/۶/۳۰

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان دکتر سبحانی، باهنر، طالاری، افجه‌ای و ابتهاج و یکی دیگر از آقایان بانک، مهندس معین‌فر، دکتر حایری، مهندس طاهری، محسنی از مشهد، مروج و چند دانشجوی اهل جهرم و اصطهبانات، واعظی، مسعودی، شاهمیری و عده‌ای از طلاب و دوستان نجف‌آبادی منتظری.

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه ۳۰ شهریورماه آقایان حکیمی، سرهنگ رحیمی، علی‌اکبر بهمنش، علی‌اکبر (وکیل دادگستری و از افسران توده‌ای سابق)، شاهمیری، مصباح و مسعودی و چند نفر دیگر از فضلالی قم، صادقی، رادمنش، برادر دکتر مولایی و صمدانی.

۶۸۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳)، «یادداشت‌های روزانه»  
گفته شد که ۵۶ نفر از افسرهای مظنون به وابستگی به بختیار را گرفته‌اند.

\* \* \*

از جمعه ۶/۳۱ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۷/۹ برای عمل جراحی فتق به بهداری تهران رفتم  
و این یادداشت‌های روزانه تعطیل شد.

آقای دکتر فتاحی رئیس بهداری و آقایان خدادادی مرا عمل کردند که با  
سرعت و موفقیت انجام گردید. دکتر شیبانی خودمان هم حضور داشت و همچنین  
دکتر قریب. اتاق مخصوص برای تسهیل ملاقات به‌دستور آقای سرگرد کوهرنگی  
به‌اختیارم گذاشتند (اتاق کوچک دفتر را تخلیه نمودند). احترام و محبت و تسهیلات  
از ناحیه‌ی افسران زندان و بهداری و دکترها و کارکنان، صمیمانه و قابل تقدیر بود.  
با مریض‌ها و کارکنان آشنایی مختصر حاصل شد و از علت بازداشت‌ها که به کلی  
بی‌اطلاع بودند تا حدودی آگاهی یافتند. وضع بهداری روی هم‌رفته خوب بود؛  
مخصوصاً سرویس جراحی که دارای دکترهای متخصص ماهر شده است و هفته‌ای  
۳ روز عمل می‌نمایند رضایت‌بخش شده است، زیرا آنچه در این چند روزه دیدم که  
عمل کردند، از روی دقت و وظیفه‌شناسی و مقرون به‌موفقیت بود.

از ملاقاتی‌های خارج، غیر از خانواده و غیر از رفقای زندان ۴ که هر روزی به ۳  
نفر اجازه می‌دادند، آقایان نصرت‌الله امینی، مهندس مصدق و کشاورز صدر و دکتر  
عالی را می‌توان اسم برد.

\* \* \*

**یک‌شنبه ۱۳۴۶/۷/۸**

**ورود به دهمین ماه سال پنجم زندان**

\* \* \*

**سه‌شنبه ۱۳۴۶/۷/۱۰ - دوشنبه ۱۳۴۶/۷/۱۷**

روز سه‌شنبه آقای علی‌بابایی یک مهمانی عمومی ناهار به‌افتخار مراجعت  
به‌سلامت من از بهداری داد و همچنین به افتخار چهار نفر بازداشت‌شدگان اخیر که  
محکومیت سبک ۳ ماهه (با تغییر ماده کیفرخواست که یک سال تا سه سال بوده  
است) به آنها داده‌اند؛ یعنی آقایان فدافی، الهی، ناطق و برقی.



آقای سرگرد کوهرنگی رئیس دایره زندان قصر سرهنگ ۲ شده است و امروز از ایشان هم دعوت شده بود که تبریک بگوئیم.

ظاهراً از آقای میلانی سؤال کرده بودند امسال در روز مبعث چه خواهید کرد. ایشان جواب داده بوده است کار خاصی ندارم مثل هر سال خواهد بود. می‌گویند امسال فرق دارد و مراسم خاصی به مناسبت این ایام و تشریف‌فرمایی شاهنشاه باید برقرار باشد. جواب می‌دهند باید فکر کنم. روز بعد با تحکم و فوریت پسر آقا را می‌خواهند و تهدید می‌کنند. ایشان نیز تقاضای گذرنامه برای حج عمره کرده بوده است. چند روزی نمی‌گذرد که از ساواک تهران تلگراف می‌کنند گذرنامه حاضر است. آقای میلانی در تدارک حرکت بوده است که مجدداً از طرف ساواک یا استانداری خدمت‌شان می‌رسند و با اعتذار و احترام می‌گویند چرا می‌خواهید تشریف ببرید و کی حق داشته است جسارتی بنماید! گفته شد که وقتی به عرض رسیده و صحبت از تبعید ایشان به میان آمده، گفته‌اند یک نفر بس است و اصلاً از برنامه جشن مبعث در مشهد انصراف حاصل شده است.

آقای منتظری را در قم یک روز در ساواک بازداشت کرده و فشار آورده‌اند قم را ترک کند. ایشان حاضر نشده گفته است خانه و محل درس من اینجا است. به پای خودم جایی نخواهم رفت.

اعلامیه‌های اخیر آقای خمینی که پیکر قسمتهایی از آن را خوانده بود به مقدار زیاد پلی‌کپی و پخش شده است.

پنج‌شنبه ملاقاتی زیادی نداشتیم، من هم به دلیل عوارض عمل و استراحت در بستر، به اتاق ملاقات نرفتم.

از ملاقاتی‌های دوشنبه هم خبردار نشدم.

آقای غیوری را شب در خانه ریخته‌اثر را بازدید کرده و ایشان را به قزل‌قلعه برده‌اند. بعید نیست که از پخش اعلامیه‌های آقای خمینی عصبانی بوده درصدد کشف و آزار عاملین آن بوده باشند. در قم آقای فهیم را گرفته‌اند و در تهران (مدرسه مروی) آقای کربوبی و ظاهراً هفت هشت نفر از طلاب در قم.

۳۲ نفر از دانشجویان دانشگاه که از قزل‌قلعه به زندان موقت انتقال داده شده بودند آزاد شدند.

۴ نفر آقایان فدایی، الهی، برقی و ناطق روز دوشنبه ۱۳۴۶/۷/۱۷ مرخص شدند.

### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۷/۱۸ تا دوشنبه ۱۳۴۶/۷/۲۴

صبح پنج‌شنبه ۷/۲۰ آقای سرهنگ کوهرنگی به اتاق ما آمده و به‌طور خصوصی به آقای طالقانی و من ابلاغ کردند که ما دو نفر بنا به دستور مخصوص اعلیحضرت قرار است در ۴ آبان آزاد شویم. البته کمیسیونی که از شهربانی و دادرسی و سازمان امنیت و غیره برای رسیدگی به پرونده‌ها و پیشنهاد عفوها تشکیل می‌شود، قبلاً و تا به‌حال با مرخصی ما نهضتی‌ها مخالفت کرده بوده است. تلفن‌هایی از ناحیه‌ی آقای کشاورز صدر و آقای امینی به‌منزل شده بود که خبر آقای کوهرنگی را تأیید می‌کرد. ما بیشتر دل‌مان می‌خواست همگی یا عده‌ی زیادی مرخص شوند. مخصوصاً حبس سنگین‌های زجر دیده و بیکار افتاده‌ای مثل خاقانی و شمشاد. ولی متأسفانه تا به حال برای آنها خبری نیست. فقط آقای برادران که ۲۲ سال است در زندان می‌باشد و از محکومین همکار پیشه‌وری بوده و در برازجان آشنا شده بودیم کارش درست شده است.

از ملاقاتی‌های امروز: آقایان صلاح‌مندی، ایرج سبحانی، بهفروزی و دعایی روز شنبه به‌افتخار پایان ۴ سال محکومیت آقای محمد بسته‌نگار یک نهار داخلی گروه خودمان به‌خرج آقایان طالقانی، بنکدار، عدالت‌منش و من داده شد و شب بعد از شام مجلس تودیع عمومی با شش دقیقه صحبت من و جواب بسته‌نگار برگزار شد. یک‌شنبه ساعت ۱۰ صبح نیز بسته‌نگار مرخص گردید. دوشنبه دسته‌ی هفت نفری امیرحسینی و رفقا را برای تعیین وکیل به‌دادرسی بردند. از ملاقاتی‌ها: آقایان دکتر سبحانی، دکتر عالی، شجونی، فدایی، الهی، ناطق، مفیدی، سلطانی کارمند سابق شرکت یاد و احمد قنبری، رادینا و مهندس تاج.

### سه‌شنبه ۱۳۴۶/۷/۲۵ تا یک‌شنبه ۱۳۴۶/۷/۳۰

سه‌شنبه آقای مرادی برای تعیین وکیل.

شب به‌مناسبت میلاد حضرت امیرالمؤمنین - که فردا است - مجلس جشنی بعد از شام داشتیم؛ قرائت قرآن با ترجمه، اشعار مدیحه توسط حسین‌زاده، قطعاتی از نهج‌البلاغه توسط عدالت‌منش، پذیرایی و بالاخره سخنرانی آقای طالقانی که به دلیل ضیق وقت به‌اختصار برگزار شد.

چهارشنبه نهار مهمان آقای حاجی جعفری و ملاقات آقای امینی در اتاق افسر نگهبان که شیرینی عید و اولین جلد نوبر کتاب «پدیده‌های جوی» مرا آورده بود، به انضمام خبر قطعی شدن مرخصی ما و دیدن آن در لیستی که به وزارت دادگستری رفته است.

آقای آقا‌شیخ حسینعلی منتظری را که از خارج شدن از قم به پای خود امتناع کرده بود، بالاخره به مسجد سلیمان تبعید کردند.

آقای پسندیده برادر آقای خمینی را که در منزل ایشان در قم نشسته، مراجعات را رسیدگی می‌کرد، از قم برداشته با ماشین به تهران آورده و پیاده کرده‌اند.

از ملاقاتی‌های پنج‌شنبه: آقایان دکتر پیمان، حکیمی، موحدی کرمانی، دکتر ممکن، بسته‌نگار، صادقی، مسعودی، آقا‌شیخ سیفعلی زنجانی، شایورد، سبزواری و درخشان.

یک‌شنبه ۴ نفر هم پرونده‌های امیرحسینی را برای پرونده‌خوانی بردند (وکیل‌شان سرهنگ آرمین خواسته بوده است).

**دوشنبه ۱۳۴۶/۸/۱ تا...\***

---

\* این یادداشت‌ها در این تاریخ به‌انتهای می‌رسد و نویسنده سرانجام پس از قریب پنج سال و گذراندن نیمی از دوران محکومیت، از زندان آزاد می‌شود (ب.ف.ب)

